سيرى در رساله حقوق امام سجاد عليه‌السلام

(جلد اوّل)

مؤلف: حضرت آيت الله ميرسيد محمد يثربى (دامت بركاته)

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# مقدمه

الحمد للّه ربُّ العالمين و صلى اللّه على سيدنا محمد و آله الطاهرين و لَعنَة اللَّه عَلَى اءَعدائهم اجمعين.

قبل از ورود به بحث پيرامون كلمات امام سجاد حضرت زين العابدين عليه‌السلام در «رساله حقوق» آشنايى مختصرى با صاحب اين سخنان ضرورى مى نمايد.

از زمانهاى بسيار دور كتابهاى اخلاقى و حقوقى فراوانى تدوين يافته، ولى كمتر نگارنده و صاحب مكتبى را مى شناسيم كه نمونه كامل عملى و نمود عينى گفته ها و انديشه هاى خود باشد؛ از اين رو شناخت و آشنايى با زندگى و سيره عملى وجود مبارك امام زين العابدين عليه‌السلام بسيار مفيد و موثر است.

بنابر قول مشهور ولادت آن حضرت در سال 38 ه. ق (1) و بنا به نقل ديگرى در سال 36 ه. ق (2) مى باشد و مورّخان با اختلاف اقوال روز ولادت آن حضرت را پنجم شعبان (3) و نيمه جمادى الثانى (4) ذكر كرده اند.

بنابر قول مشهور، مادرش شهربانو نام دارد و سلامه يا غزاله نيز گفته اند (5)، كه مورخان نوعا اين خانم را دختر يزدگرد آخرين پادشاه ساسانى دانسته اند. براى موضوع بحث ما هيچ يك از اين دو نكته شايان توجه نيست؛ اگرچه هر يك در جاى خود، شايسته تحقيق و بررسى است، ولى مهم اين است: كسانى كه در ولادت آن حضرت، قول سال 38 ه. ق و اين كه شهربانو دختر يزدگرد است را تضعيف كرده اند، دليل متقن و محكمى براى مدعايشان ندارند و آنچه كه ذكر نموده اند، وجوه استحسانى و قابل جواب است؛ بنابراين دليلى وجود ندارد كه ما نظر مشهور مورخان را، چه درباره سال ولادت و چه درباره مادر آن حضرت نپذيريم.

برجستگى عمده در تاريخ زندگى امام سجاد عليه‌السلام همان روزهاى آغازين محرم سال 61 ه. ق است و از همان ايام است كه نام و ياد آن حضرت، در تاريخ مورد توجه قرار گرفته است، كه از اين منظر نيز به واقعه عاشورا و جايگاه حضرت در آن ايام به طور مستقيم نخواهيم پرداخت؛ گرچه اين مطلب هم به طور مستقل شايسته بحث و بررسى است.

آنچه كه ما در مقام نقل و تحقيق آن هستيم، بيان گوشه اى از تجلّى شخصيّت آن حضرت بعد از واقعه عاشورا، تا زمان وفات است كه اگر تاريخ شهادت امام سجاد عليه‌السلام را سال 95 ه. ق (6) بدانيم، يك دوره 35 ساله بسيار پرماجراست، كه در حقيقت مى خواهيم نور وجود حضرت را در آن روزگار تيره و تار، كه هر روزش تاريك تر از روز قبل است، دريابيم.

حضرت سيدالشهدا عليه‌السلام در سخنى، مردم آن زمان را اين گونه توصيف مى فرمايند:

النّاس عَبيدُ الدّنيا، و الدّين لَعِق (7) على اَلسِنَتِهم، يحوطُونَهُ ما درَّت معايشُهُم، فاذا مُحِّصوا بالبلاء قَلَّ الدَّيَّانون (8).

«مردم به صورت قضيه مهمله عمدتا بندگان دنيايند و ديندارى و حظ و بهره آنان از دين، مانند انسان گرسنه اى است كه بهره اش از غذا، فقط تغذيه حس چشايى است».

اين تعبيرات اباعبداللّه عليه‌السلام، در توصيف و تبيين وضعيت اجتماعى، و جوّ حاكم بر افكار و انديشه هاى مردم آن زمان بسيار لطيف و در نتيجه، روانشناسى اجتماعى آن روزگار است.

امام عليه‌السلام به اين نكته اشاره مى فرمايند كه دين به اعماق وجود انسانهاى آن زمان نفوذ نكرده و همه وجود آنان را سرشار نكرده بود. ميزان ديندارى مردم و بهره آنها از دين و احكام الهى، همان بهره اى است كه انسان گرسنه از شيرين كردن دهان خود مى برد و در نتيجه امام عليه‌السلام بعد از اين عبارت مى فرمايند: اين مردم كه دين را اينگونه تلقى كرده بودند، يحوطونه ما درَّت معايشهم تا زمانى كه معيشت و زندگى آنها مى طلبيد و به آنها اجازه مى داد حول محور دين مى چرخيدند، اما اگر زمانى پاى امتحان به ميان مى آمد كه بايد براى حمايت از دين اقدامى عملى و جدى مى كردند و اين حمايت با گوشه اى از منافع آنها منافات داشت قلّ الدَّيَّانون پايبندان و معتقدان به دين، بسيار كم يافت مى شدند.

اين وضعيت اجتماعى آغاز دوران امامت امام سجاد عليه‌السلام بود و بايد مقايسه شود بين اين روحيه حاكم بر اجتماع و اين مقدار ديندارى و تعبد به موازين و احكام شرع با آنچه كه اميرالمومنين عليه‌السلام در خطبه پنجاه و ششم نهج البلاغه مى فرمايند:

و لقد كنَّا مع رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقتُلُ آباءَنا و ابناءَنا و اخوانَنا و اءَعمامَنا ما يزيدُنا ذلك الا ايمانا و تسليما (9).

«ما در روزهاى آغازين ظهور دين همراه با رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، دست به شمشير مى برديم و پدر، فرزند، برادر و عموهايمان را مى كشتيم، اما اين قتل و كشتار ارحام و نزديكان تنها باعث تقويت ايمان و ثبات قدم، در اعتقاداتمان مى شد».

حالا چنين شرايطى را با آنچه كه از امام سوم، سيدالشهدا عليه‌السلام نقل كرديم مقايسه كنيد. ايمان آنچنان در اعماق وجود مسلمين صدر اسلام، رسوخ كرده بود كه براى صيانت از ايمان و اعتقاداتشان، عزيزترين كسان خود را مى كشتند و اين را موجب استوارى دين و ايمان مى دانستند و به همين دليل است كه اميرالمومنين عليه‌السلام فرمودند اصحاب و ياران باوفاى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اينگونه بودند كه: حَمَلو بصائرهُم على اءَسيافِهم (10) در حقيقت شمشير آنها چشم داشت؛ يعنى با بصيرت مى جنگيدند، و به خاطر دين با آگاهى هر نوع محنت و رنجى را تحمل مى كردند.

اما در يك سوم باقيمانده از قرن اول، رسوم اخلاقى نه تنها فراموش شد، بلكه به ضدارزش مبدل شد. عمل به منهيات شرع و ارتكاب محرمات، موجب فخر بر يكديگر و تظاهر به آنها موجب عزت اجتماعى شده بود و در يك كلمه مى توان گفت: جامعه اسلامى قبل از آن زمان هر چند منافقانه پاسدار و نگهبان مظاهر دينى بود، ولى در زمان امام سجاد عليه‌السلام، همين مظاهر مسلمانى هم، به كلى رنگ باخته بود و ديگر نشانه اى از دين و ديندارى در جامعه يافت نمى شد. گويى پيش بينى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همين زودى محقق شده بود كه فرمودند:

سياءتى زمان على امّتى لا يبقى من القرآن الا رسمُه، و لا من الاسلامِ الا اسمه، يُسمّون به و هم اءبعدُ الناس منه، مساجدهم عامرة و هى خراب من الهُدى (11).

«روزگارى بر امت من مى آيد كه از قرآن چيزى نمى ماند جز نوشتارى و از اسلام جز نامى. مردم را مسلمان مى نامند، اما همين مردم دورترين افراد از اسلام خواهند بود. مسجدهاى آنها از نظر شكل و صورت ظاهرى بهتر و اجتماعات مردم بسيار پررونق و آبرومندتر خواهد بود، اما بهره آن مساجد، از نظر هدايت و صحت عمل و ايمان مردم، در نهايت ضعف است».

در هر حال، فساد و فحشا جايگزين عفت اجتماعى شد و مجالس ‍ مى گسارى، آوازخوانى و موسيقى به حد وفور، شيوع پيدا كرده بود، به گونه اى كه خنياگران و رقاصه ها از بالاترين منزلت اجتماعى برخوردار بودند (12).

ارتكاب منهيات و محرمات به حسب ظاهر به مقدار زيادى قوت گرفت؛ چرا كه دستگاه حكومتى، خود مروج اين مفاسد بود و رواج اين سرگرمى ها را بين مردم، بهترين عامل تحكيم حكومت خود مى دانست و اساسا قداست زدايى از نبوت و خاندان نبوت عليهم‌السلام، در دستور كار دستگاه حكومت قرار گرفته بود، به گونه اى كه حجاج بن يوسف، آنقدر مقام و منزلت عبدالملك مروان را بالا برده بود كه مى گفت:

خَطَبَ الحَجّاج بالكوفة فذكر الَّذين يزرون قبرَ رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله سلم بالمدينة، فقال: تَبَّا لهم! انَّما يطوفون باءعواد و رِمَّة بالية! هلّا طافوا بقصر اءميرالمومنين عبدالملك! اءلا يعلمون اءنَّ خليفةَ المرءِ خير من رسولهِ! (13).

«در مورد كسانى كه به زيارت قبر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى رفتند، گفت: خدا آنها را مرگ دهد! آنها به طواف و زيارت چوبها و استخوانهاى پوسيده مى روند! چرا به طواف قصر اميرالمومنين عبدالملك نمى روند؟ مگر نمى دانند كه خليفه و فرمانرواى انسان از پيامبرش بهتر است؟».

جالب اين است، اصحابى كه از زمان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باقى مانده بودند، گرفتار همين فتنه ها، مفاسد و خودباختگى ها شدند كه واقعا انسان بايد براى حسن عاقبت به خدا پناه ببرد.

عبداللّه بن عمر فرزند خليفه دوم كه يكى از صحابه است، در آغاز خلافت اميرالمؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام حاضر به بيعت با آن حضرت نشد و تا آخر هم بيعت نكرد، اما در زمان خلافت عبدالملك مروان، آن چنان براى بيعت با خليفه، عجله به خرج مى دهد كه مى خواهد با نماينده خليفه كه حجاج بن يوسف (14) است بيعت كند؛ بنابراين شبانه خود را به دارالاماره مى رساند تا با او بيعت كند و حجاج براى اين كه او را تحقير كند، مى گويد: من فعلا مشغول محاسبه بيت المال و خزانه ام، وقت ندارم با تو دست بدهم، با پاى من بيعت كند و عبداللّه بن عمر براى اين كه بيعتش محقق شود، با پاى او بيعت مى كند و اين روايت را بيان مى كند كه: مَن مَاتَ و لا امامَ لَهُ مَاتَ مَيتَة جَاهِلِيَّة هركس بميرد و امام زمان خود را نشناسد همانند مردم جاهليت مرده است. من مى ترسم اگر امشب بيعت نكنم و بميرم، همراه با مردم عصر جاهليت محشور شوم (15).

آنقدر مردم در اين زمان تحقير مى شوند، كه ابن ابى الحديد مى نويسد:

و كانت بنواُميّةَ تَختم فى اءعناق المسلمين، كما تُوسمُ الخيل علامة لاستعبادِهم (16).

«همانگونه كه گله هاى شتر و اسبان را داغ مى نهاده و علامت گذارى مى كردند تا اشتباه نشود كه اين حيوان در مالكيت فلان شخص است، بنى اميه نيز به گردن هاى مردم داغ مى گذاشتند كه اينها بندگان معاويه، يزيد و بنى مروان هستند».

اين مورخ، در مورد مسلم بن عقبه، سركرده سپاهى كه به مدينه آمده و واقعه اسف بار «حرّه» (17) را به وجود آورده بود، نوشته است:

بايعَ مسلم بنُ عقبة، اهل المدينة كافَّة و فيها بقايا الصحابة و اءولادها و صلحاء التابعين، على اءنَّ كلا منهم عبد قِنّ لاميرالمومنين يزيد بن معاوية (18).

«مسلم بن عقبه مردم مدينه را ملزم به بيعت كرد در حالى كه در ميان مردم مدينه بقاياى صحابه و فرزندان آنها و صلحا تابعين بودند و وقتى بيعت مى گرفت نمى گفت شما بياييد با خليفه بيعت كنيد، بلكه مى گفت: بيعت كنيد و بپذيريد كه شما بنده زرخريد يزيد بن معاويه هستيد».

وى نقل مى كند:

و نَقشوا اءكفُّ المسلمين عَلامَة لاسترقَاقهم، كما يُصنَع بالعُلوج مِنَ الرّوم و الحَبَشَة (19).

«دستهاى مردم را به اين عنوان نقش و مهر مى زدند كه اينها رق و برده اند و شايد خال كوبى از همان زمان سنت شده باشد همچنان كه سنت بود برده هايى كه از روم و حبشه مى آوردند روى دستانشان علامت گذارى مى كردند».

خيلى عجيب است؛ وقتى انسان، تاريخ آن روزگار را خوب مطالعه مى كند در مى يابد كه بنى اميه تا چه حد در تحقير مردم و حتى صحابه باقيمانده از زمان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تلاش مى كردند و اساسا هيچ حرمت، جايگاه و منزلتى براى انسان ها و مسلمانان قائل نبودند؛ نمونه اى از آن را مى خوانيم:

قراء الحجّاجُ فى سورة هود «يا نوح انَّه ليس من اءَهلَكَ انَّهُ عمل غيرُ صالح» (20) فَلَم يدرِ كَيفَ يَقرَاءُ «عمل» بالضَّمِّ و التَّنوين، اءَو «عمل» بالفتح فَبَعَثَ حِرَسيّا فقال: ايتِنى بِقَارى ء، فاءُتى بِه، و قَد ارتَفَعَ الحجَّاج عن مَجلِسه، فَحَبسه و نَسيَه حتَّى عرَض الحجّاج حبسه بعد ستة اءشهُر، فلّما اءنتهى اليه قال له: فيم حُبِستَ؟ قال: فى ابنِ نوح، اءصلحَ اللّه الامير، فاءمر باطلاقه (21).

«نوشته اند روزى حجاج در حال خواندن قرآن، به اين آيه رسيد: يا نوح انَّه ليس من اَهلَكَ انَّهُ عَمَلَ غَيرَ صَالِح، در اعراب اين قسمت از آيه متحير ماند كه «عمل» چگونه خوانده مى شود. يكى از ادباى معروف زمان را براى تبيين آيه احضار كرد. در اين ميان، اتفاقى افتاده و خبرى براى حجاج آورده بودند؛ مامور آوردن اديب، او را به زندان انداخت تا حجاج در فرصتى مناسب او را ملاقات كند. شش ماه از اين ماجرا گذشت. حجاج براى تشفى دل به زندان رفته بود و از زندانيان علت زندانى شدنشان را مى پرسيد. به اين اديب كه رسيد گفت: تو چرا در زندانى؟ گفت: مرا پسر نوح به زندان فرستاده. در آن جا حجاج فهميد كه او همان اديبى است كه براى تبيين اعراب آيه، احضار شده بود پس دستور آزادى او را صادر كرد».

اين نمونه اى از بى اعتنايى به حرمت شخصيّت و زندگى مردم است و از اين نوع استخفاف و تحقير، در آن روزگار فراوان مى توان يافت، تا جايى كه مردم از نظر روانى باور كرده بودند كه موجودات پست و حقيرى هستند. خلاصه، همه ملكات اخلاقى، مكارم و حقوق انسانى از بين رفته بود.

در چنين دورانى، امام سجاد عليه‌السلام در قالب دعا به احياى فضيلت هاى فراموش شده اهتمام مى ورزد و در حقيقت صحيفه سجاديه و ادعيه منقول از آن حضرت به طور عام و دعاى مكارم الاخلاق و ابوحمزه ثمالى به طور خاص، مانند آيينه هايى هستند كه مى توان چهره اجتماعى آن زمان را در آن به خوبى تماشا كرد و تلاش، زحمت و نقش آن حضرت را در ميان مردمى كه زير سلطه حاكمان، همان فضايل و منزلتهاى عقلانى و عاطفى خود را از دست داده بودند، مشاهده كرد؛ كه در واقع اين مطالب مبين منزلت حقيقى انسانهاست و جالب اين است كه امام سجاد عليه‌السلام سخنان خويش را صرف نظر از آن ويژگيهاى روحى در ميان مردم بيان فرموده اند، كه خاصه و عامه نيز نقل كرده اند.

ابن ابى الحديد نقل مى كند كه امام سجاد عليه‌السلام فرمودند:

ما بمكّة و المدينة عشرون رجلا يُحِبُّنا (22).

«بيست نفر در مكه و مدينه يافت نمى شدند كه ما خانواده رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله را دوست داشته باشند».

و جالب اين است كه به شهادت تاريخ آن هم نه تاريخ شيعه و دوستان، بلكه تاريخى كه بيشتر، از مخالفان و دشمنان اهل بيت عليهم‌السلام برجاى مانده است اين امام همام به بهترين وجه به اين ادعيه و سخنان، عمل مى كرده اند؛ به گونه اى كه اعجاب و تحسين همگان را برانگيخته است و چه زيباست كه ما اين سخنان و سخنان اخلاقى، ملكات و فضايل انسانى آن حضرت را از زبان مخالفان و دشمنان بشنويم، كه به قول شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خوشتر آن باشد كه سرّ دلبران |  | گفته آيد در زبان ديگران |

## امام سجاد عليه‌السلام از ديدگاه اهل تسنن

جاحظ، يكى از ادباى معروف كه مخالفت او با اهل بيت عليهم‌السلام مشهور است، درباره امام سجاد عليه‌السلام چنين مى گويد:

و اما علىُّ بن الحسين بن علىّ فلم اءرَ الخارجىَّ فى اءمره الا كالشيعىِّ و لم اءرَ الشّيعىَّ الا كالمعتزلىِّ و لم اءرَ المعتزلىَّ الا كالعامىِّ و لم اءر العامىَّ الا كالخاصىِّ و لم اءجد اءحدا يتمارى فى تفضيله و يشُكّ فى تقديمه (23).

«اما على بن الحسين، درباره او خارجى را چون شيعه، شيعه را چون معتزلى، معتزلى را چون عامى و عامى را چون خاص ديدم. كسى را نديدم كه در فضيلت و يا در مقدم بودن او شك داشته باشد.

اين توصيفى است كه يك مخالف، از وجود مقدس حضرت زين العابدين عليه‌السلام دارد. زهرى، از ديگر علماى عامه مى گويد:

ما رايت قرشيّا اءفضلُ من علىِّ بن الحسين عليه‌السلام (24).

«من هيچ قريشى را برتر از على بن الحسين عليه‌السلام نديدم. »

در جاى ديگر مى گويد:

و ما رايت احدا كان اءفقهُ منه (25).

«من هيچ كس را فقيه تر از على بن الحسين عليه‌السلام نديدم».

ذهبى، يكى از مورخان اهل سنت، از شخصى به نام جويرية بن اسماء، نقل مى كند:

ما اكلُ علىِّ بن الحسين بقرابته من رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درهما قطُّ (26).

خيلى تعبير عجيبى است، مى گويد: على بن الحسين زين العابدين عليه‌السلام، به واسطه قرابت و نزديكى با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، درهمى استفاده نكرد؛ يعنى از آن وابستگى و قوم و خويشى خود با رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كمترين بهره اى تدارك نديد. و ابن عساكر از قول يونس بن بكير، از محمد بن اسحاق نقل مى كند كه:

كان ناس من اءهل المدينة يعيشون، لا يدرون من اءين كان معاشهم، فلمّا مات علىُّ بن الحسين، فقدوا ما كانوا يؤ تَون به بالليل (27).

«عده اى در مدينه بودند كه زندگى شان به سهولت اداره مى شد و نمى دانستند زندگى آنها، از كجا تامين مى شود. وقتى امام سجاد عليه‌السلام از دنيا رفت، دريافتند آنچه شبانه به خانه هاى آنها فرستاده مى شد، از ناحيه چه كسى بود».

يكى ديگر از معاصران حضرت نقل مى كند:

ما فقدنا صدقةَ السرِّ حتى مات على بن الحسين عليه‌السلام (28).

«ما پنهانى صدقه دادن را از دست نداديم، تا اين كه على بن الحسين عليه‌السلام از دنيا رفت».

در «مختصر تاريخ دمشق»، قصه جالبى را مى خوانيم، كه مى گويد:

كان بين الحسن بن الحسن و على بن الحسين بعض الامر، فجاء الحسن بن الحسن الى على بن الحسين و هو مع اصحابه فى المسجد، فما ترك شيئا الا قاله و علىّ ساكت، فانصرف الحسن، فلمّا كان اللَّيل اءتاهُ فى منزله، فقرع عليه بابَه، فخرج اليه، فقال له علىّ: يا اءخى ان كنتَ صادقا فيما قلت لى يغفرُ اللّه لى، و ان كنت كاذبا فغفراللّه لك، السلام عليكم و ولّى (29).

«بين امام سجاد عليه‌السلام و پسر عمويش حسن بن حسن گفتگويى پيش ‍ آمد و حسن بن حسن، نسبت به امام سجاد عليه‌السلام سخنان بسيار اهانت آميزى اظهار كرد. امام ساكت بودند تا او رفت. امام سجاد عليه‌السلام شب هنگام، به در خانه او رفتند و او از خانه خارج شد، امام گفتند: اى برادر! تو امروز سخنانى درباره من گفتى كه اگر راست باشد خدا مرا بيامرزد؛ و اگر صحيح نبوده و خلاف گفته اى، خدا تو را رحمت كند و بيامرزد. سپس ‍ با او خداحافظى كردند و برگشتند».

عجيب اين است كه مورخان مى نويسند والتزمه حسن آن مرد از آن روز در زمره ملتزمان امام عليه‌السلام قرار گرفت و هنگامى كه آن حضرت از دنيا رفته بودند گريه و مرثيه سرايى مى كرد (30).

مخالفان اهل بيت عليهم‌السلام هر گفتارى را كه بوى محبت اهل بيت عليهم‌السلام مى داده تضعيف كرده اند؛ ولى با اين حال، ذهبى كه يكى از دشمنان اهل بيت عليهم‌السلام است، درباره امام سجاد عليه‌السلام اينگونه مى نويسد:

كان على بن الحسين اذا سار فى المدينه على بَغلَتِه، لم يقل لاحد: الطريق...و يقول: هو مشترك ليس لى اءن اءُنَحِّى عنه اءحدا (31).

«وقتى امام سجاد عليه‌السلام در كوچه هاى مدينه، سواره حركت مى كردند، در صورت شلوغى و بسته بودن راه، امكان نداشت امام عليه‌السلام بگويند كه راه بدهيد من عبور كنم. حضرت سنتش اين بود كه مى فرمودند: راه مشترك (براى همه) است و من حق ندارم كسى را از اين حق مشترك، محروم كنم».

باز همين ذهبى در «سير اعلام النبلاء» نقل مى كند:

و كان له جلالة عجيبة، و حق له واللّه ذلك، فقد كان اهلا للامامة العظمى، لشرفه، و سؤ دده، و علمه، و تاءلُّهه، و كمال عقله (32).

«على بن الحسين عليه‌السلام به خاطر شرافت، سيادت، علم، خداترسى، خداشناسى و كمال عقل براى امامت عظماى امت اسلامى اهليت داشت».

اين عبارت بسيار شايسته توجه است؛ زيرا تعبير از يك مورخ محب اهل بيت عليهم‌السلام و شيعه نيست، بلكه اين مطلب از يك سنى مخالف خاندان رسالت عليهم‌السلام است. تعبيرش اين است كه:

على بن الحسين كان اهلا للامامة العظمى.

ذهبى داستان قصيده فرزدق را اينگونه نقل مى كند كه:

انّ هشام بن عبدالملك حجَّ قبل الخلافة، فكان اذا اءراد استلام الحجر، زوحِمَ عليه و كان على بن الحسين عليه‌السلام اذا دنا من الحجر تفرقوا عنه اءجلالا له، فوجمَ لذلك هشام و قال: من هذا؟ فما اءعرفه؟ و كان الفرزدق واقفا فقال (33).

«هشام قبل از تصدى خلافت، براى زيارت خانه خدا آمد. هنگام طواف، وقتى تصميم بر استلام و بوسيدن حجر گرفت، به علت ازدحام جمعيت موفق به استلام حجر نشد و به گوشه اى رفت. ناگهان ديد امام سجاد عليه‌السلام به حجرالاسود نزديك شدند. مردم به احترام امام عليه‌السلام كنار رفتند تا با آرامش استلام حجر كنند. هشام به قدرى از اين واقعه عصبانى شد كه زبان به دندان مى گزيد. پرسيد: اين مرد كيست كه من نمى شناسمش».

در اين جا بود كه فرزدق - شاعر دربار - اين اشعار معروف را انشا كرد:

هذا الَّذى تعرف البطحاء وطاته هذا ابن خير عباداللّه كلهم و البيت يعرفه و الحل والحرم هذا التقى النقى الطاهر العلم

فرزدق گفت: هشام تو اين مرد را نمى شناسى؛ در عوض، هم سرزمين بطها گامهاى او را مى شناسد و هم خانه خدا و حل و حرم او را مى شناسند. او فرزند بهترين بندگان خداست اشاره به پدر امام سجاد عليه‌السلام او انسان منزه، پاكيزه و پاكدامن مشهورى است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هذا ابن فاطمه ان كنت جاهله |  | بجده انبياء اللّه قد ختموا |

او فرزند فاطمه زهراست كه مقام نبوت و رسالت، به جد او ختم مى شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ليس قولك من هذا، بضائره |  | العرب تعرف من انكرت والعجم (34) |

اين كه تو مى گويى او را نمى شناسم، هيچ ضررى براى او ندارد؛ عرب و عجم او را مى شناسند.

فرزدق در اين قصيده طولانى، خصوصيات اخلاقى امام را ذكر مى كند كه ابن شهرآشوب در «مناقب» (35)، چهل و يك بيت، و اربلى در «كشف الغمّه» (36) بيست بيت ثبت كرده اند.

اين قصيده طولانى را به نقل از ابن شهرآشوب مى خوانيم:

يا سائلى اءين حل الجود و الكرم هذاالَّذى تعرف البطحاء وطاته هذا ابن خير عباداللّه كلهم هذا الَّذى احمد المختار والده لو يعلم الركن من قد جاه يلثمه هذا علىّ رسول اللّه والده هذا الَّذى عمه الطيار جعفر وا هذا ابن سيدة النسوان فاطمه اذا راءته قريش قال قائلها يكاد يمسكه عرفان راحته و ليس قولك من هذا بضائره ينمى الى ذروه العز التى قصرت يغضى حياء و يغضى من مهابته ينجاب نور الدجى عن نور غرّته بكفه خيزران ريحه عبق ما قال لا قط الا فى تشهده مشتقه من رسول اللّه نبعته حمال اءثقال اءقوام اذا قدحوا ان قال قال بما يهوى جميعهم هذا ابن فاطمه ان كنت جاهله اللّه فضله قدما و شرفه من جده دان فضل الانبياء له عم البرية بالاحسان وانقشعت كلتا يديه غياث عم نفعهما سهل الخليقه لا تخشى بوادره لا يخلف الوعد ميمونا نقيبته من معشر حبهم دين و بغضهم يستدفع السوء والبلوى بحبهم مقدم بعد ذكر اللّه ذكرهم ان عد اءهل التقى كانوا ائمتهم لا يستطيع جواد بعد غايتهم هم الغيوث اذا ما اءزمة اءزمت ياءبى لهم اءن يحل الذم ساحتهم لا يقبض العسر بسطا من اءكفهم ان القبائل ليست فى رقابهم من يعرف اللّه يعرف اءوليه ذا بيوتهم فى قريش يستضاه بها فجده من قريش فى اءزمتها بدر له شاهد و الشعب من اءحد و خيبر و حنين يشهدان له مواطن قد علت فى كل نائبة عندى بيان اذا طلابه قدموا والبيت يعرفه والحل و الحرم هذا التقى النقى الطاهر العلم صلى عليه الهى ما جرى القلم لخر يلثم منه ما وطى القدم اءمست بنور هداه تهتدى الامم المقتول حمزه ليث حبه قسم وابن الوصى الَّذى فى سيفه نقم الى مكارم هذا ينتهى الكرم ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم العرب تعرف من انكرت والعجم عن نيلها عرب الاسلام والعجم فما يكلّم الا حين يبتسم كالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم من كف اءروع فى عرنينه شمم لولا التشهد كانت لاءُه نعم طابت عناصره و الخيم والشيم حلو الشمائل تحلو عنده نعم و ان تكلم يوما زانه الكلم بجده اءنبياء اللّه قد ختموا جرى بذاك له فى لوحه القلم و فضل امّته دانت له الامم عنها العمايه و الاملاق و الظلم تستوكفان و لا يعروهما عدم يزينه خصلتان الحلم و الكرم رحب الفناء اءريب حين يعترم كفر و قربهم منجى و معتصم و يستزاد به الاحسان و النعم فى كل فرض و مختوم به الكلم اءو قيل من خير اءهل الارض قيل هم و لا يدانيهم قوم و ان كرموا والاسد اءسد الشرى و الباءس ‍ محتدم خيم كريم كريم و اءيد بالندى هضم سان ذلك ان اءَثروا و ان عدموا لاولية هذا اءوله نعم فالدين من بيت هذا ناله الامم فى النائبات و عند الحلم ان حلموا محمد و على بعده علم والخندقان و يوم الفتح قد علموا و فى قريظه يوم صيلم قتم و على الصحابة لم اءكتم كما كتموا

جامى متوفى 898 ه. ق كه از اهل سنت و حنفى مذهب است، اين اشعار را - با توجه به سال شهادت امام سجاد عليه‌السلام كه سال 95 ه. ق است - بعد از 800 سال به فارسى ترجمه كرده، كه قريب به 44 بيت است و چون به زبان فارسى شيرين و براى همه قابل فهم است، همه ابيات را مى آوريم:

پور عبدالملك به نام هشام مى زد اندر طواف كعبه قدم استلام حجر ندادش دست ناگهان نخبه نبى و ولى در كساء بها و حله نور هر طرف مى گذشت بهر طواف زد قدم بهر استلام حجر شاميى كرد از هشام سوال از جهالت، در آن تعلل كرد گفت نشناسمش، ندانم كيست بوفراس، آن سخنور نادر گفت من مى شناسمش نيكو آن كس است اين، كه مكه و بطحا حرم و حل و بيت و ركن و حطيم مروه، سعى و صفا، حجر، عرفات هر يك آمد به قدر او عارف قره العين سيد شهداست ميوه باغ احمد مختار چون كند جاى، در ميان قريش كه بدين سرور ستوده شيم ذروه عزت است، منزل او با چنين عز و دولت ظاهر جد او را به مسند تمكين لايح از روى او، فروع هدى طلعتش، آفتاب روزافروز جد او مصدر هدايت حق از حيا، نايدش پسنديده خلق از او نيز ديده خوابانند نيست بى سبقت تبسم او در عرب، در عجم، بود مشهور همه عالم گرفت، پرتو خور شد بلند آفتاب بر افلاك بر نكوسيرتان و بدكاران فيض آن ابر، بر همه عالم هست از آن معشر بلند آيين حب ايشان، دليل صدق و وفاق قربشان، مايه علو و جلال گر شمارند، اهل تقوى را اندر آن قوم، مقتدا باشند گر بپرسند زآسمان بالفرض به زبان كواكب و انجم هم غيوث الندا، اذا وهبوا سر هر نامه را رواج افزاى ختم هر نظم و نثر را الحق در حرم بود با اهالى شام ليكن از ازدحام اهل حرم بهر نظاره گوشه اى بنشست زين عباد، بن حسين على بر حريم حرم، فكند عبور در صف خلق ميفتاد شكاف گشت خالى ز خلق، راه گذر كيست با اين چنين جمال و جلال؟ در شناساييش، تجاهل كرد مدنى يا يمانى يا مكى است بود در جمع شاميان حاضر زوچه پرسى؟ به سوى من كن رو زمزم و بوقبيس و خيف و منا ناودان و مقام ابراهيم طيبه و كوفه، كربلا و فرات بر علو مقام او واقف زهره شاخ دوحه زهراست لاله راغ حيدر كرار رود از فخر بر زبان قريش به نهايت رسيد فضل و كرم حاصل دولت است، محمل او هم عرب، هم عجم بود قاصر خاتم انبياست، نقش نگين فايح از خوى او، شميم وفا روشنايى فزاى و ظلمت سوز از چنان مصدرى شده مشتق كه گشايد به روى كس، ديده كز مهابت، نگاه، نتوانند خلق را طاقت تكلم او گو مدانش، مغفلى مغرور گر ضريرى نديد، ازو چه ضرر بوم اگر زو نيافت بهره، چه باك دست او ابر موهبت باران گر بريزد، نمى نگردد كم كه گذشته ز اوج عليين بغض ايشان، نشان كفر و نفاق بعدشان، مايه عتو ضلال طالبان رضاى مولا را واندر آن خيل، پيشوا باشند سايلى من خيار اهل الارض هيچ لفظى نيايد، الا هم هم ليوث الشرى، اذا نهبوا نامشان هست، بعد نام خداى باشد از يمن نامشان رونق

همانگونه كه ذكر شد، جامى با بيش از 40 بيت در مقام ترجمه اشعار فرزدق برآمده و به شهادت اهل ادب و سخن انصافا زيبا بيان كرده است و از عهده آنچه در كلمات و اشعار ناب و گوياى فرزدق بيان شده، خوب برآمده است.

## امام سجاد عليه‌السلام از ديدگاه شيعه

آنچه تا اين جا نقل شد بيشتر سخنان مورخان و محدثان عامه و اهل سنت در فضايل، مناقب، مكارم و سيره امام سجاد عليه‌السلام بود. و اما محدثان و مورخان و روات خاصه و شيعه، نكاتى بسيار دقيق تر و مفصل تر در فضايل و مكارم امام سجاد عليه‌السلام نقل كرده اند. قبل از ورود به مباحث رساله حضرت، به پاره اى از آنها اشاره مى كنيم:

مرحوم اربلى در «كشف الغمّه» درباره سيره و سلوك امام سجاد عليه‌السلام روايات و نكات بسيار زيبا و قابل توجهى را نقل كرده، از آن جمله حكايت زير است:

كان يوما خارجا فلقيه رجل فسبَّه فثارت اليه العبيد و الموالى، فقال لهم علىّ عليه‌السلام: مهلا كفُّوا، ثم اءقبل على ذلك الرجل فقال له: ماسَتَرَ عنك من اءَمرِنا اءَكثر، اءَ لَكَ حاجة يغنيك عليها؟ فاستَحيِى الرَّجل فاءلقى اليه على خميصه كانت عليه، و اءمر له باءَلف درهم فكان ذلك الرَّجل بعد ذلك يقول: اءشهد اءنَّكَ من اءَولاد الرَّسول (37).

«روزى، حضرت از در منزل خارج شد و مردى را ديد كه - بر اثر تلقينات و شرايط اجتماعى آن روز كه قبلا ذكر شده - زبان به بدگويى و دشنام به امام عليه‌السلام گشود. خادمان حضرت خواستند به او حمله كنند. امام عليه‌السلام فرمودند: او را رها كنيد؛ و بعد به آن مرد فرمودند: آنچه كه از ما بر تو پوشيده مانده است، بيش از آن است كه مى دانى. آيا حاجتى دارى؟ مرد از رفتار و گفتار امام عليه‌السلام خجل و شرمنده شد و امام عليه‌السلام ردايى را كه بر دوش مباركشان بود به او عنايت كردند؛ و نيز امر فرمودند كه هزار درهم نيز به او بدهند؛ كه با اين رفتار ملايم، آن مرد معاند، دوستدار امام عليه‌السلام شد و گفت: من شهادت مى دهم كه تو فرزند پيامبر هستى».

آن حضرت عليه‌السلام نسبت به دشمنان از آن چنان سيره و سلوك ملايمى برخوردار بودند، كه حتى افرادى را كه در طول حاكميت و قدرتشان، نسبت به او بدترين و زشت ترين روشها و اعمال را انجام داده بودند كه برخى از آن ها در تاريخ ثبت شده است از راءفت و مهر خويش بهره مند مى كردند. ابن شهرآشوب مى نويسد:

كان هشام بن اسماعيل يؤ ذى على بن الحسين فى امارته فلما عُزِل اءمَر به الوليد اءن يوقف للناس، فقال: ما اءخاف الا من على بن الحسين و قد وقف عند دار مروان، و كان على قد تقدم الى خاصته الا يعرض له اءحد منكم بكلمة، فلمّا مرّ ناداه هشام: «اللّه اءعلم حيث يجعل رسالته (38)» (39).

«وقتى هشام بن اسماعيل حاكم مدينه كه در دوران حكومتش به امام سجاد عليه‌السلام آزار و اذيت مى رساند، از كار بركنار شد، به خاطر تخلفاتى كه پيش خليفه وقت داشت، دستور آمد كه او را در جايى نگه داشته، افراد يك به يك بيايند و هرچه مى خواهند به او بگويند؛ يا او را قصاص و تنبيه كنند.

وقتى هشام ديد كه امام سجاد عليه‌السلام تشريف مى آورند، خيلى منفعل شده، فكر كرد كه با عكس العمل شديد امام عليه‌السلام مواجه خواهد شد، از اين رو به شدت متاثر و نگران بود. ولى حضرت ياران خود را از آزار او نهى فرمودند.

در آن لحظه هشام به اين آيه اشاره كرد كه: اللّه اءعلم حيث يجعل رسالته، خدا بهتر مى داند كه رسالت و نبوت خود را در چه خانواده و اشخاصى قرار دهد.

همچنين نقل شده افرادى به امام عليه‌السلام جسارت و هتاكى كرده، دشنام مى دادند؛ ولى امام عليه‌السلام سرشان را بلند نمى كردند. اربلى در «كشف الغمه» و نيز ابن شهرآشوب در «مناقب» نقل مى كنند كه:

استطال رجل على علىِّ بن الحسين عليه‌السلام فتغافل عنه، فقال له الرجل: ايّاك اءعنى فقال له على بن الحسين عليه‌السلام: و عنك اءغضى (40).

«كسى نسبت به امام عليه‌السلام جسارت و بدگويى كرد. امام عليه‌السلام خاموش ماندند و اصلا به وى نگاه نكردند. غريبه، براى اين كه توجه ديگران را جلب كند، گفت: با تو سخن مى گويم! امام عليه‌السلام هم فرمودند: من هم سخن تو را نشنيده مى گيرم!».

## ويژگيهاى اخلاقى امام سجاد عليه‌السلام

علماى خاصه، مورخان و محدثان شيعه در ويژگيهاى روحى و حالات آن حضرت، موارد فراوانى نقل كرده اند.

مرحوم مفيد، درباره گشاده دستى و روحيه حمايت و كمك به فقرا، نقل مى كند كه:

كان بالمدينَة كذا و كذا اهل بيت ياءتيهم رزقهم و ما يَحتَاجون اليه، لا يَذرون مِن اءَين يَاءتيهم، فلَمَّا مَات على بن الحسين عليه‌السلام فَقَدوا ذلك (41).

«خانواده هايى در مدينه بودند كه زندگى و معاش آنها از ناحيه امام عليه‌السلام تامين مى شد، اما خودشان نمى دانستند كه تاءمين زندگى آنها از كجاست. تا اين كه امام سجاد عليه‌السلام از دنيا رفتند».

شب هنگام امام سجاد عليه‌السلام بر پشت خود انبانى از نان و خرما و انواع آذوقه را حمل مى كردند و اگر افرادى مى خواستند كمك و يارى كنند، امام عليه‌السلام اجازه نمى دادند (42).

همچنين نقل كرده اند كه:

كان له ابن عمّ ياءتيه بالليل مُتنكِّرا فيُناولُه شيئا من الدنانير، فيقول لكن على بن الحسين لا يُواصلُنى لا جزاه اللّه عنى خيرا، فيسمع ذلك و يتحمَّله و يصبر عليه و لا يعرِّفه بنفسه، فلما مات على بن الحسين عليه‌السلام فقدها فحينئذ علم اءنه هو كان، فجاء الى قبره و بكى عليه (43).

«حضرت، پسرعموى مستمندى داشتند كه مخفيانه و بدون اين كه مطلع شود به او كمك مى كردند. وى گاهى به عنوان گلايه مى گفت: اين پسرعمّ ما، با اين كه مى تواند، دست ما را نمى گيرد و ما را يارى نمى كند. گاهى احتمالا جسارتى هم مى كرد. تا اين كه امام عليه‌السلام از دنيا رفتند و آن كمك ها قطع شد و او تازه متوجه شد، كسى كه زندگى او را تامين مى كرده، امام عليه‌السلام بوده است».

در خصوصيات اخلاقى، كف نفس و كظم غيظ آن حضرت، نقل شده است:

و كانت جارية لعلىّ بن الحسين عليه‌السلام تسكُب عليه الماء فسقط الابريق من يدها فشجه فرفع راءسه اليها فقالت الجارية: ان اللّه يقول: (والكاظمين الغيظ) (44) فقال كظمت غيظى، قالت: (والعافين عن الناس) (45) قال: عفوت عنك، قلت: (واللّه يحب المحسنين) (46) قال: اذهبى فاءنت حُرّة لوجه اللّه (47).

«موقعى كه دست مباركشان را مى شستند، كنيزكى آب روى دست ايشان مى ريخت. ناگهان ظرف آب از دست كنيز افتاد و جراحتى در دست حضرت ايجاد شد. امام عليه‌السلام متاثر شدند. كنيزك چون در خانه امامت تربيت شده بود مى دانست چه كند فورا اين آيه شريفه را خواند:

والكاظمين الغيظ امام عليه‌السلام فرمودند: من خشم خود را فرو خوردم. كنيزك گفت: والعافين عن الناس امام عليه‌السلام فرمودند: تو را بخشيدم. كنيزك دوباره گفت: واللّه يحب المحسنين خداوند نيكوكاران و محسنين را دوست دارد. حضرت فرمودند: تو را در راه خدا آزاد كردم».

جالب است؛ خدمتكارى بر اثر مسامحه، زخمى بر صاحب و مولاى خود وارد مى كند و مولا در مقابل، به جاى عصبانيت و خشم، او را از قيد بندگى آزاد مى كند. نمونه هاى فراوانى در اين زمينه مى توانيم بيابيم. مرحوم اربلى مى نويسد:

كان عنده عليه‌السلام قوم اءضياف، فاستعجل خادما له بشواء كان فى التنّور؛ فاءقبل به الخادم مسرعا فسقط السفود منه على راءس بنى لعلى بن الحسين تحت الدرجة فاءَصابَ راءسه فقتله، فقال على للغلام - و قد تحيّر الغلام واضطرب -: اءنت حرّ فانَّكَ لم تعتمِده و اءخذ فى جهاز ابنه و دفنه (48).

«امام عليه‌السلام مهمانى و ضيافتى داشتند. خادم، غذاى داغى را براى ميهمانان حمل مى كرد كه يكى از فرزندان كوچك امام عليه‌السلام در مسير حركت خادم قرار گرفته، غذاى داغ روى آن طفل ريخته و از دنيا رفت. امام عليه‌السلام بدون اين كه كمترين تعرضى نسبت به اين شخص بكنند، فرمودند: تو در اين كار قصدى نداشتى. تو را در راه خدا آزاد كردم و بعد آن طفل را دفن كردند».

در سراسر زندگى امام عليه‌السلام، از اين نمونه ها فراوان مى بينيم.

اين مقدمه طولانى براى بيان اين نكته بود كه گوينده مطالب اين رساله، كسى است كه مى تواند سازنده جوامع انسانى و به اصطلاح «مدينه فاضله» باشد؛ زيرا كسى كه علم دارد و به عملش عمل مى كند، به يقين مى تواند موثر واقع شود در روايتى از امام صادق عليه‌السلام آمده است:

مَن تَعَلَّمَ العِلمَ و عَملَ بِهِ و عَلَّم للّه دُعىِ فى ملكوت السَّماوات عظيما (49).

«هركس براى خدا علم بياموزد، و بدان عمل نموده و به ديگران ياد دهد؛ در ملكوت آسمانها عظيمش خوانند».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سوز دل مهجوران، سوز دگرى دارد |  | حرفى كه زدل خيزد دردل اثرى دارد |

به حكم عقل و نص فرمايش اميرالمومنين عليه‌السلام در خطبه اول نهج البلاغه، معمولا آموزشهاى انبياى الهى و تعليمات وحى، چيزى جز تفصيل و تبيين همان مجملات و جاى گرفته هاى موجود در فطرت و نهاد انسانها نيست، حضرت مى فرمايند:

فبعث فيهم رسلَهُ و واتَرَ اليهم اءنبياءه ليستاءدُوهُم ميثاق فطرته و يُذكِّروهم مَنسىَّ نعمته و يحتجُّوا عليهم بالتَّبليغ و يُثيروا لهم دفائن العقول (50).

خداوند پيامبران را فرستاد تا پيمانى را كه از فطرت انسانها گرفته است، مطالبه كنند، نعمتهاى فراموش شده الهى را به آنها يادآور شوند و با ابلاغ پيام وحى، با مردم احتجاج كنند. در حقيقت جان كلام در عبارت اخير نهفته است:

و يثيروا لهم دفائن العقول آن گنج و دفينه هاى پنهان عقل را برانگيزانند؛ يعنى در حقيقت وحى، چيزى جز عامل و انگيزه براى آشكار نمودن همان دفينه هاى پنهان در فطرت و نيروى عقلانى بشر نيست.

در اين كلمات، انگيزه بعثت انبياء عليهم‌السلام چنين بيان شده كه:

فطرت اللّه الَّتى فَطَرَ النَّاس عَلَيها (51).

«اين فطرتى است كه خداوند، انسانها را بر اساس آن آفريده است».

يا در آيه اى كه مى فرمايد:

اءلم اءَعهَد الَيكُم يا بَنِى آدمَ اءَن لا تَعبُدوا الشَّيطان (52).

«اى انسانها! ما با شما يك پيمان و معاهده اى داشتيم، كه شما بردگى و بندگى شيطان نكنيد».

خداوند متعال، انبيا را فرستاد، تا پيمانى را كه از فطرت انسانها گرفته است مطالبه كنند. اين پيمان چيزى نيست جز همان فطرتى كه خداوند بر اساس ‍ آن، انسانها را به سمت و سوى توحيد هدايت كرده است.

خدا به دليل اين نعمتى كه به انسانها داده، براى آنها رسول فرستاده و جز انسان هيچ مخلوق ديگرى، داراى اين ويژگى نيست.

بنابراين همه سخنان پيشوايان دين و آنچه در اين رساله مبارك، تحت عنوان حقوق ذكر شده، به همان دليلى كه در خطبه اول نهج البلاغه ذكر شده است مطابق فطرت و عقل انسان است؛ يعنى براى يادآورى و تذكر انسانها، به همين دليل است كه كلمات و حى و بيان معصومين عليهم‌السلام، به سرعت در دلهاى پاك و دور از آلودگى موثر واقع مى شود.

بعد از بيان اين مقدمه به متن رساله حقوق آن حضرت مى پردازيم.

متن رساله حقوق امام سجاد عليه‌السلام در كتابهاى فراوانى نقل شده است، در بعضى از آنها با تفاوت كم و يا جابجايى بعضى از كلمات بر مى خوريم، اما مرجع ما كتاب شريف «تحف العقول» است (53).

# 1 - حق اللّه

فاما حَقُّ اللّه الاكبر فانّك تعبده لا تُشرك به شيئا فاذا فَعَلتَ ذلك باخلاص ‍ جَعَلَ لَكَ عَلى نَفسِهِ اءَن يَكفِيَكَ اءَمر الدُّنيَا وَالاخِرَةِ و يحفظ لك ما تحبّ منها.

«و اما حق بزرگتر خداوند آن است كه او را بپرستى و چيزى را شريك او قرار ندهى و اگر از روى اخلاص چنين كنى، خدا بر خود مقرر كرده كار دنيا و آخرت تو را به عهده گيرد و آنچه از آن بخواهى برايت نگه دارد».

در آغاز بيان اين حق و رسيدن به نتيجه بسيار مهم آن؛ يعنى حل و فصل همه كارهاى دنيا و آخرت كه مطلوب همه انسانهاست، دو مطلب بايد روشن شود، نخست: كلمه عبادت؛ و دوم: كلمه اخلاص.

## الف - عبادت

عبادت و عبوديت، در لغت به معناى اظهار ذلت و خضوع، اطاعت و پرستش معبود است كه ممكن است معلول چند علت باشد:

نخست، كمال معبود و اين كه هر ناقصى، فطرتا در مقابل كمال، خاضع است.

دوم، احسان و انعامى است كه از ناحيه معبود، نسبت به او صورت گرفته است.

سوم، چون موجود ناقص، به طور كلى براى به دست آوردن منافع و دفع زيانها و آفات، خود را نيازمند به وجود كامل مى بيند، او را عبادت مى كند.

چهارم، از آن جا كه موجود كامل، برترى، استيلا و سيطره اى بر موجود ناقص دارد، به علت ترس از قهر و استيلاى او كه باعث عذاب و تنبيه و تاءديب مى شود، او را اطاعت و پرستش مى كند.

حال ممكن است اطاعت، تمكين و پرستش به خاطر مجموعه اين عوامل، يا يكى از آنها باشد، ولى نكته قابل توجه اين است كه سلطان مطلق، و كمال مطلقى كه هيچ نقصى ندارد، جز ذات ذوالجلال كس ديگرى نمى تواند باشد و آن اسمى است كه مترادف ذات مستجمع جميع اوصاف كمال است، نام مبارك «اللّه» تبارك و تعالى است، كه امام عليه‌السلام نيز در آغاز سخن آن را به كار برده و فرموده اند:

فاما حَقُّ اللّه الاكبر...اين نوع عبادت، همان عبادت اختيارى است.

انواع عبادت

ما دو نوع عبادت داريم:

1 - عبادت اختيارى

آن عبادتى است كه وجه مشترك همه اديان الهى است كه در قرآن نيز به آن اشاره شده است:

قل يا اءهل الكتاب تعالوا الى كلمة سَواء بَينَنَا و بَينَكُم اءلا نَعبُدَ اءلا اللّه و لا نشرك به شيئا و لا يتخذ بَعضُنا بعضا اءَربابا مِن دونِ اللّه (54).

«اى رسول ما! به اهل كتاب بگو، بياييد به سوى سخنى كه ميان ما و شما يكسان است، كه جز خداوند يگانه را نپرستيم و چيزى را همتاى او قرار ندهيم و بعضى از ما بعض ديگر را غير از خداى يگانه به خدايى نپذيرد».

پيغمبر، از جانب خدا مامور مى شود كه به همه اهل كتاب، همه اديان الهى و موحدان، اين معنا را ابلاغ كند كه اين آلودگى ها، شوائب و زوايد را كه بعد از انبياى سلف، به اديان آسمانى اضافه شده، رها كنند و بيايند روى آن نكته مشترك كه يگانگى ذات ذوالجلال الهى است، تفاهم كنند و به اين طريق مردم را به پرستش خداى يكتا و اطاعت و عبادت او دعوت مى كند و اين همان عبادتى است كه در اختيار انسانهاست. اين انتخاب و اختيار يك مزيت و امتياز براى انسان است، در مقابل آن عبادت اختيارى، عبادت اجبارى نيز داريم كه در قرآن از آن ياد شده است.

2 - عبادت اجبارى

در سوره رعد آمده است:

و للّه يَسجُدُ مَن فِى السَّموات و الارض طَوعا و كَرها (55).

«همه مخلوقات آسمانى و زمينى، خدا را از روى اختيار و يا اجبار سجده مى كنند».

در آيه ديگرى مى فرمايد:

اءَلَم تَرَ اءَنَّ اللّه يَسجُدُ مَن فِى السَّموات و مَن فِى الاَرض و الشَّمس و القَمَر و النُّجوم و الجِبال و الشَّجر و الدَّوآب (56).

«آيا نديدى، همه اهل آسمانها و اهل زمين، آفتاب، ماه، ستارگان، كوه ها، درختان و جنبندگان براى خدا سجده مى كنند».

يا در آيه ديگرى مى فرمايد:

والنَّجم والشَّجر يَسجُدان (57).

«و ستارگان و درختان سجده مى كنند».

و بالاخره قرآن مى فرمايد همه موجودات، خدا را اطاعت و پرستش ‍ مى كنند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هركس به زبانى صفت حمد تو گويد |  | بلبل به غزل خوانى و قمرى به ترانه |

سجود و خضوع همه كاينات، امرى نيست كه در اختيار آنها باشد؛ چون اختيار، يك امتياز است كه خداى متعال، فقط به انسانها عنايت كرده است. بنابراين عبادت و پرستشى كه در كلام امام سجاد عليه‌السلام به عنوان يك حق ذكر شده و از انسان مطالبه اداى آن شده است، همان عبادت اختيارى است و عبادتى كه انسانها توان انجام آن و همين طور زمينه ترك، تعطيل و رها كردن آن را نيز دارند و در حقيقت از افعال اختيارى انسان است.

افعال اختيارى، هرگز بدون باعث و انگيزه از انسان صادر نمى شود كه در غير اين صورت افعال غيرارادى و غيراختيارى خواهند بود. بنابراين لازم است عوامل مختلفى را كه مى توانند به عنوان انگيزه و عامل تاثيرگذار در عبادت، پرستش و اطاعت نقش داشته باشند، يك به يك بررسى كنيم.

انگيزه هاى عبادت انسان

1 - طمع

ممكن است انگيزه انسان در عبادت و اطاعت، طمع باشد. انسان نسبت به انعام و اكرام دنيوى يا اخروى خدا طمع كرده، و براى اين كه خدا در دنيا و آخرت، به او جزا و پاداش دهد و دست او را بگيرد، اعمالش را مطابق ميل و اراده الهى انجام مى دهد و خدا را اطاعت و عبادت مى كند. در قرآن نيز از اينگونه عبادت ياد شده است:

وَعَدَ اللّه الَّذينَ آمَنوا و عَمِلوا الصَّالحاتِ لَهُم مغفرة و اءَجر عَظيم (58).

«خدا به انسانهاى مؤمن و انسانهايى كه او را عبادت كردند و عمل صالح انجام دادند وعده داده است كه هم آنها را مى آمرزد و هم به آنها پاداش ‍ مى دهد».

يا در آيه ديگر مى خوانيم:

من يُطع اللّه و رسوله يُدخله جنّات تجرى من تحتها الانهار (59).

«هركس خدا و پيامبرش را اطاعت كند، خداوند وى را در باغهايى از بهشت وارد مى كند كه همواره آب از زير درختانش جارى است».

و نيز كلام امام سجاد عليه‌السلام در رساله مورد بحث بدين معنا اشاره دارد، آنجا كه مى فرمايند: وقتى خدا را عبادت و اطاعت كردى جعل لك على نفسه اءن يكفيك اءمر الدُّنيا و الاخرة در مقابل اطاعت و عبادت تو، خدا هم ملتزم شده است كه امر دنياو آخرت تو را كفايت كند. بنابراين، گاهى عبادت انسان با اين انگيزه صورت مى گيرد كه كارى انجام داده و در واقع تجارتى كند.

2 - ترس از عقاب

ممكن است عامل ديگر براى عبادت، ترس از عقاب و مجازات دنيا و آخرت باشد، قرآن به اين انگيزه نيز اشاره كرده است:

انّى اءخاف اءن عصيتُ ربّى عذاب يوم عظيم (60).

«من مى ترسم اگر عصيان خدا بكنم (خدا را عبادت و اطاعت نكنم) در آن روز موعود سخت عذاب و مجازات شوم».

در سوره انسان آمده است:

انّا نَخافُ مِن ربّنا يوما عبوسا قمطريرا (61).

«از خدا مى ترسيم در آن روزى كه عبوس و سخت است».

گاهى هم در قرآن هر دو عامل با هم آمده است:

تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا و طمعا (62).

«شب از بستر بر مى خيزند و خداى خود را از روى خوف و به اميد پاداش ‍ مى خوانند».

هم از خدا مى ترسد و هم طمع دارد. مى گويد: خدايا! ما كه از ترس، اين چند ركعت نماز را مى خوانيم، ولى طمع هم داريم كه بهشت را هم به ما بدهى. اين نوع عبادت هم مستحسن و خوب است. قرآن هم مى گويد:

وادعوه خوفا و طمعا ان رحمت اللّه قريب من المحسنين (63).

«خدا را بخوانيد، هم به خاطر ترس و هم به خاطر طمعتان كه اگر انسانهاى خوبى باشيد رحمت الهى شامل حال شما مى شود».

3 - شكرگزارى

انگيزه ديگرى كه براى عبادت مى توان ذكر كرد، عبادت انسانهايى است كه نه طمعى دارند، نه ترسى. نه از مجازات و عقاب وحشتى دارند و نه به دنبال تحصيل نعمت دنيا و بهشت آخرت هستند، بلكه چيزى وراى همه اينها مى طلبند، كه به زيباترين شكل در كلام اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است:

الهى ما عبدتك خوفا من نارك، و لا طمعا فى جنتك، بل وجدتك اءهلا للعبادة فعبدتك (64).

«خدايا! تو را نه از ترس آتش جهنم و نه به خاطر طمع در بهشت عبادت مى كنم، بلكه تو را شايسته عبادت يافته ام و مى پرستم».

از سيدالشهدا عليه‌السلام تعبير ديگرى نزديك به همين مضمون، نقل شده كه فرمودند:

ان قوما عبدوا اللّه رغبة، فتلك عبادة التجار، و ان قوما عبدوا اللّه رهبة، فتلك عبادة العبيد، و ان قوما عبدوا اللّه شكرا، فتلك عبادة الاحرار، هى اءفضل العبادة (65).

امام عليه‌السلام بندگان مطيع خداوند را بدين گونه تقسيم مى فرمايند:

«عده اى خدا را به دليل رغبت و دستيابى به نعمتهاى او اطاعت مى كنند؛ اين عبادت تجارت پيشگان است، و جمعى عبادتشان از روى ترس و واهمه عذاب است و اين عبادت بردگان است، و گروهى فقط براى شكرگزار (و درك ذات معبود) عبادت مى كنند اين عبادت آزادگان است كه بهترين نوع عبادت است».

اين تعبير در فرمايشهاى اميرالمؤمنين على بن ابى طالب عليه‌السلام هم آمده كه فرموده اند: يك عده از بندگان به خاطر وحشت و ترس از عقابى كه در قرآن آمده تو را عبادت مى كنند. اين كه مى دانند برزخ، جهنم و عذاب آتش چنين و چنان است، ملائكه غلاظ و شداد چنين و چنانند و...بدنشان مى لرزد كه دو ركعت نماز صبحشان قضا شود؛ اين دسته، چون مى دانند خدا هميشه حاضر و ناظر است، نمازشان را به وقت مى خوانند، روزه شان را هم مى گيرند، اما در حقيقت عبادتشان، از روى خوف و ترس است.

يا در بعضى تعبيرات آمده، و قوم عبدوا اللّه عزَّ وَ جَلّ حبا له فتلك عبادة الاحرار (66) نه كارى به بهشت دارند و نه كارى به جهنم، بلكه فقط در شوق رسيدن به لقاى الهى و خلوت با او هستند و اين اشتياق چيزى نيست، جز همان وجدان او، يعنى اين انسان، دريافته كه هيچ موجودى جز خدا، شايستگى و لياقت پرستش ندارد؛ چون فقط او كامل بالذات است و او جامع كامل اوصاف جمال و جلال است. انسان هم كه فطرتا كمال جو مى باشد، جز آن نقطه يعنى ذات ذوالجلال الهى نه به سمت ديگرى مى رود و نه براى او شريكى قرار مى دهد. نه خوف و ترسى او را به پرستش ‍ وامى دارد و نه زياده خواهى و طمعى او را به عبادت مى كشاند. فقط او را مى جويد چون مشتاق اوست. به تعبير اميرالمومنين عليه‌السلام:

ما راءيت شيئا الا و راءيت اللّه قبله و بعده و معه (67).

«هيچ چيزى را نمى بينم مگر آن كه به همراه آن و قبل و بعد از آن، خداى را مى بينم».

به تعبير شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به صحرا بنگرم، صحرا تو بينم |  | به دريا بنگرم، دريا تو بينم |
| به هرجا بنگرم، كوه و در و دشت |  | نشان از قامت رعنا، تو بينم |

فقط او را مى بيند و در عبادتش با او خلوت مى كند و قصدش از عبادت، خلوت با اوست. از اباالحسن الرضا عليه‌السلام نقل شده است كه فرموده اند:

قلوب خَلَت عن ذكر اللّه، فاءذاقها اللّه حب غيره (68).

«دلهايى كه خالى از ياد خداست، محبت ديگران در آن ها جايگزين مى گردد».

دلى كه از محبت خدا خالى باشد، ممكن است عشق به بهشت، علاقه به نعمت هاى الهى، طمع در حورالعين و قصور، جايگزينش شوند، اما دلى كه سرشار از عشق خدا باشد و مالامال از دوستى و محبت معبود و معشوق واقعى، عبادتش فقط براى اين است كه با او معاشقه، راز و نياز و درد دل كند.

در حالات رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نوشته اند كه وقتى وقت نماز ظهر، مغرب يا صبح نزديك مى شد، حضرت در مسجد بى تاب بود و به بلال مى فرمود: اءَرِحنَا يَا بَلال (69)؛ بلال! روح ما را نوازش كن؛ يعنى با صداى زيبايت كه به ياد و نام خدا بلند مى شود، قلوب و دلها را آرامش ببخش. از اين رو مى بينيم در آيه كريمه قرآن آمده است كه دلهاى مومنان، فقط به ذكر خدا آرامش مى پذيرد:

اءلا بذكر اللّه تطمئن القلوب (70).

«تنها با ياد خدا دلها آرامش مى يابد».

## ب - اخلاص

انسانهاى آزاده و بريده از هر قيدى كه حتى در بند بهشت و نعمتهاى اخروى نيستند، از آن جهت بهشت را مى طلبند كه بهشت، منزلگاه قرب الهى است و از آن جهت نعمت هاى الهى را مى خواهند كه نشانه عنايت و لطف خداوند به چنين بندگانى است. كارى به اصل منزل، و آنچه كه در آن هست ندارند و اين همان اخلاص در عبادت است كه مى تواند از دسترس ‍ همه وسوسه هاى شيطانى، دور باشد.

وقتى شيطان از فرمان الهى تخلف كرد، خداوند او را از مكان قربش بيرون كرد و فرمود: قال فاخرُج مِنهَا فَاءِنَّك رجيم # و انَّ عَلَيكَ لَعنَتِى الى يَومِ الدِّين (71) گفته شد كه از منزلگه قرب بيرون برو كه لعنت الهى تا قيامت بر تو باد. او گفت: خدايا! من سالهاى طولانى تو را عبادت كردم نوشته اند چهارهزار سال (72) و از تو مزد عبادتم را مى خواهم، خطاب آمد: چه مى خواهى؟ قال ربِّ فانظُرنُى الى يِوم يُبعِثُون (73) به من مهلت بده تا روز قيامت زنده باشم. از جانب خداوند خطاب آمد: قال فانَّكَ مِنَ المُنظَرِين # الى يَومِ الوَقتِ المَعلوم (74) به تو مهلت داديم ولى تا روز و زمان معين. او هم در جواب گفت: قال فبعزَّتِكَ لاغوِيَنَّهُم اءَجمعين # الا عِبادك مِنهُمُ المُخلصين (75) قسم به عزت تو، همه انسانها را گمراه خواهم كرد؛ در كمين همه انسانها مى نشينم مگر آنهايى كه مخلص هستند و از دسترس من دورند (76).

بنابراين، دورى از وسوسه هاى شيطان، جز با عبادت خالص ممكن نيست.

قرآن هم مى فرمايد:

و ما اءمروا الا ليعبدوا اللّه مخلصين (77).

«شما ماءمور شده ايد كه خدا را خالصانه عبادت و اطاعت كنيد».

يا در آيه ديگر آمده است:

فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عمل صالحا و لا يشرك بعبادة ربه اءحدا (78).

«پس هركه به لقاى پروردگارش اميد دارد، بايد كارى شايسته انجام دهد، و هيچ كس را در عبادت پروردگارش شريك نكند».

آن كسى كه لقاى الهى را مى طلبد؛ يعنى مى خواهد با عبادت به ملاقات خداوند برود و به خلوت او راه پيدا كند، نبايد در اين عبادت، انباز و شريكى قائل شود.

درباره اخلاص روايات فراوانى وارد شده است؛ از آن جمله:

ما اءخلص عبد للّه عزَّ وَ جَلّ اءربعين صباحا الا جَرَت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه (79).

«اگر كسى چهل روز، خدا را خالصانه عبادت كند، قلبش از آلودگى ها منزه مى شود و چشمه هاى حكمت از دل او بر زبانش جارى مى شود».

مهم اين است كه انسان بتواند اين اخلاص را كه جدا در معرض خطر بوده و آفات و بلاهايى آن را تهديد مى كند به دست آورد. در روايت معروفى آمده است:

الناس كلهم هالكون الا العالمون، والعالمون كلهم هالكون الا العالمون، و العالمون كلهم هالكون الا المخلصون، و المخلصون على خطر عظيم (80).

«همه انسانها در معرض سقوط و خطرند، جز علما و همه علما در معرض ‍ سقوط و خطرند، مگر آنان كه به عملشان عمل مى كنند و همه علماى اهل عمل در معرض خطرند، مگر آنان كه عمل خالص آنجام مى دهند و آنان كه عمل خالص انجام مى دهند با خطرى بزرگ و عظيم مواجه هستند».

خلوص، متاعى است كه اگر كمترين غشى در آن پيدا شود، خود را نشان مى دهد. لقمان نسبت به فرزندش مى فرمايد:

اءخلص العمل فان اللّه الناقد بصير (81).

«اگر مى خواهى عملى عرضه كنى، عمل خالص بياور، براى اينكه ناقد كسى كه به امرى و كارى رسيدگى مى كند و سره را از ناسره بازشناسد خيلى بينا است».

نقاد معيار و سنگ محك دارد، سنگ محك براى اعمال انسانها وجود مقدس اميرالمومنين عليه‌السلام است، در زيارت نامه آن حضرت مى خوانيم: السلام على ميزان الاعمال (82).

عمل انسانها براى پيدا كردن درصد خلوص و ميزان پاكيزگيشان، با عمل يك انسان به تمام معنا خالص؛ يعنى وجود مبارك اميرالمومنين عليه‌السلام محاسبه مى شود.

اخلاص، گوهر گرانبهايى است كه بيش از هر چيزى در معرض خطر است.

و اصولا چيزهاى قيمتى، در معرض خطرند. اگر انسان در خانه، چيزهاى بى ارزشى داشته باشد، اولا اگر دزدى وارد خانه اش شود، به آنها اعتنا نمى كند و ثانيا خود او هم هيچ انگيزه اى براى حفاظت و صيانت از آنها ندارد، اما اگر درّى گرانبها، طلايى ناب يا كيميا و اكسيرى در اختيار داشته باشد، آن را در جايى مطمئن پنهان كرده، حتى وسايل و ابزارى را براى نگهبانى از آن به كار مى گيرد.

بنابراين، اخلاص گوهر ارزشمندى است كه در معرض انواع و اقسام آفت ها قرار دارد. مهمترين و خطرناكترين تهديدكننده اين كيمياى ارزشمند دو چيز است: يكى عجب؛ ديگرى ريا.

آفت اول: عجب

اخلاص در عبادت، گاه آلوده به عجب و موجب بطلان آن مى شود، به اين دليل كه عجب اساسا تضاد ماهوى با عبادت دارد؛ زيرا عبادت چه از نظر لغوى و اصطلاحى و چه با در نظر گرفتن غرض از تشريع آن، به معناى تذلل، خضوع و انكسار است. معناى عبادت شكستن خود و باور كردن معبود است. خود را هيچ انگاشتن در نزد كمال مطلق و ذات ذوالجلال الهى است و اما عجب يعنى خود را بزرگ ديدن و شايسته و وارسته دانستن، و اين معنا با مفهوم عبادت و غرض از تشريع عبادت، در تضاد است.

امام سجاد عليه‌السلام، در دعاى مكارم الاخلاق، يكى از كمالاتى كه از خدا مى خواند اين است كه مى گويد: و عبّدنى لك و لا تفسد عبادتى بالعجب (83) خدايا! مرا توفيق ده تا مطيع، بنده و فرمانبردار تو باشم؛ خدايا! اين عبادت و پرستش مرا با عجب، خودبزرگ بينى و خودباورى من، فاسد مكن؛ يعنى اين مرض و آفت را كه من تصور كنم فرمانبردار خوبى هستم بايد خدا درمان كند. در قرآن آمده است كه:

قل هل نُنِبِّئكم بالاخسرين # الَّذين ضلَّ سَعيهم فِى الحَيوةِ الدُّنيا و هم يَحسَبون اءَنَّهم يحسَنون صَنَعا # اولئك الَّذين كفروا بآيات ربِّهم و لِقَائِهِ فَحَبِطَت اءَعمَالهم فَلا نُقِيمُ لهم يَومَ القيامةِ وَزنا (84).

«آيه به شما خبر بدهم كه زيانكارترين مردم در عمل چه كسانى اند؟ آنها كه در دنيا تلاش مى كنند، و زحمت مى كشند، اما از اين زحمت هيچ حاصلى به دست نمى آورند و آن كسانى كه به خدا كفر مى ورزند و گمراه مى شوند، و راهى را مى روند كه تصور مى كنند راه درست و صحيحى است. عبادت مى كنند، نماز مى خوانند، روزه مى گيرند، بيدارى شب دارند، اما اين عبادت، بيدارى، گرسنگى و تشنگى در گرما و روزهاى طولانى، باعث مرض خودباورى آنها شده است. اينها خدا را نشناختند و لقاى خدا را فراموش كردند، لذا ثمره اش اين است كه اعمال آنها از بين رفته و حبط مى شود و در قيامت، هيچ ثمره و وزنى براى او نخواهد داشت».

عجب، چنان پرده و حجابى به وجود مى آورد كه انسان نمى تواند وراى پرده ها را ببيند و نتيجه آن چيزى جز هلاكت و نابودى نيست. رسول بزرگوار اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

ثلاث مهلكات: شحّ مطاع، و هوى متَّبع، و اعجاب المرءِ بنفسه (85).

«سه چيز موجب هلاكت مى شود: بخلى كه نفس آن را اطاعت كند، هوايى كه نفس آن را متابعت نمايد و عجبى كه در انسان به وجود آيد».

روايت به اين نكته اشاره دارد كه خودباورى مذموم است و غرور نفس، موجب هلاكت انسان مى شود. عجيب تر از اين، روايت ديگرى از وجود مقدس رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه فرمودند:

لو لم تذنبوا لخشيتُ عليكم ما هو اءكبر من ذلك، العجب (86).

«شما اگر اهل گناه هم نباشيد و فعل حرام و معصيت هم انجام ندهيد، من بالاتر از آن از عجب و خودنگرى شما مى ترسم».

اگر شخص، گناهكار نباشد و همه اعمال و افعالش در مسير اطاعت الهى صورت گيرد، اما به عجب مبتلا شود، مشمول بيان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى شود كه فرمودند: من از ابتلاى شما مومنان امتم به اين مرض و آفت مى ترسم.

اميرالمومنين عليه‌السلام بهترين مفسر وحى و فرموده هاى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در «نهج البلاغه» اينگونه فرموده اند:

سيئة تسوءك خير عند اللّه من حسنة تعجبك (87).

«گناهى كه موجب هشدار تو شده، تو را ناراحت و نگران كند، بهتر از حسنه اى است كه موجب عجب و خودباورى تو شود».

دليل آن روشن است، حسنه اى كه يك مؤمن كم ظرفيت، انجام مى دهد موجب غرور، تباهى و سقوط او مى شود، ولى گناهى كه هشداردهنده است، مى تواند نجات بخش او باشد. گاه ارتكاب گناه، ضربه اى روانى و روحى به فرد مى زند كه آن ضربه موجب بيدارى، هشيارى و در نهايت نجات وى از خطا و گناه مى شود. در سخن ديگرى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است:

انَّ اللّه عَلِمَ اءنَّ الذّنب خَير للمؤمن مِنَ العُجب و لَولا ذلك مَاابتَلى مؤمن بِذَنب اءَبَدا (88).

«خدا بهتر مى داند كه نفع گناه، براى مؤمن بيشتر و بهتر از عجب است. اگر غير از اين بود، خدا هيچ مومنى را به گناه و نافرمانى، امتحان و آزمايش ‍ نمى كرد».

همين كه مومنان گرفتار گناه مى شوند، نشان اين است كه گاهى گناهان موجب نجات و رستگارى ايشان مى شود. براى بيان بهتر مطلب، روايتى از امام صادق عليه‌السلام را كه حكايتى زيبا و آموزنده است نقل مى كنيم:

دخل رجلان المسجد، اءحدهما عابد و الاخر فاسق، فخرجا من المسجد و الفاسق صدِّيق، و العَابد فاسق، و ذلك انَّه يَدخُل العابِد المَسجد مُدلا بعبادته يُدلُّ بها فَتَكون فِكرَته فى ذلك، و تكون فِكرُهُ الفَاسِق فِى التَّنَدُّم على فِسقِهِ و يَستَغفِراللّه ممَّا صَنَعَ مِن الذُّنوب (89).

«دو مرد با هم وارد مسجدى شدند؛ يكى اهل عبادت بود و در زهد و تقوا معروف و ديگرى در فسق و خطاكارى مشهور. بعد از انجام عبادت هر دو از مسجد خارج شدند؛ در حالى كه آن كه مشهور به فسق بود، انسانى راستگو و منزه شده بود و مرد عابد، انسانى فاسق و تبهكار. از امام عليه‌السلام سوال شد علت چه بود؟ حضرت عليه‌السلام اينگونه فرمودند: عابد، در حالى وارد مسجد شد كه مبتهج به عبادتش بود و در حالى از مسجد خارج شد كه فكرش اين بود كه چه كار زيبايى انجام دادم، اما آن انسان فاسق مشهور به گناه، نادم و پشيمان از كرده هاى سابق خود، به درگاه الهى استغفار كرد. در نتيجه، خدا او را بخشيد و انسانى صديق و زاهد شد».

در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه فرمودند: خداوند متعال به داوود پيغمبر، اينگونه وحى كرد:

يا داود، بشِّرِ المُذنِبِين، و اءَنذِرِ الصِّدِّيقِين، قال: كيف اءُبَشِّر المُذنِبِين و اءَنذِرِ الصِّديقين؟ قال: يا داود، بشِّرِ المُذنِبِينَ باءَنِّى اءقبل التَّوبَة و اءعفُو عَنِ الذَّنب، و اءَنذِر الصِّديقين، اءَن لا يعجَبُوا بِاَعمَالهم، فانَّه ليسَ عبد يعجَب بالحَسَنات الا هَلَك (90).

«اى داود! انسانهاى گناهكار را بشارت بده و انسانهاى راست گفتار درست كردار را بترسان و داود عرض كرد: خدايا! چگونه است كه بايد گناهكاران را بشارت داده و راستگويان و راست كرداران را بترسانم؟

خطاب آمد: اى داود! گناهكاران را بشارت بده كه اگر توبه كنند، توبه آنها را پذيرفته، از گناهشان در مى گذرم. صديقين را بترسان كه گرفتار عجب و خودباورى نشوند هيچ انسانى در اعمال و عباداتش مبتلا به آفت خودباورى و عجب نمى شود، مگر اين كه در نهايت، اين مرض او را به نابودى و هلاكت كشاند».

زيرا كسى كه در دام عجب گرفتار مى شود، گاهى به مرحله اى مى رسد كه خود را از خداى خود طلبكار مى بيند و در عبادت و اطاعتى كه به حسب ظاهر انجام مى دهد، بر خدا منت مى گذارد. راوى از امام موسى كاظم عليه‌السلام روايت مى كند:

ساءلته عن العُجب الَّذى يُفسد العَمَل فقال: العُجب درجات منها اءن يزيّن للعبد سوءُ عَمَلهِ فيَراهُ حَسَنا فيُعجِبه و يحسب اءَنّه يُحسن صنعا و منها اءن يؤ من العَبد بربِّهِ فيمنُّ على اللّه عزَّ وَ جَلّ و للّه عليه فيه المنّ (91).

«خدمت امام هفتم عليه‌السلام عرض كردم: آن عجبى كه موجب فساد، نابودى و حبط عمل است چيست؟ حضرت فرمودند: عجب هم، مراتب و درجاتى دارد: يك درجه از عجب اين است كه نزد انسان رفتار بدش زيبا جلوه كند و گمان كند عمل خوبى انجام داده است. درجه دوم عجب اين است كه فرد به خداى خود ايمان آورده، او را عبادت مى كند، اما بعد از آن، بر خدا منت گذاشته و در اعمال و رفتارش نسبت به خدا حالت طلبكارى پيدا مى شود. در حالى كه خداوند بر او منت دارد».

محدثان، روايتى را از امام صادق عليه‌السلام ذكر كرده اند كه حضرت فرمودند:

اءتى عالِم عابِدا فقَال لَه كَيفَ صَلاتك فَقال مِثلِى يَساءَل عَن صَلاتِهِ و اءَنا اءَعبُد اللّهَ مُنذُ كَذَا و كَذَا قال فكيف بُكاؤ ك قال اءَبكى حتَّى تَجرى دُموعى فقال لَه العالِم فانَّ ضَحكك و اءَنتَ خائِف اءَفضَلُ مِن بُكائِكَ و اءَنتَ مُدِل (92).

«عالمى نزد عابدى رفت و سوال كرد: وضع نماز و عبادت چگونه است؟ عابد گفت: از فردى مثل من، راجع به نماز سوال مى كنى؟ من سال هاست كه خدا را عبادت مى كنم و نماز مى خوانم. عالم گفت: اشك و ناله ات به درگاه خدا چگونه است؟ جواب داد: آنقدر گريه مى كنم كه اشكم جارى مى شود. عالم كه در حقيقت خدا را درست شناخته و درك كرده بود، به عابد گفت: اگر خندان باشى، ولى در عين حال خداترس، بهتر از آن است كه اشك بريزى و به عمل خود فخر كنى».

روايت قابل توجه ديگرى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه حضرت فرمودند:

العُجبُ نَبات، حَبُّها الكُفر، و اءَرضها نِفَاق، و ماؤ ها البَغى، و اءَغصانها الجَهل، و وَرَقُهَا الضَّلالَة، و ثَمَرُها اللَّعنة والخُلود فى النَّار، فَمَنِ اختَارَ العُجبَ فقَد بَذَرَ الكفرَ، و زَرَعَ النِّفاقَ، و لابدَّ له مِن اءَن يُثمِرَ (93).

«عجب، مانند گياهى است كه بذر آن كفر؛ و زمينى كه اين بذر در آن رشد مى كند، نفاق و آبى كه اين بذر را سيراب مى كند، طغيان و سركشى است. طبيعتا درختى كه بذر آن در زمين نفاق روييده و آب طغيان سيرابش كرده باشد، شاخ و برگش چيزى جز جهل و گمراهى نخواهد بود، و قطعا ميوه درختى كه دانه آن كفر، زمين كشت آن نفاق، شاخ و برگ آن جهل و گمراهى است، نمى تواند چيزى جز لعنت و خلود در آتش باشد و اين ميوه و ثمره حتمى آن است».

مراحل عجب

گام اول عجب، فراموشى اعمال زشت و گناهان است. با فراموشى گناهان، ديگر تلاشى براى جبران آنها صورت نمى گيرد؛ تا اين كه فرد با همين آلودگى ها از دنيا مى رود.

گام دوم عجب، خودباورى، خودپسندى، و خودبزرگ بينى است، كه خود نوعى تكبر است با اين تفاوت كه در عجب، شخص، خودباور و خودبين است و اين خودبينى، بروز و ظهورى ندارد، اما شخص متكبر، خودباور و خودبين است و خودبينى او، نمود بيرونى دارد. در سخنى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

الكِبرُ ردَاء اللّه فَمَن نَازَعَ اللّه عزوجل ردَاءَهُ لَم يَرِدُهُ اللّه الا سفالا (94).

«كبريايى جامه اى است كه مخصوص ذات بى نياز خداوند است و كسى كه در اين وصف با او به معارضه برخيزد جز پستى و حقارت چيزى بر خود نمى افزايد».

يكى از نشانه هاى ناتوانى و كمبود عقل همين عجب است؛ زيرا عجب، منحصر در امور عبادى نيست. گاه انسان به جمال و مال خود و گاه به علم و دانشى كه اندوخته مغرور مى شود و اين غرور، موجب ابتلا به مرض ‍ خودباورى مى شود كه سرآغاز سقوط و نابودى است.

كبر، بحث مستقلى است كه بصورت جداگانه، به آن پرداخته خواهد شد.

آفت دوم: ريا

ريا در عبادت

ريا، كارى است كه انسان به وسيله آن، خواهان فراهم كردن جاه و مقام، در نظر اشخاص ديگر و اجتماع باشد. اين رذيله اخلاقى هم، مثل عجب تفاوت ماهوى با عبادت دارد؛ چون ماهيت عبادت و اطاعت، انجام عمل خالص براى ذات ذوالجلال حق تعالى است و دخالت دادن ديگران در عبادت، منافى با اصل عبادت بوده و بالطبع عمل منافى با اصل، از بين برنده ماهيت عبادت است.

خداوند در قرآن مى فرمايد:

فَوَيل لِلمُصَلِّين # الَّذين هم عن صَلاتِهِم سَاهوُن # الَّذين هم يُرَائون # و يَمنَعونَ المَاعوُن (95).

«واى بر نمازگزارانى كه در نماز خود سهل انگارى مى كنند! همان كسانى كه ريا مى كنند و ديگران را از وسايل ضرورى زندگى منع مى نمايند».

نماز ريايى، نمازى است كه در آن معبود فراموش و مورد غفلت واقع شود.

آيه مباركه نيز اشاره دارد: كسانى كه نماز مى خوانند و از اين كه اتيان نماز، براى چه كسى و براى چيست غافلند، در عمل رياكارند.

قرآن اين خصيصه منفى اخلاقى را ناشى از نفاق دانسته و در وصف منافقان مى فرمايد:

انَّ المنافقين يُخادِعونَ اللّه و هو خادِعهُم و اذا قاموا الَى الصَّلاة قاموا كُسالى يُراءون النَّاس و لا يذكرون اللّه الا قليلا (96).

«منافقان، عمل و عبادتشان خدعه و نيرنگ با خداست. وقتى به نماز برمى خيزند با كسالت و بى حوصلگى، آن هم براى رياكارى نزد مردم، اقامه نماز مى كنند و توجهشان نسبت به خدا ناچيز است؛ زيرا قصد ريا و مردم فريبى دارند».

بنابراين، مى توان گفت كه رياكارى نشانه اى از اين جريان نفاق است.

خداوند در آيه ديگرى مثل افراد رياكار را چنين بيان مى كند:

يا ايُّها الَّذين آمنوا لا تبطلوا صدقاتكم بالمَنِّ و الاَذَى كالَّذى ينفق ماله رئاء الناس و لا يومن باللّه واليوم الاخر فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صِفوَان عليه تُراب فاءَصبه وَابِل فتركه صَلدا لايَقدِرونَ على شى ء ممَّا كَسَبوا واللّه لا يهدى القوم الكافرين (97).

قرآن خطاب به مومنان مى فرمايد: اگر براى كمك به فقرا و ضعفا صدقاتى مى دهيد، مبادا اين كار را به منت گذارى و اذيت و ريا آلوده سازيد، تا ديگران بگويند كه اين فرد اهل بذل و بخشش است. يا بگويند كه چه فرد مومنى است كه از ديگران دستگيرى و دلجويى مى كند. اين عمل ريايى، ناشى از كفر است. در واقع اين كار ارزشمند؛ يعنى اعانت، دستگيرى و صدقه دادن، اگر از نيت ريايى سرچشمه بگيرد، نشانه آن است كه فرد به خداى متعال و معاد، ايمان نياورده است. لذا اين اعمال هيچ ثمره اى براى او نخواهد داشت. خداوند متعال در قرآن مثال جالبى ذكر فرموده است: فرد رياكار، مانند كسى است كه مقدارى خاك را روى سنگى صاف قرار داده باشد و بعد بارانى بر آن باريده، خاك ها را از روى اين سنگ بشويد. در نتيجه، فقط همان سنگ صاف و صيقلى باقى خواهد ماند، بدون اين كه بارى روى آن وجود داشته باشد.

ريا در عمل

انسانى كه از روى ريا انفاق مى كند، نماز مى خواند، روزه مى گيرد، مثل كافر است. در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه حضرت فرمودند:

انّ اءخوف ما اءخاف عليكم الشرك الاصغر، قالوا: وما الشرك الاصغر يا رسول اللّه؟ قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: هو الرياء (98).

«يكى از چيزهايى كه من سخت بر شما مى ترسم اين است كه به شرك اصغر مبتلا شويد، عرض كردند: يا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! شرك اصغر چيست؟ حضرت فرمودند: شرك اصغر، همان ريا است».

در روايتى از امام صادق عليه‌السلام آمده است كه خداوند مى فرمايد:

اءنا خير شريك (99).

«من در نيت بندگان، بهترين شرك هستم».

يعنى اگر بندگان، غير از خداوند را در نيت داشته باشند، خداوند نيز حاصل عبادت را هرچه كه باشد به بنده واگذار مى كند. در روايت ديگرى از امام صادق عليه‌السلام آمده است كه خداوند مى فرمايد: اءنا اءغنى الاغنياء عن الشريك (100) من بى نيازترين بى نيازان از شريك هستم؛ اما اگر كسى مرا در امرى شريك كند، بر خلاف ديگر شريكان كه خواهان سهم بيشترى هستند، همه سهم خود را به آن شريك مى دهم.

و نيز مى فرمايد: فمن عمل عملا ثم اشرك فيه غيرى فاءنا منه برى ء (101) حالا اگر كسى عملى را از روى ريا انجام دهد؛ مثلا نماز را به خاطر حضور ديگران، با آداب بسيارى ادا كند تا مورد مدح آنان واقع شود، اين نماز براى ايشان خواهد بود و چيزى براى من يعنى خدا باقى نمى ماند تا اجر و مزدى به آن بدهم. و من از كسانى كه در عمل عبادى، غير من را در نيت خود شريك قرار دهند، بيزارم. امام صادق عليه‌السلام به عباد بصرى فرمودند:

ويلك يا عباد اياك والرياء فانّه من عمل لغير اللّه وَكَّلَهُ اللّه الى من عمل له (102).

«خداوند عابد ريايى را يعنى كسى كه در عمل و عبادت براى خدا ديگرى را شريك قرار مى دهد به همان ديگرى واگذار خواهد كرد».

مى توان گفت عبادتى كه از روى ريا انجام مى شود با ترك عبادت هيچ فرقى ندارد؛ زيرا در حقيقت عابد ريايى نيز مانند تارك عبادت، به فرمان خدا بى اعتنايى كرده است. و اين كه براى او شريك قرار مى دهد، و خدا را در حد حقيرترين بندگانش پائين مى آورد؛ خدا و فرمان او را كوچك شمرده است و كوچك شمردن خدا، با تقرب نزد او قابل جمع نيست و به همين دليل گفته شد كه ريا تنافى ماهوى با عبادت دارد و كسى كه به اين رذيله اخلاقى مبتلا باشد، مشكل مى تواند خود را نجات دهد، در داستان معروفى آمده است:

فردى، به اداى نماز جماعت عادت داشت - البته اين عمل قابل تقدير است كه انسان نمازهاى يوميه را در مسجد و با جماعت بخواند - و سنتش ‍ هم اين بود كه در صف اول نماز جماعت و پشت سر امام جماعت بايستد. يكى از روزها، قدرى دير به مسجد رسيد و جاى هميشگى خود را اشغال شده ديد، به ناچار در صف دوم يا سوم ايستاد. نماز كه شروع شد، احساس حقارت كرد كه چرا جاى من اشغال شده و من مجبور شدم در اين جا بايستم. وقتى به خود آمد، ديد كه نماز جماعتى كه در طول سى سال خوانده است خالص نبوده، بلكه آلوده به خودنمايى بوده است (103).

داستان ديگرى نقل كرده اند كه شخصى در انجام عبادت، دچار ريا بود، به مسجد كه مى رفت با صداى بلند در منظر ديگران نماز شب مى خواند تا به واسطه اين عمل، براى او جاه و حشمتى فراهم شود. بعد از مدت ها، شبى به اين رذيله اخلاقى خود پى برد، بنابراين به مسجد متروكه اى كه در خارج از شهر رفت تا در آنجا عبادت كند؛ شايد بتواند اين خصوصيت زشت اخلاقى را از خود دور سازد.

مشغول نماز شب شد، ولى هرچه تلاش مى كرد، احساس شب هاى قبل را كه صداى العفو و گريه اش بلند مى شد، پيدا نمى كرد. در اين هنگام صداى باز شدن در مسجد را شنيد، احساس كرد حالش بهتر شده و نمازش را مثل سابق با حالت خاص خود خواند، وقتى هوا روشن شد، ديد سگى از سردى هوا به آنجا پناه آورده است (104).

عبادت حقيقى

خوب است در اين مطلب تامل شود، عبادتى كه در آن العياذ باللّه سگ شريك نيت باشد، چه ارزشى دارد و اصلا چه شباهتى بين اين نماز و نماز امير المومنين عليه‌السلام مى توان يافت، آورده اند كه:

يُنسب الى مولانا اميرالمومنين عليه‌السلام اءنّه وقع فى رجله نصل فلم يمكن من اخراجه، فقالت فاطمه عليها‌السلام: اءخرجوه فى حال صلاته فانه لا يحسّ بما يجرى عليه حينئذ، فاخرج و هو عليها‌السلام فى صلاته (105).

وقتى مى خواهند تيرى را كه در يكى از جنگ ها به پاى حضرت رفته بيرون بياورند، مى گويند وقت نماز تير را بيرون بكشيد تا او متوجه نشود.

در حالات امام سجاد عليه‌السلام آمده است كه:

و سقط له ابن فى بئر فتفزع اهل المدينة لذلك حتى اءخرجوه، و كان قائما يصلى فما زال عن محرابه فقيل له فى ذلك، فقال: ما شعرت انّى كنت اناجى ربّا عظيما (106).

«امام سجاد عليه‌السلام مشغول نماز بود كه فرزندش در چاه افتاد، ولى حضرت متوجه نشدند و بعد فرمودند: من مشغول عبادت و مناجات با پروردگار بزرگم بودم».

يا روايت كرده اند:

و وقع الحريق والنار فى البيت الَّذى هو فيه و كان ساجدا فى صلاته فجعلوا يقولون له: يابن رسول اللّه! يابن رسول اللّه! النار! النار! فما رفع راءسه من سجوده حتى اطفئت فقيل له: ماالَّذى اءلهاك عنها؟ فقال: نار الاخرة (107).

«روزى منزل امام عليه‌السلام آتش گرفته بود و چون امام عليه‌السلام مشغول نماز بودند متوجه آن نشدند؛ بعد، از امام عليه‌السلام سوال كردند چه چيزى باعث شد متوجه آتش نشويد؟ فرمودند: آتش آخرت».

و اين عبادت، همان مطلوب درگاه الهى است كه انسانها را به منزل سعادت مى رساند.

# 2 - حق نفس بر انسان

و اما حَقُّ نفسك عليك فان تستوفيها فى طاعة اللّه فتؤ دى الى لسانك حقه و الى سمعك حقه و الى بصرك حقه و الى يدك حقها و الى رجلك حقها و الى بطنك حقه و الى فرجك حقه و تستعين باللّه على ذلك.

«حق نفس تو، آن است كه در راه اطاعت خدا به كار گيرى و از همه اعضا و جوارحى كه خدا به تو عنايت كرده، در اين مسير استفاده كنى و حقوق تك تك آنها را از زبان و گوش و چشم و دست و پا و شكم گرفته تا غريزه جنسى به جاى آورى و از خداى خود استعانت جويى»

اداى اين وظيفه، مثل همه تكاليف ديگر، مبتنى بر شناخت صاحب حق است. چنان كه در حق اول، صاحب حق، خدا بود و شناخت خدا منجر به اطاعت او مى شد. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

من كان باللّه اءعرف كان من اللّه اءخوف (108).

«آن كس كه خدا را بيشتر بشناسد، خوف و ترس او از خدا زيادتر خواهد بود - و به وظيفه عبوديت و بندگى اش بيشتر اقدام خواهد كرد-».

## نفس انسانى چيست؟

در اين جا نيز براى اداى حق نفس حقى كه انسان نسبت به خود دارد بايد اول خود نفس را به دقت شناخت؛ چرا كه اگر انسان نفس خود را بشناسد، ناگزير حقوق نفس را هم شناخته و براى اداى آنها اهتمام خواهد ورزيد.

در اين كه نفس انسانى چيست اختلاف نظرهايى وجود دراد: يك ديدگاه، نظر ماديون است كه انسان را همين وجود جسمانى مى دانند و فقط ظاهر او را مى بينند كه آغازش ولادت و پايانش مرگ است و با مردن نابود شده، از بين مى رود؛ ديدگاه ديگر، نظر معتقدان به بقاى روح است كه انسان را، حقيقتى مركب از جسم و روح مى شناسند و مرگ را پايان زندگى و نابودى نمى دانند كه دين مقدس اسلام هم اين نظر دوم را تاييد مى كند. در روايتى از اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است:

انَّ اللّه عزَّ وَ جَلّ ركَّب فى الملائكة عقلا بلا شهوة، و ركَّب فى البهائم شهوة بلا عقل، و ركَّب فى بنى آدم كلتيهما، فمن غلب عقله شهوته فهو خير من الملائكة، و من غلب شهوته عقله فهو شرّ من البهائم (109).

«خداوند، ملائكه را از نيروى عقل محض، حيوانات را از غرائز و شهوات محض و انسان را تركيبى از هر دو آفريد. آن كس كه نيروى انديشه و فكرش ‍ بر شهوتش غلبه كند، از ملائكه برتر و آن كس كه نيروى شهوت و غريزه اش ‍ بر قوه عقل غالب شود از حيوانات پست تر است».

اين تفسير آيه كريمه قرآن است كه مى فرمايد:

لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم اعين لا يبصرون بها و لهم آذان لا يسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اءضل (110).

«خدا به آنها نيروى فكر و انديشه، قوه بصيرت و چشم و وسيله فهم و ادراك و گوش عنايت كرده است، ولى آنها از هيچ يك از اين ابزار و لوازم براى سير الى اللّه، استفاده نمى كنند. اينها مثل چهارپايان، بلكه بدتر از آنها هستند».

و دليل آن هم روشن است، به قول شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كور در چاه فتد معذور است |  | عذرش اين است كه چشمش كور است |

اما اگر بينايى در چاه افتاد عذرى ندارد، خداوند متعال، براى طى مسير كمال ابزارى در اختيار انسان قرار داده كه عدم استفاده صحيح از اين ابزار، بيانگر عدم اداى حق آنهاست.

جامى، چه زيبا اين روايت را در قالب دو بيت بيان كرده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدميزاده، طرفه معجونى است |  | كز فرشته سرشته و ز حيوان |
| گر كند ميل اين، شود كم از اين |  | ور كند ميل آن، شود به از آن |

از نظر دين و منطق مكاتب الهى، انسان موجود و مخلوقى مركب از غرائز حيوانى و نيروى عقلانى است؛ ولى نكته جالب توجه اين جاست كه ماديون با اين كه انسان را فقط از ديدگاه جسمانى او ملاحظه مى كنند، ولى در يك حقيقت با روحيّون اشتراك نظر دارند، كه انسان داراى يك سلسله گرايش ها و تعلقاتى است كه همه ارزش انسانى او در گرو آنهاست و اگر اين تعلقات از او گرفته شود با حيوانات هيچ تفاوتى نخواهد داشت. بنابراين از منظر معارف دين بايد گفت كه نفس انسانى، منزلتى والاتر و بالاتر از جسم و تعلقات جسمانى او دارد؛ بنابراين شناخت آن مرتبه و منزلت براى ما ضرورى است.

## ثمرات شناخت نفس

حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

نال الفوز الاكبر من ظفر بمعرفة النفس (111).

«بزرگترين رستگارى براى انسان شناخت نفس او است».

و يا در سخن ديگرى مى فرمايند:

رحم اللّه امرءا عرف قدره ولم يتعد طوره (112).

«خداوند رحمت كند كسى كه قدر خود را بشناسد و از حدش تجاوز نكند».

بنابراين، از نظر اولياى دين خودشناسى و معرفت نفس، امرى بسيار ارزشمند و قابل ملاحظه است. حال بايد پرسيد اين همه اهميت براى چيست؟ در علت آن مى توان گفت: انسانى كه خود را مى شناسد و توانايى هاى خود را نيز به خوبى مى داند، به كيفيت بهره گيرى از اين همه توان و سرمايه در مسير سعادت آشنا است و هنگامى كه همه اين امكانات را به دست آورد، مى تواند زندگى دنيوى و اخروى سعادتمندى را براى خود فراهم كند و نقطه مقابل اين انسان انسانى كه به همه قدرت ها، امانت هاى الهى و سرمايه هاى فكرى، و روحى و جسمانى خود آشناست كسى است كه خود را نشناخته و براى اين مهم، هيچ تلاش و كوششى نيز نمى كند و بالطبع در مسير ظلالت و گمراهى قرار مى گيرد.

1 - خداشناسى و شناخت مسير هدايت

حضرت امير المومنين عليه‌السلام در سخن ديگرى ميفرمايند:

من لم يعرف نفسه بعد عن سبيل النجاة و خبط فى الظلال والجهالات (113).

«كسى كه خود را نشناسد، از راه استوار نجات و سعادت دور افتاده، و در وادى گمراهى و نادانى سقوط مى كند».

يا در بيانى از اميرالمومنين عليه‌السلام نقل شده است كه فرموده اند:

هلك امرء لم يعرف قدره (114).

«انسانى كه منزلت خود را نشناسد، نابود شده و از بين رفته است».

در معارف دينى، دقيق ترين و نزديك ترين راه خداشناسى، معرفت به نفس ‍ معرفى شده است. در سخن معروفى از رسول بزرگوار اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه:

من عرف نفسه فقد عرف ربه (115).

«آن كس كه نفس خود را شناخت؛ خدايش را شناخته است».

در اين روايت، «فاء» براى تفريغ و «قد» براى تحقيق است و اين بدان معناست كه شناخت خالق هستى فقط از طريق معرفت نفس؛ امكان پذير است، بنابراين اولين ثمره معرفت و شناخت نفس، خداشناسى است.

2 - مصونيت از هلاكت و گمراهى

دومين ثمره آن در كلام اميرالمومنين عليه‌السلام اين چنين بيان شده است:

من عرف شرف معناه صانه عن دناءة شهوته وزور مناه (116).

«كسى كه گوهر ارزشمند رفعت و شرافت انسانى خود را بشناسد، از سقوط در وادى پست شهوات، غرائز و ناكجاآباد اوهام و خيالات مصون مى ماند».

بنابراين، ثمره دوم معرفت نفس اين است كه انسان را از سقوط در وادى گمراهى و يا آنچه كه غرائز حيوانى او را به سوى آن مى خوانند، نگه مى دارد. كليد همه خزائن و گنجينه هاى علوم بشرى، معرفت نفس قلمداد شده است؛ امام صادق عليه‌السلام در اين باره فرموده اند:

وجدت علم الناس كُلَّه فى اءربع اءوَّلها اءَن تعرف ربك و الثانى اءَن تعرف ما صنع بك والثالث اءَن تعرف ما اءراد منك و الرابع اءَن تعرف ما يُخرجك من دينك (117).

«من همه علوم بشرى را در چهار چيز يافتم: اول اين كه خداى خود را بشناسى؛ دو اين كه بدانى خالق هستى، ساختمان بدن تو را چگونه آفريده است؛ سوم اين كه بدانى براى سعادت او چه دستورهايى را بيان كرده است و چهارم اين كه بدانى چه چيزى تو را از مسير سعادت خارج مى كند و تو را از آن نهى مى نمايد».

در اين روايت به علوم مختلف اشاره شده است: حكمت و عرفان، ساختمان بدن انسان، طبيعت و توحيد، فروع دين و موازين فقهى و اخلاق.

حال كه سخن از راز و رمز آفرينش نفس انسان است، بايد ديد چگونه مى توان اين سر مجهول را كشف و اسرار و رموز نهفته در اين مخلوق عظيم عالم هستى را شناسايى كرد؟ معضلى كه از روزگاران دور مورد فحص و جستجوى همه صاحبان انديشه و خرد بوده است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روزها فكر من اين است و همه شب سخنم |  | كه چرا غافل از احوال دل خويشتنم |
| از كجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود |  | به كجا مى روم آخر، ننمايى وطنم |
| مانده ام سخت عجب كز چه سبب ساخت مرا |  | يا چه بوده است، مراد وى از اين ساختنم |
| تا به تحقيق مرا منزل و ره ننمايى |  | يك دم آرام نگيرم، نفسى دم نزنم |

از ديرزمان بسيارى از انديشمندان و حتى شاعران دريافته اند، راه شناخت و كشف ابعاد وجودى اين موجود فقط از زبان آفريدگار آن، ميسر است. لذا در قرآن كريم 65 مورد از كلمه انسان ياد شده و جالب اين است كه همه مواردى كه اين كلمه به كار رفته به صورت «الانسان» همراه با الف و لام است؛ مگر يك جا كه آن هم با كلمه «كل» همراه شده است. خداوند مى فرمايد:

و كل انسان اءَلزَمنَاهُ طَائِرُهُ فى عُنُقِهِ (118).

«و ما مقدرات و نتيجه اعمال نيك و بد هر انسان را طوق گردن او ساختيم».

## اسرار آفرينش

با تدبر در قرآن مى توان همه اسرار آفرينش اين مخلوق را با بلاغت و زيبايى يافت؛ مثلا:

اءَوَ لا يذكُر الانسان اءَنَّا خلقناه من قبل و لم يك شيئا (119).

«آيا انسان نمى داند كه ما او را آفريديم و قبل از آن، او هيچ بود».

هل اءتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا (120).

«آيا زمان طولانى بر انسان گذشت كه چيز قابل ذكرى نبود؟».

بعد از اين كه در اين دو آيه و امثال آن، عدم و نبود انسان را يادآورى مى كند، آفرينش او را اينگونه ذكر مى فرمايد كه:

و لَقَد خَلَقنَا الاِنسَان مِن صَلصَال مِن حَمَاء مَسنُون (121).

«ما انسان را از گِل خشكيده ريخته شده آفريديم».

و بَدَاءَ خَلق الاِنسان مِن طين # ثمَّ جَعَلَ نَسلُه مِن سُلالة من مَاء مَهين (122).

«و آفرينش انسان را از گل آغاز كرد؛ سپس نسل او را از عصاره آب ناچيز و فى قدر آفريد».

يا در سوره مباركه علق مى فرمايد:

اِقرَاء بِاسمِ ربِّك الَّذى خَلَق # خَلَقَ الانسان مِن عَلق (123).

«قرآن را به نام پروردگارت بر خلق قرائت كن؛ آن خدايى كه آدمى را از خون بسته خلق كرد».

در اين آيه، آغاز آفرينش انسان را همان آب معروف ذكر مى كند يا:

خُلِقَ مِن مَاء دافِق # يخرج مِن بين الصُّلب و التَّرائب (124).

«انسان از آب (نطفه) جهنده اى خلق گرديده كه از ميان صلب پدر و سينه مادر بيرون آمده است».

در سوره مؤمنون، همه مراتب تكوين انسان را كه در آيات ديگر به صورت جداگانه اى ذكر شده، به ترتيب و پشت سر هم بيان مى فرمايد:

و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طين # ثم جعلناه نطفة فى قرار مكين# ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مُضغَة فخلقنا المُضغَة عِظاما فَكَسَونَا العِظَام لَحما ثم اءَنشَاءنَاه خَلقا آخر فتبارك اللّه اءَحسَنَ الخالقين (125).

«و ما انسان را از عصاره اى از گل آفريديم؛ سپس او را نطفه اى در قرارگاه مطمئن رحم قرار داديم؛ سپس نطفه را به صورت خون بسته، و آن را به صورت چيزى شبيه گوشت جويده شده، و آن را به صورت استخوان هايى درآورديم؛ و بر استخوانها گوشت پوشانديم؛ سپس آن را آفرينش تازه اى داديم؛ پس بزرگ است خدايى كه بهترين آفرينندگان است».

در سوره مباركه الرحمن مى فرمايد:

الرَّحمن # علَّمَ القرآن # خَلَقَ الانسان # علَّمَه البيان (126).

خدا بعد از خلقت انسان، به يك نكته خاص در اين مخلوق اشاره مى كند:

انسان را خلق كرديم و بيان را به او آموختيم. اين بيان نه به معناى گفتن و حرف زدن است، بلكه قوه ناطقه است كه انسان مى تواند با استفاده از آن مراتب كمال را طى كند. در سوره مباركه تين مى فرمايد:

والتِّين و الزَّيتون # و طورِ سِينينَ # و هَذَا البَلَدِ الاَمين # لَقَد خَلَقنَا الانسان فى اءَحسَنِ تَقويم # ثمَّ رَدَدنَاهُ فى اءَسفَلِ سَافِلِين # اءِلا الَّذين آمنوا و عَمِلوا الصَّالحات فَلَهُم اءَجر غير ممنون (127).

«قسم به انجير و زيتون. و سوگند به طور سينين. و قسم به اين شهر امن. كه ما انسان را در زيباترين و بهترين سازمان خلق كرديم. سپس او را به پايين ترين مرحله بازگردانديم. مگر آنان كه ايمان آورده و اعمال صالح انجام دادند كه براى آنها پاداش تمام نشدنى است».

انسانى كه در بهترين ميزان و سازمان آفريده شده، يك سير نزول دارد كه به اسفل السافلين سقوط مى كند و يك سير صعود كه راهى به سوى رشد و كمال او است.

در سوره مباركه دهر (انسان) كه از سوره هاى معروف قرآن است هر دو مسير بيان شده است:

هل اءَتى على الانسان حينَ مِنَ الدَّهرِ لَم يَكُن شيئا مَذكورا# انَّا خَلَقنَا الانسان مِن نُطفة اءمشَاج نَبتَلِيه فَجَعَلنَاهُ سميعا بصيرا # انَّا هَدَينَاهُ السَّبيل اما شاكرا و اما كَفورا # انَّا اَعتَدنَا لِلكَافِرِينَ سَلاسِلا و اءَغلالا و سَعيرا # انَّ الاَبرارَ يَشرِبون مِن كَاءس كانَ مِزاجُها كَافورا (128).

«آيا زمان طولانى بر انسان گذ شت كه چيز قابل ذكرى نبود؟ ما انسان را از نطفه مختلطى آفريديم و او را مى آزماييم، بدين جهت او را شنوا و بينا قرار داديم. ما راه را به او نشان داديم خواه شاكر باشد يا ناسپاس. ما براى كافران زنجيرها و غل ها و شعله هاى سوزان آتش آماده كرده ايم. به يقين ابرار از جامى مى نوشند كه با عطر خوشى آميخته است».

بعد از اين كه خداوند عدم وجود انسان را يادآور مى شود و بيان مى كند كه اول هيچ بود، بعد بود شد، بلافاصله قوس نزول و پستى او را يادآور مى شود كه از آب نجسى مخلوط از آب زن و مرد آفريده شده و بيان مى كند كه قواى چشم و گوش را به او داديم، سپس راه صعود و كمال انسان را بيان مى كند.

انَّا هَدَينَاهُ السَّبيل اِمَّا شاكرا و اِمَّا كَفورا (129).

«ما راه را به او نشان داديم خواه شاكر باشد يا ناسپاس».

تا پايان سوره مباركه، هر دو مسير كمال و زوال انسان بيان شده است. آنها كه راه صحيح را نپيمايند به قعر وادى حضيض سقوط مى كنند. بندهايى كه خود تنيده اند به دست، پا و گردن آنها خواهد افتاد، و آتشى كه خود افروخته اند آنها را خواهد سوزاند. اما آنها كه راه صحيح را بپيمايند، مى توانند به اوج و ذروه كمال انسانى صعود كنند و مشمول اين آيه مباركه شوند كه مى فرمايد:

انَّ الابرار يشربون من كاءس كان مزاجها كافورا (130).

«ابرار و نيكان از آن جامى مى نوشند كه با عطرى خاص آميخته است».

خداوند چون مى خواهد در اين جا سر آفرينش انسان را بيان كرده و وجه مفاخره خود را در خلقت انسان بر همه عالميان نشان دهد، به اكمل مراتب انسانى و زيباترين منظره عالم هستى و جالب ترين نمونه آفرينش بشرى تمسك و تاكيد مى كند كه انسان مى تواند به آن مرتبه اعلا صعود كند.

بيان اين همه ظرافت در آفرينش انسان، مستند به شان نزول آيه ذيل است كه در تفسير فخر رازى بيان شده است:

و يُطعِموُنَ الطَّعام عَلى حُبِّهِ مِسكِينا و يَتِيما و اءَسِيرا (131).

«غذاى خود را با اين كه به آن علاقه و نياز دارند به مسكين و يتيم و اسير مى دهند».

## نمونه انسان كامل

ابن عباس روايت كرده است:

انَّ الحسن و الحسين عليهم‌السلام مَرِضا فَعادِهما رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فى اءُناس مَعَهُ، فقالوا يا اءَبَاالحسن لَو نَذَرت على ولدك، فنَذَر عَلِىّ عليه‌السلام و فاطمة عليها‌السلام و فضَّةُ - جارية لهما - ان شَفاهُما اللّه تعالى اءن يصوموا ثلاثة اءيام، فشفيا و ما معهم شى ء، فاستقرض ‍ علىّ عليه‌السلام من شمعون الخيبرى اليهودى ثلاثة اءصوع من شعير، فطحنت فاطمة عليها السلام صاعا، واختبزت خمسة اءقراص على عددهم، و وضعوها بين اءيديهم ليفطروا، فوقف عليهم سائل فقال: السلام عليكم اهل بيت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، مسكين مِن مَساكين المُسلمين اَطعِمونى اَطعَمَكُمُ اللّه مِن مَوائِدِ الجَنَّة، فآثَروهُ و باتوا و لم يَذوقوا الا الماء واصبحوا صائِمين، فلمَّا اءمسَوا و وَضَعوا الطَّعام بينَ اءَيديهم، وَقَفَ عليهم يَتيم فآثروه، و جاءَهم اءَسير فى الثَّالثة، فَفعلوا مثل ذلك، فلمَّااصبَحوا اَخذَ علىّ عليه‌السلام بِيَدِ الحَسَن و الحسين عليهم‌السلام و دَخَلوا على الرَّسول عليه الصلاة و السلام، فلمَّا اءَبصَرَهم و هم يَرتَعِشون كالفراخ مِن شِدَّةِ الجوع قال: ما اءَشدُّ ما يَسوءنى مَا اءَرَى بِكم، و قامَ فَانطَلَقَ مَعَهم فراءى فاطمة عليها‌السلام فى مِحرابها قدِالتَصَقَ بَطنِها بِظَهرها و غَارت عَيناها فَساءَه ذلك، فنَزَلَ جبرئيل عليه‌السلام و قال: خُذها يا محمَّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هُناكَ اللّه فى اءَهل بيتك فاقرَاءَهَا السُّورةَ (132).

«دو فرزند فاطمه زهرا عليها‌السلام امام مجتبى و اباعبداللّه عليهما‌السلام - مبتلا به كسالتى شدند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همراه با جماعتى از ايشان عيادت فرمودند، جمع همراه به اميرالمؤمنين عليه‌السلام عرض كردند كه يا اباالحسن! اگر براى سلامت بچه ها نذرى كنيد آنها زودتر بهبود مى يابند. مولا اميرالمومنين عليه‌السلام و فاطمه اطهر عليها‌السلام و فضه كه خادمه خانه آنها بود - نذر كردند كه اگر خداوند اين دو طفل را شفا دهد، سه روز روزه بگيرند. خداوند اين دو را شفا داد و حضرت به نذر خود وفا كردند. چون براى افطار چيزى در خانه حضرت نبود، اميرالمومنين عليه‌السلام مجبور شد از يهودى خيبرى سه صاع جو قرض بگيرد. نكته قابل توجه اين كه، چه كسى مضطر مى شود كه براى تهيه نان، از يك يهودى، چند صاع جو قرض كند! او داماد پيغمبر است و دختر پيامبر در خانه او زندگى مى كند و خدا هم به او كرامتى داده است كه اگر بخواهد همه دنيا را طلا و نقره مى كند؛ اما او چنان زندگى كرده است كه براى سفره افطار ناچار مى شود از يك يهودى قرض كند و شايد سر موفقيت اسلام و مسلمين، چنين راهبران و پيشوايانى بود كه در مدت كوتاهى اين همه توفيق، نصيب آخرين دين الهى شد.

به هر حال اميرالمومنين عليه‌السلام سه صاع جو را به خانه مى آورد، فاطمه عليها‌السلام يك صاع آن را آرد كرده، به اندازه پنج نفر، نان مى پزد. موقع افطار كه پنج قرص نان جو را در سفره مى گذارند، درب خانه به صدا درمى آيد، سائلى صدا مى زند: سلام بر اهل بيت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مسكينى مسلمان هستم و گرسنه. آنها مسكين را بر خود ترجيح مى دهند و چون چيزى جز آب در خانه نبود كه سد جوع كنند، با آب افطار مى كنند. براى وفاى به نذر، روز دوم را نيز روزه مى گيرند. وقت افطار كه پنج قرص نان براى پنج نفر در سفره گذاشته مى شود، يتيمى در مى زند و دوباره سير كردن او را بر خود ترجيح مى دهند و فقط با آب افطار مى كنند. روز سوم را نيز براى وفاى به نذر روزه مى گيرند. موقع افطار درب خانه توسط اسيرى گرسنه به صدا در مى آيد و اظهار فقر و استمداد مى كند؛ اين بار نيز براى حفظ كرامت انسانى، نان را به اسير مى دهند.

نكته قابل توجه در فهم آيه اين كه با ضميمه كردن روايت شايد بتوان مسكين و يتيمى به خصوص مسكين را مسلمان فرض كرد، اما به احتمال قَوى اسير در جامعه آن روز مسلمان نبوده و از مشركان و كفار بوده است. در نتيجه، كرامت اهل بيت عليهم‌السلام مختص مسلمانها نيست.

روز چهارم حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام دست دو فرزندش را گرفته و به ديدار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى رود. وقتى چشم پيغمبر به آنها مى افتد و مى بيند كه از شدت گرسنگى مى لرزند، مى فرمايند: چقدر براى من دردآور است كه شما را در چنين حالى مى بينم. سپس به همراه حضرت اميرالمومنين، حسن و حسين عليهم‌السلام به سوى خانه فاطمه عليها‌السلام به راه افتاده، وارد خانه مى شوند. فاطمه عليها‌السلام را در محراب عبادت مى يابند در حالى كه شكم به پشت چسبيده و چشمان حضرت در گودى فرو رفته است، اين حال اهل بيت عليهم‌السلام بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخت گران مى آيد. اينجاست كه روايت مى گويد: جبرئيل نازل شد و گفت: اى رسول ما! باغبانى تو، ثمر و ميوه داد و اين چند نفر ثمرات و ميوه هاى عالم وجودند. سپس اين آيه را بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواند كه:

و يُطعُمونِ الطِّعام عِلى حبِّهِ مِسكينا و يِتيما و اءسيرا# انِّما نُطعِمُكم لِوجهِ اللّه لا نريد منكم جزاء و لا شكورا (133).

«غذاى خود را با اين كه به آن علاقه و نياز دارند به مسكين و يتيم و اسير مى دهند (مى گويند) ما شما را به خاطر خدا اطعام مى كنيم و هيچ پاداش و سپاسى از شما نمى خواهيم ».

در سوره ليل مى فرمايد:

و سيجنّبُها الاتقى # الَّذى يؤ تى ماله يتزكّى # و ما لاحد عنده من نعمة تُجزى # الا ابتغاء وجه ربه الاءعلى # و لسوف يرضى (134).

«به زودى با تقواترين مردم از آن (آتش) دور داشته مى شود. همان كس كه مال خود را در راه خدا مى بخشد تا پاك شود. و هيچ كس را نزد او حق نعمتى نيست تا بخواهد او را جزا دهد. بلكه هدفش جلب رضايت پروردگار بزرگ اوست و به زودى راضى و خشنود مى شود».

اين آيات در سوره مباركه دهر (انسان) و در سوره ليل گوياى يك نكته درباره كمال انسانى است: آنها كه به خاطر بهشت و نعمت هاى بهشتى، فرمان خدا را اطاعت كرده اند، بهشت را به آنها هديه مى كنند و كسانى كه به خاطر خوف از جهنم، فرمان خدا را پذيرفته اند، از مصيبت جهنم نجات مى دهند؛ اما آنان كه عبادت و اطاعتشان در اوج كمال است انَّما نُطعِمُكُم لِوِجهِ اللّه يا الا ابتغاء وجه ربّه الاعلى مصاديق كمال انسانى اند، به اينها نمى گويند شما به بهشت مى رويد، بلكه قرآن مى گويد: و لسوف يَرضى شما در جوار قرب و رضاى الهى قرار داريد. منزلت و جايگاه شما والاتر از بهشت و نعمت هاى بهشتى است.

نكته ديگر كه قابل عنايت است و بدان اشاره شد، اين كه علت مفاخره خداوند به خلقت انسان نسبت به ساير موجودات و عالميان، اين نمونه هاى كمال انسانى هستند كه در نهايت احتياج و شدت فقر و نياز، آن وضعيت را تحمل كرده و ديگران را بر خود ترجيح مى دهند.

سرّ اين همه تاكيد و اصرار به پيروى از اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و تمسك به ولايتشان اين است كه ايشان زيباترين الگوهاى آفرينش اند و همه مراحل كمال در وجودشان يافت مى شود، و طى مسير كمال بدون رهبرى و راهبرى آنان ممكن و ميسر نخواهد بود؛ زيرا منزل بس خطرناك است و مقصد بس بعيد و دور.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطع اين مرحله بى همرهى خضرمكن |  | ظلمات است، بترس از خطر گمراهى |

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

انِّى تَارِك فيكُمُ الثّقلَين، كتاب اللّه و عِترتى اهلَ بَيتى، و انَّهُما لن يَفتَرِقا حتَّى يَرِدا عَلَى الحَوض، ما ان تَمسَّكتم بِهِمَا لن تَضِلُّوا (135).

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آخرين لحضات حيات، اين سفارش را با تاكيد بيان مى كند كه من دو امانت را در ميان شما مى گذارم؛ تمسك و توسل به آنها مى تواند شما را نجات دهد كه اگر به اين دو امانت توجه نموديد هرگز گمراه نمى شويد. اين نفى ابد و محال بودن گمراهى و ضلالت، فقط در گرو تمسك به حبل مستحكم قرآن همراه با ولايت است و غير از آن، هيچ تضمينى براى نجات و وصول به منزل مقصود نخواهد بود.

## شناخت صحيح مسير انسانيت

طى طريق به دو شكل ممكن است: اول آن كه انسان از روى نقشه، راه را آموخته و به حافظه سپرده باشد تا به منزل برسد؛ دوم اين كه آشنا و راهنمايى، انسان را قدم به قدم همراهى كند تا به مقصود برساند. به يقين راه دوم تضمين بيشترى دارد. راز پنهان و مكتوم در مطلب اين است كه هميشه انحرافات از رويارويى مستقيم حق و باطل ناشى نمى شود، و اين طور نيست كه همواره يك ضدارزش در مقابل ارزشى قرار بگيرد. شرك و كفر در مقابل توحيد و يكتاپرستى آشكارا قرار نمى گيرد؛ زيرا در اين صورت شكست آن باطل و ضدارزش سريع و قطعى است.

بسيارى از انحرافات ناشى از خودفريبى است. گاهى انسان چنان به يك ارزش سرگرم مى شود كه همه معيارها و ضرورت هاى ديگر را زير پا گذاشته، فراموش مى كند و گمان مى كند واقعا درست عمل كرده است؛ مثلا وقتى در مسير تربيت نفس به ارزش زهد و دورى از تعلقات مادى رومى كند، راه افراط پيش مى گيرد؛ زن، زندگى و فرزند و همه مسووليت هاى انسانى و اجتماعى خود را فراموش مى كند و در گوشه خلوتى، عزلت مى گزيند.

چنان كه اين اتفاق در عصر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رخ داد. عده اى از زن ها محضر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند و عرض ‍ كردند: شوهران ما به غارها و كوهها پناهنده شده اند و يا در بيابانها مشغول عبادت شده و زهد پيشه كرده اند. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنها را احضار فرمودند و از اين نوع زهد نهى كردند، و چگونگى بهره گيرى از اين ارزش دينى را به آنها آموختند و با تبيين فلسفه ارزش زهد و عبادت، رهروان راه را هدايت كردند. در روايات مى بينيم كه اين تعبير آمده است:

ليس منّا مَن تَرَكَ دُنياهُ لِآخرَتِهِ و لا آخرته لِدُنيَاه (136).

«آن كه دنيايش را براى به دست آوردن آخرت ترك كند و يا آخرتش را براى دنيا وانهد، از ما نيست».

اين كه انسان بخواهد با فرار از اجتماع، آخرت را تحصيل كند ممنوع است؛ چرا كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

و لا رهبانية فى الاسلام (137).

«در اسلام ترك دنيا و رهبانيت مشروعيت ندارد».

اين كلام رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شايد اشاره به كسانى است كه آخرت و بهشت را با انزوا و عزلت و دورى از غوغاى مسووليت هاى اجتماعى مى جويند. پس اين شيوه را نفى كرده و مى فرمايند: اگر جدا از دنيا و تنعمات مادى دل بريده و دست شسته ايد بهتر است كه سراى ديگر را در ميدان جهاد و مقابله با دشمن بجوييد.

كلام حضرت چنين است:

انّما رهبانية امَّتى الجهاد (138).

«براى امت من ترك دنيا همان جهاد و مبارزه است».

يعنى از منظر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رهبانيت و ترك دنيا، فقط در ميدان جهاد مفهوم پيدا مى كند نه در دورى از اجتماع و گريز از مسووليت هاى آن. تقوى و زهد اگرچه از ارزشهاى پايدار و مفيد و ضرورى اند، ولى هرگز تدارك و تحصيل آنها با فراموش كردن يا ناديده انگاشتن ساير اصول و ارزش ها به دست نمى آيد، بلكه به دست آوردن يك ارزش با از دست دادن ارزش ديگر، اعتبارى نداشته و بهره مندى انسان از آن ارزش را زير سوال مى برد؛ زيرا تعاليم عاليه اسلام يك مجموعه گران سنگ اعتقادى، اخلاقى و علمى است كه همه در كنار يكديگر مفهوم پيدا مى كند. افراط در يكى و بى اعتنايى به ديگرى، باعث مى شود همه را از اعتبار و ارزش ساقط نمايد.

نتيجه اين كه: اداى حق نفس، جز با شناخت نفس انسانى و درك قابليت ها و توانايى ها و همچنين شناخت خطرها و انحرافات در آن مسير، ممكن نخواهد بود. و اين مهم جز با انتخاب يك رهبر و پيشوا كه برگزيده و منتخب خداوند باشد، ميسور نيست.

# 3 - حق زبان

و اما حَقُّ اللِّسان فاكرامه عن الخَنا و تعويدُه على الخير و حملُه على الادب و اجمامُه الا لموضع الحاجة و المنفعة للدّين و الدّنيا و اعفاؤ ه من الفضول الشَّنِعَة القليلة الفائدة التى لا يؤ من ضررها مع قلة عائدتها و بعد شاهد العقل والدليل عليه و تزين العاقل بعقله حسن سيرته فى لسانه و لا قوة الا باللّه العلى العظيم.

«حق زبان آن است كه آن را از زشت گويى بازدارى، به گفتار نيك و ادب عادت دهى. از گشودن زبان جز به هنگام نياز و تحصيل منفعت دين و دنيا خوددارى و از پرگويى و بيهوده گويى كه جز زيان دربر ندارد، دورى كنى و بدانى زبان، گواه عقل و انديشه توست و زيبايى و آراستگى به زيور عقل، نمودش به خوش زبانى تو».

سخن درباره اهميت زبان را با كلامى از اميرالمومنين عليه‌السلام آغاز مى كنيم؛ حضرت مى فرمايند:

للانسان فضيلتان؛ عقل و منطق، فبالعقل يستفيد و بالمنطق يفيد (139).

«دو برترى و فضيلت انسان را از ديگر مخلوقات ممتاز ميكند: اول آن كه با نيروى عقل حقايق آفرينش را مى آموزد و ديگر آن كه با قوه منطق و زبان، آموخته هاى خود را به ديگران انتقال مى دهد».

اين امتياز فقط در انحصار انسان است كه با قوه ناطقه و قدرت بيان قادر بر انتقال مفاهيم درون ضمير خود مى باشد، همان گونه كه به كارگيرى سرمايه گرانبهاى عقل و انديشه، براى ضرر رساندن و ايذاء ساير انسانها ممنوع است و اساسا خداوند اين چراغ هاى فروزان و نيروى عقل و انديشه را براى روشنى بخشيدن به تاريكى هاى زندگى انسان ها عنايت كرده؛ استفاده از زبان هم در راه بدگويى، زشت گويى، ايذاء و آزار و ضرر زدن به ديگران ممنوع بوده و در شرع مقدس و معارف دين به عنوان عملى ناپسند و حرام تلقى شده است. همان طور كه در سايه زبان، بسيارى از خوبى ها و اقدامات پسنديده قابل تحصيل است، بسيارى از زشتيها و رذايل اخلاقى نيز مظهر و مظهرى جز زبان ندارند. دروغگويى، تهمت، غيبت، سخريه، شماتت و سرزنش نابجا، استهزا، هتك حرمت افراد، فحاشى، نمامى و سخن چينى، پرگويى، زياده گويى و شهادت باطل و بسيارى ديگر از گناهان كه از زشتى هاى اخلاقى هستند و از ملكات سوء سرچشمه مى گيرند، نمود آنها در زبان است.

نكته اى كه لازم است به آن توجه شود اين است كه: وزن، اندازه و جرم زبان كوچك است، اما جرم، گناه، ثواب و اجرش عظيم است، امتيازى كه اين عضو با همه كوچكى و محدوديتش در مقايسه با ساير اعضا و جوارح ظاهرى بشر دارد در اين است كه: چشم محدوده فعاليتش درك شكل، صورت، و تشخيص رنگ هاست. محدوده ادراك گوش فهم صداها و اصوات است، اما فعاليت زبان و دامنه تلاش و حركت آن به اندازه ميدان تحرك فكر، خيال و قوه واهمه انسان است. آنچه را كه عقل بينديشد، خيال ببافد و قوه واهمه ساخته و پرداخته كند، زبان آن را بيان مى كند.

## زبان اساسى ترين عضو انسان

طبق كلام قبلى اميرالمومنين عليه‌السلام وجه تمايز انسان از ديگر مخلوقات، قوه نطق و زبان اوست. با زبان نيكو و خير مى تواند همه خرابى هاى اجتماع را بسازد، دشمنى ها و عداوت ها را به دوستى تبديل كند؛ و برعكس با زبان زشت و بد مى تواند همه آبادانى ها را ويران كرده و دوستى ها و صميميت ها را به دشمنى و عناد تبديل كند.

پس زبان با اين كه از كوچك ترين اعضاى ظاهرى بدن است، اما عظيم ترين و سنگين ترين فعاليت ها و اقدامات به وسيله اين عضو كوچك انجام مى شود. ما درباره زبان و مراعات آن در دين مقدس اسلام آيات و روايات فراوانى مى يابيم مانند آيه ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد (140) آن دو ملكى كه خداوند متعال مامور انسان فرموده است، همه آنچه را كه بر زبان جارى مى شود در پرونده اعمال و گفتار انسان ثبت و ضبط مى كنند. در فرمايشى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه:

يُعذِّب اللّه اللِّسان بِعذاب لا يُعذِّب به شيئا من الجوارح فيقول اءَى ربِّ عَذَّبتَنِى بِعذاب لم تُعَذِّب به شيئا فيقال له خَرَجتَ منكَ كَلِمَة فبَلغت مشارق الارض و مغاربها فَسَفِكَ بِها الدَّمِ الحَرام وانتَهَبَ بِهَا المَال الحرام وانتَهَكَ بها الفَرَج الحَرام و عزَّتى و جَلالى لاُعَذِّبَنَّكَ بِعَذاب لا اُعَذِّب به شيئا مِن جوارحك (141).

«عذابى را كه خداوند براى زبان مقرر فرموده است، براى هيچ يك از اعضا و جوارح مقرر نكرده است، اين زبان در قيامت مى گويد: چگونه است كه سخت ترين عذاب را براى من مقرر كرده اى، به او پاسخ داده مى شود: علت اين كه عذاب تو سخت تر و سنگين تر از عذاب ساير اعضا و جوارح است اين است كه كلمه از تو (زبان) خارج شد كه به خاطر آن خون محترمى ريخته شد، اموال مردم به غارت رفت، نواميس مومنان مورد تعرض قرار گرفت، و در نهايت با آن كلمه، جرايم سنگين انسانى و اجتماعى تحقق پيدا كرد؛ و طبيعى است كه اين جرايم سنگين بايد عقاب و پاسخى سنگين به همراه داشته باشد».

در معارف دين مى بينيم عذاب و مصيبت ساير اعضا و جوارح در گرو چگونگى زبان است.

كنترل زبان، موجب آرامش، آسايش و نجات از عذاب الهى در قيامت است؛ اگر انسان نتواند مالك زبان خود بوده و آن را آزاد بگذارد، موجب فراهم شدن مصيبت هاى دنيوى و اخروى براى ساير اعضا و جوارح مى شود. روايتى از امام سجاد عليه‌السلام نقل كرده اند كه حضرت فرمودند:

انَّ لِسان ابن آدم يُشرف على جَميعِ جَوارِحه كلّ صَباح فيقول كيف اءَصبَحتُم فيقولون بَخَير ان تَرَكتَنا و يقولون اللّهَ اللّهَ فينا و يُناشِدونَهُ و يقولون انَّما نُثَابُ و نُعاقِبُ بِكَ (142).

«زبان انسان هر صبحگاه بر ساير اعضا و جوارح اشراف پيدا مى كند و سوال مى كند كه چگونه صبح كرديد؟ جواب مى دهند كه: اگر تو ما را رها كنى حال ما خوب است. باز مى گويند: تو را به خدا- البته نوعى التماس و قسم دادن به زبان است - مراعات حال ما را بكن كه ثواب و عقاب ما اعضا و جوارح در سايه اقدام تو است؛ اگر تو صحيح عمل كنى ما هم از نعمت هاى الهى متنعم مى شويم و در غير اين صورت، ما هم به عذاب الهى مبتلا خواهيم شد».

در روايت معروفى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه:

و هل يكبُّ الناس على مناخرهم فى النار الا حصائد اءلسنتهم (143).

«آيا اين جمعيت بسيار كه به عذاب الهى مبتلا مى شوند جز حاصل زبان آنهاست».

خداوند متعال به اين عضو كوچك، توانايى و قدرتى عنايت كرده كه گاه مى تواند انسان را به بهترين و موفق ترين زندگى دنيوى و اخروى برساند و گاهى شديدترين مصائب و بليات دنيوى و اخروى را براى او فراهم سازد.

يكى از حقوقى كه اين نعمت گرانبهاى الهى زبان بر انسان دارد، بازداشتن آن از زشت گويى است، تعبير امام سجاد عليه‌السلام در اين جا خيلى لطيف و قابل توجه است، حضرت مى فرمايند:

و اما حَقُّ اللِّسان فاكرامه عن الخنا.

«حق زبان آن است كه با خوددارى از گفتار زشت، حرمتش را نگه دارى».

اين عضو را برتر و بالاتر از آن بدان كه در بدگويى و زشت گويى به كارگيرى؛ يعنى خداوند اين عضو توانا را به تو عنايت نكرده آن را در فحش، سب، شتم، غيبت، تهمت و اينگونه امور ممنوع و مذموم اخلاقى و فقهى به كارگيرى.

## مصاديق بدزبانى

1 - فحش

يكى از افعال حرام زبان، بدگويى و فحش دادن است. در فرمايشى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه:

اياكم والفحش فان اللّه لا يحب الفحش و لا التفحُّش (144).

«شما موظفيد كه از فحش و بدگويى پرهيز كنيد؛ چون خداوند زشت گويى را دوست نمى دارد».

در سخن ديگرى از وجود مبارك رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است:

ان من شر عباداللّه من تكره مجالسته لفحشه (145).

«بدترين بندگان خدا كسانى اند كه ديگران به خاطر بدزبانيشان از همنشينى با آنان كراهت داشته باشند».

در بيان ديگرى، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

ان اللّه حرم الجنة على كل فحّاش بذى ء قليل الحياء لا يبالى ما قال و لا ما قيل له (146).

«خداوند بهشت را بر انسانهاى بدزبان و فحاش كه در حفظ حرمت ديگران پروا و پرهيزى ندارند و همين طور بر آنان كه ابايى ندارند كه خود چه مى گويند، و يا ديگران درباره آنها چه مى گويند حرام فرموده است».

انسانى كه نسبت به اين امور بى تفاوت بوده و هر چيزى را بر زبانش جارى كند و از اين كه ديگران درباره او بدگويى كنند پروايى نداشته و اثرى در رفتار و روحش ايجاد نكند، مصداق فرمايش رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

اينها يك سلسله دستورات كلى است كه در مكتب اخلاقى دين مقدس ‍ اسلام براى تربيت عموم انسانها بيان شده است. گاهى روايات خاصى مى بينيم كه ائمه عليهم‌السلام به خاطر دقت و توجهى كه در مراقبت حال دوستان و نزديكانشان داشتند بيان فرموده اند. شخصى به نام سماعه نقل كرده است كه:

دَخَلتُ عَلى اَبى عَبداللّه عليه‌السلام فقال لى مُبتَدِئا يا سَماعَةُ مَا هَذا الَّذى كان بينك و بين جَمَّالِكَ ايَّاك اءن تكون فَحَّاشا اءَو صخَّابا اءَو لعَّانا فقلت واللّه لقد كان ذلك انَّه ظَلَمَنى فقال اءِن كانَ ظَلَمَكَ لقد اءَربَيتَ عليه انَّ هذا ليس مِن فِعَالى و لا آمر بِهِ شيعَتى استغفر ربَّك و لا تَعُد (147).

«خدمت امام صادق عليه‌السلام شرفياب شدم، حضرت بدون مقدمه فرمودند: اى سماعه! حرف هايى كه بين تو و شتردارت رد و بدل شد چه بود؟ چرا زبانت را به بدگويى، درشت گويى و لعن ديگران عادت داده اى؟ از اين كه بدزبان و درشت سخن باشى بپرهيز. سماعه مى گويد: من بلافاصله عرض كردم: يابن رسول اللّه! به من ستم كرد و من در مقابل ظلم او اينگونه گفتگو كردم. حضرت فرمودند: اگر او به تو ظلمى هم كرده باشد تو بهره اش ‍ را برده اى. اين روشى كه تو در برخورد با او اتخاذ كردى، شيوه ما اهل بيت نيست و ما هرگز پيروان و شيعيان خود را به اين رفتار و منش توصيه نمى كنيم. استغفار كن، و مراقب باش ديگربار چنين نكنى».

سماعه مى گويد: من استغفار كردم و بعد از آن هرگز مرتكب اين عمل نشدم و زبان خود را از بدگويى و فحش به ديگران بازداشتم.

اساسا فحش و بدگويى مؤمن يكى از زشت ترين سيئات اخلاقى است. در سخنان حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است:

سباب المؤمن كالمشرف على الهلكة (148).

«كسى كه از مومنى سب و بدگويى كند، اولين قدم را براى سقوط در وادى هلاكت برداشته است».

يا در فرمايش ديگرى از امام صادق عليه‌السلام است كه فرموده اند:

انَّ اءبغض خلق اللّه عبد اتّقى الناس لسانه (149).

«مبغوضترين بندگان نزد خداكسى است كه ديگران به خاطر زبانش از او گريزان بوده، فرار كنند».

گذشت همراه با كرامت در مقابل بدزبانى انسان بدزبان، يك دستور اخلاقى است. اگر انسان با فرد بدزبان، فحاش، زشت گو و درشت گويى مواجه شود مقابله به مثل كند نتيجه اش همتايى و همانندى با اوست.

در قرآن آمده است كه و اذا مرُّوا باللَّغوِ مَرُّوا كِرَاما (150) اگر در مقابل لغوگويى افراد بدزبان، ايستادگى كنى و مقابله به مثل نمايى، تو هم كرامت انسانى را ناديده گرفته اى. روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه حضرت فرمودند:

المُتسابّان شيطانان يتعاونان و يتهاتران (151).

«دو انسانى كه به يكديگر بدزبانى مى كنند، به هم فحش داده و سب يكديگر مى كنند، مثل دو شيطانند كه به صورت معامله پاياپاى، فحش ‍ مبادله مى كنند، در نتيجه هر دو از زى انسانى خارج شده و اخلاق بشرى را رها كرده و پيروى شيطان نموده اند - كه انحراف از مسير صحيح انسانيت است -».

2 - دروغ

مصداق ديگر بدگويى، خلاف گويى و دروغ گفتن است. قرآن، دروغ را مساوى با بى دينى و سقوط از همه مراتب ايمان دانسته، مى فرمايد:

انَّما يَفتَرِى الكَذب الَّذين لا يؤ مِنون (152).

«همانا كسانى كه ايمان ندارند به دروغگويى مى پردازند».

در سخن قابل توجهى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه:

قال رجل له صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: المؤمن يزنى؟ قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: قد يكون ذلك، قال: المؤمن يشرق؟ قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: قد يكون ذلك، قال يا رسول اللّه: المؤمن يكذب؟ قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: لا، قال اللّه تعالى: «انَّما يَفترى الكذب الَّذين لا يومنون (153)» (154).

«شخصى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيد: آيا ممكن است مؤمن زنا كند؟ حضرت فرمودند: ممكن است دچار اين خطا شود. بعد سوال كرد: آيا ممكن است مؤمن به گناه دزدى آلوده شود؟ حضرت فرمودند: ممكن است. بعد سوال كرد: يا رسول اللّه! آيا مؤمن دروغ مى گويد؟ حضرت فرمودند: ممكن نيست مؤمن با قيد ايمان دروغ بگويد، چرا كه تنها كسانى دروغ مى گويند كه ايمان نياورده باشند».

در حديثى از اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است كه فرموده اند:

لا يجد عبد حقيقة الايمان حتى يدع الكذب جدِّه و هزلَه (155).

«هيچ مومنى لذت و طعم ايمان را نمى چشد و ايمان در وجود او رسوخ پيدا نمى كند، مگر اين كه دروغ جدى و شوخى را رها كند».

در سخن ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه:

ايّاكم و الكذب، فانَّ الكذبَ يهدى الى الفجور، والفجور يهدى الى النّارِ (156).

«بر شما لازم است كه از دروغ گويى بپرهيزيد؛ زيرا دروغ، انسان را به خيانت و ارتكاب انواع فسق و فجور مى كشاند، كه سرانجامش آتش ‍ است».

در كلامى از امام محمد باقر عليه‌السلام آمده است كه جدم اميرالمومنين عليه‌السلام در خطبه اى فرموده اند:

و لا سواءَةَ اءسواءُ من الكذب (157).

«هيچ زشتى و بدى، زشت تر از دروغ نيست».

آلودگى به دروغ، مقدمه آلوده شدن به ساير معاصى است. دروغ زمينه اى است براى اين كه انسان بتواند خود را منزه جلوه دهد، وقتى اين گناه را به راحتى مرتكب شود، در قبال ساير گناهان نيز به دروغ متوسل خواهد شد.

صاحب مستدرك الوسايل روايتى را از امام عسكرى عليه‌السلام نقل مى كند كه حضرت فرمودند:

حُطَّتِ الخبائث فى بيت و جعل مفتاحُهُ الكذب (158).

«همه پليدى ها و زشتى ها در خانه اى قرار دارد كه كليد آن، دروغ است.

وقتى انسان زبانش را به دروغ آلوده كرد مثل اين است كه باب خانه زشتى ها را باز كرده و قدم در چنين خانه اى گذاشته است.

و اءَتى رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رجل فقال انّى لا اءُصلّى و اءَنا اءَزنى و اءَكذب فمن اءىِّ شى ء اءَتوبُ قال مِن الكَذِبِ فاستقبله فعهد اءَن لا يكذب فلمَّا انصرف و اءراد الزِّنا فقال فى نفسه اءن قال لى رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هل زنيت بعد ما عاهدت فان قلت لا كذبت و اءن قلت نعم يضربنى الحد ثم اءراد اءن يتوانى فى الصلاة فقال اءن ساءلنى رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عنها فاءن قلت صلَّيت كذبت و اءن قلت لا يعاقبنى فتاب من الثّلاثة (159).

«شخصى حضور مبارك رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شده، عرض كرد: اى رسول خدا! شخصى هستم كه نماز نمى خوانم، زنا مى كنم، دروغ هم مى گويم، تصميم گرفته ام يكى از اين گناهان را ترك كنم، شما توصيه مى كنيد كه از كدام گناه توبه كنم؟ حضرت فرمودند: فعلا تصميم بگير كه دروغ نگويى، و اول از اين گناه توبه كن. اين فرمايش پيغمبر را پذيرفت و پيمان بست كه دروغ نگويد، بعد از اين ماجرا هنگامى كه تصميم گرفت زنا كند، با خود گفت: اگر پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از من سوال فرمودند: بعد از قرارى كه گذاشته اى آيا زنا كرده اى يا نه؟ در صورتى كه بگويم نه، دروغ گفته ام و اگر بگويم، آرى حضرت حد شرعى بر من جارى مى كند، بنابراين از آن گناه منصرف شد. پس از آن خواست در انجام نمازش سستى كند، با خود گفت: اگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سوال كند و پاسخ مثبت دهم، دروغ گفته ام و اگر پاسخ منفى بدهم مرا تنبيه خواهد كرد. نتيجه اين شد كه از هر سه گناه توبه نمود».

پس معلوم مى شود همانگونه كه دروغ كليد همه زشتى ها و مفتاح همه بدى ها و محرمات است، پروا و تورع از كذب موجب نجات انسان از گناهان مى شود؛ و به همان ترتيبى كه دروغ انسان را به وادى مهالك مى كشاند، دورى از دروغ انسان را نجات مى دهد. در روايات، اين عمل زشت به منزله يك بيمارى تلقى شده كه بايد درمان شود، و آن كسى كه مبتلا به اين بيمارى است بايد براى درمان آن بكوشد. در تعبيرى از اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است:

علّة الكذب اءقبح علّة (160).

«بيمارى دروغگويى، بدترين بيمارى است».

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده اند:

لا يَكذِبُ الكَاذِبُ الا مِن مَهَانَةِ نَفسِه (161).

«انسان دروغگو دروغ نمى گويد جز به خاطر حقارت و ذلتى كه درون خويش احساس مى كند».

يعنى احساس حقارت و پستى نفس يك بيمارى است. خداوند انسان را ذليل و زبون نيافريده؛ و كسى كه چنين احساسى دارد بيمار است و بايد براى درمان بيمارى خود اقدام كند. كسى كه خود را كوچك مى شمارد، دروغ مى گويد تا در پرتو آن خويش را بزرگ جلوه دهد.

اساسا، آيات كريمه قرآن و روايات، منشاء دروغگويى را صفت مذموم، زشت و ناپسند نفاق معرفى كرده اند:

اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انّك لرسول اللّه واللّه يعلم انّك لرسوله واللّه يشهد انّ المنافقين لكاذبون (162).

«هنگامى كه منافقان نزد تو مى آيند، مى گويند: ما شهادت مى دهيم كه يقينا تو رسول خدايى. خداوند مى داند كه تو رسول او هستى، ولى خداوند شهادت مى دهد كه منافقان دروغگو هستند و به گفته خود ايمان ندارند».

بنابراين نفاق هم دليل ديگرى بر دروغگويى است.

نكته سوم در دروغ گفتن اين است كه:

اءَقلّ الناس مروّة مَن كان كاذبا (163).

صفت غيرت، مردانگى و حميت در دروغگو بسيار ضعيف است، پس ‍ دروغ، مردانگى را در انسان از بين برده، نفاق را تقويت مى كند و حقارت، ذلت و زبونى نفس را به ارمغان مى آورد. چون اين همه آفت بر دروغ مترتب است، ضرورت مبارزه با اين مرض را بديهى مى نمايد.

اگر انسان تامين اميال و خواهش هاى نفسانى خود را در دروغ ببيند، نبايد هرگز دروغ بگويد؛ چرا كه در يكى از توصيه هايى كه امام موسى بن جعفر عليه‌السلام به هشام مى كند آمده است:

يا هشام ان العاقل لا يكذب و اءن كان فيه هواه (164).

«انسان عاقل دروغ نمى گويد؛ اگرچه تامين تمنيات خودش را در آن ببيند».

واجتنبوا الكذب و ان راءَيتم فيه النَّجاة فانَّ فيه الهلكة (165).

«از دروغگويى پرهيز كنيد؛ اگرچه سعادت و نجات خود را در آن مى بينيد؛ چراكه دروغ مثل سراب است، كه در آن هلاكت نهفته است».

ايّاك و الكذب فان الكذب يسوّد الوجه (166).

«از دروغگويى بپرهيز؛ كه موجب روسياهى است».

اگر انسان در دنياو آخرت به عنوان كسى كه واقع را به گونه اى ديگر بيان مى كند، شهرت پيدا كند، گذشته از اين كه در دنيا همه او را دروغگو مى شناسند، در آخرت كه يوم تبلى السرائر است، هرچه كه در دل و ضمير او مكنون بوده، آشكار مى شود و مصيبت او بيشتر است؛ بنابراين از آثار وضعى كه بر دروغگويى مترتب است، روسياهى در دنيا و آخرت است.

اين سخن هم ذكر شده كه اثر وضعى دروغگويى كم شدن رزق و روزى انسان است:

الكذب ينقص الرزق (167).

«كذب موجب نقصان در رزق و روزى انسان مى شود»

يعنى انسان دروغگو هرگز روزى خود آنچه را كه خداوند براى او مقرر فرموده است را نخواهد يافت.

در روايتى از امير المومنين عليه‌السلام نقل شده كه فرموده اند:

ان المال مقسوم مضمون لكم قد قسمه عادل بينكم و ضمنه و سيفى لكم (168).

«رزق و روزى انسان ها تقسيم شده و مورد ضمانت خداست و تقسيم آن را خداوند عادل تكفل فرموده و فراهم مى سازد».

از جمله امورى كه در آن تقسيم بندى الهى تاثير گذاشته و رزق انسان را كم مى كند دروغگويى است.

نكته قابل توجه ديگر به ويژه براى كسانى كه از راه تجارت زندگى مى كنند اين است كه اگر بخواهند اقتصاد زندگى و معيشت خود را از طريق دروغ فراهم كنند، همه بركات كسب و تجارت را با آن همه استحباب و فضيلت از دست خواهند داد.

3 - غيبت

يكى ديگر از مصاديق سوءاستفاده از زبان، غيبت ديگران است. در تعريف غيبت گاه اينگونه تعبير شده كه:

ذكر اءخيك بما يكرهه (169).

«سخن گفتن درباره كسى كه اگر آن را بشنود ناراحت و مكدر مى شود».

و يا در بعضى از روايات تعبير شده است:

اءن تقل فى اءخيك ما قد ستره اللّه عليه (170).

«چيزى درباره برادر دينى ات بگويى كه خداوند آن را، مستور و مكتوم قرار داده است».

شايد كمتر عمل خلاف و سيئه اخلاقى باشد كه اينگونه در قرآن و معارف دين، مورد نهى و ملامت و سرزنش قرار گرفته باشد. سوره مباركه حجرات در قرآن كه حرمت غيبت را بيان مى فرمايد تعبير قابل توجهى دارد:

و لا يغتب بعضكم بعضا اءَيُحبُّ اءَحدكم اءن ياءكل لحم اءخيه ميتا فكرهتموه (171).

«نبايد هيچ يك از شما از ديگرى غيبت كند. آيا يكى از شما دوست دارد كه گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ يقينا همگى از اين كار نفرت داريد».

اين تعبير شدت تنفر و انزجار يك انسان را از غيبت، روشن مى كند و با تشبيه به يك عمل منفور كه مورد انزجار همگان است، قبح عمل را به صورت عينى و خارجى مجسم مى كند. در روايتى از روايات شب معراج كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

مررت ليلة اُسرىَ بى على قوم يَخمِشُون وجوههم باءظافيرهم، فقلت: يا جبرائيل من هؤ لاء، قال: هولاء الَّذين يغتابون الناس و يقعون فى اءعراضهم...(172).

«در شب معراج از كنار عده اى گذر كردم كه با ناخن صورت هاى خود را خراشيده و آزار مى دادند. از جبرئيل سوال كردم: اينها چه كسانى هستند؟ پاسخ داد: اينها كسانى هستند كه به غيبت و بدگويى ديگران پرداخته و آبروى آنها را برده اند».

بنابراين در معارف دين، يكى از مهمترين مواردى كه نهى شده است، عمل زشت و ناپسند غيبت و بدگويى مومنان در غياب يكديگر است.

كل المسلم على المسلم حرام، دمه و ماله و عِرضُه (173).

«حرام است مسلمانى بر عليه مسلمان ديگر كارى انجام دهد؛ خونش را بريزد، مالش را تصاحب كند و آبروى او را ببرد».

هيچ مسلمانى حق تعرض و تجاوز به اين موارد سه گانه را ندارد و اگر كسى معتاد به اين عادت زشت شود، و در زندگى روش و رفتارش بدگويى از ديگران باشد، و بعد توبه كند طبق روايتى كه از امام صادق عليه‌السلام وارد شده است:

اءوحى اللّه تعالى الى موسى مَن ماتَ تائبا مِنَ الغِيبَةِ فهو آخر من يدخل الجنّة، و مَن مَات مُصرّا عليها فهو اول من يدخل النار (174).

«خداوند به موسى عليه‌السلام فرمود: انسانى كه غيبت كرده است اگر از اين گناه توبه كرد، او در زمره بهشتيان است؛ منتها از آخرين كسانى است كه وارد بهشت مى شوند و اگر توبه نكرد و با اين وزر و گناه از دنيا رفت در زمره كسانى است كه زودتر و جلوتر از ديگران پا به جهنم خواهد گذاشت».

همه سعى و تلاش اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام اين بوده است كه به هر ترتيبى انسان ها را از اين روش و عمل ناپسند بازدارند. امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

من قال فى مؤمن ما راءته عيناه و سمعته اءُذناه فهو من الَّذين قال اللّه عزوجل «ان الَّذين يحبون اءن تشيع الفاحشة فى الَّذين آمنوا لهم عذاب اليم (175)» (176).

«آن كسانى كه به محض ديدن خطا، با شنيدن اشتباهى از برادر مومنش، به بدگويى او اقدام ميكند، مصداق اين آيه كريه است كه مى فرمايد: خداوند براى كسانى كه دوست دارند فحشا و منكرات را در جامعه نشر بدهند، عذاب دردناك مقرر فرموده است».

در روايت ديگرى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه حضرت مى فرمايند:

مَن رَوى علَى مؤمن رواية يريد بها شَينَهُ و هَدمَ مُروُءَتِهِ ليسقُطَ مِن اءعيُن النّاس اءَخرجَهُ اللّه من ولايته الى ولاية الشيطان فلا يقبله الشيطان (177).

«كسى كه سخنى را در غياب مومنى بگويد تا آبروى او را بريزد و او را نزد مردم بى اعتبار كند، خود را از ولايت و حضانت خدا بيرون برده و خدا او را به ولايت شيطان واميگذارد، و شيطان نيز اين آدم را پذيرا نخواهد بود».

يعنى ديگر در عالم آفرينش هيچ حامى و پشتيبانى براى او نيست، پس ‍ كسى كه خود را مومن و مسلمان دانسته، ملتزم به انجام فرايض و واجبات دينى است، هرگز نبايد خود را به اين گناه آلوده كند؛ زيرا كه آلودگى به اين گناه همه واجبات و مستحبات و افعالى را كه به قصد قربت و رضاى خدا انجام داده نابود مى كند.

در سخنى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرمودند:

يؤ تى باءحد يومَ القِيَامَةِ يوقف بينَ يدى اللّه و يدفع اليه كتابهِ فَلا يَرى حَسَنَاتِهِ، فيقول: الهى ليس هذا كتابى فانِّى لا اءَرى فيها طَاعتى؛ فقال له: انَّ ربّك لا يضلُّ و لا يَنسى، ذَهَبَ عَملك باغتياب النَّاس (178).

«در روز قيامت تك تك انسانها، در پيشگاه الهى متوقف مى شوند، و نامه اعمالشان به دستشان داده مى شود. فرد آنچه را كه از نماز، روزه و اتيان فرايض و واجبات و مستحبات داشته در آن نامه نمى بيند، مى گويد: خدايا! در موقع تقسيم نامه اعمال اشتباه شده و اين نامه عمل من نيست؛ من هيچ اثر و نشانه اى از عبادات و اطاعات خود در آن نمى بينم. به او گفته مى شود كه خداى تو اشتباه نمى كند، و چيزى را فراموش نكرده است. آنچه را كه تو انجام داده بودى با غيبتى كه از ديگران كردى به نامه اعمال آنان افزوده شد».

پس شرط عقل و تدبير انسان، پرهيز و پرواى از غيبت است؛ به ويژه كسانى كه معتقد به مبانى دين و انجام فرايض و مقررات شرع هستند.

در سخنى از اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است:

العاقل مَن صَانَ لسانهِ عَنِ الغيبة (179).

«عاقل، كسى است كه زبانش را از غيبت و بدگويى ديگران حفظ مى كند».

براى توضيح مطلب بايد گفت: ما در معارف دين اينگونه بيان ها را فراوان مى بينيم كه درك حسن و قبح بسيارى از مسائل را به عقل انسان واگذار كرده اند؛ مثل روايت مذكور، يا روايتى كه مى فرمايند:

العاقل مَن هَجَرَ شَهوَتِه (180).

«انسان عاقل كسى است كه به گرد شهوت رانى نمى گردد».

ادارك نيك و بد بسيارى از مسائل را به عقل انسان واگذار كرده اند. واضح است كه در اينگونه موارد، مراد از عقل همان عقل محض انسان است. عقل به دور از تعاليم وحى و دين؛ نه عقل و انديشه اى كه نشات گرفته و تربيت شده در مكتب دين باشد. در حقيقت انسان عاقلى كه هيچ آگاهى و آشنايى با معارف و احكام دين هم ندارد، بايد خوبى يا زشتى آن عمل را چنانچه در بعضى روايات هم آمده درك كند؛ مثلا در كلام ديگرى از اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است كه حضرت فرمودند:

لو كنّا لا نَرجو جَنَّة و لا نَخشى نَارا و لا ثَوَابا و لا عِقَابا لكانَ يَنبَغِى لَنَا اءَن نَطلُبَ مَكارِمَالاَخلاق فانَّها ممَّا تَدُلَّ عَلى سَبيلِ النَّجاح (181).

«اگر ما قيامت و بهشت و جهنمى را هم قبول نداشته باشيم، باز هم بايد در طلب مكارم اخلاق بوده و در احياى موازين اخلاقى در نفس خودمان كوشا باشيم؛ چرا كه رعايت مكارم و موازين اخلاقى سعادت انسان را تضمين مى كند».

اينگونه احتجاج و واگذارى به عقل بايد به گونه اى باشد كه حتى براى منكران عالم آخرت هم قابل پذيرش باشد.

اساسا در ناموس آفرينش بسيارى از افعال انسان، داراى عكس العمل و واكنش هاى طبيعى است كه در همين عالم هم نتايج آن قطعا محقق مى شود؛ از جمله اين اعمال، مساله غيبت است. در روايتى آمده است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روزى در مسجد چنان صدايشان را بلند كردند كه همه اهل مدينه بشنوند و فرمودند:

يا معاشرَ مَن آمَنَ بِلِسانه و لم يؤ من بَقَلبِه لا تَغتَابوا المسلمين و لا تَتَبَّعوا عَوراتهم، فانَّه مَن تَتَبَّعَ عَورة اءَخيه يَتَتَبَّعُ اللّه عَورته، و مَن تَتَبَّعَ اللّه عَورته يفضحُهُ فى جوف بيته (182).

«اى كسانى كه ادعاى مسلمانى مى كنيد ولى واقعا مسلمان نيستيد! غيبت نكنيد، و به دنبال عيب جويى و افشاى عيوب ديگران نباشيد، اثر وضعى عمل غيبت كننده اين است كه حتى اگر در خلوت نيز خطايى مرتكب شود - به جرم گناهى كه مرتكب شده است و مصونيت خود را از بين برده است - خداوند آبروى او را حفظ نخواهد كرد».

خلاصه بحث: محل قابل دقت در تعبير امام سجاد عليه‌السلام اين است:

و اما حَقُّ اللسان فاكرامه عن الخنا.

حق زبان، برتر داشتن، والاتر شمردن و ارزشمندتر دانستن آن از آلوده كردن به زشتى ها است، و انصاف اين است كه اين عضو كوچك مى تواند براى انسان بزرگترين مشكلات غيرقابل حل دنيوى و اخروى را به وجود آورد.

## غيبت و پيامدهاى سوء آن

غيبت به عنوان يكى از مصاديق سوءاستفاده از زبان، و عامل بسيارى از گناهان و زشتى هاى اخلاقى است، صرف نظر از جهات اعتقادى، موازين دينى، تربيتى و آثار اخروى و عذاب الهى غيبت، به مقتضاى عقل و دورانديشى نيز عملى ناپسند و مذموم است. در فرمايشى از اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است كه فرمودند:

العاقل مَن صَانَ لسانه عن الغيبة (183).

«عاقل كسى است كه زبان خود را از غيبت حفظ كند».

بسيارى از اعمال هست كه خداوند متعال، نتيجه آنها را، موكول به آخرت فرموده است؛ در مقابل بسيارى از اعمال و گناهان اين چنين نبوده، و سود و زيان آن در همين دنيا دامن گير انسان مى شود؛ از جمله اعمال زشت و ناپسندى كه صرف نظر از عذاب اخروى، اثر وضعى و طبيعى آن در همين دنيا محقق مى شود، مساله غيبت، بدگويى، عيب جويى و به دنبال زشتى هاى اعمال و رفتار ديگران بودن است، بنابراين انسان عاقل كسى است كه براى مصونيت از اين واكنش هاى طبيعى، از غيبت پرهيز كرده و تورع داشته باشد.

حال اگر انسانى دورانديش تر از اين باشد كه فقط آثار طبيعى عمل را در دنيا موردنظر قرار دهد و بداند كه علاوه بر اين دنيا، مكافات و سزاى بسيارى از اعمال و رفتار او در عالم آخرت خواهد بود، به يقين پرهيز و تورعش بيشتر خواهد بود. درباره غيبت نيز هر دو نكته وجود دارد، هم آثار طبيعى در دنيا، و هم آثار اخروى.

در سخنى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است:

من مشى فى غيبة اءخيه و كشفَ عَورَته، كانت اوَّل خطوَة خَطاها وَضَعَها فى جَهَنَّم فَكَشَفَ اللّه عَورَتَهُ على رُؤُوسِ الخَلائِق (184).

كسى كه به عيب جويى و بيان عيوب برادر مومن خود بپردازد و اسرار و زشتى هاى او را افشا و برملا كند، اولين اثرش اين است كه قدم در آتشى گذاشته كه نتيجه اش سقوط در وادى جهنم است. اثر دوم، اين است كه دچار عواقب طبيعى آن در دنيا خواهد شد؛ يعنى چون آبروى مومن را برده است خداوند نيز به طور طبيعى در اين دنيا آبروى او را در معرض سقوط قرار خواهد داد. در اين روايت آمده: كشف اللّه عورته على رؤ وس ‍ الخلائق كسى كه با عرض و آبروى مومنى بازى كند، خداوند آبروى او را در مرئى و منظر همه انسانهايى كه از اول آفرينش تا قيامت به وجود آمده اند و خواهند آمد و همه در يك مجتمع جمع مى شوند مى ريزد.

بنابراين، براى كسانى كه حتى عالم آخرت را هم قبول نكرده و به معارف دينى آشنايى كامل ندارند، شرط عقل و احتياط، پرهيز از اين گناه و سيئه بسيار خطرناك اخلاقى است؛ به ويژه مومنان و مسلمانان كه بايد خود را در چهارچوب تعاليم تربيتى اسلام قرار دهند.

## تهمت و كيفرهاى آن

از ديگر مصاديق سوءاستفاده از زبان، كه خطرناك تر و شديدتر از غيبت و داراى آثار سوء بيشترى نسبت به آن است، ارتكاب گناه تهمت و بهتان به ديگران است. خداوند متعال در قرآن مى فرمايند:

و مَن يكسب خطيئته اءَو اثما ثمَّ يَرمِ به بَريئا فقد احتَمَلَ بُهتَانا و اثما مُبينا (185).

«كسى كه خطا يا گناهى را مرتكب شود، سپس بى گناهى را متهم سازد، بار بهتان و گناه آشكارى را بر دوش گرفته است».

تهمت و بهتان يكى از حربه هاى ديرين انسان ها است كه متاسفانه بسيار مورد استفاده قرار گرفته و مى گيرد. بنابراين، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در نتايج اين عمل فرموده اند:

مَن بَهَتَ مؤمنا اءو مؤمنة اءو قال فيه ما ليس فيه اقامة اللّه على تَلِّ مِن نار، حتى يخرج ممّا قاله فيه (186).

«اگر كسى، انسان مومنى را به عملى كه انجام نداده و يا به اخلاق و رفتار زشتى كه در او نيست متهم كند، خداوند در قيامت او را بر بلندايى از آتش ‍ قرار مى دهد، تا آنچه را كه گفته اثبات كند».

يقينا كارى كه انجام نشده، قابل اثبات نيست و جايگاه او براى هميشه خلود در آتش است. بنابراين يكى از مصاديق خلود در آتش كسانى اند كه هميشه از حربه تهمت و افترا استفاده مى كنند و برادران مسلمان خود را به فعل و گناهى كه انجام نداده اند متهم مى سازند.

## موارد سوءاستفاده از زبان

به هر حال سوءاستفاده از زبان، در قالب دروغ، غيبت و يا تهمت نهى شده است؛ و اين از جمله حقوقى است كه امام سجاد عليه‌السلام انسان ها را براى اداى حق زبان، به رعايت آن توصيه كرده اند.

زبان، اين عضو بسيار كوچك، كه دامنه فعاليتش از همه اعضاى ديگر حتى از نيروى عقل بشر هم وسيعتر است، مى تواند حتى محدوده قوه وهم و خيال را نيز در برگرفته، در قالب كلام و سخن درآورد.

امام سجاد عليه‌السلام در تعبير زيبايى در دعاى مكارم الاخلاق مى فرمايند:

و ما اءجرى على لسانى من لَفظَةِ فُحش اءو هُجر اءو شَتم عِرض اءو شهادة باطل اءو اغتيابِ مؤمن غائب اءو سَبِّ حاضر و ما اءشبهَ ذلك نطقا بالحمد لك (187).

«آنچه بر زبانم جارى مى شود از لفظ دشنام يا هرزه يا بدگويى يا گواهى دروغ يا غيبت مومن غايب يا دشنام مومن حاضر و هرچه مانند آنهاست بر گفتار در سپاس و حمد خودت مبدل ساز».

فحش و بدگويى به مومن؛ سخنى كه آبروى مومنى را ببرد؛ شهادت باطل؛ غيبت مومن؛ فحاشى و بدگويى از مومن همه از مصاديق و موارد سوءاستفاده از زبان است.

1 - نمامى

در آيات متعددى به اين رذيله اخلاقى زبان اشاره شده است: هَمّاز مَشّاء بِنَميم (188)، كسى كه بسيار عيبجوست و به سخن چينى آمد و شد مى كند. و ويل لكلِّ هُمَزة لُمَزة (189)؛ واى بر هر عيب جوى مسخره كننده اى. در تفسير ذيل اين آيات كريمه به سخن چينى و جدايى بين انسانها اشاره شده است. در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است:

اءبغضُكم الى اللّه المَشّائونَ بالنَّميمة (190).

«مغضوبترين افراد نزد خدا كسانى اند كه مبناى زندگى شان را بر نمامى و اختلاف ميان انسان ها قرار داده اند».

از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه خطاب به اصحاب فرمودند:

اءلا اءُخبركم بشرارِكم؟ قالوا: بلى يا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، قال: المشّاؤُن بالنَّميمة، المُفَرِّقون بين الاحِبَّة (191).

«آيا از بدترين افراد به شما خبر دهم؟ گفتند: آرى يا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! حضرت فرمودند: بدترين افراد كسانى اند كه نمامى و سخن چينى مى كنند و بين دوستان جدايى و تفرقه ايجاد مى كنند».

2 - جدال و خصومت

از ديگر مصاديقى كه مى توان بر آنچه كه حضرت فرموده اند اضافه كرد، جدال و خصومت است.

ايّاكم والمِراء والخُصومَةِ فانَّهُما يُمرِضانِ القلوب على الاخوان (192).

«مبادا جدال و خصومت كنيد كه اين دو، قلوب دوستان و برادران را نسبت به يكديگر بيمار مى كند».

انسان نبايد با ديگران طورى گفتگو كند كه موجب دشمنى بين ايشان فراهم شود. و خلاصه، بحث و مراء با ديگران نبايد به گونه اى باشد كه به جدال و حرف هاى بى مبنا و بى منطق منتهى شده، باعث شود كه دلها و قلب هايى كه نسبت به يكديگر صاف و صميمى هستند، مريض و بيمار شوند.

بنابراين، يكى از مواردى كه در مكتب اخلاقى دين و خاصه در مذهب شيعه، مورد نهى قرار گرفته است، پرهيز از اين عمل زشت است.

3 - اهانت

همچنين مى توان مساله اهانت كردن به مومنان و آزار ايشان را با مسخره و استهزا به اين مجموعه اضافه كرد. در سخنى از امام صادق عليه‌السلام آمده است:

مَن اءَعان على مؤمن بِشَطر كلمة لَقَى اللّه يوم القيامةِ بين عَينَيهَ مكتوب آيس من رحمة اللّه (193).

«اگر كسى حتى با بيان يك سخن كوتاه، موجب اذيت و تحقير شخصيّت مومنى شود، روز قيامت هنگام ورود به صحنه محشر اين كلمه بر پيشانى او نقش بسته است كه اين انسان مورد رحمت و مغفرت الهى قرار نخواهد گرفت».

4 - تملق و چاپلوسى

از ديگر مصاديق سوءاستفاده از زبان، تملق و چاپلوسى است. اين خصوصيت و حالت روحى، يكى از زشت ترين سيئات اخلاقى است كه عامل بروز و ظهور آن، معمولا زبان است، و اصولا در معارف دين هرگونه حركتى كه منتهى به تحقير شخصيّت انسان شود مذموم و ممنوع شمرده شده است.

ان اللّه تبارك و تعالى فوَّض الى المؤمن كلَّ شى ء الا اِذلالَ نفسهِ (194).

«خداوند، همه اختيار انسان را به دست او داده و به او تفويض فرموده، مگر اين كه اقدامى كند كه موجب ذلت، حقارت و كوچكى او شود».

برهان عقلى نيز بر ممنوع بودن آن وجود دارد، و بر اين اساس در سخن ديگرى آمده است:

اءعقل الناس اءبعدُهم عن كل دنيَّة (195).

«عاقل ترين مردم كسى است كه نفس خود را والاتر و برتر از هر نوع پستى و حركتى قرار دهد كه منتهى به حقارت و كوچكى شخصيّت او مى شود».

چنان كه در مصاديق قبل، مثل غيبت و تهمت، ذكر كرديم در اين جا هم، تملق، چاپلوسى و مدح نابجا، علاوه بر اين كه انسان متملق را كوچك مى كند و او را حقير مى سازد، باعث تباهى شخصيتى مى شود كه مورد مدح و ستايش قرار مى گيرد؛ يعنى او را به مرض و آفت خودباورى مبتلا مى كند و در نتيجه، وقتى انسان در سايه مدح و ثناهاى بى حساب، نابجا و نادرست به اين بيمارى مبتلا شد، از توجه به عيوب و اشكالاتى كه در وجودش ‍ هست غافل مى شود؛ به ويژه اگر چنين انسانى، صاحب مكنت، ثروت و قدرت هم باشد، هرگز درصدد اصلاح كار خود و زيرمجموعه، ملت و رعيت خود برنخواهد آمد و هيچ قدمى براى حل مشكلات نفسى خود و مردمش برنخواهد داشت.

5 - مدح و ثناى نابجا

امام سجاد عليه‌السلام در دعاى مكارم الاخلاق به اين نكته عنايت داشته و فرموده اند:

و لا ترفَعنى فى النّاس درجة الا حَطَطتَنى عند نفسى مثلها، و لا تحدِث لى عزّا ظاهرا، الا اءحدَثتَ لى ذِلَّة باطنة عند نفسى بقدَرها (196).

«خدايا! اگر در اين دنيا به من رفعتى مى دهى، مقام، منزلت، قدرت و شوكت ظاهرى مى دهى، به همان اندازه هم مرا پيش نفسم كوچك كن. خدايا! اگر به من منزلت و اعتبار اجتماعى عنايت كردى، مرا از نفس و اشكالات خودم غافل نكن».

بايد توجه داشت كه مدح و ثناى بى مورد و تملق و چاپلوسى موجب رشد يك شخصيّت كاذب در طرف مقابل مى شود و در نتيجه يك سخن كوتاه تملق آميز، چند عارضه سوء به وجود مى آورد:

اولا، شخصيّت مداح تحقير مى شود.

ثانيا، آن انسانى كه مورد مدح و ستايش قرار گرفته است، در جهالت و خودباورى منفى مى ماند و اقدام به حل و فصل مشكلات نفسانى خويش ‍ نمى كند، بر اساس همين برداشت پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به كسى كه در حضورشان ديگرى را مدح و ستايش بى جا مى كرد، فرمودند:

وَيحَك قَطعت عُنُقَ صاحبك لو سمعها مَا اءَفلح (197).

«واى بر تو! گردن دوستت را بريدى، اگر رفيقت اين حرف هاى تو را باور كند، هيچ وقت رستگار نخواهد شد».

يعنى كسى كه اقدام به مدح و ثنا و تملق مى كند در حقيقت انسانى را كشته و شخصيّت انسانى او را تباه كرده است.

يا در سخن مشابه ديگرى نقل شده است كه شخصى در محضر حضرت، فرد ديگرى را مدح مى كرد، حضرت فرمودند:

عَقَرتَ الرَّجل عقرَكَ اللّه (198).

«تو او را كشتى، خدا تو را بكشد».

يعنى واقعا مدح بى جا به منزله كشتن و نابود كردن يك انسان است؛ چون انسانى كه به واسطه آن مدح، از اشكالات خودش غافل شده است، ديگر هيچ گاه شخصيّت اصلى خود را به دست نخواهد آورد. در سخن جالبى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه حضرت فرمودند:

لو مشى رجل الى رجل بسيف مُرهَف كان خيرا له من اءن يَثنِىَ عليه فى وجهه (199).

«اگر انسانى با اسلحه از نيام كشيده به برادرش حمله كند خيلى بهتر از اين است كه در مقابلش، او را مدح و ثنا كند».

همان طور كه بيان شد اين نحوه سخن گفتن دو اشكال واضح و آشكار دارد:

اشكال اول اين است كه بدين وسيله، انسان مدح كننده دچار ضعف شخصيت، ذلت و حقارت مى شود و اين خود ممنوع و مذموم است. در سخنى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است:

احثُوا التُّراب فى وُجوهُ المَدَّاحِين (200).

«بايد خاك به صورت كسانى پاشيد كه شغلشان مدح و ثناى بى جا از ديگران است ».

اشكال دوم آن است كه با اين ستايش، عرش الهى مى لرزد، مخصوصا اگر ستايش شونده، انسان غيرصالح و فاسدى باشد. روايتى ديگر از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمودند:

اذا مدح الفاجر اهتزَّ العرش و غضب الرَّبُّ (201).

«وقتى انسان غيرصالح و فاجرى مورد مدح و ستايش قرار مى گيد عرش ‍ الهى به لرزه در آمده و موجب غضب ذات ذوالجلال الهى مى شود».

بنابراين، مدح و ثناى بى جا، هم موجب تحقير شخصيّت مدح كننده است، و هم موجب تباهى و نابودى مدح شونده و اثر سوءاجتماعى اش اين است كه احيانا جمعيت و ملتى كه تحت سلطه و اقتدار شخص مورد ستايش ‍ هستند، به عوارض سوء آن حاكم مستبد دچار مى شوند؛ چرا كه او به واسطه اين مدح و ثناها هرگز در مقام اصلاح خود برنمى آيد. در سخنى از امير المومنين عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند:

اءجهل الناس المُغترُّ بقول مادح متملِّق يُحسِّن له القبيح و يُبغِّضُ اليه النصيح (202).

«جاهل ترين مردم كسى است كه بداند مداحى، به دروغ او را مدح مى كند، به گونه اى كه زشتى ها و بدى ها و سيئات اخلاقى او را پيش چشم او زيبا جلوه مى دهد و كار افراد ناصح و علاقه مند را كه گاهى اشكالات اخلاقى را به او يادآور مى شوند مبغوض جلوه مى دهد».

در حقيقت نتيجه عمل انسان مداح و كسى كه دچار مرض تملق و چاپلوسى است، اين است كه خوبى و خيرخواهى ناصحان و افراد علاقه مند را پيش چشم او زشت جلوه داده، زشتى اعمال و رفتار و اخلاق ناپسند او را، زيبا جلوه مى دهد و ستايش شونده نيز همه را باور مى كند.

مهم اين است كه انسان ستايش شونده، به خطاى عمل مداح توجه داشته، آن حرف ها را واقعا باور نكند. به همين دليل در حالات بعضى از صالحان نوشته اند كه وقتى افرادى مى آمدند در حضورشان تملق مى گفتند و مداحى مى كردند، با خداى خود كه خلوت مى كردند مى گفتند:

اللّهم ان هولاء لا يعرفونى و اءنت تعرفنى (203).

«خدايا! اينان نمى دانند من كى ام؛ ولى تو كه مى دانى من كه هستم، نگذار سقوط كنم».

سخنى از اميرالمومنين عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

اللّهم اغفرلى ما لا يعلمون، و لا تؤ اخذنى بما يقولون، واجعلنى خيرا مما يظنون (204).

«خدايا! آنچه را كه من انجام داده ام و اين مردم نمى دانند و در مورد آن مرا خوب مى بينند، آن اعمال را درباره من بيامرز؛ و به آنچه كه مردم درباره من مى گويند، مرا مواخذه نكن و مرا بهتر از آنچه كه مردم تصور مى كنند قرار بده».

بنابراين ما مى بينيم انسانهاى تربيت شده و ساخته شده، هرگز در مقابل مدح و ستايش هاى بى جا شخصيّت خود را نباخته، متزلزل نمى شوند و به واقعيات شخصى و نفسانى خود كه عامل حفاظت از لغزشها است توجه دارند؛ و اين نكته بسيار مهمى است.

راههاى درمان اثرات سوء زبان

حال بعد از اين همه سخن چاره چيست؟ چه بايد كرد كه سرنوشت دنيا و آخرت، به دست اين عضو كوچك رقم نخورده و در حقيقت، مالك آن باشيم.

درمان اين معضل در مطلب دومى است كه امام عليه‌السلام براى حقوق زبان بيان مى فرمايند:

و اما حَقُّ اللِّسان فاكرامُهُ عن الخَنَا و تعويدُهُ على الخير و حملُهُ على الادب و اجمامُهُ الا لموضع الحاجَة و المنفعة للدِّين و الدّنيا و اعفاؤُهُ من الفضول الشَّنعة القليلة الفائدة التى لا يؤ من ضررها مع قلَّة عائدتها (205).

راه درمان اين بيمارى و علاج اين مشكل اين است كه زبان را به گفتار نيك و زيبايى در سخن عادت دهى و يا دم فروبندى. پس حل مشكل سهل است؛ يا بايد زبان را به سخن نيك عادت داد؛ يعنى خوب و زيبا سخن گفت و يا اين كه دم فروبست. سخن خوب گفتن بايد به صورت عادت و سنت و طبيعت ثانويه درآيد؛ يعنى همان طور كه ما طبق عادت نفس مى كشيم، و نفس كشيدن كه تامين نياز طبيعى است به صورت يك عادت تكوينى در بشر درآمده است، در غير آن صورت ادامه حيات ممكن نيست، وقتى لب به سخن نيز باز مى كنيم، بايد به صورت يك عادت ثانويه، سخن خير، نيك و خوب بگوييم و يا اين كه دم فروبسته، سخن نگوييم.

اساسا خداوند متعال، اين توانمندى و قدرت را به انسان عنايت كرده تا به وسيله زبان و قوه ناطقه، قدرت عقل و انديشه خود را به نمايش بگذارد.

امام عليه‌السلام در انتهاى حق زبان تعبير مى كنند:

يُعَدُّ شاهد العقل و الدليلَ عليه.

«زبان گواه خرد و انديشه انسان است».

در واقع بايد يا زبان را به خير باز كند، يا دم فروبسته و سكوت كند، به گفته شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون ندارى مايه، از لاف سخن خاموش باش |  | خنده، رسوا مى نمايد پسته بى مغز را |

به تعبير اميرالمومنين عليه‌السلام:

المرء مخبوء تحت لسانه (206).

«شخصيّت انسان در زبانش نهفته است».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا مرد، سخن نگفته باشد |  | عيب و هنرش نهفته باشد |

«مصباح الشريعة» در ادامه اين سخن اميرالمومنين عليه‌السلام روايتى نسبتا طولانى نقل كرده، كه انصافا سخن قابل توجهى است.

المرء مخبوء تحت لسانه، فَزِن كلامك و اعرِضهُ على العقل؛ فان كان للّه و فى اللّه فتكلَّم به و اءن كان غير ذلك فالسكوتُ خير منه؛ فليس على الجوارح عبادة اءخفَّ مؤ ونة و اءفضل منزلة و اءعظم قدرا عند اللّه من الكلام فى رضا اللّه و لوجهه و نشر آلائه و نعمائه فى عباده؛ اءلا ترى اءنّ اللّه عزوجل لم يجعل فيما بينه و بين رسله معنى يَكشفُ ما اءسرَّ اليهم من مكنونات علمه و مخزونات وحيه غير الكلام؛ و كذلك بين الرسل و الامم؛ فثبت بهذا اءنَّه اءفضل الوسائل و اءلطف العبادة، و كذلك لا معصية اءشغلَ على العبد و اءسرع عقوبة عند اللّه و اءشدها ملامة و اءعجلها سَاءمَة عند الخلق منه و اللسان ترجمان الضمير و صاحب خبر القلب و به ينكشف ما فى سرِّ الباطن و عليه يُحاسب الخلق يوم القيامة و الكلام خَمر يُسكِرُ القلوب و العقول ما كان منه لغير اللّه؛ و ليس شى ء اءحقُّ بطول السِّجن من اللِّسان (207).

«شخصيّت انسان در زبانش نهفته است پس كلامت را بسنج و آن را به عقل عرضه دار، پس اگر در راه رضاى الهى بود، آن را به زبان جارى كند و اگر اين طور نبود، سكوت بهتر از تكلم است. در همه اعضا و جوارح، عبادتى آسانتر، كم مايه تر، اما پرمنزلت تر و ارجمندتر از بستن زبان يافت نمى شود؛ زيرا عبادت يا به سكوت است، يا به سخنى كه منظور از آن رضاى خدا و نشر نعمت ها و آلاء الهى باشد. خداوند براى كشف اسرار علم و مكنونات و خزائن وحى خود ابزارى جز سخن گفتن قرار نداده است؛ يعنى اگر كسى خواهان ورود به گنجينه علم الهى و اسرار وحى باشد، سخن بهترين وسيله است. واسطه بين پيامبران الهى و امت ها نيز سخنورى بوده است. پس ‍ معلوم مى شود كه بهترين و پرفضيلت ترين وسيله و لطيف ترين و شيرين ترين عبادت، سخن و كلام است و از آن طرف هيچ معصيتى سنگين تر از سخن، نزد خدا نيست».

خلاصه اين كه زبان بيانگر اندرون و ضمير انسان است؛ آنچه كه در دل مى گذرد به وسيله زبان بروز و ظهور پيدا مى كند و خداوند در روز قيامت محاسبات خلق را بر مبناى سخن و زبان قرار داده و هيچ عضوى از اعضاى بدن، براى زندانى بودن شايسته تر از زبان نيست. بايد زبان را زندانى و مهار كرده، در كنترل خويش قرار داد. سر آن امرى است كه ما در معارف دين نسبت به رعايت سكوت، دم فرو بستن و سخن نگفتن مى بينيم.

در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمودند:

مَن صَمَتَ نجا (208).

«سكوت، موجب نجات است».

در سخن ديگرى از حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است:

نجاةُ المؤمن فى حفظ لسانه (209).

«نجات مومن در سكوت و حفظ زبان است».

حضرت در بيان ديگرى مى فرمايند:

مَن كفِّ لسانه سَتَرَ اللّه عورته (210).

«اگر كسى زبان فروبندد، خداوند عيوب او را مستور مى دارد».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دو چيز طيره عقل است، دم فروبستن |  | به وقت گفتن وگفتن به وقت خاموشى |

## فوايد سكوت

فايده اول:

سكوت، موجب پنهان ماندن عيب ها و اشكالات انسانى است. از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه فرمودند:

رحم اللّه عبدا تكلم خيرا فغنم اءو سكت فسَلِمَ (211).

«خداوند رحمت كند بنده اى را كه سخن خيرى بگويد و سودى ببرد، و اگر سخن خيرى براى گفتن ندارد، سكوت كند كه سالم مى ماند».

فايده دوم:

در معارف دين سكوت به عنوان يك عبادت تلقى شده است، از حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است:

اءلا اءُخبركم باءَيسر العبادة و اءهونِها على البدن، الصَمتُ و حسن الخلق (212).

«آيا به شما بگويم كه چه عبادتى ساده ترين عبادت هاست؟ سكوت و خوش اخلاقى».

فايده سوم:

سكوت نه تنها عبادت است، بلكه تجارت و ضامن سلامت است، از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است:

الصُمتُ...مفتاح كل راحة منَ الدُّنيا و الاخرة (213).

«سكوت، كليد هر راحتى در دنيا و آخرت است».

فايده چهارم:

سكوت، موجب آرامش انديشه و فكر انسان است، از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند:

السكوت راحة للعقل (214).

«سكوت، مايه آرامش فكر و عقل انسان است».

بسيارى از آنچه در فوايد سكوت بيان شده در نصايح لقان عليه‌السلام نيز آمده است؛ در حديثى از امام صادق عليه‌السلام آمده است كه لقمان عليه‌السلام خطاب به فرزندش مى گويد:

يا بُنَىَّ ان كنت زعمت اءَنَّ الكلام من فضة فانَّ السكوت مِن ذَهَب (215).

«پسرم! اگر گمان مى كنى سخن از جنس نقره است، پس بدان كه سكوت از جنس طلاست (و يقينا انسان تاجر و عاقل، طلا را بر نقره ترجيح مى دهد».

حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

مَن كَثِرَ كَلامُهُ كَثُرَ خَطاؤُه (216).

«پرگويى و زياده گويى، باعث كثرت خطا و اشتباه مى شود».

فقط يك جا كلام زياد استثنا شده است:

لا تكثروا الكلام فى غير ذكر اللّه (217).

«زياده سخن مگوييد؛ مگر در ذكر خدا».

لذا امام سجاد عليه‌السلام در دعاى مكارم الاخلاق فرموده اند:

و ما اءجرى على لسانى من لفظة فحش اءو هجر اءو شتم عرض اءو شهادة باطل اءو اغتياب مؤمن غائب اءو سبِّ حاضر و ما اءَشبه ذلك نطقا بالحمد لك و اغراقا فى الثناء عليك و ذهابا فى تمجيدك و شكرا لنعمتك و اعترافا باءحسانك و اءحصاء لِمِننك (218).

«خدايا! به جاى هرزه گويى، بدگويى، گواهى دروغ، غيبت انسان مومنى كه غايب است، دشنام به مومنى كه حاضر است و هرچه كه مصداق سوءاستفاده از زبان است، مرا موفق كن كه گفتارم در سپاس تو و اغراق در ستايش تو و تمجيد تو و شكرگزارى نعمت تو و اعتراف به نيكى هايى كه به من كردى و شمارش منت هاى تو، باشد».

# 4 - حق گوش

و اما حَقُّ السَّمع فتنزيهُهُ عن اءَن تَجعَلهُ طريقا الَى قلبكَ الا لِفَوهَة كريمَة تُحدثُ فى قلبك خيرا اءَو تُكسبُ خُلُقا كريما فَاِنَّهُ بابُ الكَلامِ الى القلبِ يؤِدَّى به ضُرُوبُ المعانى على ما فيها من خير اءَو شرّ ولا قوّةَ الا باللّه.

«و اما حق گوش، بازداشتن آن از شنيدن غيبت و هر چيزى كه شنيدنش ‍ ناروا و حرام است؛ و پاكيزه داشتن آن براى سخنانى كه دل را سرشار از خير و خوبى مى كند؛ و اخلاق كريمه و بزرگوارى را به انسان مى آموزد؛ زيرا گوش دريچه ورود كلمات و سخنان به دل است و از طريق آن اقسام مفاهيم خير و شر، به جان ها مى رسد».

كلام را در تبيين و تفسير فرمايش امام عليه‌السلام از همين فراز پايانى سخن، آغاز مى كنيم؛ ورودى هاى قلب و فكر انسان براى درك مفاهيم و معانى، يكى گوش و ديگرى چشم است. همان گونه كه خروجى براى انتقال معانى و مفاهيم زبان است.

تعبير صريح امام عليه‌السلام درباره قوه سامعه و گوش اين است كه فانّه باب الكلام الى القلب از آن جايى كه جايگاه دل، مغز، قلب، فكر و انديشه انسانى پاك و مقدس است، مكتب تربيتى اسلام نسبت به صيانت و پاكيزه نگه داشتن اين جايگاه، به هر وسيله و ابزار ممكن به شدت سفارش ‍ شده و از آلوده شدن آن به پليدى ها نهى فرموده است، در اين باره روايات فراوانى وارد شده است:

صيامُ القلبِ عن الفكر فى الآثامِ، اءفضلُ من صيام البطن عن الطَّعامِ (219).

«اهميت پاكيزه نگه داشتن فكر و انديشه از آلودگى ها بيشتر از روزه گرفتن معمولى يعنى استنكاف از خوردن و آشاميدن است».

در كلام معروفى از عيسى بن مريم عليه‌السلام آمده است كه فرمود:

انّ موسى نبىَّ اللّه عليه‌السلام اءَمَرَكُم اءَن لا تَزنُوا، و اءَنا آمُرُكم اءَن لا تّحَدِّثوا اءَنفسكم بالزِّنا (220).

«موسى بن عمران عليه‌السلام شما را امر كرد كه گرد عمل خلاف و گناه زنا نگرديد. من شما را فرمان مى دهم كه حتى ذهن و انديشه خود را به گناه زنا آلوده نكنيد».

پس در معارف دين نگهبانى دل و فكر از انديشه گناه و خلاف هم مورد عنايت است.

در تفسير آيه فلينظر الانسان الى طعامه (221) وارد شده كه: اءى علمُهُ الَّذى ياءخذ عمَّن ياءخذُهُ (222) انسان بايد به آنچه كه از ديگران ياد مى گيرد توجه كند و بداند كه جايگاه اين سخنان كجاست و به همان ملاك، راه هاى ورود به آن آستان نيز بايد منزه و پاكيزه بماند و طريق پاكيزه نگه داشتن اين راه هاى ورودى فكر و انديشه، يكى گوش است و ديگرى چشم.

امام سجاد عليه‌السلام به دو مطلب اشاره دارد؛ اول اين كه اين باب را براى ورود همه سخنان خير، خوب و آموزنده باز نگه دارد؛ دوم اين كه گوش را به روى آنچه كه ناروا، ناپسند، مذموم و حرام است ببندد.

در اين ميان، در كلام امام عليه‌السلام غيبت به عنوان نمونه يادآورى شده است كه توضيح داده خواهد شد، علاوه بر اين كه سخن امام عليه‌السلام مثل همه سخنان اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام برگرفته از منبع وحى است، در قرآن مجيد آمده است:

واللّه اءَخرجَكم من بطون اءُمَّهاتكم لا تعلمون شيئا و جعل لكم السَّمع و الابصار و الافئِدةَ لعلَّكم تَشكُرون (223).

«شما درحالى از مادر متولد شديد كه هيچ نمى دانستيد. خداوند ابزار يادگيرى و دانستن يعنى گوش، چشم، فكر و انديشه را در اختيار شما قرار داد تا شكر نعمت هاى او را به جاى آوريد».

شكر نعمت هاى الهى در گرو استفاده صحيح و معقول از آنها است. اين معنى و مفهوم شكر است كه با گوش و چشم مواعظ و مناظر را بشنود و ببيند و با دل و انديشه، تعقل كند. پس در گام اول بايد اين در را به روى سخنان خير و معارف تربيتى باز بگذارد.

فبشِّر عباد # الَّذين يستمعون القول فيتَّبعون اءَحسَنَهُ (224).

«به بندگان من كه سخنان را شنيده و از ميان شنيده ها بهترين را انتخاب مى كنند بشارت بده».

بنابراين رسيدن به سعادت، مرهون استفاده صحيح از گوش و نيروى شنوايى است، در آيه شريفه نيز به اين نكته اشاره شده است.

بعد از اين مقدمه كوتاه تصور نمى شود كه در ميزان كارآيى و اهميت اين وسيله ارزشمند خدادادى، كسى ترديد داشته باشد؛ كه قوه سامعه در سرنوشت انسانها هم در مسائل فردى و هم در مسائل اجتماعى، هم آنچه مربوط به دنياى انسان و هم آنچه مربوط به آخرت اوست چه مقدار تاثير دارد. تاريخ حتى حربه مشركان صدر اسلام را، در بستن گوش براى نشنيدن پيام وحى ثبت كرده است.

## حكايت اسعد بن زراره انصارى

در تاريخ آمده است كه يكى از اهالى مدينه، به نام اسعد بن زراره انصارى خزرجى از قبيله خزرج براى مقابله با طايفه اوس و استمداد از قريش وارد مكه شد؛ و از آن جا كه با عتبه بن ربيعه دوست بود به سراغ او رفت و از او براى قبيله خود كمك خواست. عتبه به عذر اين كه اخيرا كسى در مكه پيدا شده كه سرنوشت ما را تهديد مى كند و با ادعاى دين جديد خود، شرايط عادى ما را بر هم زده است، از همراهى و يارى دوستان خزرجى عذرخواهى كرد. اسعد سوال كرد اين شخص كيست و چه خصوصياتى دارد؟ عتبه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را براى او معرفى كرده، گفت: او جوانى است كه داخل مسجدالحرام مى نشيند و مردم و حتى افراد ناآشنا و غريبه را به دين خود دعوت مى كند. بنابر توصيه عتبه و دستورى كه سران كفر براى مردم آن روز صادر كرده بودند اسعد براى ورود به مسجدالحرام در گوش خود پنبه گذاشت كه سخنان و كلمات وحى را از اين پيامبر و رسول جديد نشنود.

بنابر نقل تاريخ، اسعد در شوط اول و قسمت اول طواف، با نشانه هايى كه داشت پيامبر جديد را شناخت. عده اى را ديد كه دور او جمع شده، مشتاقانه به سخنانش گوش مى دهند. در شوط دوم با خود انديشيد كه اگر من از مكه بازگردم و اهل مدينه از من سوال كنند كه چه اتفاق تازه و جديدى در مكه افتاده بود؟ من اصل واقعه را كه بازگو كنم، آنها از من خواهند پرسيد كه او به چه چيز دعوت مى كرد؟ من چه جوابى بدهم؟ آيا بگويم كه پنبه در گوش گذاشته بودم و سخنان او را نشنيدم؟! شايد دوستان، مرا ملامت و مسخره كنند! بنابراين در پايان طواف، پنبه را از گوش درآورد و به حضور پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شده و از ماهيت دعوت حضرت پرس وجو كرد. حضرت آيات معروف سوره مباركه انعام را براى او تلاوت كردند كه:

قل تعالوا اءَتلُ ما حرَّم ربُّكم عليكم اءَلّا تُشركوا به شيئا و بالوالدين احسانا و لا تَقتُلوا اءَولادكم من املاق نحن نرزُقُكم و ايَّاهم و لا تقربوا الفواحشَ ما ظَهَرَ منها و ما بَطَنَ و لا تَقتُلوا النَّفسَ الَّتى حرَّم اللّه الا بالحقِّ ذلكم وصّكُم به لعلكم تعقلون # و لا تقربوا مال اليتيم الا بالَّتى هىَ اءَحسن حتّى يبلُغُ اءَشدَّه و اءوفوا الكيل والميزان بالقسط لا نكلِّف النَّفس الا وُسعَها و اذا قُلتُم فاعدِلوا و لو كان ذاقربى و بِعَهد اللّه اءوفوا ذلكم وصّكم به لعلَّكم تذكَّرون (225).

«بگو: بياييد آنچه را پروردگارتان بر شما حرام كرده است برايتان بخوانم: اين كه چيزى را شريك خدا قرار ندهيد؛ و به پدر و مادر نيكى كنيد؛ و فرزندانتان را از ترس فقر نكشيد؛ ما شما و آنها را روزى مى دهيم؛ و نزديك كارهاى زشت نرويد، چه آشكار باشد و چه نهان؛ و انسانى را كه خداوند محترم شمرده به قتل نرسانيد مگر به حق. اين چيزى است كه خداوند شما را به آن سفارش كرده، شايد درك كنيد. و به مال يتيم، جز به بهترين صورت و براى اصلاح نزديك نشويد، تا به حد رشد برسد؛ و حق پيمانه و وزن را به عدالت ادا كنيد. هيچ كس را جز به مقدار توانايى اش تكليف نمى كنيم. و هنگامى كه سخنى مى گوييد، عدالت را رعايت نماييد، حتى اگر در مورد نزديكان شما باشد، و به پيمان خدا وفا كنيد. اين چيزى است كه خداوند شما را به آن سفارش مى كند، تا متذكر شويد».

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين دو آيه كريمه، اصول اساسى و اعتقادى و نكات دقيق تربيتى و اخلاقى دين و آيين خود را براى اسعد بازگو كرد و فرمود: تو در آغاز بايد بدانى كه دعوت من به يگانگى خداست و رسالت من، توصيه به احسان، خيرخواهى نسبت به پدر و مادر، خوددارى از كشتن فرزندان از ترس گرسنگى، نزديك نشدن به فحشا و منكر، نهى از قتل نفس، رعايت همه حدود الهى، پرهيز از دست يازيدن به مال ايتام، رعايت عدالت در كسب و تجارت و امثال اين نكات است. اسعد اين سخنان را كه شنيد با شعف و اشتياقى عجيب گفت: اشهد ان لا اله الا اللّه و انّك رسول اللّه (226).

اين ملاقات و دگرگونى روحى اسعد بن زراره مقدمه مهاجرت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مدينه فراهم شد. پس آيين مقدس اسلام با آن همه پيشرفت سريع و نفوذ معنوى و تسخير دل ها و قلوب مردم و توسعه حيرت انگيز جغرافيايى، مرهون استفاده صحيح و مناسب از قوه سامعه بشرى است.

## اوصاف متقين از ديدگاه اميرالمومنين عليه‌السلام

گوش فرادادن به پيام حق، مى تواند مبدا و منشا تحولات فردى، اجتماعى، تاريخى و دينى بسيار عظيم وبزرگى شود؛ نمونه هاى ديگرى در تاثيرگذارى و كاربرد قوه سامعه در تاريخ و روايات مى بينيم.

معروف است كه مخاطب خطبه متقين در نهج البلاغه شخصى به نام همام بن ابى فراس بوده است. اميرالمومنين عليه‌السلام به تقاضاى او، اوصاف انسانهاى كامل و متّقى را بيان فرموده است. اين شخص به محضر اميرالمومنين عليه‌السلام مشرف مى شود و عرض مى كند: يا اميرالمومنين صِف لىَ المتَّقين حتّى كاءَنّى اءَنظُرُ اليهم فَتَثاقَلَ عليه‌السلام عن جوابه (227) همام از حضرت مى خواهد كه ويژگى ها، شرايط و نكات دقيقى را كه در سايه آنها، انسان به مرحله كمال تقوا مى رسد براى او بيان فرمايند. براى امام سخت بود كه اين سخنان را براى او بيان كنند؛ اما در مقابل اصرار او شايد متجاوز از صد خصوصيت از اوصاف و نكاتى را كه انسان با آنها به مرحله كمال مى رسد بيان فرمودند.

نكته قابل توجه اين است كه در ذيل همين روايت آمده است كه وقتى سخنان حضرت به مراحل پايانى رسيد؛ فصعق همام صعقه كانت نفسه فيها...(228) اين مرد مستعد فريادى كشيد؛ جانش از قالب تن بيرون آمد و جان به جان آفرين تسليم كرد. امام عليه‌السلام نيز فرمودند: اءهكذا تصنع المواعظ البالغة باءهلها (229) سخن موثر در دل مستعد اينگونه اثر مى كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سوز دل مهجوران، سوز دگرى دارد |  | حرفى كه زدل خيزد دردل اثرى دارد |

اين مقدمه براى بيان دو نتيجه است: يكى تاثير استماع سخنان خير و اين كه سخنان نيك و آموزنده تا چه مقدار مى تواند يك انسان را متحول كند؛ نكته ديگر چگونگى استفاده از قوه سامعه و گوش است. با استفاده از اين نكته امام شروع به بيان اوصاف تقواپيشگان مى كنند و مى فرمايند:

فالمتَّقون فيها هُم اءَهل الفضائلِ مَنطِقُهُمُ الصَّوابَ و مَلبِسُهُمُ الاقتصادُ و مشيُهُمُ التَّواضُعُ غَضُّوا اءَبصارَهُم عمَّا حرَّم اللّه عليهم و وَقَفُوا اءَسماعَهُم على العلم النَّافع لهم...(230).

«پس پرهيزگاران اهل فضيلتند، گفتارشان صحيح و درست و ميانه روى شعار آنهاست و رفتارشان فروتنانه است، ديده هايشان را از آنچه خدا بر آنان حرام كرده پوشانده اند و گوش هايشان را بر دانشى كه بر ايشان سودمند است گشوده اند».

متقين داراى خصوصياتى هستند؛ از جمله اين كه وقفوا اءسماعهم على العلم النافع لهم...گوش خود را به روى سرچشمه هاى علوم و انديشه باز مى گذارند.

در حقيقت اين قوه بايد فقط در مسير يادگيرى علوم نافع و موثر در سرنوشت دنيوى و اخروى انسان، استفاده شود؛ بنابراين در مقام ترغيب به اين امر مى فرمايند:

من ترك الاستماع من ذَوِى العقول مات عقله (231).

«هر كه شنيدن سخن از صاحبان فكر و عقل را ترك كند عقل خويش را منهدم كرده است».

انسانى كه استفاده از گوش را ترك كند و يا از اين نيروى گرانبها استفاده صحيح نكند، به از ميان رفتن گوهر عقل، كه تمام مابه الامتياز انسان از ساير موجودات است كمك كرده و آن را از ميان برده است.

به هرحال مى توان گفت: اساسا قوام و دوام انسانيت، به استفاده صحيح از اين نيرو است و رشد اكتسابى انسان، مرهون اين عقل مسموع. اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رايت العقل عقلين ولا ينفع مسموع |  | فمطبوع ومسموع اذا لم يك مطبوع(232) |

«عقل را دوگونه ديدم، يكى عقلى كه فطرى است و ديگرى عقلى كه از راه شنيدن پديدار مى شود؛ دومى اگر مطابقت با فطرت نداشته باشد، ثمره اى نخواهد بخشيد».

خداوند متعال دو قوه عاقله به انسان داده است: يكى همان نيروى عقلانى است كه از آغاز آفرينش همراه با ولادت به همه انسانها داده شده است؛ ديگر، عقل مسموع كه به وسيله آن سخن علما و انديشمندان را شنيده و نيروى عقل مطبوع خود را تقويت ميكند.

بنابراين، گوش فرا دادن و استماع سخنان بزرگان و انديشمندان را عقل مسموع ناميده اند.

بنابر آنچه گفته شد گام اول، ضرورت بازگذاشتن قوه سامعه و گوش به روى همه سخنان خيرخواهانه، خوب و سرشار از علم و دانش است و گام دوم آن است كه در آغاز كلام امام سجاد عليه‌السلام آمده است:

تنزيهه عن سماع الغيبة و سماع ما لا يحلُّ سماعه (233).

«پاكيزه نگه داشتن گوش از شنيدن غيبت و هر آنچه كه شنيدنش ناروا و ممنوع است».

شايد سرّ اين كه بستن گوش و جلوگيرى از ورود سخنان ناروا و محرم از طريق آن به دل و قلب، مقدم بر گشودن آن به سخنان خير و آموزنده ذكر شده، اين است كه گوش آلوده، استعداد پذيرش و يادگيرى خوبى ها و علوم را از دست مى دهد و زمينه پذيرش و تاثير از ميان مى رود. بنابر اين در قدم اول بايد به تنزيه گوش و پاك نگه داشتن آن از آنچه كه شنيدنش ناروا است اقدام كرد و در مرحله بعد نسبت به يادگيرى خوبى ها و علوم همت گماشت.

## حرمت شنيدن غيبت

امام عليه‌السلام از ميان همه امور محرم و ممنوعه براى قوه سامعه، غيبت را ذكر فرموده اند. و اصطلاحا اين جا ذكر خاص قبل از عام است. حضرت عليه‌السلام مى فرمايند: گوش را به روى غيبت ببند؛ و بعد مى فرمايند: گوش را به روى هر چيزى كه نارواست ببند كه طبعا غيبت هم يكى از آنهاست. اما چرا از ميان همه اين امور به غيبت تصريح شده است؟ دليل اول عواقب سوء و زياد اين عمل است؛ چون وقتى انسان پذيراى غيبت و بدگويى از ديگران باشد، بالطبع آثار منفى آن به تدريج در زندگى شخصى او مشاهده مى شود.

دليل دوم اين كه شايد گناه غيبت از بقيه گناهان، سهل الوصول تر و آسان تر باشد؛ زيرا شنيدن غيبت در هر مجلس و محفلى به طور متعارف براى همه مقدور است. بنابراين امام عليه‌السلام نسبت به اين نكته، حساسيت به خرج داده اند؛ از اين رو در كلمات اهل بيت عليهم‌السلام به ويژه شخص ‍ رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى بينيم كه حضرت فرموده اند:

فنزِّهوا اءَسماعَكم مَنِ استِماع الغيبةِ فانَّ القائلَ و المستمعَ لها شريكان فى الاثم (234).

«گوشها را از شنيدن غيبت پاكيزه نگه داريد؛ زيرا گوينده و شنونده در گناه با يكديگر مشتركند».

در روايتى ديگر از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است:

السّامعُ للغيبةِ اءَحدُ الُمغتابين (235).

«گوش دهنده غيبت هم يكى از غيبت كنندگان است».

چون اگر گوينده، شنونده اى نيابد اقدام به اين كار نمى كند و اگر غيبت كننده را نهى نكند او هم با گوينده شريك است، و همه آثارى كه براى گوينده در پى دارد براى شنونده نيز خواهد داشت. بنابراين در مكتب تربيتى دين، راه جلوگيرى از تخلفات اخلاقى، همراهى نكردن با مجرم در ارتكاب جرم است.

در سخن ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است:

الغيبة اءَسرعُ فى دين الرَّجُل المسلم من الآكلةِ فى جوفه (236).

«سريع تر از آن كه مرض جذام و خوره در اندرون انسان پيشرفت مى كند، بيمارى غيبت در انسان، دين او را از بين مى برد».

در تعبيرى از امام صادق عليه‌السلام وارد شده كه فرمودند:

الغيبة تاءكل الحسنات كما تاءكل النَّار الحَطَبَ (237).

«غيبت حسنات و اعمال نيك انسان را نابود مى كند همان گونه كه آتش ‍ هيزم را از بين مى برد».

بنابراين نه تنها شنيدن غيبت، ممنوع و محرم است، بلكه اگر انسان، ناخواسته سخن بدى را نسبت به مومنى شنيد بايد از او دفاع كند. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مواعظ خود به ابوذر مى فرمايند:

مَن اغتيبَ عنده اءخوه المُسلم و هو يَستَطيعُ نصرهُ فَنَصَرَهُ، نصره اللّه عزوجل فى الدنيا و الاخرة، فانَّ خذَلَهُ و هو يستطيعُ نَصرَهُ، خَذَلَه اللّه فى الدنيا و الاخرة (238).

«اگر نزد مسلمانى از برادر مسلمانش غيبت و بدگويى شود و او توان يارى شخص غيبت شونده را هر چند با بيان يك كلمه داشته باشد و اين كار را انجام دهد، خداوند او را در دنيا و آخرت يارى خواهد كرد و اگر اين كار را نكند، خدا در دنيا و آخرت او را به ذلت خواهد نشاند».

براى كسانى كه نسبت به معارف دين و اخلاق انسانى اهتمام دارند خيلى روايت قابل توجهى است؛ يعنى اثر وضعى دفاع نكردن از عرض و آبروى مومن، ذلت در دنيا و آخرت است و در مقابل، اگر از انسان مومن و مسلمان غيبت شود و برادر مومنش در پشت سر و غيابش، او را يارى كرده و از آبروى او دفاع كند، خداوند او را در دنيا و آخرت نصرت و يارى خواهد كرد.

بنابراين دليل سفارش به نشنيدن غيبت در اسلام اين است كه با شنيدن غيبت، باب تهمت و بهتان گشوده مى شود. وقتى شخصى از اميرالمومنين عليه‌السلام سوال مى كند:

يا اميرالمومنين كم بينَ الحقِّ و الباطل؟ فقال: اءربع اءصابع، و وَضَعَ اءميرالمؤمنين يَدَهُ على اُذُنِهِ و عَينَيهِ، فقال: ما رَاءَتهُ عَيناكَ فهو الحقُّ و ما سمعتهُ اءُذُناك فاءكثَرُه باطل (239).

«فاصله بين حق و باطل چقدر است؟ در روايت دارد كه اميرالمومنين در عرض صورت، دست را ميان گوش و چشم قرار داده، فرمودند: چهار انگشت. آنچه را كه با چشم مى بينى صحيح است ولى آنچه را كه با گوش ‍ مى شنوى اكثرا باطل و غيرصحيح است».

شايد نزديك ترين راه به دل و قلب انسان، قوه سامعه است. بايد اين مسير از همه آلودگى ها منزه بماند، تا باعث گرفتگى و انسداد آن نشود. امام عليه‌السلام مى فرمايند:

و سماع ما لا يحلُّ سماعُه (240).

«گوش را به روى هر چيزى كه براى آن نارواست ببند».

از مصاديق سخن ناروا، مطالب لغو و لهو، اباطيل و هرزه گويى هايى است كه براى انسان حاصلى جز زيان ندارد. در روايات، مصداق روشن لغو و لهب، غنا و موسيقى ذكر شده است كه هريك مستقلا موضوعى براى ممنوعيت و حرمت است.

## حرمت غنا و موسيقى

غنا، عبارت است از به كار گرفتن سخنان و يا اشعار، با نوع خاصى از آوازه خوانى، كه مناسب مجالس لهو و لعب است؛ و موسيقى عبارت است از ايجاد اصوات و صداهايى به وسيله ابزار و آلات معينى كه استعمال متعارف آن، در همان مجالس لهو و لعب است.

همچنان كه در كلمات اهل بيت عليهم‌السلام مى بينيم همه هم و غم اين مربيان و معلمان اخلاق، تربيت انسان و هدايت او به مسير سعادت و انحراف ذهن از لهوولعب است. انسان، اشرف و اجل از اين است كه فكر، ذهن، دل، گوش، چشم و ساير اعضا و جوارح خود را به لهو و لعب و لغو مشغول كند؛ بنابراين در سخنى از امير المومنين عليه‌السلام آمده است:

و كلما اءلهى عن ذكر اللّه فهو المَيسَر (241).

«هر چيز كه دل، فكر و انديشه را از ياد خدا غافل كند لهو و لعب است».

بنابراين انسانى كه خود را در چهارچوبه دين قرار مى دهد، آزاد نيست كه هرگونه دلش مى خواهد عمل كند، يقينا اگر به فرامين و محدوديت هاى دينى بى توجهى كند، آن نتيجه اى كه از تقيد و اعتماد به دين مى طلبد، برايش حاصل نخواهد شد. در قرآن آمده است كه:

ان السمع و البصر و الفؤ اد كلُّ اولئك كان عنه مسئولا (242).

«گوش و چشم و دل، هم مسوولند».

گوش، چشم، دل و قلب در روز قيامت بازخواست مى شوند و از هر يك سوال مى شود كه چه مقدار به وظايف مقرر خود عمل كردند؟ و چه مقدار از وظايف خود تعدى نمودند؟

به نص قرآن، در قيامت از همه اعضا نسبت به آنچه انجام داده اند سوال خواهد شد:

اليوم نَختِمُ على اَفواهِهِم و تُكَلِّمُنا اَيديهم و تَشهد اءَرجُلُهم بما كانوا يكسبون (243).

«امروز بر دهانشان مهر مى نهيم؛ و دست هايشان با مان سخن مى گويند و پاهايشان كارهايى را كه انجام مى دادند شهادت مى دهند».

خداوند بر زبانها مهر مى زند و گوش، چشم، پا و همه جوارح را به سخن درآورده و آنها را مورد بازجويى قرار مى دهد كه اين نعمت خداداد را در چه مسيرى به كار گرفتيد؟ آنها پاسخ خواهند داد. وقتى انسان از اين اعضا سوال مى كند:

لِمَ شَهِدتُم عَلَينَا قالوا اَنطقنَا اللّه الَّذى اَنطقَ كلَّ شى ء (244).

«چرا عليه من شهادت داديد؟ آنها جواب مى دهند: همان خدايى كه هر موجودى را به نطق درآورده ما را گويا ساخته است».

وقتى انسان از ابزار، نعمت ها و وسايلى كه خدا در عالم آفرينش در اختيار او قرار داده سوء استفاده كند، علاوه بر آثار سوء اخروى، عوارض سوء دنيوى نيز نصيب او خواهد شد.

مرحوم مجلسى در كتاب ارزنده «بحارالانوار» حديثى طولانى را در عوارض انواع گناهان ذكر كرده است كه در ذيل اين عبارت دعاى كميل كه اللّهم اغفرلى الذنوب التى تهتك العصم، اللّهم اغفرلى الذنوب التى تنزل النقم، اللّهم اغفرلى الذنوب التى تغير النعم (245) مى گويد: گناهانى است كه پرده عصمت را مى درد، گناهانى است كه نقمت و بلا نازل مى كند، گناهانى است كه نعمت ها را تغيير مى دهد و بعد از آن به تبيين و توضيح گناهانى پرداخته كه حريم و حجاب ميان خالق و مخلوق را برمى دارد (246).

با عنايت به بيان امام سجاد عليه‌السلام، شنيدن سخنان لهو، حرفهاى ياوه، هرزه گوييها و گوش داده غنا و موسيقى، حجاب ميان خالق و مخلوق را از بين مى برد و رعايت نكردن حق اين عضو كارآمد و ارزشمند، محروميت از رشد دنيوى و سعادت اخروى را در پى خواهد داشت.

نكات ديگرى درباره استفاده صحيح از قوه سامعه و يا سوء استفاده از آن وجود دارد كه ان شاءاللّه در بيان حق چشم به آن خواهيم پرداخت؛ چون در بسيارى از جهات با هم اشتراك دارند و نقطه اشتراك آنها اين است كه اين دو عضو راه هاى ورودى دل، انديشه و فكر انسانند.

# 5 - حق چشم

و اما حَقُّ بصرك فغضُّهُ عمَّا لا يحلُّ لك و تَركُ ابتذالهِ الا لموضعِ عبرة تستقبل بها بصرا اءو تعتقد بها علما فانَّ البصرَ بابُ الاعتبار.

«اما حق چشم تو آن است كه آن را از هر ناروا بپوشانى و با استفاده از چشم، عبرت آموزى و جز بدين منظور آن را به كار نگيرى و از هرزه نگرى و بيهوده نگاه كردن پروا كنى؛ زيرا با چشم يا بايد بر دانش خود بيفزايى و يا بينش خود را افزون كنى، چرا كه چشم، وسيله عبرت آموزى است».

همان طور كه در آغاز حق گوش گفته شد، چشم و گوش دو راه ورودى دل و انديشه بشرند. بنابراين در معارف تربيتى بر صيانت و نگهدارى اين دو تاكيد شده، و كيفيت استفاده صحيح از آنها نيز تبيين شده است.

## پوشيده داشتن چشم از نگاه حرام

در اين جا امام سجاد عليه‌السلام، اولين گام را در رعايت حقوق چشم، پوشيده داشتن از هر ناروا، زشتى و حرام و پيشگيرى از هرزه نگرى ذكر فرموده است؛ و اين تعبير امام عليه‌السلام كه حق بصرك فغضه عما لا يحل لك برگرفته از آيه شريفه سوره مباركه نور است:

قل للمومنين يغضوا من ابصارهم و يحفظوا فروجهم ذلك ازكى لهم انّ اللّه خبير بما يصنعون # و قل للمومنات يغضضن من ابصارهنَّ و يحفظنَ فروجهنَّ و لا يُبدينَ زينتهنَّ الا ما ظَهَرَ منها وَليَضربنَ بخُمُرِهنَّ على جُيُوبهنَّ و لا يبدين زينتهن (247).

«به مومنان بگو چشم هاى خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگيرند، و عفاف خود را حفظ كنند؛ اين براى آنان پاكيزه تر است؛ خداوند از آنچه انجام مى دهند آگاه است؛ و به زنان باايمان بگو چشم هاى خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گيرند، و دامان خويش را حفظ كنند و زينت خود را جز آن مقدار كه نمايان است آشكار ننمايند، و (اطراف) روسرى هاى خود را بر سينه خود افكنند (تا گردن و سينه با آن پوشانده شود) و زينت خود را آشكار نسازند».

به هرحال؛ از نظر معارف دين؛ چشم و گوش، در حكم يك دريچه اند و آنچه را مى بينند يا مى شنوند در خود نگه نمى دارند؛ حاصل نگاه، بسان مايعى روان تا اعماق جان و دل نفوذ مى كند؛ حال اگر اين مايع، زلال و پاكيزه بود، جان و دل تشنه را، از علم، ادب و انديشه سيراب و بهره مند مى كند و اگر آلوده و مسموم باشد، دل و فكر را پژمرده و مريض كرده، در نهايت آن را مى ميرانند. بنابراين در معارف ما آمده است:

ايَّاكم والنَّظر فانَّها تزرَعُ فى قلب صاحبه الشهوةَ و كفى بها لصاحبها فتنة (248).

«از نگاه كردن ناروا پرهيز كنيد؛ چون اين نگاه در قلب و دل انسان شهوت پرست، هوى و هوس مى روياند و او را در معرض خطرات قرار مى دهد».

در اين حكم، بين پير و جوان، عالم و جاهل، زاهد و فاسق فرقى نيست؛ همه در اطلاق اين حكم و خطاب مساويند. هركس كه چشم را به هرزگى عادت دهد و نپوشاند، ثمره اين كشت و زرع در قلب او نمايان مى شود.

## حكايت برصيصاى عابد

مرحوم طبرسى صاحب تفسير مجمع البيان در تفسير اين آيه مباركه از سوره حشر كه مى فرمايد:

كَمَثَلِ الشَّيطان اذ قالَ لِلانسان اكفر فلمَّا كفر قال انِّى برى ء منك انِّى اَخافُ اللّه رب العالمين (249).

«كار آنها همچون شيطان است كه به انسان گفت: كافر شو (تا مشكلات تو را حل كنم) اما هنگامى كه كافر شد گفت: من از تو بيزارم، من از خداوندى كه پروردگار عالميان است بيم دارم».

از ابن عباس داستانى شيرين و شنيدنى نقل مى كند و مى نويسد:

كان فى بنى اسرائيل عابد اسمه برصيصا عبداللّه زمانا من الدهر حتى كان يؤ تى بالمجانين يُداويهم و يعودهم فيَبرَءون على يده و انَّه اءَتى بامراءة فى شرف قد جُنَّت...فاءُمر به فصُلِب فلمّا رُفع على خشبتِهِ تَمَثَّل له الشيطان فقال: اءنا الَّذى اَلقَيتُك فى هذا فهل انت مطيعى فيما اءقول لك فَاُخَلِّصُك ممَّا انت فيه؟ قال: نعم، قال اسجد لى سجدة واحدة، فقال: كيف اسجد لك و انا على هذه الحالة؟ فقال اكتفى منك بالايماء فاءوماءَ له بالسّجود فكفر باللّه و قُتِل الرجل (250).

در ميان قوم بنى اسرائيل عابدى به نام برصيصا بود. ديوانگان و مريضان را نزد او مى آوردند و او در سايه عبادت زياد و نفس گرمى كه داشت، آنها را درمان مى كرد. تا اين كه روزى، زنى از اشراف زادگان محترم را كه ديوانه شده بود براى درمان نزد وى بردند داستان طولانى است و مرحوم طبرسى آن را به تفصيل نقل كرده است عابد با يك نگاه همه ايمان و اندوخته هاى عبادى خويش را به باد داد؛ و در نتيجه براى فرار از رسوايى، زن ديوانه را كشت و پنهانى دفن كرد. برادرانى كه خواهر را براى درمان نزد عابد برده بودند از ماجرا خبردار شدند. به سلطان و حاكم وقت اطلاع دادند. سلطان، عابد را احضار كرد و او نيز به گناه خود اعتراف كرد.

بنابه دستور حكومتى عابد را بر چوبه دار آويختند. چوبه هاى دار آن زمان اينگونه نبود كه زود انسان را خفه كرده و به حيات او خاتمه دهد؛ انسان را براى مدتى به چوبه اى آويزان مى كردند تا در اثر سرما، گرما، گرسنگى و تشنگى از دنيا مى رفت.

در آن حال شيطان به نزد او آمد و گفت: من بودم كه اين مصيبت را براى تو به وجود آوردم. حالا اگر صادقانه بگويى كه از من اطاعت مى كنى، تو را از اين مهلكه نجات مى دهم. عابد گفت: من تسليمم. شيطان گفت: مرا سجده كن. عابد گفت: من در حالى كه بالاى چوبه دار هستم، چگونه سجده كنم؟ شيطان گفت: من به اشاره چشم تو قانعم. او در بالاى چوبه دار، با ايما و اشاره چشم بر شيطان سجده كرد و بعد از عمرى عبادت به درگاه خداى متعال، كافر شد و آنگاه شيطان هم از او تبرّى جست و سپس كشته شد.

يك نگاه از دريچه چشم عبور كرد و حاصل آن، دل را متحول كرد؛ گناه زنا و قتل واقع شد و در نهايت با كفر، الحاد و سجده بر شيطان پايان پذيرفت.

بر اساس همين خطرات است كه تعبيرات عجيبى در تحذير و تخويف و هشدار انسان ها، نسبت به كيفيت استفاده از چشم آمده است:

النظرةُ سهم من سهام ابليس (251).

«نگاه به سان تيرى از تيرهاى شيطان است».

واقعا اينگونه است؛ چون شيطان به عزت و جلال خدا قسم خورده است كه همه بندگان خدا را گمراه كند و ابزارى كه او براى گمراهى انسان به كار مى گيرد، همان وسايل و ابزارى است كه خداوند متعال براى تحصيل كمال در اختيار بشر قرار داده است؛ در حقيقت آلات و ابزار كمال و انحراف، ابزار مشتركى است؛ در صورت استفاده صحيح مى تواند انسان را در صعود و ترقى و وصول به مراتب عالى انسانى يارى كند، و برعكس مى تواند انسان را از عالى ترين كمالاتى كه تحصيل كرده به نازل ترين مرتبه؛ يعنى كفر و شرك و عبوديت شيطان ساقط نمايد.

پس وظايف اين ابزار در مكتب اخلاقى دين به صورت بايدها و نبايدهاى اخلاقى و ارشادى و هدايتى آمده، و به تعبيرى در قالب احكام فقهى به شكل واجب، حرام، مستحب، مكروه و مباح ذكر شده است. بنابراين مى توان گفت كه چشم يكى از ابزار بسيار گران سنگ و توانمند براى سير به سوى كمال است و به تعبير اميرالمومنين عليه‌السلام:

ليس فى الحواس الظاهرة شى ء اءشرف من العين فلا تعطوها سؤ لها فتشغلكم عن ذكر اللّه (252).

«در حواس ظاهرى بشر، چيزى اشرف و ارجمندتر از چشم نيست؛ هرچه كه او ميل دارد به او ندهيد كه نتيجه آن فراموشى ياد خداست».

## چشم و مسئوليتهاى آن

چشم وظايفى دارد كه اگر به آنها عمل شود حق او ادا مى شود كه اهم آن وظايف، بستن آن به روى صحنه هاى منحرف كننده دل، انديشه و فكر است.

وظيفه اول: پرهيز از نگاه حرام

در قرآن صريحا آمده است كه:

قل للمؤمنين يَغُضُّوا مِن اءَبصارهم (253).

«به مردان مومن بگو تا چشم از نگاه ناروا بپوشند».

و قل للمؤمنات يَغضُضنَ مِن اَبصارِهنّ (254).

«به زنان مومن بگو تا چشم از نگاه ناروا بپوشند».

جالب اين است كه اين آيات كريمه، از يك طرف حكم تربيتى و اخلاقى دين است و از طرف ديگر، حكم فقهى مساله پوشش و حجاب در اجتماع.

برخلاف آنچه گفته شده يا نقل مى شود، اعراب نسبت به پوشش در كمال آزادى و بى پروايى بودند و اصلا چيزى به عنوان سنت پوشش و حجاب در ميان ايشان متعارف نبود؛ برخلاف ايران باستان، هند، روم، قوم يهود و همه ملل و اقوامى كه از نوعى مدنيت و فرهنگ ريشه دار نسبتا صحيحى برخوردار بودند و بر اساس آن به حجاب و تقيدات شبيه آن پايبند بودند، تاريخ به صورت قطعى و صحيح شهادت مى دهد كه زن هاى عرب، با بهترين زينت و بدون پوشش، از خانه بيرون آمده، در مجامع عمومى ظاهر مى شدند. و همچنين تاريخ گواهى مى دهد كه هرچه فاصله اجتماعات آن زمان از فرهنگ دورتر بود، تقيد به پوشش ضعيف تر بود تا جايى كه در احكام فقهى ما اين تاثير روشن را مى بينيم.

حجاب و پوشش اسلامى

مرحوم كلينى، روايتى را از عباد بن صهيب به اين مضمون نقل مى كند كه:

سمعت اباعبداللّه عليه‌السلام يقول: لا باءسَ بالنَّظر الى رُءوس اهل التهامة، و الاعراب و اهل السّواد و العلوج، لانَّهم اذا نُهوا لا ينتهون (255).

«از امام صادق عليه‌السلام شنيدم كه فرمودند: نگاه كردن به زن هاى باديه نشين، بيابانى، و اهل سواد و علوج زنانى كه از قسمت هاى مختلف آفريقا به عنوان برده و اسير به منطقه حجاز آورده مى شدند جايز است؛ زيرا اگر آنها از بدحجابى نهى شوند، نمى پذيرند».

روايت عجيبى است، صرف نظر از جنبه هاى فقهى و فتوايى، گوياى يك حقيقت بسيار روشن تاريخى است كه اهل سواد و علوج؛ يعنى همان برده ها و اسيرانى كه از قسمت هاى مختلف آفريقا، به حجاز آورده مى شدند، هيچ حجاب و استتارى نداشتند. بنابراين به علت عدم تقيد به حجاب و دارا نبودن استعداد پذيرش اين فرمان، شامل قاعده واذا نهين لا ينتهين شدند؛ يعنى از كسانى بودند كه از بيرون آمدن بدون حجاب نهى شدند ولى نپذيرفتند، بنابراين نگاه كردن به آنها جايز شد مانند نگاه كردن به ديوانگان.

همچنين مى بينيم امام عليه‌السلام اهل تهامه، باديه نشين ها، اعراب و اهل سواد و علوج را استثنا كرده است. شايد علتش اين بوده كه اين افراد از فرهنگ، مدنيت، آداب و ادب شهرنشينى دور و تقيدشان به حجاب و پوشش كمتر بوده است. صرف نظر از استفاده هاى فقهى كه فقها از اين روايات و امثال آن فرموده اند، به يك حقيقت تاريخى برمى خوريم و آن اين كه به شهادت صحيح تاريخ و برخلاف آنچه كه گفته مى شود، سنت حجاب برخاسته از سنت جاهليت است كه حرف غلط و ناتمامى است، يك ابتكار و دستورالعمل تاءسيسى از شرع مقدس اسلام است و سرّ آن هم روشن است؛ به همان ملاكى كه انسان در اساس آفرينش با ساير موجودات و حيوانات متفاوت است، براى دوام و بقاى زندگى و رسيدن به كمال و سعادت و صعود به اوج انسانيت نيز نيازمند وضع قانون و مقررات فراوانى است و طبيعتا از جمله اين قوانين مساله ضرورت پوشش در شكل هاى متفاوت براى زن و مرد است؛ يعنى از نظر قانون حجاب، نه مرد حق دارد آن گونه كه جنس نر حيوانات در جنگل ها زيست مى كنند، در جوامع انسانى ظاهر شود و نه زن مجاز است مانند جنس ماده ساير حيوانات در جوامع انسانى ظهور پيدا كند. در كهن ترين تواريخ اثرى از قانون مدون، براى همزيستى حيوانات نمى يابيم؛ اما در ميان انسان ها هر چه كند و كاو تاريخى، عميق تر و دقيق تر مى شود، به آثار جالب تر و جديدتر از مدنيت مى رسيم.

براساس همين نكته است كه مى گوييم: انسانها، هميشه در چهارچوب قوانينى محصور بوده اند؛ هرچند اين قوانين ناقص و غلط بوده؛ چون ساخته خود انسان بوده است. ولى اساسا حيات انسانى با آزادى مطلق هيچ گاه قابل دوام و بقا نبوده است، بنابراين در همه اديان الهى علاوه بر قانونمند بودن همه امور زندگى، درباره ضرورت پوشش زن و مرد ردّ پايى مى يابيم؛ و شايد يكى از عوامل آن، شخصيّت دادن به زن و بيرون كشيدن او از مقهوريت صاحبان قدرت است. كسانى كه مثل حيوانات جنگل با تكيه بر قدرت خود، ديگران را براى رفاه و آسايش و تامين اميال منافع خود به خدمت مى گيرند. در جوامع انسانى هم، چون مردها هميشه چنين تخيل و احساسى داشته و براى زن ارزشى قائل نبوده اند، دستور حجاب آمد تا مانع اين تفكر غلط باشد.

در همين غرب مدعى تمدن، در روزگارى نه چندان دور، زن را از اتباع كشور خود نمى دانستند؛ همان گونه كه در هيچ مملكتى هنوز هم متعارف نيست كه حيوانات را از اتباع آن حساب كنند. در بين اعراب اصلا زن حق حيات نداشت. و اين يك عرف بود كه به هنگام زايمان، زن ها بايد به صحرا مى رفتند؛ اگر مولود آنها پسر بود باعث افتخار مى شد و اگر دختر بود همان جا دفن مى كردند و به خانه برمى گشتند (256).

بنابراين اديان الهى به خصوص اسلام، با وضع قانون ضرورت پوشش و تعالى و تشخص بخشيدن به شخصيّت زن، او را از طعمه شدن براى قدرتمندان و صاحبان قدرت نجات داد.

حجاب موجب تحكيم خانواده ها

در نگاه دين، خانواده از منزلت و جايگاه ويژه اى برخوردار است كه سكون و ثبات فردى و اجتماعى و رشد زن و مرد را در گرو خانواده اى صميمى، گرم و فعال مى بيند و با هر عاملى كه استوارى و استحكام اين پيوند را متزلزل كند، مبارزه مى كند.

واضح است كه پوشش و حجاب يكى از عوامل قطعى و مسلم در استوارى و استحكام خانواده هاست، البته مدعى نيستيم كه اين مساله، تنها عامل ثبات خانواده است، ولى يقينا يكى از عوامل تعيين كننده در حفظ، صيانت و نگهدارى پيوند خانواده است و تحقيقا نبود حجاب، آزادى اختلاط و پروا نكردن از محرم و نامحرم يكى از عمده ترين عوامل متلاشى شدن و گسستگى خانواده هاست و اين همان چيزى است كه مكتب تربيتى اسلام در هر شكل و صورتى با آن مبارزه كرده است؛ حتى از طلاق كه پيوند خانواده را مى گشايد و در بعضى موارد هم جدا يك مساله ضرورى است تعبير به اءبغض الحلال (257) شده است، در اشعار مثنوى هم آمده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تا توانى، پا منه اندر فراق |  | ابغض الاشياء عندى الطلاق (258) |

در فقه براى وقوع حتمى طلاق، شرايط بسيار سخت و دشوارى مى بينيم كه فرموده اند: در قدم اول براى تحقق مساله طلاق بايد نسبت به حقوق مالى زوجين بر يكديگرى تفاهم كامل شود؛ نكته دوم اين كه زمان اجراى صيغه طلاق به تعبير فقهى، بايد در طهر غير مواقعه باشد؛ يعنى بايد در زمان پاكى زن كه هيچ نوع عمل زناشويى صورت نگرفته واقع شود؛ نكته سوم اين كه به هنگام اجراى صيغه طلاق حتما بايد دو شاهد عادل حضور داشته و صيغه طلاق را بشنوند؛ نكته چهارم اينكه حتى بعد از اجراى صيغه طلاق، زن بايد سه طهر، عده نگه دارد و اين كه بعضى عده را فقط براى پاكيزگى نسل و عدم اختلاط مياه دانسته اند، به نص قرآن مطلب غير صحيحى است؛ چون قرآن در سياق آيات عده مى فرمايد:

لعلّ اللّه يُحدث بعد ذلك امرا (259).

«شايد خداوند بعد از اين، وضع تازه (وسيله اصلاحى) فراهم كند».

قرار دادن عده براى اين است كه شايد در فاصله بين اجراى صيغه طلاق و چند ماهى كه زن بايد عده نگه دارد، بين آن دو دوباره صلح و صلاح برقرار شود.

بنابراين، نكته اساسى اين است كه مقررات اساسى و اصلى شرع مقدس از طريق وحى گرفته مى شود و خداوند متعال در باب الزام به حجاب و رعايت پوشش، نكات متعددى را در نظر گرفته كه يكى از آنها توجه به مساله خانواده و استحكام اين پيوند و علقه خانوادگى است.

حجاب موجب پاكيزگى محيط اجتماع

علاوه بر اين موارد، به نص آيات كريمه قرآن، يكى از آثار بسيار ارزشمند رعايت پوشش و حجاب، پاكيزگى محيط اجتماعى و دل هاست.

قل للمومنين يغضوا من ابصارهم و يحفظوا فروجهم ذلك ازكى لهم (260).

«به مومنان بگو چشم هاى خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گيرند، و عفاف خود را حفظ كنند؛ اين براى آنان پاكيزه تر است».

حجاب و پوشش، پاكيزگى و تنزيه اجتماعى و عمومى را براى مومنان به ارمغان مى آورد و رعايت كردن اين قانون، آلودگى، اضطراب و فساد روحى را از بين مى برد.

بنابراين اگر به آيات تشريع حجاب و ادله و براهينى كه قرآن ذكر مى كند دقت كنيم، مى بينيم كه به طهارت و پاكيزگى اجتماعى عنايت خاصى دارند. خداوند متعال مى فرمايد:

يا ايها النَّبى قُل لازوَاجِكَ و بَنَاتِكَ و نِسآء المؤمنينَ يُدنِينَ عَلَيهنَّ مِن جَلابِيبِهِنَّ ذلك اَدنى اَن يُعرفنَ لا يُؤ ذينَ و كان اللّه غفورا رحيما (261).

«اى پيامبر! به زنان و دخترانت و زنان مومنان بگو: جلباب ها «روسرى هاى بلند» خود را بر خويش فروافكنند، اين كار براى آن كه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگيرند بهتر است؛ خداوند همواره آمرزنده و رحيم است».

نكته مهم در آيه 59 سوره احزاب اين است كه در حقيقت، رعايت حجاب، نشانه شرافت خانواده و بى حجابى دليل پستى خانواده است، همان طور كه اشاره شد، سنت بوده كه كنيزها و باديه نشين ها و آنهايى كه در اجتماع از منزلت پايين اجتماعى برخوردار بودند، بدون پوشش و حجاب از خانه بيرون مى آمدند.

حجاب موجب پاكيزگى دل ها

در آيه ديگر سوره احزاب آمده است كه خداوند مى فرمايد:

و اذا سَاءَلُتموهُنَّ مَتَاعا فَسئَلوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَاب ذلكم اءَطهر لقلوبكم و قلوبهنَّ (262).

«اگر خواستيد با زنها سخن بگوييد، يا متاعى از آنها بگيريد و يا درخواستى داريد، از پس پرده و پوششى باشد؛ زيرا اين عمل، سلامت و پاكى دل شما و ايشان و در نتيجه سلامت جامعه را تضمين مى كند».

گاهى شارع و قانون گذار در بيان احكام و مقررات شرعى علت وضع حاكم و قانون را بيان كرده است، كه از آن تعبير به «احكام منصوص العلّة» مى شود؛ گاهى نيز در بيان علت و انگيزه وضع قانون سكوت كرده است. در اين موارد، ما حق نداريم دليل تراشى كنيم. موضوع حجاب و ممنوعيت نظر به نامحرم، از احكام و قوانين «منصوص العلّة» است و علت آن هم اين است كه انسان ها و جوامع انسانى از هر نوع آلودگى و هرزگى جنسى كه افراد و در نتيجه جامعه را به گناه و ناپاكى سوق مى دهد، محافظت كند و قانون گذار در اين وادى تا آنجا پيش رفته و به اين مهم توجه فرموده كه به زن ها مى گويد:

قل للمومنات يغضُضنَ مِن اءَبصارهن و يَحفظن فُروجهن و لا يَبدين زينَتهنَّ الا ما ظَهَرَ منها (263).

«به زنان باايمان بگو چشم هاى خود را (از نگاه هوس آلود) فروگيرند، و دامان خويش را حفظ كنند و زينت خود را جز آن مقدار كه نمايان است آشكار ننمايند».

و بعد از اين اصرار و پافشارى بر حفظ عفت و پوشش در ادامه آيه مى فرمايند:

خانم ها حق ندارند به گونه اى پاى بر زمين بگذارند و حركت كنند كه صداى زينت هاى پنهانى آنان به گوش نامحرم برسد؛ چرا كه در ميان اعراب سنت بود كه زن ها خلال به پا مى كردند.

از آيه كريمه و اين حكم استفاده مى كنيم: هر حركتى كه مستلزم ابراز و اظهار زينت پنهانى زن شود ممنوع است و يا در آيه ديگر مى فرمايد:

فلا تَخضَعنَ بالقول فيَطمَعَ الَّذى فى قلبهِ مَرَض (264).

«زن حق ندارد طورى سخن بگويد كه دل هاى مريض را به طمع بيندازد».

بنابراين، علت تشريع قانون حجاب و ضرورت حفظ پوشش براى خانم ها، اين نكته است كه هر حركتى موجب آلودگى و انحراف انسان ها و تمايل به طغيان غرائز شهوانى شود، ممنوع است. از ديدگاه معارف دين و با توجه به تعليلى كه در لسان ادله و در متن قانون آمده، ابراز و اظهار هر نوع حركتى كه مرد و زن را به آلودگى و گناه سوق دهد؛ مثل سخن گفتن، راه رفتن و لباس ‍ پوشيدن تحريك آميز، ممنوع و حرام است و در حقيقت جعل اين قاعده، عين خير و صلاح براى جامعه بشر و آحاد افراد بشر، بويژه زن ها است.

بهترين زنان امت

در روايتى از اميرالمومنين عليه‌السلام نقل شده كه روزى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هنگام سخن گفتن در مسجد فرمودند:

اءى شى ء خير للمراءةِ؟ فلم يُحبِبهُ اءَحد منَّا فذكَرتَ ذلك لفاطمة عليها‌السلام فقالت: ما من شى ء للمراءَة من اءَن لا ترى رجلا و لا يَراها، فذكرتُ ذلك لرسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقال: صَدَقَت انَّها بضعة منِّى (265).

«چه چيزى براى زن ها بهترين است؟ هر كس سخنى گفت؛ تا اين كه خبر به فاطمه زهرا سلام اللّه عليها رسيد. ايشان فرمودند: بهترين چيز براى زن آن است كه نه او مردى را ببيند و نه مردى او را. در خبر وارد شده كه وقتى اين پاسخ را به سمع رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رساندند حضرت فرمودند: راست گفت، همانا او پاره تن من است».

رعايت حجاب و حفظ پوشش، به ويژه براى خانم ها از ضروريات دين است و هرگونه مناقشه در اين اصل به صورتى كه پوشش كامل را انكار نمايد، قابل قبول نيست. رعايت عفت چشم، در كلام امام عليه‌السلام ناظر به همين معناست.

بنابراين، در ادله همان گونه كه بيان شد نگاه كردن به هر منظره و صحنه اى كه مهيج و محرك قوه شهوت انسان باشد مصداق همان فرمايش امام عليه‌السلام است كه فغَضُّه عما لا يحل لك در حقيقت اين فرمايش ‍ امام عليه‌السلام در اولين قدم براى اداى حق چشم است.

وظيفه دوم: عبرت آموزى

در گام دوم، نگريستن به مناظر عالم به نظر اعتبار، پندآموزى و يادگيرى است؛ كه اگر صحنه مطلوب و موزونى ببيند، بهترين آموزگار براى تدوين راه و رسم زندگى او باشد و اگر مناظر نامطلوب و غير موزون ببيند، آن را بهترين وسيله تنبه و پرهيز و پروا از تكرار در زندگى خود بداند.

همان گونه كه قبلا هم در حقوق گوش، اين نكته را مكرر يادآور شديم، اين دو عضو بسيار مهم (گوش و چشم) در حكم دريچه و معبرند و دستاورد خود را در خود نگه نداشته، بالطبع در انديشه و فكر انسان كارگر مى شود تا جايى كه به نيروى انديشه نسبت چشم داده مى شود و دليلش شدت كارآيى اين وسيله، در وصول به هدف و مقصود است. در روايتى از اميرالمومنين عليه‌السلام وارد شده است كه فرمودند:

ما اءَكثر العبر و اءقلَّ الاعتبار (266).

«مناظر و صحنه هاى آموزنده و پندآموز فراوان، اما چشم بصيرت كه پند بگيرد و تنبه و توجه پيدا كند، بسيار نادر و كم است».

بنابراين، حق ديگرى كه به عنوان گام دوم از آن ياد شد، عبرت آموزى به وسيله اين نيروى ارزشمند الهى است.

وظيفه سوم: دانش اندوزى

بدون ترديد در دانش اندوزى و فراگيرى علم، اهم ابزار و وسايل ظاهرى، چشم انسان است و در اين باره امام عليه‌السلام بر اداى حق اين عضو در به كارگيرى آن در مسير دانش اندوزى، كه يكى از مهم ترين طرق كمال بشرى است، تاكيد مى فرمايند؛ زيرا نفس علم و دانش، در مكتب اسلام از جايگاه ويژه و منزلت والايى برخوردار است و يكى از معيارهاى سنجش ارزش ‍ افراد بشر، ميزان دانش و آگاهى انسان هاست. در تعبيرى از اميرالمومنين على عليه‌السلام آمده است:

قيمة كلِّ امرى ء ما يُحسِنُه (267).

«ارزش و اعتبار هر انسانى به مقدار دانشى است كه خوب فراگرفته است».

در تعبير ديگرى از امام صادق عليه‌السلام وارد شده است:

اكثر الناس قيمة اءَكثرهم علما و اءَقلّ الناس قيمة اءَقلّهم علما (268).

«ارزشمندترين افراد كسانى اند كه بيش از ديگران علم آموخته باشند و كم ارزشترين افراد كسانى اند كه از علم و دانش بهره اى كمتر داشته باشند».

نتيجه اين كه: وسيله اى كه مى تواند اعتبار و ارزش انسان را بالا برده، و او را به كمال برساند، از شرافت ويژه اى برخوردار خواهد بود و طبعا انسان عاقل كسى است كه وسيله كمال و صعود خود را به پليدى ها نيالايد تا اسباب سقوط و انحطاط شخصيّت انسانى او فراهم نشود.

نهايتا در كلام امام سجاد عليه‌السلام پاسداشت حق چشم در سه مطلب بيان شد:

1 - چشم را به روى هر چه ناروا و ممنوع است بايد ببندد؛ كه ثمره آن آرامش در دنيا و ايمنى از حيله هاى شيطان است. حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام فرمودند:

مَن غضَّ طرفَهُ اَراحَ قلبُه (269).

«هر كه چشمش را ببندد، دل خود را در آسايش و آرامش قرار داده است».

و در سخن ديگر مى فرمايند:

العيون مصائد الشيطان (270).

«چشمها دام هاى شيطانند».

پس اين توجه امام سجاد عليه‌السلام در رعايت حق چشم، هم براى انسان ايمنى از خطرات و لغزش ها را فراهم مى كند و هم سبب آرامش انسان مى شود، علاوه اين كه بنابر صريح فرمايش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مصونيت از آتش غضب الهى را نيز در پى دارد.

حُرِّمت النَّار على عين غضَّت عن محارم اللّه (271).

«خداوند آتش را بر چشمى كه به محرمات الهى نظر نمى كند حرام كرده است».

2 - از چشم و ديده براى عبرت آموزى بهره جويد.

بديهى است كه هيچ انسانى دو بار به دنيا نمى آيد و بايد همه قله هاى كمال را در همين دوران ناچيز عمر بشرى فتح كند و علاوه بر عقل، تدبير، دانش ‍ و علم استفاده از تجربيات ديگران يكى از راه هاى دسترسى به مراحل كمال است. انسان زيرك و توانا كسى است كه توانسته با دقت نظر در آنچه مشهود و پيش چشم اوست، راه دشوار زندگى را آسان نمايد؛ آن كس كه با داشتن اين همه امكانات باز هم خود را دچار آزمون و خطا مى كند، از اداى حق سرمايه ها و توانمندى خود عاجز است. حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

انَّما البصير مَن سَمِعَ ففكَّر و نظر فاءبصَرَ و انتَفَعَ بالعِبَرِ (272).

«بصير و دانا كسى است كه مى شنود و انديشه مى كند؛ نگاه مى كند و آگاهى مى يابد؛ و از عبرت ها سود و فايده مى برد».

3 - از چشم براى فراگيرى علم و دانش استفاده نمايد.

ناگفته پيداست كه انسان با مطالعه كتاب هاى دانشمندان مى تواند به آرا و نظريات آنها آگاهى پيدا كند و از تجربيات و يافته هاى آنها بهره مند گردد و به قله هاى مرتفع علوم و فنون، دست يابد.

# 6 - حق پا

و اما حَقُّ رجلَك فاءَن لا تَمشىَ بهَا الى ما لا يحلُّ لك و لا تجعَلَهَا مَطِيَّتِكَ فى الطريق المُستَخِفَّة باءهلها فيها فانَّها حامِلَتُك و سالكة بك مسلكَ الدِّين و السَّبَقِ لك و لا قوةَ الا باللّه فبِهِما تَقِفُ على الصِّراط فانظر اءن لا تزلُّ بك فتردِى فى النَّارِ.

«حق پاهايت آن است كه با آنها به سوى آنچه كه بر تو روا نيست نروى؛ و آنها را مركب گردش و حركت در راهى كه موجب استخفاف و سبكى رهرو است قرار ندهى؛ چرا كه بايد به وسيله آنها در مسير دين گام بردارى و پيشى بگيرى و بر اين دو پا؛ بر صراط بايستى، پس مراقب باش كه تو را نلغزاند و در آتش نيفكند».

بعد از بحث پيرامون حقوق بعضى از اعضاى بدن انسان، شايد اين مطلب روشن شده باشد كه خداوند متعال در معارف دين براى همه آنها، وظايف و تكاليفى قرار داده است كه رعايت هر يك به منزله حق و تكليف، براى انسان لازم است و به نص قرآن، در قيامت علاوه بر محاكمه كلى، تك تك اعضاى بدن انسان، مورد بازخواست و محاكمه قرار مى گيرند:

اليوم نَختِمُ على اءَفواهِهِم و تُكَلِّمُنَا اءَيديهم و تشهد اءَرجلهم بما كانوا يَكسبون (273).

«امروز ما بر دهان انسان ها مهر مى زنيم؛ و دست هايشان با ما سخن مى گويند و پاهايشان كارهايى را كه انجام مى دادند شهادت مى دهند».

بنابراين، روا نيست كه هيچ يك از اين اعضا و جوارح در طريق گناه مورد استفاده قرار گيرد و به همين دليل در تعبير امام سجاد عليه‌السلام آمده است:

و اما حَقُّ رجلك فاءن لا تمشى بها الى ما لا يحل لك.

گاهى رفتن به مكان هاى ممنوع، تجاوز به حقوق ديگران و گاه موجب تضييع حق نفسانى و شخصى خود انسان است؛ و اين هر دو مصداق ما لا يحل لك است. اما قرآن در سوره مباركه نور به مصداق اول تصريح مى فرمايد كه:

يا ايها الَّذين آمنوا لا تدخلوا بيوتا غير بيوتكم حتى تستاءنسوا و تسلِّموا على اءهلها ذلكم خير لكم لعلَّكم تذكرون # فان لم تجدوا فيها اءَحدا فلا تدخلوها حتى يؤ ذن لكم و ان قيل لكم ارجعوا فارجعوا هو اءَزكى لكم و اللّه بما تعملون عليم (274).

«اى كسانى كه ايمان آورده ايد! به ملك و خانه هاى غير خود وارد نشويد تا اجازه بگيريد و بر اهل آن سلام كنيد، اين براى شما بهتر است؛ شايد متذكر شويد. و اگر كسى از داخل خانه به شما اجازه ورود نداد يا كسى براى پاسخ ‌گويى نبود، حق ورود به ملك ديگران را نداريد و اگر از داخل خانه پاسخ آمد كه برگرديد، باز حق ورود نداريد؛ اين براى شما پاكيزه تر است؛ و خداوند به آنچه انجام مى دهيد آگاه است».

اين دو آيه شريفه، دلالت صريح و روشن دارد بر ممنوعيت ورود به ملك غير، بدون اجازه صاحب آن؛ حتى اگر غير، نزديك ترين فرد به انسان باشد. در روايتى نقل شده است كه:

رُوىَ اءَنَّ رجلا قال للنَّبىِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اءستاءذن على اءُمّى؟ فقال: نعم، قال: انَّها ليس لها خادم غيرى اءفاءستاءذن عليها كلما دخلت؟ قال: اءتحب اءن تراها عريانه؟ قال الرجل: لا، قال: فاستاءذن عليها (275).

«روايت شده فردى بعد از نزول اين آيه به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد: يا رسول اللّه! آيا من براى ورود به خانه مادرم بايد از او اجازه بگيرم؟ فرمودند: بله، بايد از مادر هم اجازه بگيرى. عرض كرد كه مادرم پيرزنى است كه جز من خدمتكارى ندارد من بايد خدمت او را انجام بدهم و به او كمك كنم آيا هر بار كه مى خواهم داخل خانه شوم بايد از او اجازه بگيرم؟ فرمودند: آيا دوست دارى مادرت را بدون لباس و عريان ببينى؟ عرض كرد: نه، يا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! حضرت فرمود: پس بايد حتى براى ورود به خانه مادر، اجازه بگيرى».

بر اساس اين آيه شريفه، براى ورود به ملك و خانه ديگران بايد رضايت و اجازه صاحب آن حاصل شود. گاه اين عمل، مصداق عنوان غصب است كه حرام شرعى و عقلى است؛ زيرا مصداق ظلم به ديگرى است. بنابراين تعبير امام عليه‌السلام كه فرمودند: اءَن لا تمشى بها الى ما لا يحل گاهى از باب تجاوز به حقوق ديگران است و گاه نيز تعدى و تجاوز به حقوق خود انسان است؛ كه بيان امام عليه‌السلام به مصداق دوم معطوف است؛ يعنى در ورود به محل و مكانى كه به حسب ظاهر ممنوع نيست، ولى قدم نهادن به آن موجب سبك و كوچك شدن انسان است بايد پرهيز كرد؛ چرا كه براساس معارف دين، انسان مجاز نيست خود را كوچك و سبك كند و بايد هميشه حرمت انسانى خود را حفظ كند. در تعبيرى از امام عسكرى عليه‌السلام آمده است كه فرمودند:

انّ اللّه تبارك و تعالى فوَّضَ الى المؤمن كلّ شى ء الا اذلال نفسه (276).

«خداوند همه اختيارات را به انسان تفويض كرده است، مگر چيزى كه موجب ذلت و حقارت او بشود».

بنابراين اگر ورود به مكانى موجب ذلت، خوارى و استخفاف انسان باشد از مصاديق ورود به محلى است كه حلال و جايز نيست و البته اين امر به حسب مراتب تشخص افراد در اجتماع متفاوت است. ممكن است ورود به محلى براى افرادى بدون اشكال باشد، اما بر طبقات ديگرى از افراد جامعه موجب سبكى و استخفاف باشد. لذا امام عليه‌السلام در اين تعبير مى فرمايند:

و لا تجعلها مطيتك فى الطريق المستخفه باهلها فيها.

«دو پاى خود را، مركب پيمودن مسيرى كه موجب خفت و سبك شدن تو مى شود قرار مده».

پا، ابزار ظاهرى حركت است، پس وقتى مى فرمايند: حق ندارى با اين دو پا به جايى كه براى تو ممنوع است قدم بگذارى، بالملازمه هر نوع حركت ظاهرى ممنوع و ناروا نهى مى شود؛ يعنى اين ابزار براى ارتكاب حرام و انجام نامشروع در اختيار انسان قرار نگرفته، بلكه ابزارى است براى وصول به كمال و غرض غايى و تسهيل در رسيدن به اهداف عاليه آفرينش.

## تحصيل علم و دانش

در روايتى وارد شده است كه رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

مَن مَشى فى طلب العلم خَطوَتين و جَلَس عندَ العالِم ساعِتِين و سمِعَ منه كلمتينِ اءعطاه اللّه جنَّتين كلّ جنَّة قدُر الدّنيا مرّتين (277).

«هركس دو گام در راه تحصيل علم بردارد و دو ساعت در محضر عالم نشسته، دو كلمه علمى از او بشنود، خدا دو بهشت به او هديه مى كند كه هر يك، دو برابر اين دنيا وسعت دارد».

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آغاز اين سخن از كلمه مشى استفاده كرده است؛ در حالى كه در حضور عالمى نشستن و محضر او را درك كردن، مستلزم راه رفتن هم نباشد؛ اما مراد از مشى در اين روايت، تحصيل علم با هر نوع حركت ظاهرى و غير ظاهرى است.

درباره گام نهادن در مسير كمال علمى، از اميرالمومنين عليه‌السلام روايت شده است:

كلُّ وِعاء يَضيقُ بِما جُعلَ فيه الا وِعاء العلم فانَّهُ يتَّسِعُ به (278).

«هر ظرفى با آنچه كه در آن قرار مى گيرد، پر مى شود، مگر ظرف علم كه هرچه علم و دانش در آن اندوخته شود، وسيع تر مى شود».

در نتيجه معيار سنجش ارزش و اعتبار انسان ها، جمع آورى سرمايه علمى است كه در يكى از مباحث گذشته هم به تناسب اشاره كرديم كه از اميرالمومنين عليه‌السلام وارد شده است:

قيمة كلُّ امرِى ما يُحسِنُهُ (279).

«ارزش هر انسان به مقدار دانشى است كه خوب فراگرفته است».

پس ارزش و اعتبار هر انسان به سرمايه هاى علمى اوست. در احاديث آمده است كه:

اكثر الناس قيمة اءكثرُهم علما و اءقلّ الناس قيمة اءقلُّهُم عِلما (280).

«ارزشمندترين افراد ثروتمندترين آنها از نظر سرمايه علمى است و كم ارزشترين افراد، فقيرترين انسان ها از اين نظر است».

اهتمام معارف دين، براى تشويق در دستيابى به كمال علمى در اين روايات كاملا واضح و روشن است. از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه فرمودند:

نَوم مَعَ عِلم خَير مِن صلاة مع جَهل (281).

«خواب انسان عالم و انديشمند بهتر از نماز انسان جاهل است».

والاتر از اين:

مَن تَعَلَّم بابا منَ العلم عمِل به اءو لم يعمَل كان اءفضل من اءن يُصلِّى اءلف ركعة تطوُّعا (282).

«فضيلت كسى كه رشته اى از علم را فرا بگيرد؛ اعم از اين كه به آموخته هاى علمى خود عمل كند يا عمل نكند، بالاتر از اين است كه هزار ركعت نماز مستحبى بخواند».

اين روايت بسيار قابل توجه است با اين كه از نظر معارف دين، علم بدون عمل، خالى از اشكال نيست، ولى در اينجا تصريح رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر اين است كه علم، فى نفسه شرافت دارد و كسى كه اين شرافت را تحصيل كند گرچه به آموخته هاى خود عمل نكند ارزش كار او بالاتر از اين است كه هزار ركعت نماز مستحبى به جاى آورد. و به همين دليل در فرمايشى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است كه:

من جائَه الموت و هو يطلُبُ العلمَ ليُحيِىَ به الاسلامَ كان بينَه و بينَ الانبياءِ درجة واحدة فى الجنة (283).

«كسى كه علم بياموزد تا دين را احيا كند و در اين حال مرگ او فرا رسد، درجه و مقام او در بهشت با انبياى الهى يكسان خواهد بود».

چون آنها نيز همين وظيفه را بر عهده داشتند. بين كسى كه عالم مى شود تا معارف دين را احيا كند و انبياى الهى يك درجه فاصله خواهد بود.

نتيجه مهمى كه از اين بحث مى گيريم، اين است كه قدم گذاشتن در مسير كمال علمى كه معناى كنايى حق پاست در بيان امام سجاد عليه‌السلام مورد تاكيد فراوان قرار گرفته است.

رفع نياز مؤمن و پاداش آن

در روايتى ديگر از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است كه فرمودند:

من مشى فى حاجة اخيه المسلم كَتَب اللّه تعالى له بكلِّ خَطوة يخطوها سبعين حسنة و محا عنه سبعين سيئة الى اءن يرجع مِن حيث فارقَهُ فان قُضيت حاجتُه على يديه خَرَج من ذنوبه كَيوم وَلَدَته اءُمُّه، و ان هَلَك فيما بين ذلك دخل الجنة بغير حساب (284).

«هر كس در راه قضاى حاجت برادر مومنش گامى بردارد، خداوند براى هر قدمى، هفتاد حسنه ثبت مى كند و هفتاد گناه از نامه اعمال او پاك مى كند تا اين عمل به اتمام برسد؛ حال اگر موفق شد حاجت برادر مومن خود را برآورده كند، درست مانند روزى است كه از مادر متولد شده يعنى در پرونده اش هيچ نقطه سياهى ندارد و اگر در مسير خدمت به برادر مومن خود از دنيا رفت و انجام حاجت او ناتمام ماند وارد بهشت مى شود و مورد محاسبه و محاكمه قرار نمى گيرد».

شاهد ما در اين روايت مثل روايت قبل، در تعبير مشى است، پس حركت در مسير يادگيرى يك معناى كنايى و مفهوم تلازمى دارد؛ مثل حركت در راه خدمت به ديگران يا قدم گذاشتن در مسير دستگيرى نيازمندان. بنابراين، امام عليه‌السلام مى فرمايند كه اين دو پا سالكة بك مسلك الدين تو را در مسير دين حركت مى دهد. و به تعبيرى حركت در مسير كمال علمى و عملى، روح انسان را تربيت و تقويت مى كند. از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمودند:

مَن مشى فى حاجة اءخيه ساعة من ليل اءو نهار قضاها اءو لم يَقضها كان خيرا له من اعتكاف شهرين (285).

«هر كس در بخشى از ساعات شبانه روز، در برآوردن حاجت برادر مومنش ‍ قدمى بردارد، اعم از اين كه موفق شود يا نشود، اجر و ثواب او بيش از دو ماه اعتكاف متوالى است».

در روايت ديگرى امام صادق عليه‌السلام فرموده اند:

لقضاء حاجة امرى ء مؤمن اءحبّ الى اللّه من عشرين حجّة كل حجّة ينفق فيها صاحبها مائة اءَلف (286).

«نزد خدا برآوردن حاجت مومن از بيست حج كه در هر يك صد هزار دينار خرج كرده باشد محبوب تر و پسنديده تر است».

روايت ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه فرمودند:

من قضى لاخيه المؤمن حاجة كان كَمَن عَبَدَ اللّه دَهره (287).

«كسى كه حاجت برادر مومنش را برآورده كند، مانند كسى است كه همه عمر را عبادت كرده باشد».

اعتكاف، يك عمل عبادى بسيار ارزشمند است كه انجام سه روز آن به خصوص در روزهاى سيزدهم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه، به ويژه در ماه رجب توصيه شده است. انسان در مسجدى معتكف مى شود و به هيچ وجه از آن محل خارج نمى شود. همه آن سه روز را روزه مى گيرد و در بقيه ساعات هم به عبادت، نماز و دعاهاى وارده مشغول است.

اين عمل عبادى تاثير فراوانى در تطهير و تزكيه روح انسانى دارد. و همين طور است عمل عبادى و پرارزش حج تمتع يا عمره و طواف بيت اللّه الحرام، كه خداوند بر آن، اجر و آثار معنوى زيادى مترتب فرموده و همه راه هايى است براى تطهير و تزكيه روح انسانى كه ارواح مستعده انسان را به مراتب عالى كمال معنوى سوق دهد؛ ولى اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام مى فرمايند كه چند برابر همه اين آثار و بركاتى كه در عبادات متعارف و منصوص شرعى است، در برآوردن حاجت مومن وجود دارد؛ يعنى اگرچه كه حج بيت اللّه، روح انسان را طاهر مى كند، اما قضاى حاجت مومن قوى تر است. هر چند نماز خواندن و اعتكاف مى تواند موجب تزكيه نفس انسانى شود، اما قدرت قضاى حاجت برادر مومن، در تزكيه و طهارت روح انسان بيشتر است.

از مجموع آنچه كه گفته شد نتيجه مى گيريم كه رعايت حقوق اين عضو بدن، اعم از معناى واقعى و اصلى يا مفهوم كنايى اين است كه انسان براى قدم برداشتن و گام نهادن بايد يك بستر مناسب را فراهم آورد؛ و مراقب لغزش در مسير حركت خود باشد كه استوارى، ثبات قدم و راهى كه انتخاب كرده، يك فضيلت است و تزلزل در مسير حيات، نقصان. به نص فرمايش ‍ امام سجاد عليه‌السلام نتيجه ايستادگى بر اين راه مستقيم، ايستادگى بر صراط در قيامت است.

و اءَنّ هذا صراطى مستقيما فاتَّبِعوهُ و لاتَتَّبِعوا السُّبُل فتفرّق بكم عن سبيله ذلكم وصّاكم به لعلّكم تتَّقون (288).

«همانا راه راست، قرآن و احكام الهى است. پيروى از آنها كنيد و از راه هاى ديگر، كه موجب تفرقه و پريشانى شماست متابعت نكنيد؛ اين است سفارش خدا به شما، باشد كه پرهيزگار شويد».

عبور از صراط

اين يك حقيقت است كه به سلامت گذشتن از صراط معروف قيامت كه در وصف آن روايات فراوانى وارد شده است، مستلزم انتخاب صراط مستقيم و راه درست در اين دنياست، بنابراين امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

الصراط اءدَقُّ منَ الشَّعر وَ اءحَدُّ من السَّيف و اءظلَمُ من الليل (289).

«صراط از مو باريكتر، از شمشير برنده تر و از دل شب تاريك شب، تاريكتر است».

جابر بن عبداللّه انصارى مى گويد:

كنَّا جُلوسا عندَ النَّبىّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فخطَّ خطّا هكذا امامَهُ فقال: هذا سبيل اللّه، و خطّين عن يمينه و خطَّين عن شماله، و قال: هذا سبيل الشيطان. ثم وضع يده فى الخطّ الاوسط، و تَلا: «و انَّ هذا صراطى مستقيما فاتَّبِعوه...(290)» (291).

«در محضر پيامبر نشسته بوديم. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خط مستقيمى را كشيدند و فرمودند: اين مثال راه مستقيم الهى است. بعد دو خط در سمت راست و دو خط در سمت چپ آن خط مستقيم ترسيم كردند و فرمودند: اين خطوط متعدد، راه شيطان است. سپس دست روى همان خط وسط قرار داده، اين آيه را تلاوت فرمودند: اين راه مستقيم من است؛ از آن پيروى كنيد».

اگر در آيات كريمه قرآن دقت شود، كلمه نور هميشه به صورت مفرد آمده است. هيچ جاى قرآن، نور را به صورت جمع نمى بينيم: اللّه نورالسموات و الارض (292) اما در قبال آن هميشه ظلمت به صورت جمع آمده است: اءو كظلمات فى بحر لُجّى (293) و يا در آية الكرسى مى خوانيم: اللّه ولى الَّذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور و الَّذين كفروا اولياؤ هم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون (294).

در همه اين موارد، نور به صورت مفرد ذكر شده و ظلمت به صورت جمع؛ تفسير دقيق و لطيف اين موارد، اين است كه راه مستقيم الهى، يك راه بيشتر نيست و در مقابل، راه هاى شيطانى و انحرافى، متعدد است؛ لذا خط مستقيم، هميشه يك خط است، اما خطوط مايل، شكسته و انحرافى مى تواند بى نهايت باشد.

مرحوم صدوق در «معانى الاخبار» از مفضل بن عمر نقل مى كند:

قال: سَاءَلت اباعبداللّه عليه‌السلام عن الصراط فقال: هو الطريق الى معرفة اللّه عزوجل و هما صراطان: صراط فى الدنيا و صراط فى الاخرة و امّا الصِّراط الَّذى فى الدنيا فهو الامام المفترض الطّاعة مَن عَرَفَه فى الدنيا واقتدى بهداة مرَّ على الصراط الَّذى هو جِسر جهنم فى الاخرة و مَن لم يعرفه فى الدنيا زلَّت قَدمه عن الصراط فى الاخرة فتردى فى نار جهنم (295).

«او گفت: از امام صادق عليه‌السلام درباره صراط سوال كردم، حضرت فرمودند: صراط، طريق معرفت الهى است؛ و دو صراط داريم: يك صراط و طريق در دنيا؛ و يك صراط و طريق در آخرت. اما صراط در دنيا، امامى است كه خداوند اطاعت او را بر انسان ها واجب كرده است. كسى كه امامش ‍ را در دنيا بشناسد و به هدايت و راهنمايى هاى او اقتدا كند، از آن صراطى كه به مانند پلى روى جهنم است به راحتى عبور خواهد كرد؛ اما كسى كه امامش را در اين دنيا نشناسد، در آخرت نيز گام هايش بر صراط مى لغزد و به قعر جهنم سقوط مى كند».

پس عبور از صراط آخرت دو شرط دارد، كه در كلام امام عليه‌السلام بر آن دو تاكيد شده است: اول شناخت و اعتقاد به امام مفترض الطاعه؛ دوم اقتدا و پيروى از هدايت هاى او. هر كس فاقد هر يك از اين دو شرط باشد، قادر به عبور از صراط نخواهد بود. اين تعبير ناظر بر ظرافت ها و دقايق مسائل اعتقادى و عملى است.

در اولين سخن اعتقادى ما كه توحيد است، اگر راهنمايى اهل بيت عليهم‌السلام نباشد سقوط به وادى گمراهى و ذلت و پستى حتمى است.

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: الشرك اخفى من دبيب الذرِّ على الصَّفا فى الليلة الظلماء، و اءدناه اءن يحبّ على شى ء من الجور، و يُبغِض ‍ على شى ء من العدل. و هل الدينُ الا الحبّ و البغض فى اللّه؟ قال اللّه تعالى: «قل ان كنتم تحبّون اللّه فاتَّبِعونى يُحبِبكُمُ اللّه (296)» (297).

«شرك، از راه رفتن مورچه بر سنگ سياه در شب تاريك، مخفى تر است. و دوست داشتن ظلم و دشمن داشتن عدل هم شرك است و آيا دين، چيزى جز دوستى و دشمنى براى خداست، خداوند مى فرمايد: بگو اگر خداى را دوست مى داريد از من تبعيت كنيد تا خداى نيز شما را دوست داشته باشد».

آيا مورچه در دل تاريك شب قابل ديدن است؟ آيا صداى پاى مورچه قابل شنيدن است؟ آيا تشخيص مورچه از سنگ خاراى سياه مقدور است؟ اينگونه است كه شرك در عبادت، توحيد و اعتقاد قلبى ما وارد مى شود؟ به همين جهت است كه ما حتى براى اين كه به معناى واقعى موحد باشيم، نياز به راهنمايى اهل بيت عليهم‌السلام درايم و اگر آنها دست ما را نگيرند، هيچ تضمينى براى صحت اعتقادات ما وجود ندارد.

در باب نبوت و عبادت لازم است كه ما به هدايت ها و راهنمايى هاى اهل بيت عليهم‌السلام توجه كنيم:

اءن يحبّ على شى ء من الجور، و يبغض على شى ء من العدل. و هل الدين الا الحبّ و البغض فى اللّه؟ قال اللّه تعالى: «قل ان كنتم تحبون اللّه فاتبعونى يحببكم اللّه (298)» (299).

شرك اينگونه سراغ آدم مى آيد؛ يعنى اينجور انسان را به سمت و سوى سوء اعتقاد مى كشاند و گاهى شرك در اعمال و اعتقادات رسوخ پيدا مى كند؛ مثلا گاهى انسان در دل به ستمگرى علاقه پيدا مى كند، يا از عدالت گريزان مى شود؛ همين حب و بغض انسان را به نابودى مى كشاند. دين، جز حب و بغض چيزى نيست.

شخصى خدمت امام صادق عليه‌السلام آمد عرض كرد:

جُعلتُ فداك انَّا نسمِّى باسمائكم و اءَسماء آبائكم فينفعنا ذلك؟ فقال اءِى واللّه و هل الدِّين الا الحبّ (300).

«فدايت شوم ما بچه هايمان را به نام شما و پدرانتان نام گذارى مى كنيم. آيا اين براى ما فايده اى دارد؟ حضرت فرمودند: آرى به خدا قسم؛ آيا دين، غير از محبت است».

## اميرالمومنين عليه‌السلام تنها صراط مستقيم

پس محبت به زشتى، انسان را به وادى زشتى سقوط مى دهد و محبت به خيرات و خوبى ها انسان را به سوى خيرات و خوبى ها مى كشاند. و به طور كلى انسان به هر چيزى علقه پيدا كند، همان مسير حركت او مى شود. به همين دليل است كه در روايت ذيل آيه شريفه و ان هذا صراطى مستقيما فاتبعوه (301) آمده هو واللّه عَلىّ عليه‌السلام و اللّه الصراط و الميزان (302).

«راه راست و درست پيروى از على بن ابى طالب عليه‌السلام است به خدا قسم او راه راست و ميزان است».

در زيارت نامه اميرالمومنين عليه‌السلام هم اين معنا به عبارت هاى مختلف آمده است: السلام على ميزان الاعمال (303) معيار و سنجش اعمال انسان در قيامت اميرالمومنين عليه‌السلام است. بنابراين نكته قابل توجه در باب صراط اين است كه انسان در مير عملى زندگى، الگوها و راهنمايانى را برگزيده و از هدايت آنها بهره جويد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قطع اين مرحله بى همرهى خضرمكن |  | ظلمات است بترس از خطر گمراهى |

در روايات ما آمده است كه:

الصراط المستقيم اميرالمومنين على عليه‌السلام (304).

«راه درست و صحيح، اميرالمومنين على بن ابى طالب عليه‌السلام است».

مرحوم امينى در جلد دوم «الغدير» از منابع عامه، و همچنين در «صواعق المحرقه» و بعضى كتب ديگر، نقل كرده اند كه قيس بن حازم گفت:

التقى اءبوبكر الصديق و على بن ابى طالب عليه‌السلام فتبسّم ابوبكر وجه على؟ فقال له: ما لك تبسمت؟ قال: سمعتُ رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم؛ يقول: لا يجوز اءحد الصراط الا مَن كَتَبَ له عَلىّ الجواز (305).

«ملاقاتى بين ابوبكر خليفه اول و مولا اميرالمومنين عليه‌السلام اتفاق افتاد كه ابوبكر به حضرت خنديد و تبسم كرد. حضرت فرمودند: چه شد كه تبسم كردى؟ ابوبكر گفت: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمودند: هيچ كس به سلامت از صراط عبور نمى كند، مگر اين كه نامه عمل او را اميرالمومنين على عليه‌السلام امضا كرده باشد».

باز مرحوم امينى در «الغدير» از «فرائد المسطين» از اميرالمومنين عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمودند:

قال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: اذا جمع اللّه الاولين و الاخرين يوم القيامة، و نصب الصراط على جِسر جهنّم ما جازها احد الا مَن كانت معه براءة بولاية على بن ابى طالب عليه‌السلام (306).

«روز قيامت خداوند متعال خلق اولين و آخرين را جمع مى كند و پلى بر روى جهنم قرار مى دهد؛ هيچ كس به سلامت از آن نمى گذرد، مگر اين كه به ولايت اميرالمومنين عليه‌السلام برائت نامه اى براى ايمن ماندن از آتش ‍ همراه داشته باشد».

نكته مهم مجموع اين روايات، قوت التزام به ولايت است. باز از منابع عامه نقل شده است كه ابن عباس به نقل از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده است كه فرمودند:

لو اجتمع الناس على حبّ على بن ابى طالب عليه‌السلام لما خلق اللّه عزوجل النار (307).

«اگر همه مردم بر محبت و ولايت على بن ابى طالب عليه‌السلام اجماع داشتند، اصلا آتشى خلق نمى شد».

اين ولايت و التزام و پيروى اميرالمومنين عليه‌السلام و اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام با محبتى كه منافى با ولايت انسان باشد، قابل جمع نيست و دليلش روايت وارده در باب شغل از صفوان بن مهران اسدى است:

صفوان از اصحاب خاص حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام و از جمله راويان مورد وثوق اماميه و از كسانى است كه روايات بسيار ارزشمندى درباره فروع دين از او نقل شده است و زيارت معروف عاشورا نيز از وى نقل شده است، شغلش جمالى بود و شترهايى داشت كه براى حمل و نقل مسافر و بار كرايه مى داد. نقل مى كند روزى موسى بن جعفر عليه‌السلام به من فرمودند:

يا صفوان! كل شى ء منك جميل ما خلا شيئا واحدا؛ فقلت: جعلت فداك اءى شى ء؟ قال: اكرائك جِمالك من هذا الرجل - يعنى هارون - قلت: واللّه ما اءكريته اءشِرا و لا بطرا و لا للصيد و لا للّهو، و لكن اءكريته لهذا الطريق، يعنى طريق مكة، ولا اءتولاه بنفسى و لكنى اءبعث معه غلمانى. فقال لى: يا صفوان! اءيقع كَراكَ عليهم. قلت: نعم جعلت فداك. قال: فقال لى اءَتحبّ بقاءهم حتى يخرج كراك؟ قلت: نعم. قال: فمن اءحبّ بقاءهم فهو منهم و مَن كان منهم وَرَد النار؛ قال صفوان: فذهبت وبعت جمالى عن آخرها (308).

«اى صفوان! همه چيز تو پسنديده و مطلوب است مگر يك چيز، گفتم: فدايتان شوم آن خصيصه ناپسندى كه من دارم چيست؟ فرمودند: اين كه شترهاى خودت را به اين مرد هارون كرايه مى دهى. مى گويد خدمت امام گفتم: من شترها را براى سفرهاى لهو و لعب و امر صيد به هارون اجاره نداده ام؛ او شتران را در مسير حج و مكه كرايه كرده؛ علاوه بر اين من هم در اين مسير، او را همراهى نمى كنم. امام فرمودند: مگر نه اين كه كرايه و اجاره شترها بر ذمه آنها مى ماند تا از سفر بازگردند و اجاره تو را پرداخت كنند؟ عرض كردم: چنين است. پس حضرت فرمودند: آيا اين طور نيست كه تو دوست دارى هارون و ياران او زنده بمانند و بازگردند تا حق مالى تو را بپردازند؟ عرض كردم: چرا اين چنين است. امام عليه‌السلام فرمودند: هركس بقا و حيات قومى را دوست بدارد، در زمره همان جماعت است و تو چون دوستدار ظلمه و هارون هستى، از تابعين او حساب خواهى شد. صفوان مى گويد: به همين دليل رفتم و همه شترهاى خود را كه سرمايه كسب و تجارت من بود فروختم تا از اعوان ظلمه به حساب نيايم».

نكته قابل توجه در اين روايت نسبتا طولانى اين است كه دوست داشتن و محبت ديگران به غير از محبت حق و اهل حق امر ناپسندى است كه موجب لغزش در صراط آخرت مى شود. جالب است كه مشابه اين روايت را ابى سعيد خراسانى با يك ظرافت بيشترى، از امام هشتم اباالحسن الرضا عليه‌السلام نقل كرده است كه:

دخل رجلان على ابى الحسن الرضا عليه‌السلام بخراسان فساءَلاهُ عن التَّقصير، فقال عليه‌السلام: لاحدهما وَجَبَ عليك التقصير لانَّك قصدتَنى و قال للاخر: وجب عليك التّمام لانّك قصدت السلطان (309).

در خراسان دو نفر به حضور امام هشتم شرفياب شدند؛ از امام عليه‌السلام درباره تمام بودن و يا شكسته بودن نمازشان سوال كردند. حضرت به يكى از آنها فرمودند: تو بايد نمازت را شكسته بخوانى؛ و به ديگرى فرمودند: اما تو بايد نمازت را تمام بخوانى. در حالى كه هر دو مسافر بوده و از وطن خود به طوس آمده بودند. امام علت را اين چنين بيان فرمودند: چون نيت تو از مسافرت امر مشروع و پسنديده اى است و قصد ديدار مرا داشتى و براى ملاقات امام خود حركت كردى، نمازت شكسته است. به آن ديگرى فرمودند: انگيزه تو از مسافرت امر نامشروعى است و براى ديدن سلطان از خانه ات بيرون آمدى؛ بنابراين تو در سفر حرامى، و در سفر حرام، نماز تمام خوانده مى شود.

كنترل تمايلات و غرائز نفسانى و بى اعتنايى به زيورهاى فريبنده دنيا، راه عبور از صراط را هموار مى كند. و به همين نكته هاى باريك تر از مو است كه مردم را براى سعادت اخروى به هاديان مخلص نيازمند كرده است. شايد آن شخص تصور نمى كرد كه نيت، اين امر قلبى و باطنى، اينگونه در اعمال و فرايض او تاثيرگذار باشد. اما اين كه انسان، در دنيا چگونه عمل كند كه صراط آخرت، انعكاس همان مسير و راهى باشد كه در دنيا براى خود انتخاب كرده است، مستلزم پيروى از يك راهنما و هادى آشنا به صراط مستقيم دنيا است و نتيجه جدايى از امامان و پيشوايان هدايت، سقوط در جهنم غرائز و تمايلات نفسانى است.

در روايتى از امام سجاد عليه‌السلام آمده است كه حضرت مى فرمايند:

هلك من ليس له حكيم يرشده (310).

«آن كسى كه در زندگى دنيا پيشوا و راهنمايى براى هدايت نداشته باشد، يقينا در معرض هلاكت است».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گردر سرت هواى وصال است حافظا |  | بايد كه خاك درگه اهل هنر شوى |

آنان كه در دنيا عمرشان را در كفر، الحاد، انكار هاديان صالح بشر و بى اعتنايى و بى اعتقادى به اصل اصيل امامت گذرانده اند، تحقيقا در آخرت قادر به عبور از صراط نخواهند بود. از اين گذشته، توانمندان و كسانى هم كه قادر به عبور باشند، ميزان اقتدار و توانشان به دليل تفاوت مراتب ايمانى، متفاوت است.

## مراتب ايمان كامل

ايمان، مانند نور از مقولات مشككه است. چرا كه نور شمع، نور است، نور خورشيد عالم افروز نور است و نور چراغى كه يك فضاى محدود را روشن مى كند نور است اما مراتب آنها مختلف است. ايمان افراد هم، مانند مراتب نور متفاوت است.

قال لى ابوعبداللّه عليه‌السلام: يا عبدالعزيز اءنّ الايمان عشر درجات بمنزلة السُّلَّم يُصعَد منه مرقاة بعد مرقاة فلا يقولنَّ الاثنين لصاحب الواحد لست على شى حتى ينتهى الى العاشر (311).

«ايمان به مانند نردبانى ده پله است كه يك به يك از پله هاى آن بالا مى روند. شخصى كه در پله دوم است تا به مرحله آخر نرسيده، نبايد آن را كه بر پله اول ايستاده، كوچك بشمارد».

در تعبير امام صادق عليه‌السلام آمده است كه: ايمان، ده پله دارد. گاه كسانى در همان پله ابتدايى؛ و گاه افرادى همه مسير را با توان و قدرت طى مى كنند. در رواياتى كه در توضيح موضوع صراط وارده شده، به اين معنا تصريح شده است.

مرحوم صدوق از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند:

الناس يمرُّون على الصراط طبقات و الصراط اءَدقُّ من الشَّعر و اءَحدُّ من السيف فمنهم من يمرُّ مثل البرق و منهم من يمرُّ مثل عدو الفرس و منهم من يمرّ حبوا منهم من يمرّ متعلَّقا قد تاءخذ النار منه شيئا و تترك شيئا (312).

«مردم با اختلاف مراتب و طبقه از صراط عبور مى كنند. صراط گذرگاه بسيار حساسى است كه برنده تر و تيزتر از لبه شمشير و باريك تر از مو است. عده اى بسان برق از اين مسير حساس عبور مى كنند؛ عده اى ديگر مانند اسب تيزرو عبور مى كنند؛ عده اى هم مانند افراد پياده از صراط عبور مى كنند؛ و عده اى هم با ضعف و ناتوانى و چهار دست و پا از اين مسير مى گذرند. عده ديگرى آويخته بر صراطند كه قادر به عبور نيستند و گاه آتش ‍ بعضى اعضاى آنها را به درون خود مى كشاند».

اين روايت، تجسم صورت ايمانى انسان در اين مراتب و طبقات است. كسانى كه در اين دنيا به نگام رويارويى با گناه و معصيت، به سرعت برق تصميم مى گيرند و هرگز ذهن و فكر خود را به گناه آلوده نمى كنند، در آخرت نيز مانند برق از صراط عبور خواهند كرد؛ و كسانى كه با يك تاءمل مختصر و كوتاه از گناه چشم فرو مى بندند، كسانى اند كه مانند اسبى تيزرو از طراط عبور مى كنند؛ اما كسانى كه با تامل و ترديد، نسبت به گناهان تصميم مى گيرند، گذرشان از صراط، با تاءنّى و آهستگى خواهد بود. عده اى هم هستند كه به هنگام رويارويى با معصيت و حرام، خود را در دام آن گرفتار مى كنند؛ به همان ترتيب در آخرت كه عالم تجسم صور دنيا و انعكاس ‍ اعمال ما در اين دنيا است، گرفتار خواهند شد؛ و اين يك حقيقت است كه قيامت، روز آشكار شدن اسرار است و هر شخص و گروهى به تناسب خلقيات و ملكات روحى دنيوى اش محشور مى شود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفته هاى همچو مار و كژدمت |  | مار و كژدم گردد و گيرد دُمت |

يقينا اعمال، رفتار و خلق و خوى انسانها در قيامت شكل مى گيرند و مجسم مى شوند. اگر خلق و خوى حيوانى، بر ملكات، خلقيات، رفتار و اعمال او حاكم بود، حشر و نشر او نيز حيوانى خواهد بود و اگر اخلاق انسانى بر خلق و خوى و رفتار او حاكم بود، بعث و نشور او هم انسانى خواهد بود. مرحوم فيض در «تفسير صافى» اين روايت را نقل مى كند كه:

ان الصورة الانسانية هى الطريق المستقيم الى كل خير والجِسر الممدود بين الجنّة و النار (313).

«آن صورت انسانى و سيماى روحانى بشر، طريق مستقيم به هر خير و خوبى است و آن پلى كه بر روى جهنم ميان بهشت و جهنم كشيده شده، همان صورت حقيقى انسانى است».

در اين جا چهره ظاهرى مراد نيست، بلكه منظور، چهره نورانى و روحانى بشر است كه مميز انسان و حيوان است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر به صورت، آدمى انسان بدى |  | احمد و بوجهل هم يكسان بدى |

اميرالمومنين عليه‌السلام درباره كسانى كه گرفتار هواهاى نفسانى شده اند و حتى كتاب خدا و حقايق دين را طبق تمايلات خود تاويل مى كنند، مى فرمايند:

فالصّورة صورة انسان و القلب قلب حيوان لا يعرف باب الهدى فيتَّبِعه و لا باب العمى فيصدُّ عنه و ذلك ميت الاحياء (314).

«اين انسانها (آنان كه حقايق دين را مطابق تمايلات و غرائز حيوانى خود تاويل و تفسير مى كنند كسانى اند كه به صورت انسانند، اما دل و قلب آنها، دل و قلب حيوان است كه نه توان معرفت ابواب و راه هاى هدايت و نه معرفت شناخت راه هاى ظلالت را دارد، تا بتواند باب هدايت را انتخاب كرده و باب ظلالت را رها كند. اينگونه افراد مرده هايى زنده اند».

اساسا مبنا و انگيزه دعوت انبياى الهى و اديان آسمانى هم مبتنى بر نجات انسان هاست تا از فرو افتادن در دام مهالك و راه هاى مختلف و متنوع؛ كه در حقيقت راه نيستند و دامند؛ جلوگيرى كند. به تعبير قرآن در سوره مباركه مومنون:

و انّك لَتدعوهم الى صراط مستقيم # و ان الَّذين لا يؤ منون بالاخرة عن الصراط لناكبون (315).

«تو پيامبر موظفى مردم را به صراط مستقيم دعوت كنى و كسانى كه به دعوت تو پاسخ مثبت نمى دهند، از مسير مستقيم انسانيت محرومند».

دليل اين كه در اين رساله مباركه، امام سجاد عليه‌السلام تاكيد مى فرمايند كه ثبات قدم در مسير زندگى دنيايى، موجب استوارى گام ها بر صراط و مسير آخرت است، در حقيقت در صدد سفارش به رعايت حق پاى انسان اند، همان گونه كه همه اعضاى بدن انسان حقوقى دارند.

## ادعيه وارده هنگام وضو

اين مطلب در سراسر معارف دينى جلوه گر است؛ حتى از اميرالمومنين عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند: هنگام وضو و ريختن آب به صورت اين دعا را بخوانيد:

اللّهم بيِّض وجهى يوم تسودُّ فيه الوجوه و لا تسودُّ وجهى يوم تبيضُّ فيه الوجوه (316).

«خدايا! روزى كه به چهره انسان ها نشان مى زنى و عده اى سپيدروى و جمعى روسياهند، مرا با روسفيدها محشور كن».

و هنگامى كه آب به دست راست مى ريزى، بگو:

اللّهم اعطنى كتابى بيمينى، و الخلد فى الجنان بيسارى و حاسبنى حسابا يسيرا (317).

«خدايا! آن نامه عمل مرا كه تعيين كننده سرنوشت نهايى من است به دست راست من بده؛ تا در زمره اصحاب يمين محشور شوم».

و موقعى كه آب را به دست چپ مى ريزى، بگو:

اللّهم لا تعطنى كتابى بشمالى و لا تجعلها مغلولة الى عنقى و اعوذ بك من مقطَّعات النيران (318).

«خدايا! نامه عمل مرا به دست چپم مده؛ و آن را وبال گردن من قرار نده و من از عذاب آتش تو، به تو پناه مى برم».

و هنگامى كه مسح سر را مى كشى، بگو:

اللّهم غشنى برحمتك و بركاتك و عفوك (319).

«خداوندا! رحمت و بركات و عفوت را بر من فراگير كن».

و هنگامى كه مسح دو پا را مى كشى، بگو:

اللّهم ثبتنى على الصراط يوم تزل فيه الاقدام و اجعل سعيى فيما يرضيك عنى (320).

«خدايا! هنگامى كه قدم ها بر پل صراط دچار لغزش مى شوند مرا استوار و راسخ بدار؛ و سعى مرا در اين دنيا به گونه اى قرار بده كه رضاى تو را تحصيل كنم».

در تفسير آيه شريفه:

و ان منكم الا واردها كان على ربك حتما مقضيا#ثم ننجى الَّذين اتقوا و نذر الظالمين فيها جثيا (321).

«همه شما بدون استثنا وارد جهنم مى شويد؛ اين امرى است حتمى و قطعى بر پروردگارت. سپس آنها را كه تقوا پيشه كردند، از آن رهايى مى بخشيم و ظالمان را در حالى كه از ضعف به زانو در آمده اند در آن رها مى سازيم».

## شناخت جهنم و اهل آن

هم از قول عامه و هم از قول خاصه آمده است كه: همه افراد بشر از اين گذرگاه و معبر عبور خواهند كرد؛ به عبارت ديگر، گذرگاه صراط، معبر همه اهل محشر است. منتها اين يك امرى است كه خداوند متعال بر خود فرض ‍ فرموده و تخلف ناپذير است كه آتش، افراد گناهكار و صاحبان معصيت را به دليل شاءن و تناسب گناه و گناهكار با آتش، به سمت خود مى كشاند؛ چرا كه آنها طعمه آتشند.

در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل شده است كه فرمودند:

فَوَ الَّذى نفسى بيده لهى اءعرف باصحابها من الوالدة بولدها (322).

«قسم به خدايى كه جان من در قبضه اوست، شناخت جهنم نسبت به اصحاب آتش، از شناخت مادر نسبت به فرزند بيشتر است».

مومنان و نيكوكاران كه درست نقطه مقابل اهل جهنم هستند، به سلامت عبور مى كنند. به نقل از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده كه فرمونده اند:

تقول النار للمومن يوم القيامة: جز يا مومن فقد اءطفاء نورك لهبى (323).

«آتش، روز قيامت به انسان مومن خطاب مى كند و مى گويد: زود گذر كن كه نور تو شعله هاى مرا خاموش كرد».

در روايت ديگرى جابر بنن عبداللّه انصارى نقل مى كند رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

اذا ادخل اهل الجنة، الجنة قال بعضهم لبعض: اَلَيسَ قَد وَعَدنا ربَّنا ان نَرِد النار؟ فيقال لهم: قد وردتُموها و هى خَامِدَة (324).

«وقتى اهل بهشت وارد بهشت شدند، عده اى به عده ديگر مى گويند: آيا خدا وعده نكرده بود كه ما از ميان آتش عبور خواهيم كرد؟ به آنها پاسخ داده مى شود كه شما عبور كرديد و آتش خاموش بود».

يعنى آن چنان از ميان جهنم عبور مى كنند كه اصلا حرارت جهنم را احساس ‍ نمى كنند. در خبر ديگرى از جابر بن عبداللّه انصارى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه:

الورود الدخول لا يبقى بر، و لا فاجر الا يدخلاها تكون على المومنين بردا و سلاما كما كانت على ابراهيم حتى اءنّ للنار - اءو قال لجهنم - ضجيجا من بردها ثمّ ينجى الَّذين اتقوا (325). 0

«مراد از ورود، داخل شدن است و هيچ شخص خوب يا بدى باقى نمى ماند؛ مگر اين كه داخل در جهنم شده باشد و آتش بر مومنان سرد و سالم است؛ همان طور كه براى ابراهيم اين چنين بود، چنان سرد كه ناله آتش از سرمايش بلند مى شود و تقواپيشگان نجات مى يابند».

موقعى كه نمروديان تصميم گرفتند در پاسخ بت شكنى ابراهيم او را مجازات كنند و بسوزانند؛ او را ميان آتش انداختند. فرمانى از جانب خدا صادر شده كه آتش بر ابراهيم گلستان و سرد شد، به نقل قرآن:

قلنا يا نار كونى بردا و سلاما على ابراهيم (326).

«ما گفتيم: اى آتش! بر ابراهيم سرد و سالم باش».

اگرچه خاصيت جدا ناشدنى آتش سوزاندن است، اما آن خدايى كه اين خصوصيت را براى آتش قرار داده است، به خاطر ابراهيم از او سلب كرد. در اين جا نيز چنين است؛ گر چه آتش جهنم خاموش ناشدنى است، اما تاثير نور و قوت ايمان مومن چنان بر آتش اثر مى گذارد كه آتش را خاموش ‍ مى كند و مومن به سلامت از صراط مى گذرد.

از مجموع روايت و آيات در باب صراط، چنين استفاده مى شود كه پيمودن و يافتن صراط مستقيم دنيا و راه صحيح زندگى باعث آسان گذشتن از آن صراطى مى شود كه به نص صريح قرآن:

و ان منكم الا واردها كان على ربك حتما مقضيا (327).

«همه شما بدون استثنا وارد جهنم مى شويد؛ اين امرى است حتمى و قطعى بر پروردگارت».

خداوند متعال ان شاءاللّه به همه ما اين توفيق را عنايت كند كه با چشم بستن و عبور از تمايلات نامشروع دنيوى از مسير پر خطر صراط آخرت به سلامت بگذريم.

# 7 - حق دست

و اما حَقُّ يَدَك فانَّ لا تبسطها الى ما لا يحلُّ لك فتنال بما تبسطها اليه من اللّه العقوبة فى الاجل و من النَّاس بلسان اللائمة فى العاجل و لا تقبضها ممَّا افترضَّ اللّه عليها و لكن تُوَقِّرُها بقبضها عن كثير ممَّا يُحِلُّ لها و تبسطها الى كثير ممّا ليس عليها فاذا هى قد عقلت و شرفت فى العاجل وجب لها حسن الثواب من اللّه فى الآجل.

«و اما حق دست تو اين است كه آن را به ناروا دراز نكنى؛ كه با اين كار عقاب آخرت را براى خود تدارك ديده اى و در دنيا نيز زبان ملامت گران را به روى خود گشوده اى و هيچ گاه دست خود را از واجبات باز ندارى، بلكه احترام نهادن به دست ها اين است كه آن را حتى از بسيارى از آنچه كه حلال است باز داشته (مثل موارد شبهه و مكروهات) و بسيارى از آنچه واجب نيست به جاى آور (مثل مستحبات) در نتيجه به عقل و شرافت اين دنيا شهره مى گردى ضمن اين كه ثواب اخروى را نيز براى خود تضمين نموده اى».

در اعضاى ظاهرى انسان، دست مظهر جابه جايى و وسيله نقل و انتقال اشياى خارجى است و يقينا در تعبير و بيان امام عليه‌السلام، هم معناى واقعى دست و هم آثار و افعال مترتب بر آن موردنظر است؛ مثلا دست درازى به اموال، سرقت و تصرف مال ديگران بدون اجازه، دست اندازى به نواميس و يا هر حقى از حقوق ديگران، از گناهان دست است.

يك معناى كنايى هم از بيان امام عليه‌السلام محتمل است؛ كه با سرانگشت تدبير و شيطنت، حقى را تضييع و به حريم ديگران تجاوز كردن؛ و يا به تعبير كنايى ديگر، گشاده دستى و بسته بودن دست، كه مراد همان سخاوت، و نقطه برابرش خسّت طبع است، اين سخن امام سجاد عليه‌السلام برگرفته از اين آيه شريفه است كه:

و لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك و لا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا (328).

«هرگز دستت را بر گردنت زنجير مكن، (و ترك انفاق و بخشش منما) و بيش از حد نيز دست خود را مگشاى كه مورد سرزنش قرار گيرى و از كار فرومانى».

در همه تعليمات و آداب اخلاقى اسلام، طورى اعتدال و ميانه روى رعايت شده است كه براى هر عقل سليمى، قابل درك است، تعاليم دينى، انسان را از هرگونه افراط و تفريط، تندروى و كندروى نهى كرده است. در فرمايشى از اميرالمومنين عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند:

لاترى الجاهل الا مفرطا اءو مفرّطا (329).

«نمى بينى جاهل را مگر در حال تندروى يا كندروى».

تندروى و كندروى ريشه در جهل انسان دارد و اين خصيصه افراد جاهل است.

بنابراين، به اعتدال و ميانه روى در امر معيشت و تنظيم صحيح زندگى توصيه فراوان شده است. در آيه شريفه ديگر آمده است:

و الَّذين اذا اءنفقوا لم يسرفوا و لم يقتروا و كان بين ذلك قواما (330).

«و كسانى كه هرگاه انفاق كنند، نه اسراف كنند و نه سختگيرى؛ بلكه در ميان اين دو، حد اعتدالى دارند».

## بخل و پيامدهاى سوء آن

در مكتب تربيتى دين با بخل و گشاده دستى افراطى برخورد شده است؛ مخصوصا با بخل و بسته بودن دست، در قرآن آمده است:

الَّذين يبخلون و يامرون الناس بالبخل و يكتمون ما آتاهم اللّه من فضله (331).

«كسانى كه بخل مى ورزند و ديگران را هم به بخل ورزى دستور مى دهند، و خصوصياتشان اين است كه آثار لطف و تفضل الهى را بر خود پنهان مى كنند».

در روايت آمده است: اگر خداوند بندگان را به نعمتى متنعم كرد، دوست دارد آثار آن نعمت را در وجود و زندگى آنها ببيند.

در آيه ديگرى در سوره مباركه آل عمران مى خوانيم كه:

ولا تحسبنَّ الَّذين يبخلون بما ءاتهم اللّه مِن فضله هو خيرا لهم بل هو شرّ لهم سَيُطَوِّقُون ما بَخِلوا به يوم القيامة و للّه ميراث السموات و الارض (332).

«افراد بخيل كه آثار تفضل الهى را پنهان كرده، بخل مى ورزند و چيزى به كسى نمى دهند گمان نكنند به نفع آنهاست، بلكه براى آنها بسيار بد است و اموالى كه با بخل ورزى جمع كرده اند طوقى بر گردن آنها خواهد بود و ميراث آسمان ها و زمين از آن خداست».

آثار سوء و خطرناكى بر اين صفت مذموم اخلاقى مترتب است، كه در روايات هم به آن اشاره شده است؛ از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت است كه فرمودند:

ايَّاكم والشُّح فانَّه اءهلك مَن كان قبلهم حملهم على اءن يسفكوا دمائهم و يستحلّوا محارمهم (333).

«از بخل دورى كنيد كه بخل ورزى موجب هلاكت بسيارى از گذشتگان شده؛ زيرا اين خصيصه اخلاقى، آنها را وادار به خونريزى و گناهكارى كرد».

گاهى بخل ورزى انسانها منشا و عاملى براى كشتن ديگران و يا توجه به نواميس ديگران مى شود و علمت مذموم و ناپسند بودن اين خصيصه اخلاقى، آثار بسيار سوء و زشتى شود كه بر اين خلق و خوى نفسانى مترتب است. در سخن ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه:

اياكم و الشح فانما هلك من كان قبلك بالشح اءمرهم بالكذب فكذبوا و امرهم بالظلم فظلموا و امرهم بالقطيعة فقطّعوا (334).

«از بخل دورى كنيد كه بخل انسان را به گناه دروغ مجبور مى كند. گاهى بخل باعث مى شود انسان به گناه ظلم آلوده شود، اين صفت مذموم اخلاقى گاهى انسان را به قطع رحم مبتلا مى كند».

بنابراين بخل ريشه بسيارى از گناهان و رذايل اخلاقى است. در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است كه فرمودند:

لا يجتمع الشح و الايمان فى قلب عبد ابدا (335).

«هرگز بخل و ايمان در يك دل جمع نمى شوند».

اگر انسانى دلش به نور ايمان منور شده باشد، ديگر آن دل جاى بخل ورزى نيست. و آن دل جاى حرص، آز، جمع آورى مال و محروم نمودن ديگران نيست.

يا در سخن ديرى از رسول بزرگوار اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه:

لا يدخل الجنة بخيل (336).

«انسان هاى بخيل از توفيق ورود به بهشت محرومند».

بنابراين از مجموع اين نكات در مى يابيم كه ريشه بسيارى از گناهان و رذايل اخلاقى، بخل است و به همين دليل خطرات و آفات از يك سو مكتب تربيتى و اخلاقى دين و از سوى ديگر، مكتب فقهى و اقتصادى دين، به شدت با آن مقابله كرده اند.

نكته قابل توجه ديگرى كه از نتايج سوء و بسيار مذموم بخل به شمار مى آيد، سخت گرفتن بر خانواده است كه انسان بخيل چنان مبتلا به اين روحيه مذموم مى شود كه خانواده خود را در تنگنا و مضيقه قرار مى دهد، به تعبير رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم:

ليس منّا مَن وُسِّع عليه ثمّ قَتَرَ على عياله (337).

«كسى كه توسعه مالى دارد، اما بر خانواده و اهلش سخت مى گيرد از ما نيست».

گاهى اين خصيصه و روحيه، چنان در انسان قوت مى گيرد و عواقب منفى به بار مى آورد كه نزديك ترين افراد به فرد بخيل، حتى فرزندانش آرزوى مرگ او را مى كنند. در بيان امام هشتم حضرت اباالحسن الرضاعليه‌السلام آمده است كه:

ينبغى للرجال اءن يوسِّع على عياله لئلا يتمنّوا موته (338).

«بر مردان واجب است كه در حد مقدور، امكانات زندگى خانواده خود را توسعه دهند تا آنها آرزوى مرگ او را نكنند».

تعبير ديگرى از حضرت رضا عليه‌السلام وارد شده كه فرموده اند:

صاحب النعمة يجب اءن يُوسِّع على عياله (339).

«كسى كه خدا به او نعمت مال كرامت فرموده، بايد براى اهل و خانه اش ‍ وسعت ايجاد كند».

علاوه بر همه اين نكات؛ انسان بخيل كسى است كه با زحمت و تحمل مشقت، مال و اموالى را جمع آورى كرده، اما بخل به او اجازه نمى دهد كه حتى خودش از اين اموال استفاده كند. بنابراين در زشتى و آثار منفى و منفورى كه اين روحيه و اخلاق نفسانى مترتب است هيچ ترديدى نيست؛ و جاى هيچ بحث و گفتگو و نقدى وجود ندارد.

## سخاوت و بخشش

نقطه مقابل اين رذيله اخلاقى، سخاوت و گشاده دستى است، كه در معارف تربيتى ما، سخاوتمندى را قرين ايمان دانسته اند. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

انّ السخاء من الايمان و الايمان فى الجنّة (340).

«همانا سخاوت از ايمان است، و جايگاه مومن، بهشت است».

از جمله تاثيراتى كه ايمان در روح و دل انسان مى گذارد اين است كه مؤمن سخى الطبع پرورش مى دهد و طبعا انسان سخى مورد محبت و عنايت ذات پروردگار قرار مى گيرد و جايگاه او بهشت است.

همچنين روايت شده است:

ان اللّه تعالى جواد و يحبُّ الجواد (341).

«خداوند بخشنده است و بذل و بخشش را دوست دارد».

تعبير بسيار جالب توجهى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين باره وارد شده كه در ساير مسائل اخلاقى كمتر يافت مى شود:

شابّ سخىّ مرهق فى الذنوب اءحبّ الى اللّه مِن شيخ عابد بخيل (342).

«جوان سخاوتمند متهم به گناه، نزد خدا محبوب تر از پيرمردى است كه عمرى را در عبادت گذرانده اما بخيل است».

اين نشانه رفعت جايگاه و منزلت اين خلق نيكو است. در سخن ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه:

ان اللّه عبادا يخصُّهم بالنعم لمنافع العباد فمن بخل بتلك المنافع عن العباد نقلها اللّه عنه و حولها الى غيره (343).

«خدا گاهى تفضل كرده و افرادى را نعمت و مال و ثروت ارزانى مى دارد تا ديگر بندگانش هم از آن بهره مند شوند؛ حال اگر او بخل ورزيده، از اين ثروت خدادادى به ديگران بهره اى نرساند، خدا اين نعمت را از او سلب كرده و به ديگرى عنايت مى كند».

در مجموعه روايات اخلاقى مى بينيم كه مى فرمايند:

الجنّة دار الاسخياء (344).

«بهشت، خانه سخاوتمندان است».

در روايت ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، نكته مقابل آن ذكر شده:

لا يدخل الجنّة بخيل (345).

«افرادى كه اين خصيصه سخاوت را نداشته باشند، راهى به بهشت ندارند».

در روايتى آمده است كه از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، سوال شد:

اءىُّ النَّاس اءَفضلهم ايمانا؟ قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اءبسطهم كفَّا (346).

«كدام مردم ايمانشان برتر است؟ جواب فرمودند: آنان كه در بذل مال و ثروت بر ديگران پيشى گيرند».

در حديثى از امام صادق عليه‌السلام وارد شده است كه:

خِيارُكم سُمَحاؤ كم و شراركم بُخلائكم (347).

«خوبان شما افراد گشاده دستند و بدهاى شما كسانى اند كه بخل مى ورزند».

## ايثار و فداكارى

خصيصه اخلاقى سخاوت، يك نقطه اوج و مرتبه عالى دارد كه به مقام ايثار مى رسد و قرآن آن را چنين ستوده است:

و يؤ ثرون على اءنفسهم و لو كان بهم خصاصة (348).

«ديگران را بر خود مقدم مى دارند؛ هرچند خودشان بسيار نيازمند باشند».

انسان سخاوتمند كسى است كه بخشى از مال خود را به ديگرى مى دهد، اما اهل ايثار كسانى اند كه در آنچه نياز دارند ديگران را بر خود ترجيح مى دهند. در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است:

و آثر على نفسه غفر له (349).

«كسى كه نسبت به چيزى نيازمند باشد و ديگرى را بر خود ترجيح دهد مشمول غفران الهى مى شود».

البته معنا و مفهوم ايثر و مدح اين روحيه بلند انسانى، اين نيست كه انسان آنچه را كه خود نياز دارد، در اختيار ديگرى گذاشته، خود براى لقمه نانى دست نياز پيش ديگران دراز كند و عزت نفس خود را از بين ببرد؛ چرا كه در مسائل اخلاقى، رعايت عزت مومن در اولويت است. در تعبيرى از امام صادق عليه‌السلام وارد شده است كه:

ان اللّه تبارك و تعالى فوَّض الى المؤمن كل شى ء الا اءذلال نفسه (350).

«خداوند همه اختيارات شخصى انسان را به خودش واگذارده، مگر جايى كه اقدام او موجب ذلت و حقارتش شود».

بنابراين، ايثارگرى نبايد منتهى به افلاس و ناتوانى شخصى شده و او را براى تامين نياز، محتاج ديگران كند و آبروى خود را كه تنها سرمايه اوست از بين ببرد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دست طلب چوپيش كسى میكنى دراز |  | پل بسته اى كه بگذرى از آبروى خويش |

اين جا يك مطلب دقيقى وجود دارد كه تذكر و توجه به آن ضرورى است:

كرامت هاى اخلاقى و بزرگوارى هاى روحى انسان، نشات گرفته از بلندى روح و پاكيزگى و طهارت نفس است و بسيار ارزنده و شايسته مدح است و كسى كه صاحب هر يك از اين كرامات اخلاقى باشد به عنوان يك انسان كامل شناخته مى شود.

افرادى هستند كه از مال خود ايثار مى كنند؛ چنان كه قرآن در مورد انصار مى فرمايد:

و يؤ ثرون على انفسهم و لو كان بهم خصاصة (351).

«ديگران را بر خود مقدم مى دارند هرچند خودشان بسيار نيازمند باشند».

و افرادى هستند كه اهل ايثار و بخشش جان هستند:

و من الناس من يشرى نفسه ابتغآء مرضات اللّه (352).

«بعضى از مردم جان خود را به خاطر خشنودى خدا مى فروشند».

مصداق بارز اين آيه كريمه، مولا اميرالمومنين عليه‌السلام است كه در «ليلة المبيت» بذل جان كرد و با اين كه مى دانست مشركان تصميم بر كشتن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارند، شجاعانه و با كمال مردانگى، مروت و گذشت، دست از جان خود شست و به جاى پيامبر در بستر ايشان خوابيد. اين تعالى روح است كه همگان اين بزرگى و عظمت روح را ستايش مى كنند. گرچه نداشتن اين خصيصه، مذموم و ناپسند نيست، ولى اكثر قريب به اتفاق انسان ها در مورد جان خود چنين نيستند. اين مطلب درباره ايثار مال هم مصداق دارد. به نقل قرآن كه مى فرمايد:

و لا تَقتُلُوا اولادكم مِن اِملاق نحن نرزُقُكُم و ايَّاهم (353).

«و فرزندان خود را از (ترس) فقر نكشيد؛ ما، شما و آنها را روزى مى دهيم».

مردم در زمان جاهليت به دليل خصايص پست روحى، فرزندان خود را مى كشتند، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم موفق شد از همين مردم انسان هايى بسازد كه همه دارايى خود را با مهمانان مهاجر مكى تقسيم كرده و گاه در عين نادارى، ديگران را بر خود مقدم مى داشتند. اما همه مردم چنين نيستند. با اين كه اگر كسى اين چنين باشد همه او را تحسين كرده، از او به خوبى و بزرگى ياد مى كنند؛ اما وقتى نوبت به خودشان مى رسد، اينگونه نيست كه نان سفره خود را به ديگران بدهند، و البته داشتن همين روحيه هم مذموم و ناپسند نيست.

اگرچه بذل مال و جان دليل تعالى و عظمت روح و اوج انسانيت است، اما به صورت قانون موظف توصيه نشده، بنابراين جود و ايثار، در عين پسنديدگى، يك قانون الزامى نيست با اين كه در نقطه مقابل آن، بخل و خست طبع، مذموم است.

آنچه كه در مقام تبيين آن هستيم اين نكته است كه همه قوانين الزامى اعم از قوانين فروع عمليه و قوانين اخلاقى هميشه با اعتدال و ميانه روى همراه بوده است.

قرآن مى فرمايد:

و لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك و لا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا (354).

«نه آنقدر دست و دلباز باش كه چيزى در كفت نماند و نه آنقدر دست بسته، كه ندامت و حسرت دامنت را بگيرد».

كلام حضرت هم ناظر به همين نكته يعنى اعتدال در روش و منش زندگى است. اولياى دين آنچنان شيفته و عاشق بى قرار عبادت بودند كه همه مورخان حتى اهل تسنن در حالات مولا اميرالمومنين عليه‌السلام نوشته اند:

حضرت در هر شب هزار ركعت نماز مى خواندند (355). و يا امام سجاد عليه‌السلام چنان كه در مقدمه بيان كرديم در شبانه روز هزار ركعت نماز مى خواندند؛ (356) اما هرگز اين مقدار عبادت به صورت قانون و الزام در نيامده، بلكه ميزان الزام همان پنج نوبت نماز واجب است. چه بسا افرادى كه در اين مسير، راه افراد پيموده و از جاده اعتدال خارج شده اند و مورد مذمت و نكوهش پيشوايان و مربيان دينى قرار گرفته اند. در بيانى از امام موسى بن جعفر عليه‌السلام وارد شده است كه فرمودند:

اجعلوا لانفسكم حظا من الدنيا...واستعينوا بذلك على امور الدين...ليس ‍ منا من ترك دنياه لدينه و مَن ترك دينه لدنياه (357).

«براى امر دين، دنيايتان را رها نكنيد، بلكه رغبت به دنيا را براى تقويت امر دين توصيه فرموده، مى فرمايند: اگر كسى دنيا را به خاطر امور عبادى و اخروى تعطيل كند از محدوده دوستان و پيروان ما خارج شده يعنى در حقيقت شيعه نيست در مقابل آن، كسى كه همه همت و تلاشش را متوجه دنيا كند، از محدوده دين خارج شده است».

و در تعبيرى امام حسن مجتبى عليه‌السلام فرمودند:

اعمل لدنياك كاءنك تعيش اءبدا واعمل لاخرتك كاءنك تموت غدا (358).

«طورى براى دنيايت عمل كن، كه گويى هميشه در آن خواهى بود؛ و براى آخرتت هم طورى عمل كن كه گويى امروز پايان عمر تو است».

اين اعتدال و توصيه به ميانه روى، حتى در امور عبادى نيز وجود دارد و رهبانيت و انزوا و دورى از اجتماع سخت مورد مذمت و نكوهش است. حضرت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

انَّما رهبانية امَّتى الجهاد (359).

«براى امت من ترك دنيا، همان جهاد و مبارزه است».

اگر راست مى گويند كه از دنيا بريده اند، چرا به كوه و مغاره پناه مى برند؟ ميدان امتحان شما، ميدان جهاد است؛ اگر از دنيا بريده ايد، بياييد براى تقويت دين مجاهده كنيد، در آن جا معلوم مى شود كه بريدگى از دنيا درست است يا نه؟

رعايت اعتدال و ميانه روى در همه شوون زندگى از قوانينى است كه شرع مقدس اسلام براى ادامه حيات بشر قرار داده است. اين قاعده را حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام در قالب روايتى بيان فرمودند:

اليمين و الشمال مضلّة و الطريق الوسطى هى الجادّة (360).

«انحراف به راست و چپ، گمراهى و ضلالت است، راه مستقيم و طريق ميانه، جاده وسيع حق است».

نه افراط و نه تفريط، بلكه اعتدال و ميانه روى. قرآن هم پيروان اين آيين را امت وسط دانسته است.

و كذلك جعلناكم امّة وسطا (361).

«ما شما را امتى ميانه رو قرار داديم».

پس مطلوب شارع مقدس و قانون گذار، همان اعتدال در همه شوون است. چنان كه در همه نظام ها، چه در نظام اقتصادى اسلام، چه در نظام فرهنگى دين، چه در نظام اجتماعى شرع و چه در نظام سياسى اين نكته مورد توجه است؛ حتى در نظام اخلاقى اسلام كه بر همه اين نظام ها، سايه افكنده است.

## برترى عدل نسبت به جود

در اواخر كلمات قصار نهج البلاغه روايتى نقل شده كه سخن عميق و قابل توجهى است؛ فردى كه از نحوه سوال او مى توان فهميد فرد باهوش و نكته سنجى بوده است به حضور اميرالمومنين عليه‌السلام شرفياب شد و سوال كرد:

اءيّهما اءَفضل العدل اءو الجود فقال عليه‌السلام: العدل يضع الامور مواضعها و الجود يخرجها من جهتها و العدل سائس عام و الجود عارض خاص ‍ فالعدل اشرفهما و افضلهما (362).

«عدالت بالاتر است يا جود و سخاوتمندى؟ امام عليه‌السلام فرمودند: تعريف عدل اين است كه حق به صاحب حق برسد، اما جود، اغماض از حق مسلم است. در مديريت، عدل و عدالت، طريق و سياستى است كه همگان از آن بهره مندند؛ اما جود و ايثار يك حالت استثنايى است كه براى همه كس و در هر حال پيش نمى آيد؛ لذا جود، ايثار و سخاوت نمى تواند مبناى زندگى عمومى قرار بگيرد و نمى تواند براى زندگى اجتماعى به عنوان يك قانون درآيد».

جالب اين است كه اين سخن را كسى بيان كرده است كه در شاءن او سوره« هل اءتى» نازل شده و خود مظهر ايثار است، نان سفره خود را به يتيم، مسكين و اسير مى دهد و با آب افطار مى كند (363)؛ و اصلا شعار «الجار ثمّ الدّار» شعار رسمى اميرالمومنين و خانواده او عليهم‌السلام است. در روايت معروفى آمده است:

كانت فاطمة سلام اللّه عليها اذا دعت تدعو للمومنين والمومنات و لا تدعو لنفسها، فقيل لها: يا بنت رسول اللّه انك تدعين للناس و لا تدعين لنفسك فقالت: الجار ثمّ الدّار (364).

«حضرت فاطمه سلام اللّه عليها هميشه هنگام دعا، دوستان، بستگان و همسايگان را دعا مى كرد، از ايشان پرسيده شد: چرا ديگران را دعا كردى، خودت را دعا نكردى فرمودند: الجار ثمّ الدارّ.

معصومين عليهم‌السلام حتى در امور معنوى هم، ديگران را بر خود مقدم مى داشتند؛ به عنوان نمونه در خطبه متقين نهج البلاغه، امام عليه‌السلام اوصاف انسانهاى كامل را بيان كرده، مى فرمايند:

نفسه منه فى عَناء و النَّاس منه فى راحَة (365).

«انسانهايى كه خود را به زحمت مى اندازند تا ديگران را به آرامش و آسايش برسانند».

اين انسان كامل كه هم در مقام تربيت انسانهاى با كمال قرار دارد و هم در مورد مسائل شخصى افراد، سخاوتمندى و كرم از خود نشان مى دهد. مى فرمايند:

الجود عارض خاص (366).

«جود يك عارضه استثنايى و خاص است».

اگر بخواهد قانونمند شود، پايه و اساس بگيرد و به صورت قانون درآيد، ديگر جود نخواهد بود؛ وقتى به آن جود مى گويند كه اجبار و الزام قانونى در كار نباشد و تنها از سر كرامت و علو طبع واقع شود. در كلام ديگرى از اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است كه مى فرمايند:

العدل سائس عام والجود عارض خاص فالعدل اءشرفهما و اءفضلهما (367).

«عدالت، روش و سياستى است كه همگان از آن بهره مند هستند، اما جود ايثار يك حالت استثنايى است كه براى همه كس پيش نمى آيد، پس ‍ عدالت، برتر است».

با محاسبه و سنجش اجتماعى، عدل برتر و شايسته است؛ يعنى اگر عدل و جود را در ترازوى شرافت بگذاريم، عدل رجحان دارد و اگر اين دو را در ميزان فضيلت نيز قرار دهيم باز عدل برترى دارد. عادل به كسى گفته مى شود كه مثلا مال كسى را نمى دزدد، به نواميس ديگران نظر ندارد. دستش به خود ديگرى آلوده نمى شود، اما جواد و سخى، كسى است كه نه تنها مال ديگرى را نمى دزدد، بلكه از مال خود هم به ديگرى مى دهد. عادل كسى است كه به نواميس ديگران نظر ندارد، اما جواد كسى است كه حاضر است براى حفظ نواميس ديگران، تا آخرين قطره خون دفاع كند، با اين همه، باز عدل والاتر است.

از نظر ملكات اخلاقى و اوصاف شخصى، جود با عدل قابل قياس نيست. بنابراين اميرالمومنين عليه‌السلام، كه در پاسخ اين مرد سوال كننده، اينگونه مى گويد؛ وقتى پاى منافع شخصى به ميان مى آيد، تنها نان سفره اش را به ديگران مى دهد كه آيه نازل مى شود:

و يُطعمون الطَّعام على حُبِّهِ مسكينا و يتيما و اءَسيرا (368).

«بنابر دوستى با خدا، به فقير، اسير و طفل يتيم طعام مى دهند».

و وقتى پاى منافع خودش در ميان است، در ركوع نماز، حلقه انگشترى را به نيازمند مى دهد كه آيه نازل مى شود:

انَّما وَليُّكُمُ اللّه و رسوله و الَّذين آمنوا الَّذين يقيمون الصلاة و يؤ تون الزكوة و هم راكعون (369).

«همانا ولى شما، تنها خدا و رسول خدا و آن مومنانى هستند كه نماز به پا داشته و در حال ركوع زكات مى دهند».

وقتى سخن از منافع شخصى است در شب خطر به جاى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى خوابد و از جان مايه مى گذارد تا اين كه آيه نازل مى شود:

و مِن الناس مَن يَشرى نفسه ابتغاء مرضات اللّه و اللّه رؤُف بالعباد (370).

«بعضى از مردم هستند كه از جان خود در راه رضاى خدا مى گذرند و خدا دوستدار چنين بندگانى هستند».

وقتى منافع شخصى در ميان است تاريخ به سند مطمئن مى نويسد:

ان اميرالمومنين عليه‌السلام اءعتق اءلف مملوك من ماله و كدّ يده (371).

«اميرالمومنين عليه‌السلام با دسترنج خود هزار بنده آزاد كرد».

بيل مى زند، كشاورزى مى كند، عرق مى ريزد تا با دسترنج خود، هزار برده را از زير يوغ بردگى آزاد كند. چاه حفر مى كند و همه را وقف مى كند و خلاصه وقتى پاى منافع عمومى در ميان است همين انسان رئوف، كريم، جواد، دست برادرش عقيل را براى درخواست مقدارى سهم اضافى از بيت المال مى سوزاند؛ و حتى بر زندگى شخصى خود و فرزندانش تنگ مى گيرد. هنگامى كه همه دارايى صندوق بيت المال را بين اهلش تقسيم مى كند، در محل آن دو ركعت نماز مى خواند:

رجاء اءن يشهد له يوم القيامة (372).

«به اميد آن كه زمين بيت المال در قيامت شهادت بدهد».

بنابراين آنچه كه مبنا و اساس بنيان اجتماع واقع مى شود عدل است؛ اما جود و سخاوتمندى مى تواند زيبايى و نماى اين ساختمان باشد، اگر ساختمانى اساسش ويران باشد، تزيين و زيبايى آن سودى ندارد.

در اين كلام، همه توجه امام سجاد عليه‌السلام به رعايت اعتدال در زندگى است و هرگونه تخلف در اين مسير در بسط و گشاده دستى را مايه ملامت ملامتگران عاقل در دنيا و عقوبت در آخرت ذكر مى فرمايند؛ بخل ورزيدن و خوددارى در انجام واجبات را موجب ندامت و حسرت اخروى مى دانند.

## درآمدهاى نامشروع و پيامدهاى آن

دست اندازى به مال ديگران به هر طريق و راهى اعم از سرقت و دزدى، به طور مستقيم و يا غيرمستقيم؛ خيانت در امانت، غش در معامله، رشا و ارتشا و مطلق كسب و درآمدهاى حرام و مصاديق فراوانى كه بر اين عنوان كلى، اطلاق مى شود؛ مثل تحصيل درآمد از راه فروش اموالى كه شرع مقدس ممنوع كرده، مانند مسكرات با مال كسب شده از راه قمار، ريا، احتكار و مطلق درآمدهاى نامشروع، همه حرام است. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

انَّ اَخوف ما اَخافَ على اُمَّتى مِن بعدى هذا المكاسب المحرّمة (373).

«بيشترين چيزى كه مرا نسبت به حال امتم بعد از من سخت نگران مى كند، اشتغال به درآمدهاى ناروا و حرام است».

روشن است كه همه اين موارد و مصاديق، صرف نظر از اين كه مصداق ظلم و تعدى به حقوق ديگران است و كسى كه به آن دست زند، مجرم شرعى است، مانع رشد ملكات اخلاقى و نفسانى انسان مى شود و چه بسا باعث سقوط از عالى ترين مرتبه انسانى به پست ترين مرتبه حيوانى ميگردد؛ زيرا اين حيوان است كه براى پر كردن شكم خود، باكى ندارد كه طعمه را از چه منبعى به دست آورد؛ و حال آنكه قرار بر اين شد كه در همه شوون و جهات زندگى انسان، شرايط و هدف او با حيوان متفاوت باشد، بر اين اساس ‍ رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده اند:

منَ لم يُبال مِن اءين اكتسب المال لم يبال اللّه من اءَين ادخله النار (374).

«اگر كسى در تحصيل مال بى باك باشد، بر خداوند هم باكى نيست كه او را از چه سمت وسويى به آتش داخل كند».

نتيجه اين كه: انسان اگر نسبت به اين امور پروا نداشته و مراعات نكند، همه قابليت هاى نفسانى و استعدادهاى بالقوه او كه خداوند براى رشد و كمال او براى تحصيل مال و درآمد مشروع در اختيارش قرار داده است از بين مى رود. دل بى پروايى كه مالامال از حرام شده است چگونه قابليت نور معنويت و ضياء روحانيت را خواهد داشت؟ اصلا گوشت، استخوان و پوست روييده از حرام، چگونه استعداد پذيرش فيوضات عالم ملكوت و معنويت را خواهد داشت؟ در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله وارد شده است كه فرمودند:

ان اللّه ملكا على بيت المقدس ينادى كل ليلة من اءكل حرام لم يقبل منه صرف و لا عدل (375).

«خداوند را ملكى است كه هر شب و روز مى گويد: از كسى كه با مال حرام زندگى خود را مى گذراند، نه فريضه اى پذيرفته مى شود و نه نافله اى ».

اعمال واجب و مستحبى را كه انجامى مى دهد مقبول نيست؛ زيرا شكم او مالامال از حرام است. در روايتى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرموده اند:

اذا اكتسب الرجل مالا من غير حلة ثمّ حجّ فلبّى نودى لا لبّيك و لا سعديك (376).

«اگر كسى در جهت كسب حرام باشد، سپس به حج برود لبيك كه مى گويد، منادى مى گويد: لبيك تو پذيرفته نيست».

افرادى كه به حج مشرف مى شوند، براى اداى مناسك حج در ميقات محرم مى شوند و يكى از اعمال و فرايض در مقدمه احرام، گفتن دو «لبيك» و «سعديك» است. اين روايت تصريح مى كند كسى كه كسب حرام داشته و دعوت خدا را اجابت كرده است، مى گويد: خدايا من براى پاسخ آمدم تو را لبيك مى گويم. در جواب گفته مى شود كه اين صدا كردن و خواند خدا پذيرفته نيست.

در آيه شريفه قرآن آمده است:

و قَدِمنَا الى ما عَمِلوا مِن عَمَلِ فَجعلناه هَبَاء مَنثُورا (377).

«و ما به سراغ اعمالى كه انجام داده اند مى رويم، و همه را همچون ذرات غبار پراكنده در هوا قرار مى دهيم».

انسانى كه شكم خود را از مال حرام پر كرده است، كار او مثل غبار پراكنده است كه هرگز توان جمع آوريش را ندارد تا از آن حاصلى بربندد. امام سجاد عليه‌السلام ذيل اين تعبيرات اميرالمومنين در دعاى كميل:

اللّهم اغفرلى الذنوب التى تهتك العصم، اللّهم اغفرلى الذنوب التى تنزل البلاء، اللّهم اغفرلى الذنوب التى تحبس الدعاء (378).

«بار خدايا! آن گناهان مرا كه پرده ها را مى درند بيامرز؛ بار خدايا! آن گناهان مرا كه بدبختى ها را فرو مى بارند بيامرز؛ بار خدايا! آن گناهان مرا كه از استجابت دعا جلوگيرى مى كنند بيامرز».

فرموده اند: «از گناهانى كه موجب حبس دعا مى شود، پر بودن شكم از مال حرام است» (379). در روايت ديگرى دارد:

انَّ اءَحَدكُم ليرفع يَدَيهُ الى السَّماءِ فيقول يا ربِّ يا ربِّ و مَطعَمَهُ حرام و مَلبَسَهُ حرام فاءَى دعاء يستجاب لهذا (380).

«انسان، دست ها را به طرف آسمان بلند مى كند و خدا را مى خواند ولى شكم او از حرام پر شده و لباسش را از حرام تدارك ديده است، پس چگونه خدا سخن چنين كسى را بپذيرد».

با بررسى اخلاقى و صرف نظر از جهات فقهى، اقتصادى و آثار سوءاجتماعى، آثار ويرانگر و مخربى بر كسب حرام مترتب است كه هر انسان خردمند و عاقلى را از آلودگى به آن باز مى دارد.

## مصاديق كسب حرام

با توجه به اين كه مبناى گفتار، تفسير و تاويل ما از سخنان امام سجاد عليه‌السلام مبتنى بر مسائل اخلاقى است، فقط از اين ديدگاه به آن نگاه مى كنيم و تا حد امكان، همه مصاديقى را كه از نظر اخلاقى مورد نهى و مذمت قرار گرفته است بيان مى كنيم:

1 - ربا

از مصاديق بارز و روشن كسب حرام ك در كتاب الهى و روايات اهل بيت عليهم‌السلام به شدت مورد نهى واقع شده، رباست.

ربا، علاوه بر حرمت و ممنوعيت فقهى و ترتب آثار سوءاقتصادى، از منظر اخلاقى به شدت مذمت شده است. مرحوم شيخ حر عاملى عليه الرحمة در كتاب «وسايل الشيعه» روايتى از امام صادق عليه‌السلام نقل نموده اند كه حضرت فرمودند:

انَّما حرّم اللّه الرِّبا كيلا يَمتَنَعوا من صَنَائِعِ المعروف (381).

«خداوند متعال، ربا را حرام كرد تا اين كه خلق و خوى معروف و اقدام به خير در ميان مردم فراموش نشود».

يكى از علت هاى نهى اين عمل از طرف شارع مقدس اين است كه عادت به ريا موجب تحاشى و فرار از معاضدت و يارى برادران مسلمان و ديگران است. حاكميت روح منفعت طلبى باعث مى شود كه در انسان انديشه و فكر خدمت به نيازمندان و محتاجان، تحت الشعاع قرار بگيرد و روح بلند و ظريف انسان دوستى او از بين برود. نوع دوستى، كمك به ديگران، دستگيرى نيازمندان، همراهى با حاجتمندان حسنه و ملكه اخلاقى است كه در معارف اخلاقى اسلام به آنها توصيه شده است. در روايتى از امام صادق عليه‌السلام آمده است كه فرمودند:

الماشى فى حاجة اءخيه كالساعى بين الصفا و المروة و قاضى حاجته كالمتشحِّط بذمّه فى سبيل اللّه يوم بدر و اُحد (382).

«كسى كه يك قدم براى حل مشكل برادرش بردارد، مثل كسى است كه بين صفا و مروه سعى مى كند و كسى كه در قضاى حاجت مومن حركت كند، مانند كسى است كه خونش در روز جنگ بدر و احد در راه خدا به زمين ريخته شود».

انسان مومنى كه براى برآورده كردن حاجت مومن ديگر حركت كند، مانند كسى است كه در جنگ بدر يا احد به فرماندهى شخص رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جنگيده و خونش ريخته شده است. و به يقين در صدر اسلام شهيدى پرفضيلت تر از شهداى بدر و احد نداريم. حال اگر كسى رباخوار شد، ممكن است در آغاز همه روح ظريف نوع دوستى او از بين نرود، اما تدريجا روحيه ارزشمند او در نوع دوستى، علاقه به برادران و دستگيرى از نيازمندان تحت الشعاع قرار مى گيرد و به مرتبه اى مى رسد كه براى تامين اميال منفعت طلبانه خود به هيچ وجه كمك به ديگران را لحاظ نمى كند. و به همين دليل است كه در معارف دين از رباخوارى نهى و مذمت شده است. در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه:

مَن اءكل الرّبا مَلَاءَ اللّه بَطنِهِ مِن نَار جهنَّم بِقَدر ما اءَكل و اءِنِ اكتَسَبَ منه مالا لم يقبل اللّه منه شيئا من عَمَلِهِ و لم يَزَل فى لعنة اللّه و الملائكة ما كان عنده قيراطا (383).

«هر كسى كه ربا بخورد، به همان اندازه، خداوند شكم او را مالامال از آتش ‍ جهنم مى كند و اگر به اندازه قيراطى مال ربا نزد فرد باشد، مادامى كه اين مال ربا نزد اوست، خداوند هيچ كدام از اعمال او را نمى پذيرد و پيوسته لعنت خداوند و ملائكه شامل حال او خواهد بود».

از مجموعه روايات و ادله حرمت ربا، اين نكته استفاده مى كنيم كه: رباخوارى به عنوان محاربه و جنگ با خدا و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تلقى شده است.

در قرآن كريم آمده است:

فان لم تفعلوا فاءذنوا بحرب من اللّه و رسوله (384).

«پس اگر ترك ربا نكرديد آگاه باشيد كه به جنگ خدا و رسول آن برخاسته ايد».

و اين چيزى نيست جز همان روح بلند انسانى و هدف غايى خلقت و آفرينش انسان كه با آلوده شدن به اينگونه مسائل، تحت تاثير قرار مى گيرد كه غرض خلقت چنين انسانى نيست. وجوه و دلايل اقتصادى و فقهى نهى ربا در روايتى به نقل از امام صادق عليه‌السلام اينگونه ذكر شده است:

لو كان الربا حلالا لترك الناس التجارات و ما يحتاجون اليه (385).

«اگر خداوند ربا را حلال قرار داده بود، مردم كسب و تجارت و نقل و انتقال اموال را رها مى كردند».

اصولا در زندگى بشرى نياز به تجارت امرى طبيعى است، علاوه بر اين كه:

فحرّم اللّه عزوجل على العباد الربا لعلّة فساد الاموال (386).

«خداوند ربا را حرام قرار داد؛ چون موجب فساد در اموال مردم مى شود».

در مقابل مى بينيم براى تحرك اقتصادى به فعاليتهاى جسمانى و كار كشيدن از جسم تاكيد فراوانى شده است. از حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سوال شد:

اءَى كَسبِ الرَّجلِ اءَطيَب؟ قال: عمل الرجل بيده (387).

« چه كسبى براى انسان پاكيزه تر است؟ فرمودند: آنچه با دسترنج خود به دست آورده است».

يا در روايت ديگرى از آن حضرت نقل شده است كه فرمودند:

مَن اءَكل مِن كدِّ يده يكون يوم القيامة فى عداد الانبياء و ياءخذ ثواب الانبياء (388).

«كسى كه از حاصل تلاش و دسترنج خود، زندگى اش را اداره كند، روز قيامت در زمره انبيا محشور مى شود و آن ثوابى كه خدا به انبياى الهى مى دهد به او هم عنايت مى كند».

يا در روايت ديگرى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين چنين وارد شده است:

الكاد على عياله كالمجاهد فى سبيل اللّه (389).

«كسى كه براى تامين نياز خود و خانواده اش تلاش كند، مانند مجاهد فى سبيل اللّه است».

در مقابل، بى كارى، بى عارى و تلاش نكردن، به شدت مورد بغض انبيا و اولياى الهى قرار گرفته است. روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است كه فرمودند:

ان اللّه يبغض الشّابّ الفارغ (390).

«جوان بى كار مبغوض خداوند است».

ابن عباس در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده است كه:

كان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اذا نظر الى الرجل فاعجبه، قال: له حِرفة؟ فان قالوا: لا، قال: سقط من عينى (391).

«گاه افرادى خدمت رسول اكر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى رسيدند؛ وقتى حضرت ايشان را مى ديدند مسرور و شاد مى شدند و از شغلشان مى پرسيدند؛ اگر مى گفتند كارى ندارند، حضرت مى فرمودند: از چشم من افتادند».

مرحوم كلينى روايتى را نقل مى كند كه شخصى حضور امام صادق عليه‌السلام آمد و گفت: «همسايه خوبى پيدا كرده ايم؛ مرتب نماز مى خواند، روزه مى گيرد و خيلى آدم خوبى است. حضرت پرسيدند: چه كسى زندگى او را تامين مى كند؟ گفت: برادرش. امام عليه‌السلام فرمودند: برادرش از او عابدتر است؛ براى اين كه همه زندگى اش را به عبادت مى گذراند» (392).

پس معلوم مى شود عبادت فقط اين نيست كه انسان نماز، روزه و اعمال مشخص شده دين را انجام بدهد، نفس كسب، تجارت، زحمت و تحصيل درآمد هم از ديدگاه شرع مقدس، نوعى عبادت تلقى شده است. امام صادق عليه‌السلام در مقابل آن ذكسانى كه ترك كار و تلاش و فعاليت مى كنند و زندگى خود را با رباخوارى و به اصطلاح با چرخش سرمايه اداره مى كنند، به شدت ايستاده و عمل آنها را مذمت فرموده اند. در روايتى از آن حضرت وارد شده است كه مى فرمايند:

دِرهَم رِبَا اءَعظَمُ عنداللّه مِن سَبعِينَ زَنيَّة كلَّها بِذَاتِ محرم فى بيت اللّه الحرام (393).

«گناه يك درهم رباخوارى نزد پروردگار از هفتاد مرتبه زناى با محرم در خانه خدا بالاتر است».

2 - غش در معامله

از ديگر مصاديق درآمدهاى نامشروع كه از نظر فقهى و اخلاقى مورد نهى قرار گرفته، غش در معامله است. در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است:

اءَلا و مَن غشِّنا فليس منّا قالها ثلاث مرّات و مَن غشّ اءَخاه المسلم نزع اللّه بركة رزقه و اءَفسد عليه معيشته و وَكلَه الى نفسه (394).

«كسى كه در معاملاتش، غش كند از زمره مسلمين محسوب نخواهد شد. حضرت اين جمله را سه بار تكرار كردند. كسى كه با برادر مسلمانش غش در معامله كند، خداوند بركت را از مال او برمى دارد؛ اگرچه با اين عمل، درآمد بسيارى تحصيل كند زندگى را بر او سخت مى كند و علاوه بر اين، او را در زندگى به حال خود واگذار مى كند».

چه بسا افرادى كه در معاملات اين روش را پيشه كرده اند، اما در قنوت نماز مى گويند: اللّهم لا تكلنا الى انفسنا طرفة عين ابدا خدايا! ما را يك لحظه به خودمان وامگذار؛ در حالى كه اين رها كردن انسان، اثر وضعى اعمال خود اوست. در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است:

من غش مسلما فى شراء اءو بيع فليس منا و يحشر يوم القيامة مع اليهود لانهم اءغش الخلق للمسلمين (395).

«كسى كه در خريد و فروش با مسلمانى، غش در معامله داشته باشد از زمره مسلمين خارج شده، روز قيامت با قوم يهود محشور خواهد شد؛ زيرا از ميان همه اقوام و فرق، يهود بيش از همه به مسلمانان غش و خيانت كردند».

خيانت به مسلمانان، خصوصيت قوم يهود است و اگر انسان مسلمانى متصف به اين خصيصه اخلاقى شود، در قيامت با آن قومى كه اين ويژگى در انحصار آنها بوده محشور خواهد شد. بنابراين از مصاديق و درآمدهاى ممنوع، خيانت در معامله با برادر مسلمان است كه در شرع مقدس به هيچ وجه جايز نيست.

3 - رشوه

يكى ديگر از مصاديق ممنوع و ناروا، رشا و ارتشا است؛ يعنى رشوه دادن و گرفتن. در تفسير آيه شريفه: اءكّالون للسُّحت (396) روايتى از امام هشتم اباالحسن الرضا عليه‌السلام وارد شده است كه ايشان از اميرالمومنين عليه‌السلام نقل كرده اند كه حضرت درباره كسانى كه حرام خوارى مى كنند، فرمودند:

هو الرجل يقضى لاخيه الحاجة ثمّ يقبل هديته (397).

«انسان نيازمند و گرفتار دست به سوى برادر مسلمانش دراز مى كند كه مشكلش حل شود؛ و او در قبال قضاى حاجت برادر مومن خود، مطالبه اجر و مزد مى كند».

اسم اين عمل رشوه است كه از نظر اخلاقى مذموم است و از نظر فقهى مورد اشكال است. در روايتى از امام صادق على عليه‌السلام وارد شده است:

من اءَكَلَ السُّحت الرشوة فى الحكم (398).

«رشوه گرفتن در دادرسى از مصاديق حرام خوارى است».

يكى ديگر از مصاديق حرام خوارى، رشوه گرفتن در امر قضا است كه واقعا از مواردى است كه در روايات با لحن تندى از آن ياد شده است. از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه فرمودند:

لعن اللّه الرّاشى و المرتشى و من بينهما يمشى (399).

«كسى كه رشوه مى دهد يا ميگيرد و هم آن كه در اين بين، دلالى مى كند، همه به لعنت الهى مبتلا و از رحمت او دور هستند».

بنابراين، هر چيزى كه روح ظريف و بلند انسانى را از نظر اخلاقى تحت تاثير قرار داده، از اوج عظمت روحى ساقط كند منع شده است؛ هرچند از زاويه فقهى گاهى منتهى به حرمت شده و گاهى در مرتبه كراهت مى ماند.

4 - دزدى

ما شايد كمتر حق الناسى داشته باشيم كه براى آن، حد معين شده باشد. معمولا حدود الهى در باب لواط، زنا، شرب خمر و امثال آن است، ولى سرقت و دزدى از حقوقى است كه خداوند برايش حد معين كرده است. در قرآن آمده است:

و السارق و السارقة فاقطعوا اءيديهما (400).

«دست مرد و زن سارق را ببريد».

در روايتى از امام محمد باقر عليه‌السلام آمده است كه:

لا يسرق السارق و هو مؤمن (401).

«اصلا نمى شود كسى دزدى كند و در همان حال مومن هم باشد».

آن كسى كه اموال ديگران را سرقت مى كند، در حقيقت ايمانش را از دست داده است. غصب و غارت اموال ديگران، همه از مصاديق درآمدهاى نامشروع است.

5 - احتكار

از مصاديقى كه به خصوص در اين روزگار آن هم از ديدگاه اخلاقى بايد مورد توجه قرار گيرد، مساله احتكار است. در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمودند:

لان يلقى اللّه العبد سارقا اءحب من اءن يلقاه اللّه و قد احتكر الطعام اءربعين يوما (402).

«اگر خدا بنده اى را در حال دزدى ببيند خوش تر دارم تا او را در حال احتكار طعام ببيند آن هم در چهل روز».

از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه از جبرئيل عليه‌السلام نقل مى كند:

اطَّلَعتُ فى النَّار فرَاءَيتُ وادِيا فى جهنَّم يُغلَى فقُلت يا مالك لمَن هذا فقال لثلاثة المُحتَكِرينَ و المُدمِنينَ الخَمر و القوّادين (403).

«من بر جهنم مشرف شدم؛ سرزمينى را ديدم كه در غليان و جوشش ‍ است. پرسيدم: اين وادى، جايگاه چه كسانى است؟ گفت: خداوند اين جايگاه را براى سه گروه خلق كرده است: يك گروه، كسانى كه نيازمندى هاى مردم را احتكار و پنهان مى كنند؛ گروه ديگر كسانى كه دايم الخمر هستند؛ و گروه سوم افرادى كه به حرام بين زن و مرد ارتباط برقرار مى كنند».

صرف نظر از جهات فقهى و آثار سويى كه موجب فلج شدن چرخ اقتصادى اجتماع مى شود، اين يك حركت زشت اخلاقى است كه انسان فقط خود را مى بيند و غريزه نفسانى پول پرستى خود را با احتكار نيازمندى مردم اشباع؛ و ديگران را در عين نياز و حاجت رها كند. بنابراين، براى جلوگيرى از اين حركت، در فقه قواعدى داريم.

در روايات وارد شده كه مكروه است كه افراد بيرون از شهر به استقبال كاروان ها بروند؛ تا زودتر از قيمت جنس ها مطلع شده ارزان بخرند و سپس ‍ وارد شهر كرده، به علت نياز مردم، آن متاع را به بهاى گرانترى بفروشند. (404) خلاصه ما در باب كسب و تجارت، از اين موارد استحباب و كراهت فراوان داريم.

در روايات داريم كه امام صادق عليه‌السلام هزار دينار به عنوان سرمايه به يكى از عوامل خود به نام مصادف داده بودند كه تجارت كند. اين شخص ‍ مى گويد: ما متاعى خريديم و به مصر رفتيم. در آن جا اين جنس خيلى مرغوب و ناياب بود. هم قسم شديم كه اين جنس را به دو برابر قيمت خريد بفروشيم. بعد از بازگشت از مصر دو كيسه به حضور امام عليه‌السلام تقديم كردم و گفتم: هزار دينار اصل سرمايه و هزار دينار سود آن است. حضرت فرمودند: چگونه شما اين درآمد را به دست آورديد؟ وقتى ماجرا را براى حضرت توضيح دادم؛ امام عليه‌السلام فرمودند: من اين پول را نمى خواهم و به اين پول دست نمى زنم و سپس فرمودند:

يا مصادف مجالدة السيوف اءهون من طلب الحلال (405).

«اى مصادف! جنگيدن با شمشير، آسان تر از تحصيل درآمد حلال است».

لذا در باب احتكار داريم كه اگر متاع احتكار شده، مورد نياز مردم باشد، شخص را ملزم به فروش مى كنند. اين حساسيت در عهد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمدتا روى طعام، قوت و غذاى مردم بوده است.

# 8 - حق شكم

و اما حَقُّ بَطنِك فَاءن لا تجعله وِعاء لِقَليل مِنَ الحرام و لا لِكثير و اءَن تقتَصِدُ له فى الحَلال و لا تُخرجه من حدِّ التَّقويةِ الى حدِّ التَّهوينِ و ذَهاب المُرُوَّة و ضبطُهُ اذا همَّ بالجوع والظَّمَاءِ فانَّ الشِّبَع المنتهى بصاحبهِ الى التخم مكسلة و مثبطة و مقطعة عن كل برّ و كَرَم و اءَنَّ الرَّىَّ المنتهى بصاحبه الى السُّكرِ مسخفة و مَجهَلَة و مذهبة للمُرُوَّة.

«اَما حَق شكم اين است كه حتى به اندازه كم هم آن را ظرف حرام قرار ندهى و نسبت به حلال هم ميانه رو باشى و از حد تقويت جسم، به مرحله پرخورى و خلاف مروت تجاوز نكنى؛ و به هنگام گرسنگى و تشنگى مراقب باشى كه پرخورى و سيرى فراوان موجب كسالت، تنبلى، ضعف، سستى و دور ماندن از همه خيرات و خوبى هاست و افراط در نوشيدن هم موجب مستى و خروج از اعتدال و جهالت و بى مروتى است».

همان گونه كه واضح است خلقت اين عضو صرفا براى تقويت و تغذيه ساير اعضاى بدن و دوان زندگى بشر است؛ و كيفيت خلقت انسان به گونه اى است كه نه تنها بايد به تامين اين نياز و خواسته اهتمام ورزد، بلكه مجاز است كه از خوردن و آشاميدن هم لذت ببرد.

يا ايها الَّذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم و اشكروا للّه ان كنتم اياه تعبدون (406).

«اى كسانى كه ايمان آورده ايد! از نعمت هاى پاكيزه اى كه به شما روزى داده ايم بخوريد و شكر خدا را به جا آوريد؛ اگر او را پرستش مى كنيد».

خوردن و آشاميدن شرايطى را مى طلبد كه با رعايت آن شرايط، حقوق اين عضو نيز رعايت مى شود.

در نخستين سخن، امام عليه‌السلام مى فرمايند: به هيچ وجه شكم را محل حرام الهى قرار ندهيد. در خوردنى ها و آشاميدنى ها چيزهايى است كه مستقيما نهى الهى قرار گرفته و ممنوع شده است؛ و چيزهايى هست كه با واسطه و بالعرض ممنوع است. آنچه كه به طور عام هر نوع استفاده از آن غيرمجاز و حرام است، دست درازى به اموال و حقوق ديگران است؛ مثل دزدى كردن، غش در معامله، رشوه گرفتن، اجرت و حقوق گرفتن و كار مطلوب انجام ندادن. اين عناوين فى نفسه حرام و غيرمشروع است و با حاصل اين درآمدها هر نوع خوردنى و آشاميدنى تهيه و وارد معده شود، به حق بطن خيانت شده و اين عضو در قيامت مدعى انسان خواهد بود. همچنين اگر به مال انسان، حقوق و ماليات شرعيه مثل خمس و زكات تعلق گرفته باشد و انسان اين حقوق را ادا نكرده باشد، اين مال و ثروت مخلوط به مال غير است و به يقين تصرف در اين مال تصرف در مال غير بوده و خريد هر نوع خوراكى و پر كردن شكم با آن مال، مصداق پر كردن شكم با مال حرام است؛ و طبعا تجاوز به حق بطن، ممنوع است.

اما چيزهايى هم هست كه به طور خاص مورد نهى قرار گرفته است؛ مثلا در ميان حيوانات انواعى هستند كه در اصطلاح به آنها حرام گوشت مى گويند؛ پروا و پرهيز از خوردن گوشت اين حيوانات واجب است. همچنين خوردن حيوانات حلال گوشت هم مشروط به شرايطى است كه در كيفيت كشتار آنها بايد رعايت شود و در غير اين صورت مصداق حرام خوارى و رعايت نكردن حق بطن است.

در آشاميدنى ها؛ مثل مسكرات، خمر و شراب نيز چنين است؛ چرا كه همه از مصاديق حرام است.

## اسراف و پيامدهاى ناگوار

در ابتداى سخن، امام عليه‌السلام مى فرمايند رعايت حق بطن به اين است كه: لا تجعله وعاء لقليل من الحرام و لا لكثير اولا اين جايگاه، مطهر و پاكيزه باقى بماند و از مال حرام و نامشروع پر نشود و بعد مى فرمايند: و اءن تقتصد له فى الحلال ثانيا در خوردن حلال نيز بايد اعتدال و ميانه روى رعايت شود. همان گونه كه در «حق دست» به تفصيل بيان شده اين توصيه به اعتدال، در همه موازين آيين مقدس اسلام، به عنوان يك اصل زيربنايى به آن توجه كامل شده است. قرآن نيز در اين باب صريحا مى فرمايد:

يا بَنى آدم خُذوا زِينَتِكُم عندَ كُلِّ مسجد و كُلوا و اشرَبوا و لا تَسرِفوا انَّه لا يُحبُّ المسرفين (407).

«اى فرزندان آدم! زينت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود برداريد؛ و از نعمت هاى الهى بخوريد و بياشاميد، ولى اسراف نكنيد كه خداوند مسرفان را دوست ندارد».

در خوردن و آشاميدن آزاديد؛ اما مجاز به افراط و اسراف نيستيد. بنابر فرمايش امام عليه‌السلام علت مذموم بودن پرخورى و سير خوردن، اين است كه پرخورى موجب كسالت در جسم و تنبلى در فكر و انديشه مى شود؛ و از اين دو يك اثر وضعى ديگر به وجود مى آيد و آن بريدن علاقه انسان نسبت به همه خوبى هاست. از طرفى چون انسان در تمايلات خود گرايش به افراط دارد، به بيانهاى گوناگونى از افراط در خوردن نهى شده است.

در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه مى فرمايند:

لا تميتوا القلوب بكثرة الطَّعام و الشَّراب، فان القلوب تموت كالزّروع اذا كَثُرَ عليها الماء (408).

«قلب ها را با زيادى خوردن و آشاميدن نميرانيد كه همانند كشت وكار با زيادى آبيارى از بين مى روند».

دل انسان مثل نهالى است كه اگر بيش از حد نياز آبيارى شود، ريشه اش ‍ مى پوسد و از بين مى رود؛ بنابراين اگر بيش از حد نياز خوراكى و آشاميدنى وارد معده شود، موجب مردن دل انسان مى شود.

در سخن ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است:

ان اءبغض الناس الى اللّه تعالى المُتَّخمون الملاءى و ما ترك عبد اءكلة فيشتهيها الا كانت له درجة فى الجنّة (409).

«مبغوض ترين افراد نزد خدا كسانى اند كه شكم خود را با انواع خوردنى ها در حد افراط پر كرده اند؛ و اگر انسان خوردن لقمه اى را كه بسيار هم مورد اشتها و علاقه اوست، ترك كند در قبال اين كار خداوند يك درجه و مقام در بهشت به او مى دهد».

گرچه بسيارى از تندرويها، افراط كارى ها و عدم اعتدال در رفتار و اعمال، آثار دنيوى در همين عالم دارد، ولى در عين حال چون جايگاه هر فرد در آخرت انعكاس رفتار او در اين دنياست، يك سلسله از اعمال ما به خوبى در آن دنيا جلوه مى كند. در روايتى نقل شده كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده اند:

فان اءطول الناس جوعا يوم القيامة اكثرهم شِبَعا فى الدنيا (410).

«طولانى ترين ساعات، روزها و سنوات گرسنگى انسان در صحنه قيامت، براى كسانى است كه بيشترين ساعات و ايام روزگار دنياى خود را با سيرى به سر برده اند».

روز قيامت، يك روز بسيار طولانى است. در آن صحنه، حالات و عوارضى بر انسان وارد مى شود كه انعكاس همان رفتار دنيوى اوست. از طرفى اساسا انسان براى خوردن و آشاميدن خلق نشده است؛ غرض از خلقت، پرواز روح انسانى است و پرخورى مانع اين پرواز است. اگر انسان همه مقتضيات و ابزار پرواز روح را فراهم كند، ولى پر و بال او با مانعى بسته شود، قدرت پرواز از او سلب شده، سد راه كمال او خواهد گرديد. در لسان اهل بيت عليهم‌السلام پرخورى به عنوان مانع تعالى و پرواز روح ذكر شده است.

از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمودند:

لا يدخل ملكوت السماوات مَن ملاء بطنه (411).

«كسى كه شكم خود را پر مى كند قدرت سير در ملكوت را ندارد».

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

انّ البطن ليطغى من اءَكله و اءَقرب ما يكون العبد من اللّه عز و جل اذا خف بطنه و اءَبغض ما يكون العبد الى اللّه عزَّ وَ جَلّ اذا امتلاء بطنه (412).

«چيزى كه انسان را به خدا نزديك مى كند، سبك بودن شكم است. هرگاه شكم مالامال و پر باشد، مبغوض الهى است و قوه و توان تقرب به خدا از او سلب مى شود».

از امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند:

اذا شبع البطن طغى (413).

«سير بودن انسان موجب طغيان او مى شود».

يك مصداق آن هم در قرآن آمده كه:

كلا ان الانسان ليطغى # اءَن رءاه استغنى (414).

«چنين نيست كه شما مى پنداريد به يقين انسان طغيان مى كند، از اين كه خود را بى نياز ببيند».

## آثار سوء پرخورى

احساس بى نيازى انسان از نعمت هاى الهى، موجب طغيان او مى شود. انسانى كه سير مى خورد، خود را نسبت به نعمت هاى الهى بى نياز مى بيند.

از امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند:

ما من شى ء اءَبغض الى اللّه عزَّ وَ جَلّ من بطن مملوء (415).

«هيچ چيز نزد خداوند مبغوض تر از شكم پر نيست».

شاهد ديگر عبارت جالبى است كه در وصاياى لقمان به فرزندش آمده است، لقمان به فرزندش مى گويد:

يا بُنَىّ اذا امتَلَاءَتِ المِعدَةُ، نَامَتِ الفِكرَةُ و خَرِسَت الحكمةُ و قعدت الاعضاء عن العبادة (416).

«فرزندم! اگر معده، سرشار و پر باشد، نيروى انديشه انسان به خواب مى رود و قدرت تفكر كند، و اعضاى بدن نسبت به عبادت ناتوان مى شوند».

دليل اين مساله نيز روشن است؛ چون عبادت و راز و نياز به درگاه الهى انگيزه مى خواهد و انگيزه نيز در سايه فكر ايجاد مى شود، وقتى كه در اثر پرخورى انديشه و فكر سلب شد، طبعا رغبت به عبادت ضعيف شده و از بين مى رود بنابراين در حديثى از رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه:

اءَبغضكم الى اللّه تعالى كل نؤ وم و اءَكول و شروب (417).

«مبغوض ترين افراد نزد خدا كسى است كه فراوان مى خوابد، زياد مى خورد و بسيار مى آشامد».

به اين دليل كه افراط در خوابيدن، خوردن و آشاميدن انسان را از حركت به سوى غرض نهايى آفرينش بازمى دارد. حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام در نامه معروف خود به عثمان بن حنيف مى فرمايند:

اءَاءَقنَعُ مِن نَفسى بِاءَن يُقال هذا اميرالمومنين و لا اءشاركهم فى مَكارِهِ الدَّهر اءو اءَكون اءُسوة لهم فى جَشوبة العيش فَما خُلقت ليشغلنى اءَكل الطَّيِّبات كالبهيمة المربوطة همُّها عَلفها اءو المُرسلة شغلها تَكتَرِشُ من اءعلافها و تَلهو عمَّا يُراد بها (418).

«عثمان! من و تو و همه انسان ها براى اين خلق نشده ايم كه خوردن طيبات و خوبى هاى نعم الهى، ما را به خود مشغول كند. ما با حيوانى كه در آغل بسته شده و همه همتش صرف علف خورى و تغذيه شكم است، تفاوت داريم. ما با حيوانى كه به چرا مى رود و همه همت و تلاشش يافتن آذوقه است تفاوت داريم. شكم از علف پر مى كند و نسبت به آنچه كه بعدا به سرش مى آيد غافل است».

ما نبايد از آنچه كه غرض غايى و نهايى آفريينش است غفلت كنيم. لذا در تعبير بسيار لطيفى از امام صادق عليه‌السلام وارد شده است كه:

ليس لابن آدم بدَّ مِن اءَكله يقيم بها صلبَهُ فاذا اءكل اءَاحدكم طعاما فليجعل ثلث بطنهِ للطعام و ثلث بطنه للشراب و ثلث بطنه للنفس و لا تسمَّنوا تسمُّنَ الخنازير للذِّبح (419).

«انسان چاره اى جز خوردن غذا ندارد تا اين كه باقى بماند. پس هرگاه انسان غذا مى خورد بايد يك سوم شكم را براى خوردن، يك سوم آن را براى نوشيدن و يك سوم ديگر را براى تنفس قرار دهد. پس انسان خيال نكند كه مثل خوك بايد براى پرواربندى، پرخورى كند».

در سخن ديگرى از امام صادق عليه‌السلام آمده است كه:

و ليس شى ء اءضرّ لقلب المومن مِن كثرة الاكل و هى مورثة شيئين: قوة القلب و هيجان الشهوُ و الجوع اءدام للمومن و غذاء الروح، و طعام القلب و صحة البدن (420).

براى دل مومن هيچ چيزى خطرناكتر از پرخورى نيست؛ زيرا اين پرخورى چند اثر از خود به جاى مى گذارد:

اثر اول آنكه موجب قساوت و سنگدلى مى شود و مصداق سخن امام سجاد عليه‌السلام است كه فرمودند: مقطعةَ عن كلّ بِرّ و كَرَم ارتباط انسان را با همه خيرات، خوبى ها و كرامت هاى اخلاقى قطع مى كند. انسانى كه همتش پر كردن شكم بوده و فكر و انديشه اش معطوف به لذايذ خوراكى عالم باشد، ديگر به فكر زيبايى هاى اخلاقى و ارزشهاى كرامت نفس ‍ نخواهد بود.

اثر ديگر اين است كه شهوات نهفته درونه انسان را تهييج مى كند. معمولا در گذشته؛ به كسانى كه درآغاز تحصيل بوده، توان ازدواج نداشتند، توصيه مى كردند براى اين كه جلو طغيان غريزه شهوت گرفته شود، زياد روزه بگيريد؛ زيرا اثر مستقيم خالى بودن شكم اين است كه تهييج و تحريك شهوانى متوقف مى شود. به همين دليل امام صادق عليه‌السلام در ادامه سخن مى فرمايند: گرسنگى بهترين خورش مومن، غذاى روح، طعام قلب و موجب صحت و سلامت بدن او است؛ كه ان شاء اللّه در حقوق عبادات در حق صوم اين مطلب به طور مفصل خواهد آمد.

در كلام رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز آمده است:

صوموا تصحّوا (421).

«روزه بگيريد تا سالم و تندرست بمانيد».

اساسا نه در تخصص ما است كه درباره مسائل طبى و پزشكى صحبت كنيم و نه گفتار ما در رساله حقوق امام سجاد عليه‌السلام ارتباطى به مسائل طبى و پزشكى دارد اما در روايتى از امام صادق عليه‌السلام در آثار جسمانى پرخورى آمده است كه:

كل داء من التخمة ما خلا الحمى فانها تَرِدُ ورودا (422).

«همه مرضها از پرخورى سرچشمه مى گيرد، غير از تب كه علت ديگرى دارد».

در كلام ديگرى از امام صادق عليه‌السلام آمده است:

الاكل على الشبع يورث البرص (423).

«خوردن در حال سيرى، موجب مرض برص در انسان مى شود».

همه دردهايى كه جسم انسان، گرفتار و مبتلاى آن مى شود، ناشى از پرخورى است. داستانى هم در صدر اسلام به اين مضمون نقل شده است كه طبيبى در مدينه ساكن شد و ديد كه عموما كسى به او مراجعه نمى كند. محضر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شكوه كرد. حضرت در پاسخ او فرمودند: اين مردم به توصيه آيين من، از افراط در اكل و شرب پرهيز مى كنند؛ در نتيجه ابتلاى آنها به انواع كسالت ها كمتر است. (424)

پر نكردن شكم، دير خوردن و حتى تحمل گرسنگى، به عنوان يك فضيلت مورد توصيه قرار گرفته است. در سخنى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله وسلم نقل شده است كه:

جاهدوا انفسكم بالجوع و العطش، فان الاجر فى ذلك كاجر المجاهد فى سبيل اللّه (425).

«با گرسنگى و تشنگى به جهاد و پيكار با نفس برويد؛ زيرا اجر آن مانند كسى است كه در ميدان جنگ مجاهده مى كند».

البته سابقه اين نكته در معارف دين، واضح و روشن است؛ در يكى از غزوات افرادى كه به جنگ و جهاد و ميدان رزم با كفار رفته بودند. وقتى بازگشتند، پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به آنها فرمودند:

مرحبا بقوم قَضَوُا الجهاد الاصغر و بقى عليهم الجهاد الاكبر فقيل يا رسول اللّه! و ما الجهادالاكبر؟ قال: جهاد النفس (426).

«آفرين باد بر شما! كه جهاد اصغر را به جاى آورديد، ولى بدانيد كه جهاد اكبر هنوز بر عهده شما باقى است. سوال كردند: يا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جهاد اكبر چيست؟ حضرت فرمودند: جهاد با نفس».

در تمايلات نفسانى انسان چه چيزى بالاتر از علقه خوردن و آشاميدن كه انسان را به وادى پرخطر هلاكت مى كشاند!

انسان تصور نكند كه مانند بعضى از حيوانات بايد توانش را در خوردن به كار ببندد كه اين موجب خسران و ضررهاى جسمانى است كه علاوه بر ضررهاى جسمانى كه در تعبير امام سجاد عليه‌السلام در آغاز سخن اشاره شد، از نظر روحى نيز عوارضى بر آن مترتب است كه در اين باره تصريح شده كه:

مكسلة و مثبطة و مقطعة عن كل بِرّ (427).

«پرخورى موجب كسالت، تنبلى، سستى و دور ماندن از خوبى هاست».

علاوه بر اين، موجب تنبلى و سستى در فراگيرى علم و دانش است و همانگونه كه در روايت قبل نيز ذكر شد فرمودند:

و انى وضعت العلم و الحكمة فى الجوع، و الناس يطلبون فى الشبع فمتى يجدون (428).

«همانا علم، حكمت و انديشه را در گرسنگى و كم خورى قرار دادم، و مردم با شكم پر آن را طلب مى كنند، پس چگونه آن را مى يابند؟».

اصلا خداوند متعال علم و دانش را حاصل گرسنگى و سير نخوردن قرار داده است. بنابراين اصل است كه ائمه عليهم‌السلام در سخنان مختلفى كه براى تشويق و ترغيب انسان است مى فرمايند:

اَفضل الناس مَن قَلَّ مطعمه (429).

«برترين مردم، كم غذاترين ايشان است».

فضيلتى كه براى انسان هاى كم خوراك قرار داده شده، گرچه ممكن است براى اين باشد كه نفس كم خوراكى يك برترى است، اما طريقى است براى رسيدن و تحصيل فضيلت ارزشمند ديگر.

از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمودند:

سيد الاعمال الجوع (430).

«بهترين عملها گرسنه نگه داشتن شكم است».

و نيز فرموده اند:

و قِلَّة الطعام هى العبادة (431).

«كم خوراكى عبادت است».

در اين سخنان به يك محروميت توصيه شده است. توصيه به اين محروميت نمى تواند بدون توجيه و آثار ارزشمند باشد؛ چرا كه نه هيچ انسانى حاضر است خود را از يك نعمت نقد محروم كند و نه هيچ عاقلى به اين محروميت توصيه مى كند.

انسان بايد نفس خود را به كم خورى عادت داده، آن را تربيت كند؛ و اگر به اين مطلب توجه كند كه براى خوردن و آشاميدن آفريده نشده، بسيارى از امتيازات انسانى را شامل حال خودش ميكند؛ چرا كه موازين آفرينش هم در گرو كم خوردن قرار دارد. با اين كه فقط بخشى از اين روايت مورد نظر است، اما به خاطر ارزش والاى آن، ما همه آن را نقل مى كنيم تا ان شاء اللّه بيشتر مورد استفاده قرار گيرد.

مرحوم صدوق در «جامع الاخبار» از حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل كرده است كه فرمودند:

قال اللّه تعالى: انّى وضعت خمسة اشياء فى خمسة، والناس يطلبون فى خمسة اخرى، فمتى يجدون؟ انّى وضعت العز فى طاعتى، و الناس يطلبون فى اءبواب السلاطين فمتى يجدون؟ و انّى وضعت العلم و الحكمة فى الجوع، و الناس يطلبون فى الشبع فمتى يجدون؟ و انّى وضعت الراحة فى الاخرة، و الناس يطلبون فى الدنيا فمتى يجدون؟ و انّى وضعت الغنى فى القناعة، والناس يطلبون فى المال فمتى يجدون؟ و انّى وضعت رضاى فى مخالفة الهوى، و الناس يطلبون فى موافقة الهوى فمتى يجدون؟ (432).

«خداوند متعال مى فرمايد: پنج چيز را در گرو پنج چيز ديگر قرار دادم و مردم در پنج جاى ديگر دنبال آن مى گردند. پس چگونه آن را مى يابند؟ همانا عزت و بزرگوارى را در اطاعت از خود قرار دادم و مردم آن را در نزد سلاطين و قدرتها طلب مى كنند، پس چگونه آن را مى يابند؟ و همانا علم، حكمت و انديشه را در گرسنگى و كم خورى قرار دادم، و مردم با شكم پر آن را طلب مى كنند، پس چگونه آن را مى يابند؟ و همانا آسايش و آرامش ‍ ابدى را در آخرت قرار دادم، و مردم در دنيا آن را طلب مى كنند، پس چگونه آن را مى يابند؟ و همانا ثروتمندى را در گرو قناعت قرار دادم، و مردم آن را در جمع آورى مال طلب مى كنند، پس چگونه آن را مى يابند؟ همانا رضاى خود را در مخالفت با تمايلات نفسانى قرار دادم، و مردم رضاى مرا در موافقت با هوى و هوس طلب مى كنند، پس چگونه آن را مى يابند؟».

همين مفهوم در روايتى از امام صادق عليه‌السلام نيز نقل شده كه حضرت فرمودند:

من اءراد عزا بلا عشيرة، و غنى بلا مال، و هيبه بلا سلطان، فلينتقل من ذل معصية اللّه الى عزّ طاعته (433).

«كسى كه عزت و بزرگوارى را بدون خويشاوند، غنا و ثروت را بدون مال دنيا و هيبت و قدرت را بدون وابستگى به سلطان بداند، همانا از ذلت معصيت خداوند به عزت اطاعت خداوند روى مى آورد».

## امساك اساسى ترين راه درمان

براساس فرمايش صريح معصومين عليهم‌السلام افراط در خوردن و آشاميدن، عوارض مذموم و ناپسندى در جسم و روح انسان به جاى مى گذارد. در مورد عوارض جسمانى در روايات مواردى ذكر شده است كه به بخشى از آن اشاره شد.

در روايت ديگرى وارد شده است كه اميرالمومنين عليه‌السلام فرمودند:

المعدة بيت الداء و الحميّة راءس الدّوا (434).

«معده، منشا همه كسالت ها و عوارض جسمانى بشر است و پرهيز از خوردن يكى از اساسى ترين راه هاى درمان امراض و كسالت هاست».

در روايتى ديگر از امام هشتم عليه‌السلام وارد شده كه فرمودند:

ليس من دواء الا و هو يهيج داء و ليس شى ء فى البدن انفع من امساك اليد الا عمّا يحتاج اليه (435).

«هر دوايى باعث پيدايش كسالت و مرض ديگرى مى شود و مفيدترين چيز براى بدن دست كشيدن از همه غذاهاست مگر آنچه به آن احتياج است».

بنابراين بهترين دارو براى انسان خوددارى از خوردن چيزهايى است كه نياز به آن ندارد. در كلمات اهل بيت عليهم‌السلام پرهيز و امساك از اساسى ترين راه هاى درمان ذكر شده؛ و در حقيقت فقط به قدر احتياج و ضرورت به خوردن و آشاميدن توصيه شده است. از امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمودند:

ليس لابن آدم بدّ من اءكلِه يُقيم بها صُلبة فاذا اءكل اءحدكم طعاما فليجعل ثلث بَطنه للطّعام و ثلث بطنه للشراب و ثلث بطنه للنفس و لا تسمّوا تسمن الخنازير للذبح (436).

«انسان چاره اى جز خوردن غذا ندارد تا اين كه باقى بماند. پس هرگاه انسان غذا مى خورد بايد يك سوم شكم را براى خوردن، يك سوم آن را براى نوشيدن و يك سوم ديگر را براى تنفس قرار دهد. پس انسان خيال نكند كه مثل خوك بايد براى پرواربندى پرخورى كند».

اين كه در كلمات اهل بيت عليهم‌السلام به افراط نكردن در خوردن و آشاميدن توصيه مى شود و يا در بعضى عبارات براى گرسنه بودن فضيلت قائل شده اند، تحقيقا نتايج و فوايدى بر اين محروميت مترتب است كه لذتش از خوردن و آشاميدن بيشتر خواهد بود. اصلا اگر انسان توجه كند كه براى چه آفريده شده و جنبه حيوانى او براى كمال آن حيثيت روحانى و ملكوتى است؛ و خود را فراتر از اين ببيند كه اسير تمايلات و تمنيات و از جمله غريزه غذاخواهى شود، يقينا به اين توصيه ها توجه خواهد كرد. در سخن قابل توجهى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى بينيم كه مى فرمايند:

امّتى على ثلاث اءصناف: صنف يشبهون بالانبياء و صنف يشبهون بالملائكة، و صنف يشبهون بالبهائم، فامّا الَّذين يشبهون بالانبياء فهمَّتهم الصّلاة و الزّكاة، و امّا الَّذين يشبهون بالملائكة فهمّتهم التسبيح و التهليل و التكبير، و امّا الَّذين يشبهون بالبهائم فهمّتهم الاءكل و الشرب و النّوم (437).

در ميان امت من سه طايفه يافت مى شود: عده اى رفتار و عملشان شبيه به رسل و انبياى الهى است؛ عده اى شبيه به ملائكه اند؛ و عده اى هم مشابهت تام و تمام با چهارپايان دارند. اما آن گروهى كه شبيه به انبيا هستند، همه اهتمامشان در زندگى نماز خواندن و اداى حقوق واجب الهى اعم از حقوق مالى و غيرمالى است؛ چون سيره و روش انبيا بر اين دو اصل استوار است: از يك طرف پيوند با ذات ذوالجلال الهى و از يك طرف پيوند با مردم. اما آن دسته اى كه شبيه به ملائكه اند، اهتمامشان در زندگى ذكر و ياد خدا است و لب هايشان به ذكر لا اله الا اللّه، سبحان اللّه، و اللّه اكبر مترنم است؛ و عده اى كه شباهت بسيارى با حيوانات و بهايم دارند؛ همه تلاش ايشان در زندگى خوردن، آشاميدن و خوابيدن است.

طبيعى است كه انسان هرچه وجه شباهتش با هر گروه، فرد يا طايفه اى بيشتر باشد، نسبتش با آن فرد و طايفه قوى تر خواهد بود. در روايتى از اميرالمومنين عليه‌السلام وارد شده است:

مَن تَشَبَّهَ بقوم عدّ منهم (438).

«اگر كسى خود را به قومى شبيه كند، از آن قوم به حساب مى آيد».

اين يك اثر روانى هم دارد كه اگر كسى در زندگى راه و روش خود را مطابق راه و روش خوبان قرار بدهد، كم كم ملكات صالحان و خوبان در او قوت پيدا مى كند. به انسان توصيه شده است كه از پرخورى و افراط در خوردن و آشاميدن پرهيز كند و وجهه همتش در زندگى فراتر از خوردن و آشاميدن باشد. اگر قرار است از صالحان، خوبان و بندگان برگزيده خدا باشد، بايد راه و رسمش را هم مطابق با مشى آنها قرار بدهد.

## ويژگيهاى شيعيان اميرالمومنين عليه‌السلام

امام صادق عليه‌السلام نقل فرمودند:

ان قوما استقبلوا عليّا عليه‌السلام فسلموا عليه، و قالوا: نحن شيعتكم يا اميرالمومنين، فقال: ما لى لا اءرى عليكم سيماء الشيعة، قالوا: و ما سيماء الشيعة يا اءميرالمومنين، فقال: صُفرُ الوجوه من السَّهَر، عُمشُ العيون من البكاء، خُمصُ البطون، ذُبلُ الشِّفاهِ، حُدبُ الظهور من القيام (439).

«عده اى براى ديدار اميرالمومنين عليه‌السلام به خانه آن حضرت رفتند. بعد از عرض سلام براى معرفى خود گفتند كه ما از شيعيان شما هستيم. حضرت فرمودند: پس چرا من سيماى شيعه را در چهره شما نمى بينم؟ سيماى شيعيان بايد گواه اعتقادشان باشد؛ چرا در چهره شما چنين گواهى بر عقيده تان ديده نمى شود؟ عرض كردند: مگر سيماى شيعيان چگونه بايد باشد؟ حضرت فرمودند: شيعيان ما كسانى اند كه رنگ چهره آنها از فرط بى خوابى به زردى گرائيده است. چشمانشان از فرط گريه و راز و نياز شبانه به درگاه خدا، كم نور شده است. شكم هاى آنها از شدت گرسنگى به پشت چسبيده و لبهايشان از كثرت دعا كردن به پيشگاه الهى خشكيده است. كمرهاى آنها از عبادت شبانه خميده شده است».

البته اين سخنان به اين معنا نيست كه اگر كسى چنين علايمى در چهره و جسمش يافت نشد، به معناى اصطلاحى شيعه نيست. اين سخنان در مقابل مدعيانى بود كه داعيه پيروى از اميرالمومنين عليه‌السلام را داشتند و حضرت در مقام بيان يك شيعه واقعى بودند.

شيعه كاملى كه همه خصوصيات و شرايط پيروى اميرالمومنين عليه‌السلام را در خود به وجود آورده باشد، كسى است كه حداقل در دل شب به پا خيزد و با مولاى خويش راز و نياز كند. از امام صادق عليه‌السلام درباره حالات اميرالمومنين عليه‌السلام بيان شده است كه فرمودند:

ان عليّا فى آخر عُمرِه يُصَلِّى فى كل يوم و ليلة الف ركعة (440).

«امام عليه‌السلام، هر شبانه روز هزار ركعت نماز مى خواندند».

حضرت آنقدر غرق در مناجات و راز و نياز با خدا بوده كه خود را فراموش ‍ مى كردند؛ تا آن جا كه براى بيرون آوردن تيرى كه در پاى آن حضرت قرار گرفته بود، وقت نماز را تعيين كردند.

اميرالمومنين عليه‌السلام آن قدر از دنيا و لذايذ آن دورى مى كردند كه در دوران حكومتش بر منطقه وسيعى از عالم اسلام و آن سرمايه هاى مالى كه در اختيارش بود، يك كيسه مخصوص داشت كه نان جوين خشكيده كه خوراك روزمره حضرت بود در آن قرار داشت و بر اين كيسه مهر مى زد تا مبادا فرزندانش از روى عاطفه و علاقه، نان هاى خشكيده را به روغن آغشته كنند (441).

شيعه در لغت به معناى تابع و پيرو است. ان الشيعة مَن شايع عليّا (442) شيعه على عليه‌السلام كسى است كه قدم جاى اميرالمومنين عليه‌السلام مى گذارد. حضرت بر همين اساس به مدعيان مى فرمايند: ما لى لا اءرى عليكم سيماء الشيعة (443) كمال تشيع در پيروى از وجود مقدس اميرالمومنين است؛ آن هم در همه رفتار و منش.

يا نوشته اند رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شب هاى متعددى با شكم گرسنه سر به بالين مى گذاشت (444). اين تعبيرات و كلمات براى رسيدن به آن كمال نهايى است كه مطلوب موازين تربيتى و معرفتى دين است.

اثر بسيار عميق ديگرى كه بر اين عمل مترتب است، آرامش دل و تهييج عاطفه به افرادى است كه از توانايى مالى برخوردار نيستند. در مورد كسانى كه شكم خود را سرشار از غذا مى كنند و نسبت به فقرا و گرسنگان و نيازمندان بى توجهند، روايتى از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است:

ما آمن بى مَن بات شبعان و جاره طاويا (445).

«كسى كه با شكم سير مى خوابد و همسايه اش گرسنه سر به بالين مى گذارد، به من ايمان نياورده است».

يعنى در زمره شيعيان و دوستان ما محاسبه نخواهد شد. اين جماعت عرض كردند: يا رسول اللّه قد هلكنا با اين بيان ما خودمان را در معرض ‍ هلاكت مى بينيم. ما هيچ توجهى به اين مساله نداشتيم. حضرت فرمودند: من نمى گويم هر چه داريد به ديگران بدهيد. من فضل طعامكم حتى اگر شده، از زيادى سفره خود برسانيد كه ديگران هم گرسنه نمانند (446).

نكته ديگرى كه در باب حق شكم و بطن مورد توصيه است، شكر نعمتهاى الهى است؛ چون اين نعمت هاى الهى كه خداوند براى خوردن، آشاميدن و تغذيه انسان آفريده است از امورى است كه نيازمند شكر و سپاس است.

كلوا من رزق ربكم واشكروا له (447).

«روزى پروردگارتان را بخوريد و شكر او را به جا آوريد».

اگر انسان هايى يافت شوند كه در مقابل نعمت هاى الهى شاكر نباشند، حق نعمت خدا را به جا نياورده اند.

در روايتى است كه كسى خدمت امام صادق عليه‌السلام شرفياب شد، حضرت سوال كردند وضع شما چگونه است؟ چگونه شكر نعمت هاى الهى را مى كنى؟ او عرض كرد:

ان اُعطينا شَكَرنا، و ان مُنِعنا صبرنا، قال: انَّ الكِلاب عندنا بالمدينة هذا شاءنها، و لكن قال: ان اعطينا آثرنا، و اءن منعنا شكرنا (448).

«اگر خداوند روزى نصيب ما كند، شاكر نعمت هاى خدا هستيم و اگر هم چيزى گيرمان نيامد صبر مى كنيم. امام عليه‌السلام فرمودند: اين روش ‍ سگهاى مدينه است، آنها هم اگر روزى الهى نصيبشان شد، شكر مى كنند و اگر چيزى براى خوردن گيرشان نيامد صبر مى كنند. او گفت: يابن رسول اللّه عليه‌السلام پس چگون باشيم امام عليه‌السلام فرمودند: ما اينگونه هستيم كه: اگر خداوند روزى را نصيب ما كرد، شكر نعمت هاى الهى را در اين مى بينيم كه ديگران را بر خود مقدم بداريم؛ و اگر محروم شديم، باز هم شاكر نعمت هاى الهى هستيم»

اميدواريم خداوند متعال همه ما را شاكر نعمت هاى بى حد و حسابش قرار دهد كه به تعبير قرآن:

و آتاكم مِن كلِّ ما سَاءَلتُموه و اءِن تَعُدُّوا نعمةَ اللّه لا تُحصوها (449).

«از هر چيزى كه از او خواستيد، به شما داد؛ و اگر نعمت هاى خدا را بشماريد، هرگز آنها را شماره نتوانيد كرد».

## آداب غذا خوردن

آنگونه كه از روايات وارده درباره اطعمه و اشربه استفاده مى شود، چند چيز در غذا خوردن است:

يكى از اين امور، شستن هر دو دست قبل از غذا است و اين امر در روايات متعددى مورد توصيه معصومين عليهم‌السلام قرار گرفته است. مرحوم مجلسى نقل مى كند كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

مَن اَرادَ اءَن يكثر خَيره فَليَتَوَضَّاءُ عندَ حضورِ طَعامِهِ (450).

«اگر كسى مى خواهد بركت و خير او زياد شود، هنگام غذا خوردن وضو بگيرد».

در تعبير ديگرى از امام صادق عليه‌السلام وارد شده است كه فرمودند:

مَن غَسَلَ يَدَهُ قَبلَ الطَّعام و بَعدَه بورك لَه فى اوّله و آخِره و عَاشَ ما عَاشَ فى سَعَةِ و عوفى من بَلوى فِى جَسَدِهِ (451).

«كسى كه دستش را قبل و بعد از غذا بشويد، خداوند در همه زندگى او وسعت و بركت قرار مى دهد و از بلاياى جسمانى عافيت مى يابد».

خيلى جالب است كه اين توصيه ها با همه موازين علمى روز، قابل توجيه است و تعبيرات قابل توجه ديگرى براى تشويق و تاكيد به اين جهت در كلمات اهل بيت عليهم‌السلام مى بينيم؛ مثلا وضو و شستشوى دست قبل و بعد از غذا موجب بركت در رزق است و فقر را از بين مى برد. امام صادق عليه‌السلام در اين باره مى فرمايند:

الوضوء قبل الطَّعام و بعدَه يَنفى الفقر و يَزيد فى الرِّزق (452).

«وضو و شستشوى دست قبل و بعد از غذا موجب از بين رفتن فقر، و بركت در رزق و روزى است».

بنابراين همه اين مستحبات، اسرارى دارد.

از امام موسى كاظم عليه‌السلام روايت شده كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در وصيتش به اميرالمومنين عليه‌السلام فرمودند:

يا علىّ! اذا اءكلت فقل بسم اللّه و اذا فَرَغت فقل الحمدللّه فان حافظيك لا يبرحان يكتبان لك الحسنات حتَّى تبعده عنك (453).

«يا على! در ابتداى خوردن بسم اللّه و در پايان الحمدللّه بگو، كه دو ملكى كه همراه تو هستند، تا غذا نزد توست برايت حسنه مى نويسند».

مستحب است در اول غذا بسم اللّه بگويد و اگر بر سر سفره غذاهاى متنوعى بود از هر نوع غذايى كه مى خورد بسم اللّه بگويد.

عن مِسمَع ابى سيَّار قال قُلت لابى عبداللّه عليه‌السلام انِّى اءَتَّخِمُ قال سَمِّ قلت قد سمَّيتُ قال فلعلَّك تاكل اءَلوان الطَّعام قلت نعم قال فتُسمِّى على كلِّ لون قلت لا قال فمن هاهنا تَتَّخِم (454).

«به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: دچار سوءهاضمه شده ام؛ فرمودند: با نام خدا آغاز كن. عرض كردم: اين كار را مى كنم فرمودند: شايد چند نوع غذا مى خورى عرض كردم: بله، فرمودند: در ابتداى خوردن هر كدام نام خداى را مى آورى؟ عرض كردم: خير، فرمودند: علت مريضى ات همين است».

مستحب است انسان با دست راست غذا بخورد. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

لا تاءكُل باليَسار و انت تستطيع (455).

«اگر مى توانى با دست راست غذا بخورى، با دست چپ نخور».

مستحب است لقمه ها را كوچك بردارد. در روايتى كه مرحوم صدوق در «من لا يحضره الفقيه» نقل مى كند، چنين آمده است:

عن ابى عبداللّه عليه‌السلام عن آبائه عليهم‌السلام قال: قال الحسن بن على عليه‌السلام فى المائدة اثنتا عشرة خصلة يَجِبُ على كل مسلم اءَن يعرفها اءَربَع مِنها فَرض و اءَربع سنَّة و اءَربَع تاءديب فاما الفَرض فَالمَعرِفَة و الرِّضا و التَّسمية و الشُّكر و امَّا السُّنةِ فالوضوء قبل الطَّعام و الجُلوس على الجَانِبِ الاَيسَرِ و الاَكل بِثَلاث اءَصابع و لَعِقَ الاَصابِع و امَّا التَّاءديب فَالاَكل ممَّا يليك و تَصغير اللُّقمة و تَجويد المَضغِ و قِلَّة النظر فى وجوهِ النَّاس (456).

«امام صادق عليه‌السلام از پدرانش روايت نموده است كه امام مجتبى عليه‌السلام فرمودند: در غذا خوردن، رعايت چندچيز لازم است كه بعضى از آنها واجب و بعضى مستحب است. آنچه كه بر انسان واجب و لازم است اين كه نعمت خدا را بشناسد و راضى به قسمت الهى باشد. حتما خدا را ياد كند و بعد از پايان غذا خدا را شكر بگويد. و اما آنچه كه سنت است: وضوى قبل از غذا، نشستن و تكيه كردن بر سمت چپ بدن است و اما آنچه كه از آداب غذا خوردن است: بر سر سفره از همان غذايى كه نزديك اوست تناول كند؛ لقمه را كوچك بردارد و غذا را خوب بجود. از آداب سفره اين است كه به صورت و دهان ديگران نگاه نكند».

نكته ديگر اين كه در آغاز صبح و اول شب غذا بخورد و در بين روز و در بين شب غذا خوردن را ترك كند (457).

اول غذا را با نمك آغاز كند كه اين هم از روايات بسيارى دارد كه نمك در اول غذا موجب دفع بسيارى از امراض جسمانى است؛ و از آن جمله روايت زير از امام صادق عليه‌السلام كه فرمودند:

قال مَنِ افتَتَحَ طَعامِهِ بِالمِلح ذَهَبَ عنه سَبعونَ داء، و مَا لا يَعلَمه الا اللّه (458).

«آن كه غذايش را با خوردن نمك آغاز كند، هفتاد مرض و آنچه جز خدا كسى نمى داند، از او دور مى شود».

همچنين غذا خوردن مكروهاتى نيز دارد از جمله:

خوردن در حال سيرى (459).

پرخورى (460).

خوردن غذاى داغ (461).

دميدن و فوت كردن به غذا (462).

و خوردن ميوه شسته نشده (463).

توصيه امام عليه‌السلام به مومنان اين است كه آن مقدار كه بر آداب غذا خوردن اطلاع پيدا مى كنند، آنها را رعايت كنند. از طرفى به آنچه كه در ميان گذشتگان و متقدمين نيز سنت بوده، توجه نمايند.

اما در مورد آشاميدن: آب را در روز ايستاده و در شب نشسته بنوشد (464)، آب را يك باره ننوشد و با فاصله و از روى ميل آب را بياشامد. (465) آشاميدن آب در صورت تشنه نبودن مكروه است (466)، اگر ظرف آب شكسته است از قسمت شكسته آب نياشامد (467).

خلاصه نكته هاى ظريف و دقيقى است كه در موازين شرعى و معارف دينى ما ضبط شده است. علاقه مندان به كتاب وسايل الشيعه جلد 24 و 25 مراجعه نمايند.

# 9 - حق غريزه شهوت

و اما حَقُّ فرجِك فَحِفظُه ممَّا لا يَحلُّ لك و الاستعانةُ عليه بِغَضِّ البصر فانَّهُ مِن اءَعوَنِ الاعوان و كَثرةِ ذِكر الموتِ و التَّهَدُّد لنفسك باللّه و التَّخويف لها به و باللّه العصمةُ و التَّاءييدُ و لا حول و لا قوةَ الا بهِ.

«و اما حَق غريزه شهوت، نگهدارى آن از محرمات و يارى نمودنش با چشم پوشى از نامحرم است؛ كه اين بهترين ياور است. همچنين استعانت و كمك خواستن از تذكار و يادآورى مرگ و تهديد و تحذير نفس از عذاب الهى. .

بدون شك، غريزه جنسى كه بر اساس حكمت بالغه الهيه، در بشر به وديعه نهاده شده، منشا آثار و بركات فراوانى براى بقاى نسل انسانى است. و از سوى ديگر عامل بسيار مهمى در كاميابى و لذت بردن از زندگى و شادكامى افراد بشر است، ولى از آن جا كه آثار زيان بخش و مخرب فراوانى در آن نهفته است، درباره كيفيت بهره گيرى از غريزه جنسى و رابطه زناشويى و همچنين كنترل و مهار اين غريزه، مكاتب مختلف فكرى شكل گرفته و بر اساس اين مكتب ها، نسبت به اعمال اين غريزه در جوامع گوناگون قوانين مختلفى پديد آمده است؛ كه بعضى از اين قوانين در نهايت افراط و بعضى فوق العاده تفريطى است؛ كه اين حاكى از شيوه نگرش مكاتب مختلف به اين غريزه است؛ به عنوان مثال طرفداران فعلى كليسا و پاره اى از علماى اخلاق، روابط زناشويى و آميزش جنسى را مطلقا مذموم و عملى حيوانى دانسته و به شدت انسان را به سركوب آن تشويق كرده اند. در مقابل، طرفداران آزادى غرائز مخصوصا غريزه شهوت چنان در اين نظريه راه افراط پيموده اند كه هيچ محدوديتى را براى اعمال آن نمى پذيرند؛ و همه مفاسد و عوارض مترتب بر اين نيرو را، با اعتقاد به اصالت لذت توجيه مى كنند. ولى اديان الهى به طور عموم و مكتب حيات بخش اسلام به حكم:

و كذلك جعلناكم اءُمّة وَسَطا (468).

«شما را امت ميانه اى نه اهل افراط و نه اهل تفريط قرار داديم».

در وضع قواعد و نظام هايش به شدت طرفدار اعتدال و ميانه روى است و حتى در نظام اخلاقى، افراط و تفريط را در همه شؤ ون طرد كرده و آن را محصول جهل و بى خبرى مى داند. در فرمايشى از اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است:

لاترى الجّاهل الا مُفرِطا اءو مُفَرِّطا (469).

«جاهل هميشه يا تندرو است يا كندرو».

## ازدواج از نظر اسلام

به هرحال از ديدگاه اسلام افراط و تفريط هر دو ريشه در جهل و نادانى انسان ها دارد. در عين حالى كه ولنگارى و آزادى بى حد و حساب را ممنوع مى كند، بر كام جويى و لذت بردن مرد و زن از يكديگر اصرار دارد تا اين حد كه بنيان گذار مكتب اسلام حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

النِّكاح سنَّتى فَمَن رَغِبَ عن سنَّتى فليس منّى (470).

«ازدواج، سنت و روش من است و كسى كه اين روش را تعطيل كند پيرو من نيست».

يا در تعبير ديگرى از حضرت نقل شده كه فرمودند:

ما بُنِىَ بِنَاء فى الاسلام اءَحبُّ الى اللّه عزَّ وَ جَلّ من التَّزويج (471).

«هيچ بنيانى محبوب تر و گران قيمت تر از بنيان ازدواج نيست».

قابل دقت و توجه است كه در معارف ما، شيوه ترغيب و تشويق به اين امر مختلف است؛ يعنى همه عوامل و بهانه ها و عللى كه ممكن است موجب ترك ازدواج و سركوب اين غريزه شود، مورد نهى قرار گرفته و دستيابى به كمال انسانى را مرهون ارضاى صحيح غريزه جنسى و بنيان ازدواج قرار داده اند؛ مثلا به كسانى كه ممكن است بگويند ما براى حفظ دين و ديندارى بايد اين غريزه را سركوب كنيم، اينگونه مى فرمايند:

من تزوَّج فقد احرَزَ شَطرَ دينه به فليتَّق اللّه فى الشَّطر الثانى (472).

«در سايه ازدواج مى توانى نيمى از دينت را حفظ كنى و با رعايت تقوا نسبت به نيم ديگر اهتمام ورزى».

ممكن است به اين صورت بهانه جويى شود كه ازدواج و اعمال غريزه جنسى، انسان را در شهوت رانى حريص مى كند. در اين باره هم از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه فرمودند:

يا معشر الشَّباب مَنِ استطاع منكم الباهَ فليتزوَّج فانَّهُ اءَغَضُّ للبصر و اءَحصَنُ للفَرجِ (473).

«اى جوانان! آن كسانى كه توانايى جنسى دارند، حتما ازدواج كنند؛ چون هم چشم پاك مى ماند و هم عفت رعايت مى شود».

يا در روايتى ديگر از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمودند:

ايُّها النّاس انَّ جبرئيل اءَتانى عن اللَّطيف الخبير فقال انَّ الابكارَ بمنزلةِ الثمرِ على الشَّجر اذا اءَدرك ثمرُهُ فلم يُجتَنَى اءَفسَدَتهُ الشَّمسُ و نَثَرَتهُ الرِّياحُ و كذلك الابكار اذا اءَدرَكنَ ما يُدركُ النِّساءُ فليس لهنَّ دواء الا البُعُولةُ و الا لم يؤ مَن عليهنَّ الفساد لانَّهنَّ بشر (474).

«اى مردم! اين پيامى است كه جبرئيل از جانب ذات ذوالجلال ربوبى براى من آورده است در حقيقت يك حديث قدسى است بكرها و كسانى كه هنوز ازدواج نكرده اند، به منزله ميوه درخت هستند كه وقتى رسيد، بايد چيده شود و اگر ميوه رسيده از درخت چيده نشود، نور خورشيد و وزش ‍ بادهاى مختلف، موجب فساد و از بين رفتن ميوه مى شود. همچنين خانم هايى كه به حد بلوغ مى رسند، اگر به موقع مناسب اقدام به ازدواج نكنند، هم از نظر جسمانى و هم از نظر روحى و تربيتى دچار فساد و اشتباه و انحراف مى شوند».

بنابراين هيچ بهانه اى پذيرفته نيست و قرآن نيز ازدواج را به لباس و پوشش ‍ كه سمبل و نشانه ظاهرى عفت است، تشبيه مى كند:

هنَّ لباس لكم و انتم لباس لهن (475).

«هم شما مردان و هم شما زنان براى يكديگر وسيله حفاظت و صيانت از انواع عوارض و بلاها هستيد».

پس تا اينجا اين مطلب روشن شد كه از نظر اسلام هيچ عامل و بهانه اى براى عدم استفاده از غريزه جنسى پذيرفته نيست.

بيان كرديم كه اساسا اختلاف نظر ميان صاحبان مكاتب و انديشه هاى مختلف فراوان است؛ تا حدى كه بعضى در اين مسير راه افراط پيموده اند و بعضى ديگر مسير تفريط پيش گرفته اند. اما از منظر اسلام، كه همواره در ارضاء و اشباع همه نيازهاى بشر مسير اعتدال پيموده است، مساله بهره مندى از غريزه جنسى مورد تاكيد و توصيه است و هيچ بهانه و عذرى براى تعطيل كردن آن پسنديده نيست؛ و اشاره شد كه ممكن است كسانى، ازدواج را مانع رسيدن كمال بدانند و بعضى آن را موجب حريص شدن انسان در شهوترانى دانسته و يا منافى مسائل عبادى و ديندارى بدانند.

بهانه سومى كه ممكن است دست آويز اين افراد شود اين است كه گفته اند برترى معنوى بر ديگران و يا كمال جويى، با ازدواج و ارضاى غريزه جنسى منافات دارد؛ كه اين بهانه به شكل يك داستانى در روايتى از امام هشتم عليه‌السلام تصوير شده است:

انَّ امراءة ساءلت اباجعفر عليه‌السلام فقالت: اءَصلحكَ اللّه انِّى مُتَبَتِّلة؛ فقال لها: و ما التبتُّل عندك؟ قالت: لا اءُريد التَّزويج اءَبدا، قال: و لِمَ؟ قالت: اءَلتمس ‍ فى ذلك الفضل، فقال: انصرفى فلو كان فى ذلك فضل لكانت فاطمة عليها‌السلام اءَحقُّ به منك انَّهُ ليس اءَحد يسبقها الى الفضل (476).

«زنى به محضر امام باقر عليه‌السلام شرفياب شد و عرض كرد: يابن رسول اللّه! من متبتله هستم يعنى از دنيا بريده ام امام عليه‌السلام از او سوال فرمودند: تو ترك دنيا را در چه مى بينى؟ او گفت: من بنا گذاشته ام كه تا پايان عمر ازدواج نكنم. حضرت فرمودند: چرا تو چنين تصميمى گرفتى؟ گفت: با اين نيت مى خواهم به فضل و كمال فراوان دست پيدا كنم. امام باقر عليه‌السلام فرمودند: تو در اشتباهى. اگر ترك ازدواج براى انسان كمال و فضيلتى درست مى كرد چون سوال كننده خانم هست امام عليه‌السلام حضرت زهرا عليها‌السلام را مثال مى زنند يقينا فاطمه زهرا عليها‌السلام سزاوارتر و شايسته تر بود كه به اين كار اقدام كند و ازدواج نكند؛ چون هيچ كس نمى تواند ادعا كند كه در فضيلت به پاى او مى رسد».

بنابراين، اين بهانه كه ما با ترك غريزه شهرت، بتوانيم كمالاتى را تحصيل كنيم، مردود شمرده شده است.

## اهميت ازدواج

در روايات تاريخى آمده است كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در شب زفاف فاطمه زهرا و اميرالمومنين عليه‌السلام فرمودند:

نعم العون على طاعةِ اللّه (477).

«ازدواج براى شما، بهترين ياور براى اطاعت الهى است».

درباره اهميت ازدواج مى خوانيم:

مِن سعادةِ المرءِ الزوجة الصالحة (478).

«سعادتمندى مرد، در انتخاب همسر صالح است».

و جالب اين است، تا آن جا كه تاريخ نشان مى دهد اين تفكر، يك تفكر سابقه دارى است.

عن علىّ عليه‌السلام قال انَّ جماعة من الصَّحابة كانوا حرَّموا على انفسهم النِّساء و الافطار بالنَّهار و النَّوم باللَّيل فاءَخبرت ام سلمه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فخرج الى اءَصحابه فقال اءَترغبون عن النِّساء انِّى آتِى النساء و آكُلُ بالنَّهار و اءَنامُ باللَّيل فمَن رغِب عن سنَّتى ليس منِّى (479).

«حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام فرموده اند: چندنفر از اصحاب به منظور و تزكيه روح، غذا خوردن در روز، خواب در شب و آميزش با همسران خود را به كلى ترك كردند. ام سلمه كه از همسران بسيار قابل احترام رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، از اين ماجرا خبردار شد و اين مطلب را به حضرت اطلاع داد. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد مسجد شدند و فرمودند: آيا شما زن ها را رها كرديد؟ من هم با زنهاى خود آميزش دارم. در روز غذا مى خورم و در شب مى خوابم. همه اين امور بر اساس نياز فطرى بشر است و هر كس سنت و روشى را كه من دارم تعطيل كند، مسلمان نيست».

مشابه اين بهانه، بهانه ممانعت از عبادت است كه دست آويز بعضى از افراد قرار گرفته و مى گيرد. در پاسخ به اين بهانه هم تعبيرات قابل ملاحظه و جالبى داريم؛ در پاسخ به اين بهانه هم تعبيرات قابل ملاحظه و جالبى داريم؛ مثلا از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

ركعتان يصلِّيهما المتزوِّجُ اءَفضل من سبعين ركعة يُصلِّيها اءَعزَبُ (480).

«فضيلت دو ركعت نماز انسانى كه ازدواج كرده است، هفتاد برابر نماز كسى است كه هنوز ازدواج نكرده است».

يا در روايتى ديگر از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه فرموده اند:

خيارُ اءُمَّتى المتاءَهِّلون و شرارُ اءُمَّتى العُزَّاب (481).

«اگر دنبال خوبان امت من مى گرديد در ميان متاهلين بگرديد و اگر دنبال بدها مى گرديد در ميان مجردها جستجو كنيد».

بعضى ديگر هم عدم تمكن مالى و مسائل اقتصادى را بهانه قرار مى دهند كه قرآن از آن جواب مى دهد:

و اءَنكحوا الاَيَامى مِنكم و الصَّالِحينَ مِن عِبَادِكم و اِمَائِكم اَن يكونوا فقراء يُغنِهم اللّه من فضله و اللّه واسع عليم (482).

«مردان و زنان بى همسر خود را همسر دهيد، همچنين غلامان و كنيزان صالح و درستكارتان را؛ اگر فقير و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بى نياز مى سازد؛ خداوند گشايش دهنده و آگاه است».

قرآن دستور صريح به ازدواج مى دهد و مى فرمايد: اگر نيازمند هم باشيد، ناتوانى اقتصادى هم داشته باشيد، خداوند تضمين فرموده است كه در امر ازدواج، شما را از منبع فضلش بهره مند كند.

در روايتى در ذيل اين آيه آمده است كه امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

مَن ترك التزويج مخافةَ العيلةِ فقد اءَساء الظنَّ بربِّه (483).

«كسى كه از ترس فقر و نادارى و يا به بهانه مسائل مادى ازدواج نكند، نسبت به خدايش سوءظن دارد».

در سخنى ديگر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

التَمِسوا الرِّزق بالنِّكاح (484).

«با ازدواج نمودن، رزق و روزى را به سوى خود جلب كنيد».

اصلا بخشى از روزى انسان ها بعد از ازدواج و پيوند زناشويى از طرف خداوند متعال گشوده مى شود. در نتيجه هيچ بهانه اى براى عدم ازدواج پذيرفته نيست؛ و دين مقدس اسلام هيچ عذرى را براى ترك ازدواج و ارضاى غريزه جنسى نمى پذيرد. در روايت ديگرى است كه مردى به نام عكاف به حضور رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شد. حضرت فرمودند:

يا عكاف! اءَلَكَ زوجة؟ قال: لا يا رسول اللّه قال: اءَلَك جارية؟ قال: لا يا رسول اللّه قال اءَفَاءَنت موسِر؟ قال: نعم قال: تزوَّج و الا فاءَنت من المذنبين و فى رواية تزوَّج و الا فاءَنت من رُهبان النَّصارى و فى رواية تزوَّج و الا فاءَنتَ من اخوان الشَّياطين (485).

«عكاف! آيا همسر دارى؟ عرض كرد: نه. فرمودند: سالمى و مشكل مالى هم ندارى؟ جواب داد: هم سالمم هم مالدار هستم. حضرت با تاكيدى خاص فرمودند: واى بر تو! ازدواج كن، حتما ازدواج كن كه تو خطاكارى؛ ازدواج كن وگرنه دچار گناه مى شوى؛ ازدواج كن وگرنه نام تو در زمره راهبان نصرانى و مسيحى ثبت مى شود مهم تر از اين فرمودند: بايد ازدواج كنى وگرنه برادر شيطان خواهى شد».

بنابراين، ارضاى غريزه جنسى و نيروى شهوانى مورد تاكيد و توصيه است و هيچ عذر و بهانه اى براى ترك اين نياز فطرى پذيرفته نيست؛ حتى مساله عبادت و توجهى كه آيين مقدس اسلام بدان دارد، نبايد به نحوى مورد افراط قرار گيرد كه موجب ترك غرائز شود؛ كه اين مساله، ريشه در كج فهمى معارف دين دارد. امام موسى بن جعفر عليه‌السلام فرمودند:

اجعلوا لانفسكم حظّا من الدُّنيا باعطائِها ما تشتَهى من الحلالِ ما لم تثلَمِ المُرُوَّةَ و لا سَرَفَ فيه و استعينوا بذلك على اءُمور الدِّين فانَّهُ نَروِى ليس منَّا مَن تَرَكَ دنياه لِدينِهِ و دِينِه لِدنياه (486).

«براى خود از نعمت هاى دنيوى حظ و بهره اى برگيريد و آنچه از حلال به آن تمايل داريد فراهم سازيد؛ البته تا جايى كه مروت شما را از بين نبرد و زياده روى هم نكنيد، و با انجام اين امور براى خود در امور دينى كمك بگيريد، چون از ما نيست آن كه دنيايش را براى دين و دينش را براى دنيا ترك گويد»

## اعتدال و ميانه روى در امور عبادى

در شرع مقدس اسلام روش اعتدال و ميانه روى مطلوب است. اميرالمومنين عليه‌السلام در سخنى كه در اواخر عمر مبارك ايشان نقل شده است، مى فرمايند:

واقتصد يا بُنَى فى معيشتك، واقتصد فى عبادتك (487).

«پسرم! هم در امور دنيايت معتدل باش و هم در امور عبادى كه جنبه اخروى دارد».

روايت قابل توجهى از امام صادق عليه‌السلام است كه مى فرمايند:

اجتهدتُ فى العبادة و اءَنا شابّ فقال لى ابى عليه‌السلام يا بُنىَّ دون ما اءَراك تَصنع فانَّ اللّه عزو جل اذا اءَحبَّ عبدا رضى عنهُ باليسير (488).

«در دوران جوانى در عبادت خيلى كوشا بودم. پدرم، به من فرمودند: كمتر از اين عبادتى كه من مى بينم، عمل كن؛ كه اگر خدا بنده اش را دوست داشته باشد، با عمل كم هم از او راضى مى شود».

درباره ازدواج، آيه شريفه قرآن مى فرمايد:

و من آياته اءن خلقَ لكم من اءَنفسكُم اءَزواجا لتسكُنُوا اليها و جَعَلَ بينكم مودَّة و رحمة انَّ فى ذلك لايات لقوم يتفكَّرونَ (489).

«از نشانه هاى او اين كه همسرانى از جنس خودتان براى شما آفريد تا در كنار آنان آرامش يابيد، و در ميانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در اين نشانه هايى است براى گروهى كه تفكر مى كنند».

بنابراين، پسنديده نيست كسى با افراط در يك مسير، موجب بى اعتنايى به آيات الهى شود. در سخنى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

جاءَ رجُل الى اءَبى عبداللّه عليه‌السلام فقال عليه‌السلام: هل لك من زوجة؟ فقال: لا فقال ابى عليه‌السلام: و ما اءُحبُّ اءَنَّ لى الدُّنيا و ما فيها و اءنِّى بِتُّ ليلة و ليست لى زوجة ثم قال: الرَّكعَتَان يُصَلِّيهما رَجُل متزوِّج اءَفضل من رجل اءَعزب يقوم ليلة و يصومُ نهارَه (490).

«كسى به محضر امام باقر عليه‌السلام شرفياب شد. امام به او فرمودند: آيا ازدواج كرده اى؟ عرض كرد: من موفق به ازدواج نشده ام. حضرت فرمودند: من دوست ندارم كه همه دنيا و آنچه كه در دنياست مال من باشد، و من شبى را بدون زن به صبح برسانم. سپس فرمودند: فضيلت دو ركعت نمازى كه مرد زن دار به جاى مى آورد، بالاتر است از مرد مجردى كه همه شب هايش را نماز بخواند و روزهايش را روزه بدارد».

از مجموع روايات نتيجه مى گيريم كه نه تنها ازدواج و اقدام در ارضاى غريزه به نحو مشروع، مذموم و ناپسند نيست، بلكه اقدام به اين عمل پاسخ ‌گويى به يك نياز فطرى انسان است؛ و همان طور كه خوردن و آشاميدن يك امر ضرورى است و ترك آن توصيه نشده است، بهره مندى از غريزه جنسى نيز امرى ضرورى است؛ و تاكيدى كه در اسلام، درباره ازدواج و ارضاى غريزه آمده است، نسبت به كمتر مطلبى مى توان پيدا كرد. قطعا هيچ منافات و تضادى ميان ازدواج و تعالى روح و تزكيه نفس وجود ندارد؛ بلكه برعكس، موجب تقويت قوه ايمان است؛ چرا كه اگر انسان خود را در حصار و چهارچوبه ازدواج قرار دهد، در حقيقت ملكه ايمان را به وسيله ورع و پرهيز از گناه در درون خود تقويت كرده است.

نكته ديگر اين كه افراط و خروج از اعتدال در ارضاى اين نياز غريزى به هر شكل، موجب تنزل شخصيّت انسانى به حد حيوان شده و ممنوع است؛ چرا كه اين حيوان است كه همه تلاشش، در برآوردن غرائز مختلف مصرف مى شود.

بايد توجه داشت كه افراط در هر انديشه و فعلى، عكس العمل روشن و طبيعى اش تفريط است؛ و اين تفكر حاكم بر مجامع غرب و يا شرق، تحت عنوان قائلين به اصالت لذت كه امروز طرفداران فراوانى دارد، عكس العمل همان افراط انديشه حاكم بر كليسا و پيروان مسيحيت است، كه پاكى و تقدس را در تجرد مى ديدند و عدم ارتباط زناشويى را يك موفقيت و موهبت الهى مى دانستند. ولى تعليمات و معارف دين اسلام، پاسخ ‌گويى به غرائز را يك ضرورت فطرى تلقى نموده، فراهم آوردن بستر مناسب را براى حركت غريزه شهوت ضرورى مى داند؛ زيرا حركت غريزه، مانند يك سيل بنيان كن و خانمان برانداز است؛ كه اگر با سد ايمان و تقوا مهار نشود، همه ارزشها و اعتبارات انسان و آنچه را كه تحصيل كرده، نابود مى كند؛ همان گونه كه اگر سيلابى در بسترى مستعد و مناسب حركت نكند، همه آبادانى مسير خود را نابود مى كند.

پس بايد با تامين و تعبيه مسيرى مناسب و مجرايى آماده از همه فوايد و آثار سيلاب بهره مند شد و همچنين با فراهم آوردن سدى محكم از طغيان اين سيلاب پيشگيرى كرد. همه غرائز بشر همين گونه اند؛ خشم، شهوت و...اگر بستر مناسب داشته باشند، در محدوده قوانين مقرر، هم اشباع و ارضا مى شوند؛ و هم سد استوار و پيش گيرنده اى، مثل نيروى ايمان و اراده كه امكان بهره بردارى معقول و سنجيده از اين غرائز را فراهم مى آورد.

## عوارض پيروى از هواى نفس

در تعبيرى از اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است:

وُلوعُ النفس باللَّذات، يُغوى و يُردى (491).

«حرص و ولع شديد به خواهش هاى نفسانى، هم موجب گمراهى آدمى از راه سعادت است و هم نهايتا باعث هلاكت و نابودى او مى شود».

در بيان ديگرى از مولا اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است كه:

مَن تسرَّع الى الشَّهَوات تسرَّع اليه الافات (492).

«افراط در ارضاى غرائز موجب ابتلاى سريع به آفات و عوارض آن است».

پس آزاد گذاشتن و رها كردن نفسانيات و غرائز و پيروى از خواهش هاى نفسانى، مهمترين عامل بدبختى و سقوط انسان ها در دام مصائب مختلف است. از اين رو همه تلاش معارف دين و اولياى آن بر تنبه انسان و دور داشتن وى از اين عوارض خلاصه مى شود. اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمايند:

طوبى لمن غلب نفسه و لم تغلبه و ملك هواه و لم يملكه (493).

«خوشا به حال كسى كه بر نفس خودش غالب شد، نه اين كه نفس بر او؛ و خوشا به حال كسى كه مالك هواى نفس خود شود، نه اين كه هواى نفس ‍ زمام او را به دست گيرد».

پيشواى نهم امام جواد عليه‌السلام مى فرمايند:

من اطاع هواه، اءَعطى عدوَّه مُناه (494).

«كسى كه اطاعت از هواى نفس كند، خواهش و آرزوى دشمن خود را برآورده كرده است».

حضرت در اين مسير انسان را به استمداد و يارى جستن از نيروى عقل دعوت مى كنند و مى فرمايند:

العاقل مَن ملك عنان شهوته (495).

«عاقل و خردمند كسى است كه زمام غريزه شهوت را در دست داشته باشد».

يعنى با اين نيرو به مثابه يك دشمن خطرناك رفتار كند كه امام صادق عليه‌السلام نيز مى فرمايند:

جَاهِد هَوَاك كَمَا تُجَاهِد عدوِّك (496).

«همانگونه كه با دشمنت جنگ مى كنى، براى مبارزه با هواى نفست برخيز».

خلاصه اين كه غريزه شهوت و تمايل جنسى بايد در اختيار انسان و مسخر او باشد. مملوك انسان باشد نه اين كه انسان، مقهور و مسخر شهوت شود و اين دقيقا عين آزادى و آزادگى است؛ اگر گفته شود انسان در اعمال غرائز آزاد است؛ معنايش اين است كه انسان برده و بنده غرائز و تمايلات خود مى باشد. اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

مَن تَرَكَ الشَّهَوَات كان حرّا (497).

«كسى كه قادر بر كنترل غرائز جنسى است آزاده است».

در مقابل مى فرمايند:

عبد الشَّهوة اءَذلُّ مِن عبد الرِّزق (498).

«كسى كه برده و بنده شهوت است ذلت و بردگى اش شديدتر از كسى است كه بنده ديگران است».

خلاصه اگر كسى تسليم و برده شهوت شد و زمام اختيار آن را از دست داد، ديگر نخواهد توانست آزادانه سرنوشت خود را رقم زند، بلكه به همان سمت وسويى كشيده خواهد شد كه ميل نفس و خواهش دل او را مى برد و به يقين اگر شهوت طغيان كند، درست مانند سيلابى كه طغيان مى كند، انسان را از مسير فضايل و مكارم دور نگه خواهد داشت؛ و از راه صداقت، وفادارى و امانت منحرف كرده و او را به هر گناه و انحرافى خواهد آلود و بالطبع مانع ارتقا و رسيدن به مراتب عالى انسانى و منزلت هاى مهم اجتماعى شده و انسان را به پايين ترين درجه حيوانى سقوط خواهد داد. در سخنى از اميرالمومنين عليه‌السلام وارد شده است كه فرمودند:

كم من لذَّة دنيَّة منعت سَنِىَّ درجات (499).

«چه بسا كام جويى هاى كوچك و ناچيز و بهره بردن هاى بى ارزشى كه انسان را از رسيدن به درجات و كمالات اجتماعى و معنوى محروم مى كند».

دليلش هم روشن است: كسى كه مالك غريزه شهوت خود نيست و تسليم خواهش هاى كاذب و فريبنده نفس است، هرگز نمى تواند خواسته هاى واقعى عقل و انديشه را بشناسد و با عزت، پاكيزگى و عفت نفس به اين نيازها پاسخ گويد.

مَن غَلَبَ شَهوَته صَانَ قدره (500).

«كسى كه بر شهوت نفس غالب شود، منزلت، اعتبار و ارزشش محفوظ مى ماند».

در مقابل مى فرمايند:

من ملكته نفسه ذلّ قدره (501).

«كسى كه هواى نفس بر او چيره شود، جايگاه او پست مى شود».

فرمانروايى غريزه و حاكميت شهوت در حقيقت به معناى غلبه حيوانى و حكومت حيث حيوانى بشر است؛ نه حيث عقلانى. پس انسانى كه تسليم غريزه است رفتار و عملش نمى تواند انسانى باشد و آنچه كه از اين انسان صادر مى شود در حقيقت متاثر از حاكميت حيث حيوانى است؛ يعنى اين جنبه حيوانى او است كه او را به اين اعمال فرمان مى دهد.

طبيعى است كه تمنيات و خواهشهاى حيوانى عموما با حكومت عقل در تضاد است. بنابراين اگر كسى تسليم تمايلات حيوانى شد در حقيقت تسليم دشمن خود شده است؛ و به همين دليل است كه حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده اند:

اَعدى عدوِّك نفسك الَّتى بين جنبيك (502).

«دشمن ترين دشمنان تو درون خود تو است».

## عفت و پاكدامنى

روشن است كه محكوم به حاميت هاى نفسانى و حيوانى، هرگز قادر به پاسخگويى و اجابت دعوت و نداى عقل نيست؛ چون در حقيقت عنان اختيار و سرنوشت خود را به دست نيروى غريزه مى گذارد و از آن جا كه غريزه شهوت يكى از نيرومندترين غرائز بشر است، چنانچه زمام انسان را به دست گيرد، به تدريج رابطه انسان را با همه مكارم اخلاقى و امور معنوى قطع مى كند. از اين رو انسان بايد از آغاز در تقويت ملكه عفت و پاكدامنى تلاش كند و خود را در حصن حصين عفت و تقوا قرار دهد:

اءَلا فَصُونوها و تصوَّنوا بها (503).

«هم خود را در حصار تقوا قرار دهد و هم از سقوط اين حصار پيشگيرى كند».

بنيان ازدواج به يك لباس تشبيه شده و ملكه عفت و تقوا هم به لباس تشبيه شده است.

در قرآن كريم آمده است:

و لباس التَّقوى ذلك خير (504).

«لباس پرهيزگارى بهتر است».

خاصيت لباس اين است كه انسان را از سرما، گرما و گزند حوادث حفظ مى كند و عيوب احتمالى انسان را مى پوشاند، همان خاصيت را عفت و تقوا دارد؛ و به همان دليلى كه بايد از لباس حفاظت كرد تا آلوده، مندرس و نجس نشود و در معرض باد و باران قرار نگيرد، بايد از تقوا و عفت هم محافظت كرد، زيرا بدون حفاظت از ملكه عفت و تقوا، نمى توان سلامت انسان را در مقابله با طغيان غرائز تضمين كرد. بنابراين امام سجاد عليه‌السلام در ضمن بين حقوق غريزه شهوت فرمودند:

فَحِفظُهُ ممَّا لا يحلُّ لك و الاستعانةُ عليه بغض البصر فانه مِن اءَعون الاعوان.

«اين غريزه را بايد از آلوده شدن به حرام صيانت كرد و در اين راه، اينگونه راهنمايى مى فرمايند كه بايد از چشم بستن بر نامحرم اين نيرو را كمك كرد».

ايمان يك ادعاى صرف نيست و گفته كسى كه ادعاى ايمان دارد پذيرفته نمى شود. امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

ملعون ملعون، مَن قال الايمان قول بلا عمل (505).

«آن كه با زبانش اظهار ايمان كند و عمل نكند، ملعون است ملعون است».

شرط ايمان عمل است و عمل، توجه به فرمانهاى دينى است.

قل للمومنين يَغُضُّوا من اءَبصارهم و يحفَظُوا فُرُوجهم ذلك اءَزكى لهم انَّ اللّه خبير بما يَصنَعون # و قُل لِلمؤمنات يَغضُضنَ من اءَبصارِهنَّ و يَحفَظن فروجَهُنَّ (506).

«به مومنان بگو چشمهاى خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گيرند، و عفاف خود را حفظ كنند؛ اين براى آنان پاكيزه تر است؛ خداوند از آنچه انجام مى دهند آگاه است و به زنان با ايمان بگو چشمهاى خود را (از نگاه هوس آلود) فروگيرند، و دامان خويش را حفظ كنند».

در شرع مقدس هر عملى كه عفت را به مخاطره بيندازد ممنوع است و از آن جمله، خلوت كردن با نامحرم. در ميان علما، بعضى از مشاهير به خصوصياتى شهرت پيدا كرده اند. در اين جمع، شخصيتى است به نام «مقدس اردبيلى» كه عنوان قداست به او نسبت داده شده است؛ يعنى پروا، پرهيز و تورع او از گناه و محرمات، او را به اين نام شهره كرده است. نقل مى كنند كه وقتى از ايشان سوال شد كه اگر در يك باغ وسيعى با نامحرمى تنها شود چه مى كند؟ ايشان فرمود: كه خدا بايد يارى كند (507).

اساسا، در برابر نقش وسوسه انگيز نفس انسان كه او را به سوى گناه دعوت مى كند، جز اين كه خود را در قلعه مستحكم و نفوذناپذير تقوا و عفت قرار دهد، چاره اى وجود ندارد؛ و اين جا مكانى نيست كه انسان با غرور بر نفس ‍ و يا غرور ايمانى بخواهد ادعاى حفاظت و تدين و ايمان كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قوت بازوى پرهيز به خوبان مفروش |  | كه دراين خيل حصارى به سوارى گيرند |

اگر حصار تقوا و عفت، با چشم فرو بستن به روى نامحرم، نگهبانى و صيانت نشود، حتى يك نگاه مى تواند آن را فرو ريزد و منهدم كند؛ و اين يك خيال بافى است كه انسان براى خودش مصونيت قائل باشد. موهومات جديدى كه امروزه در بعضى گفته ها و سخن ها متعارف شده كه مى گويند: نگاه نكردن به خانم ها هنگام صحبت كردن موجب بى احترامى به آنها است. وسوسه هاى شيطانى و بى خبرى از نص صريح قرآن است كه هم به مردم مسلمان فرمان مى دهد و هم به زن مسلمان كه: قل للمومنين يغضوا من اءَبصارهم هم مردان مومن بايد چشم را به روى نامحرم ببندند، و هم زنهاى مومنه بايد چشم از روى نامحرم برگيرند و هيچ قيد و تخصيصى بر اين اطلاق و عموم وارد نشده است؛ و ما در مباحث حق چشم از آفات و خطرات هرزگى چشم و عدم تورع و پرهيز از حرام به تفصيل سخن گفتيم.

تربيت اولاد و فرزندان

به هرحال، نيروى غريزه، به دليل نيرومندى و قوت حتما تقويت ملكه عفت و تقوا را مى طلبد و از سوى ديگر، تربيت صحيح فرزندان و هدايت درست غريزه، از ديگر آموزش هاى معارف دين است. قرآن مى فرمايد:

يا اءَيُّها الَّذين آمنوا لِيَستَئذِنكُمُ الَّذين مَلَكَت اَيمانُكُم و الَّذين لم يَبلُغوا الحُلُم منكَ ثلاث مرّات مِن قَبل صلوةِ الفجرِ و حين تَضَعونَ ثيابَكُم منَ الظَّهيرةَ و من بعدِ صلوةِ العِشاءِ (508).

«اى كسانى كه ايمان آورده ايد! بردگان شما، و همچنين كودكانتان كه به حد بلوغ نرسيده اند، در سه وقت بايد از شما اجازه بگيرند: پيش از نماز صبح، و نيمروز هنگامى كه لباسهاى (معمولى) خود را بيرون مى آوريد، و بعد از نماز عشاء».

اين دستور صريح وحى است: اى انسان هاى مومن! در سه وقت، فرزندان نابالغ خود را در خلوت گاه خود راه ندهيد: قبل از اذان صبح، هنگام ظهر و استراحت و بعد از نماز عشا كه موقع آغاز استراحت است؛ كه در خلوت گاه و بستر معمولا انسان پوشش و لباس مناسب را كنار مى گذارد. فرد نابالغ، نبايد شما را بدون پوشش مناسب ببيند. اين دستور روشن قرآن است كه اطفال و فرزندان را بايد از ديدن مناظر مهيج و شنيدن كلمات محرك دور نگه داشت. در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است كه فرمودند:

الصَّبىُّ و الصَّبىُّ و الصَّبىُّ و الصَّبيَّةُ و الصَّبيَّةُ و الصَّبيَّةُ يُفرَّقُ بينهم فى المضاجعِ لعشرِ سنينَ (509).

«هم دو طفل پسر خردسال، هم يك پسر و يك دختر خردسان و هم دو دختر خردسال را وقتى به سن ده سال رسيدند، بايد بستر آنها را از يكديگر جدا كرد».

اين در حالى است كه از منظر معارف دين اظهار محبت به اطفال، يك تعليم و توصيه اكيدا اخلاقى است و در سير پيامبر نوشته اند:

اذا اءَصبح رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مَسَحَ على رؤ وس ‍ وُلده (510).

«وقتى حضرت از خواب برمى خاستند، دست محبت و عنايتش را بر سر فرزندانش مى كشيد».

يا در روايتى به عنوان نمونه از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه حضرت مى فرمايند:

اءَكثروا من قُبلةِ اءَولادكم فانَّ لكم بكلِّ قُبلَة درجة فى الجَنَّةِ (511).

«فرزندان خود را زياد ببوسيد و با اين بوسه، محبت خود را به فرزندانتان هديه كنيد؛ كه به ازاى هر بوسه، خداوند يك درجه براى شما در آخرت قرار داده است».

در بعضى از روايات وارد شده پيامبر در جايى نماز مى خواندند، حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام طفل خردسالى بود و در حال نماز بر گردن رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى نشست. حضرت با ملاطفت او را برمى داشتند و با مدارا به زمين مى گذاشتند تا اين كه نماز پايان پذيرفت.

فردى يهودى آن جا بود، گفت: اين چگونه برخوردى است كه شما با فرزند و طفلى صغير مى كنيد؟! حضرت فرمود: هركس ايمان داشته باشد، با فرزندان خردسال اينگونه رفتار مى كند. اين لطافت روح، باعث شد كه آن يهودى اسلام آورد.

با اين كه اظهار محبت به خردسال و اطفال صغير توصيه شده است در عين حال مى بينيم از منظر ديگر امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

اذا بَلَغَتِ الجاريةُ ستَّ سنينَ فلا ينبغى لكَ اءَن تُقَبِّلُها (512).

«وقتى دختر به سن شش سال رسيد، ديگر نامحرم حق ندارد او را ببوسد».

اظهار محبت از طرف نامحرم به دخترى كه به سن شش سال رسيده ممنوع است و جالب تر اين كه از اميرالمومنين عليه‌السلام روايت شده است كه:

مباشرةُ المَراءَةِ ابنَتَها اذا بَلَغَت ستَّ سنينَ شُعبَة من الزِّنا (513).

«مادر نسبت به دختر شش ساله اش بايد رعايت كند و در محدوده آلت تناسلى دست نبرد و اگر چنين كند، نوعى زنا محسوب مى شود».

در سخن ديگرى از امام باقر عليه‌السلام وارد شده است كه فرمودند:

ايَّاك و الجِماع حيثُ يَراكَ صبىّ يُحسِنُ اءَن يَصِفَ حالَك (514).

«انجام عمل زناشويى در مقابل طفلى كه قادر بر درك زيبايى و زشتى مسائل است، ممنوع است».

همه عواملى كه موجب بدآموزى و بيدار كردن غريزه خفته انسان است ممنوع شمرده شده و به عكس، تمرين به امور صحيح اخلاقى و عبادى مورد توصيه است.

امام موسى بن جعفر عليه‌السلام از اميرالمومنين عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمودند:

مُرُوا صبيانَكُم بالصَّلاةِ اذا كانوا اءَبناءَ سبعِ سنين (515).

«فرزندانتان را به نماز تشويق كنيد وقتى به هفت سال رسيدند».

آموزش در كودكى، نقشى اساسى در شكل گيرى تربيت انسان دارد. بسيارى از بى عفتى ها و انحرافات، ريشه در عدم پرورش و يا تربيت غلط انسان در كودكى دارد؛ به عبارت ديگر تربيت صحيح انسان، همراه با ايجاد محيط امن و مناسب و دور نگه داشتن او از فضاى آلوده گناه در دوران كودكى، شرط اساسى براى رشد طبيعى روح و فطريات انسانى است. اين نكته براى والدين قابل توجه است كه همان گونه كه به سلامت جسمى فرزند خود حساس اند، بايد نسبت به رشد مناسب، سلامت و صحت روحى و كمالات اخلاقى او نيز كوشا باشند؛ كه غفلت از اين مهم، موجب عوارض و عواقبى است كه هرگز در بزرگسالى قابل جبران نخواهد بود.

همان طور كه پيش تر گفته شد امام صادق عليه‌السلام نقل كردند كه پدر بزرگوارشان به هنگام عبادت افراطى در مقابل تعديل و به حكم وظيفه تربيتى پدر نسبت به فرزند فرمودند:

يا بُنَىَّ دونَ ما اءَراكَ تَصنَعُ فانَّ اللّه عزَّ وَ جَلّ اذا اءَحبَّ عبدا رَضِىَ عنه باليسير (516).

«پسرم! كمتر از اين عمل كن كه خداوند اگر بنده اى را دوست بدارد با اعمال كم هم از او راضى مى شود».

حتى نسبت به نحوه عبادت و كيفيت عبادت، پدر و مادر بايد اِعمال نظر كنند. در سخنى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است روزى به اصحاب فرمودند:

ويل لاطفالَ آخرَالزَّمانِ من آبائِهم فَقِيل يا رسول اللّه من آبائهمُ المشركينَ فقالَ لا من آبائهمُ المومنينَ لا يعلِّمونَهُم شيئا من الفَرائِضِ و اذا تَعَلَّمُوا اءَولادُهُم مَنَعُوهُم و رَضُوا عنهم بِعَرَض يَسِير منَ الدُّنيا فاءَنا منهم برى ء و هم منِّى بِرَاء (517).

«واى بر فرزندانى كه آخرالزمان به دنيا مى آيند از پدرانشان! سوال كردند: از پدران مشرك به وجود مى آيند؟ فرمودند: نه، از همان پدران مومن، پدران مومنى كه در آموزش و تربيت فرزندان، ياد دادن واجبات و محرمات مسامحه مى كنند و همه اهتمام آنها امور دنيوى فرزندانشان است، من از آنها بيزارم و آنها نيز از من دورند».

اين نكته، حساسيت بزرگان و اولياى دين را نسبت به تربيت فرزندان بيان مى كند و ما ان شاءاللّه تفصيل بيشتر اين مطلب را در حقى كه فرزند بر والدين دارد ذكر مى نماييم.

اهميت عقل در وجود انسان

دين اسلام، علاوه بر تربيت در كودكى و آماده ساختن كودك براى مرحله بزرگسالى، روشهاى گوناگونى براى هدايت راهنمايى و بزرگسالان ارائه نموده است كه يكى از آنها يارى جستن از نيروى عقل و انديشه است؛ اميرالمومنين عليه‌السلام در اين باره فرموده اند:

كفاك من عقلك ما اءَوضح لك سُبُل غَيِّكَ من رُشدك (518).

«يكى از فوايد سرمايه عقل براى انسان اين است كه راه صحيح را از راه انحرافى نشان مى دهد».

عقل راه صحيح را به انسان نشان مى دهد و مى گويد كه نسبت به اعمال غريزه تا كجا بايد پيش رفت. اگر انسان زمام اختيارش را به دست هواى نفس بسپرد، عقل او تحت الشعاع قرار مى گيرد. حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

لا يجتمع العقل و الهوى (519).

«عقل با هواى نفس در يك جا جمع نمى شود».

حضرت در روايت ديگرى مى فرمايند:

انَّك ان اءَطَعتَ هواك، اءَصمَّك و اءَعماك (520).

«اگر از هواى نفس اطاعت كردى، كوروكر مى شوى».

اگر انسان هواى نفس را غلبه داد و عقل را به فراموشى سپرد، در نتيجه هم گوشش چيزى جز نداى غريزه نخواهد شنيد و هم چشمش چيزى جز مناظرى كه غريزه به او نشان مى دهد نخواهد ديد. پس بايد انسان در مبارزه سنگين با نيروى غريزه، زمام خود را به عقل و فكر بسپارد؛ نه اين كه عقل و فكر را مغلوب هواى نفس كند. اولين قدم در اين راه، سالم نگه داشتن انديشه، و فكر نكردن به گناه و خطاكارى است. اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

من كثر فكرهُ فى المعاصى دَعته اليها (521).

«كسى كه زياد به گناه بينديشد، عاقبت به دامن گناه سقوط خواهد كرد».

يعنى آلوده شدن ذهن با انديشه گناه، قدرت انديشيدن نسبت به عواقب و عوارض يك اقدام را از انسان سلب مى كند.

اميرالمومنين عليه‌السلام در سخن ديگرى مى فرمايند:

كم من شهوة ساعة قد اءَورَثَت حُزنا طويلا (522).

«چه بسيار كه ساعتى به برآورده كردن تمايلى سپرى شود و موجب حزن و اندوه طولانى شود»

گيرم كه ساعات و ايام را به كام دل گذراندى، اما آيا هيچ انديشيده اى كه چه آينده پرملال و پرغصه اى را براى خود رقم مى زنى.

پس اولين تعليم و آموزش عمومى در انتخاب راه درست در اعمال غرائز و تمايلات، يارى جستن از نيروى عقل، انديشه و فكر اين سرمايه عظيم انسانى است.

چشم پوشى از گناه و ياد مرگ

دومين نكته در مورد غريزه شهوت كه در سخن امام سجاد عليه‌السلام هم آمده است، چشم فروبستن، بر نامحرم و نارواست. كه در سخنان منسوب به اميرالمومنين عليه‌السلام نيز آمده است:

ليس فى الحواس الظاهرة شى ء اءَشرف من العين فلا تُعطُوها سُؤ لَها فَيَشغَلَكُم عن ذكرِ اللّه (523).

«چشم، يكى از شريف ترين اعضاى بدن انسان است. نبايد آن را به هرزگى عادت داد كه هر چه دل مى خواهد او بنگرد؛ كه اگر او نگاه كرد، مانند تيرى در دل اثر مى كند و انسان را به انحراف مى كشاند».

و آنچه كه در سخن امام عليه‌السلام در گام سوم مورد تاكيد قرار گرفته است:

كثرةِ ذكرِ الموتِ و التَّهَدُّدِ لنفسك باللّه و التَّخويفِ لها به.

« فراموش نكردن مرگ و روز باز پسين، به انسان يادآور مى شود كه اين دنيا و تنعمات و لذائذ و كام جوئيهايش را پايانى است و مرگ روزگارى به سراغ انسان مى آيد و عمر دنيا براى انسان ها بسيار كوتاه است:

الموت كَسَهم مُرسَل عليك و عمرُك بقدر مسيره اليك (524).

«مرگ، مانند تيرى است كه روز تولد از چله كمان به سمت انسان رها شده است و ميزان عمر انسان و طول اقامت انسان در اين دنيا فاصله زمانى است كه اين تير به هدف اصابت كند».

بالاخره روزگار عمر به پايان مى رسد و در پيشگاه پروردگار روز حساب و پاسخ ‌گويى به تك تك اعمال، گفتار و كرده ها فرا مى رسد، قرآن از زبان لقمان نقل مى كند:

يا بنىَّ انَّها اءن تَكُ مثقالَ حَبَّة مِن خَردَل فَتَكُن فى صَخرَة اءو فى السَّموات اءَو فى الارض ياءت بها اللّه (525).

«فرزندم! اگر اين اعمال تو به اندازه يك مثقال حبه اى از دانه خردل هم باشد و در زير صخره سنگى از آسمان ها باشد در صحنه قيامت خدا آنها را در پيش چشم تو مجسم خواهد كرد».

گناهانى كه در خلوت و جلوت مرتكب شده اى، روزى كه يوم تبلى السرائر نام دارد، آشكار مى شود و در مقابل چشم خلق اولين و آخرين عيان مى شود. اللّهم لا تفضحنى على رؤ وس الاشهاد من العالمين (526) و انسان را به افتضاح و آبروريزى در پيش چشم همه مخلوقات از روز اول آفرينش تا آخر آفرينش مى كشاند و هيچ چيز از چشم تيزبين الهى پنهان نمى ماند.

حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام فرمودند:

اتقوا معاصى اللّه فى الخلوات، فان الشاهد هو الحاكم (527).

«از معصيت خداوند در خلوت بپرهيز؛ زيرا قاضى كسى است كه خود شاهد ارتكاب گناه است».

عذاب الهى كه نشات گرفته از خشم و غضب خداست، هرگز خاموش شدنى نيست. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره آتش ‍ فرمودند:

فَوَ الَّذى نفسى بيده لَهى اءَعرف باءصحابها من الوالدة بولدها (528).

«قسم به جان خودم، كه آتش به اصحاب خودش از مادر نسبت به فرزند آشناتر است ».

اين آتش انسان را به كام خود مى برد و هيچ مانعى هم وجود ندارد.

يوم يفرُّ المرءُ من اءَخيه # و اءُمِّهِ و اءَبيه # و صاحبته و بَنِيه # لكلِّ امرِى ء منهم يَومَئِذ شَاءن يُغنيه (529).

«روزى كه انسان از برادرش مى گريزد، و از پدر و مادر و زن و فرزندانش ‍ مى گريزد. در آن روز هركس به فكر كار خويش است».

آن روز بسيار نزديك است؛ فقط كسانى كه ايمان و اعتقادشان ضعيف باشد آن روز را دور مى بينند.

انَّهم يرونهم بعيدا # و نراه قريبا (530).

«آنها (كسانى كه ايمان و اعتقادشان ضعيف است) آن روز را دور مى بينند، ولى ما آن را نزديك مى دانيم».

انسان بايد توجه داشته باشد كه اين دنيا تداوم ندارد و حاصل اعمال و رفتار او در قيامت به صورت بهشت و جهنم و نعيم و عذاب الهى تجسم پيدا مى كند؛ و اگر كسى اسير طغيان غريزه شد و فرمان الهى را شكست، در نتيجه خود را دچار عذابى كرده است كه نشات گرفته از خشم و غضب ذات ذوالجلال الهى است.

در فرمايش ديگرى از امام سجاد عليه‌السلام در دعاى افتتاح مى خوانيم:

اءَيقَنتُ انَّك اءَنت اءَرحم الرَّاحمين فى مواضع العفو و الرحمة و اءَشد المعاقبين فى موضع النَّكال و النِّقمَة (531).

«اگر در جايگاه عفو و رحمت نسبت به بندگانت بنشينى، تو مهربان ترين مهربانانى؛ اما اگر مبنا، شكنجه و مجازات و انتقام باشد، تو سخت ترين كيفركنندگانى».

اين سنت آفرينش و تقدير الهى است كه گناه و نافرمانى موجب خشم و سخط پروردگار است و آتش نيز سزاى كسى است كه با اين اعمال زشت موجبات سخط و غضب الهى را فراهم آورده است.

روابط نامشروع و كيفرهاى آن

در مواردى كه راه هاى مشروع براى ارضاى غريزه جنسى فراهم بوده است مومنان راه صحيح را رفته اند، قرآن مى فرمايند:

والَّذين هم لِفُروجِهِم حافظون # اءلا على اءَزواجهم اءَو ما مَلَكَت اءَيمَانِهم فانَّهم غَيرَ مَلومِين # فَمَنِ ابتَغَى وَرَاءَ ذلك فاولئك هم العادون (532).

«كسانى كه غريزه خود را محافظت كردند و در اشباع و ارضاى آن از طريق مشروع اقدام كردند، از مومنينى هستند كه به آنها وعده فلاح و رستگارى داده شده، اما اگر كسى اين سنت را شكست و اين قانون را رعايت نكرد، سركشى و فرمان شكنى كرد و مسير صحيح را رعايت نكرد، استحقاق عذاب الهى را دارد».

اين گناه از جمله گناهانى است كه خداوند بزرگ در كتاب مجيدش براى بعضى از اين مصاديق تنبيه و حد، تعيين فرموده است. يك مصداق فراگذاردن پا از حدود مقرر الهى در ارضاى غريزه زنا است. امام باقر عليه‌السلام از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى كند كه فرمودند:

فى الزِّنا خمسُ خِصال يَذهَب بماءِ الوَجهِ و يورثُ الفَقر و يَنقُص العُمُر و يُسخِط الرحمنَ و يُخَلِّد فى النار نعوذُ باللّه من النار (533).

«در زنا پنج ويژگى است: اولين مورد اين است كه آبروى انسان را مى برد؛ دوم آن كه باعث فقر و نادارى مى شود؛ نتيجه سوم اين است كه موجب نقصان و كمبود عمر مقرر انسان مى شود؛ نتيجه چهارم و پنجم مربوط به امور آخرت است يكى اين كه خدا را به غضب و خشم مى آورد. و ديگر اين كه موجب خلود در آتش است. و از آتش به خدا پناه مى بريم».

در روايت ديگرى از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

كان ابى يقول: اذا زَنَى الزَّانى خَرَجَ منه روحُ الايمان (534).

«پدرم امام سجاد عليه‌السلام فرمودند: انسان زناكار وقتى اقدام به اين عمل زشت مى كند، در حقيقت پيوند خود را با ايمان بريده است، - روح لطيف ايمانى از آن جسم پرواز مى كند - و اين مكان خبيث ديگر جاى آن روح لطيف نخواهد بود».

مرحوم صدوق روايتى را به رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسبت مى دهد كه حضرت فرمودند:

لن يعمل ابن آدم عملا اعظم عند اللّه عزَّ وَ جَلّ من رجل قَتَلَ نَبِيَّا اءَو اماما اءَو هَدَمَ الكعبةَ التى جعلها اللّه قبلة لعبادهِ اءَو اءَفرغ ماءَهُ فى امراءَة حراما (535).

«هيچ عملى نزد خداوند گناهش بالاتر از سه كار نيست: اول آن كه كسى اقدام به كشتن پيامبر و يا امام كند، دوم اين كه اقدام به هدم و ويران كردن كعبه كند؛ و سوم اين كه از طريق نامشروع با زنى رابطه برقرار كند».

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين سه كار را در كنار يكديگر قرار داده و حرمت و شدت تنفر و خشم و غضب خدا نسبت به اين سه عمل را مساوى دانسته اند؛ يعنى پيغمبركشى و قتل امام، تخريب خانه كعبه و زنا هر سه در يك جايگاه قرار دارد. گناه بالاتر از زنا، عمل زشت ناپسند و مذموم اكتفاى مرد به مرد و در تعبير قرآن لواط است.

عن ابى عبداللّه عليه‌السلام قال: قال رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: من جامع غلاما جاء جُنُبَا يوم القيامةِ لا يُنَقِّيه ماءُ الدُّنيا و غضب اللّه عليه و لعنهُ و اءَعدَّ له جهنم وَ ساءَت مَصيرا ثم قال انَّ الذَّكَر ليركَبُ فيهتزُّ العرش لذلك (536).

«اگر كسى اين عمل خلاف فطرت؛ يعنى عمل لواط را انجام بدهد. روز قيامت، جنب وارد صحراى محشر مى شود و در حقيقت آب دنيا او را تطهير نمى كند. اين شخص با اين كارش، مغضوب درگاه الهى است و خدا جايگاه او را فقط آتش جهنم قرار داده است. بعد فرمودند: كه اين عمل؛ يعنى نزديكى مرد با مرد، موجب اهتزاز عرش الهى است؛ يعنى اين عمل خلاف، عرش خدا را به لرزه درمى آورد».

زشتى اين گناه در روايت ديگرى از امام صادق عليه‌السلام به اين صورت بيان شده است:

حُرمَة الدُّبُر اءَعظمُ من حُرمةِ الفَرَجِ و انَّ اللّه اءَهلك اءُمَّة لحرمة الدُبُر و لم يهلك اءَحدا لحرمةِ الفَرَج (537).

«خداوند گناه عمل لواط را بالاتر از عمل زنا قرار داده است چه اين كه اقوامى به دليل ارتكاب اين گناه به هلاكت رسانيد ولى اين كار را درباره زنا انجام نداد».

و در قرآن درباره قوم لوط مى فرمايند:

انك لتاءتون الفاحشة ما سبقكم بها من احد من العالمين (538).

«شما به كارى اقدام كرديد كه قبل از شما هيچ يك از بندگان چنين عملى را انجام نداده بودند».

به خاطر اين انحراف، خداوند قوم لوط را هلاك فرمود: در حالى كه براى عمل زنا، خداوند هيچ قومى را هلاك نفرموده است. اين دو مصداق و ساير موارد مثل اكتفاى زن به زن و تنزل و انحطاط اخلاقى و شخصيتى انسان تا حد اكتفا و ارضا از طريق نزديكى و مجامعت با حيوانات و يا استمنا، همه انحراف از مسير طبيعى خلقت و شرع است. كه در همه اديان الهى و آسمانى ممنوع شده است.

خداوند علاوه بر عذاب الهى كه وعده داده است، آثار وضعى و عكس العملهاى طبيعى نيز در ناموس آفرينش براى آنها قرار داده است كه هم مورد تاكيد روايات و نقل معصومين عليهم‌السلام است و هم در گفتار گذشتگان اين مطلب زياد آمده است. در سخنى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

كانت امراءة على عهد داوود ياءتيها رجل يَستَكرِهُها على نفسها فاءَلقَى اللّه عزَّ وَ جَلّ فى قلبها فقالت له انَّك لا تاءتينى مرَّة الا و عند اءَهلك مَن ياءتيهم قال فذهب الى اهله فوجد عند اهله رجلا فاءتى به داود عليه‌السلام فقال يا نبىَّ اللّه وجدتُ هذا الرجل عند اءَهلى فاءَوحى اللّه الى داود قل له كما تَدِينُ تُدَانُ (539).

«در زمان داوود پيغمبر، مردى بود كه به سراغ زنى مى رفت و او را مجبور مى كرد كه با او عمل نامشروع انجام مى دهد. يكى از اين روزها خدا به اين زن الهام فرمود كه به اين مرد بگويد: هربار كه تو سراغ من مى آيى، مطمئنا كسى هم به سراغ ناموس تو مى رود. اين مرد متنبه شد. سرزده وارد خانه خود شد و نامحرمى را نزد همسر خويش يافت. دست آن مرد را گرفت و به عنوان شكوه به محضر داوود پيغمبر برد. خداوند به داوود وحى فرستاد كه بگو جزاى تو همان گونه است كه عمل كردى».

اثر وضعى و طبيعى تجاوز به ناموس ديگران، مورد تعدى قرار گرفتن ناموس ‍ خود انسان است. امام باقر عليه‌السلام مى فرمايند:

كان فيما اءَوحى اللّه الى موسى عليه‌السلام مَن زَنَى زُنِىَ بِهِ و لو فى العَقَبِ من بعده (540).

«اگر كسى مرتكب زنا شود، خودش و اهلش مورد تجاوز قرار مى گيرند؛ اگر چه با چند واسطه».

عفت و پاكدامنى

همانگونه كه در مباحث سابق گفته شد، قرار گرفتن در چهارچوب عفت و تقوا براى نجات از طغيان غريزه و آثار سوء مترتب بر آن، يك الزام عقلى است. در سخنى از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمودند:

ما من عبادة اءَفضلُ من عفة بطن و فرج (541).

«هيچ عبادتى ارزشمندتر از منزه نگه داشتن غريزه خوردن و آشاميدن و غريزه شهوت نيست».

در سخنى ديگر از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه فرمودند:

عليكم بالعفاف و ترك الفجور (542).

«شما ملزميد كه خلاف كارى ها را ترك كنيد و عفت و پاكدامنى پيشه كنيد».

ابان بن سويد نقل مى كند كه از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم:

ما الَّذى يُثبتُ الايمان فى العبد؟ قال الَّذى يُثبِتُهُ فيه الورعُ و الَّذى يُخرِجهُ منه الطَّمَع (543).

«چه چيزى ايمان را در دل انسان راسخ و ثابت مى كند؟ به چه وسيله، ايمان ثبات پيدا مى كند و ديگر هيچ عارضه اى نخواهد توانست اين حصن و اين ديوار را خراب كند؟ در جواب فرمودند: آن چيزى كه ايمان را در مومن راسخ و ثابت مى كند، ورع و پرهيز از گناه است و آن چيزى كه ايمان را از دل انسان مومن بيرون مى برد، طمع و حرص است».

و جالب اين است كه روزه يكى از عباداتى است كه پروا و پرهيز و ورع را به انسان تمرين مى دهد. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در سخنى كه در جمعه آخر ماه مبارك شعبان بيان داشته اند، فرموده اند:

قد اءَقبل اليكم شهر اللّه بالبركة و الرحمة و المغفرة...قال اميرالمومنين عليه‌السلام فقمت فقلت: يا رسول اللّه! ما اءَفضل الاعمال فى هذا الشهر؟ فقال: يا ابالحسن افضل الاعمال فى هذا الشهر الورع عن محارم اللّه (544).

«حضرت در اين خطبه، مژده آمدن ماه مبارك رمضان، ماه بركت و رحمت و مغفرت الهى را دادند و سخنانى را بيان فرمودند. در انتهاى اين خطبه اميرالمومنين عليه‌السلام برخاستند و سوال كردند: در اين ماه الهى كدام عمل از همه اعمال، بهتر و ارزشش بالاتر است؟ شايد در نظر مردمى كه در مسجد بودند و ما كه اين سخن را مى شنويم اين باشد كه نماز بيشتر بخواند، افطار بدهد، از مومنان دست گيرى كند، ولى پاسخ اين بود كه فرمودند: ارزش پرهيز و دورى جستن از محرمات الهى و گناه، بسيار زياد است. سخنى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرمودند:

لَرَدُّ المؤمن حراما يعدل عند اللّه سبعين حجّة مبرورة (545).

«چشم پوشى از گناه در پيشگاه الهى معادل هفتاد حجّى است كه مورد قبول درگاه او واقع شده است».

طمع، ايمان را از دل انسان بيرون مى برد، انسان را به بردگى و بندگى مى كشاند و او را به ذلت، خوارى و پستى در دنيا و آخرت سوق مى دهد؛ و تنها راه مقبله با غريزه خطرناك طمع ورزى پرهيز از گناه است؛ حتى گناه در انديشه، در فكر و در خيال. حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

مَن كثُر فكره فى المعاصى دعته اليها (546).

«اگر كسى فكرش را به سمت گناه آزاد گذاشت، طبعا به وادى گناه سقوط مى كند».

در سخنى از همان حضرت عليه‌السلام روايت شده است كه فرمودند:

صيامُ القَلب عَن الفِكر فِى الاثَام اَفضلُ مِن صيام البطن عن الطعام (547).

«فضيلت روزه فكر و انديشه براى جلوگيرى از آلوده شدن به گناه بيشتر از روزه شكم از غذا و نوشيدنى است».

در سخن ديگرى از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمودند:

انَّ عيسَى عليه‌السلام قال للحواريَّين...انَّ موسى اءَمَرَكُم اءَن لا تَزِنوا و اءنا آمُرُكم اءَن لا تُحَدِّثوا اءَنفسكم بالزِّنا فضلا عن تَزِنوا فانَّ من حَدَّث نفسه بالزِّنا كان كَمَن اءَوقَدَ بى بَيت مُزَوَّق فاءَفسد التَّزاويقَ الدُّخانُ و ان لم يَحتَرق البيتُ (548).

«حضرت عيسى عليه‌السلام به اصحاب و حواريونش فرمود: موسى بن عمران شما را دستور داد كه زنا نكنيد؛ من شما را فرمان مى دهم كه: حتى فكر گناه زنا را نيز نكنيد چه رسد به اين كه مرتكب اين عمل شويد. كسى كه فكر و انديشه گناه و نافرمانى در ذهنش راه پيدا كند، مانند كسى است كه در يك خانه و اتاق در بسته و نقاشى شده و زينت يافته آتش روشن كند و دود آتش همه زينت ها و سفيدى ها را تباه و سياه كند؛ اگر چه خانه را آتش ‍ نزند».

پس فكر و انديشه گناه هم براى انسان خطر آفرين است و بهترين راه براى اين كه انسان بتواند در مقابل سركشى و طغيان غريزه، مقاومت كند اين است كه علاوه بر اشباع غريزه، ورع و پاكدامنى پيشه كند.

ياد مرگ، برترين عامل بازدارنده

در پايان اين حق، آخرين قسمت از سخن امام سجاد عليه‌السلام را بررسى مى كنيم كه فرمودند:

و كثرةِ ذكرَ الموتِ و التَّهَدُّد لنفسك باللّه و التَّخويفِ لها به و باللّه العصمةُ و التَّاييد.

از آن رو كه عمر انسان محدود است، نبايد در دنيا غافل باشد و بايد بداند كه آنچه در اين دنيا عمل مى كند؛ حاصلش را در جهان آخرت خواهد ديد و اين يك قانون قطعى الهى است كه حاصل سركشى و فرمان شكنى، عذاب پروردگار است؛ همان طور كه حاصل فرمانبرى و اطاعت بهشت قرب و رضوان الهى است. در يكى از فرازهاى دعاى كميل، اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

و اءَنت تَعلم ضعفى عن قليل من بَلاءَ الدُّنيا و عقوباتِها و ما يجرى فيها من المكارهِ على اءَهلها، على اءَنَّ ذلك بلاء و مكروه قليل مَكثُهُ، يَسير بقائُه، قصير مدَّتُه فكيف احتمالى لبلاء الاخرة، و جليل وقوع المكاره فيها، و هو بلاء تطول مدَّتُهُ و يَدوُم مَقامُه و لا يُخَفَّفُ عن اءَهله، لانَّهُ لا يكون الا عن غضبك و انتقامك و سخطك و هذا ما لا تقوم له السموات و الارض (549).

«خدايا! تو مى دانى كه من ضعيف و ناتوان، قدرت تحمل عذاب و عقوبات دنيا را با اين كه گذرا و كوتاه مدت است، ندارم. خدايا! بنده ضعيف و ناتوانى كه قدرت تحمل آتش دنيا را ندارد، چگونه مى تواند آتشى را كه از خشم و غضب تو برافروخته است و مدتش بى نهايت است و آسمان و زمين تاب وتوان تحمل آن را ندارند، تحمل كند؟».

عجيب اين است كه قرآن نسبت به دوزخيان و اهل آتش، تعبير لطيفى بيان مى فرمايد كه گوياى ارتباط و پيوند گناه و آتش است. نسبت دوزخيان و آتش را نسبت پدر و مادر به فرزند و ريشه به ميوه مى داند؛ و اين تشبيه در خطبه مولا اميرالمومنين عليه‌السلام هم آمده است كه مى فرمايند:

فكونوا من اءَبناء الاخرة و لا تكونوا من اءَبناء الدنيا فانَّ كلَّ وَلَد سَيُلحَقُ باءَبيهِ يوم القيامةِ (550).

«اى مردم! فرزند آخرت باشيد نه فرزند دنيا؛ زيرا هر فرزندى در قيامت به پدر خود ملحق مى شود».

يعنى اگر شما برده دنيا شديد؛ در دل دنيا خفتيد و دنيا را براى آرامش ‍ خواستيد، در قيامت هم با دنيا و حاصل آن محشور مى شويد و اگر دامن آخرت را برگزيديد، در قيامت هم با آخرت محشور مى شويد؛ و خلاصه، بهشت و جهنم محصول اعمال خود انسان است. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره بهشت مى فرمايند:

الجنّة ماؤ ها عذب و تربتها طيبة فيها قيعان بيض غرسها سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اكبر (551).

«بهشت سرزمينى است كه آبش گوارا و خاكش خوشبو است و درختان آن حاصل اذكار سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اكبر است».

ويژگى هاى آتش و جهنم

درباره جهنم هم قرآن به صراحت مى فرمايد.

فاتَّقوا النَّار الَّتى وَقُودُها النَّاس و الحجارة (552).

«آتشى كه هيزم آن، خود انسان ها و سنگ ها هستند».

چون سجودى يا ركوعى مرد كشت چون كه پريد از دهانش حمد حق چون ز دستت رست ايثار و زكات چون ز دستت زخم بر مظلوم رست چون ز خشم، آتش تو در دلها زدى آتشت اين جا چو آدم سوز بود شد در آن عالم سجود او بهشت مرغ جنت ساختش رب الفلق گشت اين دست آن طرف نخل و نبات آن درختى گشت از او زقوم رست مايه نار جهنم آمدى آنچه از وى زاد مرد افروز بود

اين تناسب اعمال، شخصيّت او را در قيامت طعمه آتش قرار مى دهد و اين همان مؤانست و دلبستگى مادر و فرزندى، بلكه قوى تر از آن، ميان آتش و گناهكار برقرار است. در سخنى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ذكر شده است، كه فرمودند:

فَوَالّذى نفسى بيده لهى اءَعرف باءَصحابها من الوالدةِ بولدها (553).

«قسم به جان خودم كه آشنايى و آگاهى لهيب آتش به اصحاب جهنم از آشنايى مادر به فرزند بيشتر است».

در قرآن مجيد مى خوانيم:

اذا راءَتهم من مكان بعيد سَمِعوا لها تغيظا و زفيرا (554).

«وقتى آتش جهنم طعمه خود را از مكان دورى مى بيند، با فرياد و ناله خشم آلود و گوش خراش به سمت آن حركت مى كند و او را در دام مى اندازد».

و اين آتشى است كه در آن روايت آمده كه اهل زنا و گناه و كسانى كه فريب قوه شهوت و طغيان غريزه جنسى را خوردند در برمى گيرد آتشى دايمى است:

خالدين فيها ما دامت السموات و الارض (555).

«تا آسمان و زمين برقرار است، در آتش باقى مى مانند».

در قرآن كريم آمده است:

نار اللّه الموقدة # التى تطَّلِع على الافئدة (556).

«آن آتش را (خشم) خدا افروخته، شراره آن بر دلها شعله ور است».

آتش دنيا اگر جسم را مى سوزاند، آتش آخرت دل و قلب را مى سوزاند.

حضرت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يادى از آتش كردند و چنين فرمودند:

اءَتَرَونَها حَمراء مثل ناركم هذه التى توقدون انَّها لاءَشدُّ سوادا من القار (557).

«آيا شما گمان مى كنيد آتش جهنم در آخرت مثل آتش اين دنيا سرخ ‌رنگ است؟ سياهى آن از سياهى قير شديدتر است».

در دعايى از ادعيه صحيفه سجاديه از امام سجاديه عليه‌السلام نقل شده است:

اللّهم انى اعوذبك...من نار نورها ظلمة و هيِّنُهآ اءليم (558).

«خدايا! به تو پناه مى برم از آتشى كه نورش ظلمت و تاريكى است و نرمى آن دردناك و آزاردهنده است».

سخنى از سخط و غضب و آتش الهى نسبت به طغيان و فرمان شكنى است؛ اما ابواب توبه و رحمت الهى نيز بر روى بندگانش گشوده است و خدا وعده داده است كه:

ان اللّه يغفر الذنوب جميعا (559).

«همانا خداوند همه گناهان را مى آمرزد».

بنابراين، خدا همه گناهان را مى آمرزد مگر شرك؛ چرا كه مى فرمايد:

ان اللّه لا يغفر اءن يشرك به (560).

«خداوند، گناه شرك به او را نمى آمرزد».

گناهكاران و خطاكاران بايد بدانند كه ياس از رحمت و مغفرت خدا، يكى از بزرگترين گناهان است. با توجه به اين كه توبه، انابه، پشيمانى و ندامت آنها مقبول درگاه الهى قرار مى گيرد، از گناهان گذشته، خطاها، فرمان شكنى ها و نافرمانى ها به درگاه پروردگار توبه نكنند؛ كه خدا همه گناهان را مى آمرزد. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

التائب من الذنب كمن لا ذنب له (561).

«آن كه از گناه توبه كند، مثل كسى است كه گناهى ندارد».

و اگر كسى جدا و از صميم دل خدا را بخواند و از او بخواهد كه از گناه و خطايش بگذرد، خدا او را طبق وعده خود مى آمرزد؛ منتها بايد به اين نكته توجه داشته باشيم كه توبه و استغفار، امرى قلبى و جدى است، نه صرف گفتن به زبان و اقرار ظاهرى، كه امام هشتم عليه‌السلام فرمودند:

من استغفر بلسانه و لم يندم بقلبه فقد استهزء بنفسه (562).

«اگر كسى با زبان استغفار كند و از صميم دل پشيمان نباشد در حقيقت خود را به سخره گرفته است».

ما براى اين كه توجه كنيم كه پشيمانى و ندامتمان نسبت به گناهان و خطاها و كوتاهى ها در پيشگاه ذات ذوالجلال الهى جدى است، بايد قدر لحظه ها را بدانيم و از همه اشتباهات، خالصانه و صميمانه به پيشگاه الى توبه كنيم كه ان شاءاللّه مقبول درگاه الهى واقع مى شود.

# 10 - حق نماز

فاما حَقُّ الصلاة فاءَن تعلم اءَنَّها وفادة الى اللّه و انَّك قائم بها بين يدى اللّه فاذا علِمتَ ذلك كُنتَ خليقا اءَن تقومَ فيها مقام العبد الذَّليل الرَّاغبِ الرَّاهبِ الخائفِ الرَّاجىِ المِسكينِ المتضرِّعِ المعظِّمِ مَن قام بين يديه بالسُّكون و الاطراق و خشوع الاطراف وَلِينِ الجناح و حُسنِ المناجاة له فى نفسى والطَّلَب اليه فى فكاك رقبتك الَّتى اءَحاطَت بها خطيئتك واستَهلَكتَها ذنوبك و لا قوةَ الا باللّه.

«حق نماز بر تو اين است كه بدانى با آن به مهمانى خدا مى روى و در پيشگاه و منظر او مى ايستى و چون اين را دانستى، سزاوار است كه مانند بنده اى خوار، حقير، خواستار، ترسان، اميدوار، بى مقدار، زارى كننده و بزرگ دارنده كردگار، با آرامش و وقار و زيبايى در گفتار و تقاضاى آزادى از آتش و نار نسبت به گناهان، نمازت را با جان و دل بپادارى و حدود و حقوق آن را رعايت نمايى».

امام عليه‌السلام در اين قسمت از رساله، بعد از بيان حق اعضا و جوارح به بيان حقوق افعال عبادى انسان و قبل از همه بيان حق نماز مى پردازند.

## جايگاه و اهميت نماز

اما قبل از آغاز تبيين كلمات امام عليه‌السلام توجه داريم كه نماز اولين فريضه و واجب از فروع دين است و جايگاه و اهميت آن به گونه اى است كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

الصلاة عمود الدِّين...فَان قُبِلَت قُبِلَ ما سواها و ان رُدَّت رُدَّ ما سواها (563).

«نماز پايه دين است كه اگر مقبول درگاه الهى قرار گيرد، ساير حسنات و اعمال انسان نيز پذيرفته است؛ و اگر مقبول واقع نشود همه حسنات و اعمال ديگر مردود است».

در سخنى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند:

اءَوَّلُ ما يُحاسِبُ به العبدُ الصَّلاةُ فان قُبِلَت قُبِلَ سائِرُ عَمَلِهِ و اذا رُدَّت رُدَّ عليه سائر عَمَلِهِ (564).

«اولين چيزى كه در صحنه قيامت مورد سوال و محاسبه قرار مى گيرد، نماز است. اگر اين عمل مقبول واقع شد، بقيه اعمال پذيرفته است؛ در غير اينصورت ساير اعمال هم قابل پذيرش نيست».

در تعبير لطيف ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمودند:

مثل الصلاة مثل عمود الفُسطاط اذا ثَبَتَ العمود ثَبَتَتِ الاطناب و الاوتاد و الغِشَاءُ و اذا انكَسَر العموُدُ لم يَنفَعُ وَتِد و لا طُنُب و لا غشاء (565).

«مثل نماز مثل استوانه و ستون خيمه است؛ كه اگر آن ستون استوار بماند، طناب ها و ميخ ‌ها و سايبان استوار خواهد بود و اگر اين ستون منهدم شود ديگر نه ميخى به كار مى آيد، نه ريسمان و نه سايبانى».

بنابراين، اهميت و ارزش نماز تا اين درجه است كه پذيرفته شدنش، باعث پذيرفته شدن همه اعمال است و پذيرفته نشدنش، هدم و نابودى همه اعمال. امام هشتم اباالحسن الرضا عليه‌السلام فرمودند:

الصلاة قربان كلِّ تقىّ (566).

«نماز، وسيله ارتقا و بالا رفتن انسان هاى مومن است».

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مورد كسى كه ترك نماز مى كند فرمودند:

من ترك الصلاة متعمِّدا فقد كفر (567).

«ترك عمدى نماز، موجب كفر است».

در روايت ديگرى در تعيين مرز بين اسلام و كفر آمده است:

ان يترك الصلاة الفريضة متعمِّدا اءَو يَتَهاوَن بها فلا يصلِّيها (568).

«اگر نماز واجب را عمدا ترك كند يا در انجام آن سستى ورزد مانند آن است كه اصلا نماز را به جا نياورده باشد».

مرز اسلام و كفر، اداى فريضه نماز و انجام اين عمل عبادى است. پس آنچه كه در باب اهميت نماز و وجوب آن آمده است كه:

انَّ الصلاة كانت على المومنين كتابا موقوتا (569).

«نماز، وظيفه ثابت و معينى براى مومنان است».

آداب و شرايط نماز

نماز يك فرمان موكد و الزامى است. در باب نمازهاى واجب جاى بحث و گفتگو نيست و جايگاه و اهميت آن روشن است؛ اما نماز آداب و شرايطى دارد كه با رعايت آن، تكليف واجب انسان ساقط مى شود. حال به چه صورت مقبول درگاه الهى واقع مى شود؟ به چه شيوه اى انجام بگيرد تا موجب ارتفاع مقام و عروج مومن شده و انسان را به مراتب بالا صعود دهد، و از اين عالم خاكى بيرون برد؟ به چه كيفيتى انجام بگيرد كه تنهى عن الفحشاء و المنكر باشد؟

جواب اين سوال ها، همان اسرار باطنى نماز است كه دسترسى به آن نياز به تنبه و توجه دارد. يقينا صرف قيام، قعود، سجده و ركوع، بدون ذكر و توجه و همراه با غفلت و بى اعتنايى به اين كه چه مى كند، در كجا ايستاده، با كه سخن مى گويد و چه مى گويد، حاصلى نخواهد داشت. لذا امام سجاد عليه‌السلام در همين حق مى فرمايند:

انَّها وفادة الى اللّه و انَّك قائم بها بين يدى اللّه.

بدان كه تو به مهمانى خدا مى روى و در پيشگاه خدا مى ايستى، اگر از حال غفلت درآمدى و فهميدى چه مى گويى، آن گاه مانند بنده اى حقير و ذليل و ترسان و اميدوار و...نمازت را به پاى مى دارى نه مانند مستى كه زبانش ‍ حركت مى كند و الفاظى بر آن جارى مى شود، اما نمى فهمد چه مى گويد.

در آيه كريمه قرآن آمده است:

لا تقربوا الصلاة و انتم سُكارى حتى تعلَموا ما تقولون (570).

«در حال مستى نماز نخوانيد تا بفهميد چه مى گوييد».

البته به حسب ظاهر شايد مراد از مسكر، مستى از شراب و خمر باشد، اما تنها اشاره به آن نيست، بلكه هر تعلقى كه مستى بياورد، مى تواند مورد اشاره قرآن باشد. امام صادق عليه‌السلام به نقل از اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

السُّكر اءَربَعُ سَكَرات: سُكرُ الشراب، سُكرُ المال، سُكرُ النوم، سكر المُلك (571).

«آنچه كه انسان را از اعتدال خارج كرده و به مستى و غفلت مى كشاند چهارچيز است: اول، مستى در اثر شرب خمر؛ دوم، مستى مال و ثروت؛ سوم، مستى خواب كه انسان اگر در حال خواب آلودگى به نماز بايستد، قطعا نمى فهمد چه مى گويد و چهارم، مستى قدرت است».

انسانى كه دست به قدرتى پيدا كرده، مست و مقهور قدرت مى شود و خود را در پيشگاه الهى خاضع و ذليل نمى بيند. براى اين كه انسان بداند در نماز ذاكر است و نه غافل، فرموده اند:

مَن لَم تَنهَهُ الصَّلاةُ عن الفحشاءِ و المُنكر لم يَزدِد من اللّه الا بُعدا (572).

«كسى كه نمازش او را از فحشا و منكر باز نمى دارد، بايد بداند كه اين نماز جز دور كردن او از خدا حاصلى ندارد».

كَم مِن قائم حظَّه من صلاته التَّعَب و النَّصَبُ (573).

«چه بسيار انسان هايى كه شب به پا خواسته و نماز مى خوانند، اما جز خستگى و رنج حاصلى براى آنها ندارد».

پس نماز غافل و ساهى، جز رنج و سختى نتيجه اى براى او نخواهد داشت. كسى كه نماز مى خواند، در اولين قدم بايد توجه داشته باشد كه آن را با همه شرايط به جا آورد، تا مقبول درگاه الهى قرار گيرد.

عبادت واقعى

تعبير امام سجاد عليه‌السلام اين بود: اولين حق از حقوق نماز، آن است كه بدانى تو در حقيقت با اين عمل به پيشگاه خدا، وارد مى شوى و در محضر او قيام مى كنى و خلاصه همه اش ذكر و تقرب است و اين عمل با غفلت و آلودگى ها سازگار نيست و همه توجه بايد به سمت او باشد؛ زيرا نماز، گفتگو با خدا و استمداد طلبيدن از او است: ايَّاك نعبد و ايَّاك نستعين (574). ذكرى است كه مكرر در هر نماز بر زبان جارى است و به وسيله آن از خدا استمداد طلبيده مى شود؛ چگونه مى شود اين كلمه را بر زبان آورد حال آن كه قلب و دل جاى ديگرى است. اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

طوبى لِمَن اءَخلَصَ للّه العبادةَ و الدُّعاءَ و لم يَشغَل قلبهُ بما ترى عيناهُ و لم يَنسَ ذكر اللّه بما تسمع اءُذُناُه (575).

«خوشا به حال كسانى كه در عبادت و مناجات خود با خدا، دلشان مشغول به آنچه چشم مى بيند، نمى شود و با آنچه كه گوش مى شنود، از ياد خدا غافل نمى شوند».

در حديث قدسى كه درباره حضرت موسى بن عمران عليه‌السلام نقل شده، به ايشان چنين خطاب شده است:

يا موسى...اذا ذكرتَنى فاجعل لسانَك من وراءِ قلبِك و اذا قُمتَ بين يدى فقُم قيام العبدِ الذليلِ و ناجِنى بقلب وَجِل و لسان صادق (576).

«اى موسى! آن گاه كه به نماز مى ايستى، زبانت از دلت سخن بگويد و آن گاه كه با من گفتگو مى كنى مانند يك بنده ذليل باش كه با قلبى لرزان و زبانى راستگو با من سخن مى گويد».

با زبان دل سخن بگو؛ چرا كه سخن چون از دل برآيد لاجرم بر دل نشيند. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

مَن صلَّى ركعتين لم يُحدِّث فيهما نفسه بشى ء من الدنيا، غُفِرله ما تقدَّم من ذنبه (577).

«اگر دو ركعت نماز خوانده شود، كه در آن شايبه اى از شوائب دنيا به دل انسان خطور نكند و منزه از همه آلودگى ها باشد، خداوند همه گذشته انسان را مى بخشد».

اصلا نماز همان ذكر است كه براى توجه دادن و از غفلت بيرون آمدن است. در سخن ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه فرمودند:

انَّما فَرَضت الصلاة و اءَمَرَ بالحجِّ و الطَّواف و اءُشعِرَتِ المناسك لاقامةِ ذكر اللّه فاذا لم يكن فى قلبك للمذكور الَّذى هو المقصودُ و المبتغى عظمتُه و لا هيبتهُ فما قيمةُ ذكرك (578).

«خدا نماز، حج، طواف و مناسك حج را قرار داد تا ياد او احيا شود. حال اگر كسى نماز بخواند، اعمال حج، طواف و سعى و...را به جاى آورد، اما از ياد خدا غافل باشد اين ذكر چه ارزشى خواهد داشت؟».

دل و زبان بايد يكى باشد تا نفاق از ميان برود. نفاق كه نباشد، معصيت نخواهد بود؛ چراكه اگر بنده با زبان دل حرف بزند و بداند چه مى گويد و با كه مى گويد؟ نمى تواند دروغ بگويد. همين انديشه، او را از گناه و معصيت بازمى دارد. دل خائف و لرزان و قلب اميدوار، پشتوانه زبان صادق و راستگوى انسان است. لقمان در نصايح و توصيه هايى كه به فرزندش دارد مى گويد:

خفِ اللّه خيفة لو جئته ببرِّ الثَّقلين لَعَذَّبَك وَارجُ اللّه رَجاء لو جئتَهُ بذُنُوب الثَّقلين لَرَحِمَك (579).

«فرزندم! آن چنان از خدا خائف و ترسان باش، كه اگر خيرات و نيكى هاى همه جن و انس در پرونده تو است، باز هم مورد عذاب و عتاب الهى خواهى بود؛ و اگر همه گناهان مخلوقات در پرونده تو بود، آن چنان به خدا اميدوار باش كه خدا تو را خواهد بخشيد».

به همين دليل است كه امام سجاد عليه‌السلام در ذكر حقوق نماز مى فرمايند:

اءَن تقوم فيها مقام الذَّليل الراغبِ الراهبِ الخائفِ الراجىِ المسكينِ المتضرِّع.

«مانند يك بنده خوار، حقير، اميدوار، ترسان و بى مقدار در پيشگاه خدا بايستد».

وقتى كه اين موقعيت خود را درك كرد و فهميد كه كجا ايستاده و با كه سخن مى گويد، نماز او معاشقه با معبود است؛ آن هم عشق يك برده و بنده سراسر نياز و احتياج. در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمودند:

اءَفضل الناس مَن عَشقَ العبادة فعانَقَها و اءَحبَّها بقلبه و باشَرَها بجسده و تفرَّغَ لها (580).

«برترين مردم كسى است كه عاشق و شيفته بى قرار عبادت است، عبادت را در آغوش مى گيرد و با همه وجود عبادت مى كند و از صميم دل، عبادت و راز و نياز با خدا را دوست دارد».

لذا درباره ابراهيم خليل الرحمان عليه‌السلام گفته اند:

انَّ ابراهيم كان يسمع تاءوُّهُه على حدِّ ميل (581).

«صداى ناله و راز و نياز او از فاصله يك ميلى شنيده مى شد».

عبادت پيامبر و ائمه عليهم‌السلام

درباره رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه:

و كذلك كان يسمع من صدر سيدنا رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مثل ذلك (582).

«از سينه پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم به هنگام مناجات و گفتگو با خدا اين صدا بر مى خاست».

و بعضى از زن هاى حضرت نقل كرده اند:

و كان النبى يحدِّثُنا و نحدِّثُه فاذا حَضرتِ الصلاةُ فكانَّه لم يعرفنا و لم نعرفه اشتغالا بعظمة اللّه (583).

«پيامبر، ميان ما نشسته بود و با ما گفتگو مى كرد وقتى موقع نماز مى شد، چنان اشتغال به عظمت خدا پيدا مى كرد، مثل اين كه با ما بيگانه است و ما را نمى شناسد».

درباره حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است:

و كان اميرالمومنين عليه‌السلام اذا اءخذ فى الوضوء يتغيَّرُ وجهَهُ من خيفةِ اللّه (584).

«وقتى اميرالمومنين عليه‌السلام وضو مى گرفتند رنگ چهره شان از خوف خدا عوض مى شد».

و نيز در مورد حضرت عليه‌السلام آمده است:

كان على بن ابى طالب عليه‌السلام اذا حضر وقت الصلاة يتزلزل و يَتَلَوَّنُ فَيُقال له ما لك يا اميرالمومنين فيقول جاء وقت امانةِ اللّه الَّتى عَرَضها على السموات و الارض فاءَبين اءَن يَحمِلنها و اءشفَقن منها و حَمَلَها الانسان (585).

«هرگاه وقت نماز مى شد حضرت به خود مى لرزيدند و دگرگون مى شدند، وقتى به ايشان گفته مى شد: شما را چه مى شود؟ مى فرمودند: موقع اداى امانتى رسيد كه خدا به همه مخلوقات عرض فرمود؛ به آسمان، زمين و كوهها اين امانت عرضه شد و آنها از پذيرش آن امانت اظهار عجز و ناتوانى كردند و انسان ناتوان آن را پذيرفت».

در فرمايش امام عليه‌السلام اين امانت و بار سنگين الهى، همان ارتباط و پيوند از روى اختيار با خالق است كه راه آن نماز است.

يُنسبُ الى مولانا اميرالمومنين عليه‌السلام انَّه وقع فى رِجله نَصل فلم يُمكن من اخراجه، فقالت فاطمةُ عليها السلام: اخرجوه فى حال صلاته فانّه لا يحسُّ بما يجرى عليه حينئذ. فاخرج و هو عليه‌السلام فى صلاته (586).

«تيرى به پاى اميرالمومنين عليه‌السلام اصابت كرده بود كه توانايى بيرون آوردن آن را نداشت. حضرت فاطمه عليها السلام فرمودند: اين تير را در حال نماز بيرون بياوريد. كه ايشان در حال نماز متوجه آنچه برايشان اتفاق مى افتد نيستند. پس تير را در حال نماز بيرون آوردند».

گويا به هنگام گفتگو با خدا روح از بدن مفارقت مى كرد. پس نه تنها در نهايت خشوع قلب و حضور دل است، بلكه چنان غرق در عظمت ذات اقدس ربوبى است كه از خودبى خود مى شود و در حقيقت اين جسم و قالب از روح تهى مى شود.

اين نماز و توجه به ذات ذوالجلال الهى و فارغ شدن از همه تعلقات، و اين حال و خصوصيت درباره ساير اولياى الهى و اهل بيت پيغمبر عليهم‌السلام نقل شده است كه به بعضى از آنها در بحث بعد اشاره خواهيم كرد.

در حالات فاطمه اطهر عليها السلام نوشته اند:

و كانت فاطمة عليها السلام تنهج فى الصلاة من خيفة اللّه (587).

«فاطمه زهرا عليها‌السلام به هنگام نماز نفس مباركش به شماره مى افتاد».

درباره امام سجاد عليه‌السلام، صاحب اين سخنان و كلمات شريفه اى كه به شرح و تفسير آن پرداخته ايم، نوشته اند كه:

اذا توضَّاء اصفرَّ لونه فيقول له اهله: ما هذا الَّذى يَعتارُك عند الوضوء؟ فيقول: اءتدرون بين يدى من اءُريد اءن اءقوم؟ (588).

«به هنگام وضو گرفتن، رنگ چهره مبارك آن حضرت به زردى مى گراييد. سوال شد اين چه حالى است كه به هنگام وضو برايتان حاصل مى شود؟ حضرت فرمودند: مگر نمى دانيد كه ما به هنگام وضو بنا داريم در پيشگاه سلطانى با جلال و جبروت بايستيم و با او سخن بگوييم؟ سلطان همه مخلوقات و مالك همه موجودات».

ابوحمزه ثمالى رحمه اللّه مى گويد:

راءَيتُ على بن الحسين عليهما السلام يصلِّى فَسَقط رَداؤُهُ عن مَنكَبِه فلم يُسَوِّه حتى فرغ من صلاته قال: فساءَلته عن ذلك، فقال: ويحك اءَتدرى بين يدى مَن كنت (589).

«ديدم امام سجاد عليه‌السلام را كه نماز مى خواند و عباى مبارك از دوشش ‍ افتاده بود و اصلا توجهى به اين حال نداشت تا نمازش تمام شد در اين باره از حضرت سوال كردم. حضرت فرمودند: ابوحمزه! مى دانى در پيشگاه چه كسى ايستاده بودم؟ - همين كه توجه داشتم در پيشگاه ذات مقدس ‍ پروردگارم، مرا از ساير چيزها غافل كرد -».

باز روايت شده آن حضرت وقتى به نماز مى ايستاد:

كاءَنَّه ساق شجرة لا يَتَحرَّك منه شى ء الا ما حرَّكه الرِّيح منه (590).

«مانند ساقه درختى حركت اختيارى از آن حضرت صادر نمى شد جز آن كه باد لباس او را حركت دهد».

پس نماز مقبول نمازى است كه با ذكر و توجه كامل و با دلى فارغ از هر آلودگى به جاى آورده شود.

در سوره مباركه مومنون آمده است:

قد افلح المومنون # الَّذين هم فى صلاتهم خاشعون (591).

«همانا اهل ايمان به پيروزى و رستگارى رسيدند؛ آنان كه در نماز خاضع و خاشع هستند».

مؤمنينى كه هنگام نماز، لرزان و قلب خاشع دارند، رستگارند؛ چون كه نه تنها نماز مى خوانند، در نماز خشوع قلب نيز دارند؛ و اين نماز را با توجه و بريدن از همه تعلقات، براى همگان قابل دسترسى نيست؛ جز اين كه پيوند و دلبستگى از ماديات و از غير ذات اقدس ربوبى قطع شود.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

قلوب خلت عن ذكر اللّه فاءذقها اللّه حبّ غيره (592).

«دلى كه خالى از ياد خدا باشد، محبت ديگران در آن جا مى گيرد».

نماز و محبت خدا

اگر دل، جايگاه محبت و ياد خدا و مسرور از خاطره انس با او بود، دل خاشعى است كه در آيات كريمه وعده داده شده كه به فلاح و رستگارى مى رسد. اما اگر آن دل از ياد خدا غفلت كرد، آن وقت به ماديات، دنيا و متعلقات آن پيوند خواهد خورد. چه خوب سروده اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رسم عاشق نيست با يك دل دو دلبر داشتن |  | يا ز جانان يا ز جان بايست دل برداشتن |

ما جعل اللّه لرجل من قلبين فى جوفه (593).

«خداوند در درون يك نفر دو قلب قرار نداده است».

خدا دو دل براى انسان قرار نداده است و آن يك دل هم فقط جاى محبت و عشق به ذات ذوالجلال الهى است. امام سجاد عليه‌السلام در مناجات پانزده گانه اى كه در مفاتيح الجنان ذكر شده (مناجات خمس عشر) در مناجات المحبين، تعبير بسيار لطيفى دارد.

الهى من ذالَّذى ذاق حلاوة محبَّتك فَرام منك بدلا و مَن ذالَّذى انس ‍ بقربك فابتغى عنك حولا (594).

«خدايا! كيست كه مزه دوستى تو را چشيده باشد و ديگرى را طلب كند؟ كيست كه به قرب تو آرميده باشد و از درگاه تو انتقال جويد».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن كس كه تورا شناخت جان راچه كند؟ |  | فرزند و عيال و خانما را چه كند؟ |
| ديوانه كنى هر دو جهانش بخشى |  | ديوانه تو هر دو جهان را چه كند؟ |

همه سخن در شعله ور كردن آتش اين محبت است. اين محبت فطرى نسبت به ذات اقدس پروردگار كه در دل و قلب همه موجودات، به ويژه در انسان وجود دارد پيوند عاطفى مخلوق با خالق، و يك پيوند ناگسستنى است. خدا به حكم كمالش همه بندگان را دوست دارد و به همه، حتى دشمن روزى مى دهد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اديم زمين، سفره عام اوست |  | براين خوان يغما چه دشمن چه دوست! |

علاوه بر اين كه او كمال و جمال مطلق است، انسان هم بالفطره كمال جو آفريده شده است؛ اگر اين غريزه كمال جويى درست هدايت شود به همان مرتبه اى مى رسد كه جز او نمى بيند. در كلمات اميرالمومنين عليه‌السلام آمده كه فرمودند:

ما راءيت شيئا الا و راءيت اللّه قبله و بعده و معه (595).

«به هرچه نظر افكندم قبل از آن، همراه با آن و بعد از آن چيز، جلوه عظمت الهى را ديدم ».

مولا اميرالمومنين عليه‌السلام در وصف اوليا و متقين مى فرمايند:

عظُم الخالق فى اءَنفسهم فصغُر ما دونه فى اءَعينهم...قلوبهم محزونة و شرورهم ماءمونة و اءَجسادهم نحيفة و حاجاتهم خفيفة و اءَنفسهم عفيفة صبروا اياما قصيرة اءَعقبتهم راحة طويلا تجارة مربحة يسَّرها لهم اءَرادتهم الدُّنيا فلم يريدوها (596).

«انسان ها به مرتبه اى مى رسند كه در پيش چشم آنها فقط ذات ذوالجلال الهى بزرگ و عظيم است و جز او همه چيز بى ارزش و ناچيز. مومنان كسانى اند كه دل محزون و غمگين دارند. از سوى آنها به ديگر مخلوقات آفت و شرى نمى رسد. داراى اجساد ضعيف و حاجت هاى بسيار كم و ناچيزند. دل ها و نفس هاى عفيف و پاكيزه دارند. ايام كوتاهى در برابر معاصى صبر مى كنند و در مقابل از راحتى طولانى مدت برخوردار مى شوند و اين تجارت پرسودى است كه پروردگارشان براى آنها آسان فرموده، در اين دنيا مالك نفس خود و خواهش ها و اميال شخصى اند؛ دنيا خواستار آنان است ولى آنها دنيا را نمى طلبند».

تقواپيشه گان كسانى هستند كه سعادت ابدى و خلود در نعيم الهى را با اين صبر چندروزه معامله مى كنند؛ كه اين تجارت بسيار پرسودى است كه خدا سرمايه اش را به آنها داده و امكان اين تجارت را براى ايشان فراهم كرده است به هرحال فهم اين مطلب خيلى مهم است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كسى را نتوان گفت كه صاحب نظر است |  | عشق بازى دگر و نفس پرستى دگرست |

مومنان واقعى، بهشت را از آن جهت كه خانه قرب خداست، دوست دارند، از جهنم گريزانند؛ از آن رو كه به معناى بعد و دورى از اوست، و اين زبان دل همه اولياى الهى است كه:

فهَبنى يا الهى و سيدى و مولاى و ربّى صبرت على ذلك فكيف اءصبر على فراقك، و هبنى صبرت على حر نارك فكيف اصبر عن النظر الى كرامتك، اءم كيف اءسكن فى النار و رجايى عفوك (597).

«خدايا! من بر عذاب تو صبر مى كنم، اما چگونه فراقت را تحمل كنم؟! اگر بر سوز آتشت صبر كنم، چگونه بر چشم پوشى از كرامتت صبر كنم؟ چگونه در دوزخ جاى گيرم و حال آن كه اميد گذشت از تو دارم؟».

خدايا! تو كريمى. من چگونه بپذيرم كه محبوب كريم من و همه اميد من، دست از كرامت كشيده باشد؟ معناى به جهنم فرستادن من اين است كه تو از كرامت دست شسته اى!.

خلاصه اين بندگان خدا در نماز و راز و نيازشان در پيوند و ارتباطشان به دنبال كمال مطلقند و در نماز او را مى بينند. نه با چشم سر، كه از اعماق دل و ضمير او را مى جويند و مى يابند. در جنگ جمل كسى به حضور اميرالمومنين عليه‌السلام رسيد؛ مهار مركب حضرت را گرفت و گفت:

هل راءَيت ربك يا اميرالمومنين؟ فقال عليه‌السلام: اءَفاءَعبدُ ما لا اءَرى فقال و كيف تراه؟ قال: لا تدركه العيون بمشاهدة العيان و لكن تدركه القلوب بحقائق الايمان (598).

«آيا خداى خودت را مى بينى؟ اميرالمومنين عليه‌السلام فرمودند: آيا مى شود كسى چون من كسى را كه نمى بيند، عبادت كند؟ بعد فرمودند: نه آن گونه است كه تو مى پندارى كه خدا با چشم سر ديدنى است؛ آنچه كه من مى گويم اين است كه با حقيقت ايمان و با چشم دل خدا را مى بينم».

## قلب انسان خانه خداست

يكى از پيامبران با خدا مناجات مى كرد و مى گفت: يا رب كيف الطرائق اليك؟ چگونه مى شود به تو رسيد؟ چگونه به سوى تو مى توان آمد؟ جواب آمد: اءَتُراك نفسك و تعال الى، خود را واگذار و نزد من آى (599).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حجاب چهره جان مى شود غبار تنم |  | خوشا دمى كه از اين چهره پرده برفكنم |
| چنين قفس نه سزاى چومن خوش الحانى است |  | روم به گلشن رضوان كه مرغ آن چمنم |

خداوند در قرآن مى فرمايد:

فسوف ياءتى اللّه بقوم يحبُّهم و يحبّونه (600).

«خداوند جمعيتى را مى آورد كه آنها را دوست دارد و آنان نيز او را دوست دارند».

در جاى ديگرى مى فرمايد:

والَّذين آمنوا اءَشدُّ حبّا للّه (601).

«آنان كه اهل ايمانند كمال محبت و دوستى را فقط مخصوص به خدا مى دانند».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جز محبت هرچه بودم سود در محشر نداشت |  | دين ودانش عرضه كردم كس به چيزى برنداشت |

خشوع، تواضع و احساس بى چيزى، حقارت و ذلت نسبت به ذات اقدس ‍ حضرت حق، براى انسان حاصل نمى شود، مگر با معرفت و شناخت او؛ كه اصل دين، معرفت خداست، و اگر انسان خدا را شناخت، بالطبع او را دوست خواهد داشت.

من عرف اللّه اءحبه (602).

«كسى كه خدا را بشناسد، او را دوست مى دارد».

دلى كه خدا را بشناسد از خدا جدا نخواهد بود. دل و قلب به او داده و از همه جا و همه كس منقطع و جدا خواهد شد؛ زيرا دل جايگاه محبوب و معشوق حقيقى مى شود و ديگر براى چيز ديگرى جايى نمى ماند؛ اما دلى كه خالى از ذكر خدا شود ديگرى در آن دل مسكن مى گزيند:

قلوب خلت عن ذكر اللّه فاذاقها اللّه حب غيره (603).

«دلى كه خالى از ياد خدا باشد، محبت ديگران در آن جا مى گيرد».

وقتى دل جاى خدا شد زبان و چشم و گوش هم از آن خدا مى شود، و ديگران نه زبان جز به رضاى او گشوده مى شود، نه چشم جز او را مى بيند و نه گوش جز نواى دلنشين او را مى شنود. حديثى را مرحوم مجلسى و مرحوم شيخ حر عاملى از امام باقر عليه‌السلام نقل فرموده اند كه:

و انَّه ليتقرَّبُ الىَّ بالنَّافلة حتى اءَحبَّه فاذا اءَحببتَه كنت سمعه الَّذى يسمع به و بصره الَّذى يبصر به و لسانه الَّذى ينطق به (604).

«بنده تابع و خاشع من با اتيان نوافل و مستحبات طورى عمل مى كند كه مورد محبت من واقع مى شود. وقتى من او را دوست داشتم، گوش و چشم و زبان او خواهم بود».

اين نه بدان معناست كه بعضى منحرفان در توحيد و قائلين به حلول و اتحاد گفته اند؛ بلكه اين اهمان بيانى است كه راز و ما رميت اذ رميت و لكن اللّه رمى (605) را مى گشايد كه چشم، دست، دل، گوش و زبان انسان جز به رضاى او كارى نمى كنند، آدم خود هيچ است و همه چيز خداست؛ و اگر در اين محبت و عشق صادق بود، خود را نمى بيند و به تعبير امام سجاد عليه‌السلام در اين رساله حقوق:

اءَن تَقوم فيها مَقام الذَّليل الرَّاغب الرَّاهب الخائِف الرَّاجى المِسكين.

انسان بايد حجاب نفس را با عبادت زائل كند؛ كه اولين قدم در اين راه، نماز است و هنگامى كه بدين مرحله رسيد، فقط خدا را مى بيند. در حقيقت چشم، گوش، زبان و دست او آن گونه كه خدا مى خواهد و مى پسندد، عمل مى كند. امام سجاد عليه‌السلام در مناجات هشتم از مناجات خمس عشر مى فرمايند:

و اءَلحقنا بعبادك الَّذين هم بالبدار اليك يسارعون و بابك على الدوام يطرقون، و اياك فى الليل و النهار يعبدون (606).

«خدايا! مرا به آن بندگانى ملحق كن كه براى وصال تو بر يكديگر پيشى مى گيرند و هميشه پشت در خانه تواند و در خانه تو را مى كوبند و در دل شب و همه روز تو را عبادت مى كنند».

امام سجاد عليه‌السلام در ادامه سخن آنها را چنين توصيف مى فرمايند:

ملاءت لهم ضمائرهم من حبك و روَّيتهم من صافى شريك، فبك الى لذيذ مناجاتك وصَلوا، و منك اءقصى مقاصدهم حصَّلوا (607).

«خدايا! تو دلها و قلب هاى آنها را از محبت خود سرشار و مالامال كرده اى؛ و از شراب عشق خود آنها را سيراب كرده اى، درباره تو به لذت رازگويى با تو رسيده اند؛ و از طرف تو بالاترين مقاصد خود را به دست آورده اند».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى دل بشارتى كه زمان وصال شد |  | فصل فراق رفت و گه اتصال شد |
| نوشيدن شراب محبت به صد شعف |  | دركيش شيخ وعارف وعامى حلال شد |

حضرت در ادامه مى فرمايند:

فقد انقطعت اليك همتى و انصرفت نحوك رغبتى، فانت لا غيرك مرادى، و لك لا لسواك سهرى و سهادى (608).

«خدايا! همه همت من تويى. خدايا! همه رغبت و اشتياق من به سوى توست و فقط تو مراد و مقصود منى و خواب و بيدارى من براى تو است».

و لقاؤ ك قرةَ عينى و وصلك منى نفسى...و رَوَيتُك حاجتى و جوارك طلبى، و قربك غاية سُؤ لى و فى مناجاتك روحى و راحتى و عندك دواء علتى و شفاء غُلَّتى و برد لوعتى و كشف كربتى (609).

«خدايا! با آنچه كه چشم مرا روشن مى كند، فقط ديدار توست، آنچه آرزوى قلبى من است وصل و لقاى تو است. خدايا! آنچه كه مسالت دارم و نهايت آرزوى من است، قرار گرفتن در جوار قرب تو است؛ و فقط گفتگو با تو به من آرامش مى دهد. دواى همه دردهاى من نزد تو است. شفا و آرامش ‍ طغيان عطش من نزد تو است؛ و آنچه كه سوز دل مرا آرام مى كند، نزد تو است؛ آنچه كه مى تواند مصائب مرا درمان كند نزد تو است».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خاك درت بهشت من |  | عشق تو سرنوشت من |
| مهر رخت سرشت من |  | رضاى تو راحت من |

حضرت در ادامه مى فرمايند:

و لا تقطعنى عنك و لا تبعدنى منك يا نعيمى و جنتى (610).

«خدايا! پيوند ميان من و خود را قطع كن. خدايا! تو مرا از خود مران كه همه فردوس و رضوان من، و همه دنيا و آخرت من فقط تويى».

به تعبير سيدالشهداء عليه‌السلام، گاه بنده به مرتبه اى مى رسد كه مى گويد:

انت الَّذى اءَشرقت الانوار فى قلوب اوليائك حتى عرفوك و وحَّدوك و انت الَّذى اءزلت الاغيار عن قلوب اءحبائك حتى لم يحبّوا سواك و لم يلجئوا الى غيرك (611).

«خدايا! تو دل هاى دوستان خود را به نور محبتت منور كردى تا تو را شناختند. خدايا! اين تو بودى كه اغيار را از دلها بردى تا جز تو كسى را دوست نداشته باشند و به غير تو پناه نبرند».

حضرت عليه‌السلام ادامه مى دهند:

انت المونس لهم حيث اوحشتهم العوالم و انت الَّذى هديتهم حيث استبانت لهم المعالم، ماذا وجد من فقدك، و ما الَّذى فقد من وجدك، لقد خاب من رضى دونك بدلا و لقد خسر من بغى عنك متحولا (612).

«تويى مونس آنان، آن جا كه از عوالم هستى هراسناكند و تويى راهنماى آنان، آنجا كه نشانه هاى تو در برابرشان پيدا شود آن كسى كه تو را نيافت چه به دست آورده؟ و آن كه تو را يافت چه از دست داده است؟ آن كه تو را رها كرد و به غير تو دست يازيد، تهى دست است، و آن كه از درگاه تو كوچ كرد، در زيان است».

و خلاصه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غوغاى عارفان و تمناى عاشقان |  | حرص بهشت نيست كه شوق لقاى توست |

گفته شد كه از شرايط اساسى قبول نماز و عبادت، حضور و خشوع قلب است؛ و راه هاى تحصيل خشوع قلب و توجه دل را در حد اين گفتار بيان كرديم. از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرمودند:

لا ينظر اللّه الى صلاة، لا يحضر الرجل فيها قلبه مع بدنه (613).

«خداوند متعال به بنده اى كه نماز مى خواند، اما قلبش بدن او را همراهى نمى كند نظر نمى كند».

جسم در حال نماز است، اما قلب جاى ديگرى است؛ مقابل قبله ايستاده حمد و سوره مى خواند، اما دل در عوالمى ديگر سير مى كند و به قول صائب:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غير از خدا كه هرگز در فكر آن نبودى |  | هر چيز تو كه گم شد وقت نماز پيداست |

اين نماز، نماز با خشوع دل و حضور نيست و در نتيجه اين نماز مقبول نيست. نمازگزار بايد آنچه را كه براى حضور قلب و خشوع دل لازم است، فراهم كند و از هر چيز كه موجب اشتغال فكرى او به سمت و سوى ديگرى جز خدا است، دورى كند. اين كار براى مومنان سهل است؛ چرا كه در رساله هاى عمليه از چيزى كه انسان را از فكر خدا و ياد خدا غافل مى كند، به عنوان مكروه ياد شده است. نماز در حال خواب آلودگى كراهت دارد.

و اذا قاموا الى الصلاة قاموا كسالى يراؤ ن الناس و لا يذكرون اللّه الا قليلا (614).

«منافقان چون به نماز ايستند با حال بى ميلى (و كسالت و براى رياكارى) نماز خوانند و جز اندكى ذكر خدا را (آن هم به قصد ريا) نكنند».

اين از اوصاف منافقان است كه به زحمت خواب را رها مى كردند و با خواب آلودگى براى رياكارى، تظاهر و نفاق در صف نماز مى ايستادند.

در مكروهات نماز مى خوانيم كه به هنگام نماز به آسمان نگاه نكنيد يا در موقع حصر و فشار بول و غايط به نماز نايستيد. لباس و يا حتى جوراب تنگ نپوشيد. مقابل انسان ديگرى نايستيد، مقابل درى كه باز است و يا معابرى كه رفت و آمد مى شود و يا مقابل عكس، مجسمه و مشابه آنها، به نماز نايستيد. اينها همه از موارد مكروه در نماز است كه ذهن و فكر انسان را از ياد خدا غافل مى كند؛ و يا به هنگام نماز با ريش، مو و دست خود بازى نكنيد. خلاصه هر چيزى كه منافى توجه و حضور قلب و خشوع دل در نماز است، مكروه شمرده شده است؛ چون در ادامه روايتى كه اين موارد را برمى شمرد و بر اساس آن فتواى داده مى شود آمده است كه:

فان ذلك كلّه نقصان من الصلاة (615).

«با هر يك از اين موارد يك نقصى در نماز ايجاد مى شود - و آنچه كه موجب نقصان در نماز است مكروه است -».

## مقدمات نماز

بعد از اين مقدمات نسبتا طولانى به ذكر اسرار و دقايقى مى پردازيم كه در هر يك از مقدمات، مقارنات و افعال نماز آمده است.

1 - طهارت

مقدمه ديگر، طهارت؛ شستن دست، مضمضمه و استنشاق است كه براى هر يك ادعيه منصوص وجود دارد؛ مثلا به هنگام شستن دست ها بگويد:

بسم اللّه و باللّه و الحمدللّه الَّذى جعل الماء طهورا و لم يجعله نجسا (616).

«به نام خدا و به خاطر خدا و سپاس از آن خدايى است كه آب را پاك كننده قرار داد نه ناپاك».

و به هنگام مضمضه بگويد:

اللّهم لقِّنى حجَّتى يوم اءَلقاك و اءَطلق لسانى بذكرك

«خدايا! در روزى كه با تو ملاقات مى كنم، دليلم را در دهانم نه؛ و زبانم را به ذكر خودت گويا كن».

به هنگام استنشاق بگويد:

اللّهم لا تَحرم علىَّ ريح الجنّة و اجعلنى ممن يشمّ ريحها و روحها و طيبها.

«خدايا! بوى بهشت را بر من حرام مكن؛ و مرا از آنها قرار ده كه بو و نسيم و عطر بهشت را مى بويند».

استنشاق و استشمام روايح، نسيم حديقه اوست.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بينى آن باشد كه او بويى برد |  | بوى او را جانب كويى برد |

بعد نوبت شستن صورت و دو دست است كه هنگام شستن صورت بگويد:

اللّهم بيِّض وجهى يوم تسودُّ فيه الوجوه و لا تسودُّ وجهى يوم تبيض فيه الوجوه.

«روزى كه بندگانت به سياه رويان و سپيدرويان تقسيم مى شوند، خدايا! مرا از روسياهان قرار مده».

هنگام شستن دست راست بگويد:

اللّهم اءَعطنى كتابى بيمينى و الخلد فى الجنان بيسارى و حاسبنى حسابا يسيرا.

«خدايا! نامه مرا به دست راستم ده؛ و بهشت جاودان را نصيبم گردان، و محاسبه مرا آسان فرما».

هنگام شستن دست چپ بگويد:

اللّهم لا تعطنى كتابى بشمالى و لا تجعلها مغلوله الى عنقى و اءَعوذ بك من مقطعات النيران.

«خدايا! نامه ام را به دست چپم مده؛ و آن را نه از پشت سر و نه به گردنم مبند؛ و از تكه هاى آتش به تو پناه مى برم».

و بعد هنگام مسح سر بگويد:

اللّهم غشِّنى برحمتك و بركاتك و عفوك.

«خدايا! در آن روز، ما را غرق نعمت هاى خود قرار بده».

و هنگام مسح پا بگويد:

اللّهم ثبِّتنى على الصراط يوم تزلُّ فيه الاقدام واجعل سعيى فيه يرضيك عنى (617).

«خدايا! در آن روز كه قدم ها بر صراط مى لغزند، گامهاى مرا استوار گردان و مرا در مسيرى قرار ده كه منتهاى آن قرب، لقا و رضاى تو است».

به اين دليل است كه گفتيم ائمه طاهرين عليهم‌السلام يا اولياى الهى وقتى وقتى وضو مى گرفتند، رنگ چهره مباركشان دگرگون مى شد و در حقيقت چون اين امور از مقدمات ورود به محضر محبوب است، هر كسى كه اين احساس را داشته باشد بايد رنگش دگرگون شود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از پريدن هاى رنگ و از تپيدنهاى دل |  | عاشق بیچاره هرجا هست رسوا میشود |

تعبير رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره وضو اين است كه (خرج من ذنوبه كيوم ولدته اءُمِّه (618) كسى كه با اين خصوصيات و با توجه به آنچه براى مقدمه اين مهمانى گفته شد، وضو بگيرد و نماز بخواند و در آن نماز هم خشوع داشته باشد، بعد از نماز، مانند كسى است كه تازه از مادر متولد شده است و هيچ گناهى در پرونده او نيست.

در حديثى از امام صادق عليه‌السلام آمده است:

ان الوضوء على الوضوء نور على نور و مَن جدَّد وضوءه من غير حدث آخر جدَّد اللّه عزَّ وَ جَلّ توبته من غير استغفار (619).

«وضو نور است و وضوى بعد از وضو نور على نور است، اگر كسى وضو را تجديد كند، مثل اين است كه خداوند بدون استغفار، گناه او را بخشيده باشد».

از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمودند:

الطُّهر على الطّهر عشر حسنات (620).

«طهارت در پى طهارت، موجب ثبت حسنات دهگانه در پرونده اعمال انسان مى شود».

بنابراين، يكى ديگر از افعال مقدماتى نماز، طهارت است كه آن هم بايد با اين خصوصيات و با اين قيود و توجهات انجام گيرد؛ كه خودش در حقيقت طى مسيرى است كه به سمت محبوب واقعى كه اگر اين طى طريق را با عشق تمام و با توجه و علاقه انجام دهد، به هنگام لقا، توفيق بيشترى خواهد داشت.

2 - اوقات نماز

يكى ديگر از مسائلى كه در نماز مورد توجه است مساله وقت است. مواقيت، از مباحث نماز است. كسى كه نماز را درك لقا و حضور در محضر حضرت حق تعالى مى داند، لحظه شمارى مى كند كه در اولين دقايق و لحظات، اين لقا حاصل شود و اين زمان را ميقات مواعده مى داند كه اگر تاخير كند، محبوب و معشوق از را ناراضى ساخته است. و به همين دليل است كه نقل كرديم يكى از زوجات رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گويد:

كان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يحدِّثنا و نحدِّثه فاذا حضرت الصلاة فكاءَنَّه لم يعرفنا (621).

«ما در محضر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بوديم، او با ما سخن مى گفت و ما هم با او سخن مى گفتيم، اما وقتى موقع نماز شد، گويى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اصلا ما را نمى شناسد».

روايتى از امام هشتم حضرت اباالحسن الرضا عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

اذا دخل الوقت عليك فصلِّها فانك لا تدرى ما يكون (622).

«وقتى موقع نماز شد، اول وقت، نمازت را به جاى آور؛ زيرا نمى دانى كه چه اتفاقى خواهد افتاد».

اگر عاشقى و مشتاق، در اولين لحظه باب گفتگو با خدايت را باز كن؛ چون نمى دانى تا ساعتى ديگر چه خواهد شد. آيا واقعا زنده خواهى بود يا نه! اين است كه توصيه شده: اذا دخل الوقت عليك فصلّها البته درست است كه از نظر فقهى اگر كسى در داخل وقت از دنيا برود و اول وقت نماز نخوانده باشد، قضاى آن نماز بر ذمه او نيست، اما اين مصيبت را چه كند كه فيض لقا و ديدار الهى را در آخرين ساعات و لحظه هاى عمرش از دست داده است.

در روايت ديگرى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

اءوّله رضوان اللّه و آخره عفو اللّه و العفو لا يكون الا عن ذنب (623).

«اول وقت، رضوان الهى است، و از اول وقت كه گذشت ديگر عفو خدا است. طبيعى است كه اين عفو، عفو از گناه است».

اگر كسى در اول وقت نمازش را به جاى آورد، وارد رضوان خدا شده، اما اگر از اول وقت تاخير كرد، مشمول عفو خدا مى شود؛ يعنى نمازى كه از اول وقت تاءخير بيفتد، گناهى است كه خدا او را مى بخشد؛ پس چه بهتر كه انسان با نماز وارد رضوان الهى شود، نه مشمول عفو و غفران؛ چون در رضوان عفو غفران هم هست، اما در عفو و غفران، رضوان نيست.

در تعبير ديگرى امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

اذا دخل وقت الصلاة فُتِّحت اءَبواب السَّماء لصعود الاعمال فما اءَحبّ اءَن يصعدَ عمل اءَوَّل مِن عملى و لا يُكتبَ فى الصحيفة اءَحد اءَوَّلُ منِّى (624).

«وقتى اول وقت نماز شد، خداوند ابواب آسمان ها را براى صعود اعمال به نزد خود مى گشايد اين عمل صالح است كه در اول وقت به سمت خدا صعود مى كند من دوست ندارم كه هيچ عملى زودتر از عمل من صعود كند، و نام هيچ كسى قبل از من در صحيفه انجام دهندگان وظيفه ثبت و ضبط شود».

و به تعبير روان تر حضرت مى خواهند بفرمايند: من دوست ندارم كه هيچ عملى قبل از عمل من به خدا عرضه شود؛ و در ديوان الهى هيچ نامى به عنوان نمازگزار بر نام من مقدم شود.

بنابراين، اگر كسى واقعا نماز را لقاءاللّه مى داند و خود را در پيشگاه و محضر خدا مى بيند، بايد اولين دقايق ممكن را براى انجام نماز انتخاب كند، بايد اولين دقايق ممكن را براى انجام نماز انتخاب كند، و هيچ فعل و عملى را بر نماز و لقاى خود مقدم نكند.

3 - لباس نمازگزار

يكى ديگر از مقارنات نماز ساتر است. پوشيدن لباس و مستور داشتن قبايح و عورات جسم به هنگام نماز از واجبات است و همچنين مستحب است كه انسان براى نماز زيباترين و پاكيزه ترين لباس را با همان هيات و شكلى كه به رسمى ترين مجالس دعوت مى شود، بپوشد. در سخنى از اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است كه:

ان اللّه جميل يحب الجمال و يحبُّ اءَن يرى اءَثر نِعَمِهِ على عبدهِ (625).

«خدا زيباست و منشاء هر جمال و زيبايى است و زيبايى را نيز دوست دارد و همچنين دوست دارد كه وقتى به بنده اش تفضلى كرده و نعمتى اعطا كرده است، آثار آن را بر آن بنده ببيند».

چه بهتر كه اين نعمت الهى را انسان هنگام ورود به محضر او و در ميهمانى او به همراه داشته باشد. پوشش كنيه از اين است كه خداوند همانگونه كه با نعمت پوشش و لباس انسان را برترى داد، خطاهاى باطنى او را نيز پنهان دارد؛ چون در تعبيرى از امام صادق عليه‌السلام وارد شده كه:

اما اللِّباس الظَّاهر فنعمة من اللّه تعالى تستر بها عورات بنى آدم و هى كرامة اءكرم اللّه به ذرِّية آدم لم يُكرم بها غيرهم و هى للمومنين آلة لاداء ما افترض اللّه عليهم و خير لباسك ما لا يشغلك عن اللّه عزَّ وَ جَلّ بل يقربك من ذكره و شكره و طاعته و لا يحملك على العجب و الرياء و التزين و التفاخر و الخيلاء فانها من آفات الدين و مورثة القسوة فى القلب فاذا لبست ثوبك فاذكر ستر اللّه عليك ذنوبك برحمته و البس باطنك كما البست ظاهرك بثوبك وليكن باطنك من الصدق فى ستر الهيبة و ظاهرك فى ستر الطاعة واعتبر بفضل اللّه عز و جل (626).

«لباس ظاهر، نعمتى است كه خدا به وسيله آن قبايح بنى آدم را مى پوشاند و اين اكرامى است از زمره كرامت هاى خاص پروردگار نسبت به بنى آدم، كه اين كرامت را به انسان اختصاص داد و هيچ يك از مخلوقات الهى ساتر و پوشش ندارند؛ منتهى بهترين لباس اين است كه ضمن اين كه ساتر انسان است و عيوب انسان و بدى هاى او را مى پوشاند، باعث طغيان بدى هاى ديگر در انسان نشود. لباس زيبا و خوب، انسان را از ياد خدا غافل نكند، بلكه انسان ره به ياد خدا و شكر و اطاعت او رهنمون شود و از ريا و مفاخره و خودبزرگ بينى حفظ كند؛ كه هر يك از اينها آفت دين است و در انسان قساوت قلب ايجاد مى كند. وقتى لباس پوشيدى، بياد آور كه خداوند به واسطه رحمتش، گناهان تو را پوشاند؛ و همان طور كه ظاهر خود را مى پوشانى، باطن خود را نيز بپوشان؛ و باطن را از روى صدق به لباس ‍ هيبت بپوشان و ظاهر را به لباس اطاعت».

اين بنده با يك دنيا خضوع، احتياج و عشق به درگاه تو آمده، همه عيوب او را مستور بدار كه اين راه و رسم دوستى و محبت است.

پوشيده داشتن عيب دوست و برملا نكردن آن، راه و رسم محبت و دوستى است.

لا تفضحنى على رؤ وس الاشهاد من العالمين (627).

«مرا در مقابل ديدگان بندگانت رسوا مساز».

4 - مكان نمازگزار

يكى ديگر از امورى كه در نماز مورد توجه است، مساله مكان نمازگزار است. آن گونه كه گفتيم، نماز لقا و حضور در پيشگاه حضرت رب الارباب است و وقت ميقات و ميعاد ملاقات؛ پس مكان نماز هم خانه اوست؛ بنابراين، توصيه اكيد شده است كه نماز را در مسجد به جاى آوريد و هيچ عاشق بى قرارى در رفتن به خانه محبوب تامل و ترديد نمى كند، در روايتى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند:

مكتوب فى التوراة اءَنَّ بيوتى فى الارض المساجد فطوبى لعبد تَطهَّرَ فى بيته ثم زارَنى فى بيتى الا انَّ على المَزُور كرامَةَ الزائر (628).

«در تورات آمده است كه خانه هاى من در روى زمين، مساجدند. خوشا به حال كسانى كه در خانه خود پاك و طاهر شده؛ بعد براى زيارت و ملاقات به خانه من مى آيند. پس به درستى كه بر ميزبان است كه زائر و مهمان را اكرام كند».

وقتى به خانه ميزبان قدم مى گذارى؛ آن هم با دعوت او، به يقين مورد اكرام وى واقع خواهى شد؛ به ويژه كريمى كه اكرام از همه كريمان است. محضر، محضر او؛ خانه، خانه او و وقت مواعده و ملاقات اوست.

در بعضى از روايات نسبت به همه مومنان به ويژه كسانى كه مسجد در نزديكى آنها است سفارش شده است كه نماز را در مسجد به جاى آورند. از حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرموده اند:

لا صلاة لجار المسجد الا فى مسجده (629).

«همسايه مسجد اگر در خانه نماز بخواند، آن نماز، كامل نخواهد بود».

در بعضى از دستورات ديگر هم آمده كه اگر كسى توانايى رفتن به مسجد ندارد، در خانه اش مصلايى را مخصوص نماز خود قرار دهد.

5 - قبله

از ديگر مقدمات نماز، استقبال قبله و يا ضرورت ايستادن در مقابل بيت الله الحرام است. وجوب اين امر كنايه از روى گرداندن از هر چيزى و توجه به يك جهت و آن هم بيت اللّه الحرام است كه: «قبله عاشق يكى آمد و بس» و قرآن نيز مى فرمايد:

فاينما تولوا فثم وجه اللّه (630).

«به هر طرف كه روى كنيد به خدا روى آورده ايد».

هرجا روى كنى و هرجا بنگرى همان جا خدا است. ولى فرمان خداوند متعال اين است:

فول وجهك شطر المسجد الحرام (631).

«اى پيامبر! روى به طرف مسجدالحرام كن».

شما مسلمين نيز هركجا باشيد در نماز روى بدان جانب كنيد. از آن جا كه اراده نمازگزار بايد اراده مراد و محبوبش باشد و نبايد از اين اراده تخلف كند، همين كه او مى خواهد، بايد رو به خانه او بايستد و با او سخن بگويد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

ان اللّه مقبل على المصلى ما لم يلتفت (632).

«مادامى كه نمازگزار از قبله روى نگردانده، خداوند با او سخن مى گويد».

شايد اين سخن كنايه از اين است كه چون خدا فرمان داده كه اعضا و جوارح و مقاديم بايد به سمت قبله باشد، توجه قلب او هم بايد به سوى خدا باشد.

بنابر اين از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه حضرت نمازگزارى را ديدند كه با محاسن و ريش خود بازى مى كند، فرمودند:

اما هذا لو خشع قلبه، لخشعت جوارحه (633).

«اگر قلب و دل اين مرد خاشع بود، هر آينه اعضا و جوارحش نيز خاضع بود».

اى آن كه به قبله وفا روست تو را دل را پى اين وآن، نه نيكوست تو را بر مغز چرا حجاب شد پوست تو را يك دل دارى، بس است يك دوست تو را

در سخنى از امام صادق عليه‌السلام وارد شده است كه فرمودند:

اذا استقبلت القبلةَ فَانس الدُّنيا و ما فيها و الخلق و ما هم فيه (واستفرغ قلبك من كل شاغل يشغلك عن اللّه) و عاين بسرِّك عظمة اللّه و اذكر وُقوفك بين يديه يوم تَبلُو كل نفس ما اءَسفلت و رُدُّوا الى اللّه مولاهم الحق (634).

«وقتى مقابل قبله مى ايستى، در حقيقت بايد از دنيا و آنچه كه در آن است دل بكنى و از آنها مايوس باشى؛ از همه خلق و مخلوقات منقطع شوى و دل خود را از هر چيزى كه تو را از ذات ذوالجلال اليه غافل مى كند، خالى كنى و با چشم باطن، عظمت و جلال پروردگار را ببينى و به يادآورى كه همچنان كه الان به نماز ايستاده اى، روزى هم بايد در صحنه قيامت و در پيشگاه ربوبى براى پاسخ ‌گويى اعمالت بايستى، روزى كه براى هر كس آنچه فرستاده است آشكار مى شود و همه به سوى پروردگار بازگردانده مى شوند».

در سخن ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است كه فرمودند:

امّا يَخاف الَّذى يُحَوِّل وجههُ فى الصلاةِ اءَن يُحَوِّلَ اللّه وجهه حِمَارا (635).

«آن كه در نماز از توجه به خداوند روى مى گرداند آيا نمى ترسد از اين كه خداوند روى او را به صورت چهارپايى تغيير دهد».

غفلت و بازى گوشى اعضا و جواح در نماز حكايت از بى توجهى دل مى كند؛ و اين نشانه اين است كه اساسا او نمازى كه بنيادش بر ذكر و توجه است به جاى نياورده است. بنابراين، به چهارپايى تشبيه مى شود كه ضرب المثل بلاهت و نادانى است. نتيجه اين كه، اگر دل و قلب نمازگزارى توجه نداشته باشد، اعضا و جوارحش نيز خضوع و خشوع نخواهند داشت.

شايد رمز ديگر وحدت جهت در قبله و كعبه معظمه، نمايش همدلى و همراهى همه مسلمانان عالم باشد.

6 - اذان

يكى از مقدمات نماز، اذان است كه با كلمه «اللّه» آغاز مى شود و با همان كلمه نيز خاتمه مى يابد اللّه اكبر در آغاز و لا اله الا اللّه در پايان به تعبير غزالى و به نقل مرحوم فيض: اين نماز يادآور منادى قيامت و نفخ صور است؛ و اگر انسان شيفته ملاقات با محبوب و يار باشد، گويى كه ندا و صوت موذن، مژده ديدار و زمان وصال را بشارت مى دهد. براى همين است كه پيامبر در نزديكى مواقيت نماز به بلال مى فرمودند: ارحنا يا بلال (636) دل و جان مار با نواى دلنشين اذان و ياد خدا نوازش كن؛ زيرا تعبير رسول اكرم صلى اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين بود كه و قرة عينى فى الصلاة (637) نماز موجب روشنايى چشم من است.

## اركان و واجبات نماز

بعد از پايان گفتگو در مقدمات نماز سخن را با مقارنات و افعال ادامه مى دهيم.

1 - نيت

يكى از اركان نماز، نيت است، درباره نيت و اصل عبادت بحث جامعى در حق اللّه داشتيم و گفتيم كه نيت روح عمل است و عمل بدون نيت مانند جسد بدون روح است كه ارزش ندارد. آن روح، اخلاص در نيت است و اصلا امرى كه از جانب خداوند به عبادت تعلق گرفته، و به خصوص در نماز مطلوب است، عبادت با نيت و خالص است.

اخلاص در عمل

و ما اُمروا الا ليعبدوا اللّه مخلصين (638).

«و به آنها دستورى داده نشده بود؛ جز اين كه خدا را بپرستند، عبادتى خالص و منزه از همه شوائب».

و يا در آيه ديگر:

فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعبادة ربه اءحدا (639).

«پس هركه به لقاى پروردگارش اميد دارد، بايد كارى شايسته انجام دهد، و هيچ كس را در عبادت پروردگارش شريك نكند».

كسى كه اميد دارد به وسيله عمل عبادى خود به ديدار با خدا نايل آيد، بر او لازم است عمل صالح را با نيت خالص به پيشگاه خدا عرضه كند. حديثى از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كنند كه حضرت فرمودند:

صاحب النية الصادقة، صاحب القلب السليم لانَّ سلامة القلب من هواجس المحذورات بتخليص النيّة للّه فى الامور كلِّها قال اللّه عزَّ وَ جَلّ« يوم لا ينفع مال و لا بنون # الا من اءَتى اللّه بقلب سليم» (640).

«كسى نيت صادق و خالص خواهد داشت كه دلى خالص و قلبى سليم داشته باشد؛ قلبى كه از همه خاطرات و خطورات زشت و ناپسند منزه باشد آن گاه او مى تواند نيت خود را خالص كند؛ آن هم براى روزى كه مال و فرزندان سودى نمى بخشد مگر كسى كه با قلب سليم به پيشگاه خدا آيد».

سلامت و پاكيس دل در اين دنيا با عبادتى مثل نماز، تقويت مى شود؛ و اگر انسان موفق نشود كه در عبادتى، مانند نماز، نيت خالص و به دور از همه شوائب داشته باشد، در هيچ عملى اين توفيق را پيدا نخواهد كرد. اساسا نماز و هر عبادت ديگر، با ريا، عجب و يا هر چه كه با عبادت در تضاد است، تفاوت ماهوى و ريشه اى دارد؛ به اين معنى كه اگر در نيت عبادت، غير خدا لحاظ شد، ديگر عبادت نخواهد بود. نماز ريايى؛ كه نيت غير خدا در آن است نمازى است كه معبود در آن فراموش شده و مورد غفلت واقع شده است. قرآن نيز اينگونه نماز را نشات گرفته از نفاق مى داند:

ان المنافقين يخادعون اللّه و هو خادعهم و اذا قاموا الى الصلاة قاموا كُسالى يُراؤ ن الناس و لا يذكرون اللّه الا قليلا (641).

«منافقان مى خواهند خدا را فريب دهند؛ در حالى كه او آنها را فريب مى دهد؛ و هنگامى كه به نماز بر مى خيزند، با كسالت بر مى خيزند؛ و در برابر مردم ريا مى كنند؛ و خدا را جز اندكى ياد نمى نمايند».

منافقين در نمازشان با خدا خدعه مى كنند. از راه مكر و حيله گرى وارد شده اند و در حقيقت تظاهر به عبادت و پرستش مى كنند و خدا را از ياد برده اند.

آفات اخلاص در عمل

در بعضى از تعبيرات، به كسانى كه در عمل خود، غير خدا را شريك مى كنند بدتر از نفاق، كفر محض و مطلق را به آنها نسبت داده است؛ مثلا رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

ان اءَخوف ما اءَخاف عليكم الشرك الاصغر، قيل: و ما الشرك الاصغر يا رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم؟ قال: الرياء (642).

«خطرناك ترين چيزى كه من بر شما مى ترسم، شرك اصغر است، گفتند: يا رسول اللّه! شرك اصغر چيست؟ در جواب فرمودند: ريا در عمل و عبادت».

از آسيب هايى كه خلوص را در معرض خطر قرار مى دهد و آفت بسيار خطرناكى است، تظاهر و رياكارى است. امام سجاد عليه‌السلام در دعاى مكارم الاخلاق مى فرمايند:

و عبِّدنى لك و لا تُفسد عبادتى بالعجب (643).

«خدايا! مرا بنده خود قرار ده تا عبادت كنم، اما نگذار اين عبادتم با عجب و خودپسندى باطل شود».

روايت ديگرى از اميرالمومنين عليه‌السلام نقل شده است كه مى فرمايند:

سيئة تسوؤُك خير من حسنة تعجبك (644).

«گناهى كه تو را آزار دهد و متاثر كند، بهتر از عبادت و حسنه اى است كه تو را گمراه كند و موجب عجب و خوپسندى تو شود».

سرّ اين مطلب نيز روشن است: حسنه مومن بى ظرفيت ممكن است او را به وادى تباهى و سقوط ببرد، ولى يك گناه هشداردهنده موجب نجات او مى شود، چنان كه نمونه از آن را در سخن امام سجاد عليه‌السلام مى بينيم كه فرمودند:

دخل رجلان المسجد اءَحدهما عابد و الاخر فاسق فخرجا من المسجد و الفاسق صديق و العابد فاسق و ذلك انَّه يدخل العابد المسجد مدلا بعبادته يدلُّ بها فتكون فكرته فى ذلك و تكون فِكره الفاسق فى التِّنِدُّم على فسقه و يستغفر اللّه عزَّ وَ جَلّ ممَّا صنع من الذنوب (645).

«دو فرد وارد مسجد شدند؛ يكى عابد و زاهد، ديگرى فاسق و گناهكار. به هنگام خروج از مسجد آن عابد، فاسق شد و آن فاسق به يك صديق پاكيزه تبديل شد؛ زيرا عابد، مغرور به عبادت خود شد و عجب او را گرفت و فاسق به هنگام خروج از مسجد، در خاطرش پشيمان و نادم از گناهان بود و از خدا استغفار مى كرد».

بنابراين، گناهى كه انسان را تكان دهد و تنبيه كند، از نظر روحى و روانى براى او بهتر از حسنات و عباداتى است كه موجب غرور و خودپسندى او شود. بر اين اساس در باب نيت، اين نكته خيلى دقيق است كه اميرالمومنين عليه‌السلام فرمودند:

من حسنت نيته، اءمده التوفيق (646).

«اگر كسى نيت خود را پاكيزه كرد و نيت سالم پيدا كرد، توفيق الهى او را يارى مى كند».

عطايا و تفضلات الهى و اجر و ثواب پروردگار در دنيا و آخرت براساس ‍ نيت انسان است.

على قدر النيه تكون من اللّه العطيه (647).

«به همان مقدارى كه انسان نيت كار خير مى كند، حتى اگر به مرحله عمل هم نرسد، خدا تفضل مى كند».

در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است كه فرمودند:

مَن اءَتى فراشه و هو يَنوِى اءن يقوم يصلى من الليل فغلبته عيناه حتى اءصبح كُتب له ما نَوى و كان نومه صدقه عليه من ربه عز و جل (648).

«كسى كه به بستر برود و نيتش اين باشد كه قبل از اذان صبح برخيزد و نماز بخواند، چنانچه خواب او را بگيرد و تا صبح بيدرا نشود، خداوند همين نيت او را كه قصد انجام نماز شب داشته براى او ثبت مى كند و اين خواب هم به عنوان صدقه و عنايتى از جانب خدا براى او نوشته مى شود».

وقتى در زيارت سيد الشهدا عليه‌السلام مى گوييم:

يا ليتنى كنت معكم فافوز فوزا عظيما (649).

«اى كاش با شما بودم تا به رستگارى بزرگ مى رسيدم».

اگر واقعا در اين گفته صادق باشيم، بنا به تصريح روايات و كلمات اهل بيت عليهم‌السلام ثواب شهداى كربلا و حضور در ركاب حضرت اباعبداللّه عليه‌السلام نصيب ما مى شود. در خطبه دوازدهم نهج البلاغه مى خوانيم:

لَما اءَظفَرَه اللّه باءَصحابَ الجملَ و قد قال له بعض اءَصحابه: وَدِدتُ اءنَّ اءَخى فلانا كان شاهدَنَا ليَرى ما نَصَرَك اللّه به على اءَعدائِكَ فقال له عليه‌السلام اءَهوى اءَخيكَ مَعَنا؟ فقال: نعم، قال فقد شهدنا و لقد شهدنا! فى عسكَرِنَا هذا اءَقوَام فى اءَصحاب الرِّجال و اءَرحامِ النِّساء، سَيَرعُفُ بهم الزَّمان و يَقوَى بهمُ الايمان (650).

«وقتى اميرالمومنين عليه‌السلام پيروزمندانه از واقعه جنگ جمل باز مى گشتند، يكى از اصحاب نزد حضرت رفت عرض كرد: اى كاش فلان دوست من هم اين جا بود و از اين پيروزى شما بر دشمنانت لذت مى برد! حضرت به او فرمودند: آيا دل و فكرش با من و تو است؟ عرض كرد: آرى يا اميرالمومنين! حضرت فرمودند: با اين نيت كه او دارد، مانند ديگر اصحاب جمل كه حضور دارند، او هم حاضر و شاهد است؛ نه تنها دوست تو، بلكه بسيارى از انسانهايى كه در طول زمانهاى دور خواهند آمد و اينك بر پشت پدران و يا در رحم مادرانند و هنوز قدم به اين دنيا نگذاشته اند، ثواب حضور در اين جنگ و پيروزى را دارند».

اين نيست جز اين كه كسانى در طول تاريخ بعد از اميرالمومنين عليه‌السلام آمدند و بر مظلوميت حضرت عليه‌السلام گريستند، آرزو مى كردند كه اى كاش آنها هم در جمل، صفين و نهروان بودند و مولايشان را يارى مى كردند. اينها با اين نيت و صفاى درون يقينا از ياران اميرالمومنين عليه‌السلام هستند.

در سخن ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه در يكى از جنگ ها ظاهرا جنگ تبوك فرمودند:

تركنا فى المدينة اءَقواما لا نقطع واَديا و لا نَصعد صُعودا و لا نَهبِط هبوطا الا كانوا معنا. قالوا: كيف يكونون معنا و لم يشهدوا، يُحشر النّاس على نيّاتهم (651).

«ما افرادى را در مدينه گذاشتيم و آمديم، كه نه با ما راهى را آمده اند و به پستى و بلندى ها را با ما طى كرده اند؛ اما آنها در پيمودن همه اين بيابان ها و كوه ها و دامنه ها با ما همراه بودند. سوال كردند: يا رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! چگونه آنها با ما بودند و ما آنها را نمى ديديم؟ حضرت فرمودند: اصلا حشر در قيامت بر اساس نيت است».

و در غير اينصورت اصلا خلود در نعيم و عذاب و جهنم وبهشت الهى معنا ندارد، كسى پنجاه سال گناه مى كند و مشرك است، يك عمر كه هيچ، بلكه خالدين فيها ما دامت السماوات و الارض (652) براى هميشه در عذاب الهى مخلد است. كسى سى سال، چهل سال كمتر يا بيشتر عمل خير انجام داده و مومن بوده است، براى هميشه مخلد در نعيم الهى است؛ و اين نيست جز به خاطر نيت.

پس اخلاص در نيت، سنگين ترين وزنه در ميزان اعمال است. از طرفى در عين اين كه گران قيمت و ارزشمند است؛ در دنيا و آخرت كاربرد و كارايى دارد و سهل و آسان است؛ از سويى ديگر بسيار مشكل و سخت است؛ چرا كه يك جدال واقعى و منازعه اى سنگين با تمايلات نفسانى است كه اگر انسان بتواند بر آن غلبه كند، حاصلش خيلى زيبا و شيرين است. امام سجاد عليه‌السلام در دعاى نهم صحيفه مباركه سجاديه، مى فرمايند:

اللّهم فصل على محمد و آله، واجعل همسات قلوبنا، و حركات اعضائنا، و لمحات اءَعيُننا و لهَجاتِ اءَلسِنَتِنا فى موجبات ثوابك (653).

«خدايا! بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندانش درود فرست و آنچه را كه در دل هاى ما مى گذرد و حركاتى كه اعضا و جوارح ما مرتكب مى شوند و چشم برهم زدن ها و سخنان ما را مشمول ثواب خود قرار ده».

آنچه به قلب انسان خطور مى كند، در پرونده عمل انسان ثبت مى شود. سوال اين است كه نيت خير عمل نيست، پس چگونه در پرونده اعمال به عنوان حسنه ثبت و ضبط مى شود. بايد گفت منشا اعمال، نيت است و اگر نيت، فكر و انديشه انسان، در مسير خير و صلاح باشد، همان خلوص در نيت است كه براى انسان ارزش دارد و فقط نيت پاكيزه و منزه برخاسته از قلب سليم مى تواند چنان روح مقدسى در اعمال ناچيز و بى مقدار انسان بدمد، تا آنها را به اعمالى موثر در دنيا و آخرت، و سنگين در ميزان اعمال تبديل كند.

2 - تكبيرة الاحرام

يكى از اركان نماز تكبيرة الاحرام است. قبل از تكبير، ادعيه منصوصه اى وارد شده كه توجه انسان را به سمت معبود بيشتر مى كند. يكى از اين دعاها اين عبارت است:

وجَّهتُ وجهِىَ لِلَّذى فَطَرَ السماوات والارض عالمُ الغيب و الشهادة حنيفا مسلما و ما اءَنا مِنَ المشركين (654).

«رو به سوى كسى آورده ام كه خالق آسمان ها و زمين است؛ داناى نهان و آشكار است و من تسليم او شده ام و از مشركان نيستم».

نه اين كه صرفا رو به قبله ايستاده ام، بلكه دل به او داده ام؛ پس بايد نمازگزار مراقب باشد كه واقعا دل را متوجه او كند. در اين عبارت مى گويد: كه رو به سوى تو آورده ام و مشرك هم نيستم.

البته معلوم است كسى كه به نماز مى ايستد، براى خدا شريك قائل نيست، ولى بايد مراقب ابتلا به شرك خفى كه ريا و تظاهر است باشد تا آلوده نشود. حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده اند:

انَّ اءَخوف ما اءَخافُ عليكم الشِّرك الاصغر، قيل: و ماالشرك الاصغر يا رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم؟ قال: الرياء (655).

«خطرناك ترين چيزى كه من بر شما مى ترسم، شرك اصغر است، گفتند يا رسول اللّه! شرك اصغر چيست؟ در جواب فرمودند: رياى در عمل و عبادت».

شرك اصغر كه تظاهر و آلودگى به ريا است، يكى از خطرات و آفات بسيار مهم است و درباره شرك در عبادت فرموده اند:

انَّ الشِّرك اءَخفى من دَبيبِ النَّمل على صفاةِ سَوداء فى ليلة ظَلماء (656).

«شرك در عبادت از حركت مورچه اى بر روى سنگ خاراى سياه در دل شبى تاريك پنهان تر است».

پس اين مطلب انسان را تنبه مى دهد كه غير از خدا هر نيت ديگرى را بايد از خويش دور كند. ديگر اين كه مى گويد: حنيفا مسلما«من مسلمان هستم». طبيعى است كه مسلمان به حكم مسلمان بودنش رو به قبله ايستاده و نماز مى خواند؛ اما در اين جا به يك نكته اى توجه مى دهد و آن اين كه:

المسلم مَن سَلِمَ المسلمون من يده و لسانه (657).

«مسلمان كسى است كه ديگران از آزار دست و زبان او ايمن باشند».

اگر واقعا چنين نبود، بايد از همان وقت كه اين كلمات را بر زبان مى آورد و اعتراف مى كند كه من مسلمانم، نسبت به گذشته نادم پشيمان باشد.

عبارت ديگرى كه در مقدمه نماز مستحب است:

انَّ صَلاتى و نُسُكى و مَحيَاىَ و مَمَاتِى لِلَّهِ ربّ العالمين (658).

«نماز من، راه و روش من، زندگى من، مرگ من، همه براى خداست».

يعنى همه حركات و سكنات من براى خداست و براى خود هيچ قائل نيستم. و به درستى كه بايد اين چنين باشد كه انسان همه زندگى خود را بر اساس فرمان هاى الهى تنظيم كند. خشم و سخط و همه افعال و كارهاى او بايد بر اساس رضاى الهى تنظيم شده باشد. آنچه خدا مى پسندد فعل و كار او باشد و آنچه مبغوض ذات حق تعالى است مطلقا انجام ندهد. در حقيقت در مقدمه ورود به محضر دوست با بيان اين عبارات و با القاى اين مفاهيم خود را تربيت مى كند و بايد خيلى مراقب باشد كه در بيان اين كلمات دروغ نگفته باشد.

در دعاى منصوص ديگر اين عبارت است:

يا محسن قد اءَتاك المسى ء و قد اءَمَرت المحسن اءَن يَتَجاوزُ عن المُسى ء و اءَنت المحسن و اءَنا المسى ء فبحقِّ محمد و آل محمد صلِّ على محمد و آل محمد...، و تجاوز عن قبيح ما تعلم منّى (659).

«اى خداى محسن و نيكوكار! اين بنده گناهكار بدكردار به پيشگاه تو آمده است. خدايا! تو امر كرده اى كه نيكوكاران از گناه بدكاران بگذرند. خدايا! تو نيكوكارى و من هم گناهكار و بدكردار؛ پس تو را قسم مى دهم به حق محمد و آل محمد از سيئات اعمال و از كارهاى قبيح و زشت من به زيبايى ها و كمال و جمال خود بگذر».

اين همان تعبيرى است كه امام سجاد عليه‌السلام در وصف نماز و در بيان حقوق نماز فرمودند:

الطلب اليه فى فكاك رقبتك التى احاطت بها خطيئتك و استهلكتها ذنوبك

به گونه اى سخن بگويد و از خدا طلب كند كه بدكارى ها و زشت كاريهاى خود را به ياد آورد؛ قصور و ناتوانى خود را در مقابل نعمت هاى غيرقابل شمارش خدا به ياد آورد. به قول سعدى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده همان به، كه ز تقصير خويش |  | عذر به درگاه خداى آورد |
| ورنه سزاوار خداونديش |  | كس نتواند كه به جاى آورد |

معانى تكبير

حالا، بعد از توجه تام و كامل، تكبير مى گويد، معناى تكبير به نقل از روايت اين است كه:

اللّه اكبر مِن اءَن يوصف (660).

«او بزرگتر از آن است كه به وصف درآيد».

به تعبير ديگرى:

اللّه اكبر من كل شى ء (661).

«او از هر چيز و از هركس بزرگتر است».

و يا اين كه:

اللّه لا يدرك بالحواس، و لا يقاس بالناس (662).

«خدا بالاتر و بزرگتر از اين است كه با حواس ما قابل ادراك و با ساير مخلوقاتش قابل قياس باشد».

به تعبير امام حسين عليه‌السلام:

اءَيكون لغيرك من الظُّهور ما ليس لك حتَّى يكون هو المظهر لك (663).

«آيا مخلوقات خدا ظهور و تجليشان از او بيشتر است تا آنها برهان و دليل بر او قرار بگيرند».

در روايتى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند:

فاذا كبرت فاستصغر ما بين السموات العلى و الثرى، دون كبريائه (664).

«وقتى تكبير گفتى، همه چيز، هر چه بين آسمان و زمين است نزد تو كوچكتر از كبريايى و عظمت ذات ذوالجلال الهى است».

بنده واقعى كه خدا را ياد مى كند اين چنين است كه:

عظم الخالق فى اءنفسهم فصغر ما دونه فى اءعينهم (665).

«خالق در نزد او از هر چيز بالاتر و والاتر است و در چشم او همه مخلوقات كوچك، حقير و ناچيزند».

وقتى خداوند، بنده نمازگزار را مى بيند كه تكبير مى گويد؛ و او را به بزرگى ياد مى كند، اما در دلش شايبه و عارضه اى نسبت به حقيقت تكبير وجود دارد، او را خطاب مى كند كه آيا تو با من خدعه مى كنى و دروغ مى گويى؟ به زبان، تكبير مى گويى، اما در دلت نسبت به كبريايى و عزت و جلال من شايبه وجود دارد؟

يا كاذب اءَتَخدَعُنى و عزتى و جلالى لاحرمنَّك حلاوة ذكرى و لاحجبنَّك عن قربى و المسارَّةَ بمناجاتى (666).

«بدان كه با اين خدعه، تو را از شيرينى ياد خود محروم مى كنم و مقام قرب خودم را بر تو محجوب مى دارم و تو را از لذت گفتگوى با خود محروم مى نمايم».

خلاصه اين كه بايد ذات اقدس الهى نزد نمازگزار از همه چيز بزرگتر و مهمتر باشد، و دنيا و متعلقاتش بايد در قبال فرمان ها و خواسته هاى او ناچيز باشد؛ وگرنه نتيجه اش محروميت از درك شيرينى و لذت عبادت است. عيسى بن مريم عليه‌السلام در سخنى خطاب به حواريين مى گويد:

بحقِّ اءقولُ لكم: كما نظَر المريضُ الى الطعامِ فلا يَلتَذُّ به مِن شدّةِ الوَجَعِ كذلك صاحب الدنيا لا يلتذُّ بالعبادة و لا يجدُ حلاوتَها مع ما يجدُه من حلاوةِ الدنيا (667).

«همان گونه كه انسان مريض، خوش خوراك ترين و لطيف ترين طعام را در مقابل چشمش مى بيند و از اين طعام لذيذ به خاطر درد و كسالتى كه دارد لذت نمى برد، انسانهايى هم كه دل به دنيا بسته اند مانند بيمارى كه از طعام لذيذ، لذت نمى برد، از عبادت و مناجات با خدا احساس لذت و شيرينى نمى كنند».

وقتى به عيسى عليه‌السلام گفتند:

علِّمنا عملا واحدا يُحبُّنا اللّه عليه، قال: اءبغِضوا الدنيا يُحببكم اللّه (668).

«به ما كارى ياد بده كه خدا ما را دوست داشته باشد. فرمود: اگر شما دنيا را مغضوب بداريد، خدا شما را دوست خواهد داشت».

باز در سخن ديگرى عيسى بن مريم عليه‌السلام فرمود:

لا يستقيم حبُّ الدنيا و الاخرة فى قلب مؤمن كما لا يستقيمُ الماء و النار فى اناء واحد (669).

«دوستى دنيا و آخرت در يك دل قابل جمع شدن نيست؛ همان گونه كه آب و آتش در يك كاسه نمى گنجد».

بنابراين، كسى كه تكبير مى گويد، با گفتن تكبير، به حريم قدس الهى وارد مى شود و آنجا، جاى نامحرم نيست و نامحرم كسى است كه آنچه زبانش ‍ مى گويد با آنچه در دل دارد، يكى نباشد. پس بايد او و فرمان و اراده او محبوب بنده نمازگزار باشد و بس.

احرام در نماز با تكبير حاصل مى شود و مى گويى تكبيرة الاحرام؛ چرا كه مثل احرام در حج است. همان گونه كه در احرام حج بايد از بسيارى امور بپرهيزد، در حال نماز هم علاوه بر آن كه به حسب ظاهر نبايد به چپ و راست بنگرد و غير از نماز و سخن هايى مقرر، سخن ديگرى بگويد و فعل كثيرى انجام دهد، در باطن نيز بايد دل از يمين و يسار بردارد و فقط به او بينديشد و به سخن و فعلى ديگر فكر نكند وگرنه نماز او، كامل نخواهد بود. اين معانى كنايى تكبيرة الاحرام است.

3 - قيام

يكى از اركان نماز قيام است، قيام يعنى ايستادن از روى ادب و احترام در پيشگاه قدرت مدارى كه اقتدارش دايمى و هميشگى است. تعبير امام سجاد عليه‌السلام در حقوق نماز برگرفته از همين واجب ركنى در نماز است. اخلال عمدى در اين ركن موجب بطلان و عدم مقبوليت نماز است بنابراين حكم است كه حضرت فرمودند:

انَّك قائم بها بين يدى اللّه فاذا علِمتَ ذلك كنتَ خَليقا اءَن تقُوم فيها مقام العبد الذَّليلِ الرَّاغبِ الرَّاهبِ الخائف الرَّاجى المسكينِ المتضرِّع المعظِّم مَن قام بين يديه.

در پيشگاه پروردگار جهانيان، قيام بايد از روى خضوع، خشوع، احساس ‍ حقارت و تعظيم و تكريم ذات ذوالجلال ربوبى باشد. همه نمازهاى روزمره، يادآور قيام قيامت در محضر عدل مطلق و قيام عنداللّه قيوم است؛ چنانچه در مقدمات، مقارنات و افعال نماز، خوب دقت شود، تذكار دو خصيصه روحى خوف و رجا لحاظ شده است.

و اما مَن خاف مقام ربه و نهَى النَّفس عن الهوى # فانَّ الجنَّة هى الماءوى (670).

«هركس از مقام عزّ ربوبى ترسيد و خداپرست شد؛ و از هواى نفس دورى جست، بهشت منزلگاه اوست».

ترس ذكر شده در آيه، نه خوف از خداست، كه او ارحم الراحمين است. او لطيف، رئوف، غفور و شكور است، بلكه خوف از مقام اوست؛ مقام و جايگاهى كه اميرالمومنين عليه‌السلام در دعاى افتتاح از آن به اشد المعاقبين، تعبير مى فرمايند.

عقاب، در حقيقت عكس العمل اعمال ناروا و ناپسند است و مجرم از مقام قاضى خائف است نه از خود او. لذا اگر امروز مقام اين قاضى به ديگرى تفويض شود، ديگر مجرم از قاضى ديروز نمى ترسد. اگر اين خوف در انسان قوت گيرد، مانع تمكين و پيروى از هوى و اميال نفس مى شود، و هنگامى كه به نفسانيات وقعى نگذاشت، جايگاه او بهشت است.

ان الَّذين آمنوا و الَّذين هاجروا و جاهدوا فى سبيل اللّه اولئك يرجون رحمت اللّه و اللّه غفور رحيم (671).

«آنان كه به اسلام گرويدند و از وطن خود هجرت نموده، در راه خدا جهاد كردند، منتظر رحمت خدا باشند؛كه خدا بر آنها بخشاينده و مهربان است».

در برابر خوف، رجا و اميدوارى به ذات ذوالجلال ربوبى مطرح است؛ در قرآن آمده، حضرت شعيب عليه‌السلام خطاب به قومش مى گويد:

يا قَوم اعبدواللّه وَارجوااليوم الآخر (672).

«اى قوم! خدا را عبادت كنيد و به روز قيامت در سايه عبادت و اطاعت خدا و سعادت اخروى اميدوار باشيد».

نكته مهم اين است كه اين دو خصيصه (خوف و رجا) بايد در انسان قوت بگيرد و به تعبير اميرالمومنين عليه‌السلام:

لا يَرجون اءحدكم الا ربَّه و لا يخافنَّ الا ذنبه (673).

«هم بايد اميدوار بود و هم خائف و ترسان؛ اميدوار به رافت و مغفرت الهى و ترسان از گناه و ناروايى هاى اعمال».

لقمان به فرزندش خطاب كرد:

خَفِ اللّه خيفة لَو جئتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَين لعذَّبَكَ وَارجُ اللّه رجاء لو جئته بذنوب الثَّقَلَين لرَحِمَك (674).

«اگر با همه خيرات و خوبى ها و مكارم خلايق به ملاقات خدا بروى، آنقدر اميد نداشته باش كه در آتش قهر الهى نسوزى؛ و باز آنقدر به خداى خودت اميدوار باش، كه اگر با پرونده سياهى از اعمال تباه و ناپسند به ملاقات خدا رفتى، خدا تو را بيامرزد».

اين هر دو بايد به گونه اى مساوى در روح انسان وجود داشته باشد و اگر خوف غلبه كند منتهى به ياس از روح اللّه است كه:

لا يياءس من رَوح اللّه (675).

«هرگز از رحمت بى منتهاى خدا نااميد نباشيد».

يعقوب به فرزندانش مى گويد: فقط كفار از رحمت و مغفرت الهى مايوس و نااميدند و اگر اميد و رجا غالب شود، به غرور و خودبينى منتهى مى شود و باز موجب تباهى اعمال است.

سعد بن معاذ از دنيا رفت و رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تشييع جنازه او شركت كرده، بر جنازه او نماز خواندند، حتى داخل قبر او نيز قدم نهادند. مادرش كه اين مناظر را مى ديد، در موقع دفن بالاى سر جنازه فرزندش آمد و گفت:

يا سعد! هنيئا لك الجنّة، فقال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: يا اءُمّ سعد مَه، لا تَجزِمى على ربّك فانَّ سعدا قد اءصابته ضمَّة...فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: نعم انَّه كان فى خُلقِه مع اءهلِه سوء (676).

«اى سعد! بهشت بر تو گوارا باد، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: اينگونه با قاطعيت و جزم سخن نگو! الان قبر چنان فشارى بر سعد داد كه شير دوران كودكى كه تو به او داده بودى از سر انگشتانش بيرون آمد. سوال كردند: يا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چرا؟ فرمودند: زيرا همه خوبى ها در وجود سعد بود، اما در خانه بداخلاق بود».

حساب دقيق است و اگر انسان حتى از امور كوچك و ناچيز غفلت كند و اميدوارى و رجا بر او غلبه كند، همين غفلت از گناهان صغيره انسان را به ورطه هلاكت مى برد. اگر به سيره اولياى الهى نگاه كنيم، اين دو حال در آنها مشهود است؛ يعنى ترس از عذاب و عقاب الهى بر آن ها حاكم بوده است، اگر چه آنها از لغزش و گناه، مصون بوده اند.

ام سلمه مى گويد: شبى صداى گريه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را شنيدم كه در تاريكى با خداى خود راز و نياز مى كرد، برخاستم و عرض ‍ كردم: يا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! مگر خداوند به شما وعده نفرموده اند كه:

ليغفر لَكَ اللّه ما تقدَّم مِن ذنبِك و ما تاءَخَّرَ و يُتِمَّ نعمته عليك و يهديَك صراطا مستقيما (677).

«خداوند گناهان گذشته و آينده اى را كه به تو نسبت مى دادند ببخشد (و حقانيت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام كند و به راه راست هدايتت فرمايد».

فرمودند: امّسلمه! آيا من شاكر اين نعمت هاى الهى نباشم و عبادت و نماز خدا را تعطيل كنم؟!

روايات ديگرى در حالات و سيره اهل بيت عليهم‌السلام وجود دارد؛ يكى از تابعين به نام طاووس يمانى درباره امام سجاد عليه‌السلام نقل مى كند: شبى به هنگام طواف بيت اللّه، صداى ناله اى را مى شنيدم كه در حين طواف با خدا چنين سخن مى گويد:

عُبَيدُك بِبابِك، اءسيرك بفناءك، مسكينك بفناءِك، سائِلُك بفناءك، يَشكو اليك ما لا يَخفى عليك (678).

«بنده ناچيزت به درگاه تو آمده است؛ آنكه اسير تو است، آن كه نيازمند تو است، آن كه حوايجش در دست تو است؛ به درگاه تو روى آورده و از آنچه بر تو مخفى نيست، شكايت مى كند».

پيش رفتم و ديدم على بن الحسين عليه‌السلام است. وقتى دعا و عبادتش ‍ تمام شد، گفتم: شما فرزند رسول خداييد و اين چنين ناله و گريه مى كنيد؟! فرمودند:

يا طاوسُ! دَع عنّى حديث اءَبى و اُمّى و جَدِّى خلَقَ اللّه الجنّةَ لمَن اءَطَاعَهُ و اءَحسَنَ، و لو كان عَبدا حبشيّا، و خَلَقَ النَّار لِمَن عَصَاهُ و لو كان وَلَدا قُرَشيّا (679).

«اى طاووس! سخن گفتن درباره پدر و مادر و جدم را واگذار كه خداوند بهشت را خلق فرموده است براى بندگان عابد و خالصش؛ گرچه آن بنده، غلام حبشى باشد و جهنم را آفريده است براى بندگان متمرد و نافرمان؛ اگرچه او از بزرگان قريش باشد».

هرچه انسان بزرگ، مطيع و فرمانبردار باشد، يقينا قادر به شكر نعمت هاى الهى نخواهد بود و بايد از خدا بخواهد و اميدوار باشد كه اين كوتاهى را بر او ببخشد.

4 - قرائت

بعد از بيان اسرار تكبيرة الاحرام سخن در نكته هاى ظريفى است كه در قرائت نهفته است. بعد از تكبيرة الاحرام بايد سوره حمد را بخواند و مستحب است كه در مقدمه سوره حمد استعاذه كند؛ يعنى جمله اعوذ باللّه من الشيطان الرجيم (680) را به زبان جارى كند، و به وسيله آن شيطان را كه دشمن ديرين انسان است، از خود دور كند. دام هاى او، همان تمايلات شهوانى است و استعاذه در حقيقت پناه بردن به خدا از ابتلا و افتادن به دام تمنيات نفسانى است و خود را در حصن توحيد قرار دادن است كه: لا اله الا اللّه حصنى فمن دخل حصنى اءمِن من عذابى (681) نه اين كه در حصار هوى و هوس باشد و فقط لفظ استعاذه را بر زبان جارى كند؛ چرا كه خداوند به پيامبرش مى فرمايد:

اءَراءيت من اتَّخذ الهه هواه اءفَاءنت تكون عليه وكيلا (682).

«كسى كه هواى نفسش معبود اوست، تو هم نمى توانى او را كفايت كنى معبود، معشوق و محبوب او هوى و هوس است».

در تعبيرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده كه فرمودند:

اءَبغض اِله عُبِدَ فى الارض عند اللّه هو الهوى (683).

«نزد خداوند مبغوض ترين خدايى كه به عنوان شريك قرار داده شده است هواى نفس است ».

چون اين بتى است كه درون انسان و خطرناكت تر است؛ پس انسان بايد از آفات و خطرات اين دشمن درونى، خود را در حصار توحيد قرار دهد و بعد از استعاذه گفتگوى خود را با خدا آغاز كند. در اين گفتگو به تعبير امام سجاد عليه‌السلام و حسن المناجاة له زيبا سخن بگويد؛ زيرا بهترين شيوه گفتگو همان است كه محبوب مى پسندد و آنچه را كه او مى پسندد خود او تعليم داده است؛ كه با من اينگونه سخن بگوييد؛ اول او را به اسمى بخواند كه يادآور جامعيتش نسبت به همه اوصاف جمال و كمال است: يعنى كلمه «اللّه». بنابراين بگويد: بسم اللّه الرحمن الرحيم و در ضمن آن دو وصفى كه بيشتر از همه نزد او محبوب است را ذكر كند؛ يعنى الرحمن الرحيم به حكم اين كه رحمان است، خالق است؛ چرا كه الرحمن # علَّمَ القرآن # خَلَقَ الانسان # علَّمَهُ البيان (684) به حكم رحمانيتش، انسان و همه موجودات را خلق كرده است و قوه بيان و قدرت نطق به انسان ها كرامت داده است. به حكم رحمانيت خود مَا ترى فى الخلق الرحمن من تفاوت (685) هيچ فرقى ميان بندگانش قائل نشده است كه اين رحمانيت صفات فعل خداست: و قل ربِّ اغفِر وَارحَم و انت خير الرَّاحمين (686) او در مقام فعل رحمان و رحيم است: و كان بالمؤمنين رحيما (687)انَّ اللّه بالنّاس لرؤ ف رحيم (688) نبّى ء عبادى اءنى اءَنا الغفور الرحيم (689).

نه تنها نسبت به مومنان رئوف و رحيم است، بلكه اين وصف معمولا از لوازم غير منفكه و جدانشدنى ذات او است. بنابراين نسبت به همه مردم رئوف و رحيم است؛ چرا كه او جامع همه كمالات است؛ هم در ذاتش رحم و عطوفت نهفته است و هم در فعل و عملش؛ و اين چنين ذاتى شايسته حمد و ستايش و شكر است. الحمدللّه رب العالمين (690) حمد در قبال افعال اختيارى است. مدح در مقابل ذم است و حمد در مقابل ملامت و سرزنش. و خلاصه در سوره حمد، مدح و شكر از آن كسى است كه رب، مالك و مربى همه مخلوقات و موجودات است.

قال ربنا الَّذى اءَعطى كل شى ء خلقه ثم هدى (691).

«پروردگار ما همان كسى است كه به هر موجودى، آنچه را لازمه آفرينش او بوده داده؛ سپس او را هدايت كرده است».

مالك حقيقى نه مالك اعتبارى. مالك حقيقى نسبت به روز جزا كه انتهاى سير و حركت همگان است و بعد مى خوانيم: اياك نعبد و اياك نستعين (692) اين جا به تعبير اهل ادب «تقديم ما حقُّه التّاخير يُفيد الحصر» اياك نعبد، مفعول مقدم است كه افاده انحصار مى كند؛ يعنى اين تويى كه فقط شايسته عبادتى و نه ديگرى.

نكته ديگرى كه در اين آيه كريمه نهفته است، التفات از غايب به خطاب است. تا اين جا خدا را به صورت غايب وصف مى كند، نام مى برد و حمد و ستايش مى كند و بعد يكباره توجه مى دهد و مى گويد: اياك نعبد؛ زيرا موجودى كه مالك و مربى همه مخلوقات است، همه چيز نزد او حاضر است؛ از جمله همين بنده حقير نمازگزار؛ بنابراين او را به صورت مخاطب (حاضر) مى خواند و مى گويد: اياك نعبد در قبال آن ثنا و تمجيد، اعتراف و انحصار عبادت نسبت به او، بايد فقط از او استعانت بجويد. پس ‍ در حقيقت در رهروى راه راست از او يارى مى طلبد و مى گويد: اياك نستعين.

تفسير و بيان سوره حمد

در سخنى از امام هشتم حضرت اباالحسن الرضا عليه‌السلام وارد شده است كه فرمودند:

قال اللّه عزَّ وَ جَلّ قَسَمت الحمد بينى و بين عَبدِى فنِصفُها لى و نصفُها لِعَبدى و لعبدى ما ساءَلَ اذا قال العبدُ «بسم اللّه الرحمن الرحيم» قال اللّه عزَّ وَ جَلّ بداء عَبدى باسمِى حقّ علىَّ اءَن اءُتَمِّم له اءُموره و اءُبارِك له فى اءَحواله.

«خداوند متعال مى فرمايند كه سوره مباركه حمد را ميان خود و بنده ام به دو نصف تقسيم كردم، آنچه را كه او بخواهد به او مى دهم، وقتى مى گويد: بسم اللّه الرحمن الرحيم خداوند مى فرمايد: بنده ام به نام من آغاز كرد، بر من واجب است كه امور او را به پايان رسانيده و همه احوال او را مبارك گردانم».

فاذا قال «الحمدللّه رب العالمين» قال اللّه عزَّ وَ جَلّ حَمِدَنى عبدى و علم اءَنَّ النِّعم التى له من عندى و البَلايا الَّتى اندَفَعَت عنه بتطوُّلى اءُشهدُكُم انِّى اءُضيف له نعم الدُّنيا الى نعيم الاخرةِ و اءَدفَعُ عنه بلايا الاخرة كما دفعت عنه بلايا الدنيا فاذا قال «الرحمن الرحيم» قال اللّه عزَّ وَ جَلّ شهد لى باءَنِّى الرحمن الرحيم اءُشهِدُكُم لاُوَفِّرَنَّ من رحمتى حظَّهُ و لاُجزِلَنَّ من عطائى نصيبه فاذا قال «مالك يوم الدين» قال اللّه عزَّ وَ جَلّ اءُشهدُكُم كما اعترفَ باءَنِّى اءَنا المالك ليوم الدين لاُسَهِّلَنَّ يوم الحساب حسابه و لاَتَقَبَّلَنَّ حسناته و لاَتَجاوَزَنَّ عن سيِّئاته.

«هنگامى كه مى گويد: الحمدللّه رب العالمين خداوند مى فرمايد: بنده ام مرا سپاس مى گويد و مى داند كه نعمت هاى او از من است و دفع بليات با تفضلات من است، و شما را شاهد مى گيرم كه به نعمت هاى دنيوى او، نعم اخروى را نيز بيفزايم و همان گونه كه بلاياى دنيوى را از او دفع نمودم، او را از بليات اخروى نيز مصون دارم. آن گاه كه مى گويد: الرحمن الرحيم خداوند مى فرمايد: بنده ام مرا به رحمانيت و بخشندگى ياد كرد و من نيز شما را به شهادت مى طلبم كه او را سرشار از رحمت خود نموده و از عطاى بى حساب خود او را بهره مند سازم. چون مى گويد: مالك يوم الدين خداوند مى فرمايد: شاهد باشيد كه به سپاس اعتراف او كه ملك و سلطنت قيامت از آن من است، در آن روز كه يوم الحساب است، حساب را بر او آسان كنم و از گناهانش بگذرم».

فاذا قال العبد «اياك النعبد» قال اللّه عزَّ وَ جَلّ صدَق عبدى ايَّاى يَعبُد لاُثيبَنَّه على عبادته ثوابا يَغبِطُه كلُّ مَن خالَفَهُ فى عبادته لى فاذا قال «و اياك نستعين» قال اللّه عزَّ وَ جَلّ فى استعان و الىّ التجاء اءُشهدُكم لاعينَنَّهُ عى اءَمره و لاُغيثَنَّه فى شدائده و لآخُذنَّ بيده يوم (القيامة عند) نوائبه و اذا قال «اهدنا الصراط المستقيم» الى آخرها قال اللّه هذا لعبدى و لعبدى ما ساءل قد استجبت لعبدى و اءَعطَيتُهُ ما اءَمَّلَ و آمَنتُهُ ممَّا منه وَجِلَ (693).

«وقتى مى گويد: اياك نعبد خداوند مى فرمايد: آرى راست مى گويد كه مرا مى پرستد، پس شما شاهد باشيد كه من بر اين پرستش و عبادت، چنان ثوابى به او اعطا كنم كه همه مخالفان در عبوديت بر او غبطه و رشك برند. و هنگامى كه مى گويد: و اياك نستعين خداوند مى فرمايد: بنده من، از من استعانت جسته و به من پناه آورده است، گواه باشيد كه در امورش او را يارى مى كنم، در شدايد و گرفتارى ها به فريادش مى رسم و در مشكلات دست او را مى گيرم. آن گاه كه مى گويد: اهدنا الصراط المستقيم خداوند مى فرمايد: او را هدايت مى كنم و هر خواسته ديگرش ‍ را نيز اجابت مى نمايم، همه آرزوهايش را برآورده مى كنم و از آنچه هراس ‍ دارد، او را ايمنى مى بخشم».

نكته اى كه در فهم اين آيات بايد بدان توجه شود اين است كه تكرار اهدنا الصراط المستقيم در شبانه روز و در همه نمازها، باعث هدايت نمى شود و نبايد شخص تصور كند كه او هدايت شده است و ديگر تقاضا معنى ندارد؛ چون امكان لغزش و احتمال خطا براى همگان بسيار است پس اين كه مرتب بر تكرار اين تقاضا و خواهش توصيه شده است اين ثبات بر هدايت و استوارى آن است.

ربنا لا تزغ قلوبنا اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمه انك اءنت الوهاب (694).

«بار پروردگارا! دلهاى ما را ميل به باطل مده پس از آنكه به حق هدايت فرمودى و به ما از لطف رحمتى عطا فرما؛ كه تويى بخشنده بى منت».

بعد از تقاضاى هدايت در راه راست، صراط مستقيم را تعليم مى دهد كه كدام صراط است؛ صراط الَّذين انعمت عليهم غيرالمغضوب عليهم و لا الضّالين راه بندگانى كه به آنها نعمت هدايت داده اى؛ و از مجموعه نعمت ها چه نعمتى بالاتر و والاتر از نعمت هدايت است؟! البته آن هم نه هدايت تكوينى، بلكه هدايت تشريعى؛ هدايتى كه خداوند راه هاى صحيح رسيدن به مقصد را با ارسال رسل و با عنايت قوه عاقله به انسان عنايت كرده است و اين هدايت و نعمت همان هدايت و نعمتى است كه در اين آيه موردنظر است. انعمت عليهم نه آنهايى كه مورد غضب تو قرار گرفته اند؛ نه گمراهانى كه بالاصاله گمراهند و نه كسانى كه بعد از هدايت دوباره مبتلا به گمراهى شده اند.

اينها نكات ظريف و دقيقى است كه اين كلمات در بَردارد و گوينده به وسيله آن با خداى خود سخن مى گويد و البته مخفى نماند كه نكات و اسرار و دقايق نهفته در سوره مباركه حمد كه از واجبات نماز است و در همه نمازها بايد حداقل دو مرتبه تكرار شود بسيار زياد است و چون بحث ما در باره حقوق نماز زياد شد، به همين مقدار اكتفا مى كنيم.

5 - ركوع

يكى ديگر از اركان نماز ركوع است كه پس از آن گفتگوى پرمحتوا، پر مغز و به تعبير امام سجاد عليه‌السلام «حسن مناجات» و قرائت حمد و سوره، به قصد تعظيم و تكريم، سر فرود مى آورد و پشت خود را در پيشگاه باعظمت او خم مى كند و عزت او و ذلت خود را ياد مى كند كه:

مولاى يا مولاى اءنت العزيز و اءنا الذليل، و هل يرحم الذليل الا العزيز...، مولاى يا مولاى اءنت القوى و اءنا الضعيف و هل يرحم الضعيف الا القوى...مولاى يا مولاى اءنت الغالب و اءنا المغلوب و اءنا المغلوب و هل يرحم المغلوب الا الغالب (695).

«مولاى من! تو عزيزى و من خوار، و آيا جز عزيز بر خوار رحم مى آورد؟ مولاى من! تو توانايى و من ناتوان، و آيا جز توانا بر ناتوان رحم مى آورد؟ مولاى من! تو بالادستى و من زيردست و آيا جز بالادست بر زيردست رحم مى آرود؟»

و در آن حال به تسبيح و تقديس ذات پروردگار مى پردازد. امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

لا يركع عبد للّه رُكوعا على الحقيقة الا زينة اللّه بنور بهائه و اظله فى ظلال كبريائه و كساهُ كسوةِ اءَصفيائه (696).

«اگر واقعا با درك معنا و مفهوم ركوع، آن را به جاى آورد، خداوند به نور خود او را مزين مى كند و در سايه كبريائى اش جاى مى دهد و لباس ‍ برگزيدگان و اصفياى خود را به او مى پوشاند».

ركوع همان خشوع الاطراف است كه در بيان امام سجاد عليه‌السلام براى اداى حق نماز ذكر شد كه خشوع اطرف، حكايت از لين الجناح و خشوع دل دارد.

حديثى از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام نقل شده است:

ساءَل رجل اميرالمومنين عليه‌السلام فقال: يا ابن عمِّ خيرِ خَلقِ اللّه عزَّ وَ جَلّ ما معنى مَدِّ عُنُقِك فى الركوع؟ فقال: تاءويله آمنت باللّه و لو ضُرِبَت عنقى (697).

«مردى از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام سوال كرد: اين كه انسان در حال ركوع مستحب است گردنش به سمت جلو كشيده باشد، نه سر به زيرافتاده باشد معنايش چيست؟ حضرت فرمودند: تاويل اين عمل اين است كه: ايمان آوردم به خداوند، اگر چه گردنم را با شمشير جدا نمايند».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر تيغ بارد در كوى آن ماه |  | گردن نهاديم الحكم للّه |

و اين نهايت تذلل و خشوع و تسليم است كه مطلوب و مراد او همان مطلوب و مراد ماست و آنچه خدا مى پسندد، براى ما نيكوست. آنگاه از ركوع سر برمى دارد و مى گويد: سمع اللّه لمن حمده گويى اين سخن خالق است از زبان مخلوق؛ يعنى بنده من حمد و ثناى تو را شنيدم و پاسخ مى گويم و بعد به سجده مى رود.

6 - سجود

سجده يكى از اركان نماز است كه نمازگزار باز در دلش همان تذلل، خشوع، خاكسارى و ناتوانى را تجديد مى كند، جبهه و پيشانى بر آستان دوست مى سايد؛ يعنى شريف ترين عضو را بر خاك درگاه او مى نهد كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دركوى دوست شوكت شاهى نمیخرند |  | اقرار بندگى كن و دعوى چاكرى |

از اميرالمومنين عليه‌السلام درباره سجده سوال كردند، حضرت فرمودند:

تاءويلُها اللّهم انَّكَ منها خَلَقتَنا يعنى مِنَ الارض و تاءويلُ رَفعِ راءسك و منها اءَخرَجتَنا و تاءويلُ السُّجدة الثّانية و اليه تُعيدُنا و رفع راسك و منها تُخرجنا تارَة اءُخرى (698).

«وقتى سر به سجده مى گذارى، مى گويى: خدايا! تو ما را از اين خاك آفريدى. سر، كه برمى دارى معنايش اين است كه: ما را از اين خاك بيرون آوردى و در سجده دوم وقتى سر به خاك مى نهى به اين معناست كه باز ما را به همين خاك برمى گردانى و هنگامى كه سر برمى دارى يعنى اين كه در قيامت دوباره سر از خاك بيرون خواهيم آورد».

در تعبير ديگرى از امام صادق عليه‌السلام وارد شده است كه فرمودند:

ما خسِرَ واللّه مَن اءَتى بحقيقةِ السجود ولو كان فى العمر مرَّة واحدة (699).

«اگر كسى در همه عمر يكبار حقيقتا با ادراك معنا و مفهوم سجود، به پيشگاه بارى تعالى سر به خاك بسايد خسران و زيانى نخواهد ديد».

حال حقيقت سجود چيست؟ در همين روايت امام عليه‌السلام بيان مى كنند:

فاسجد سجود متواضع ذليل عَلِمَ اءَنَّهُ خُلِقَ من تراب يَطَؤُهُ الخلق و اءَنَّه رُكِّب مِن نُطفة يستقذِرُها كل اءَحد و كُوِّن و لم يكن و قد جعل اللّه معنى السجود سبب التقرُّبِ اليه بالقلب و السرِّ و الرُّوح فمَن قَرُب منه بَعُدَ عن غيره.

«مانند انسان متواضعى سجده كند كه در پيشگاه خدا ذليل است و مى داند كه خدا او را از همان خاكى كه زير پاى بندگان او است خلق كرده است. و تركيبش از نطفه اى است كه مورد نفرت همگان است و خداوند او را بعد از نبودن به وجود آورد. خداوند سجود را وسيله نزديكى دل، ضمير و روح انسان به خدا قرار داد. آن كسى كه به خدا نزديك شود، از همه چيز ديگر دور خواهد شد».

و نتيجه اش اين است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در يك حديث قدسى فرمودند كه:

لا اءطَّلع على قلب عبد فاعلم منه حبّ الاخلاص لطاعتى لوجهى وابتغاء مرضاتى الا تولَّيت تقويمه و سياسته و مَنِ اشتغلَ فى صلاته بغيرى فهو من المُستَهزِءينَ بنفسه و مكتوب اسمُه فى ديوان الخاسرين (700).

«خدا وقتى بر قلب انسان در حال سجده و خضوع اشراف پيدا كرد و او را ديد كه عاشقانه و مخلصانه اطاعت مى كند، و در مسير طلب رضاى پروردگار است، متولى همه امور او مى شود و آن كسى كه در نماز به غير خدا مشغول است، و فكرش به ديگرى معطوف است، در حقيقت خود را مسخره مى كند، و نام او در ديوان زيانكاران ثبت مى شود».

به دلالت آن روايتى كه در اوايل بحث نماز ذكر كرديم، براى كسى كه در سجده جز به خداى متعال توجه كند جز رنج و زحمت چيزى باقى نمى ماند.

7 - تشهد و سلام

نمازگزار پس از سجده دوم به تشهد مى نشيند بعد از به جاى آوردن همه اين مقدمات، مقارنات و افعال دقيق كه هر يك مشتمل بر اسرار و نكته هاى لطيفى است، موظف به تشهد است آن چنان كه گويى اين انسان نمازگزار، از آغاز تاكنون، هيچ حاصلى نيندوخته و الآن است كه گفتگو، استدعا و گدايى او پايان پذيرد و او با دست خالى از اين ميزبانى بازگردد؛ اين جا است كه باز خود را مكلف مى داند يك بار ديگر با اظهار بندگى و اعتراف به وحدانيت ذات ذوالجلال الهى، خود را در حصار توحيد قرار دهد. گويا مى گويد:

يا الهى و سيّدى و ربّى! اءَتراك معذِّبى بنارك بعد توحيدك و بعد ما انطَوى عليه قلبى من معرفتك و لهج به لسانى من ذكرك و اعتقده ضميرى من حبك...و ليت شعرى يا سيدى و الهى و مولاى! اَتُسَلِّطُ النَّار على وجوه خَرَّت لعظمتك ساجدة و على اءلسُن نَطَقَت بِتَوحيدك صادقَة و بذكرك مادحه و على قلوب اعترفت بالهيتك محققة و على ضمائر حوت من العلم بك حتى صارت خاشعة و على جوارح سعت الى اوطان تعبُّدِكِ طائعة و اشارت باستغفارك مُذعِنَة، ما هكذا الظَّنُّ بك و لا اءُخبرنا بفضلك عنك يا كريم و يا ربّ (701).

«اى خداى من! خود را در حصن توحيد تو قرار مى دهم، آيا تو مرا با آتش ‍ خود مى سوزانى؟! آيا پس از دل سپردن به معرفت تو و زبان گشودن به ذكر تو و اعتقاد قلبى ام به دوستى تو، مرا با آتش خود مى سوزانى؟ خدايا! آيا من كه سر و پيشانى بر خاك تو نهاده ام، باز استحقاق آتش و عذات تو را دارم؟ آيا زبان هايى كه به راستى گوياى توحيد تواند و مداح شكر تو و دل هايى كه با تحقيق، اعتراف به معبوديت تو مى كنند و ضمائرى كه پر از معرفت تو شدند تا ترسان گرديدند و دست و پاهايى كه به پرستشگاه تو شتافتند تا اطاعت تو كنند و از تو آمرزش خواهند، استحقاق عذاب تو را دارند؟ چنين گمانى به تو نيست و فضل تو چنين خبرى به ما نداده است. اى كريم و اى پروردگار!».

نمازگزار اين معنا را در تشهد تكرار مى كند و به تعبير امام صادق عليه‌السلام:

التَّشهد ثَناء على اللّه فكن عبدا له بالسِّرِّ خاضعا له بالفعل كما انَّك عَبد له بالقول والدَّعوى (702).

«تشهد، حمد و ثناى خداست پس همانگونه كه به زبان، ادعاى بندگى خدا مى كنى، در دل هم خاضع باش و ثناگوى او باش».

شهادت به وحدانيت و يگانگى خدا، در حقيقت تكرار آن چيزى است كه از آغاز نماز تا پايان بر آن تاكيد شده است. و بعد به رسالت و عبوديت بنده برگزيده او محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شهادت مى دهد و امام صادق عليه‌السلام در اين باره مى فرمايند:

و قد امرك بالصلاة على حبيبهِ محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاءَوصل صلاتَهُ بصلاته و طاعتَهُ بطاعته و شهادَتَهُ بشهادته وانظر الى اءَن لا تفوتك بركاتك معرفة حرمته فتُحرِمَ عن فائدة صلاته وَ اءَمرِه بالاستغفار لك و الشَّفاعةِ فيك ان اءَتيت بالواجب فى الامر و النَّهى السُّنَن والاداب و تَعلَم جليل مرتبته عند اللّه عز و جل (703).

«خداوند تو را مامور كرد كه در نمازش بعد از شهادت به يگانگى او، شهادت به رسالت و عبوديت بنده خاص او رسول خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بدهى. پس نماز براى خدا را به دورد بر پيامبرش، اطاعت خدا را به اطاعت او و شهادت به يگانگى خدا را به شهادت به نبوت او متصل ساز و توجه داشته باش كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بشناسى و منزلت و قرب او را در درگاه ربوبى بدانى و مقام شفاعت او را نزد خالق دريابى، مراقب باش كه پيامبرت را بشناسى و معرفت او را از دست ندهى كه فايده نماز را از دست خواهى داد. او پيامبرى است كه در حقيقت، خدا او را شفيع امت قرار داده است و تو مورد شفاعت او قرار خواهى گرفت. .

## فضيلت و برترى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

پس كسى كه تشهد مى خواند، در حقيقت در اين مقام است كه آنچه را به جاى آورده مقبول نمى يابد و در مقام فراهم آوردن واسطه و شفيعى در پيشگاه خداست؛ و چه شفيعى ارزنده تر از پيامبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه همه دنيا و آفرينش، طفيل وجود او است:

لولاك لما خلقت الافلاك (704).

«اى رسول اگر تو نبودى من آسمانها و زمين را نمى آفريدم».

در شاءن او وراد شده است: همه انبيا و اوليا مقدمه وجود اويند؛ خود حضرت فرمودند:

اوّل ما خلق اللّه نورى (705).

«اولين مخلوق آفرينش، نور من بوده است».

و به تعبير ديگرى حضرت فرمودند:

كُنت نبيا و آدم عليه‌السلام منخول فى طينته (706).

«من پيامبر بودم و آدم هنوز در غربال بود كه آيا شايستگى آفرينش دارد يا ندارد».

و در فرمايش ديگرى فرمودند:

آدم و من دونه تحت لوائى يوم القيامة (707).

«در روز قيامت، آدم و همه فرزندان او زير پرچم من هستند».

نام احمد نام جمله انبياست چون كه صد آمد نود هم پيش ‍ ماست

به طوركلى رسول مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با ساير انبياى پيشين تفاوت هاى بيّن و بارزى دارد كه درآيات كريمه قرآن به بسيارى از اين تفاوت ها تصريح شده است. به عنوان نمونه: ابراهيم خليل الرحمان عليه‌السلام ملقب به شيخ ‌الانبيا است؛ يعنى بعد از رسول مكرم اسلام، در بين ساير انبيا شرافت و برترى از آن ابراهيم عليه‌السلام است؛ برخى از روايات نيز در مقام مقايسه ابراهيم عليه‌السلام و پيامبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تفاوت هاى بسيار قابل توجهى از آنچه در قرآن براى منزلت و مقام اين دو پيامبر الهى نازل شده است بيان مى كنند.

در سوره مباركه انعام وقتى مقدمات توحيدى را از زبان ابراهيم عليه‌السلام بيان مى كند، مى فرمايد: ابراهيم در حقيقت از ملك به ملكوت راهنمايى شد.

و كذلك نُرى ابراهيم ملكوت السماوات و الارض (708).

«و اين چنين ملكوت آسمان ها و زمين را به ابراهيم نشان داديم».

اما پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم از خدا به مخلوقات راهنمايى شد.

اءَلم تر الى ربك كيف مدّ الظل (709).

«آيا نديدى چگونه پروردگارت سايه را گسترده است».

ابراهيم عليه‌السلام به دنبال يافتن خداست.

انّى ذاهب الى ربى سيهدين (710).

«ابراهيم عليه‌السلام گفت: من به سوى پروردگارم مى روم، او مرا هدايت خواهد كرد».

سبحان الَّذى اءَسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى (711).

«پاك و منزه است خدايى كه بنده اش را در يك شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصى برد».

يعنى برخلاف ابراهيم عليه‌السلام پيامبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را سير داد و به مقام قرب برد. ابراهيم عليه‌السلام مى گويد: من طمع دارم كه خدا مرا بيامرزد و اميدوارم كه مورد رحمت و مغفرت الهى قرار گيرم.

والَّذى اءَطمع اءن يغفرلى (712).

«و كسى كه اميد دارم گناهم را ببخشد».

اما درباره پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گويد:

ليغفر لك اللّه ما تقدم من ذنبك و ما تاءخر (713).

«تا خداوند گناهان گذشته و آينده اى را كه به تو نسبت مى دادند ببخشد».

وقتى ابراهيم عليه‌السلام به دستور نمرود و نمروديان در ميان آتش قرار گرفت و مخلوقات ديگر براى كمك به او اعلام حمايت كردند، گفت: حسبى اللّه اما رسول خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آغاز مورد خطاب قرار گرفت كه:

يا ايّها النّبى حسبك اللّه (714).

«اى پيامبر! خداوند براى حمايت تو كافى است».

ابراهيم عليه‌السلام از خدا مى خواهد:

واجعل لى لسان صدق (715).

«و براى من در ميان امت هاى آينده زبان صدق (و ذكر خيرى) قرار بده».

اما خداوند درباره پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گويد:

و رفعنا لك ذكرك (716).

«و آوازه تو را بلند ساختيم»

ابراهيم عليه‌السلام وقتى خانه خدا را ساخت، دست به دعا برداشت كه خدايا:

و اءَرِنَا مناسكنا (717).

«و روش عبادتمان را به ما نشان ده».

اما رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قبل از اين كه درخواست كند، آيه لنريه من آياتنا (718). درباره او نازل شد و همه چيز از خدا مى خواهد كه:

واجعلنى من ورثة جنّة النعيم (719).

«مرا از وارثان بهشت پرنعمت قرار ده».

اما به پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعده داده شده است كه:

و للاخرة خير لك (720).

«و مسلما آخرت براى تو از دنيا بهتر است».

ابراهيم عليه‌السلام در مقام دعا درباره فرزندان و بستگانش مى گويد:

وارزق اءهله من الثمرات (721).

«و اهل آن را از ثمرات گوناگون روزى ده».

اما پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره روزى خداوند متعال براى همه بندگان، طورى عمل كرد كه مورد خطاب قرار گرفت:

و لا تبسطها كل البسط (722).

«و بيش از حد نيز دست خود را مگشاى».

تو نبايد اينگونه دست ودلبازى كنى، نه در عمل و نه در دعا و خدا باز در قرآن نقل مى كند كه ابراهيم عليه‌السلام به خدا قسم مى خورد كه:

و تاللّه لاكيدنّ اءصنامكم (723).

«و به خدا سوگند نقشه اى براى نابودى بت هايتان مى كنم».

اما در قرآن به جان پيامبرش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قسم مى خورد:

لعمرك انّهم (724).

«به جان تو سوگند».

يا درباره مقام ابراهيم عليه‌السلام كه به عنوان قبله قرار گرفت؛ قرآن مى فرمايد:

واتخذوا من مقام ابراهيم (725).

«و از مقام ابراهيم عبادتگاهى براى خود انتخاب كنيد».

اما همه احوال و افعال و اهل بيت پيامبر عليهما‌السلام، قبله انسان ها هستند:

لقد كان لكم بى رسول اللّه اسوة حسنة (726).

«مسلما براى شما در زندگى رسول خدا سرمشق نيكويى است».

ابراهيم وقتى كه به جنگ دشمنان خدا و بت ها مى رود، در خفا و پنهان بت ها را مى شكند و بعد هم بت بزرگ را مقصر قلمداد مى كند، اما پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روز روشن و در پيش چشم و منظر همه، سيصدوشصت بت را درون كعبه مى شكند و به زمين مى ريزد.

خداوند در جاهاى مختلف مقام و منزلت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به عنوان حبيب و دوست و يار خود تلقى مى كند و مقام ابراهيم عليه‌السلام را مقام خلت قرار مى دهد. ابراهيم منادى حج است:

و اءَذِّن فى الناس بالحج (727).

«و مردم را دعوت عمومى به حج كن».

اما پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منادى اسلام و ايمان است:

مناديا ينادى للايمان و اءَن آمنوا بربكم فآمنا (728).

«پروردگارا! ما صداى منادى (تو) را شنيديم كه به ايمان دعوت مى كرد كه به پروردگار خود ايمان بياوريد، و ما ايمان آورديم».

ابراهيم عليه‌السلام از خدا تقاضا مى كند كه:

رب اءَرِنى كيف تحى الموتى (729).

«خدايا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده مى كنى».

من مى خواهم ببينم كه تو چگونه مرده ها را زنده مى كنى؛ راهنمايى مى شود كه چند پرنده را بگيرد و سر ببرد و بعد گوشت و پوست آنها را مخلوط كند و هريك را بر سر كوهى بگذارد و آن پرندگان را به نام صدا كند و آنها را مجددا ببيند.

بعد از اين ابراهيم عليه‌السلام خطاب مى شود:

اءَوَ لَم تؤ من (730).

«مگر ايمان نياورده اى؟!»

كه او مى گويد: ايمان دارم وليكن:

ليطمئن قلبى (731).

«ولى مى خواهم قلبم آرامش يابد».

اما نسبت به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پيشاپيش مى گويد:

آمَنَ الرَّسولُ بِمَا اُنزلَ اِلَيهِ مِن ربِّه (732).

«پيامبر بر آنچه كه از سوى پروردگارش بر او نازل شده، ايمان آورده است».

درباره فرزند ابراهيم عليه‌السلام آمده است كه:

و فديناه بذبح عظيم (733).

«و ما ذبح عظيمى را فداى او كرديم».

درباره اسماعيل عليه‌السلام گوسفندى آمد كه فديه اسماعيل عليه‌السلام شد، اما درباره پدر پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عبداللّه صد شتر رسيد.

از جمله تفاوت هايى كه بين كلمه حبيب و خليل است:

الخليل: من يَخالُك، و الحبيب: من تخاله (734).

«خليل آن است كه تو را دوست مى دارد، و حبيب آن است كه تو او را دوست مى دارى».

و لذا نسبت به پيامبر مى گويد:

و لسوف يُعطيك ربُّك فَتَرضى (735).

«آنقدر به تو عطا خواهم كرد، تا دل تو را به دست آورم».

خليل، مريد است و حبيب مراد. خليل، عطشان است و حبيب، ريّان (736).

ميان مقام و منزلت ابراهيم خليل الرحمن و رسول بزرگوار آخرالزمان تفاوتهاى فراوانى وجود دارد كه از حوصله اين گفتار بيرون است؛ و خلاصه:

ارادةُ الرَّبّ فى مقادِيرِ اءُموره تهبط اليكم و تصدر من بيوتكم (737).

«خواست خداوند در تقدير كارها، به سوى شما نازل شود و از خانه هاى شما صدور يابد».

از اين روست كه بايد در انتهاى نماز بر او و آلش صلوات و سلام فرستاده شود؛ و بعد از آن سلام بر بندگان خدا و در آخر نيز نمازگزار به خود سلام كند؛ و بعد به علامت تسليم و نياز و احتياج، دست ها را سه مرتبه تا محاذى گوش بالا آورد؛ كنايه از اين كه خدايا من محتاج دستگيرى توام و اگر تو دستم را نگيرى هيچ راه نجاتى نيست. و بدين ترتيب نماز را به پايان ببرد.

اميدواريم خداوند متعال همه ما را از نمازگزاران واقعى قرار دهد كه مقام، منزلت و جايگاه نماز واقعى از همه عبادات و اطاعات الهى بالاتر است. چنان كه در آن مهلكه روز عاشورا، وقتى آن شخص به محضر اباعبداللّه عليه‌السلام آمد و نماز را يادآورى كرد، حضرت درباره اين مجاهد فى سبيل اللّه دعا كردند: «جعلك اللّه من المصلين (738)» خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد.

# 11 - حق روزه

« و اما حَقُّ الصوم فاءن تعلم اءَنَّه حجاب ضربهُ اللّه على لسانك و سمعك و بصرك و فرجك و بطنك ليستُرَكَ به من النار و هكذا جاء فى الحديث الصوم جُنَّة من النار فان سكنت اءَطرافك فى حَجَبَتها رجوت اءَن تكون محجوبا و ان اءَنت تركتها تضطرِبُ فى حجابها و ترفع جَنَبَات الحجاب فتطَّلِع الى ما ليس لها بالنظرةِ الدَّاعيةِ للشَّهوةِ و القُوَّة الخارجةِ عن حدِّ التَّقيَّة للّه لم تاءمَن اءَن تَخرِقَ الحجابَ و تخرج منه و لا قوَّةَ الا باللّه».

«بايد بدانى كه روزه، پرده و حجابى است كه خداوند بر زبان، گوش، چشم، عورت و شكم تو كشيده است؛ تا تو را از آتش مصون دارد؛ و در حديث نبوى آمده است كه: «روزه سپر آتش است». پس اگر اعضاى بدنت در پس اين پرده آرام گرفت، اميدوار باش كه مصونيت يافته اى؛ و اگر رهايشان كردى كه به پريشانى و حركات خارج از قاعده خود ادامه دهند و پرده حجاب را بالا زنند، بى جا و از روى شهوت نظر كنند و پا را از حدود و تقواى الهى بيرون نهند، ايمن مباش كه آن پرده دريده شود و از آن خارج شوى ».

آن طور كه از بيان امام سجاد عليه‌السلام پيداست، همه حيثيت و منفعتى كه براى روزه متصور است، همان جا جنبه ايجاد مصونيت و ملكه تقوا نسبت به همه اعضا و جوارح انسان است؛ چرا كه هر يك از اين اعضا و جوارح به نحوى در معرض تهديد قرار دارند. زبان، گوش، چشم، شكم و غريزه جنسى، همه در معرض خطر هستند و روزه يك عمل عبادى تمرينى است كه ابتدايى ترين شكلش، با پرهيز و خوددارى از آشاميدن و خوردن تحقق پيدا مى كند؛ منتهى زمانى اين عمل به مرحله كمال مى رسد كه تورع و پرهيز، به همه تمايلات و خواهش ها تسرى پيدا كند؛ يعنى همان گونه كه شخص براى مدتى دهان و شكم را از لذايذ، حتى از خوردنى ها و نوشيدنى هاى حلال محروم مى كند، چشم و گوش را از ديدن و شنيدن ناروا و حرام بازدارد و غريزه جنسى را مهار كند، در اين صورت نتيجه روزه كه همان توفيق در مالكيت نفس و غرائز است، براى انسان حاصل مى شود و اگر انسان توانست مالك نفس خود شود، خويش را از آتش خطرات و عواقب سوء دنيوى و اخروى شهوت پرستى حفظ كرده است.

فازَ مَن غَلَبَ هَوَاهُ و مَلك دَواعِى نفسه (739).

«كسى كه زمام تمايلات خود را به دست گرفت و مهار كرد، رستگار است».

از اين رو امام سجاد عليه‌السلام به حديث نبوى تمسك فرموده اند كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

الصَّوم جُنَّة مِن النَّار (740).

«روزه سپر آتش است».

و اين همان معناى سپر بودن و حائل شدن روزه در برابر آتش است؛ يعنى زمانى روزه ميان انسان و آتش حائل مى شود كه او را از ابتلا به آتش شهوت و تمنيات و غرائز باز دارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عدوى خانه در پهلو نشسته |  | تو بر خصم برون در ببسته |
| عدوى خانه خنجر تيز كرده |  | تو از خصم برون پرهيز كرده |

اين دو بيت مضمون همان فرمايش حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه فرمودند:

اَعدى عدوِّك نفسك الَّتى بين جنبيك (741).

«دشمن ترين دشمنان همان دشمن درونى است».

صائب تبريزى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بستر راحت چه اندازيم بهر خواب خوش |  | ماكه چون دل دشمنى داريم در پهلوى خويش |

اگر انسان موفق شود به وسيله روزه و ممارست اطاعت، دشمن درونى را مهار كند، روزه واقعى محقق شده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر شود دشمن درونى نيست |  | پاكى از دشمن برونى نيست |

و جالب اين است كه فرمان هاى تربيتى، اختصاص به اسلام و شرع مقدس ‍ خاتم انبيا ندارد؛ گرچه ممكن است در بعضى فروع و خصوصيات با هم تفاوت هايى داشته باشند، ولى همه اديان را دارا بودن اصل اين معارف با هم مشتركند. شاهد آن حقيقت روزه است. كه به تصريح قرآن كريم در ميان اديان گذشته، مسبوق به سابقه بوده است. قرآن در اين باره مى فرمايد:

يا ايُّها الَّذين آمنوا كُتِبَ عليكمُ الصِّيام كَما كُتِبَ على الَّذين مِن قَبلِكُم لَعلَّكم تتَّقون (742).

«اى انسان هاى مومن و مسلمان! خداوند همان گونه كه روزه را بر انسان هاى ماقبل شما در اديان گذشته واجب كرده بود بر شما نيز واجب كرده است».

اين عبادتى است كه براى تربيت و تاديب انسان در ديگر اديان الهى نيز واجب شده است.

## تقوا، دستاورد روزه دارى

جالب اين است كه ثمره اى هم كه خداوند بر روزه مترتب مى فرمايد، همان تقواست و در آيه 183 سوره توبه نيز بيان مى كند. لعلكم تتقون كه ريشه در نگهبانى و پاسدارى از هويت انسانى دارد. به طور كلى هر ثمره و خصوصيتى براى روزه ذكر شده، براى تقوا هم ذكر شده است؛ چون روزه طريق تحصيل همان ملكه است. اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

فانَّ التَّقوى فى اليوم الحرزُ و الجُنَّةُ و فِى غَد الطَّريق الى الجَنّة (743).

«تقوا در دنيا حرز و سپر است و در آخرت راه بهشت».

همانند اين عبارت درباره روزه مى بينيم:

الصوم جُنَّة من النار (744).

«روزه سپر آتش است».

اگر در دنيا اين سپر را به دست آوردى و اين حائل را ميان خود و آتش قرار دادى، نتيجه اش اين است كه در قيامت هم راه بهشت به سوى تو باز خواهد بود؛ يعنى بايد تقواى فرد به مرحله اى برسد كه احساس نفرت و گريز از پليدى، حرام، گناه و نامشروع را در او به وجود آورد.

گمان مى كنم بحث در حق روزه خلاصه اى از همه حقوقى است كه امام عليه‌السلام در مباحث گذشته پيرامون گوش، چشم، زبان، دست، پا، شكم و غريزه جنسى بيان فرمودند؛ و درمان همه دردها، رنج ها و خطراتى كه هر يك از اين اعضا و جوارح را تهديد مى كند، در عبادت روزه نهفته است؛ چرا كه با ملكه اى كه در سايه اين عبادت براى انسان حاصل مى شود، مى توان به مبارزه با خطرات برخاست و بر همه آنها فائق آمد و پيروز شد. اين از خواص روزه حقيقى است؛ كه امام سجاد عليه‌السلام در بيان حق آن مى فرمايند:

فان سَكَنَت اءَطرافُك فى حَجَبَتها رَجوتُ اءَن تكونَ محجوبا و ان اءَنت تَرَكتُها تضطَرِب فى حجابها و تَرفَع جَنَباتِ الحجابِ فتطَّلِع الى ما ليس لها بالنَّظرةِ الدَّاعيَةِ للشَّهوةِ و القُوَّةِ الخارجةِ عن التَّقيَّةِ للّه لم تاءمَن اءَن تَخرق الحِجابَ و تَخرُجَ مِنهُ.

اگر اعضا و جوارح تو در پس پرده روزه پرده اى كه به وسيله روزه ايجاد مى شده آرام گرفت، تو موفق شده اى؛ اما اگر آنها را رها كردى كه به پريشانى و تحركات خارج از قاعده و قانون خود ادامه دهند؛ يعنى اگر نتوانستى به وسيله روزه نه چشمت را مالك شوى و غرائز ديگرت را آرام كنى، مطمئن باش كه اين حجاب دريده خواهد شد؛ و تو از پشت اين پرده بيرون خواهى افتاد. بى حساب نيست كه در ميان همه عبادات، خداوند فقط روزه را به خود اضافه تشريفيه كرده است.

پاداش روزه دارى

در سخنى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمودند:

قال اللّه عزَّ وَ جَلّ الصوم لى و اءَنا اءَجزى به (745).

«روزه براى من است و من خودم جزاى روزه را خواهم داد».

به بيان ديگر، در اصطلاح اهل ادب اين عبارت را مى توان مبنى للفاعل به صورت معلوم قرائت كرد، الصوم لى و اءَنا اءجزى به، «روزه از من است و جزادهنده روزه خود من هستم»، و به بيان رمز مى توان اين عبارت را مبنى للمفعول به صورت مجهول قرائت كرد، الصوم لى و اءَنا اُجزى، «روزه از من است و جزاى روزه خود من هستم. يعنى اى كسى كه براى اطاعت محبوب اين همه مشقت، سختى، گرسنگى و تشنگى را تحمل مى كنى! تو به اين طريق، فرمان مرا اطاعت كرده اى و جزاى تو، خود من و وصال من است؛ يعنى مطلوب و مراد تو از اين عمل من بوده ام و من وصال خود را بهاى عمل تو قرار مى دهم. و فرموده اند:

انَّ لِلجَنَّةِ بابا يُدعَى الرَّيَّان لا يَدخُلُ منه الا الصَّائِمون (746).

«بهشت درى خصوصى دارد كه فقط از آن در، روزه داران وارد مى شوند؛ نام آن در ريان است».

در خصوصى، بالطبع راه ورود همگان نخواهد بود و به آن جايى هم كه راه مى برد، منزل و ماءوى عموم نخواهد بود؛ وقتى براى روزه داران در مخصوص هست، بالطبع يك مكان خاصى هم در بهشت الهى براى آنان اختصاص داده شده است. در سخن ديگرى از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمودند:

للصائم فرحتان فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاءِ ربِّهِ (747).

«انسان روزه دار، دو سرور و خوشحالى دارد: يك خوشحالى گذرا و موقت و آن به هنگام افطار كه معمولا همه روزه داران، نزديك افطار، شعف و سرورى در خود دارند و سرور مستدام و هميشگى، به هنگام ملاقات خدا».

آن سرور و فرح وعده داده شده قابل وصف نيست و او فقط به هنگام ملاقات خدا اين خوشى و سرور را احساس خواهد كرد.

و در متون دينى تصريح شده است كه هر چيزى بر عبادت روزه، مترتب شود، محبوب و مطلوب خداست. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

نوم الصائم عبادة و نفسُهُ تسبيح (748).

«اگر روزه دار بخوابد، خوابش عبادت است. اگر نفس بكشد، نفسش ‍ تسبيح است».

اگر سكوت كند و حرف نزند، سكوتش تسبيح و تهليل است. اگر دعا كند، دعاى او مستجاب است.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

و الَّذى نفسُ محمِّد بيده لَخُلُوف فَمِ الصَّائم عند اللّه اءَطيَب من ريح المسك (749).

«سوگند به آن كه جان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دست اوست، بوى دهان روزه دار نزد خدا مطلوب تر و خوشبوتر از بوى مشك و عنبر است».

خدا اين حال روزه دار را دوست دارد و چون اين حال را دوست دارد، همه عوارضى كه بر اين حال مترتب است نيز مطلوب و محبوب خداست.

اكنون سوال اين است: روزه، كه اين همه آثار دارد، و روزه دارى كه اين همه محبوب مى شود، بايد داراى چه ويژگيهايى باشد.

## روزه و ويژگيهاى آن

پيداست كه روزه همه مثل نماز، مراتب و درجاتى دارد. يك مرتبه آن در اصطلاح فقها، فقط مرتبه اسقاط تكليف است؛ يعنى همان نگه دارى شكم و شهوت است؛ ولى در اين حال ديگر لازم نيست چشم، گوش، زبان و امثال آن اطاعتى كرده باشند. همين كه روزه دار از خوردن، آشاميدن و محرمات ذكر شده در رساله هاى عمليه پرهيز كند، تكليف واجب را ادا كرده است؛ ولى در اين حال، چشم و گوش و زبان، هيچ يك تابع فرمان صوموا نبوده اند؛ واو فقط با اين عمل، واجب ظاهرى را به جاى آوده است؛ اما آن كمالات و آثار، يقينا بر اين مقدار از عمل مترتب نيست. او فقط تكليف واجبى را ادا كرده است. مثل انسانى كه وضو مى گيرد و نمازى را به حسب ظاهر به جاى مى آورد كه تكليفى انجام شده باشد. مرتبه ديگر اين كه در سايه تورع و امسالك از خوردن، آشاميدن و مهار غريزه جنسى، ساير اعضا را هم مهار كند. زبان، گوش، چشم، دست و پا را از ارتكاب ناروا حفظ مى كند؛ مثلا وقتى حرف از زبان مى شود مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در سخن دُر ببايدت سفتن |  | ورنه گنگى، به از سخن گفتن |

انسان روزه دار، دم از هر نوع سخنى فرو مى بندد. يا وقتى صحبت از چشم است مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز دست ديده ودل هر دو فرياد بسازم |  | كه هرچه ديده بيند دل كند ياد زنم |
| خنجرى نيشش ز پولاد |  | بر ديده، تا دل كند ياد |

چشم را به روى هر ناروا و محرمى مى بندد و مى گويد: آنچه تاكنون ديده ام، از دل نديده ام، همه از ديده ديده ام. بنابراين، چشم، گوش، دست، پا و همه جوارح را در بند مى كشد؛ و براى مهار آنها با خود نيز مى جنگد تا چشم دل او باز شود. امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

اذا صُمتَ فَليَصُم سمعُك و بصرُك و شعرُك و جِلدُك و عدَّدَ اءَشياء غير هذا و قال لا يكون يَوم صَومِك كَيَوم فطرك (750).

«تو زمانى روزه دارى كه گوش و چشم و موى و پوست بدنت روزه باشد، بايد روزى كه روزه دارى با روزهاى ديگرت متفاوت باشد».

در سخن ديگرى از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمودند:

سمع رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امراءَة تسبُّ جارية لها و هى صائمة فدَعَا رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بطعام فقال لها: كُلِى فقلت: انِّى صائمة فقال: كيف تكونينَ صائمة و قد سببتِ جاريتَكِ انَّ الصوم ليس مِنَ الطَّعام و الشَّراب فقط (751).

«در زمان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضرت شنيدند كه زن روزه دارى نسبت به كنيز و زير دستش بدگويى و فحاشى مى كند. حضرت آن زن را به خوردن طعام دعوت كردند و زن به رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت: من روزه دارم، حضرت فرمودند: چگونه روزه دارى؛ حال آن كه زبانت به فحش و بدگويى نسبت به زيردست باز شده است؟ روزه فقط پرهيز از خوردن و آشاميدن نيست».

در حال روزه، مجادله، گفتگو و سخن هاى بى معنا را بايد كنار گذاشت زيردست ها را بايد رها كرد. و خلاصه انسان روزه دار بايد وقار و طمانينه روزه دار باشد.

مَنِ اغتابَ مُسلما بطل صومه...فان مات و هو كذلك مات و هو مستحلّ لما حرَّم اللّه (752).

«كسى كه از مسلمانى غيبت و بدگويى كند، روزه خود را باطل كرده و اگر در اين حال بميرد، در حقيقت او حرام الهى را حلال كرده است».

از طرفى هر چيزى كه ذكر آن حرام است گوش دادن و استماع آن هم حرام است، بنابراين، در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است كه:

المُغتَاب والمُستمع شريكان فى الاثم (753).

«گوينده غيبت و شنونده آن، در گناه با هم به طور مساوى شريكند».

و يا رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

السَّامع للغيبة اءحد المغتابين (754).

«شنونده غيبت، خود يكى از غيبت كنندگان است».

بنابراين همان گونه كه دهان، شكم و غريزه جنسى روزه است، گوش، چشم، زبان و همه اعضا و جوارح نيز بايد روزه دار باشند؛ و اين مرتبه دوم از كمال روزه است.

مرتبه سوم كه اهم مراتب است، روزه داشتن قلب است. در مراحل روزه، مهم اين است كه اين عبادت به گونه اى موثر واقع شود كه علاوه بر دهان، شكم، زبان، گوش و چشم، دل هم از انديشه خطا مصون بماند؛ كه در روايتى معروف اميرالمومنين عليه السالم فرمودند:

صيام القلب عن الفكر فى الآثام اءفضل من صيام البطن عن الطعام (755).

«اگر انسان موفق شود قلب را از انديشه گناه، پاك و مطهر نگاه دارد، بهتر از آن است كه فقط شكم را از خوردن و آشاميدن بازدارد».

دستيابى به چنين مرحله اى، هنگامى ميسر است كه انسان بتواند بر پليدى و پستى گناهان چنان اشراف پيدا كند، و به عوارض سوء آنها آگاه شود؛ كه هرگز فكر و ذهن او به سوى گناه نرود، از طرفى آن چنان اقتدارى بر انديشه خود پيدا كند كه راه گناه را بر خيال و تصور خود ببندد.

همان طور كه در سايه روزه، بر مهار اعضاى ظاهرى خود موفق مى شود، به همان ترتيب بر انديشه خود نيز اين تسلط را به دست آورد. در سخنى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه فرمودند:

انَّ الشَّيطان ليجرِى مِن ابنِ آدم مجرى الدّم فضيِّفوا مجاريه بالجوع (756).

«همان طور كه خون در عروق انسان جارى مى شود، وسوسه هاى شيطانى به صورت پنهانى، در انسان نفوذ مى كند و يكى از راه هاى بستن نفوذ شيطان، روزه است».

در روزه مهم اين است كه انسان بتواند راه ورود و نفوذ شيطان و وسوسه هاى او را ببندد وگرنه به تعبير حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام:

كم مِن صائِم ليس له مِن صيامه الا الجوع و الظَّمَا (757).

«چه بسيار روزه دارى كه از روزه اش نتيجه اى جز گرسنگى و تشنگى نمى گيرد».

درست مثل نمازگزارى كه حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام درباره او فرمودند:

و كم من قائم ليس له من قيامه الا السهر و العناء (758).

«چه بسيار شب زنده دارى، كه شبها بيدراى مى كشد و نماز مستحبى مى خواند، اما از آن جز بى خوابى و رنج، حاصلى نمى برد».

اين عبادات نماز و روزه و...مبتنى بر يك علت نهايى است كه اگر آن علت حاصل نشود، از روزه جز تشنگى و گرسنگى و از نماز جز بى خوابى و زحمت، بارى نبسته است.

به نص آيه كريمه قرآن، علت غايى نماز «تنهى عن الفحشاء و المنكر» (759) است؛ انسان را از سركشى، فحشا و منكر باز مى دارد. در قرآن علت غايى روزه هم لعلكم تتقون (760) ذكر شده است؛ و اين هر دو، يك نتيجه است. كسى كه از فحشا و منكر و هر نوع سركشى مبرّاست، متقى و وارسته است و انسان وارسته از همه گناهان پرهيز دارد.

امام صادق عليه‌السلام به اثر ديگرى كه در حقيقت، ثمره اين دو است اشاره كرده و مى فرمايند:

انّما فرَضَ اللّه الصيام لِيَستوىَ به الغَنىُّ و الفقير و ذلك اءَنَّ الغنىَّ لَم يكن لِيَجِدَ مسَّ الجوع فيَرحَمَ الفقير لانَّ الغنىَّ كلَّما اءَراد شيئا قدَرَ عليه فاءَراد اللّه تعالى اءَن يُسَوِّى بين خَلقِهِ و اءَن يُذيق الغنىَّ مسَّ الجوع و الاَلَمِ لِيَرِقَّ على الضعيفِ و يَرحَم الجائع (761).

«خداوند روزه را واجب فرمود؛ تا بين فقير و غنى تساوى ايجاد شود؛ و چون انسانهاى ثروتمند و بى نياز، گرسنگى را احساس نمى كنند، نسبت به فقيران احساس ترحم ندارند؛ چون هرگاه هرچه خواسته و مطلوب آنها بوده است، به راحتى بدان دسترسى داشته اند. خداوند با فرمان روزه خواسته است كه غنى، طعم و درد گرسنگى را احساس كند تا در وى نسبت به ضعيف رقت قلب ايجاد شود، و نسبت به گرسنگان، ترحم كند».

به تعبير شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احوال دل سوخته، دل سوخته داند |  | از شمع بپرسيد ز سوز جگر ما |

بايد به هر مشقت، اين خصوصيت و حالت در او به وجود بيايد تا آن لطافت روح و رقت قلب حاصل شود. كسى كه دسترسى به همه امكانات دارد، بالطبع افراد ناتوان و نيازمند را كمتر مى تواند درك كند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درشتى كند با غريبان كسى |  | كه نابوده باشد به غربت بسى |

اما كسى كه درد غربت را چشيده باشد با غريب مدارا مى كند. كسى كه درد گرسنگى و تشنگى را كشيده باشد، مى تواند حال گرسنگان و تشنگان را بفهمد. پس مبراى مدت كوتاهى از دوران زندگى اش يك ماه رمضان هم كه شده، بايد روزه بگيرد كه اين احساس در وى به وجود آيد؛ تا او را وادار كند كه نسبت به فقرا و نيازمندان، حالت رحم و عطوفت پيدا كند؛ و براى رسيدگى به آنها و دستگيرى گرسنگان و محتاجان قيام كند.

## نمونه انسان كامل

مناسب است كه در اين باره، يكى از ظريف ترين، شيرين ترين و والاترين فرازهاى تاريخ انسانى را از زندگى اميرالمومنين عليه‌السلام ذكر كنيم. فخر رازى از ابن عباس روايت مى كند كه:

«دو فرزند فاطمه زهرا عليها‌السلام، امام مجتبى و اباعبداللّه عليهما‌السلام مبتلا به كسالتى شدند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همراه با جماعتى از ايشان عيادت فرمودند. جمع همراه به اميرالمومنين على عليه‌السلام عرض كردند كه: يا اباالحسن! اگر براى سلامت بچه ها نذرى بكنيد آنها زودتر بهبود مى يابند. مولا اميرالمومنين عليه‌السلام و فاطمه اطهر عليها‌السلام و فضّه كه خادمه اى در خانه آنها بود نذر كردند كه اگر خداوند اين دو طفل را شفا داد، سه روز روزه بگيرند. خداوند اين دو را شفا داد، آنها روزه گرفتند و چون براى افطار چيزى در خانه حضرت نبود، اميرالمومنين عليه‌السلام مجبور شد چند صاع جو از يهودى خيبرى قرض ‍ بگيرد. نكته قابل توجه اين كه، چه كسى مضطر مى شود كه براى تهيه نان، از يك يهودى چندصاع جو قرض كند! او داماد پيغمبر است و دختر پيغمبر در خانه او زندگى مى كند و خدا هم به او كرامتى داده است كه اگر بخواهد همه دنيا را طلا و نقره مى كند؛ اما او سبك و سياق زندگى خود را طورى تنظيم كرده كه براى تدارك سفره افطار ناچار مى شود از يك يهودى قرض كند؛ و شايد سرّ موفقيت اسلام و مسلمين چنين راهبران و پيشوايانى بود كه در مدت كوتاهى اين همه توفيق، نصيب آخرين دين الهى شد.

به هر حال اميرالمومنين عليه‌السلام سه صاع جو را به خانه مى آورد؛ و فاطمه عليها السلام يك صاع آن را آرد كرده، به اندازه پنج نفر، نان مى پزد. موقع افطار كه پنج قرص نان جو را در ميان سفره مى گذارند، در خانه به صدا درمى آيد، سائلى صدا مى زند: سلام بر اهل بيت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم؛ مسكينى مسلمان و گرسنه ام. آنها مسكين را بر خود ترجيح مى دهند؛ و چون چيزى جز آب در خانه نبود كه سد جوع كنند، با آب افطار مى كنند. براى وفاى به نذر، روز دوم روزه مى گيرند. وقت افطار، كه پنج قرص نان براى پنج نفر در سفره گذاشته مى شود، يتيمى در مى زند. دوباره سير كردن او را بر خود ترجيح مى دهند؛ و فقط با آب افطار مى كنند. روز سوم را نيز براى وفاى به نذر روزه مى گيرند. موقع افطار باز در خانه توسط اسيرى به صدا درمى آيد و اظهار فقر و استمداد مى كند. باز براى حفظ كرامت انسانى، نان را به اسير مى دهند.

نكته قابل توجهى كه اين جا قابل ذكر است اين كه با ضميمه كردن روايت شايد بتوان مسكين و يتيمى را به خصوص مسكين را مسلمان دانست، اما به يقين اسير در جامعه آن روز مسلمان نبوده و از مشركان و كفار بوده است.

روز چهارم اميرالمومنين عليه‌السلام دست دو فرزندش را گرفته و به ديدار رسول خدا مى رود، وقتى چشم پيغمبر به آنها مى افتد مى بيند كه از شدت گرسنگى مى لرزند، مى فرمايند: چقدر براى من دردآور است كه شما را در چنين حالى مى بينم. به همراه حضرت اميرالمومنين، حسن و حسين عليهما‌السلام به سوى خانه فاطمه عليها‌السلام به راه افتاده، وارد خانه مى شود و فاطمه عليها‌السلام را در محراب عبادت مى يابد، در حالى كه شكم به پشت چسبيده و اشك از چشمانش جارى است. اين حال اهل بيت عليهم‌السلام بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخت گران مى آيد، اين جاست كه روايت مى گويد: فنزل جبرئيل عليه‌السلام و قال: خذها يا محمد هنّاك اللّه فى اهل بيتك فاقراءها السورة: «و يطعمون الطعام على حبه مسكينا و يتيما و اسيرا # انما نطعمكم لوجه اللّه لا نريد منك جزاء و لا شكورا (762)» (763).

اين نمونه كامل انسانيت است كه عبادت الهى و فرمانبردارى ذات ذوالجلال خدا مى تواند چنين انسان هاى شايسته و صالحى تربيت كند كه مربى و معلم هاى نمونه اى براى جامعه بشرى باشند.

بنابراين، كامل ترين مرتبه روزه اين است كه چنان تاثيرى داشته باشد كه قلب و فكر و ذهن انسان را از انديشه گناه و فكر معصيت و تعدى نسبت به ذات ذوالجلال الهى مصون دارد؛ و اين نكته اى است كه در سوره مباركه بقره بعنوان حكمت و نتيجه مترتب بر روزه ذكر شده است: لعلكم تتقون (764).

نتيجه اين كه واجبات الهى و فرمان هايى كه خداوند متعال به عنوان وظايف عبادى انسان صادر فرموده، در حقيقت منت خدا بر بندگان است، كه راه صحييح انتفاع و بهره ورى زندگى دنيا را به روى انسان گشوده است؛ وگرنه با اين اعمال ناچيز مثل نماز و روزه، نمى توان حق عبوديت و بندگى خدا را آنچنان كه شايسته است به جاى آورد.

## فوايد روزه دارى

روزه از واجباتى است كه نفعش عايد خود انسان مى شود:

الجوع سحاب يمطر الحكمة و البِطنة تميت الفطنة (765).

«گرسنگى (روزه دارى) ابرى است كه باران آن حكمت و انديشه پاك و نتيجه پرخورى زائل شدن نيروى انديشه است».

بنابراين مستحب است انسان به هنگام افطار و تا وقت سحر از زياده روى در خوردن، پرهيز كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اندرون از طعام خالى دار |  | تا در او نور معرفت بينى |

در سخنى، لقمان به فرزندش مى گويد:

يا بُنَى اِذا امتَلاَتِ المِعدَة، نامَتِ الفِكرَة، و خَرِسَتِ الحِكمة و قَعَدَتِ الاعضاء عن العبادة (766).

«پسرم! اگر شكمت همواره پر باشد، نيروى فكر و انديشه ات به خواب مى رود و مى ميرد و قدرت تفكر انسان كند مى شود و اعضاى جسمانى انسان نسبت به عبادت ناتوان مى شوند».

بنابراين، سرّ اين كه خداوند متعال اين امور را بر انسان واجب كرده است و در واقع منتى بر انسان گذاشته اين است كه راه و رسم صحيح زندگى را به او بياموزد و در سايه اين واجبات عبادى، ملكه تقوا براى او حاصل شود؛ و روح او در سايه اين تقوا لطافت پيدا كند. امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

ليش شى ء اضرّ لقلب المومن من كثرة الاكل، و هى مورثة شيئين: قسوة القلب و هيجان الشهوة (767).

«يكى از مضرترين چيزها براى روح و دل انسان پرخورى است؛ كه دو ضرر بسيار مهلك براى انسان به بار مى آرود: اول اين كه موجب سنگدلى انسان مى شود؛ و ديگر آن كه غرائز جنسى را تحريك مى كند».

نتيجه ديگرى از روزه در خطبه شعبانيه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ذكر شده است كه حضرت چنين فرموده اند:

واذكروا بجوعكم و عطشكم فيه جوع يوم القيامة و عطشه (768).

«روزه بايد يادآور گرسنگى و تشنگى روزه قيامت باشد».

گرسنگى و تشنگى در قيامت، نتيجه بى توجهى آدمى به وظايف انسانى است. اگر كسى بتواند در سايه روزه به كمال انسانى دست يابد، على التحقيق از عوارض سخت و سنگين بى توجهى به وظايف خود مصون مانده است. بنابر فرمايش معصومين عليهم‌السلام يكى از راههاى تحصيل اين مصونيت، اهتمام به عبادت از جمله روزه است.

باز در سخن ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه فرمودند:

اءلا اءُخبركم بشى ء ان اءِنتم فَعَلتُمُوه تباعد الشيطان منك كما تباعد المشرق من المغرب قالوا بلى قال الصوم يسودّ وجهه...و لكل شى ء زكاة و زكاة الابدان الصيام (769).

«آيا چيزى به شما بياموزم كه شيطان از شما دور شود؛ همانگونه كه شرق و غرب از هم فاصله دارند؟ وقتى انسان موفق شود، راه شيطان را ببندد، بالطبع راه انسانيت باز خواهد شد عرض كردند: بلى يا رسول اللّه! حضرت فرمودند: روزه، شيطان را سياه رو مى كند. ديگر او جرات نمى كند كه به شما نزديك شود. و در ادامه سخن فرمودند: هر چيزى زكاتى دارد و زكات بدن، روزه است».

در سخن ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمودند:

صوموا تصحوا (770).

«روزه بگيريد تا سالم بمانيد».

زكات بدن تزكيه و تنزيه بدن از همه كسالت ها و ابتلاهاست. حضرت در خطبه شعبانيه مى فرمايند:

و تصدقوا على فقرائكم و مساكينكم و وقّروا كباركم وارحموا صغاركم و صلوا اءرحامكم (771).

«به فقرا و نيازمندان رسيدگى كنيد. بزرگان را احترام كنيد. كوچكترها را دست نوازش بكشيد و صله رحم كنيد».

بعد در ادامه سخن مى فرمايند:

ايها الناس اءن اءنفسكم مرهونة باعمالكم ففكّوها باستغفاركم و ظهوركم ثقيلة من اءَوزاركم (772).

«اى مردم! نفوس شما در گرو اعمال زشت و ناپسند است و بهترين راه براى آزادى آن، استغفار است».

باز درباره ماه مبارك رمضان و روزه دارى مى فرمايند:

ايها الناس من فطّر منكم صائما مومنا فى هذا الشهر كان له بذلك عند اللّه عتق نسمه و مغفرة لما مضى من ذنوبه قيل يا رسول اللّه فليس كلنا يقدر على ذلك فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمتقوا النار و لو بشقّ ثمره اتقوا النار و لو بشربة من ماء (773).

«اگر كسى در اين ماه، مومن روزه دارى را افطار دهد، ثمره اش براى او اين است كه همه گناهان گذشته او بخشيده مى شود و ثواب آزادى يك انسان در نامه عمل او ثبت مى شود. فردى گفت: يا رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! همه ما نمى توانيم اين كار را بكنيم. حضرت فرمودند: اگر توان مالى نداريد با يك عدد خرما، يا با ظرفى از آبى مومنى را افطار بدهيد».

غرض اين است كه اين روح تربيت بشود و اين مقصود تنها با ممارست در عمل خير، و عادت به آن حاصل خواهد شد. در كلامى منسوب به اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است كه فرموده اند:

العادة طبيعة ثانية غالبة (774).

«عادت به تدريج به صورت طبيعت دوم انسان درمى آيد».

يا كلام ديگرى از امام مجتبى عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

ردّ المعتاد عن عادته كالمعجز (775).

انسان اگر به كار خوب يا بد عادت پيدا كند برگرداندن و منصرف كردن او از آن كار شبيه معجزه است.

بنابراين، اگر در جامعه اى، همه به شيوه هاى پسنديده خو بگيرند آن مكتب تربيتى موفق خواهد شد. در ادامه خطبه شعبانيه آمده است:

ايها الناس من حسّن منكم فى هذا الشهر خلقه كان له جوازا على الصراط يوم تزلُّ فيه الاقدام و من خفّف فى هذا الشهر عما ملكت يمينه خفّف اللّه عليه حسابه...و من وصل فيه رحمه و صله اللّه برحمته يوم يلقاه (776).

«اى مردم! سعى كنيد در اين ماه، خلق و خوى خود را به خوبى عادت بدهيد تا در روزى كه قدم ها بر صراط مى لغزد، اين كار باعث راحتى عبور شما از صراط باشد، اگر كسى نسبت به زيردستش و ديگران كه نسبت به او عمل زشتى انجام داده اند يا كار بدى كرده اند، اغماض و گذشت كرد، خداوند هم به هنگام حساب از او مى گذرد. كسى كه در اين ماه صله رحم كند، روزى كه به ملاقات خدا مى رود، خدا هم با رحمتش از او استقبال مى كند نه با غضبش. اگر كسى در اين ماه قطع رحم كند، روزى كه او به ملاقات خدا خواهد رفت، خداوند رحمتش را از او قطع مى كند».

به هر حال كسى كه نسبت به والدين حقوقى بر ذمه دارد، يا بزرگى را هتك حرمت كرده و از او حلاليت نطلبيده است، رحمى را قطع كرده و اقدام به صله رحم نكرده، با كوله بارى از تخلفات، چگونه مى تواند انتظار داشته باشد كه سرنوشت و تقدير شايسته اى براى او رقم زده شود؟ اين ممكن نيست مگر اين كه انسان نفس خود را بشكند و زيرپا بگذارد و همه حقوق اخلاقى را ادا كند تا به مرحله انسانيت برسد.

در مباحث قبل گفتيم كه واجبات عبادى؛ از قبيل روزه، نماز و...منت هاى خداوند بر بندگان است و بهترين شاهد اين مدعا فرمايش هاى امام سجاد عليه‌السلام در دعاى ابوحمزه ثمالى است. در بخشى از اين دعا مى فرمايند:

تهدى بكرامتك من تحب فلك الحمد على ما نقّيت من الشرك قلبى و لك الحمد على بسط لسانى اءَفَبِلسانى هذا الكالّ اءَشكرك اءَم بغاية جُهدى فى عملى اءَرضيك و ما قدر لسانى يا رب فى جنب شكرك و ما قدر عملى فى جنب نعمك و احسانك (777).

«خدايا! بر ما منت گذاشتى كه ما را هدايت كردى. خدايا! حمد و سپاس تو را كه دل هاى ما را از شرك، پاكيزه و مطهر قرار دادى. و حمد و سپاس تو را كه زبان ما را به حمدت گشودى، خدايا! آيا با اين زبان ناتوان، قادر به شكر نعمت هاى تو هستيم؟ و آيا هر چه تلاش كنيم مى توانيم در عمل تو را راضى كنيم؟ خدايا! اين زبان ما چگونه مى تواند نعمت هاى بى حساب تو را شكر گويد و سپاس گزار باشد؟ و اعمال ما چگونه مى تواند با تفضلات و احسان تو برابرى كند؟».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از دست و زبان كه برآيد |  | كز عهده شكرش به درآيد |

اعملوا آل داود شكرا و قليل من عبادى الشكور (778).

«اى آل داوود! شكر اين همه نعمت را به جا آوريد؛ ولى عده كمى از بندگان من شكرگزارند».

با اين كه ما موظف به شكرگزارى هستيم، اما خداوند در قرآن اشاره دارد كه از ميان بندگان من جمع محدودى قادر به شكر هستند؛ و اين تفخيم و تبجيل شكر، از اين باب است كه شكر نعمت، موقوف بر شناخت نعمت است و چون ما انسان ها محاط به نعمت هاى الهى هستيم، وفور و كثرت نعم الهى باعث غفلت شده است؛ بنابراين، همين كه انسان نعمتى را شناخت، شكر به جا آورده است.

روايت شده است كه حضرت داود عليه‌السلام به خدا عرض كرد:

يا ربّ كيف اءشكرك؟ و شكرى لك نعمة اخرى منك توجب علىّ الشكر لك فاءوحى اللّه تعالى اليه اذا عرفت هذا فقد شكرتنى (779).

«خدايا! چگونه مى توانم تو را شكر گويم؟ كه شكر، نعمت ديگرى است كه خود احتياج به شكرگزارى دارد؛ خداوند به داود عليه‌السلام چنين وحى فرستاد: همين كه مى دانى نعمت هايى كه در اختيار تو است از آن من است شكر گزارده اى».

شكر هم به قلب است، هم به زبان و هم با اعضا و جوارح؛ كه شكر با اعضا و جوارح همان اطاعت از منعم است. او فرمان داده نماز بخوان، مى خوانيم.

فرمان داده روزه بگير، مى گيريم. به واجبات منعم عمل مى كنيم. شايد ذره اى از وظيفه را ادا كرده باشيم. امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايند:

و ما قدر عملى فى جنب نعمك و احسانك (780).

«خدايا! اين اعمال ناچيز و ناقابل ما، در قبال آن همه تفضلات و عنايات تو چه ارزش دارد؟».

تازه فايده اين اعمال به خود ما بازمى گردد. اگر در آنها نشانه اى از عشق و محبت به ذات خدا باشد، شايد اين نيت و خلوص، به اين اعمال ناچيز ارزش بدهد؛ به خصوص كه در ميان عبادات، روزه در زمره عباداتى است كه در آن تظاهر كمتر راه دارد. يك امر مكنون و پنهانى است و زمينه هاى عجب و ريا در آن كمتر است. در حقيقت اين عبادت را به جاى مى آورد كه پيوند و ارتباط با خدا، ايجاد كند و يا به تعبير حضرت عليه‌السلام در بخش ‍ ديگرى از دعاى ابوحمزه ثمالى كه مى فرمايد:

فَوَ عزَّتك لو انتَهَرتَنى ما بَرِحت من بابك و لا كففت عن تملّقك لما الهم قلبى من المعرفة بكرمك و سعة رحمتك، الى من يذهب العبد الا الى مولاه و الى من يلجى ء المخلوق الا الى خالقه الهى لو قرنتنى بالاصفاد و منعتنى سيبك من بين الاشهاد و دللت على فضايحى عيون العباد و اءمرت بى الى النار و حلت بينى و بين الابرار ما قطعت رجائى منك و ما صرفت تاءميلى للعفو عنك و لا خرج حبك من قلبى (781).

«خدايا! به عزتت سوگند اگر مرا از در خانه ات برانى، رفتنى نيستم و از تملق تو دست نمى كشم؛ چون به دلم الهام شده و كرم تو و پهناورى رحمتت را مى شناسم. خدايا! بنده به جز در خانه مولايش كجا مى تواند برود؟ و مخلوق جز به سوى خالقش به كجا پناه برد؟ خدايا! اگر با زنجيرها در بندم كنى، و لطفت را از من دريغ ورزى و ديدگان بندگانت را به رسوايى ام راهنمايى كنى و دستور دهى به آتشم اندازند و ميان من و نيكان حائل شوى، اميدم را از تو برنگيرم و آرزويم از گذشتت را برنگردانم و مهر تو از قلب من خارج نگردد».

اگر عمل اينگونه شد، ديگر جايى براى تظاهر و ريا و خودنمايى نمى ماند. با اين اعمال ناچيز ديگر عجب و غرور، انسان را فرانمى گيرد؛ مى داند كه اين اعمال در مقابل حتى يك نعمت از نعمت هاى الهى ناچيز است. در اين حالت انسان با خود مى گويد: من عملى نمى بينم، بلكه آنچه من انجام مى دهم تلاشى براى نزديكى به تو است. براى همين، از آنچه كه انجام مى دهم لذت مى برم كه شايد تو را راضى كنم. اگر عمل من بتواند سركشى هاى نفسم را از بين ببرد و فاصله ها را از ميان بردارد، آن وقت ارزش ‍ پيدا مى كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بينى و بينك انى ينازعنى |  | فارفع بفضلك انى من البين |

«خدايا! بين من و تو، من فاصله افتاده ام و به جنگ درآمده ام. خدايا! به فضل خود اين من را از ميان بردار».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ميان عاشق و معشوق هيچ حايل نيست |  | تو خود حجاب خودى، حافظ از ميان برخيز |

اگر اين حجاب و انانيت را از ميان برداشت، آن وقت است كه قرآن مى فرمايد:

و ربطنا على قلوبهم اذ قاموا ربنا رب السماوات و الارض لن ندعوا من دونه الها لقد قلنا اذا شططا (782).

«و دل هايشان را محكم ساختيم در آن موقع كه قيام كردند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان ها و زمين است؛ هرگز غير او معبودى را نمى خوانيم؛ كه اگر چنين كنيم، سخنى به گزاف گفته ايم».

اين كلام، كلام اصحاب كهف است. قرآن درباره آنها مى گويد:

نَحنُ نَقُصُّ عليكَ نَبَاءَهم بالحقِّ انَّهم فِتيَة آمنوا بربِّهم و زِدنَاهُم هدى (783).

«ما داستان آنان را به حق براى تو بازگو مى كنيم؛ آنها جوانانى بودند كه به پروردگارشان ايمان آوردند و ما بر هدايتشان افزوديم».

گروه جوانى بودند كه ثروت داشتند، قدرت داشتند، همه تنعمات دنيوى در اختيارشان بود. آنها را رها كردند و همه را زير پا گذاشتند. آن وقت خود عليه خويشتن برخاستند و گفتند كه خداى ما خداوند آسمانها و زمين است و در آن وقت ما دل هاى آنان را محكم ساختيم و دستشان را گرفتيم؛ چرا كه خود را فراموش و رها كردند؛ آن گاه خود را يافتند. تازه بعد از سيصدواندى سال كه زنده شدند، مجددا از خدا، لقاءاللّه را مطالبه كردند. اينها كسانى اند كه درباره آنها گفته شد: انهم فرشيّون و بقلوبهم عرشيّون (784). درست است، در اين عالم خاكى زندگى مى كنند اما از اين عالم نيستند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هرآن كاو ديده بگشايد بر او، چشم از جهان بندد |  | زجان يكسر بريد آن كس كه دل بر جان جان بندد |
| مخوانم ز آن قد و طلعت به سوى طوبى و جنت |  | بلى جايى كه او باشد، كه دل بر اين و آن بندد؟ |

اگر واقعا بهشت و آخرت را مى طلبد، از آن روست كه بهشت، بهشت و منزلگه اوست؛ خداوند درباره اين بندگان مى فرمايد:

فادخلى فى عبادى؛ و ادخلى جنَّتى (785).

«پس در سلك و گروه بندگانم درآى؛ و در بهشتم وارد شو».

اين جا عبادى با (ياى) نسبت امده است، در جاى ديگر هم همين عبارت با تعبير (عبادك)، آمده است؛ آن جا كه شيطان قسم مى خورد:

فبعزتك لاغوينهم اجمعين # الا عبادك منهم المخلصين (786).

«به عزتت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم كرد، مگر بندگان خالص تو را».

در تعبير رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز هست كه شيطان پنهانى مى آيد: ان الشيطان ليجرى من ابن آدم مجرى الدّم (787) پنهانى وارد مى شود و همه را وسوسه مى كند خداوند مى فرمايد:

ان عبادى ليس لك عليهم سلطان (788).

«هرگز تو بر بندگان خالص من تسلط و غلبه نمى يابى».

اگر بنده خالص مورد رحمت خاص خدا قرار گرفت، در جنت الهى، خدا منزلگاه خاصى براى او مقرر مى فرمايد. آن وقت او هم طالب بهشت است و هم طالب لقاء اللّه است.

خلاصه روزه بايد اين چنين تاثير كند كه دل و فكر انسان را، متحول كند و اين دل، ذهن و فكر را مصفا و منزه سازد كه در آرزو و اشتياق خدا باشد.

## ارزش ماه مبارك رمضان

آنچه درباره مطلق روزه بيان كرديم، ارزش و آثار مترتب بر آن بود؛ ولى روزه ماه مبارك رمضان امتياز و ويژگى هاى خاصى دارد كه هم اين ماه و هم روزه اش با ساير ماه ها و ايام سال تفاوت مى كند. سر اين مطلب را امام عسكرى عليه‌السلام به نقل از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيان فرموده اند:

انَّ للّه خيارا مِن كلّ ما خلقه فلَهُ مِنَ البِقاع خيَار و له من الليالى و الايام خيار و له مِنَ الشُّهور خيار و له من عبادهِ خيار و له من خيارهم خيار...و اما خيارُهُ من الليالى فَلَيالى الجُمَعِ و ليلةُ النصف من شعبان و ليلة القدر و ليلَتَاالعيد...و اما خياره من الشهور فرَجَب و شعبان و شهرُ رمضان...و انَّ اللّه عزَّ وَ جَلّ يُنزِلُ فى شهر رمضان من الرحمة اءَلف ضِعفِ ما يُنزِلُ فى سائر الشهور (789).

«خداوند از آنچه كه خلق فرموده است مواردى را ممتاز و انتخاب كرده است؛ هم از مكان ها و سرزمين ها، ممتاز و منتخب دارد، هم از ميان شب و روز، هم از ميان ماه ها و هم از ميان بندگان. آنچه كه از ميان مكان ها برگزيده است سرزمين مكه، مدينه و بيت المقدس است؛ و آنچه كه از ميان شب هاى سال انتخاب فرموده، شب هاى جمعه، شب نيمه شعبان، ليلة القدر، شب هاى عيد فطر و عيد قربان است؛ و از ميان ماه هاى سال، ماه برگزيده، ماه رجب، شعبان و ماه مبارك رمضان است، خداوند در ماه مبارك رمضان، رحمت واسعه اش را چند برابر ساير ماه ها نازل مى كند».

در خطبه معروفى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آستانه ماه مبارك رمضان بيان فرموده اند، آمده است:

ايُّها الناس انّ اءبواب الجنان فى هذا الشهر مفتّحة فاساءَلوا ربكم اءَن لا يُغَلِّقا عنك و ابواب النّيران مغلّقة فاساءَلوا ربكم اءَن لا يُفَتِّحَهَا عليكم و الشياطين مغلولة فاساءَلوا ربّكم اءَن لا يُسَلِّطُها عليكم (790).

«در اين ماه، درهاى بهشت بر روى بندگان خدا باز است. از خدا بخواهيد كه اين درهاى گشوده رحمتش از ابواب بهشت را به روى شما نبندد. درهاى جهنم به روى شما بسته است. از خدا بخواهيد كه هيچ گاه اين درها گشوده نشود. دست هاى شياطين در اين ماه بسته است و به زنجير كشيده شده اند و قدرت فريبندگى و وسوسه مومنان از آنها سلب شده است. از خدا بخواهيد كه هيچ گاه شياطين را بر شما مسلط نكند».

خلاصه اين ماه به دليل همان ويژگى و انتخاب ذات اقدس الهى، ماه برگزيده خداست؛ و اينها امتيازاتى است كه خالق آسمان و زمين، زمان و مكان، روز و شب براى آفريدگانش قرار داده و به نام ماه خود نام گذارى كرده و بندگانش را به ميهمانى خود دعوت كرده است. در ادامه سخن، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

هو شهر دُعيتم فيه الى ضيافة اللّه (791).

«اين ماه، ماهى است كه شما به مهمانى خدا دعوت شده ايد».

اين مهمانى، بسيار كم مؤ نه و فوق العاده پرفايده است. جوانان، در حدى است كه مى توانند از فرصت استفاده كنند. در شرايطى هستند كه قدرت عبادت دارند؛ آمادگى و صفاى روح و پاكيزگى آنها از آلودگى هاى دنيا، بيشتر از ساير سنين است. براى آنان كه به عبادت از منظر تجارت هم نگاه مى كنند، يك تجارت بسيار پرفايده است.

حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

صبروا اياما قصيرة اءَعقَبَتهم راحة طويلة تجارة مربحة يسّرها لهم ربهم اءرادتهم الدنيا فلم يريدوها و اءَسَرَتهم ففَدَوا انفسهم منها (792).

«چه تجارت بسيار پرسودى است كه خداوند آن را ميسر فرموده است؛ آنها ايام كوتاهى از سال را بر عبادت و طاعت خدا با فرمانبردارى صبر مى كنند؛ در عوض، آسايش و آرامش ابدى را براى خود تدارك مى بيند. دنيا به آنها رو كرد، اما آنها دنيا را رها كردند؛ دنيا آنها را به اسارت گرفت، اما آنها فديه دادند و خود را از اسارت نجات دادند، بهايى كه براى نجات از اسارت پرداختند، جان هايشان بود».

بهترين كارها در ماه رمضان

در ادامه خطبه شعبانيه، اميرالمومنين عليه‌السلام برخاست و عرض كرد:

يا رسول اللّه ما اءفضل الاعمال فى هذا الشهر؟ فقال: يا اباالحسن! اءفضل الاعمال فى هذا الشهر الورع عن محارم اللّه (793).

«در اين ماه چه عملى از همه كارها پرفضيلت تر است؟ حضرت فرمودند:

پرفضيلت ترين عمل تورع و پرهيز از گناهان است».

روزه، عبادتى است كه جنبه نهى در آن غلبه دارد؛ غذا نخور، آب نخور، فعاليت جنسى نداشته باش، چشم و گوش را ببند، دست و پايت را مهار كن، از همه مهمتر، دل و قلبت را رها مكن و در اختيار داشته باش. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

فاذا صمت فَانوِ بصومك كفّ النفس عن الشهوات و قطع الهمة عن خطوات الشياطين و اءَنزل نفسك منزلةَ المرضى لا تشتهى طعاما و لا شرابا و توقع فى كل لحظة شفاءك من مرض الذنوب و طهر باطنك من كل كدر و غفلة و ظلمة يقطعك عن معنى الاخلاص لوجه اللّه (794).

«وقتى روزه مى گيرى، در درجه اول نيتت اين باشد كه نفس خود را از غلتيدن در دام شهوات محافظت كنى؛ و دوم اين كه سعى كن كه پيوند خود را با راه هاى انحرافى شيطان قطع كنى؛ خود را مانند مريضى تربيت كن كه وقتى غذا مى بيند، طعام و شراب مى بيند، از اين غذا تنفر دارد. تو نيز بايد نسبت به گناه نفرت پيدا كنى و اگر چنين كردى، منتظر باشى كه خداوند تو را از امراض و آلودگى هاى گناهان، پاك مى كند و شفا مى دهد. و آن گاه باطنت را از دروغ، تيرگى، غفلت و تاريكى پاك گردان كه ارتباط تو را با خلوص للّه قطع مى كند».

انسان روزه دار بايد بتواند در سايه روزه اين مرتبه را كسب كند؛ و به اين مرتبه از پاكيزگى نفس راه پيدا كند؛ اگر به اين مرتبه رسيد آن سرور و فرحى كه وعده داده شده كه للصائم فرحتان فرحة افطاره و فرحة عند لقاء ربه (795)براى او حاصل خواهد شد. خداوند مى فرمايد:

قل بفضل اللّه و برحمته فبذلك فليفرحوا (796).

«بگو چون خدا تفضل كرد و به ما اين امكان را داد كه از او اطاعت بكنيم جاى سرور دارد».

چون اطاعت الهى، توفيق او را مى طلبد؛ خدا اين توفيق را به ما عنايت كرد و در سايه توفيق او راه تقرب را پيموديم. اين وعده فرح و سرور را رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز به روزه دار مى فرمايند و كلامشان نيز برگرفته از قرآن است كه درباره شهدا مى فرمايد:

بل اءحياء عند ربهم يرزقون # فرحين بما آتاهم اللّه من فضله و يستبشرون بالَّذين بلم يلحقوا بهم (797).

«شهدا زنده اند و نزد خدا روزى داده مى شوند. نسبت به تفضلات الهى مسرور و خوشحالند و به خاطر كسانى كه هنوز به آنها ملحق نشده اند خوشوقتند».

همان گونه كه شهدا مسرورند كه شهيدند، چون با جانشان معامله كردند، روزه دار هم مسرور است؛ چون از جان مايه گذاشته و تمنيات نفسانى، غرائز شهوانى و وسوسه هاى شيطانى را زير پا نهاده است و به تعبير اميرالمومنين عليه‌السلام در خطبه همام فرموده اند:

اءَرادتهم الدنيا فلم يريدوها و اءَسَرَتهم فَفِدوا اءَنفسهم منها (798).

«دنيا، در آغاز، انسان هاى مومن را به اسارت گرفت، اما آنها از جان مايه گذاشته، خود را رها كردند».

همه اسير دنيا مى شوند؛ اما بعضى در قيد اسارت باقى مى مانند و بعضى از جان مايه مى گذارند و خود را از اسارت نجات مى دهند. شهيد، از اسارت دنيا نجات پيدا كرده است. انسان متقى و مومن نيز كه مطيع فرمان الهى است و روزه حقيقى مى گيرد و نماز حقيقى مى خواند، از جان مايه گذاشته و از اسارت دنيا رها شده است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اول قدم از عشق سرانداختن است |  | جان باختن است و با بلا ساختن است |

بلكه به تعبيرى بالاتر، حتى بلا را دوست داشتن است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يكى درد و يكى درمان پسندد |  | يكى وصل و يكى درمان پسندد |
| من از درمان و درد و وصل و هجران |  | پسندم آنچه را جانان پسندد |

وقتى به ابراهيم خليل الرحمان عليه‌السلام فرمان داده شد كه فرزند دلبندت را بايد ذبح كنى، او اين امر را به اسماعيل ابلاغ مى كند كه:

انِّى اءَرى فى المنام اءَنّى اءَذبحك فانظر ماذا ترى قال يا اءَبَتِ افعل ما تؤ مر ستجدنى انشاءاللّه من الصابرين # فلما اءَسلَما و تلَّه للجبين # و ناديناه اءَن يا ابراهيم # قد صدَّقت الرّؤ يا (799).

«پسرم! من در خواب ديدم كه تو را ذبح مى كنم، نظر تو چيست؟ گفت: پدر! هر چه دستور دارى اجرا كن، به خواست خودا مرا از صابران خواهى يافت. هنگامى كه هر دو تسليم شدند و ابراهيم جبين او را بر خاك نهاد، او را ندا داديم كه: اى ابراهيم! آن رؤ يا را تحقق بخشيدى».

حضرت اسماعيل عليه‌السلام هم كه در حقيقت نفس خود را كشته و بر اميال خود مسلط است، در جواب پدر مى گويد: پدر درنگ نكن و فرمان خدا را اجرا كن. قرآن اين قصه را جالب نقل مى كند. وقتى ما اين تسليم را در ابراهيم و فرزندش ديديم؛ ذبح عظيمى را فداى او كرديم. يعنى اى ابراهيم! اى اسماعيل! راست گفتيد كه خواسته شما خواسته من است. واقعا مستغرق در حب ماييد. آنچه را كه ما مى پذيريم، همان صدق و راستى و خلوص است:

اءَلا للّه الدين الخالص (800).

«آگاه باشيد كه دين خالص از آن خداست».

وقتى خدا اين تسليم را در آنها ديد آن وقت فرمود:

و فديناه بذبح عظيم (801).

«ما ذبح عظميمى را فداى او كرديم».

ملاك، كشتن اسماعيل نبود؛ ملاك، امتحان ابراهيم و اسماعيل بود كه آيا واقعا در مدعاى خود صادقند و خدا را به عنوان محبوب و معشوق مى خواهند؟ اگر انسان به اين مرتبه برسد، انجام فرايض نه تنها براى او وزر نخواهد بود و سنگينى نخواهد داشت، بلكه اين فرايض براى او يك نعمت و تفضل از جانب خدا خواهد بود. عبد خاضع و مشتاق، كسى است كه از محبوب راه وصل و قرب را گدايى كند.

در مناجات خمس عشر، مناجات المفتقرين امام سجاد عليه‌السلام به خدا اينگونه عرض مى كند:

الهى...غلّتى لا يبرّدها الا وصلك و لوعتى لا يطفيها الا لقاؤ ك و شوقى اليك لا يبلّه الا النظر الى وجهك و قرارى لا يقرّ دون دنوّى منك و لهفتى لا يردّها الا روحك و سقمى لا يشفيه الا طبّك و غمّى لا يزيله الا قربك...فيا منتهى اءمل الاملين و يا غاية سؤ ل السائلين و يا اءَقصى طلبة الطالبين (802).

«خدايا! اين سوز سينه ام جز با وصال تو خنك نمى شود. خدايا! اين سوزش دل من جز با ديدن تو خاموش نمى شود. خدايا! اين شور و اشتياق من جز با نظر به جلوه تو سيراب نمى گردد. خدايا! التهاب و بى قرارى من آرامش نمى پذيرد و جز با نزديكى به تو. خدايا! اين حزن و اين ناله و استغاثه من ساكت نمى شود، مگر روح و ريحان تو بر دل بتابد. خدايا! بيمارى و درد و كسالت من جز با طبابت تو شفا پيدا نمى كند. خدايا! اين غم، اندوه و درد من زائل نمى شود و از بين نمى رود؛ جز اين كه به وصال تو و قرب تو دست يابم. اى منتهاى آرزوى همه آرزومندان و اى منتهاى همه گدايان و طلب كنندگان! و اى بالاترين مطلب جويندگان».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر طبيبانه بيايى به سر بالينم |  | به دو عالم ندهم لذت بيمارى را |

خدايا! تو مطلوبى و من بر وصل تو فرمانبردارم و تو را شاكر و سپاس گزارم كه راه وصل و قرب خود و راه رسيدن به خويش را نشان دادى، فرايضى مانند نماز و روزه و ساير امور عبادى بيان فرموده اى و اين راه را براى ما گشوده اى.

# 12 - حق صدقه

و اما حَقُّ الصدقة فاءَن تعلم اءَنّها ذُخرُك عند ربك و وديعتك الّتى لا تحتاج الى الاشهاد فاذا علمت ذلك كنت بما استودعته سرّا اءَوثَقَ بما استودعته علانية و كنت جديرا اءَن تكون اءَسرَرت اليه اءَمرا اءَعلَنتَهُ و كان الامر بينك و بينه فيها سرا على كل حال و لم تستظهر عليه فيما استودعته منّا اِشهاد الاسماع و الابصار عليه بها كانها اءَوثق فى نفسك لا كانَّك لا تثق به فى تادية وديعتك اليك ثم لم تمتَنَّ بها على اءَحد لانّها لك فاذا امتننت بها لم تاءمن اءَن تكون بها مثل تهجين حالك منها الى من مننت بها عليه لان فى ذلك دليلا على اءَنَّك تُرِد نفسك بها و لو اءَردت نفسك بها لم تمتنّ بها على احد و لا قوة الا باللّه.

«و اَمَّا حَق صدقه آن است كه بدانى ذخيره توست نزد پروردگارت؛ و سپرده اى، كه نياز به شاهد و گواه گرفتن ندارد. چون اين را دانستى اعتماد و اطمينانت به آنچه در نهان به امانت مى سپارى بيشتر است تا از آنچه آشكار مى دهى؛ و شايسته است كه اين كار سرّ و رازى باشد ميان تو و خداى تو؛ و هيچ كس را بر آن آگاه ننمايى. و گوش ها و ديده هاى ديگران را به دليل اين كه بدانها بيشتر اعتماد دارى پشتوانه عمل خود قرار ندهى؛ نه از آن رو كه از سپرده گذاريت نزد خدا مطمئن نيستى، براى اين كه مى دانى صدقه بلاها و امراض را از تو دور مى كند و در آخرت تو را از آتش و عذاب مى رهاند. همچنين در پرداخت صدقه بر هيچ كس منت نگذار، كه اين كار فقط به نفع توست؛ و اگر چنين كردى خود را از گرفتارى به سرنوشت آن شخص كه بر او منت نهاده اى ايمن مدان؛ زيرا تو با اين كار نشان داده اى كه به دنبال منفعت خود بوده اى وگرنه هرگز بر كسى منت نمى نهادى».

دوازدهمين حق ذكرشده در رساله حقوق امام سجاد عليه‌السلام و سومين حق از حقوق افعال كه در اين رساله مباركه ذكر شده است «حق صدقه» است.

## زكات، حق واجب الهى

عنوان صدقه در لسان شرع مقدس؛ اعم از قرآن و روايات؛ هم بر حقوق واجب مالى اطلاق مى شود، هم بر تبرّعات (انفاق ها و اعانات مستحبى)؛ به همه اين موارد صدقه گفته مى شود. بنابراين لازم است كه اول درباره حقوق واجبى كه به آنها صدقه گفته مى شود مقدار بيشترى بحث كنيم كه نمونه آن زكات است.

بُنِى الاسلام على خمس على الصلاة و الزكاة و الحج و الصوم و الولاية (803).

«اسلام بر پنج چيز بنيان نهاده شده است: نماز، زكات، حج، روزه و ولايت اهل بيت عليهم‌السلام».

همان طور كه يكى از اركان دين نماز است، از اركان ديگر آن زكات است كه بسيارى از موارد در قرآن كريم و يا در روايات هر كجا يادى از نماز شده، در كنارش زكات نيز مطرح است اءقيموا الصلاة و آتوا الزكاة (804) حتى در بعضى از موارد زكات بر نماز مقدم شده است. با همه اهميتى كه شرع مقدس براى نماز قائل است و نماز را به عنوان ستون خيمه دين تلقى كرده، در عين حال زكات را مقدم كرده است.

در سوره مباركه اعلى مى خوانيم:

قد اءَفلح من تزكى # و ذَكَرَ اسمَ ربه فصلى (805).

«به يقين كسى كه پاكى جست و خود را تزكيه كرد، رستگار شد، و آن كه نام پروردگارش را ياد كرد؛ سپس نماز خواند».

در سوره مباركه توبه با تعبيرى كه در قرآن كمتر مشابه دارد نسبت به مانع زكات و كسى كه اين حق مهم الهى را ادا نمى كند تحذير شده است:

والَّذين يكنزون الذَّهَبِ و الفضَّةِ و لا ينفقونها فى سبيل اللّه فبشّرهم بعذاب اءليم (806).

«كسانى كه طلا و نقره و سرمايه ها را پنهان مى كنند و در راه خدا انفاق نمى كنند، آنها را به عذابى دردناك بشارت بده».

امام باق عليه‌السلام فرمودند:

انّ اللّه عزَّ وَ جَلّ قرن الزكاة بالصلاة...فمن اءقام الصلاة و لم يؤ ت الزكاة لم يقم الصلاة (807).

«خدا زكات و نماز را قرين هم قرار داده و كسى كه نماز بخواند و زكات مالش را ندهد؛ درست مثل اين است كه نماز هم نخوانده باشد».

در بعضى از روايات بر اين مطلب تصريح شده است كه مانع الزكات كسى كه اين حق را ادا نمى كند از دايره دين و ايمان خارج است.

مَن مَنَعَ قِيرَاطا مِنَ الزَّكاة فَلَيسَ بِمؤمن و لا مسلم (808).

«كسى كه يك قيراط از زكات را نپردازد نه شيعه است و نه مسلمان».

## اثر وضعى عدم پرداخت زكات

علاوه بر همه اينها، نپرداختن زكات يك اثر وضعى هم براى شخصى كه اين حق را ادا نمى كند دارد. روايت صحيحى است از امام صادق عليه‌السلام كه مى فرمايند:

ما مِن عَبد يَمنَعُ دِرهَما فى حَقِّهِ اِلا اءَنفَقَ اثنَينِ فى غَيرِحَقِّهَ و ما رجل يَمنَعُ حقّا مِن مالِهِ اِلا طوّقهُ اللّه عزَّوَجَلّ بِهِ حَيَّة من نار يوم القيامة (809).

«كسى كه يك درهم از حقوق واجبه الهى را نپردازد، او دو برابر آن را در غيرحق مصرف مى كند. اگر كسى يك درهم از حقوق الهى را نپردازد، خداوند در قيامت طوقى از آتش به گردن او مى اندازد».

يعنى علاوه بر عذاب اخروى اثر وضعى اش اين است كه وقتى حقى را كه خدا مقرر كرده نپرداخت، الزاما بايد همان مقدار به اضعاف مضاعف در مسير ديگرى هدر بدهد. درباره اثر وضعى اجتماعى آن رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

اذا مُنِعتِ الزكاة مَنَعَتِ الارض بركاتها (810).

«وقتى افراد نسبت به اداى زكات و حقوق ماليشان، امتناع كردند، زمين هم از عرضه بركاتش امتناع خواهد كرد».

يعنى ديگر بركت از روى زمين برداشته مى شود و فقر عمومى به صورت يك بليّه الهى چنگ و دندان نشان مى دهد. امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

انّ اللّه فَرَضَ لِلفُقَراءِ فى مال الاغنياء ما يَسَعُهُم و لو علم اَنَّ ذلك لا يسعهم لَزَادَهُم...و لو اَنَّ النَّاسَ اَدَّوا حُقوقَهم لكانوا عائشين بخير (811).

خدا مى داند كه اين مقدار از زكات مشكل فقراى مسلمين را حل مى كند و اگر خدا مى دانست كه اين مقدرا مشكل گشا نيست، يقينا اضافه فرموده بود. پس اگر اغنيا، حقوق واجب مالى خود را ادا كنند، نتيجه اين است كه همه انسان ها در خير و سعادت زندگى مى كنند.

## ثمرات پرداختن زكات

همان گونه كه نپرداختن زكات موجب منع بركات الهى مى شود، تاءديه زكات و اداى حقوق واجب مالى، موجب رونق، بركت و رحمت الهى مى شود. امام هفتم موسى ابن جعفر عليهم‌السلام فرمودند:

حصّنوا اءموالكم بالزكاة (812).

«اموال خود را به وسيله زكات از نابود شدن حفظ كنيد».

با اين بيان يك بخش از فرمايش امام سجاد عليه‌السلام روشن مى شود كه فرمودند:

« و نعلم انّها تدفع البلايا و الاسقام عنك فى الدنيا و تدفع عنك النار فى الاخرة»

بدان كه زكات هم بلاهاى دنيوى را از او دفع مى كند هم عذاب اخروى؛ بنابراين در فرمايشى از امام صادق عليه‌السلام آمده است كه:

و حقيق على اللّه تبارك و تعالى اءن يمنع رحمته ممّن منع حق اللّه مِن ماله، و اقسم و قال: والَّذى خلق الخلق، و بسط الرزق، انه ما ضاع مال فى برّ اءو بحر، الا بترك الزكوة (813).

«قطعا شايسته خداست رحمتش را از كسانى كه حقوق واجب مالى خود را ادا نمى كنند دريغ كند؛ قسم به خدايى كه همه آفريده ها را خلق كرد و روزى آنها را تقسيم فرمود، هيچ مالى در خشكى و دريا از بين نمى رود، مگر اين كه در كنارش زكات تعطيل شده باشد».

پرداختن صدقه در دنيا بلاها را و در آخرت آتش را از تو دفع مى كند. در فرمايشى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است كه فرمودند:

داوُوا مَرضَاكُم بالصدقة و حَصِّنوا اءَموالكم بالزكاة (814).

«بيمارانتان را با صدقه درمان كنيد؛ و با اداى زكات اموال خود را حفاظت نماييد».

ملاحظه مى فرماييد كه در اين روايت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زكات را موجب درمان بيماريها و حفظ اموال مى داند.

در سخن ديگرى حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام فرمودند:

ثم انّ الزكاة جُعِلَت مع الصلاة قُربانا لاَهلِ الاسلام فمَن اَعطاها طيِّبَ النَّفس بها فانَّها تجعل له كفّارة و من النار حجازا و وقاية (815).

«نماز و زكات همراه با هم، موجب تقرب و ارتقاى مقام معنوى است و آن كسى كه با طيب نفس زكات اعطا كند هم كفاره اعمال و گناهان اوست و هم موجب حفاظت او از عذاب اخروى».

ابى بصير از روات مورد اعتماد امام صادق عليه‌السلام است عرض مى كند كه خدمت امام عليه‌السلام بودم، حضرت فرمودند:

من منع الزكاة ساءَل الرّجعه عند الموت و هو قول اللّه عزَّ وَ جَلّ «ربّ ارجعون # لَعَلِّى اءَعمَلَ صالحا فيما تركت (816)» (817).

«كسى كه در پرداخت زكات مال و حقوق مالى خود مسامحه مى كند، از كسانى است كه موقعى كه اجل فرا مى رسد و پيك مرگ مى آيد، تقاضاى برگشت به دنيا مى كند يعنى همان وقت احساس مى كند و مى فهمد كه چه خطايى مرتكب شده است و قرآن از زبان اين شخص نقل مى كند: خدايا مرا بازگردان تا گذشته را جبران كنم».

## پيامدهاى بخل ورزيدن

خلاصه كسى كه در پرداختن حقوق مالى به فرمان الهى گردن نهاد، از نظر معارف و اخلاق دينى، مبتلا به بخل و صفت ناپسند شحّ نخواهد شد. حضرت موسى بن جعفر عليهما‌السلام فرمودند:

البخيل من بخل بما افترض اللّه عليه (818).

«انسانى كه نسبت به اداى واجبات كوتاهى كند، مصداق حقيقى بخيل است».

بخيل و شحيح كسى است كه مَن مَنَعَ حَقّ اللّه و اَنفَقَ فى غير حَقّ اللّه (819) آنجايى كه وظيفه دارد، عمل نمى كند؛ و آن جا كه موظف نيست، پول خود را هدر مى دهد؛ و اين موجب هلاكت و سقوط ارزش ‍ انسانى است.

در روايتى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

ما فرض اللّه على هذه الامة شيئا اءَشدّ عليهم من الزكاة و فيها تهلك عامّتهم (820).

يكى از واجبات الزامى كه عمل نكردن به آن موجب عوارض شديدى است، زكات است. بسيارى از امت در امر زكات هلاك شدند؛ يعنى به خاطر نپرداختن و ادا نكردن اين حق واجب الهى خود را گرفتار عوارض ‍ دنيوى و اخرى كردند.

بنابراين خداوند متعال حقوق واجب، اعم از زكات و خمس و...را در اموال انسان مقرر فرموده تا مثل ساير واجبات نسبت به اداى آن اهتمام داشته باشد؛ اين نكته به خصوص براى خانم ها كه معمولا متكفل خرج خانه و تدبير امور زندگى هستند، بايد مورد توجه باشد كه آنچه از خرج سال اضافه مى آيد، به آن خمس تعلق مى گيرد؛ و همچنين به طلاهايى كه به حد نصاب رسيده، در بازار قابل معامله باشد زكات تعلق مى گيرد. بنابراين بايد براى تطهير اموالشان به موقع اقدام كنند. صرف نظر از مسائل ظاهرى مثل دستگيرى فقرا، رسيدگى به نيازمندان و محتاجان كه مسائل فرعى فقهى آنها در رساله هاى عمليه ذكر شده است و حتما براى آگاهى بيشتر لازم است انسان مومن به اين رساله ها و مسائل حقوق مالى مراجعه كند اسرار و دلايلى هم در جعل اين حكم قرار دارد كه مثل همان اسرارى است كه در نماز و روزه به بعضى از آنها اشاره شد.

## اسرار وجوب زكات

در اين جا به برخى از اسرار زكات نيز به صورت اجمال اشاره مى كنيم:

نخست اين كه خداوند زكات را قرار داده است تا تعلق انسان را به ماديات و عوارض دنيا كم كند اين نكته قابل توجهى است كه در سوره مباركه توبه نيز خداوند متعال به آن اشاره مى فرمايد:

قل ان كان آباؤ كم و اءبناؤ كم و اخوانكم و اءَزواجكم و عشيرتكم و اءموال اقتَرَفتُموها و تِجَارَة تَخشَونَ كَسادُها و مَساكِن تَرضَونَها اءَحبّ اليكم من اللّه و رسوله و جهاد فى سبيله فتربّصوا حتى ياءتى اللّه باءمره و اللّه لا يهدى القوم الفاسقين (821).

«اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران و طايفه شما، و اموالى كه به دست آورده ايد، و تجارتى كه از كسادشدنش مى ترسيد، و خانه هايى كه به آن علاقه داريد، در نظرتان از خداوند و پيامبرش و جهاددر راهش محبوب تر است در انتظار اين باشيد كه خداوند عذابش را بر شما نازل كند! و خداوند جمعيت نافرمانبردار را هدايت نمى كند».

اينگونه نباشد كه محبت پدر، فرزند، زن، برادران، اقوام و خويشان و محبت و علاقه به مال و اندوخته كسب و تجارت و مسكن و ماءوا، بيش از محبت خدا و فرمان هاى او باشد. اگر تعلق انسان به اين امور بيشتر از تعلق به خدا و فرمانش باشد، بايد مهياى عذاب الهى بشود؛ يعنى انسان بايد دل و ذهن و انديشه خود را طورى تربيت و تنزيه كند كه علقه و پيوند او با خدا و دستورات الهى مستحكم و بقيه امور از فرعيات زندگى او باشد، بنابراين گذشتن از مال، امتحانى براى صدقه ادعاى دوستى و محبت به خداست كه:

ان اللّه اشترى من المومنين اءنفسهم و اءموالهم باءنّ لهم الجنّة (822).

«خدا با انسان معامله مى كند؛ جان و مال انسان را مى خرد و در مقابل آن، بهشت را به او ارزانى مى كند».

بر همين اساس مى توانيم مراتب و درجات اميانى و صدق مدعاى مومنان را در دوستى و خلوص بسنجيم. وقتى سخن از بذل مال است گرچه به مقدار اندك، به هيچ قيمت در خود چنين آمادگى را نمى بيند؛ اينها همان گروهى اند كه مشمول آن آيه كريمه اند كه مى فرمايد اگر پدر و مادر، زن و فرزند، مال و ثروت و خانه و منزل، پيش شما محبوب تر از خدا و فرمان خداست فتربصوا حتى ياءتى اللّه بامره (823) جاى اين است كه اين انسان به انتظار عذاب الهى باشد. گاه اين عذاب خيلى سريع است و در دنيا دامن انسان را مى گيرد، و گاهى اين عذاب گريبانگير او مى شود.

گروهى فقط در حد اداى حداقل حقوق واجب، خود را آماده مى بينند؛ يعنى منفعت انفاق و بذل مال را درنيافته اند، چون دستورى رسيده و از تخلف دستور خدا مى ترسند، حداقل واجبى را كه به عهده ايشان گذاشته شده است ادا مى كنند. علاوه بر اداى حقوق واجب در خيلى از امور مشاركت مى كنند. اما يك دسته ديگرند كه واقعا در ادعاى دوستى و عشق به خدا راستگو و صادقند. هيچ اندوخته و ذخيره اى را بهتر از اندوختن نزد خدا نمى دانند. امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايند:

و اءن تعلم انّها ذخرك عند ربك.

«ذخيره و گنجينه اى است كه تو نزد خدا مى سپارى».

در قرآن كريم چنين آمده است كه:

ما عندكم ينفد و ما عند اللّه باق (824).

«آنچه نزد شماست فانى مى شود؛ اما آنچه نزد خداست باقى است».

آنچه كه انسان نزد خدا مى سپارد باقى و مستدام و آنچه كه براى خود نگه مى دارد فانى و نابود مى شود. با رفتن او آنها هم از دست مى رود؛ ولى آنچه كه باقى مى ماند آن چيزى است كه به عنوان ذخيره و وديعه نزد خدا سپرده است؛ و چه وديعه اى بالاتر از اين است كه انسان آنچه را كه خدا به او فرمان داده است عمل كند؛ يعنى حقوق واجب مالى خود را اعم از زكات، خمس ‍ و يا اعانات، نفقات و صدقات مستحب را بپردازد كه اينها همان ذخاير و ودايع انسان نزد امانتدار واقعى يعنى خداست.

1 - ايثار؛ زكات باطنى

از امام صادق عليه‌السلام سوال كردند:

فى كَم تَجِبُ الزَّكاة من المَال فقال له الزَّكاة الظَّاهرة اءم الباطنة تُريد فقال اءُريدهما جميعا فقال اما الظاهرة ففى كلِّ اءَلف خمسة و عشرون و اما الباطنة فلا تستاءثِر على اءَخيك بما هو اءَحوَج اليه منك (825).

«در چه مقدار از مال، زكات واجب است؟ حضرت فرمودند كه: منظور تو از زكات، زكات ظاهرى است يا زكات باطنى؟ عرض كرد: هر دو را مى خواهم؛ حضرت فرمودند: اما آن حكم ظاهرى فقهى در هر هزارتايى، بيست و پنج تا. اين زكات مال است و اما زكات باطن اين است كه مبادا چيزى نزد تو باشد و برادر مسلمانت به آن چيز محتاج باشد و تو خود را بر او ترجيح دهى».

اين معناى زكات باطنى است و اگر انسان مى خواهد به آن مرتبه عالى برسد، بايد با خشنود كردن بندگان، خدا را خشنود كند. اگرچه خود محتاج است، ديگران را از ياد نبرد. اين همان معناى ايثار است كه در قرآن مورد ستايش قرار گرفته:

و يؤ ثرون على اءنفسهم و لو كان بهم خصاصة (826).

«اگرچه خود در تنگدستى قرار گيرند، اما باز ديگران را برخورد ترجيح مى دهند».

خودشان محتاجند، اما ديگران را بر خود مقدم مى دارند يا مثل همان كراماتى كه از خاندان حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيان كرديم؛ فقط پنج قطعه نان در سفره است، وقتى نيازمند به هنگام افطار در مى زند همه موجودى سفره را به او مى دهند و خود با آب افطار مى كنند. اين اوج و كمال انسانيت است. او مى گويد:

الخلق كلّهم عيال اللّه فاحبّهم الى اللّه عزَّ وَ جَلّ اءنفعهم لعياله (827).

«بندگان خدا عايله خدايند خدا كسى را بيشتر دوست دارد كه فايده اش ‍ براى بندگانش بيشتر باشد».

پس اين يك سرّ جعل و تشريع حكم زكات است؛ ميزان صحت در ادعاى دوستى خدا، يا معيار سنجش صداقت، از ديگر مصاديق بذل جان است، بنابراين خداوند مى فرمايد:

ان اللّه اشترى من المؤمنين اءنفسهم و اءموالهم بانّ لهم الجنّة (828).

«خدا هم مال و هم جان را به عنوان متاع مى خرد و در مقابل بهشت را ارزانى مى دارد».

قرآن هم درباره بذل جان و مال از قوم حضرت موسى عليه‌السلام مثال آورده است. در سوره مباركه مائده، وقتى كه خداوند داستان قوم حضرت موسى عليه‌السلام را نقل مى كند كه از مصر به طرف بيت المقدس حركت كردند، حضرت موسى عليه‌السلام به قومش فرمود:

يا قوم ادخلوا الارض المقدسة الّتى كَتَبَ اللّه لكم و لا ترتدّوا على ادباركم فتنقلبوا خاسرين # قالوا يا موسى ان فيها قَوما جبّارين و انّا لن ندخلها حتى يخرجوا منها فان يخرجوا منها (829).

«اى قوم! به سرزمين مقدسى كه خداوند براى شما مقرر داشته، وارد شويد؛ و به پشت سر خود باز نگرديد كه زيانكار خواهيد بود. جواب دادند: ما وارد اين شهر نمى شويم، مگر اين كه ستمگران از اين شهر خارج شوند».

عده اى از افراد فهميده حضرت موسى عليه‌السلام و همچنين خود موسى عليه‌السلام گفتند بايد شما برويد و بجنگيد و ستمگران را بيرون كنيد تا موفق شويد.

قالوا يا موسى انّا لن ندخلها اءَبدا ما داموا فيها فاذهب اءَنت و ربك فقاتلا انّا هاهُنا قاعدون. (830)

«گفتند: اى موسى! تا آنها در آن جا باشند، ما هرگز وارد نخواهيم شد؛ تو با خداى خود برويد و (با آنان) بجنگيد، ما همين جا نشسته ايم، آن جا را آماده كنيد تا ما وارد اين شهر شويم».

در اين جا، با اين كه منفعت طاعت فرمان خدا مجاهده و جنگيدن با ستمگران به خود قوم برمى گشت، ولى حاضر نشدند از جانشان مايه بگذارند، و اين هم حكم قطعى و تغييرناپذير آفرينش است كه:

فو اللّه ما غُزى قوم قطّ فى عُقر دارهم الا ذلّوا (831).

«به خدا سوگند ملتى كه براى حفاظت سرزمينشان حركتى نمى كنند، و در درون خانه شان مورد هجوم قرار گيرند حتما استحقاق ذلت دارند».

از همان روزگار، قوم يهود به ذلت كشيده شدند و آيه نازل شد:

قال فانها محرّمة عليهم اءربعين سنة يتيهون فى الارض (832).

«خداوند (به موسى) فرمود: اين سرزمين (مقدس)، تا چهل سال بر آن ها ممنوع است (و به آن نخواهند رسيد) پيوسته در زمين (در اين بيابان) سرگردان خواهند بود».

خلاصه اگر قوم، جمع و يا فردى اين فرمان الهى را كه يك ميدان امتحان است ترك كرد، در بوته امتحان مردود شده است.

همچنين در مورد بذل مال كه ميدان امتحان ديگرى است در داستان قارون آمده است: موسى عليه‌السلام و خيرخواهان، گفتند كه زكات واجب شده بايد هر كسى كه توانمند است زكات مالش را بپردازد؛ از جمله قارون كه انسان بسيار ثروتمندى است:

ان قارون كان من قوم موسى فبغى عليهم و آتيناه من الكنوز ما ان مفاتحه لتنواء بالعصبة اءولى القوّة اذ قال له قومه لا تفرح ان اللّه لا يُحبُّ الفرحين.

«قارون از قوم موسى بود، اما بر آنان ستم كرد؛ ما آنقدر از گنج ها به او داده بوديم كه حمل كليدهاى آن براى يك گروه زورمند مشكل بود! به خاطر آوريد هنگامى را كه قومش به او گفتند: اين همه شادى مغرورانه مكن، كه خداوند شادى كنندگان مغرور را دوست نمى دارد».

مال و ثروت قارون آنقدر زياد شده بود كه حتى افراد نيرومند نمى توانستند كليدهاى ذخاير و گنج هاى قارون را حمل كنند. وقتى به او دستور رسيد كه تو هم بايد مثل بقيه زكات بپردازى، به جاى اين كه اين فرمان را اجابت كند، گفت: انَّما اوتيته على علم عندى (833) من با نيروى تدبير خود اين سرمايه را جمع آورى كرده ام و اگر خدا مى خواست به ديگران هم مى داد؛ لذا من چيزى به فقرا نمى دهم. و براى انجام ندادن اين كار، حتى موسى عليه‌السلام را به زنا متهم كرد و به زنى پول داد كه آن زن بيايد در ميان جمع، بگويد كه موسى عليه‌السلام خلاف كرده است؛ و بعد آن زن انكار كرد. ثروت، پول و عنايات خدا و بعد هم فرمان خدا بر چشم پوشيدن از قسمتى از اين نعمت، ميدان امتحان انسان است. همان طور كه قرآن مى گويد: قارون علم اقتصاد داشت، پول جمع كرده بود، ولى علم تاريخ، جامعه شناسى و علم عقايد نداشت و نمى دانست كه اگر تخلف و فرمان شكنى كند خدا با او چه مى كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر مال و جمال خويشتن غره مشو |  | كاين را به شبى برند و آن را به تبى |

اين است كه يك مدان امتحان، در جان است و يك ميدان امتحان در مال. پس سرّ اولى كه در حكم وجوبى اداى حقوق مالى و يا حكم استحبابى صدقات و انفاق ها مى توانيم بيان بكنيم، اين است كه خود ما متوجه شويم در ادعاى مسلمانى و در ادعاى فرمانبردارى از خدا و در ادعاى دوستى نسبت به ذات اقدس الهى چه مقدار صادق و راستگو هستيم.

2 - پرهيز از بخل ورزى

يكى ديگر از اسرارى كه درباره و جوب حكم زكات و اداى حقوق مالى و نيز استحباب انفاق ها و تبرعات، احتمال داده مى شود و شايد هم بتوان به ضرس قاطع ادعا كرد اين است كه غرض ذات ذوالجلال الهى از بيان اين احكام و تشريع آنها اعم از واجب و مستحب، تطهير، تربيت و تنزيه انسان از اوصاف زشت و مذموم بخل، خساست و دنائت بوده است؛ چون مسلما هم به نقل روايات و هم به حكم تجربه و علم، و هم به تعبير اميرالمومنين عليه‌السلام:

النفس مجبولة على سوءالادب و العبد مامور بملازمة حسن الادب (834).

گرايش نفس انسان به زشتى ها زياد است. گاهى جنبه حيوانى در تنازع با جهات معنوى و ملكوتى انسان غالب مى شود و انسان ره به سمت زشتى هاى اخلاقى مى كشاند.

همان گونه كه فطرت و خلق نفس انسان بر اساس سوء ادب است، در مقابل انسان ماءمور است كه آداب حسنه را ملازمت كند و فرابگيرد. در سخن ديگرى از اميرالمومنين عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

الشرّ كامِن فى طبيعة كل اءحد فان غلبه صاحبة بطَن و اءن يغلِبه ظهر (835).

«شر در فطرت همه انسان ها كمين كرده است؛ اگر انسان توانست بر آن غلبه كند، پنهان مى شود و از بين مى رود و اگر نتوانست غلبه كند، ظاهر مى شود و خود را نشان مى دهد و طغيان مى كند».

بنابراين، دين كه براى تربيت انسان آمده است، يك سلسله احكامى دارد كه آدمى را به ادب مورد نظر و تاءديب و تربيت مى كند و اوصاف رذيله اى را كه در كمين ذات انسان است، زائل مى كند و از بين مى برد. يكى از اين خصوصيات بخل است؛ و زائل شدن بخل، نياز به رعايت آداب تربيتى دارد و راه آن ممارست در بذل مال است. در گام اول رعايت واجبات و بعد ميزان بهره ورى وى از اين طهارت نفس و تربيت. زائل كردن آن صفات مذموم، بستگى به اندازه سخاوت او دارد؛ يعنى گاهى آن چنان در پستى نفس مى ماند و خسّت و دنائت بر او غلبه مى كند كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درويش به جز بوى طعامش نشنيدى |  | مرغ از پس نان خوردن اوريزه نچيدى |

و گاهى آنقدر بخيل مى شود كه به تعبير پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم:

البخيل بعيد من اللّه تعالى بعيد من الناس بعيد من الجنّة قريب من النار (836).

«بخيل از خدا دور مى شود و از انظار مردم ساقط مى شود؛ در نتيجه، از بهشت نيز دور مى شود. و با اين صفت خود را به آتش نزديك مى كند».

يا در سخن ديگرى حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

البخل شجرة تنبت فى النار و لا يلج النار الا البخيل (837).

ريشه بخل در آتش و جهنم است؛ بنابراين ثمره اش نيز يك چيز جهنمى است كه همان بخل است. به تعبير پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه مى فرمايند:

خلق البخل من مقته...ان البخل من الكفر و الكفر فى النّار (838).

«خداوند بخل را از ناخشنودى خلق كرد، ...به درستى كه بخل از كفر است و كفر در آتش جاى دارد».

آثار سويى كه بر بخل مترتب است در «حق دست» به تفصيل از آن سخن گفتيم و فرمان اداى حقوق واجب، براى زائل نمودن اين خصيصه و تمرين تربيتى است و اين نشان مى دهد كه خداوند براى بخل چقدر منقصت قائل است و از آن نهى فرموده و از طرفى نقطه برابرش، سخاوت و بخشش را تقويت فرموده است؛ در روايت آمده است كه:

اءوحى اللّه عزَّ وَ جَلّ الى موسى عليه‌السلام اءن لا تقتل السامرى فاءنّه سخىّ (839).

سامرى با اين كه كسى بود كه در غيبت موسى آمد و مردم را فريب داد و آنها را به گوساله پرستى سوق داد، اما خطاب به موسى فرمان آمد كه او را نكش. سوال كرد: خدايا! چرا او را نكشم؟ او مردم را منحرف كرد. خداوند فرمود: چون اهل بذل و بخشش است و من خوش ندارم كه تو سامرى را بكشى. در روايت ديگرى از امام صادق عليه‌السلام وارد شده است كه حضرت فرمودند:

شابّ سخىّ مرهّق فى الذّنوب اءحبّ الى اللّه من شيخ عابد بخيل (840).

«جوان بخشنده اى كه در معرض گناه قرار دارد و گاهى مرتكب گناه مى شود، نزد خدا محبوب تر است از يك پيرمرد اهل عبادتى كه بخيل باشد».

با اين كه جوان سخى در معرض گناه هست و پيرمرد در سن و سال گناه كردن نيست، در عين حال خدا آن جوان گناهكار سخاوت پيشه را محبوب تر مى دارد تا پيرمرد عابد متورع از گناهى كه بخيل باشد. و خلاصه اءَفضل الناس ايمانا اءَبسطهم كفّا (841) از نظر ايمان افرادى برترند كه گشاده دست و بخشنده اند و به ديگران رسيدگى مى كنند.

3 - شكرگزارى از نعمت هاى الهى

سرّ ديگرى كه براى زكات واجب و مستحب مى توان بيان كرد، شكر نعمت است. خداوند اين احكام را به صورت واجب يا مستحب، مقرر فرمود تا انسان را به شكرگزارى در مقابل نعمت هاى خود عادت دهد. شكر منعم يك امر عقلى است. امام صادق عليه‌السلام در پاسخ سائلى كه از حضرت سوال كرد:

هل للشُّكر حدّ اذا فعلَهُ العبدُ كان شاكرا قال نعَم قُلت ما هو قال يَحمَدُ اللّه على كلّ نعمَة عليهِ فى اءَهل و مَال و ان كانَ فيماَانعم عليه فى ماله حقّ ادّاهُ (842).

«آيا شكر اندازه اى هم دارد كه اگر بنده آن كار را انجام داد شاكر باشد و اگر آن را انجام نداد، شاكر نباشد؟ حضرت فرمودند: بله. عرض كرد: آن كار چيست؟ حضرت فرمودند: اولا، خدا را نسبت به آن نعمت هايى كه از نظر خانوادگى و مالى به او داده، ستايش كند و اگر اين نعمت، نعمت مالى است، خدا حقى در آن مال قرار داده كه بايد آن حق را ادا كند. اين حق را كه ادا كرد، شكر منعم را انجام داده است».

بنابراين، يكى ديگر از اسرار حكم الهى در اداى حقوق مالى، مى تواند توجه دادن انسان به اين واجب عقلى؛ يعنى شكر منعم باشد.

4 - تخلّق به اخلاق الهى

سرّ ديگرى كه بيشتر جنبه تربيتى دارد، تعلق انسان به اخلاق الهى است. خدا جواد است؛ قاضى الحاجات است؛ رحمان و رحيم است؛ محبوب و محب است و دوست دارد كه انسان نيز به اين اخلاق و آداب تخلق پيدا كند؛ چون خودش جواد است، دوست دارد بنده اش هم جواد باشد و چون خودش حوايج بندگان را برآورده مى كند، دوست دارد بندگانش هم در مقابل نيازمندان همين كار را بكنند. انسان بايد بتواند اين اخلاق كريمانه و بزرگوارانه را كه برگرفته از كمال الهى است تحصيل كند، در سخنى از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام وارد شده است كه حضرت فرمودند:

انَّ اءَهل الارض لَمَرحوُمون ما تحَابّوا و اءَدَّوا الامانةَ و عمِلوا بالحقِّ (843).

«رحمت خداوند شامل همه انسان ها مادامى كه همديگر را دوست داشته باشند، اداى امانت نمايند و كارهاى شايسته انجام بدهند».

همه مردم زمين با چند شرط مورد رحمت و عنايت خدا خواهند بود: يكى اين كه همديگر را دوست داشته باشند؛ كه دوست داشتن از اخلاق بزرگ الهى است و دوست دارد كه بنده هايش نيز اينگونه باشند؛ و اصلا اين غريزه نوع دوستى، و حس دگردوستى از تفضلات خاص الهى به بشر و وجه تمايز انسان از حيوانات است؛ وگرنه غرائز خشم، شهوت، حب اولاد و...، در همه حيوانات مشترك است: هر حيوانى، بچه اش را دوست دارد، اما غريزه نوع دوستى و دگردوستى، امتيازى است كه خدا به انسان عنايت كرده است.

اميرالمومنين عليه‌السلام در دستورالعملى به مالك اشتر مى فرمايند:

يا مالك...اءَشعِر قبلك الرَّحمة للرَّعيَّة و المحبَّة لهم و اللُّطف بهم (844).

«مالك! دلت را سرشار از دوستى رعيت و مردم كن، مردم را دوست داشته باش».

و يا در روايتى آمده است:

اءَحبّ الخلق الى اللّه، مَن نفَع عياله (845).

«محبوب ترين مردم نزد خدا كسى است كه براى بندگان خدا نافع باشد».

چون آنها را دوست دارى برايشان نافع باش. حتى از اين بالاتر خداوند متعال نه تنها دوست دارد كه انسان ها، يكديگر را دوست داشته باشند و همه را به منزله يك پيكر مى بيند، در روايتى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

مثل المومنين فى تؤ ادهم و تراحمهم مثل الجسد اذا اشتكى بعضه تداعى بره بالسهر والحمىّ (846).

«ههم انسان ها مانند يك پيكر هستند، اگر يك عضوش دردمند شود اعضاى ديگر هم آزرده مى شوند».

خدا دوست دارد كه انسان همه موجودات را دوست داشته باشند؛ روايت عجيبى را مرحوم صاحب جواهرالكلام نقل مى فرمايد كه پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: واطّلعت على الجَنَّةِ فراءَيتُ امراءة مُومِسَة يعنى زانية فساءلتُ عنها، فقيل: انها مرَّت بكلب يَلهَثُ من العطش فاءرسلت اِزارَها فى بئر فَعَصَرَتهُ فى حَلقِهِ حتى روى فَغَفَرَ اللّه لها (847).

«در شب معراج، وقتى به بهشت نظر كردم، زن زناكارى را ديدم، سوال كردم: بهشت كه جاى زناكار نيست، اين جا چه مى كند؟ خطاب آمد اين زن زناكار از كنار سگ تشنه اى عبور مى كرد، جامه اش را درآورد و در چاه آب فرو برد و جامه خيس را در دهان سگ فشار داد و سگ را از تشنگى نجات داد. به همين دليل مورد غفران الهى واقع شد».

مشابه اين را سعدى در گلستان به نظم در آورده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يكى در بيابان سگى تشنه يافت |  | برون از رمق در حياتش ‍ نيافت |
| كله دلو كرد آن پسنديده كيش |  | چو جبل اندر آن بست دستار خويش |
| به خدمت ميان بست و بازو گشاد |  | سگ ناتوان را دمى آب داد |
| خبر داد پيغمبر از حال مرد |  | كه داور گناهان از او عفو كرد |
| الا گر جفا كردى، انديشه كن |  | وفا پيش گير و كرم پيشه كن |
| يكى با سگى نيكويى گم نكرد |  | كجا گم شود خير با نيك مرد |
| كرم كن چنان كت برآمد ز دست |  | جهانبان، در خير بر كس ‍ نبست |

## شرايط صدقه دادن

بعد از آنچه در اصل ضرورت حكم مهم زكات به صورت واجب و صدقات مستحب طرح شد، در سخن امام سجاد عليه‌السلام قيود و شروطى براى اداى اين حق و تحقق كامل آن لحاظ شده است كه در حقيقت اگر آن شرايط مراعات نشود مستحبش صدقه نخواهد بود و واجبش هم فقط اسقاط تكليف است.

شرط اول؛ صدقه پنهانى

شرط اول كه در فرمايش امام سجاد عليه‌السلام به عنوان رعايت حق صدقه بيان شده اين است:

اءَن تعلَم اءَنَها ذُخرُك عند ربّك و وديعتك الّتى لا تَحتَاج الى الاِشهاد فاذا عَلِمت ذلك كُنتَ بمَا استَودَعتَه سرّا اءَوثَقَ بما استَودَعتَهُ علانية.

شرط اول اين است كه وقتى مى دانى كه صدقه تو، وديعه و امانت در پيشگاه پروردگار است و آن را در جايگاه امن و مطمئنى ذخيره مى كنى، پس بهتر است به صورت سرى و پنهانى انجام گيرد و كسى بر اين راز مطلع نشود. در سخنى از امام صادق عليه‌السلام آمده است كه فرمودند:

الصدقة واللّه فى السّرّ اءفضل من الصدقة فى العلانيّة (848).

«فضيلت و كمال صدقه پنهانى بيشتر از صدقه آشكار و علنى است».

در كلام امام عليه‌السلام قسم وجود دارد؛ اين قسم ها در سخنان اهل بيت عليهم‌السلام همه ناظر به يك نكته هاى ظريفى است و بيشتر براى تاكيد و به اصطلاح پذيرش و تسليم شنونده و مستمع است؛ چرا كه بر صدقه آشكار عوارض سوء و آفاتى عارض مى شود.

اسحاق بن عمار كه از صحابه امام صادق عليه‌السلام است مى گويد: روزى امام عليه‌السلام به من فرمودند:

يا اسحاقُ كيفَ تَصنَعُ بِزَكاةِ مَالِكَ اذا حَضَرَت قُلتُ ياءتُونى الى المنزل فاءُعطيهم فقال لى: ما اَرَاكَ يا اسحاق الا قد اَذلَلتَ المؤمن فايّاكَ ايّاكَ اِنَّ اللّه يقول مَن اَذلّ لى وليّا فقد اَرصَدَنى بالمُحاربةِ (849).

«براى پرداخت زكات مال، چگونه عمل مى كنى؟ عرض كردم: فقرا را خبر مى كنم، به خانه مى آيند و حقشان را اعطا مى كنم. امام عليه‌السلام فرمودند: تو با اين كار موجبات ذلت و خوارى مومنان را فراهم مى كنى، اسحاق مراقب باش! بپرهيز از اين كار! خداوند متعال مى فرمايد: كسى كه وليى از اولياى مرا ذليل كند در حقيقت به جنگ من آمده است».

گاه ممكن است فرد نيازمند، از روى استيصال و احتياج، صدقه آشكار را بپذيرد، اما در انظار و در مقابل ديگران اين كار موجب سرشكستگى و حقارت نفس و ايذا و اذيت او مى شود كه مشمول اين سخن است.

در روايت ديگرى آمده است كسى به محضر امام جواد عليه‌السلام رسيد و نقل كرد كه من امروز به ده نفر انفاق كردم. امام عليه‌السلام فرمودند:

قد اَبطَلتَ بَرِّكَ باخوانِكَ و صَدَقاتك قال: و كَيفَ ذلك يابنَ رسول اللّه قال...اقراء قَولَ اللّه عزَّ وَ جَلّ «يا اَيّها الَّذين آمنوا لا تُبطِلوا صدقاتِكم بالمنّ و الاذى» (850) قال الرَّجل يا ابن رسول اللّه ما مَنَنتُ على القوم الَّذين تصدَّقتُ عليهم و لا آذَيتُهُم...و هو كلُّ اَذى (851).

«همه آن خدمتى كه كرده بودى باطل كردى. عرض مى كند: چرا باطل كردم؟ چه كردم كه موجب بطلان شد؟ فرمودند: آيه شريفه را قرائت كن، آيه شريفه مفهومش اين است كه: اى انسانهاى مومن! وقتى صدقه مى دهيد صدقه خود را با منت گذارى و ايذاى ديگران از بين نبريد. شخص مى گويد، من عرض كردم: يابن رسول اللّه! من نه بر آنها منتى گذاشتم و نه روش من، روشى بود كه آنها اذيت شده باشند. حضرت فرمودند: مگر به آيه توجه نكردى، اين اذيت همه انواع آزار را در بر مى گيرد».

بنابراين، هم كيفيت پرداخت بايد آبرومندانه باشد كه هيبت شخص مومن در معرض خطر قرار نگيرد و هم برخورد صدقه دهنده كه بحث بعدى ماست بايد مؤ دبانه و محترمانه باشد به اين ترتيب كه بايد اين كار در نهان انجام بگيرد كه موجبات ايذاى گيرنده فراهم نشود. اين تاكيد به پنهان كارى و اين كه اين كار به عنوان يك سرّ بين تو و خداى تو باشد، براى اين است كه انسان ها به خصوص انسان هاى مومن، بيشتر در معرض خطر و دسيسه هاى شيطانند؛ با اين عمل پنهانى جلو طغيان ريا و عجب بسته مى شود؛ يعنى انسانى كه مالش را به عنوان اداى حق واجب يا به عنوان يك عمل مستحب و مستحسن به ديگران مى بخشد ممكن است در باطن به عارضه خودپسندى، ريا و شرك در عمل مبتلا شود كه هر دو ناپسند و مذموم است. قرآن در سوره مباركه بقره مى فرمايد:

ان تُبدوا الصَّدقات فنِعِمّا هى...يُكَفِّر عنكم من سيّئاتكم و اللّه بما تعملون خبير (852).

«صدقه دادن آشكار بسيار خوب است؛ اما اگر اين كار در خفا و پنهانى انجام گيرد، قطعا بهتر است. صدقه پنهانى موجب تكفير گناهان مى شود».

اگر اهل دقت توجه بفرمايند در مورد اداى صدقه آشكار مى فرمايد: فنعما هى اما وقتى به صدقه پنهان مى رسد، علاوه بر اين كه مى فرمايد: بهتر است، بعد مى فرمايد: يكفر عن سيئاتكم موجب تكفير و پوشش ‍ گناهان گذشته شما مى شود. نكته مهم اين كه بيننده اى هست كه عمل شما را مى بيند و همان بيننده خدا براى شما كافى است. پس پنهانى به نفع شما است. روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره صدقه پنهانى نقل شده است كه حضرت فرمودند:

صدقة السّرّ تطفى ء غضب الربّ جلّ جلاله (853).

«صدقه پنهانى غضب خدا را فرومى نشاند».

اگر خدا به خاطر گناهى نسبت به مومنى خشم گرفته باشد و او با دست خود پنهانى صدقه بدهد، خشم خدا را از بين برده است؛ يعنى صدقه پنهانى اين مقدار تاثير دارد.

علاوه بر اين، اصل صدقه و زكات، يك عمل عبادى است و همانگونه كه قبلا در باب نماز و روزه هم اشاره كرديم اعمال عبادى با تظاهر و رياكارى تنافى ماهوى و جوهرى دارد و آن عمل براى تقرب الى اللّه است؛ حال آن كه ريا يعنى غيرخدا را در كار خدايى دخيل كردن؛ و نيز اشاره كرديم كه در روايات فراوان آمده كه خداوند متعال فرموده:

اءنا خير شريك و مَن اَشرك معى شريكا فى عمله فهو لَشَريكى دونى لاءَنّى لا اَقبل الا ما خَلَصَ لى (854).

«من بهترين شرك هستم و اگر كسى در اعمالش غير مرا شريك گرداند مورد قبول من نخواهد بود چون فقط عمل خالص را مى پذيرم».

بنابراين، همه آن كارى كه به قصد ريا انجام مى گيرد براى آن اشخاصى است كه كار به خاطر رعايت آنها انجام گرفته، در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است:

لا يقبل اللّه من مُسمِع و لا مُراء و لا منّان (855).

«خداوند، صدقه را نه از كسى كه دوست دارد ديگران بفهمند و نه از رياكار مى پذيرد و نه از منت گذار».

غرض ديگر از تشريع صدقه واجب و مستحب، علاوه بر نفع ديگران، جنبه تربيتى آن براى خود انسان است. و اگر قرار باشد كه در يك جهت تربيتى انسان را اصلاح كند؛ مثلا خصيصه بخل را از انسان بزدايد، ولى يك رذيله ديگر رياكارى و عجب را تقويت كند ديگر تربيت نخواهد بود. امام سجاد عليه‌السلام با عباراتى طولانى كه نسبت به بسيارى از مطالب ديگر حضرت بيشتر است، اصرار مى فرمايند كه اين كار بايد ميان تو و خداى تو مخفى باشد و هيچ نيازى نيست كه ديگران را مطلع كنى؛ نه اين كه تو خدا را قبول ندارى، بلكه تو مى خواهى اطمينان بيشترى پيدا كنى و اين بى اعتمادى به خداوند متعال است؛ پس اين عمل ريايى است و تظاهر موجب بطلان صدقه و كار خير تو مى شود.

آيه شريفه در مورد مطلق عبادت مى فرمايد:

قل انّما اءنا بشر مثلكم يوحى الىّ انّما الهكم اله واحد فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعبادةِ ربّه اءحدا (856).

«بگو: من فقط بشرى هستم مثل شما؛ (امتيازم اين است) به من وحى مى شود كه تنها معبودتان مبعود يگانه است؛ پس هر كه به لقاى پروردگارش ‍ اميد دارد، بايد كارى شايسته انجام دهد، و هيچ كس را در عبادت پروردگار شريك نكند».

اگر كسى مشتاق لقاى الهى است، نبايد با عمل عبادى براى خداى متعال شريك قرار دهد، بر اين اساس در روايات وارد شده است كه:

مَن صلّى مُرائاةَ النّاس فهو مشرك و مَن زَكّى مُرائاةَ الناس فهو مشرك و مَن صَامَ مُرائاةَ النّاس فهو مشرك (857).

«كسى كه نماز را به قصد ريا به جا آورد مشرك در عبادت است. كسى كه زكات يا صدقه بدهد و از دادن صدقه قصدش ريا و تظاهر باشد مشرك است كسى كه به قصد تظاهر روزه بگيرد مشرك در عبادت است. - و به يقين عمل مشرك مقبول درگاه خداوند قرار نمى گيرد -».

شرط دوم؛ صدقه بدون منت

اما شرط دومى كه در كلام امام سجاد عليه‌السلام براى اداى حق صدقه ذكر شده است اين عبارت است:

ثم لم تمتَنَّ بها على اءحد لانَّها لك).

منت نهادن در دادن صدقه ضايع كردن حق صدقه است؛ يعنى اصل عمل نابود مى شود. يا ايها الَّذين آمنوا لا تبطلوا صدقاتكم بالمن و الاذى (858) با منت گذارى، صدقه را باطل نكنيد. باطل به معناى از بين بردن اصل عمل است.

از نظر تحقق خارجى، منت نهادن صورت هاى مختلفى دارد: گاهى در پرداخت تظاهر مى كند؛ گاهى بعد از پرداخت آن را بيان مى كند؛ و گاه از شخصى كه به او صدقه داده است انتظار خدمت يا احترام بيشترى دارد؛ و يا به نوعى گيرنده صدقه را تحقير مى كند، كه همه از مصاديق منت است و سرّ ممنوعيت آن از نظر معارف دين براى كسانى كه با مكتب تربيتى اسلام آشنا هستند به وضوح روشن است. مگر نه اين است كه خداوند متعال به اين عمل فرمان داده است تا روح مسلمان را تربيت كند؟

علاوه بر اين، اين عمل يك امر عبادى و تقريبى است؛ بنابراين نيت تقرب مى خواهد و منت گذارى با تقرب الى اللّه تفاوت جوهرى و ماهوى دارد؛ مضافا نقض غرض تربيتى مى شود؛ چرا كه انسان صدقه دهنده مامور به اين عمل شده است تا يك رذيله اخلاقى را از خود دور كند؛ بخل و دنائت از خصايص زشتى است كه انسان بايد با دادن زكات و صدقه آنها را در خود سركوب كند و از بين ببرد؛ حال اگر انسان با منت گذارى روح طغيان و سركشى و طلب كارى از مومنان را در خود احيا كند، دقيقا چيزى است كه شرع مقدس با آن مخالف است. امتيازخواهى از ديگران، خودبينى، اعجاب و ابتهاج به نفس، همه مخالفت با مصالح تربيت بشر است و صلاح بشر در اين است كه اين اخلاق رذيله را ترك كند. اگر صدقه واجب مى پردازد، در واقع عمل به وظيفه است و در عمل به وظيفه معنا ندارد كه در قبال آن، چيزى طلب كند، و بر ديگران منت بگذارد. اين حق فقير است؛ حق نيازمند است؛ و به تعبير قرآن و فى اموالهم حق للسائل و المحروم (859) محروم حق خود را گرفته و كسى كه حق خود را مى گيرد، ديگر معنا ندارد بر او منت گذاشته شود. و اگر صدقه واجب نيست و مستحب است صدقه دهنده با اين كار به خود منفعت مى رساند بنابراين، باز نبايد منت بگذارد. به تعبير امام سجاد عليه‌السلام كه فرمودند:

ثمَّ لَم تمتنّ بِهَا عَلى اءَحَدَ لانّها لك...لانَّ فى ذلك دَليلا انَّك لم تُرِد نفسك بها و لو اءَرَدت نفسك بها لم تمتنَّ بها على اءَحد.

به وسيله آن بر كسى منت مگذار؛ چون نفعش به خودت بازمى گردد و با اين كار منت گذارى معلوم مى شود تو از دادن صدقه دنبال منفعت خود نيستى و اگر نيتت از صدقه، اعانه و نفقه به نيازمندان و تحصيل منفعت باشد، خدمتى است كه به خود انجام مى دهى و از ديگران مطالبه اجر و مزد كردن معنا ندارد. امام صادق عليه‌السلام از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام نقل مى كنند كه فرمودند:

مَن عَلِمَ اَنَّ ما صَنَعَ انَّما صَنَع ز الى نفسه لم يستَبطِ النَّاس فى شُكرهم و لم يستَزِدهُم فى مودَّتِهم فلا نلتمس من غيرك شُكرَ ما اَتَيتَ الى نفسك و وَقَيتَ به عِرضَكَ (860).

«كسى كه صدقه مى دهد و اعتقاد دارد كارى براى خودش انجام داده، معنا ندارد كه از ديگرى توقع اجر و پاداش داشته باشد و مشتاق اين باشد كه ديگران او را بيشتر دوست داشته باشند. نبايد انتظار داشته باشى كه ديگران به خاطر كارى كه به نفع خود انجام داده اى از تو شكرگزارى كنند».

تو كارى را انجام دادى تا آبروى خود را در دنيا و آخرت حفظ كنى، چرا انتظار دارى كه ديگران از تو تشكر كنند و سپاس گويند؟ علاوه بر اين، در حديثى از امام صادق عليه‌السلام درباره صدقه آمده است:

اءَنَّها تَقَعُ فى يد اللّه قبل اءَن تَقَعَ فى يد السّائل (861).

«صدقه قبل از اين كه به دست فقير برسد، به دست خدا مى رسد».

و چون به دست خدا مى رسد، خدا بايد بپذيرد و خدا هم مى گويد: لا يقبل اللّه صدقة منّان (862) خداوند، صدقه فردى را كه منت مى گذارد قبول نمى كند. درست برعكس آنچه در اذهان است. در حقيقت نيازمند و فقير است كه بر صدقه دهنده منت دارد؛ چون گيرنده صدقه، وسيله شده تا صدقه دهنده به خدا تقرب پيدا كند، پس اگر بناست كسى منتى داشته باشد گيرنده صدقه است، نه دهنده آن؛ و اين اخلاق بسيار ناپسندى است كه اگر كسى قدم كوچكى براى ديگرى برمى دارد در مقابل از او امتيازخواهى و باج گيرى كند. اين زشت ترين و مذموم ترين رذيله اخلاقى است. در روايتى مشابه روايت قبل، از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است كه فرمودند:

ما تقع صدقة المؤمن فى يد السائل حتى تقع فى يد اللّه (863).

«صدقه اى كه از دست انسان مومن به فرد نيازمند داده مى شود، به دست او نمى رسد مگر اين كه در دست خدا قرار گيرد».

و بعد حضرت اين آيه را تلاوت فرمودند:

اءَلَم يَعلموا اءَنَّ اللّه هو يَقبَل التَّوبة عن عبادهِ و ياءخُذ الصَّدقات و اَنَّ اللّه هو التّوّاب الرحيم (864).

«آيا نمى دانيد كه آن كسى كه قبول كننده توبه عباد و گيرنده صدقات است خداست!».

و به همين ملاك، حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام در باب وظايف صدقه دهنده و زكات سخنان عجيبى دارند، مى فرمايند:

اذا ناوَلتُم السّائل فليُرَدِّ الَّذى يُناولُهُ يدَه الى فيه فيقبِّلُها فانَّ اللّه عزَّ وَ جَلّ ياءخذها قبل اءَن تَقَع فى يد السائل فانَّه عزَّ وَ جَلّ ياءخذ الصَّدَقات (865).

«هرگاه دست نيازمندى به سوى شما دراز شد، صدقه دهنده موظف است ابتدا دست سائل را ببوسد و بعد صدقه را در دست او بگذارد؛ چون در حقيقت اين دست، نماينده دست خداست، اين دست دراز شده تا تو حق اللّه را در آن بگذارى».

اين توصيه ها براى تربيت روح انسان است؛ روحى كه ميل به طغيان و سركشى دارد.

داستان معروفى است كه شخص ثروتمندى وارد مسجد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شد و در صف نماز نشست. بعد از او فقيرى آمد. كنار او نشست شخص ثروتمند عبا و لباس خودش را جمع و جور كرد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه شاهد اين ماجرا بودند برآشفته شدند و فرمودند: آيا ترسيدى چيزى از فقر او به تو سرايت كند كه خودت را جمع كردى؟ اى رسول خدا! در مقابل اين عمل حاضرم به عنوان كفاره، نيمى از ثروتم را به اين مرد ببخشم. جالب اين است كه مرد فقير آنقدر عفيف و پاكدامن بود و عزت نفس داشت كه حاضر نشد؛ و وقتى حضرت از او سوال كردند: چرا نمى پذيرى؟ گفت: اءَخافُ اءَن يدخلنى ما دخله (866) مى ترسم من هم به خصلت اين مرد مبتلا شوم. شيوه اولياى الهى در اين مساله واقعا شايان دقت است و مومنان بايد روش و سيره انبيا، اوليا و بزرگان دين را به عنوان الگو مورد توجه قرار دهند.

در زمان اميرالمومنين عليه‌السلام در پرداخت زكات نه تنها منتى در كار نبود، بلكه حضرت قاعده اى مقرر كرده و فرموده بودند:

من له حاجة فليرفعها فى كتاب لاصون وجوهَكم عن المساءلة (867).

«هركس، حاجت و نيازى دارد، بنويسد و براى من بفرستد تا به اين وسيله آبروى شما را محفوظ بدارم».

يعنى حتى امام عليه‌السلام حاضر نبود با يك صاحب حاجت رودررو شود كه مبادا احساس ذلت كند. در سيره اباعبداللّه عليه‌السلام نقل شده است كه حضرت از پشت در نياز افراد را برآورده مى فرمودند، وقتى از حضرت درباره علت آن سوال كردند؛ فرمودند: براى اين كه حرمت او حفظ شود و در خودش احساس حقارت نكند. در روايت داريم:

لعن اللّه مَن اءَكرم الغنىّ و مَن اءَهان الفقير لفقره (868).

«به لعنت خدا گرفتار شود كسى كه به شخص ثروتمند به خاطر اموالش ‍ احترام و به فقير و نيازمند به خاطر فقرش اهانت كند».

اصلا منت گذاشتن و هر نوع استخفاف و كوچك كردن شخصيّت مومن، حتى از ناحيه خود او هم ممنوع است؛ يعنى خود انسان هم حق ندارد كارى كند كه موجب كوچك شدن و حقارت او شود، چرا كه اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

ساعةُ ذُلّ لا تفى بعزِّ الدَّهر (869).

«يك ساعت ذلت با يك عمر عزت قابل معاوضه نيست».

مبنا و معيار معارف دين اين است كه:

و للّه العزة و لرسوله و للمومنين (870).

«خدا عزيز است، رسول خدا عزيز است و مومنان هم عزيزند».

در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرموده اند:

ليس من اءخلاق المومن، المَلَقُ و الحَسَد الا فى طلب العلم (871).

«مومن حق ندارد تملق بگويد و حسادت كند؛ زيرا در سايه اين چاپلوسى است كه موجبات كوچكى و حقارت او فراهم مى شود؛ مگر يك جا آن هم در طلب علم».

به قول شاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| افتادگى آموز اگر طالب علمى |  | هرگز نخورد آب زمينى كه بلند است |

البته بحث مفصلش را در حقوق معلم و متعلم بيان خواهيم كرد.

دست دراز كردن پيش ديگران هرچند براى آموختن علم يك نوع ذلت است، اما طبق بيان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرمودند:

مَن لم يصبر على ذُلِّ التَّعلُّم ساعة بَقِىَ فى ذُلِّ الجهل اءبدا (872).

«اگر كسى ذلت تعليم را نپذيرد، مجبور است تا ابد در ذلت جهل و نادانى باقى بماند».

اين يك استثنا است؛ اما هر نوع تحقير و كوچك كردن كه منت گذارى هم يك مصداق آن مى باشد ممنوع است. در روايتى آمده است كه؛ اميرالمومنين عليه‌السلام از صفين به شام تشريف مى بردند، وقتى وارد شهر «انبار» شدند، مردم انبار به استقبال حضرت آمدند و به دنبال مركب اميرالمومنين عليه‌السلام شروع به دويدن كردند. حضرت توقف كرده و فرمودند: اين چه كارى است؟ گفتند: روشى است كه سلاطين ايران به ما آموخته اند كه هر وقت مهمان محترمى آمد، به دنبال مركب او پياده حركت كنيم. حضرت فرمودند:

اما علِمتُم اءنَّ مَشىَ الماشى مع الرّاكبِ مفسدة للرّاكب و مَذَلَّة للماشى انصرِفوا (873).

«آيا نمى دانيد كه اين عمل شما - پياده دويدن به دنبال مركب و دنبال سواره - هم موجب فساد اخلاق و خودباورى راكب است و هم موجب ذلت و كوچكى پياده ها؟ برگرديد و اين كار را انجام ندهيد».

در همه معارف دين، حتى در دستورات فقهى نيز بر عدم منت گذارى و منت پذيرى مؤمن تاكيد شده است. مرحوم سيد محمد كاظم يزدى از اعلام فقهاى معاصر در كتاب «عروة الوثقى» كه ابواب فقه را در آن گردآورى كرده اند، در باب تيمم مساله اى را بيان مى كنند و مى فرمايند:

اگر آب پيدا نشد، بايد با خاك تيمم كرد؛ حتى اگر كسى آب در اختيار دارد؛ و حاضر است آب را داده و در قبال آن پول هم نگيرد، اما بر انسان منت مى گذارد، جايز نيست انسان آب را بگيرد و با آبى كه با منت تحصيل كرده، وضو بگيرد.

لو وَهَبَهُ غيره بلا مِنَّة و لا ذِلَّة وَجَبَ القبول (874).

اين متن عبارت عروة الوثقى است و فقهاى بزرگوار بعد از سيد نيز همه براساس اين فرع نظر داده اند.

اينها نكاتى است كه تاكيد مى كند تا صدقه دهنده و صدقه گيرنده هر دو، شرايط عزت و رعايت حرمت و شخصيّت مومن را لحاظ كنند؛ در غير اين صورت صدقه عمل ناپسندى خواهد بود كه در تغاير اساسى با مساله زكات، صدقه و انفاق است.

## بهترين صدقات

پرداخت كننده صدقات بايد بهترين و محبوب ترين اموالش را به عنوان صدقه انتخاب كند لن تنالوا البرّ حتى تنفقوا ممّا تحبّون (875)، چرا بايد محبوب ترين را انتخاب كند؟ به همان دليلى كه گفتيم گيرنده صدقه در حقيقت خداست و صدقه هديه اى براى خداست.

اءنها تقع فى يد اللّه قبل اءن تقع فى يد السائل (876).

«صدقه قبل از رسيدن به دست فقير، به دست خدا مى رسد».

بنابراين، چيزى را كه انسان به عنوان هديه و تحفه به محضر رب العالمين تقديم مى كند، بايد از محبوب ترين چيزهايى باشد كه نزد اوست و ثانيا گفتيم صدقه منفعتش به خود انسان برمى گردد؛ وقتى قرار است ان تعلم اءنها ذخرك اين ذخيره انسان در پيشگاه خداوند باشد، چيزى را كه انسان براى روز احتياج و نيازمندى خود ذخيره مى كند، يقينا نبايد از چيزهاى نامطلوب و غيرمرغوب باشد. اندوخته معمولا از بهترين، مطلوب ترين و مرغوب ترين جنس هاى موجود است.

از اين رو انسان بايد براى روز احتياج، بهترين ها را ذخيره كند و كمال صدقه به اين خواهد بود كه به تعبير قرآن لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون بهترين و محبوب ترين چيزهايش را ببخشد.

## آداب صدقه دادن

1 - كوچك شمردن صدقه

يكى از نكات ديگرى كه با ظرافت خاصى در كلمات اهل بيت عليهم‌السلام مطرح شده اين است كه صدقه دهنده، عمل خود را ناچيز و كوچك بشمارد و اين اعتقاد خود را به گيرنده صدقه نيز ابراز كند. امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

راءيتُ المعروف لا يصلُحُ الا بثَلاث خِصال تصغيرِهِ و تستيرِهِ و تعجيلِهِ فانَّكَ اذا صغَّرتَهُ عظَّمتَهُ عند من تصنعُهُ اليه و اذا سَتّرته تَمّمته و اذا عَجّلته هنّاتَه (877).

«كار خير و عمل معروفى كه انجام مى دهى، تمام نيست مگر با رعايت سه خصوصيت: اول اين كه آن كار را بسيار كوچك بشمارى؛ دوم اين كه آن را پنهانى انجام دهى و سوم اين كه آن كار را با سرعت و عجله انجام دهى. وقتى اين كار را كوچك شمردى نزد كسى كه كار براى او انجام گرفته، بزرگ جلوه مى كند و هنگامى كه آن را پنهانى به جا آوردى خوبى را كامل كرده اى و هنگامى كه با عجله آن را انجام دادى شيرينش نموده اى».

وقتى نيازمندى از دست شما هديه مى گيرد و شما با حسن خلق به او مى گويى كه من از كوچكى و از كمى هديه ناقابل خود عذرخواهى مى كنم، ارزش كار خيلى بيشتر مى شود. وقتى كار خير پنهان انجام پذيرد، كمال عمل با پنهان كارى حاصل مى شود و هنگامى كه آن كار را با سرعت و عجله انجام دادى، اين خدمت گواراتر و شيرين تر مى شود. چه بسا شخصى در شرايطى قرار دارد كه در همان لحظه محتاج است و شما هم بنا دارى كه براى او خدمتى انجام دهى، چه بهتر كه اين خدمت و خير به سرعت انجام گيرد.

غرض ما از اين روايت همان قسمت اول است كه كار را كوچك بشمارى و اين دقيقا همان نكته اى كه انسان مامور است در همه عبادات چنين تصويرى از عمل خويش داشته باشد؛ نماز، روزه، حج، زكات و صدقه مستحبى خود را كه عبادت است در پيشگاه خداوند ناچيز و كوچك جلوه دهد؛ وگرنه تعدد عبادات موجب غرور مى شود و نتيجه آن عجب است كه با اصل عبادت منافات دارد. بنابراين اصل است كه امام سجاد عليه‌السلام در دعاى مكارم الاخلاق مى فرمايند:

و عبِّدنى لك و لا تفسد عبادتى بالعُجب (878).

«خدايا! مرا بنده خود قرار ده، مرا به عبادات و اتيان فرايض عادت بده، منتها طورى نباشد كه اين عبادات من با عجب و خودپسندى فاسد شود».

در حقيقت كوچك شمردن، هم موجب تشخص خود انسان است كه خود را از يك رذيله اخلاقى، صيانت و حفاظت كرده و هم شخصيّت گيرنده آن را پاس داشته و حرمت او را ارج نهاده است.

2 - مقدم داشتن نزديكان و اقوام

نكته ديگر كه از سخنان اهل بيت عليهم‌السلام و دستورات اخلاقى دين استفاده مى شود اين است كه انسان، در مقام اعطا و انفاق، ذوى الارحام و اقوام و نزديكانش را بر ديگر نيازمندان مقدم كند كه با اين كار هم فضيلت صدقه دادن را درك كرده و هم صله رحم نموده است و در معارف ما آمده است كه:

لا صَدَقَة و ذو رَحِم محتاج (879).

«اگر قوم و خويشى از انسان محتاج باشد، صدقه به ديگران اصلا صدقه نيست».

در روايت ديگرى آمده است:

اءافضَل الصَّدَقَة على ذِى الرَّحِم الكَاشِح (880).

«بافضيلت ترين صدقه، كمك كردن به ارحام و نزديكانى است كه نيازمندند».

توصيه شده كه اگر چه رحم با انسان ميانه خوب و ارتباط صميمانه اى ندارد، به او رسيدگى شود؛ چرا كه براى تربيت روح انسان خيلى موثر است. وقتى انسان بر خلاف ميل نفس عمل كند، آن را تربيت كرده است. نفس ‍ ميل دارد به كسى پول بدهد كه بيشتر متواضع و خاضع است. ولى وقتى انسان منسوبى دارد كه يك نوع دشمنى يا مخالفتى هم با انسان دارد، اگر در دل شب تاريك، بدون اين كه متوجه بشود چه كسى اين كمك را به او كرده، هديه و انفاق خود را به او برساند نفس خود را تربيت كرده است.

3 - پنهان بودن صدقه

در حالات امام سجاد عليه‌السلام همان طور كه پيش از اين اشاره كرديم نوشته شده است كه يكى از پسرعموهاى امام عليه‌السلام شكوه مى كرد كه على بن الحسين با اين كه تمكن دارد از من دستگيرى نمى كند؛ ولى بعد از وفات امام عليه‌السلام متوجه شد كه هدايا و انفاق هايى كه در دل شب تاريك به خانه او فرستاده مى شد و او از اين طريق زندگى خود را اداره مى كرد از ناحيه امام سجاد عليه‌السلام بوده است. تا امام عليه‌السلام از دنيا نرفته بود، خبر نداشت زندگى او چگونه تامين مى شود.

در شرح حال امام سجاد عليه‌السلام حتى مخالفان نوشته اند:

ما فقدنا صدقة السرّ حتى مات على بن الحسين عليه‌السلام (881).

«تا زمانى كه على بن الحسين عليهم‌السلام زنده بود صدقه پنهانى، امرى رايج بود، وقتى از دنيا رفت صدقه پنهانى از جامعه رخت بربست».

بنابراين در صدقه دادن پنهان بودن، كوچك شمردن، منت نگذاشتن و ترجيح دادن اقوام و ارحام و قربا، به خصوص اگر فقير باشد و با انسان هم ميانه خوبى نداشته باشد، از توصيه هاى مهم دينى ماست.

در روايت ديگرى نسبت به اجر اين خدمات و كارها و اعانات خير، آمده است كه:

الصدقة بعشرة و القرض بثمانية عشر و صلة الاخوان بعشرين و صلة الرحم باربعة و عشرين (882).

«صدقه ده برابر و قرض هيجده برابر و صله برادران بيست برابر و صله رحم بيست و چهار برابر نزد خدا پاداش دارد».

## روش پذيرفتن صدقه

نكته ديگر در حقوق صدقه، اين كه وظيفه اى هم براى گيرنده صدقه است كه اولا بايد عزت نفس خود را حفظ كند و دست نياز پيش اين و آن دراز نكند به تعبير امام صادق عليه‌السلام:

شيعتنا مَن لا يساءل الناس و لو مات جوعا (883).

«شيعيان ما كسانى هستند كه اگر از گرسنگى بميرند، دست حاجت پيش ‍ ديگران دراز نمى كنند».

ثانيا اگر كسى از آنها دستگيرى كرد، به حكم وجوب عقلى، وظيفه اش شكر منعم و شكرگزارى است. امام هشتم عليه‌السلام فرموده اند:

مَن لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر اللّه عز و جل (884).

«كسى كه شاكر مردم نباشد، شكر خدا را به جاى نياورده است».

در روايت ديگرى از امام اميرالمومنين عليه‌السلام وارد شده است:

مَن صَنعَ بمثل ما صُنِعَ اليه فانَّما كَافَاءَهُ و مَن اءَضعفَهُ كان شكورا و مَن شكر كان كريما (885).

«كسى كه در مقابل خدمت، خدمتى تقديم دارد پاداش عمل را داده؛ و كسى كه خدمت مضاعف كند شكور است؛ و انسان شاكر از كرامت اخلاقى برخوردار است».

شكرگزارى وظيفه اى است كه موجب تشويق انسان ها براى انجام خدمات و خيرات مى شود. مبادا انسان نيازمند دچار روحيه اى بشود كه برخورد او در مقابل كسانى كه به او خدمت مى كنند طورى باشد كه انسان ها را از انجام خدمت و عمل خير پشيمان كند.

# 13 - حقّ حجّ

و حقُّ الحجِّ اءَن تَعلَم اءنّه وفادة الى ربك و فِرار اليه مِن ذنوبك و بهِ قَبُول تَوبَتِكَ و قَضَاءَ الفَرضِ الَّذى اءوجبَهُ اللّه عليك.

«و اَما حَق حجّ اين است كه بدانى حجّ، زيارت و مهمانى خدا و فرار از گناهان به سوى اوست، توبه تو با حج پذيرفته مى شود و به وسيله آن، عملى كه خدا بر تو واجب كرده است، ادا مى شود».

مناسك حجّ يكى از عباداتى است كه براى خيمه دين به منزله ركن و ستون است. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

بُنِىَ الاِسلام عَلَى خَمس على الصَّلاة و الزَّكاة و الحجّ و الصّوم و الوِلايَةِ (886).

«اسلام بر پنج چيز بنيان نهاده شده است: نماز، زكات، حج، روزه و ولايت اهل بيت عليهم‌السلام».

در سخنى ديگر از امام صادق عليه‌السلام وارد شده است كه فرمودند:

مَن مَاتَ و لَم يَحُجَّ حَجَّةَ الاِسلام فَليَمُت اِن شَاءَ يَهودِيّا و اِن شَاءَ نَصرانِيّا (887).

«كسى كه فريضه حج به ذمّه اش باشد و انجام ندهد، هنگام وفات به او مى گويند: تو مسلمان نيستى؛ مخيّر هستى كه در زمره يهوديان از دنيا بروى يا در زمره نصارى».

علت اين مطلب هم روشن است؛ چرا كه بى اعتنايى به يكى از اركان دين است و در حقيقت بى اعتنايى به مهمانى و دعوت ميزبانى مثل خداوند متعال است. بنابراين تعجب برانگيز نيست كه نتيجه بى اعتنايى و پشت كردن به دعوت ميزبانى مثل ذات ذوالجلال الهى، خارج شدن از زمره مسلمانان باشد. دعوت حضرت حق در قرآن به صراحت اينگونه بيان شده است:

و للّه على الناس حجّ البيت مَن استطاع اليه سبيلا و مَن كفر فان اللّه غنى عن العالمين (888).

«خداوند حج بيت اللّه را بر كسانى كه توانايى دارند واجب فرموده و اگر كسى تمرد كند (و به حج نرود به خود زيان رسانده است)، خدا از همه مخلوقاتش بى نياز است».

به يقين است اين دعوت الهى، فوايدى براى مدعو و مهمان دربر دارد، كه اگر مهمان دعوت شده كفر ورزيد و بى اعتنايى كرد، نقصى در ذات ذوالجلال الهى وارد نمى شود؛ چرا كه او بى نياز از مهمان دارى است، بنابراين ميزبانى او براى نفع رساندن به مهمان است؛ نه بهره مندى خود، خداوند خطاب به حضرت ابراهيم عليه‌السلام مى فرمايد:

و اَذِّن فى الناس بالحجّ ياءتوك رجالا و على كلّ ضامِر ياءتين من كلِ فَجّ عميق (889).

«همگان را به حج بيت اللّه دعوت كن كه در آينده سواره و پياده از راههاى دور به نزد تو (خانه خدا) خواهند آمد».

ابراهيم عليه‌السلام وقتى خانه خدا را تجديد بنا كرد، مامور شد از همان زمان تا روز قيامت مردم را به حج دعوت كند و اين يك مهمانى خاص ‍ است كه سابقه اى چنين طولانى دارد و جالب است به اين نكته هم اشاره كنيم كه امام سجاد عليه‌السلام در بيان حقوق حج، تعبيرى دارند كه مى فرمايند: فرار اليه من ذنوبك بدان كه عمل حج، فرار از گناهان است به سوى خدا؛ يعنى گريختن از خود و اتصال به مبداء آفرينش. نظير اين تعبير در سوره مباركه ذاريات آمده است:

ففرّوا الى اللّه انّى لكم منه نذير مبين (890).

«به سوى خدا بگريزيد و من بيم دهنده آشكارم».

مرحوم صدوق در كتاب «من لا يحضره الفقيه» در تفسير اين آيه آورده اند كه:

ففرّوا الى اللّه يعنى حجّوا الى اللّه و من اتخذ مَحمِلا للحجِّ كان كَمَن ارتَبِطَ فَرَسا فى سبيل اللّه (891).

«به سوى خدا بگريزيد يعنى حج خانه خدا را به جاى آوريد و اگر كسى مركبى براى سفر حج تهيه كند، مانند كسى است كه براى جهاد فى سبيل اللّه مركبى فراهم كرده است».

## حج برترين عبادات

حج يكى از برترين عبادات است؛ در روايتى چنين تعبير شده است:

اَن الحج اءَفضل من الصلاة و الصيام لانَّ المصلِّى انَّما يشتَغِل عن اءهله ساعة و اَنَّ الصائم يشتغل عن اءهله بَياض يوم و اَنَّ الحاجَّ يُشخِصُ بدنه و يُضحِى نفسه و يُنفِقُ مالَهُ و يُطيلُ الغَيبة عن اءَهله لا فى مال يرجوهُ و لا الى تجارة (892).

«حج از نماز و روزه با فضيلت تر است؛ چرا كه انسان نمازگزار، در نماز براى دقايقى از خانواده، فرزند، زندگى و كارش جدا مى شود و محروميت انسان روزه دار از لذايذ زندگى در حدى سپيدى روز است، اما انسانى كه به حج مى رود، در حقيقت بدنش را به زحمت انداخته و از جان خود مايه مى گذارد، مال خود را صرف مى كند، زمان بسيار زيادى را از زن و فرزند و خانواده دور مى شود و بر اين كار او، هيچ منفعت مالى و تجارى نيز مترتب نيست».

پس معلوم شد كه حج علاوه بر همه تكلفات و سختى هاى ظاهرى، مشقت هاى ساير عبادات را نيز همراه دارد. رها كردن زن و فرزند، صرف مال در زكات، صرف وقت بدون فايده مادى و دنيوى و مهمتر از همه، تحمل غربت، مشكلات سفر و تعطيل نمودن روال عادى زندگى، از جمله دلايل سخن امام عليه‌السلام است كه مى فرمايند: حج، افضل از نماز و روزه است.

به نظر ما، حج از احكام اسرارآميز دين است؛ واقعا اين چه فريضه اى است كه امام مجتبى عليه‌السلام راه آن را بيست بار پياده طى مى كند و به اين سفر مى رود (893)؛ يا امام سجاد و امام صادق عليهما‌السلام به هنگام احرام بستن و لبيك گفتن مى لرزند و گريان مى شوند (894).

اميرالمومنين عليه‌السلام در خطبه اول نهج البلاغه مى فرمايند:

جعله سبحانه و تعالى للاسلام علما (895).

«خداوند متعال اين خانه خود (كعبه) را پرچم اسلام قرار داد».

يا در خطبه معروف حضرت زهرا سلام اللّه عليها آمده است كه فرمودند:

والحج تَسنِيَةُ لِلدِّينِ (896).

«حج، علو و رفعت اسلام است».

در فرمايش حضرت على و فاطمه عليهما‌السلام منزلت و جايگاه حج، به بالا رفتن پرچم دين تعبير شده است؛ پس بايد ديد چه اسرارى در آن نهفته است كه جز با بقاى اين عمل، دين قوام نمى يابد و جز در سايه بزرگداشت آن، دين رفعت و تعالى نخواهد داشت و چه سرى است كه حتى از نظر فقهى، فقهاى ما مى گويند: اگر در يك سال، حاكم اسلامى بفهمد كه بيت اللّه خالى از حاج و زائر خواهد بود موظف است به هزينه بيت المال، عده اى را روانه حج كند كه بيت اللّه خالى نماند، بنابراين عبادت حج، وجوه تمايز و تفاوت بسيارى با ساير اعمال و عبادات دارد كه براى ما، بسيارى از نكات و دقايق آن مكشوف نيست و كسى كه به اين سفر معنوى اقدام مى كند علاوه بر دريافت ها و فوايد معنوى بسيارى كه در آيات و روايات آمده است، از فوايد و بركات ديگرى هم برخوردار مى شود.

## اسرار و خصوصيات حج

گمان مى رود، بعد از تامل در همه آيات قرآن كريم و رواياتى كه درباره حج وارد شده است، مطلبى كه امام سجاد عليه‌السلام بيان فرموده اند، جامع ترين سخن است كه مى توان پيدا كرد؛ چرا كه سخنان اهل بيت عليهم‌السلام درباره حج و فضايل و اسرار آن فراوان است، اما به صورت پراكنده و متفرق ذكر شده است؛ و چون ما در مقام شرح و تفسير كلام امام سجاد عليه‌السلام در رساله مباركه حقوق هستيم، به نظر مى آيد بهترين مفسر و مبين كلام حضرتشان، خود ايشان باشند؛ چرا كه همه اسرار، احكام و واجبات الهى و اسرار همه آفرينش نزد اين خانواده است؛ به خصوص كه اين كلام متعلق به خود امام سجاد عليه‌السلام است. مرحوم حاجى نورى رحمة اللّه عليه در كتاب «مستدرك الوسايل» در ابواب حج روايتى را درباره امام سجاد عليه‌السلام نقل مى كند كه:

لمّا رجع مولانا زين العابدين عليه‌السلام من الحج استقبله الشّبلىّ فقال عليه‌السلام له حججت يا شبلىّ؟ قال: نعم يا ابن رسول اللّه! فقال عليه‌السلام: اَ نَزَلت الميقات و تجرّدت عن مخيط الثّياب و اغتسلت؟ قال: نعم، قال فحين نزلت الميقات نويت انَّك خلعت ثوب المعصية و لبست ثوب الطاعة؟ قال: لا، قال: فحين تجرت عن مخيط ثيابت نويت انك من الرياء و النفاق و الدخول فى الشبهات؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: فحين اغتسلت نويت انك اغتسلت من الخطايا و الذنوب؟ قال: لا، قال فما نزلت الميقات و لا تجرّدت عن مخيط الثّياب و لا اغتسلت (897).

«هنگامى كه امام سجاد عليه‌السلام از سفر حج باز مى گشتند، يكى از مسلمانان به نام شبلى به استقبال امام عليه‌السلام رفت. حضرت در اولين برخورد با او فرمودند: آيا تو به سفر حج رفته اى؟ عرض كرد: بله من توفيق انجام اين سفر را داشته ام. امام عليه‌السلام فرمودند: آيا براى حج به ميقات رفتى؟ لباس هاى دوخته را از تن بيرون آوردى و غسل كردى؟ گفت: بله. امام عليه‌السلام فرمودند: آيا وقتى وارد ميقات شدى، نيت كردى كه بعد از اين لباس گناه از تن بيرون آورى و لباس اطاعت و فرمانبردارى خدا را به تن كنى؟ گفت: نه، يابن رسول اللّه! چنين نيتى در نظرم نبود. فرمودند: وقتى كه لباس دوخته را از تن بيرون مى آوردى، آيا واقعا بنا داشتى كه ديگر لباس ريا و نفاق به تن نداشته باشى و علاوه بر اين كه از محرمات پرهيز مى كنى در امور شبهه ناك هم وارد نشوى؟ گفت: نه، يابن رسول اللّه! امام عليه‌السلام فرمودند: وقتى كه غسل مى كردى، آيا واقعا چنين نيتى داشتى كه براى هميشه از هر گناه و خطايى خود را تطهير كنى و گرد گناه نگردى گفت: نه، يابن رسول اللّه! امام عليه‌السلام گفت: تو كه هنگام ورود به ميقات نيت نكردى كه ترك گناه كنى و به هنگام درآوردن لباس دوخته و پوشيدن لباس ‍ احرام نيت نكردى كه به كلى از لباس معصيت و گناه و ريا و نفاق و امور شبهه ناك دورى كنى و گرد گناه نگردى، نه ميقات رفته اى و نه لباس دوخته از تن بيرون كرده اى و نه غسل كرده اى».

ثم قال عليه‌السلام: تنظَّفتَ وَ اَحرَمتَ و عَقَدتَ بالحّجّ؟ قال: نعم، قال: فحين تنظَّفتَ و اَحرَمت و عَقَدتَ الحجّ نَوَيتَ اءَنَّك تَنَظَّفت بنورةِ التَّوبة الخالصةِ للّه تعالى قال لا قال فحينَ اَحرَمتَ نَوَيتَ اءَنَّكَ حَرَّمتَ على نفسك كلَّ مَحَرَّم حَرَّمَهُ اللّه عز و جل؟ قال: لا، قال: فحين عَقَدتَ الحَجّ نَوَيتَ اءَنَّك قد حَلَلتَ كلّ عَقد لغيرِ اللّه؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: له ما تَنَظَّفت و لا اَحرَمت و لا عَقزدت الحجّ (898).

سپس حضرت فرمودند: «آيا در ميقات كه خود را تنظيف و تطهير مى كردى و لباس احرام مى پوشيدى، نيت محرم شدن براى عمل عبادى حج داشتى؟ گفت: بله، يابن رسول اللّه! امام عليه‌السلام پرسيدند: آيا آن وقت كه خود را تنظيف مى كردى و احرام و عقد حج مى بستى، آيا واقعا نيت تو اين بود كه از همه گناهان توبه كنى؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: وقتى نيت محرم شدن كردى آيا نيت داشتى كه همه آنچه را كه خدا بر تو ممنوع كرده است، بر خود حرام كنى؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: وقتى تصميم مى گرفتى براى عمل حج آماده شوى آيا در ذهن تو اين بود كه خودت را از بند همه بندگى ها و عبوديت قدرت و زور و پول آزاد كنى و خود را بنده خالص خدا قرار دهى؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: پس در اين صورت نه نظافت كرده اى، نه محرم شده اى و نه نيتت براى حج تمام است».

قال له اَ دَخَلتَ الميقات و صَلَّيتَ رَكعَتىِ الاحرامِ و لَبَّيتَ؟ قال: نعم، قال: فحين دَخَلتَ الميقاتَ نَوَيتَ اءَنَّكَ بِنِيَّةِ الزّيارةِ؟ قال: لا، قال: فحين صلّيت الرّكعتينِ نَوَيت اءَنَّك تَقَرَّبت الى اللّه بخَيرِ الاعمالِ من الصَّلاة و اكبرِ حسناتِ العباد؟ قال: لا، قال: فحين لَبَّيتَ نَوَيتَ اءَنَّك نَطَقتَ للّه سبحانه بكلِّ طاعَة و صُمتَ عن كلِّ معصية؟ قال: لا، قال له عليه‌السلام: ما دَخَلتَ الميقاتَ و لا صلَّيتَ و لا لَبَّيتَ (899).

بعد فرمودند: «وقتى داخل ميقات شدى، آيا نماز مقدمات احرام را به جاى آوردى و لبيك گفتى؟ عرض كرد: بله. حضرت فرمودند: وقتى وارد ميقات شدى آيا نيت كردى كه واقعا براى ديدار و لقاى الهى مى روى؟ و آيا وقتى دو ركعت نماز احرام را به جاى آوردى، واقعا نيت تو اين بود كه با بهترين اعمال مثل نماز و خدمت گزارى به بندگان خدا به او نزديك شوى؟ و آيا وقتى لبيك اللّهم لبيك مى گفتى واقعا نيتت اين بود كه زبانت جز در مسير اطاعت الهى حركت نكند و به هنگام معصيت زبانت بسته باشد؟ عرض كرد: نه. سپس حضرت فرمودند: نه دخول در ميقات تو درست است و نه نمازت تمام است و نه تلبيه ات مقبول».

ثم قال له: اَ دَخَلتَ الحَرَم و راءَيتَ الكَعبةَ و صَلَّيتَ؟ قال: نعم، قال فحين دَخَلتَ الحَرَم نَوَيتَ اءَنَّك حَرَمتَ على نفسك كلَّ غيبة تَستَغيبُهَا المسلمين من اءَهل ملّةِ الاسلام؟ قال: لا، قال: فحين وَصَلتَ مكَّةَ نَوَيتَ بَقلبِك اءَنَّك قَصَدتَ اللّه؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: فما دَخَلتَ الحَرَم و لا راءَيتَ الكعبة و لا صلّيت (900).

امام عليه‌السلام فرمودند: «آيا بعد از احرام و ميقات، قدم به حرم گذاشتى؟ كعبه را ديدى و نماز خواندى؟ گفت: آرى. حضرت فرمودند: آيا به هنگام دخول در حرم، نيت تو اين بود كه هر نوع بدگويى از مسلمان ها و نقل مطالب درباره ديگران را بر خود حرام كنى؟ گفت: خير. حضرت فرمودند: آيا وقتى كه به مكه رسيدى در دلت گذشت كه به سمت خدا مى روى گفت: نه، يابن رسول اللّه! حضرت فرمودند: پس تو نه به حرم قدم گذاشته اى، نه كعبه را ديده اى و نه نماز خوانده اى».

ثم قال: طُفتَ بِالبَيتِ و مَسِستَ الاركان و سَعَيت؟ قال: نعم، قال عليه‌السلام: فحين سَعَيت نَوَيت اءَنّك هَرَبتَ الى اللّه و عَرَفَ منك ذلك عَلا م الغُيوب؟ قال: لا، قال: فما طُفتَ بالبيت و لا مَسَستَ الاركان و لا سَعَيت، ثم قال له: صافَحتَ الحَجَرَ و وَقَفتَ بِمَقام ابراهيم عليه‌السلام و صلَّيتَ به ركعتين؟ قال: نعم، فصاح عليه‌السلام صيحة كادَ يُفارِقُ الدُّنيا ثم قال: آه آه (901).

سپس حضرت فرمودند: «آيا طواف بيت اللّه را به جا آوردى و اركان را لمس كردى؟ گفت: آرى. حضرت فرمودند: وقتى طواف بيت اللّه را انجام دادى و اركان اربعه كعبه را مس كردى نيتت اين بود كه از هر نوع آلودگى بگريزى؟ و اين فرار و گريز تو مشهود ذات ذوالجلال الهى بود؟ او عرض ‍ كرد: نه. حضرت فرمودند: در اين صورت، طواف و لمس اركان از تو پذيرفته نيست. بعد حضرت فرمودند: آيا حجرالاسود را مصافحه كردى و پشت مقام ايستادى و نماز طواف به جاى آوردى؟ گفت: بلى در اين جا عبارت روايت عجيب است سپس امام عليه‌السلام فريادى از ژرفاى دل بركشيدند به گونه اى كه نزديك باشد از دنيا مفارقت كند. سپس فرمودند: واى! واى!».

ثم قال عليه‌السلام: مَن صافَحَ الحَجَر الاسوَدَ فقد صافَحَ اللّه تعالى، فانظُر يا مِسكين لا تُضَيِّع اءَجرَ ما عَظُمَ حُرمَتِهِ و تَنقِضُ المصافحةَ بالمُخالَفةِ و قبض ‍ الحرام نظيرَ اءَهل الاثَام (902).

سپس فرمودند: «كسى كه دست به حجرالاسود دراز كند، گويى با خدا مصافحه كرده است. اى انسان بى چاره اى كه براى اعمال حج رفته اى، مراقب باش بعد از دست كشيدن بر حجرالاسود، كه مصافحه با خداست، اجر اين كارهاى بزرگ را ضايع نكرده باشى، دست دادن با خدا، به معناى پيمان بستن با اوست، مراقب باش كه نقض پيمان نكنى و مثل ساير اهل گناه، بعد از آن، دست به حرام نيالايى».

ثم قال: نوَيتَ حين وَقَفتَ عند مقام ابراهيم عليه‌السلام اَنَّك وَقَفتَ على كل طاعة و تَخَلَّفتَ عن كلّ معصية؟ قال: لا، قال: فحين صَلَّيتَ فيه ركعتين نَوَيت اَنَّك صلَّيتَ بصَلاة ابراهيم عليه‌السلام و اَرغَمتَ بصلاتِكَ اَنفَ الشَّيطان؟ قال: لا، قال له: فما صافَحتَ الحَجَرَ الاسود و لا وَقَفتَ عند المقام و لا صلَّيتَ فيه ركعتين (903).

بعد حضرت فرمودند: «به هنگامى كه پشت مقام ايستادى آيا واقعا نيتت اين بود كه بعد از اين، جز در مقام طاعت خدا نايستى و از هر نوع معصيتى ببرى؟ عرض كرد: چنين نيتى نداشتم. حضرت فرمودند: هنگامى كه نماز طواف خواندى آيا واقعا نيتت اين بود كه مانند ابراهيم خليل الرحمن عليه‌السلام نماز بخوانى و بينى شيطان را به خاك بمالى و ديگر تسليم شيطان نباشى؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: اگر در نيت تو، چنين امورى نبوده است، نه حجرالاسود را لمس كرده اى و نه نزد مقام ايستاده اى و نه نماز طواف از تو پذيرفته است».

ثم قال عليه‌السلام له: اَشرَفتَ على بئرِ زمزم و شَربتَ مِن مائِها؟ قال: نعم، قال عليه‌السلام: نوَيتَ اَنَّك اءَشرَفتَ على الطَّاعة، و غَضَضتَ طَرفَكَ عن المعصيةِ؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: فما اءَشرَفتَ عليها، و لا شَرِبتَ من مائِها، ثم قال له عليه‌السلام: اَسَعَيتَ بين الصَّفا و المَروَةِ، و مَشَيتَ و تَرَدَّدتَ بينهما؟ قال: نعم، قال له: نوَيتَ اَنَّكَ بين الرَّجاء و الخوف قال: لا، قال: فما سعيتَ، و لا مَشيتَ، و لا تردَّدتَ بين الصَّفا و المروة (904).

بعد فرمودند: «بعد از انجام نماز طواف كه مستحب است حاجى به چاه زمزم داخل شود و از آب آن بنوشد آيا داخل زمزم شدى و از آب آن نوشيدى؟ جواب داد: آرى. حضرت فرمودند: آيا به هنگام نوشيدن آب زمزم، چنين نيتى داشتى كه جز در مسير اطاعت الهى حركت نكنى و چشم از هر معصيتى ببندى؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: بنابراين نه به چاه زمزم داخل شده اى و نه از آن آب نوشيده اى. بعد حضرت فرمودند: آيا سعى بين صفا و مروه كرده اى و بين اين دو كوه حركت نمودى؟ عرض كرد: آرى. فرمودند: آيا به هنگام اين عمل، نيتت اين بود كه ميان خوف و رجاى الهى حركت كنى؟ يعنى اين دو خصيصه در تو احيا شد كه از اعمال زشت و كرده هاى ناپسند خود ترسان باشى و از طرفى به رحمت واسعه الهى اميدوار عرض كرد: نه. حضرت فرمودند: سعى، يعنى حركت و تردد تو بين صفا و مروه پذيرفته نيست».

ثم قال عليه‌السلام: اَخَرَجتَ الى مِنَى؟ قال: نعم، قال عليه‌السلام: نَوَيتَ اَنَّك آمَنتَ النَّاس من لسانِكَ و قلبِكَ و يَدِك؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: فما خرجتَ الى مِنى، ثم قال عليه‌السلام له: اَوَقَفتَ الوَقفَةَ بَعَرَفَةَ و طَلَعتَ جَبَل الرَّحمةِ و عَرَفتَ وادِى نَمِرَةَ و دَعَوتَ اللّه سبحانه عند المِيلِ و الجَمَرات؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: هل عَرِفتَ موقِفُكَ بِعَرَفَةِ مَعرِفَةِ اللّه سبحانه امر المعارف و العلوم و عَرَفتَ قَبضَ اللّه على صَحيفَتُك و اطِّلاعَهُ على سَريرَتك و قلبك؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: نَوَيتَ بِطُلوعِك جَبَلِ الرَّحمة انَّ اللّه يَرحَمُ كلّ مؤمن و مومِنَة و يَتَولَّى كلَّ مُسلم و مسلمة؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: فنويت عند نَمِرَةَ اَنَّكَ لا تاءُمر حتى تاءتَمِرَ و لا تَزجُرُ حتى تنزَجِرَ؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: فعند ما وَقَفتَ عند العلم و النَّمَرات نَوَيت انّها شاهدة لك على الطَّاعات حافظة لك مع الحَفَظَةِ باَمرِ ربّ السموات؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: فما وَقَفتَ بِعَرَفَةَ و لا طَلَعتَ جَبَل الرَّحمَة و لا عَرَفتَ نَمِرَةَ و لا دَعَوتَ و لا وَقَفتَ عند النَّمَراتِ (905).

سپس حضرت فرمودند: «بعد از اعمال عمره آيا به منا رفتى؟ عرض كرد: آرى. حضرت فرمودند: آيا هنگامى كه مى خواستى به سوى منا حركت كنى ب در مسير عرفات و مشعر آيا در نيت تو بود كه بعد از حركت به سمت منا، نه تنها مسلمانها، بلكه همه مردم، از زبان، دست و مهمتر از همه، از قلب و نيت تو در امان باشند؟ يعنى حتى در ذهن خود، فكر گناه و اقدام عليه هيچ انسانى را نپرورانى؟ عرض كرد: نه. چنين نيتى نداشتم. حضرت فرمودند: تو به منا نرفته اى. سپس حضرت فرمودند: آيا در عرفه وقوف و به «جبل الرحمة» صعود كردى؟ و آيا در مشعر «وادى نمره» را شناختى؟ آيا در آن جا و در جمرات منا، خدا را خواندى؟ عرض كرد: آرى. حضرت فرمودند: آيا در عرفه درك كردى كه خدا بر صحيفه اعمال تو، مشرف است و اسرار درونى و راز و رمز تو را مى داند؟ گفت: نه. فرمودند: وقتى به بالاى «جبل الرحمة» رفتى، آيا نيت و توجهت به اين بود كه خدا هر انسان مومن و مسلمانى را دوست دارد و بر او تفضل و ترحم مى كند؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: هنگامى كه به «وادى نمره» در مشعر قدم گذاشتى، آيا واقعا نيتت اين بود كه هيچ كارى، بدون فرمان الهى انجام ندهى و جز به امر او به هيچ كارى مبادرت نكنى؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: هنگام وقوف در اعلام منصوبه در مشعر و مسجد نمره، آيا توجه داشتى كه هرچه از تو صادر مى شود خداوند خبر دارد به وسيله دو ملكى كه بر تو مامورند، بر همه امور اشراف دارد؟ گفت: نه. فرمودند: بنابراين نه وقوف به عرفه كرده اى و نه از جبل الرحمه صعود كرده اى و نه در مسجد نمره نماز گذاشته اى و نه دعاهاى تو مقبول و پذيرفته است».

ثم قال عليه‌السلام: مَرَرتَ بَينَ العَلَمَينِ و صَلَّيتَ قَبل مُرورِكَ رَكعَتَين و مَشَيتَ بِمُزدَلِفَةَ و لَقَطتَ فيها الحَصَى و مَرَرتَ بالمَشعر الحرام؟ قال: نعم، قال عليه‌السلام: فحينَ صَلَّيتَ رَكعَتَين نَوَيتَ اَنَّها صلاةُ شُكر فى لَيلَةِ عَشر تَنفِى كلَّ عُسر و تُيَسِّرُ كلَّ يُسر؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: فعندَ ما مَشَيتَ بَين العَلَمَينِ و لم تَعدِل عنهُما يَمينا و شِمَالا نَوَيتَ اَن لا تَعدِلَ عَن دِينِ الحَقِّ يَمينا و شِمَالا لا بِقَلبِك و لا بِلِسانِك و لا بِجَوارِحك؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: فعند ما مَشَيتَ بِمُزدَلِفَةَ و لَقَطتَ منهَا الحَصَى نَوَيتَ اَنَّك رَفَعتَ عنك كلَّ مَعصية و جَهل و ثبَّتَّ كلَّ عِلم و عَمَل؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: فعند ما مَرَرتَ بِالمَشعَرِ و الحَرامِ نَوَيتَ انَّكَ اَشعَرتَ قَلبَكَ اِشعَاَر اَهلِ التَّقوَى و الخَوفَ للّه عز و جل؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: فما مَرَرتَ بالعَلَمَينِ و لا صلَّيتَ رَكعَتَين و لا مَشَيتَ بالمُزدَلِفَةِ و لا رَفَعتَ منها الحَصَى و لا مَرَرتَ بالمَشعَرِ الحَرَامِ (906).

سپس امام عليه‌السلام فرمودند: «آيا قبل از حركت از عرفه در «ماذنين» - دره خاص در انتهاى عرفات - نماز گذاشتى؟ و بعد از اين كه به «مزدلفه» - نام ديگر مشعر - رسيدى، سنگ هاى مخصوص را براى رمى جمرات جمع آورى كردى و از مشعر گذر كردى؟ گفت: آرى، يابن رسول اللّه! حضرت فرمودند: آيا در آن وقت نيت كردى كه نمازى كه در شب دهم - شب عيد قربان - مى خوانى، هر مشكل و سختى را از تو برداشته و آسان كند و هر سهلى را بر تو آسان تر كند؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: آن گاه كه از آن دره انتهاى عرفه، به سمت مشعر حركت مى كردى، آيا نيتت اين بود كه به هيچ وجه نه به قلب و نه به جوارح و اعضا از دين حنيف الهى روى نگردانى؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: آنگاه كه به «مزدلفه» رسيدى و آن سنگ ريزه ها را جمع كردى، آيا در ذهن و نيت تو اين بود كه دست از هر معصيت و نادانى بردارى و همه اعمالت بر اساس علم و عمل صحيح، انجام شود؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: آن گاه كه در مشعر گام مى زدى، آيا نيت تو اين بود كه همه دل و قلبت، مالامال از شعار اهل تقوى و خوف خداوند تبارك و تعالى باشد؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: در اين صورت، نه نمازى در ماذنين گزارده اى و نه عبورى به مزدلفه كرده اى و نه سنگ ريزه اى جمع كرده اى و نه در مشعر گام زده اى».

ثم قال عليه‌السلام له: وَصَلتَ مِنَى و رَمَيتَ الجَمَرَةَ و حَلَقتَ راءسَكَ و ذَبَحتَ هَدَيكَ و صلَّيتَ فى مسجدِ الخَيفِ و رَجَعتَ الى مكّةَ و طُفتَ طوافَ الافاضةِ؟ قال: نعم، قال عليه‌السلام: فنَوَيتَ عندَ ما وَصَلتَ مِنَى و رَمَيتَ الجِمَار اَنَّكَ بَلَغتَ الى مَطلَبِكِ و قد قَضَى ربُّكَ لكَ كلَّ حاجتِكَ؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: فعندَ ما رَميتَ الجِمَار نَوَيتَ اَنَّكَ رَمَيتَ عدوِّكَ اِبليسَ و غَضِبتَهُ بِتَمَام حجِّكَ النَّفيس؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: فعند ما حَلَقتَ راءسَكَ نَوَيتَ اَنَّكَ تَطَهَّرتَ منَ الاَدنَاس و مَن تَبَعَهُ بَنِى آدمَ و خَرَجتَ من الذُّنوبَ كمَا وَلَدتُكَ اُمُّكَ؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: فعند ما صلَّيتَ فى مسجدِ الخيفِ نَوَيتَ اَنَّكَ لا تَخافُ الا اللّه عزَّ وَ جَلّ و ذَنبُكَ و لا تَرجُو الا رحمةَ اللّه تعالى؟ قال: لا (907).

سپس حضرت به او فرمودند: «به منا كه رسيدى، آيا رمى جمرات كردى و سرت را تراشيدى و قربانى كردى و در مسجد خيف نماز خواندى؟ و بعد به مكه بازگشتى و طواف حج را به جاى آوردى؟ عرض كرد: آرى. حضرت فرمودند: آيا توجه داشتى انسانى كه به منا قدم مى گذارد، در حقيقت همه آمال و آرزوهايش را در آغوش گرفته است؟ آيا مى دانى كه خدا همه حوايج انسانى را كه به منا مى رسد، برآورده مى فرمايد؟ گفت: نه! به اين نكته هم توجه نداشتم. حضرت فرمودند: هنگامى كه سنگ به جمرات مى زدى و رمى جمار مى كردى، آيا نيتت اين بود كه دشمن را از خود برانى و در حقيقت، فايده حج تو اين باشد كه بعد از اين عاصى و نافرمان ابليس ‍ باشى؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: آن گاه كه سر خود را مى تراشيدى، آيا در نيت داشتى كه از همه ناپاكى ها خود را دور كنى و از همه پيروان شيطان كه در صورت بنى آدم اند دورى جويى و از گناه خارج شوى و مانند روزى باشى كه از مادر متولد شده اى؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: آن گاه كه در مسجد خيف نماز مى خواندى، آيا واقعا بنا گذاشتى كه جز از خدا نترسى و جز از گناهان و اعمال خودت نترسى و جز به رحمت الهى، به هيچ بنده و موجود ديگرى دل نبندى؟ گفت: نه».

قال عليه‌السلام: فعند ما ذَبَحتَ هَدَيكَ نَوَيتَ اَنَّكَ ذَبَحتَ حَنجَرَةَ الطَّمَعِ بما تَمَسَّكتَ به من حَقيقَةِ الوَرَعِ و اَنَّكَ اتَّبَعتَ سُنَّةَ اِبراهيم عليه‌السلام بِذَِبحِ وَلَدَهُ و ثمرَةِ فُؤَادِ و رَيحَانِ قلبِهِ و حاجَّهُ سُنَّتُهُ لمَن بَعدَهُ و قَرَّبَهُ الى اللّه تعالى لمَن خَلفَهُ؟ قال: لا، قال عليه‌السلام: فعند ما رَجَعتَ الى مكّة و طُفتَ الافاضةِ نَوَيتَ اَنَّكَ اَفَضتَ من رحمةِ اللّه تعالى و رَجَعتَ الى طاعَتِهِ و تَمَسَّكتَ بِوُدِّهِ و اَدَّيتَ فرائِضَه و تَقَرَّبتَ الى اللّه تعالى؟ قال: لا، قال: له زَينُالعابدين عليه‌السلام: فما وَصَلتَ مِنَى و لا رَمَيتَ الجِمَار و لا حَلَقتَ راءسَكَ و لا اَدَّيتَ نُسُكَكَ و لا صلَّيتَ فى مسجد الخَيفِ و لا طُفتَ طوافَ الافاضةِ و لا تَقَرَّبتَ ارجِع فاِنَّكَ لم تَحُجَّ (908).

حضرت فرمودند: «هنگامى كه گوسفند را قربانى مى كردى، آيا چنين نيتى داشتى كه حلقوم طمع، افراط و زياده طلبى را ببرّى؟ و آيا توجه داشتى كه اين سنت ابراهيم عليه‌السلام است كه خدا او را مامور كرد كه فرزند، ثمره قلب و نور چشم خود را ذبح كند؟ عرض كرد: نه. حضرت فرمودند: هنگامى كه به مكه آمدى و طواف حج را به جاى آوردى، آيا واقعا توجه داشتى كه از رحمت و عظمت الهى، به اطاعت او قدم گذاشته اى و به حبل ودّ و دوستى او متمسك شده اى و با انجام فرايض الهى، يك گام به خدا نزديك شده اى؟ گفت: نه. امام عليه‌السلام فرمودند: نه منا رفته اى، نه رمى جمره كرده اى، نه سر تراشيده اى، نه مناسك حج را به جاى آورده اى، نه قربانى كرده اى، نه در مسجد خيف نماز گزارده اى، نه طواف حج به جاى آورده اى و نه با اين اعمال به خدا نزديك شده اى. بار ديگر بازگرد و با عنايت به اين اسرار و خصوصيات، حج را به جاى آور كه اعمال گذشته تو، نامش حج نيست».

فطَفِقَ الشِّبلىُّ يَبكِى على ما فَرَّطَهُ فى حَجِّهِ و ما زَالَ يَتَعَلَّمُ حتّى حجَّ من قَابل بِمعرفَة و يَقين (909).

«در اين جا شبلى گريست و بر اين كه اعمال گذشته را از دست داده بود متاثر شد و تلاشش اين بود كه اين اسرار را به خوبى از امام عليه‌السلام بياموزد، تا در سال بعد، با معرفت و يقين اعمال حج را به جاى آورد».

اين اسرارى بود كه در تك تك اعمال عبادى حج موردنظر است، واقعا چرا نمى توان بدون رعايت ادب و آداب اجرام داخل اين محدوده مشخص كه حرم ناميده شده است، شد؟ و بايد حتما با رعايت آن آداب و به صورت محرِم وارد آن محدوده شد؟ چرا در آن حال و در آن محدوده حتى حيوانات مصونيت دارند؟

و مَن دَخَلَهُ كان آمنَّا (910).

«هركس كه در اين محدوده گام مى گذارد، از هر گزندى ايمن است».

## ويژگيهاى حرم امن الهى

در روايتى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه حضرت مى فرمايند:

مَن دَخَلَ الحَرَمِ منَ النَّاس مُستَجِيرا بهِ فهو آمِن مِن سَخَط اللّه و مَن دَخَلَهُ من الوَحشِ و الطَّيرِ كان آمِنا مِن اَن يُهَاجَ اَو يُؤ ذَى حتَّى يَخرُجَ منَ الحرَمِ (911).

«اگر كسى از انسان ها داخل حرم شود، در پناه خداست و از سخط الهى ايمن است و هر حيوان و پرنده اى كه در اين محدوده وارد شود از هرگونه تهاجم و آزار و اذيتى، ايمن است تا از اين محدوده خارج شود».

قرآن در سوره مباركه مائده تصريح مى فرمايد:

يا ايها الَّذين آمنوا لا تقتلوا الصِّيد و اَنتم حُرُم (912).

«اى كسانى كه ايمان آورده ايد! در حال احرام هر چند به محدوده حرم گام نگذاشته باشيد شكار نكنيد».

و در آيه قبل از آن مى فرمايد:

يا ايُّها الَّذين آمنوا لِيَبلُوَنَّكُم اللّه بشى ء منَ الصَّيد تَنالُهُ اَيدِيكُم و رِمَاحُكُم لِيَعلَمَ اللّه مَن يَخافُهُ بالغَيبِ فمَنِ اعتَدى بَعدَ ذلك فلهُ عذاب اليم (913).

«اى كسانى كه ايمان آورده ايد! خداوند شما را به چيزى از شكار كه (به نزديك شما مى آيد، به طورى كه) دست ها و نيزه هايتان به آن مى رسد، مى آزمايد؛ تا معلوم شود چه كسى در نهان از خدا مى ترسد؛ و هر كسى بعد از آن تجاوز كند، مجازات دردناكى خواهد داشت».

بنابر تصريح قرآن، اين يك امتحان الهى است كه خداوند حيوانات را در دسترس محرم قرار مى دهد تا مشخص شود چه كسى از عهده اين امتحان برمى آيد. در حال احرام و در محدوده حرم، بيست و چهار چيز بر انسان حرام است.

غير از صيد، هر نوع لذت بردن از محرم اعم از نگاه كردن نگاه با شهوت، عقد ازدواج حتى براى غير، استعمال بوى خوش، پوشيدن لباس دوخته، زينت كردن، نظر كردن به آيينه، پوشاندن همه روى پا، بيان كلمات نامربوط و فسوق و جدال، حتى قتل حيوانات موذى كه بر بدن انسان مى نشينند، استفاده از انگشتر به عنوان زينت براى مرد و زن، روغن مالى و كندن موى از بدن، پوشاندن سر براى مرد، پوشاندن چهره براى زن، قرار گرفتن زير سايه، بيرون آوردن خون از بدن، چيدن ناخن، كندن دندان، كندن هر نوع روييدنى در حرم، حمل و همراه داشتن هر نوع سلاح. اينها همه ممنوع است (914).

از سوى ديگر هر چيزى كه روح و دل را به تيرگى و اشتغال به خود سوق مى دهد، ممنوع است؛ مثلا نظر به آيينه و به خود مشغول شدن، فرار از سرما و گرما و به زينت و تدهين (915) خود مشغول شدن و يا زبان به هرزگى گشودن، همه اينها غيرمجاز است؛ چرا كه مشقات حج را بر خود خريده اى كه از خود سقر كنى و ترك حيوانيت خود كنى؛ نه بدين جهت كه سوءاستفاده كنى. بلكه بدين معنا كه از جنبه هاى حيوانى نفس اعراض ‍ كنى.

بنابراين حج افضل عبادات است؛ چرا كه علاوه بر همه اين اسرار، هم نماز و ذكر است، هم روزه و ترك است و هم زكات و ايثار. در روايتى كه از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در باب نماز به آن اشاره كرديم حضرت فرموده اند:

انَّما فُرِضَتِ الصَّلاةُ و اُمِرَ بالحجِّ والطَّوافِ و اُشعِرَتِ المَنَاسِكُ لاقامَةِ ذكر اللّه، فاذا لم يكن فى قَلبك للمَذكُور الَّذى هو المقصود و المُبتَغِى عَظَمَتُهُ هيبة فما قيمةُ ذكركَ (916).

«خداوند، نماز را واجب و امر به حج و طواف كرد و آن مناسك را معين فرمود، تا نام و ياد خدا باقى بماند. وقتى كه در قلب تو نشانه اى از عظمت و هيبت خدا نيست، چه تاثيرى در ذكر گفتن ها و اعمال خشك و بى روح خواهد بود؟».

استعدادهاى روح انسانى در سايه اين عبادات، به خصوص عبادت حج كه يك عبادت جامع و مشتمل بر بسيارى از عبادات ديگر است، به فعليت در مى آيد. در روايت ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرموده اند:

الناس معادن كمعادن الذَّهَبِ و الفضَّة (917).

«انسان مانند معادن طلا و نقره است».

تا اين معادن در معرض تابش نور خورشيد قرار نگيرند و تا در اندرون، متحمل انواع زلزله ها و تحركات زيروروكننده نشوند و در معرض توفان هاى سهمگين طبيعى و سرما و گرما قرار نگيرند، همان سنگ هاى بى ارزش و بى مقدار باقى مى مانند، اما اگر سالها بگذرد يك سنگ زير آفتاب و ساير عوارض طبيعى كه در تكوين آن دخيل است، لعل مى گردد و دُرّ درخشان يا عقيق يمن مى شود. روح انسانى نيز در معرض تابش نور عبادات، تفضلات، عنايات و رحمت الهى بارور مى شود و استعدادها و قواى نهفته او با پذيرش تعبدات، تربيت شده و به فعليت مى رسد و در يك كلام بايد از خود هجرت كرد.

و مَن يخرُج من بَيتِه مُهاجِرا الى اللّه و رسوله ثم يُدرِكهُ المَوتُ فقد وَقَعَ اءَجرُهُ على اللّه (918).

«هركس به قصد خدا و رسولش از خانه بيرون رود و در آن هنگام مرگ او فرارسد پاداش او با خداست».

اگر انسان توانست از خود مهاجرت كند و نفس حيوانى، خواهش ها و شهوات نفسانى را زير پا گذارد به الى ربّك المنتهى (919) رسيده است؛ يعنى به مقصد نهايى و به آن مراد نظرى خويش واصل شده است و اين وصول جز با تعبد و تسليم محض در مقابل خالق آفرينش امكان پذير نيست؛ به عنوان نمونه، در امر حج، اسرار بسيارى بر همه ما پوشيده است. چرا در داخل حرم صيد نكنيم؟ چرا بايد سعى ميان صفا و مروه را به جاى آوريم آن هم با آن كيفيت و شيوه مخصوص؟ چرا بايد گوسفند، شتر و يا گاو بكشيم؟ جواب هيچ يك را نمى دانيم. همه اين امور اعمال تعبدى و اسرارآميزى است كه به تعبير آيه كريمه قرآن براى آزمايش است، آن جا كه درباره مساله صيد فرموده است:

يا ايها الَّذين آمنوا ليبلونّكم اللّه بشى ء من الصيد تناله ايديكم و رماحكم ليعلم اللّه من يخافه بالغيب (920).

«خدا شما را به وسيله صيدى كه در دسترس و تيررس شماست، امتحان مى كند تا اين كه معلوم شود چه كسى از عهده اين امتحان برمى آيد».

خلاصه، اعمال عبادى حج، يك سلسله از تعبديات محض است كه در سايه آن، استعدادها و نيروهاى بالقوه نهفته در ذات انسان رشد مى كند و تربيت مى شود و گوهر ارزشمند انسانى از ميان همه پليدى ها و ناپاكى ها جلوه و بروز پيدا مى كند.

روايتى از اباالحسن الرضا عليه‌السلام را كه مرحوم صدوق رحمة اللّه در «علل الشرايع» نقل كرده است بيان مى كنيم؛ حضرت در روايت مفصلى، اسرار اعمال و واجبات را ذكر مى فرمايند و از جمله درباره عمل حج مى فرمايند:

انّما اُمِروا بالحجّ لعِلَّةِ الوِفادَةِ الى اللّه عزو جل و طَلَبِ الزِّيادةِ و الخُروجِمن كلِّ ما اقتَرَفَ العَبد تائِبا ممَّا مَضَى مُستَاءنِفا لِمَا يَستَقبِلُ مع ما فيه من اخراجِ الاَموال و تَعَبِ الابدان و الاشتِغَالِ عن الاهلِ و الوَلَدِ و حَظرِ النَّفسِ عن اللَّذَّاتِ شاخصا فى الحَرِّ و البَردِ ثابتا على ذلك دائِما مع الخضوع و الاستكانَةِ والتَّذَلُّلِ (921).

اگر كسى سوال كند كه علت وجوب حج چيست؟ گفته خواهد شد كه با اين شكل، به پيشگاه خداوند عزوجل وارد مى شويم و اين عمل افزون خواهى از الطاف و نعمت هاى بى منتهاى او است؛ نعمت هاى بى انتهايى كه به تعبير قرآن و ان تعدوا نمعت اللّه لا تحصوها (922) اگر انسان با دقت به نعمت ها و تفضلات الهى، نسبت به خود و اطرافيانش بنگرد، قادر به شمارش نعمت هاى بى پايان خداوند نخواهد بود. حج مهاجرت و خارج شدن از محيطى است كه با دست خود آلوده كرده است؛ رهايى از قيدوبندهايى است كه خود به دست و پاى خويش پيچيده است و حج آغاز مسير جديد، درست و صحيحى است كه ديگر در آن غفلت و طغيانى نباشد؛ چون در اين عمل، بايد مال خود را مصرف كند و نفس را به انفاق و ايثار و گذشت تربيت كند. از خسّت، بخل و خصيصه زراندوزى پرواكند و از آنچه كه تاكنون بدان عادت كرده است؛ يعنى از جمع آورى مال و ثروت، اعراض كند و در راه وصال محبوب و خانه او از مال اندوخته بگذرد و رنج سفر و دورى عزيزان را به شوق لقاى محبوب به جان بخرد و آن چنان اين شيرينى وصال او را مشتاق كند كه دورى از اهل و هزينه كردن مال و سختى راه و سرما و گرما براى او هيچ مهم نباشد و از آن ها پروايى نداشته باشد و چون محبوب و ذات ذوالجلال الهى خريدار خضوع و تذلل است، او با عمل حج، ريشه غرور و كبر را از بن بركند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دركوى دوست شوكت وشاهى نمیخرند |  | اقرار بندگى كن و دعوى چاكرى |

## اخلاص در عمل حج

مرحوم مجلسى از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه حضرت در يك روايت نسبتا طولانى مى فرمايند:

اذا اَرَدتَ الحجَّ فجرِّد قلبَكَ للّه مِن قَبلِ عزمِكَ مِن كلِّ شاغِل و حِجاب كلِّ حاجِب و فوِّض اُمورَك كلَّها الى خالِقِك، و توكَّل عليه فى جميع ما يَظهَرُ مِن حركاتِك و سكناتك، و سلِّم لقَضائِه و حُكمِه و قدرهِ، و ودِّع الدّنيا و الرّاحةَ و الخَلقَ، و اءخرِج من حقوق تَلزِمُك من جهةِ المخلوقين و لا تعتمد على زادِك و راحلتِكَ و اءصحابِك و قوَّتِكَ و شبابِكَ و مالِكَ، مخافةَ اءن يصير ذلك عدوّا و وَبالا (923).

هنگامى كه اراده كردى حج به جاى آورى، بايد قلبت را از هر آنچه كه دل و انديشه را به خود مشغول مى كند، تطهير كنى و همه حجب و موانع را كنار زنى؛ مبادا زن و فرزند، كسب و تجارت و اشتغالات جارى زندگى براى تو مشغوليت فكرى درست كند. همه اين امور را به خدا واگذار كن و در همه اعمال و رفتارت به او توكل كن؛ يعنى هر حركتى كه از تو صادر مى شود، بايد آثار و نشانه هاى توكل و تفويض امور به مبداء همه قدرت ها پيدا باشد. خود را تسليم مقدرات و سرنوشتى كن كه خدا براى تو رقم زده است و دنيا و آسايش آن و انديشه ديگران را از سر به دور كن كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در شطّ حادثات برون آى از لباس |  | كاوّل برهنگى است كه شرط شناور است |

تا مجرد از همه تعلقات و وابستگى ها نشوى، راهى به كوى دوست نمى برى ديون مالى و اخلاقى و تعهدات ديگران را بپرداز كه شايد منتهاى اين راه، خانه وصل باشد و حضرت دوست بخواهد كه تو آن جا بمانى و بيارامى؛ طورى عمل كن كه اميد به بازگشت نداشته باشى؛ يعنى خود را از همه تعلقات، ابتلائات و دل مشغولى ها جدا كن. تعبير قابل توجهى است؛ امام عليه‌السلام مى فرمايند: در اين مسير به هيچ چيز جز ذات ذوالجلال الهى فكر نكن و نينديش و تكيه گاهى جز خدا براى خود تصور مكن. زاد و راحله، دوست، رفيق، همراه، قدرت، جوانى، مال و ثروتى كه همراه مى برى، هيچ كدام براى تو پشتوانه مطمئنى نيست. حضرت در ادامه مى فرمايند:

قال: من ادّعى رضى اللّه و اءعتمد على شى ء سواهُ صيَّرَهُ عليه عدوّا و وَبالا، ليَعلَم اَنَّهُ ليس له قوَّة و لا حيلة و لا لاحد الا بعصمَةِ اللّه و توفيقهِ و استعِدَّ استعداد مَن لا يرجو الرّجوع و اءحسِن الصحبَةَ، و راعِ اءوقات فرائض ‍ اللّه و سنن نبيّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، و ما يجب عليك من الادب و الاحتمال و الصّبر و الشّكر و الشّفقة و السخاء و ايثار الزّاد على دوام الاوقات (924).

مراقب باش كه اگر كسى مدعى طلب رضاى خدا باشد، اما بر غيرخدا تكيه كند، چه بسا همه آنچه گفته شد - زاد، راحله، دوست، توانايى، جوانى و مال - وبال گردن او شود تا خدا به او بفهماند كه هيچ قوه و قدرتى جز اراده خدا كارساز نيست. فقط خدا بايد توفيق دهد و او بايد مصون و محفوظ بدارد و چون در اين راه، همراه با ديگرانى، بايد با آنان حسن معاشرت و همراهى صحيح داشته باشى و ديگر اين كه مراعات اوقات نماز و ساير فرايض را بكن كه از دست ندهى.

در اين مسير بايد سنت هايى را كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنيان نهاده است، كاملا مراعات كنى؛ يعنى وقتى قرار شد خود را از هر نوع تعلقى آزاد كنى، براى خود تعلق جديدى نسازى. فكر خريد، معامله، بازار، منزل و...بايد به كلى از ذهن كسى كه در مسير حج و در طلب زيارت و لقاى محبوب و معشوق است، زدوده شود. در همه مسير بايد مراقب باشد تا حسن معاشرت و سلوك با ديگران، صبر و بردبارى، تحمل ناملايمات در مسافرت دسته جمعى، شكرگزارى نعمت هاى جديد الهى، شفقت، سخاوتمندى و بذل مال و ثروت را كه بر عهده اوست، همه را به جاى آورده و رعايت كند. حضرت در ادامه مى فرمايند:

ثم اغسِل بماء التِّوبةِ الخالصةِ ذنوبك، والبِس كِسوةَ الصِّدقِ و الصَّفاء و الخضوع و الخشوع، و اءحرِم عن كل شى ء يَمنعُك من ذكر اللّه و يَحجُبُك عن طاعته، و لَبِّ بمعنى اجابة صافية خالصة زاكية للّه عزَّ وَ جَلّ فى دعوتِك متمسّكا بالعروة الوثقى، و طُف بقلبك مع الملائكةِ حول العرش كطوافِكَ مع المسلمين بنفسك حول البيت، و هروِل هَرَبا مِن هواكَ و تبرِّيا مِن جميع حولك و قوَّتك، و اءخرج عن غفلتك و زلّاتك بخروجك الى منى و لا تتمنّ ما لا يحلّ لك و لا تستحقّه، واعترف بالخطايا بعرفات (925).

سپس با آب توبه خالص، گناهانت را تطهير كن؛ توبه اى كه هيچ شايبه اى در آن نباشد. اوّلها النّدم على ما مضى؛ و الثّانى العزم على ترك العود ابدا (926) توبه اى كه اول آن ندامت بر گذشته و بعد عزم بر ترك گناه در آينده است. لباس احرام كه مى پوشى، گويى لباس ريا، نيرنگ و دروغ را از تن درآورده اى و لباس راستى، صفا و خشوع به تن نموده اى. آنچه كه مانع ياد خدا مى شود بر خود حرام كن و آنچه را كه مانع و حجاب اطاعت پروردگار است از خود دور كن. هنگامى كه تلبيه لبيك اللّهم لبيك مى گويى مراقب باش كه در حقيقت، صادقانه از صميم دل و عمق جان دعوت خدا را پاسخ گويى.

از مالك بن انس كه يكى از روساى فرق چهارگانه اهل تسنن است نقل كرده اند:

و لقد حججتَ معَه اى الصَّادق عليه‌السلام سَنَة فلمَّا استَوَت به راحلتُهُ عند الاحرام كان كلَّما همّ بالتَّلبِيَة انقَطَعَ الصَّوتُ فى حَلقه و كاد اَن يَخِرَّ مِن راحِلَتِهِ فقلت: قل يا ابن رسول اللّه و لابدَّ لك مِن اَن تقول، فقال: يا ابن ابى عامر كيف اَجسُرُ اَن اَقولَ لَبَّيك اللّهم لبّيك و اَخشَى اَن يقول عزَّ وَ جَلّ لى لا لبّيك و لا سعديك (927).

«سالى به همراه امام صادق عليه‌السلام به حج مشرف شدم. وقتى كه سواره به ميقات رسيديم و قرار شد آنجا محرم شويم، هرگاه امام تصميم مى گرفت كه تلبيه كند، صدا در گلويش مى شكست و نزديك بود كه از بالاى مركب به زمين سقوط كند. عرض كردم: يابن رسول اللّه! بالاخره بايد تلبيه را جارى كنى تا حركت كنيم. حضرت فرمودند: اى فرزند ابى عامر! چگونه من جسارت كنم و به خودم جرات بدهم و در پاسخ دعوت الهى لبيك بگويم؟ حال آن كه مى ترسم خداوند متعال در جواب من بگويد: نه پاسخ تو را مى پذيرم و نه تو را به خانه ام راه مى دهم ».

واقعا اگر كسى از صميم دل و ژرفاى جان، نداى الهى را پاسخ گويد، در حقيقت دعوت الهى را اجابت كرده است و خدا نيز ميزبان او خواهد بود. كسى كه گام در مسجدالحرام مى نهد و طواف بيت اللّه انجام مى دهد بايد اين چنين طواف كند كه خود را حول عرش كبريايى خدا و همراه با ملائكه الهى در طواف ببيند و بداند كه عمل طواف براى تقرب الى اللّه است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كعبه يك سنگ نشانى است كه ره گم نكنى |  | حاجى احرام دگر بند ببين يار كجاست |

فرياد بزن و خود را از هواى نفس، نفس اماره، تمنيات و شهوات رها كن و با قدرتى كه براى خود قائل هستى، خود را نجات بده و هرگاه تصميم گرفتى بعد از پايان اعمال عمره تمتع به منا حركت كنى، مراقب باش كه اگر تاكنون عمر به غفلت و گمراهى گذرانده اى، اينك كه به سرزمين آمال قدم مى گذارى، آرزوهاى صحيحت را بشناسى و خواسته هايت از خدا خواسته هاى معقول باشد؛ چيزى را كه براى تو مفيد نيست و يا استحقاق آن را ندارى، از خدا مطالبه نكن! وقتى در مسير منا گام به صحراى عرفات نهادى، واقعا به خطاها و اشتباهات اعتراف كن كه حسن الاعتراف يهدم الاقتراف اگر انسان گناهكار، به صورت زيبا به گناهانش اعتراف كند و به راحتى و سهولت خطاهايش را به زبان آورد و توبه كند، خدا قيدوبندهايى را كه به وسيله گناه به دست و پاى او نهاده شده است مى گشايد.

و جدِّد عِهدك عند اللّه بوحدانيّة و تقرّب الى اللّه و اتَّقِه بمزدلفةَ، واصعَد بروحك الى الملاءِ الاعلى بصعودك الى الجبل، واذبَح حنجرةَ الهواء و الطّمع عند الذبيحة، وارمِ الشَّهوات و الخَسَاسَةَ و الدَّنَاءَةَ والافعالَ الذَّميمَةَ عند رمى الجمرات، واحلِقِ العيوب الظَّاهرَةَ و الباطِنَةَ بحَلق شَعرِكَ، وادخُل فى امان اللّه و كنَفِهِ و سِترِهِ و كِلاءَتِهِ مِن مُتَابَعَةِ مُرادِكَ بدُخُولِكَ الحرم (928).

«وقتى قدم به مشعر گذاشتى، وحدانيت و يگانگى خدا را به ياد آور. تقواى الهى پيشه كن. هنگامى كه به «جبل الرحمة» گام مى نهى، در حقيقت روح و جنبه معنوى الهى ات را در ملاء اعلى صعود بده و در آن عوالم قدس به حركت درآور. بعد كه به منا و قربانگاه رفتى، هنگام ذبح وقتى كارد بر حلقوم گوسفند مى گذارى، در حقيقت هواى و هوس و نيروى طمع را ذبح كن؛ طمعى كه هميشه قيد عبوديت و بندگى به گردن انسان ها مى افكند. آن وقتى كه سنگ به دست مى گيرى و رمى جمرات مى كنى، شهوت ها، تمنيات درونى، پست فطرتى و زشتى ها را از خود دور كن و با سنگ باران كردن نماد بيرونى آن، اين رذايل را از خود فرارى بده. هنگامى كه سر مى تراشى، همه عيوب ظاهرى و باطنى خود را از بين ببر كه بعد از اين اعمال است كه تو استعداد پيدا مى كنى و آماده مى شوى كه داخل حرم امن الهى شوى، و در حمايت خدا قرار گرفته، در پس پرده الطاف الهى بمانى و از آن جا كه براى تحصيل مراد خود، لياقت و شايستگى پيدا كرده اى، قدم به داخل حرم بگذارى».

## اظهار محبت نسبت به خداوند

خوب است در اين جا سخنان زيباى سيدالشهدا، اباعبداللّه عليه‌السلام را كه نمونه عرفان، شناسايى و عشق به ذات ذوالجلال الهى است به زبان جارى كنيم كه مى فرمايند:

الهى تردُّدنى فى الاثار يوجب بُعد المزار فاجمعنى عليك بخدمة توصلنى اليك، كيف يستدلّ بما هو فى وجوده مُفتقر اليك اَيَكون لغيرك من الظُّّهور ما ليس لك حتى يكون هو المُظهر لك (929).

«خدايا! از بس به آثار نعمت هاى تو فكر كرده و انديشيده ام، از تو دور شده ام. خدايا! چگونه چيزهايى را دليل بر تو قرار دهم كه براى وجود و بقايشان به تو نيازمندند؟ آيا بقيه موجودات و مخلوقات بروز و ظهورشان از تو بيشتر است، تا ما در سايه روشنايى آنها به تو دلالت شويم».

متى غِبتَ حتى تحتاج الى دليل يَدُلُّ عليك و متى بعدت حتى تكون الاثار هى التى توصل اليك عَمِيَت عين لا تراك عليها رقيبا و خَسِرَت صفقةُ عبد لم تجعل له من حبّك نصيبا (930).

«خدايا تو كى غيبت كرده و پنهان شده اى تا براى يافتن تو محتاج دليلى باشيم و كى دور شده اى تا به وسيله آثار و علايم به سوى تو راهنمايى شويم. چشم دلى كه تو را نمى بيند كور باد. خدايا! انسانى كه از محبت، دوستى و عشق تو هيچ بهره اى نداشته باشد، جز زيان و خسران حاصلى نخواهد برد».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كى رفته اى ز دل كه تمنا كنم ترا |  | كى بوده اى نهفته كه پيدا كنم تو را |
| غيبت نكرده اى كه شوم طالب حضور |  | پنهان نگشته اى كه هويدا كنم تو را |

انت الَّذى اءشرقتَ الانوار فى قلوب اءوليائك حتى عرفوك و وحَّدوك و انت الَّذى اءزلت الاغيار عن قلوب اءحبّائك حتى لم يُحِبّوا سواك و لم يلجئُوا الى غيرك (931).

«خدايا! اگر اراده و دوستى تو نسبت به اوليائت نبود، نور محبتت را به قلب آنها نمى تابانيدى؛ با تابيدن نور محبت و عشق و صفايت به قلوب اولياى خود باعث شدى كه آنها تو را بشناسند. خدايا! تو از دل و قلب دوستانت، محبت غير را زائل كردى كه جز تو را دوست نداشته باشند و به پشتوانه اى جز تو نينديشند».

اين سخنانى است كه انسان را در ملا اعلى پرواز مى دهد و در آن مكان قدس و طيب و طاهر به سير در مى آورد.

امام صادق عليه‌السلام در ادامه روايتى كه نقل نموديم، مى فرمايند:

وزُر البيت مُتحقِّقا لتعظيم صاحبه و معرفة جلاله و سلطانه، واستلم الجر رضاء بقسمته و خضوعا لعزّته، و ودِّع ما سواه بطواف الوداع، و اصف روحك و سرِّك للقاء اللّه يوم تلقاهُ بوقوفك على الصفا، و كن ذا مروّة من اللّه نقيّا اوصافك عند المروة، واستقم على شرط حجتك، و وفاء عهدك الَّذى عاهدت به مع ربك و اوجبت له الى يوم القيامة. (932)

در اين حال، خانه خدا را براى تعظيم و تكريم صاحبش زيارت مى كنى و حول بيت اللّه طواف مى كنى، حال آن كه صاحب خانه را مى شناسى؛ يعنى به گرد خانه اى مى چرخى كه صاحب آن را با معرفت، جلالت، سلطنت و قدرتش به همه موجودات و مخلوقات شناخته اى و درك كرده اى و بعد شايسته آن مى شوى كه دست در دست خدا بگذارى و با خدايت پيمان ببندى و اعلام كنى كه در مقابل تقدير و سرنوشتى كه تو براى من رقم زده اى راضى و تسليم هستم. آنگاه كه تصميم مى گيرى با خانه خدا وداع كنى در حقيقت بدان كه بايد با آنچه كه غير خداست، وداع كنى؛ نه با صاحب خانه. در حقيقت طواف وداع، قرب نهايى تو است و آن گاه كه براى آخرين بار سعى بين صفا و مروه مى كنى، وقتى به صفا رسيدى و ايستادى؛ روح و ضمير و باطنت را در سايه لقايى كه براى تو حاصل شده است صفا ده تا با همين حالت روز لقاى الهى در قيامت، با خداى خود ملاقات كنى و هنگامى كه در مروه مى ايستى، در حقيقت بدان كه در مرئى و منظر خدا ايستاده اى و همه اوصاف پاكيزه و طاهر را در خود جمع كرده اى و رذايل و خبايث را از خود دور كرده اى؛ و اى حاجى! مراقب باش! اين اعمال و اين سير را تو انجام دادى؛ با خدايت پيمانى بستى، دست پيمان و عهد با يداللّه كه حجرالاسود است داده اى و در حقيقت تو با خدا معاهده بسته اى كه بايد تا روز قيامت محفوظ بماند.

حضرت در پايان سخن مى فرمايند:

واعلَم بانّ اللّه تعالى لم يفتَرِضَ الحجّ و لم يخصّه مِن جميع الطاعات بالاضافه الى نفسه بقوله عزَّ وَ جَلّ «و للّه على الناس حِج البيت من استطاع اليه سبيلا» و لا شرع نبيه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سنّة فى خلال المناسك على ترتيب ما شرعه الا للاستعداد و الاشارة الى الموت و القبر و البعث و القيامة، و فصّل بيان السّابقة من الدّخول فى الجنّة اهلها و دخول النار اهلها بشاهدة مناسك الحج من اولها الى آخرها لاولى الالباب و اولى النُّهى (933).

و بدان كه خداوند از ميان همه عبادات، از نماز، روزه و زكات گرفته تا ساير واجبات، فقط حج را تشريفا به خود اختصاص داده است؛ و اين ويژگى براى حج، بى حساب نيست؛ به دليل آن كه حج انسان را به ياد مرگ، قبر، بعث از قبر و قيامت مى اندازد؛ خصوصيات كسانى كه در روز قيامت خود اولين انسانهايى هستند كه وارد بهشت مى شوند و آنهايى كه وارد جهنم مى شوند.

در حقيقت عمل عبادى حج، صحنه اى كوچك و نمونه عينى مشهود از سير انسان، از آغاز ورود ملك الموت به خانه او، تا پايان صحنه قيامت و دخول در بهشت و جهنم است.

همه اين نكات، هم در فرمايش امام صادق عليه‌السلام و هم در بيان امام سجاد عليه‌السلام و هم در رواياتى كه در اين بين خوانده شد، به وضوح ديده مى شود و همه براى توجه و تنبه دادن به يك جهت بسيار مهم است و آن، اين كه انسان به وسيله حج در معرض ابتلا و امتحان بسيار عميقى قرار گيرد.

## حج امتحان الهى

در تكميل اين سخن، فرمايش اميرالمومنين عليه‌السلام در خطبه مباركه قاصعه را نقل مى كنيم؛ حضرت مى فرمايند:

لكنَّ اللّه سبحانه اءراد اءن يكون الاتِّباع لرسله و التصديق بكتبه والخشوع لوجهه و الاستكانة لامره و الاستسلام لطاعته اءمورا له خاصَّة لا تشوبها من غيرها شائبة و كلما كانت البلوى و الاختبار اعظم كانت المثوبة والجزاء اءجزل (934).

«اراده خدا اين است كه پيروى از انبيا و تصديق كتابهاى الهى، خشوع، خضوع، ذلت و در حقيقت تسليم و مطيع امر بودن، فقط و فقط در انحصار ذات ذوالجلال ربوبى باشد و در اين جهت هيچ كس با خدا شريك نباشد. هرچه مسير امتحان سخت تر و مشكل تر و بزرگتر باشد، اجر و ثواب و لطف الهى نيز بيشتر خواهد بود».

سپس حضرت به حج مثال مى زنند و مى فرمايند:

اَلا تَرَون ان اللّه سبحانه اختبر الاولين من لدن آدم عليه‌السلام الى الاخرين من هذاالعالم باءحجار لا تضر و لا تنفع و لا تبصر و لا تسمع فجعلها بيته الحرام الَّذى جعله للناس قياما ثم باءَوَعر بقاع الارض حجرا و اقلّ نتائق الدنيا مَدَرا و اَضيَقِ بطون الاودية قُطرا بين جبال خَشِنَة و رِمَال دَمِثَة و عيون وَشِلَة (935).

«آيا نمى بينى همه بندگان خداوند از آدم ابوالبشر تا آخرين انسان ها مامور به خضوع و خشوع در مقابل سنگ هايى شده اند كه هيچ ضرر و نفعى براى كسى ندارند؛ نه مى شنوند و نه مى بينند، اما خداوند، همين سنگ ها را بيت با حرمت خود قرار داده است براى عبادت مردم، و آن را در صعب العبورترين سنگلاخ ‌ها و بى آب و علف ترين و كم حاصل ترين سرزمين ها در تنگ ترين دره ها، ميان كوه هايى سخت و ريگ هاى نرمى كه عبور از آنها دشوار است و چشمه هايى كم آب و جدا از هم قرار داده است».

خوب است به اجمال به اين نكته اشاره كنيم كه بيت اللّه الحرام فقط به دست ابراهيم عليه‌السلام ساخته نشده است. هم در اين روايت و هم در آيات كريمه قرآن، تصريح شده است كه خانه خدا، بيت اللّه الحرام و كعبه به دست آدم ابوالبشر ساخته شد و در توفان نوح، خراب شد كه ابراهيم خليل الرحمن عليه‌السلام ماءمور تجديد بناى آن شد. خداوند وقتى ابراهيم عليه‌السلام را مامور كرد، او آمد و زن و فرزندش را در آن جا گذاشت و گفت:

ربَّنا انِّى اَسكَنتُ من ذُرّيّتى بوَاد غيرَ ذِى زَرع عند بيتك الحرام (936).

«خدايا! خانواده ام را در بيابان خشكى نزد خانه تو سكونت دادم».

هنوز مامور به ساختن خانه نشده است، اما مى گويد: زن و فرزندم را نزد «بيتك الحرام » گذاشتم و رفتم. سپس امام اميرالمومنين عليه‌السلام درباره موقعيت بد اين سرزمين به تفصيل سخن گفته و بعد در آخر مى فرمايند:

يهلِّلون للّه حوله و يَرمُلون على اَقدامهم شُعثا غُبرا له قد نبذوا السَّرابيل وراء ظهورهم و شوَّهوا باعفاء الشعور محاسن خَلقِهِم (937).

«انسانها مامور شده اند گرداگرد خانه كلمه تهليل لا اله الا اللّه بر زبان رانند و در حالى كه جامه ها را از تن بيرون آورده اند، خاك آلوده و موپريشان دوان دوان راه روند و با واگذاشتن موها خلقت نيكوى خود را زشت كنند».

حضرت در ادامه مى فرمايند:

و لكن اللّه يختبر عباده بانواع الشّدائد و يتعبّدهم بانواع المجاهد و يبتليهم بضروب المكاره اخراجا للتّكبّر من قلوبهم و اسكانا للتَّذلُّل فى نفوسهم و ليجعل ذلك ابوابا فُتُحا الى فضله و اسبابا ذُلُلا لعفوه (938).

«لكن خداوند بندگانش را به انواع شدايد و سختى ها مى آزمايد، و با مجاهدت ها به بندگى وادارشان مى كند و به ناخوشايندها آزمايششان مى كند تا خودپسندى را از دل هايشان بزدايد، و خوارى و فروتنى را در جان هايشان جايگزين فرمايد، و آن را درهايى قرار دهد كه به سوى بخشش ‍ او گشوده گشته و وسيله هايى سازد براى آمرزش او».

آنچه بيان شد برخى از اسرار حج بود و اميدواريم خداوند متعال به همه انسان هاى مومن، اين روحيه را كرامت فرمايد كه زمينه ساز رشد و كمال انسان است.

روايتى را كه از امام هشتم اباالحسن الرضا عليه‌السلام به نقل مرحوم صدوق ذكر كرديم، ذيلى دارد كه مى تواند بحث بسيار جالب و جذابى در تتمه مباحث حج باشد. اصل روايت اين بود كه حضرت به عنوان سوال فرمودند كه:

فاءن قال: فَلِم اُمر بالحج؟ قيل لعلّة الوفادة الى اللّه عزَّ وَ جَلّ و طلب الزياده...مع ما فيه من التّفقه و نقل اءخبار الائمة عليهم‌السلام الى كل صقع و ناحية كما قال اللّه عزوجل: «فلو لا نفر من كلّ فرقة منهم طائفة ليتفقّهوا فى الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون (939)» (940).

علاوه بر اسرار معنوى و عرفانى كه در احكام عبادى حج نهفته است، اين سفر مايه يادگيرى و آگاه شدن از مسائل فقهى است و پس از آن نشر آموخته ها و معلومات در همه نواحى عالم، به حكم وجوب شرعى كه از آيه نفر استفاده مى شود و مورد استدلال امام عليه‌السلام نيز قرار گرفته است.

حضرت مى فرمايند: مردمى كه به حج مى روند، به حضور امام عليه‌السلام مشرف مى شوند؛ مسائل و احكام شرعى خود را از محضر او فرامى گيرند و به هر ناحيه و منطقه اى كه رفتند، آموخته هاى خود را به ديگران مى آموزند؛ چون خداوند فرموده است: به يقين همه نمى توانند زندگى عادى خود را رها نموده و كوچ كنند؛ بنابراين عده خاصى بايد مهاجرت كنند، تا به محضر امام عليه‌السلام شرفياب شوند و دين را از روى فهم، فرا بگيرند و به هنگامى كه به نزد قوم خود باز ميگردند، ايشان را انذار و تحذير كنند و ديگران هم بايد از بيان افرادى كه محضر امام عليه‌السلام را درك كرده اند، تحذير شوند و بياموزند.

نكته مهم اين است كه وقتى انسان اعمال عبادى حج را انجام داد، و ضمير و باطن خود را تطهير كرد و از همه آلودگى ها و پليدى ها منزه ساخت، استعداد پذيرش احكام و علوم الهى را پيدا مى كند و مى تواند آنها را از سرچشمه هاى اصلى فرا گيرد و به حكم وظيفه مقرر كه در آيه نَفر (941) بدان اشاره شده است، آموخته را با خود به ارمغان مى برد و در انتشار آنها مى كوشد. اين نكته بسيار مهم است كه امام عليه‌السلام در آثار و فوايد عمل عبادى حج ذكر مى فرمايند.

## اهميت زيارت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

شبهه اى وجود دارد و آن اين كه تفقّه در محضر امام معصوم عليه‌السلام و يادگيرى علوم از منبع ناب آن در دوران غيبت، براى مسلمانان و شيعيان مقدور نيست، پس ثمره تنقه و يادگيرى از حضور امام معصوم عليه‌السلام منتفى است. اما فايده ديگرى مى تواند در آن مترتب باشد و پاسخ اين شبهه باشد و آن اين كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

مَن زارَ قبرى بعد مَوتى كان كمن هاجر الىَّ فى حياتى (942).

«كسى كه بعد از وفات من، به زيارت قبر من بيايد، مانند كسى است كه در زمان حيات، حضور مرا درك كرده است».

و بالاتر از اين روايت، فرمايش آن حضرت است كه مى فرمايند:

مَن اَتى مكّة حاجّا و لم يزرنى الى المدينة جفانى (943).

«كسى كه به مكه بيايد و براى زيارت من به مدينه مشرف نشود، به من ستم و جفا كرده است».

پرواضح است كه اين روايت مربوط به زمان بعد از وفات و ارتحال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد.

در سخنى از اميرالمومنين عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

اَلِمُّوا برسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اذا خرجتم الى بيت اللّه الحرام فان تركه جفاء و بذلك اُمرتم (944).

«عمل عبادى حج را با زيارت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كامل كنيد؛ چون اگر كسى زيارت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ترك كند، نسبت به آن حضرت ستم كرده است و شما به زيارت ايشان مامور شده ايد».

در روايتى كه با اسناد صحيح به امام باقر عليه‌السلام مى رسد حضرت مى فرمايند:

انّما اُمِر النِّاس اَن يَاتُوا هذهِ الاحجار فيَطُوفُوا بها ثم ياءتونا فيُخبِرونا بولايتهم و يَعرِضوا علينا نَصرَهُم (945).

«مردم مامور شده اند كه به مكه بيايند و به گرد اين سنگ ها طواف كنند تا به بهانه آنها به سراغ ما بيايند و محبت و يارى خود را ابراز دارند».

طبق اين فرمايش، گويا عمل عبادى حج با آن همه زحمات، مقدمه اى است تا مومن به محضر امام معصوم عليه‌السلام شرفياب شود و اعتقادات خود را به محضر او عرضه كند. عرضه اعتقادات بر امام عصر، در ميان اصحاب و ياران، امرى سابقه دار است.

در روايت ديگرى از امام باقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمودند:

ابدَءُوا بمكّة واختموا بنا (946).

«عمل عبادى حج را از مكه آغاز كنيد و اعمال را با زيارت ما به پايان ببريد».

گويا اگر زيارت ائمه عليهم‌السلام و ديدار و لقاى معصوم عليه‌السلام حاصل نشود، يك عمل عبادى ناقص، صورت پذيرفته و اين عمل، ابتر و بدون پشتوانه است.

تعبير ديگرى از حضرت وارد شده كه مكمل هم سخنان گذشته است كه مى فرمايند:

تمامَ الحجِّ لقاءُ الامام (947).

«زيارت و ملاقات امام عليه‌السلام، موجب اتمام عمل عبادى حج است».

درست مثل اين كه اگر كسى اعمال عبادى حج را از شروع در ميقات براى عمره تمتع تا پايان حج تمتع انجام دهد، اما زيارت و ديدار امام معصوم عليه‌السلام را نتواند تحصيل كند، يك سلسله اعمال خشك و بى روح و ناقص انجام داده است.

در ادامه بحث توجه به چند مطلب ضرورى است: يكى بحث حيات و زندگانى حجج الهى بعد از وفات و ارتحالشان؛ مطلب دوم مساله زيارت قبور ائمه عليهم‌السلام و شخص رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فوايد و آثار آن؛ و مطلب سوم اشكالى كه مخالفان اين عمل بسيار ارزشمند و سازنده مطرح مى كنند و چند نكته ديگر.

## حيات پس از مرگ

از منظر معارف دينى در اين كه همه انسان ها بعد از مرگ نابود نمى شوند، بلكه به عالم ديگرى منتقل مى شوند، هيچ بحثى وجود ندارد. اين مطلب كه بعد از زندگى در دنيا، زندگى جديدى را در عالم ديگر آغاز مى كنند، مورد اتفاق همه اديان الهى است. علاوه بر اين كه اصلا مرگ و ممات، نيستى و فنا نيست، بلكه مخلوقى از مخلوقات به سوى او مى رود. خداوند متعال در سوره مباركه ملك مى فرمايد:

الَّذى خلق الموت و الحياة ليبلوكم اءيّكم اءحسن عملا (948).

«خداوند مرگ و حيات را آفريد تا شما را بيازمايد كه كدام يك از شما بهتر عمل مى كنيد».

همانگونه كه خداوند حيات را آفريده، مرگ هم از آفريده هاى اوست. در سوره مباركه واقعه مى خوانيم:

نحن قدَّرنا بينكم الموت و ما نحن بمسبوقين # على اَن نُبَّدِّل اَمثالكم و نُنشِئَكم فى ما لا تعلمون (949).

«ما در ميان شما مرگ را مقدر ساختيم؛ و هرگز كسى بر ما پيشى نمى گيرد، تا گروهى را به جاى گروه ديگرى بياوريم و شما را در جهانى كه نمى دانيد آفرينش تازه اى ببخشيم».

مرگ، تقدير الهى است كه غير از ذات لايزال الهى كسى چنين تقديرى نكرده است و معناى مرگ اين است كه ما اين اجسام شما را تبديل مى كنيم. در حقيقت، هويت اصلى انسان كه روح اوست در اين عالم يك قالب دارد و در دنياى ديگر كه عالم برزخ است، قالبى ديگر. پس واضح است كه مرگ نابودى، عدم و فنا نيست؛ بلكه انتقال از عالمى به عالم ديگر است. حال آيا كسانى كه به آن عالم منتقل مى شوند، به اين عالم هم اشرافى دارند يا نه؟ از آيات الهى استفاده مى شود كه همه افرادى كه از اين دنيا مى روند به اين دنيا اشراف ندارند تا بتوانند اقداماتى انجام دهند كه در وضعيت و سرنوشت آنها در عالم ديگر تاثير داشته باشد.

رب ارجعون # لعلّى اءعمل صالحا فيما تركت كَلّا انَّها كلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الى يوم يبعثون (950).

«وقتى مرگ فرا رسيد مى گويد: پروردگار من! مرا بازگردانيد؛ شايد در آنچه ترك كردم و كوتاهى نمودم عمل صالحى انجام دهم، ولى به او مى گويند: چنين نيست! اين سخنى است كه او به زبان مى گويد و اگر بازگردد، كارش ‍ همچون گذشته است؛ و پشت سر آنان برزخى است تا روزى كه برانگيخته شوند».

وقتى پيك مرگ به سراغ آنها مى آيد، مى فهمند كه خطاهاى دوران حيات و زندگى شان بايد جبران شود؛ از خدا استمداد مى كنند و فرصتى مى خواهند كه دوباره به اين دنيا برگردند؛ خداوند مى فرمايد: ديگر امكان بازگشت به دنيا و حركت و فعاليت در آن وجود ندارد و دست شما از دنيا كوتاه است. آنچه بنابر نص آيات كريمه قرآن متيقن است، براى بعضى از انسان ها اين ويژگى بعد از انتقال به عالم ديگر محفوظ است و آن گروه، شهدا هستند. در سوره مباركه آل عمران آمده است:

و لا تحسبنّ الَّذين قتلوا فى سبيل اللّه امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون (951).

«اى پيامبر! هرگز گمان مبر كسانى كه در راه خدا كشته شدند، مردگانند! بلكه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزى داده مى شوند».

و يا در جاى ديگر مى فرمايد:

و لا تقولوا لمن يُقتل فى سبيل اللّه اموات بل احياء و لكن لا تشعرون (952).

«و به آنها كه در راه خدا كشته مى شوند، مرده نگوييد؛ بلكه آنان زنده اند، ولى شما نمى فهميد».

كسانى كه در راه خدا كشته مى شوند از مرگان نيستند كه دستشان از اين دنيا كوتاه باشد؛ يعنى نشاه ديگر تا قيامت براى همگان برزخى است كه منزل ركود و ثمره چينى از افعال و رفتار است؛ اما براى منزل حيات، رشد و علو درجه است و بدون شك همه شهدا در درجه و رتبه موخر از امام و پيشوايان معصوم عليه‌السلام خود هستند و براى امام و حجت الهى كه مقدم بر همه شهداست، يقينا اين امتياز محفوظ خواهد بود.

## زنده و شاهد بودن پيامبر و ائمه عليهم‌السلام

مرحوم كلينى در كافى روايتى را به سند صحيح از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه:

اتى العبّاس اميرالمومنين عليه‌السلام فقال: يا علىّ انَّ الناس قد اجتمعوا اَن يدفنوا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فى بقيع المصلّى و اَن يؤُمّهم رجل منهم فخرج اميرالمومنين عليه‌السلام الى الناس فقال: يا ايها الناس انّ رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امام حيّا و ميّتا و قال: انّى اُدفن فى البقعة التى اُقبَضُ فيها، ثم قام على الباب فصلى عليه ثم امر الناس ‍ عَشَرَة عَشَرَة يصلون عليه ثم يخرجون (953).

«در روز رحلت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عباس بن عبدالمطلب به حضور اميرالمومنين عليه‌السلام آمد و گفت: مردم و مسلمان ها تصميم گرفته اند كه جنازه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در بقيع دفن كنند. يكى از خودشان هم به امامت بايستد و بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز بخواند. اميرالمومنين عليه‌السلام از خانه بيرون آمد و مقابل مردم ايستاد و فرمود: مردم! پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زنده و مرده اش امام است و نماز غير امام بر امام معنا ندارد و بعد فرمودند كه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: من در همان جايى كه قبض ‍ روح مى شوم و از دنيا مى روم، بايد دفن شوم، سپس حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام به تنهايى مقابل در حجره اى كه جنازه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آن جا بود ايستاد و نماز خواند. دستور داد مردم ده نفر ده نفر آمدند نماز خواندند و از حجره خارج شدند».

از اين روايت استفاده مى شود كه به هر حال، پيامبر، در حيات و ممات، امام است و امامت و پيشوايى او با مرگ و انتقال او به نشاه ديگر از بين نمى رود.

امام صادق عليه‌السلام روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى كنند كه فرمودند:

حياتى خير لكم و مماتى خير لكم، فامّا حَياتى فانَّ اللّه هَداكُم بِى مِنَ الضَّلالَة، و اَنقَذَكم من شَفاحُفرَة من النّار، و امَّا مَمَاتى فانَّ اعمالكم تعرض ‍ علىّ، فما كان مِن حُسنِ استَزدَدتَ اللّه لكم و ما كان من قبيح استغفرت اللّه لكم (954).

«زندگى من و مردنم براى شما خير است. خداوند با زندگى من شما را هدايت كرد و شما را از آتش نجات داد؛ و با مرگ من، اعمال شما به من عرضه مى شود؛ اگر شما كار خوب كرده باشيد، من براى شما از خدا پاداش ‍ مضاعف مى طلبم و اگر كار قبيح و زشتى از شما صادر شده باشد، من از خداوند متعال طلب مغفرت مى كنم».

خداوند در قرآن مى فرمايد:

و ما كان اللّه ليعذّبهم و انت فيهم (955).

«مادامى كه تو در ميان اين مردم هستى، خدا آنها را عذاب نخواهد كرد».

معناى اين عبارت روشن است؛ بعد از وفات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عذابى از نوع آنچه امم سابق به آن گرفتار شدند، بر امت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل نشد. اين وعده الهى است. امروز هم گويى در ميان ماست. بنابراين به دليل حياتى كه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ميان دارد، از عذاب مصون و محفوظيم. در ادامه روايت قبل، آمده است:

فقال له رجل من المنافقين: و كيف ذاك يا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و قد رَمَمتَ؟ يعنى صرت رميما فقال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: كلّا ان اللّه حرّم لُحومنا على الارض فلا تطعم منها شيئا (956).

«مرد منافقى به حضرت عرض كرد: اى پيامبر! چگونه مى شود كه تو مرده باشى و استخوانهاى تو پوسيده شود، اما اعمال، به تو عرضه شود؟ پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: خداوند گوشت ما را بر زمين حرام كرده است و زمين، هرگز گوشت انبيا و اولياى خدا را نمى بلعد».

روايت ديگرى از امام صادق عليه‌السلام در تاييد اين مطلب آمده است:

ما من نبىّ و لا وصىّ يبقى فى الارض من ثلاثة ايّام حتى يُرفع بروحه و عظمه و لحمه الى السماء و انما يؤ تى مواضع آثارهم و يبلّغونهم من بعيد السّلام و يسمعونهم على آثارهم من قريب (957).

«هر ولى و پيامبرى از دنيا برود، خداوند بعد از سه روز روح و گوشت و استخوان و جسد او را به آسمان مى برد. آنها زنده اند، مردم به زيارت محل دفن آنها مى آيند و يا از راه دور بر ايشان سلام مى فرستند. آنها انبيا و اوليا عليهم‌السلام - سلام را مى شنوند - و مشرف بر زندگى مردمند».

و بر اين اساس در قرآن هم آمده است:

انَّ اللّه و ملائكته يُصَلُّون على النبى يا ايها الَّذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما (958).

«خدا و ملائكه الهى بر پيامبر درود و سلام مى فرستند، شما مومنان هم بر او سلام و درود بفرستيد و كاملا تسليم فرمان او باشيد».

اين ناظر به حيات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمست كه در آن خداوند مومنان را موظف كرده است تا بر پيامبر سلام كنند و حيات و ممات هم شرط نشده است. بر اين اساس در نماز موظفيم كه بگوييم السلام عليك ايها النبى و رحمه اللّه و بركاته يعنى هم بر پيامبر و هم بر آله پيامبر درود بفرستيم. و حتى طبق مبانى فقهى بعضى از اهل سنت، اگر بر آل رسول اللّه درود فرستاده نشود، نماز درست نيست (959). در اذن دخول زيارات رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه طاهرين عليهم‌السلام هم اين عبارت را مى خوانيم:

اللّهم انى وقفت على باب من ابواب بيوت نبيك صلواتك عليه و آله فقد منعت الناس اءن يدخلوا الا باذنه فقلت «يا ايها الَّذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النّبى الا اءن يؤ ذن لكم» (960) اللّهم انى اءعتقد ان رسولك و خلفائك عليهم‌السلام احياء عندك يرزقون يَرَونَ مَقَامى و يَسمَعون كَلامى و يَردّون سَلامى و اءَنَّك حجبت عن سمعى كلامهم (961).

«خدايا! بر درى از درهاى خانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايستاده ام و تو منع كرده اى كه مردم، بدون اجازه او وارد شوند و فرموده اى: اى كسانى كه ايمان آورده ايد، داخل خانه پيامبر نشويد مگر آن كه به شما اجازه دهد. خدايا! ما معتقديم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و همه خلفاى او زنده اند و نزد تو روزى مى خورند. ما را مى بينند و سخن ما را مى شنوند و سلام ما را پاسخ مى دهند؛ اما تو بر گوش هاى ما پرده كشيده اى و ما نمى شنويم».

اينها، دلايل اشتياق شيعيان به زيارت مرقد مطهر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار عليهم‌السلام مى باشد. علاوه بر اين، قرآن كريم در سوره مباركه صافات يك جا به همه انبيا درود مى فرستد و مى فرمايد:

سلام على المرسلين (962).

و بعد به بعضى از انبيا تك تك سلام مى كند:

سلام على نوح فى العالمين (963) سلام على ابراهيم (964) سلام على موسى و هارون (965) سلام على آل ياسين (966).

يا در آيه اى كه اخيرا به آن اشاره كرديم مى فرمايد:

ان اللّه و ملائكته يصلون على النبى يا ايها الَّذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما (967).

«خدا و ملائكه الهى بر پيامبر درود و سلام مى فرستند، شما مومنان هم بر او سلام و درود بفرستيد و كاملا تسليم فرمان او باشيد».

علاوه بر اين آيات، مساله وجوب يا استحباب سلام بر پيامبر، در نماز است كه باعث اختلاف فقهاى عامه و شيعه نيز شده است كه موافقان وجوب آن گفته اند كه اگر ارتباط انبيا و اولياى الهى عليهم‌السلام به طور كامل با عالم دنيا، قطع شده بود، ما اينگونه مامور به سلام بر آنها نبوديم.

## اعتقاد اهل سنت به زنده بودن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بنابر آنچه گفته شد، نزد اهل سنت اعتقاد به حيات انبيا و اولياى الهى يك امر قطعى است؛ بر خلاف آنچه كه ابن تيميه و پيروان او و بالتبع محمد بن عبدالوهاب مى گويند. سمهودى در «وفاءالوفاء» نقل مى كند كه:

اءصاب الناس قحط فى زمان عمر بن الخطاب، فجاء رجل الى قبر النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، فقال: يا رسول اللّه! اسَتسقِ اللّه لاُمَّتك فانَّهم هلكوا. فاءتاهُ رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فى المنام...و محل الاستشهاد طلب الاستسقاء منه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و هو فى البرزخ و دعاؤ ه لربّه فى هذه الحالة غير ممتنع، و علمه بسؤ ال من يساله قد ورد، فلا مانع من سوال الاستسقاء و غيره منه كما كان فى الدنيا (968).

«در زمان حكومت عمر خشك سالى شد. كسى بر مزار رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و خيلى صريح و بى پرده عرض كرد: يا رسول اللّه! چرا از خدا براى امت طلب باران نمى كنى؟ امت در حال هلاكت هستند. از خداوند بخواه كه باران رحمتش را نازل كند. شب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در خواب ديد كه حضرت به او دستور دادند: به عمر بگو كه خدا بر آنها رحمت را نازل خواهد كرد. محل استشهاد ما همين جاست، كه هيچ اشكالى ندارد كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اين دنيا رفته و در عالم برزخ باشد، ما از او تقاضايى داشته باشيم و او عالم به تقاضاى ما بشود و مانند زمان حياتش براى خواهش و تمناى مردم دعا كند و دعاى آن حضرت اجابت شود».

پس آن مساله نزد اهل سنت قطعى بوده و بر كسى كه به تربيت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرف شده و خواهشى داشته باشد، نزد آنها امرى بسيار متعارف، عادى و قابل قبولى است.

## زنده بودن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از نظر آيات

دليل ديگر بر زنده بودن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد از مرگ، آيه شريفه سوره مباركه نساء است كه مى فرمايد:

و لو اءنهم اذ ظلموا اءنفسهم جاءوك فاستغفروا اللّه و استغفر لهم الرسول لوجدوا اللّه توابا رحيما (969).

اين آيه به خوبى دلالت مى كند بر اين كه اگر گناهكارانى بودند و نزد پيامبر آمدند و استغفار كردند و پيغمبر هم براى آنها طلب غفران كرد، خداوند آنها را مى آمرزد. در همان زمان نزول وحى، براى اصحاب و حاضران در زمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين مطلب چنين مفهوم شده بود كه اگر بعد از وفات آن حضرت هم بر تربت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرف شوند، مطمئن به آمرزش خود برمى گردند. سمهودى در جلد چهارم «وفاء الوفاء» موارد متعددى از آن را نقل مى كند.

شاهد ديگر آيه شريفه سوره حجرات است كه مى فرمايد:

يا ايها الَّذين آمنوا لا ترفعوا اءصواتكم فوق صوت النبى (970).

«اى كسانى كه ايمان آورده ايد! صداى خود را فراتر از صداى پيامبر نكنيد».

در حال حاضر كسانى كه به حرم مطهر نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرف مى شوند، مى بينند كه وهابيون اين آيه را در بالاى روضه نبويه نصب كرده اند و به استناد اين آيه، مردم را از اين كه صدايشان را بلند كنند، منع مى كنند. و اين دليل آن است كه آنان كه الان توهم مى كنند كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرده و ارتباطش با اين عالم قطع شده است، چندان بدان معتقد نيستند و به اين آيه كريمه استدلال مى كنند.

علاوه بر اين، استناد به اين آيه، سابقه دار و در سيره و سنت مسلمانان موجود بوده است. در تواريخ نوشته اند در هياهوى دفن امام مجتبى عليه‌السلام كه بنى اميه جمع شدند و مانع از دفن پيكر مطهر حضرت در كنار مرقد مطهر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شدند، غوغايى به پا شد و سيدالشهدا عليه‌السلام با استناد به همين آيه كريمه، مردم را امر به سكوت كردند و فرمودند: مگر فراموش كرده ايد كه خداوند فرمود: لا ترفعوا اءصواتكم فوق صوت النبى و بعد از استشهاد حضرت به اين آيه كريمه، همه، حتى دشمنان و بنى اميه هم كه در آنجا حضور داشتند، استدلال حضرت را پذيرفته، سكوت كردند (971).

در نهايت از اين آيه كريمه و روايات چند نكته استفاده مى شود: اول اين كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، اوليا، انبيا و شهدا داراى حياتى هستند كه كاملا اشراف بر حيات دنيوى دارند؛ نكته دوم اينكه توسل به قبور پيامبر، ائمه اطهار عليهم‌السلام و قبور انبيا و اولياى الهى و شفيع قرار دادن آنها در درگاه الهى امرى بسيار واضح و مورد قبول عامه مسلمانان بوده است؛ نكته سوم اين كه زيارت قبور انبياى الهى و به خصوص رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه طاهرين عليهم‌السلام نه تنها جايز است، بلكه در بسيارى از موارد، مستحب مؤ كد است؛ و گاه نيز اگر احيانا معناى زيارت نكردن و به يكى از اين قبور، بى اعتنايى نمودن، و پشت كردن به حرمت اهل بيت عليهم‌السلام باشد و جنبه جفا و ستم پيدا كند، شايد حرام باشد.

## زيارت و توسل به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

نكته ديگر اين كه صرف نظر از اشكالات واهى و بى اساسى كه ابن تيميه و به تبع او محمد بن عبدالوهاب دارند، و مساله زيارت و توسل به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت عليهم‌السلام پس از مرگ آنها نزد ائمه اربعه اهل سنت پذيرفته شده است؛ به عنوان نمونه، يك مورد آن را مالك بن انس امام مالكيه نقل مى كنيم كه به منصور خليفه عباسى مى گويد:

يا اميرالمومنين! لا ترفع صوتك فى هذا المسجد فان اللّه تعالى ادّب قوما فقال: «لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبى» (972) و مدح قوما فقال: «ان الَّذين يغضّون اصواتهم عند رسول اللّه» (973) و ذمّ قوما: فقال: «ان الَّذين ينادونك من وراء الحجرات» (974) و اءن حرمته ميّتا كحرمته ميّتا حيّا، فاستكان لها ابوجعفر، فقال: يا اباعبداللّه استقبل القبلة وادعو اءم استقبل رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقال: لم تصرف وجهك عنه و هو وسيلتك و وسيلة اءبيك آدم عليه‌السلام الى اللّه يوم القيامة بل استقبله و استشفع به، فيشفعك اللّه تعالى، قال اللّه تعالى: «و لو اءنهم اذ ظّلموا انفسهم جآؤ وك فاستغفروا اللّه و استغفر لهم الرسول لوجدوا اللّه توّابا رّحيما (975)» (976).

وقتى منصور براى زيارت، به حرم نبوى مشرف شده بود، مالك به او مى گويد: خليفه! تو حق ندارى در اين مسجد صدايت را بلند كنى. خداوند اين ادب را به مردم آموخت كه در حضور رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صداى خود را بلند نكنند. و آن عده اى را كه در محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جسارت و بى ادبى مى كردند مذمت فرمود كه مثل افراد عادى از پشت ديوار همديگر را صدا مى زدند. سپس گفت: در اين مسجد، صداى خود را بلند نكن كه حرمت مرده او همانند حرمت زنده اوست. زنده و مرده اش تفاوتى ندارد. منصور اين مطلب را خيلى راحت از مالك پذيرفت و بعد سوال كرد: حالا كه چنين است در اين مسجد رو به قبله بايستم و دعا بخوانم و از خدا چيزى بخواهم، يا رو به روضه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بايستم و طلب حاجت كنم؟ امام مالكيه در جواب مى گويد: چرا رويت را از روضه پيامبر برگردانى در حالى كه او وسيله تو در پيشگاه الهى است و نه تنها وسيله تو، بلكه وسيله پدرت آدم در آمرزش گناهان او بود. رويت را به سوى او كن و به وسيله او طلب شفاعت كن. سپس به اين آيه استشهاد كرد و گفت: اگر مردم هنگامى كه بر نفس خود ظلم كردند، پيش پيامبر آمده و از او بخواهند كه براى آنها از خدا طلب مغفرت كند، خدا آنها را مى آمرزد. پس رويت را به سمت روضه كن و از پيامبر حاجت بخواه و از طريق او به خدا توسل پيدا كن».

در اين روايت و امثال آن كه در منابع عامه، فراوان يافت مى شود، زيارت پيغمبر، يك امر متعارف و مستحبى بوده است. بلكه در آن جا به جاى اين كه رو به قبله بايستند، رو به قبر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى كردند و او را وسيله شفاعت و استغفار خود قرار مى دادند.

نكته ديگر اين كه در سيره فاطمه اطهر سلام اللّه عليها مى بينيم كه در همان مدت كوتاهى كه بعد از وفات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در قيد حيات بودند، مكرر به زيارت قبر پدر مى آمدند و با پدر گفتگو مى كردند. در روايت دارد كه:

و اءخذت قبضة من تراب قبره صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فوضعتها على عينيها و انشدَّت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ماذا على من شمّ تربة احمد |  | ان لا يشمّ مدى الزّمان غواليا (977) |

«مشتى از خاك تربت مطهر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را برمى داشت و آن را بر چشمانش مى گذاشت و گريه مى كرد و با پدر سخن مى گفت. چه سرزنشى است بر آن كه تربت مطهر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بوييده؛ اگر تا آخر عمر هيچ عطرى را نبويد».

پس زيارت و تبرك جستن به تربت و خاك پيامبر صلى اللّه عليه وآله و سلم امر متعارفى بوده است. با وجود آن همه محذورات و محدوديت ها و آزارهايى كه فاطمه اطهر عليها‌السلام با آن مواجه بودند، زيارت قبر حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى او امرى ضرورى بود.

يكى از صحابى جليل القدرى كه فعل آنها مورد استناد فقهاى اهل سنت است، ابوايوب انصارى است. نوشته اند:

اءقبل مروان يوما، فوجد رجلا واضعا وجهه على القبر، فقال اتدرى ما تصنع؟ فاقبل عليه، فاذا هو ابوايوب، فقال: نعم، جئت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و لم آت الحجر (978).

«روزى مروان وارد روضه رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شد و ديد مردى صورتش را روى قبر مطهر گزارد؛ صدايش بلند شد كه مى فهمى چه مى كنى؟ آن مرد كه ابوايوب انصارى بود گفت: آرى به زيارت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده ام نه به زيارت يك سنگ».

معلوم مى شود كه در اين ميان، رفتن به مرقد رسول اللّه و زيارت آن براى آنها از ويژگى خاصى برخوردار بوده است.

درباره بلال نوشته اند:

اتى قبر النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فجعل يبكى عنده و يمرّغ وجهه عليه (979).

«مى آمد و بر تربت رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حاضر مى شد و گريه مى كرد و صورتش را به خاك قبر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تبرك مى كرد».

بنابراين روايت و رواياتى كه در آغاز بحث، در باب زيارات خوانديم كه مَن حَجَّ بَيت ربِّى و لَم يَزرنى فَقَد جَفَانِى (980) كسى كه به حج خانه خدا مشرّف شود و به زيارت من نيايد، به من ستم كرده است و يا مَن زارَنِى حَيّا اَو مَيِّتا كُنت له شَفيعا يَومَ القيامة (981) كسى كه قبر مرا زيارت كند، من در قيامت شفيع او خواهم بود. و يا من زار قبرى بعد موتى كان كمن هاجر الىَّ فى حياتى (982) كسى كه بعد از وفات من، به زيارت قبر من بيايد، مانند كسى است كه در زمان حيات من، مرا زيارت كرده است. نه تنها بر زيارت قبور، مخصوصا قبر مطهر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هيچ اشكالى مترتب نيست، بلكه همانگونه كه گفته شد، زيارت مرقد مطهر رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه طاهرين عليهم‌السلام مورد تاكيد بوده و سنت و سيره صحابه و تابعين از صحابه و همين گونه متشرّعين تا زمان سلطه وهابى ها بوده است. دليل روشن آن هم، ساختمان هاى با عظمتى است كه بر بقاع متبركه و قبور اوليا و صالحين ساخته شد. حتى ساختمان هايى كه هم اكنون نيز در كشورهاى سنى نشين غير از عربستان، بر قبور علماى خود ساخته اند، همه حكايت از سنتى دارد كه متعارف بودن زيارت قبور بزرگان را مى رساند و بر آن تاكيد مى كند.

زيارت اين مرقدهاى مطهر علاوه بر آثار و فوايدى كه به نقل منابع عامه دارد، داراى آثار بسيار ارزشمندى است كه در ك. تب روايى شيعه به بعضى از آنها اشاره شده است كه اينك به برخى از آنها اشاره مى كنيم:

مرحوم ابن قولويه در كتاب ارزشمند «كامل الزّيارات» كه يكى از منابع معتبر و مورد استناد شيعه است، روايتى را نقل مى كند كه امام حسين عليه‌السلام روزى به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض مى كند:

ما جزاء من زارك فقال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: يا بُنَىّ مَن زارَنِى حَيّا اَو مَيِّتا اَو زَارَ اَبَاكَ اَو زَارَ اَخَاكَ اَو زَارَكَ كَانَ حَقَّا عَلَىَّ اَن اَزورَهُ يَومَالقِيَامَةِ و اُخَلِّصه من ذنوبه (983).

«پاداش كسى كه توفيق زيارت شما را پيدا كند چيست؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: فرزندم! هر كسى در زمان حيات و يا بعد از مرگم، من يا پدر يا برادرت يا تو را زيارت كند، بر من است كه روز قيامت، به زيارت او بروم، تا او را از گرفتارى گناهانش نجات دهم».

## فضيلت زيارت امامان معصوم عليهم‌السلام

اما درباره زيارت هاى ديگر، مثل زيارت اميرالمومنين عليه‌السلام شخصى به نام يونس بن ابى وهب قصرى مى گويد: من وارد مدينه شدم و خدمت امام صادق عليه‌السلام شرفياب شدم و عرض كردم:

جُعلت فداك اتيتك و لم ازر اميرالمومنين عليه‌السلام، قال: بئس ما صنعت لو لا انك من شيعتنا ما نظرت اليك الا تزور من يزوره اللّه مع الملائكة و يزوره الانبياء و يزوره المؤمنون، قلت: جعلت فداك ما علمت ذلك، قال: اءعلم انّ اميرالمومنين عليه‌السلام اءفضل عند اللّه من الائمه كلهم و له ثواب اعمالهم و على قدر اعمالهم فُضِّلوا (984).

«من از مسير كوفه براى ديدار شما آمدم، ولى موفق نشدم مرقد اميرالمومنين عليه‌السلام را زيارت كنم. راوى مى گويد: امام صادق عليه‌السلام فرمودند: خيلى كار بدى كردى! اگر تو از شيعيان ما نبودى، من به تو نگاه نمى كردم. چگونه است كه تو به زيارت نرفتى؟ در حالى كه خدا، ملائكه و انبياى الهى و مومنين همه به زيارت پدرم اميرالمومنين عليه‌السلام مى روند! گفتم: من اين مقدار فضيلت را نمى دانستم. بعد امام عليه‌السلام فرمودند: نزد خداوند جايگاه و منزلت پدرم اميرالمومنين عليه‌السلام از همه ائمه عليهم‌السلام بالاتر است و اجر و پاداش همه ائمه عليهم‌السلام در نامه عمل ايشان ضبط است».

براى زيارت حضرت سيدالشهدا عليه‌السلام روايات و تاكيدات بسيار زيادى داريم كه به يك نمونه از آن اشاره مى كنيم كه روايت از نظر سند بسيار قوى است؛ محمد بن اسماعيل بن بزيع از قول امام صادق عليه‌السلام ميگويد كه حضرت فرمودند:

من اءتى قبر الحسين عليه‌السلام عارفا بحقه كتبه اللّه فى اءعلى عليين (985).

«كسى كه قبر ابى عبداللّه الحسين عليه‌السلام را با معرفت و شناخت كامل زيارت كند خداوند جايگاه او را در اعلا عليين قرار مى دهد».

نبايد به سادگى از كنار اين روايات گذشت. با توجه به كتاب وحى بايد ببينيم عليين چه جايگاهى است؟ در سوره مباركه مطففين آيه شريفه هجدهم به بعد مى فرمايد:

كلّا كتاب الابرار لفى عليين # و ما ادراك ما عليين # كتاب مرقوم # يشهده المقربون # ان الابرار لفى نعيم # على الارائك ينظرون (986).

«چنان نيست (كه آنها درباره معاد مى پندارند)، بلكه نامه اعمال نيكان در «عليين» است؛ و تو چه مى دانى «عليين» چيست؟؛ نامه اى رقم خورده و سرنوشتى است قطعى؛ كه مقربان شاهد آنند؛ مسلما نيكان در انواع نعمتند؛ بر تخت هاى زيباى بهشتى تكيه كرده و (به زيبايى هاى بهشت) مى نگرند».

تعبير عجيبى است؛ در قرآن، عليين بالاترين منزلت و جايگاه ابرار و خوبان در پيشگاه الهى است كه در حقيقت مقربين و ابرار درگاه الهى در آن جا شاهد لقاى پروردگارند. ولى در اين روايت مى فرمايد: زائر قبر ابى عبداللّه عليه‌السلام نه در عليين، بلكه در اعلى عليين است و در مقابلش ‍ مى فرمايد:

كَلا انَّ كتاب الفُجَّار لَفِى سِجِّين # و مَا اَدرَاكَ مَا سِجِّين # كلا انَّهم عن ربَّهم يومئذ لَمَحجوبون (987).

«چنين نيست كه آنها درباره قيامت مى پندارند به يقين نامه اعمال بدكاران در «سجين» است؛ و تو چه مى دانى «سجين» چيست؟؛ چنين نيست (كه مى پندارند) بلكه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند».

سجّين جايى است كه از ساكنانش توفيق لقاى الهى سلب مى شود. پس ‍ نكته مهم اين است كه موقع شنيدن و خواندن روايات بايد با توجه به آيات كريمه قرآن آنها را بفهميم. يعنى كسى كه در عليين است، پيوند و ارتباط مستقيم با ذات ذوالجلال الهى دارد و با چشم دل او را مى بيند و كسى كه در سجين است، رابطه او با خدا بريده مى شود.

طبق اين آيات و روايت، روايات ديگر هم معنى مى يابد:

مَن زَارَ قَبر اَبى عبداللّه الحسين عليه‌السلام بِشَطِّ الفُرات كان كَمَن زَارَ اللّه فَوقَ عَرشِهِ (988).

«كسى كه اباعبداللّه عليه‌السلام را در كربلا زيارت كند، مانند كسى است كه خدا را در عرش اعلا زيارت كرده است».

اين همان يشهده المقرَّبون (989) است كه در عليين است.

درباره زيارت ابالحسن الرضا عليه‌السلام، محمد بن ابى نصر بزنطى مى گويد: در كتاب امام رضا عليه‌السلام خواندم كه فرمودند:

اَبلِغ شيعَتِى اَنَّ زيارتى تبلغ عنداللّه عزَّ وَ جَلّ اَلفَ حَجَّة، قال: فقلت لابى جعفر عليه‌السلام: اَلف حَجَّه؟ قال: اِى واللّه و اَلفَاَلفَ حَجَّة لِمَن زَارَهُ عارِفا بِحَقِّهِ (990).

«به شيعيان من بگو كه زيارت قبر من معادل هزار حج است. من اين مطلب را براى امام جواد عليه‌السلام عرض كردم و گفتم كه آيا واقعا ثواب زيارت قبر پدرتان، معادل هزار حج است؟ فرمود: نه هزار حج، بلكه هزارهزار حج. بلكه به شرط اينكه عارف به حق او باشد».

نكته اى كه در همه اين روايات بايد به آن توجه كرد اين است كه ارزش و ثمره زيارت آن جاست كه زيارت قبور اين بزرگان، از شخص رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا ساير ائمه طاهرين عليهم‌السلام همراه با شناخت باشد. در زيارت وارث مى خوانيم:

السلام عليك يا وارث آدم صفوة اللّه، يا وارث نوح نبى اللّه، يا وارث ابراهيم خليل اللّه، يا وارث موسى كليم اللّه، و يا وارث عيسى روح اللّه (991).

يعنى به زيارت ابى عبداللّه عليه‌السلام كه مى رويم، در حقيقت به زيارت كسى رفته ايم كه آنچه انبياى سلف داشته اند، همه نزد او است؛ آدم، نوح، ابراهيم، موساى كليم و هم سخن خدا، عيساى روح اللّه، كه خدا آن همه اقتدار به او عنايت كرده، همه ريزه خوار خوان ابى عبداللّه عليه‌السلام هستند، چرا كه:

و بِنا عُرِفَ اللّه و بنا وحَّدَ اللّه و لولانا ما عُرف اللّه (992).

«به وسيله ما خداوند شناخته شد و به وسيله ما به يكتايى معروف گشت و اگر ما نبوديم خداوند شناخته نمى شد».

امامت محور و اساس اصول دين است. اگر كسى امام را بشناسد، خدا را شناخته است؛ نبوت و معاد را شناخته است. اگر امام را بشناسد، همه فضايل و مكارم اخلاقى و انسانى را درك كرده است. شناخت امام، همراه با تعبد يك ارزش است. اگر براى ما شيعيان سناختى كافى و كامل از امام حاصل بشود، به عالى ترين مراتب انسانى صعود خواهيم كرد؛ و اگر اين توفيق حاصل نشود، به وادى ضلالت سقوط خواهيم كرد؛ چرا كه:

من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية (993).

«هركس بميرد و امام زمانش را نشناسد، مانند كسى است كه در كفر جاهليت از دنيا رفته است ».

پس آنچه مهم است ضرورت معرفت امام است. چه بسيار كسانى بودند كه قرآن را از حفظ مى خواندند، به بسيارى از فروع و احكام احاطه داشتند و حتى عمل مى كردند، اما به شناخت كافى از امام زمان خود نرسيدند. درباره خوارج، يا درباره كسانى كه روز عاشورا رو در روى اباعبداللّه عليه‌السلام قرار گرفتند، بسيار گفته اند.

درباره مرّة بن منقذ قاتل على اكبر عليه‌السلام مى گويند: در شب عاشورا، يك ختم قرآن مى كند. اما اين قرآن خواندن و اينگونه دين دارى منهاى شناخت امام، اعتقادات خشك و بى روحى است كه چنين انسانهاى جانى و به دور از آداب و تربيت اسلامى حاصل آن است. اما اگر همراه با شناخت امام عليه‌السلام و آگاهى و تحقيق و عاطفه صحيح و مهر و محبت به ظاهر كمال انسانى كه مقام عصمت است، بود، آن وقت ارزش پيدا مى كند.

بنابر آنچه ذكر شد حيات و ممات امام عليه‌السلام مساوى است و هركس ‍ به هنگام حيات و بعد از مرگ توفيق زيارت امام عليه‌السلام را پيدا كند، اين زيارت براى او تحول و دگرگونى روحى ايجاد مى كند.

بنابراين، مطلب مهم در زيارت قبور ائمه عليهم‌السلام و شخص رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين است كه با عرفان و شناخت كامل به اين زيارت توفيق پيدا كند و اين زيارت بتواند يك توفان روحى و دگرگونى اساسى در اندرون آلوده انسان به وجود بياورد؛ و يا انسانهاى پاك و منزهى كه اين توفيق را پيدا مى كنند، موجب تعالى بيشتر روحى آنها و علو درجه معنويشان شود. اميدواريم كه خداوند اين وسايل و ابزار را براى ما شيعيان حفظ بفرمايد.

# 14 - حق قربانى

و اما حَقُّ الهَدى فَاءَن تُخلص بها الارادة الى ربك و التّعرض لرحمته و قبوله و لا تريد عيونَ النّاظرين دونه فاذا كنتَ كذلك لم تكن متكلّفا و لا مُتَصَنِّعا و كنتَ انّما تقصد الى اللّه واعلم اَنَّ اللّه يُراد باليسير و لا يراد بالعسير كما اراد بخَلقه التيسير و لم يرد بهم التعسير و كذلك التّذلُّل اولى بك من اتَّدَهقُن لان الكُلفة و المئونة فى المُتَدَهقِنين فامّا التذلل و التَّمَسكن فلا كلفة فيهما و لا مئونة عليهما لانهما الخلقة و هما موجودان فى الطبيعة و لا قوة الا باللّه.

«اما حَق قربانى اين است كه با نيت و اراده خالص براى خدايت و جهت دستيابى به رحمت و قبول او انجام بگيرد؛ نه براى جلب نظر حاضران و شاهدانى غير از او؛ كه اگر براى خدا بود، نه خودنمايى است؛ نه ظاهرسازى، بلكه نيت تو فقط اوست و بدان كه رضاى الهى با آنچه سهل و آسان است قابل دسترسى است؛ نه با دشوارى ها؛ همان گونه كه خدا هم از بندگانش تكليف دشوار نخواسته، بلكه آنچه خدا مى خواهد، همان سهل و آسانى هاست. و بدان كه براى تو فروتنى و خضوع شايسته تر از خودنمايى و اظهار قدرت است؛ چه خودنمايى و ولخرجى، كار طالبان قدرت و قدرتمداران است، اما فروتنى و خضوع از خودنمايى و پرخرجى به دور است؛ زيرا با قانون آفرنيش موافق است و در فطرت و طبيعت آدمى نهاده شده است».

به نظر مى رسد، امام عليه‌السلام از ميان همه اعمال متعدد عمره و حج، قربانى را برگزيده و براى آن حقوقى ذكر فرموده اند كه الهام گرفته از وحى و قرآن شريف است؛ زيرا قرآن هم در چند آيه روى مساله قربانى تاكيد فرموده و توصيه ها و اسرارى نيز درباره آن بيان شده است.

نكته مهم اين است كه ما بدانيم قربانى از امورى است كه در عصر جاهليت متداول و متعارف بوده و ثروتمندان و صاحبان قدرت براى اينكه تمكن ثروت و قدرت مالى خود را به رخ ديگران بكشند، در انتخاب قربانى و ذبح انواع حيوانات با يكديگر مسابقه مى گذاشتند و در حقيقت اين كار وسيله تفاخر و خودنمايى در ميان آنها بوده است.

بنابراين همانگونه كه در بحث حقوق اصل عبادى حج بيان كرديم (و از خطبه قاصعه اميرالمومنين عليه‌السلام نيز به خوبى استفاده مى شود) فريضه حج از زمان آدم ابوالبشر عليه‌السلام يك واجب الهى بوده و در همه اديان الهى به نوعى مورد توصيه بوده است و همان گونه كه به تدريج از زمان ابراهيم عليه‌السلام به بعد بيت اللّه الحرام به بت و شرك آلوده شد و همه عبادات در آن هم به شرك و ريا و خودپرستى مبتلا شد، ساير فرايض و واجبات مرتبط با آن، از جمله قربانى هم به نوعى، گرفتار آلودگى و انحراف شد. در سوره مباركه، حج فرمان حج را كه خداوند متعال به ابراهيم عليه‌السلام صادر فرمود، يادآور شد كه:

وَاذِّن فى النّاس بالحجِّ ياءتوكَ رجالا و على كلِّ ضَامِر ياءتِين مِن كلِّ فجّ عَميق (994).

«به مردم اعلام كن پياده يا سواره براى اعمال حج از راههاى دور و نزديك بيايند».

به فوايد حج اشاره مى كند و مى فرمايد:

لَيَشَهدوا مَنَافع لهم و يَذكروا اسمَاللّه فى ايَّام مَعلومَات على ما رَزَقَهُم من بَهيمَة الاَنعَام فكُلوا مِنها و اَطعَموا البَائِسِ الفَقير (995).

«تا بتوانند با اين عمل، منافعى را كه خداوند در آن نهاده است، به دست بياورند. از گوشت قربانى بعد از آن كه نام خدا را به زبان آوردند و با ياد او ذبح كردند، مى توانند هم خود بخورند و هم به افراد فقير و نيازمند هديه كنند».

بعد از همه نكاتى كه در اين چند آيه بيان ميفرمايد، نكته قابل توجه و شاهد بحث ما اين است كه مى فرمايد:

و لكلِّ امَّة جَعَلنَا منسكا لِيَذكروا اسمَ اللّه على ما رزقهم من بهيمة الانعم فَاِلَهُكُم اِلَه وَاحد فَلَهُ اَسلَمُوا و بَشِّرِ المُخبِتِينَ (996).

«همه امم گذشته مناسك و قربانگاه خاص خود را داشته اند، تا با ذكر نام خدا بر چهارپايان و قربانى هايى كه انجام مى دهند تسليم و تواضع خود را در پيشگاه پروردگار متعال اثبات كنند».

از اين آيه روشن مى شود كه نه تنها اصل عمل حج، سابقه دار است، بلكه به نص آيات كريمه قرآن قربانى هم از زمان هاى دور امرى متعارف و متداول بوده است. در چند آيه بعد مى فرمايد:

لن ينال اللّه لحومها و لا دمآؤ ها و لكن يناله التقوى منكم (997).

«گوشت و خون قربانى به خدا نمى رسد؛ بلكه نشانه تقوا، پاكيزگى و تسليم شما در پيشگاه الهى است كه علت غايى و هدف نهايى از همه واجبات الهى است».

تشريع و جعل نماز، روزه، زكات، حج و ساير عبادات نيز براى اين هدف غايى و نهايى است. فرمايش امام سجاد عليه‌السلام در بيان حقوق قربانى ناظر به همين نكات است كه مبادا خود را گرفتار همان خلق وخوى عصر جاهليت كنيد؛ چرا كه در اين مساله راه اغواى شيطان براى انحراف در نيت و خودنمايى و تظاهر باز است. براى رسيدن به اين هدف خود را مبتلا به رياكارى و تظاهر نكنيد و خود را به تكلف و زحمت نيندازيد؛ يعنى نه تنها در اين اعمال آن نتيجه معنوى تقوا براى شما حاصل نخواهد شد، بلكه همان گونه كه در مباحث گذشته نيز ذكر كرديم هديه به خدا، يك عمل عبادى است و نيت در همه اعمال عبادى از جمله هدى و قربانى، بايد خالص باشد و اگر خودنمايى و تظاهر در آن راه پيدا كند، موجب حبط و نابودى آن مى شود؛ چون همان گونه كه مكرر يادآور شديم رياكارى و تظاهر در تضاد ماهوى با عبادت است.

عبادت، يعنى عمل خالص فقط براى خدا. وقتى عملى، براى خودنمايى و اظهار قدرت و اثبات رياست انجام شد، يقينا در تضاد ماهوى با فلسفه عبادت خواهد بود. متاسفانه از قديم چنين بوده است كه هركس پول بيشتر دارد بايد صاحب قدرت سياسى و اجتماعى هم باشد و هرگز شايستگى ها تعيين كننده نبوده اند. امام عليه‌السلام سفارش مى كنند كه مبادا خود را به اين خصيصه زشت مبتلا كنيد. خداوند همواره خريدار لياقت ها، شايستگى ها، اعمال خالص و نيت هاى پاكيزه است. بنابراين، امام عليه‌السلام در مساله قربانى روى اين نكته تاكيد مى فرمايند كه اين عمل شما، خالصانه براى خداوند متعال انجام شود و براى اين كه رحمت الهى را تحصيل كنيد و كار شما مورد قبول درگاه خدا قرار گيرد، شاهدانى غير از خدا را در نظر نگيريد.

در بيان امام سجاد عليه‌السلام به مذمت صريح از چند صفت زشت اخلاقى برمى خوريم، يكى تكلف است؛ دوم مصانعه؛ سوم ولخرجى و يا پرخرجى؛ چهارم تدهقن، رياست طلبى و خان منشى؛ پنجم دشوار پنداشتن فرامين الهى و عدم تطابق آن با فطرت بشر.

## پيامدهاى تكلف

اولين نكته اى كه در فرمايش امام عليه‌السلام قابل توجه است، اين است كه مى فرمايند: فاذا كنت كذلك لم تكن متكلفا وقتى تو نيتت را براى انجام اين فريضه ارزشمند - قربانى در حج - خالص كردى، متكلف نخواهى بود. خداوند در سوره مباركه «ص» به رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

قل ما اساءلكم عليه من اجر و ما انا من المتكلفين # ان هو الا ذكر للعالمين# و لتعلمنّ نباءه بعد حين (998).

«اى پيامبر! بگو: من براى دعوت نبوت هيچ پاداشى از شما نمى طلبم، و من از متكلفين نيستم. (سخنانم روشن و همراه با دليل است). اين قرآن تذكرى براى همه جهانيان است؛ و خبر آن را بعد از مدتى مى شنويد».

به مردم بگو من از شما مزد رسالت و هدايت نمى خواهم؛ چون ممكن بود اين مزدطلبى و پاداش خواهى، فرار مردم و گريز آنها را از گرد رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله و سلم در پى داشته باشد. نكته ظريفى كه در كلمه متكلف نهفته است اين است كه دستورها و ارشادهاى من همراه با زورگويى و تكلف نيست و هرگز موجب زحمت و مشقت شما نخواهد شد؛ چرا كه:

لا يكلّف اللّه نفسا الا وسعها (999).

«خداوند هيچ كس را، جز به اندازه توانايى اش، تكليف نمى كند».

اى پيامبر! مردم بايد بدانند كه دستورات تو با فطرت و طبيعت آنها سازگار است و اين نكته، دقيقا در انتهاى كلام امام سجاد عليه‌السلام مورد عنايت واقع شده است.

حضرت عليه‌السلام مى فرمايند:

التّذلّل اءَولى بك من التّدهقُن لاءَن الكلفة و المئونة فى المتدهقنين فاما التذلل و التمسكن فلا كلفة فيهما و لا مئونة عليهما لانهما الخِلقة و هما موجودان فى الطبيعة.

«خدا از بندگانش تكليف دشوار نخواسته و آنچه او مى خواهد سهل و آسانى است، بدان كه براى تو هم فروتنى و خضوع شايسته تر از خودنمايى و اظهار قدرت است؛ چه خودنمايى و ولخرجى، كار طالبان قدرت و قدرتمندان است، اما فروتنى و خضوع از خودنمايى و پرخرجى به دور است؛ زيرا با قانون آفرينش موافق است و در فطرت و طبيعت آدمى نهاده شده است».

غرض اين است كه دستورات وحى و آنچه را كه پيامبران به عنوان وظايف و فرايض انسانى ذكر مى فرمايند، همه با فطرت و طبيعت بشر سازگار است. امام عليه‌السلام در كلام خود مى فرمايند كه تكبر، تفرعن و زورگويى خلاف فرمان است. به همين دليل است كه قرآن درباره فرعون مى گويد: او كسى است كه در بين بندگانم مظهر كبر و غرور است و اصلا اين كلمه تفرعن از نام او گرفته شده كه در حقيقت نمادى است براى كسانى كه نخوت و كبر در ذات آنها ريشه دوانيده است. وقتى فرعون براى دستگيرى بنى اسرائيل آنها را تعقيب كرد و كنار آب رسيد، ديد كه آنها از آب گذشتند؛ قرآن داستان فرعون را اين چنين نقل مى كند:

و جاوَزنا بِبَنى اسرائيل البحر فاءَتبعهم فرعون و جنوده بغيا و عَدوا حتى اذا ادركه الغرق (1000).

«وقتى بنى اسرائيل را از آب عبور داديم، فرعون و سپاه او هم از روى سركشى و طغيان، دنبال ايشان حركت كردند، كه گرفتار موج آب شده، غرق شدند».

بعد قرآن از زبان فرعون نقل مى كند كه:

قال ءَامنت اءنَّه لا اله الا الَّذى ءَامنت به بنوا اسرائيل و انا من المسلمين (1001).

« - هنگام غرق شدن فرعون - گفت: ايمان آوردم كه هيچ خدايى، جز آن كه بنى اسرائيل به او ايمان آورده اند، وجود ندارد؛ و من از مسلمين هستم».

بنابراين اظهار خضوع و تذلل در پيشگاه الهى امرى است مطابق فطرت و طبيت انسان. قرآن درباره يكتاپرستى و خداپرستى مى گويد:

فطرت اللّه التى فطر الناس عليها لا تبديل لخلق اللّه (1002).

«اين فطرتى است كه خداوند انسانها را بر آن آفريده است؛ دگرگونى در آفرينش الهى نيست».

تبديل آن فطرت تكلف و مشقت است، و در روايتى از امام صادق عليه‌السلام نيز آمده است كه:

كل مولود يولد على الفطرة (1003).

«همه انسان ها بر اساس فطرت، خداشناس و يكتاپرست آفريده مى شوند».

در ادامه آيه مباركه سوره (ص) خداوند، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مامور كرد كه بگو:

و ما اءَنا مِنَ المُتَكَلِّفين (1004).

«و من از متكلفين نيستم. (سخنانم روشن و همراه با دليل است».

بنابراين، دعوت به توحيد و انجام فرامين الهى؛ از جمله نماز، روزه، حج، قربانى، زكات و غيره، همه از دستوراتى است كه مطابق با فطرت است. اما دو مشكل وجود دارد كه مردم براى ايمان آوردن به انبياى الهى، خاصه پيامبر خاتم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با آن دست به گريبانند: يكى اين كه بخواهند پول خرج كنند، ديگر اين كه به زحمت و مشقت بيفتند كه برخلاف فطرت و تمايلات درونى شان مى باشد و در سرشت پاك انسان ها هر دو منتفى است. بعد مى فرمايد:

اءن هو الا ذكر للعالمين (1005).

«قرآن را براى يادآورى شما فرستادم».

كلمه ذكر در اين جا اشاره به اين دارد كه من قرآن را براى يادآورى شما فرستادم و اين كلمه در قرآن فراوان آمده است: ذكر و قرآن مبين (1006) اين كتاب آسمانى، فقط ذكر و قرآن مبين است انَّما انت مذكر (1007) تو فقط تذكردهنده اى، در نهج البلاغه نيز حضرت امير عليه‌السلام مى فرمايند:

و يثيروا لهم دفائن العقول (1008).

يعنى آنچه را كه انبيا مى گويند در نهاد، فطرت و طبيعت بنى آدم نهفته و مستتر است. پس چيزى كه با فطرت و سرشت و طبيعت موافق است، تكلف و زحمت در آن راه ندارد. مهم تر اين كه اصلا هر چه باعث زحمت و مشكل سازى براى مومنان و مسلمانان باشد، منتفى است. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

نحن معاشر الانبياء و الاولياء بُراء مِنَ التَّكَلُّف (1009).

«ما پيامبران و اولياى الهى از تكلف دور و بيگانه ايم».

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تعبير ديگرى مى فرمايند:

اءنا و اءتقياء اُمّتى بُراء من التّكلف (1010).

«من و خوبان امت از تكلف گريزانيم».

مرحوم محدث قمى در كتاب «سفينه البحار» اين روايت را از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه حضرت فرمودند:

المتكلف ظاهره رياء، و باطنه نفاق، فهما جناحان يطير بهما التكلف و ليس فى الجمله من اخلاق الصالحين و لا من شعار المتقين (1011).

«فرد متكلف ظاهرش رياكار و درونش سرشار از نفاق است و با آنچه كه در ظاهر نشان مى دهد متفاوت است. و اين دو - ريا و نفاق - دو بالى است كه انسان متكلف به وسيله آن پرواز مى كند و انسان هاى شايسته و صالح از اين خلق وخو به دور هستند».

روشن است كسى كه داعيه اصلاح امت و جماعتى را دارد، بايد از خصيصه زورگويى و ايجاد زحمت براى خود و ديگران به دور باشد؛ يعنى براى نيل به مقصد، از به زحمت انداختن خود و ديگران پروا و پرهيز داشته باشد؛ وگرنه رسيدن به هدف ممكن نخواهد بود و اين سنت بوده كه هميشه رياست طلبان و كسانى كه به دنبال مقام و موقعيت بوده اند براى وصول به مقصد، بى نهايت خود را به زحمت مى انداخته اند.

به نقل از مرحوم كلينى وارد شده است كه حضرت صادق عليه‌السلام فرموده اند:

ملعون مَن تَرَاءَّس ملعون مَن همّ بها ملعون مَن حدّث بها نفسه (1012).

«ملعون است كسى كه هواى رياست در سر دارد و ملعون است كسى كه براى رسيدن به آن جديت و تلاش مى كند، ملعون كسى است كه حتى در ذهن و فكر خود، انديشه وصول به آن مقامات را مى پروراند».

قرآن به صراحت مى فرمايد:

تلك الدّار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوّا فى الارض و لا فسادا والعاقبة للمتّقين (1013).

«خانه آخرت و وصول به نعمت هاى الهى، از آنِ كسانى است كه حتى اراده برترى جويى و رياست طلبى و فساد در مردم را ندارند و عاقبت، سعادت نهايى از آن انسان هاى متقى است».

نه تنها اين آيه مى فرمايد كسانى از نعمت هاى اخروى بهره مندند كه فساد نمى كنند و برترى طلب نيستند، بلكه آيه به روشنى دلالت بر اين كه اراده برترى جويى و رياست خواهى، با تقوا منافات جدى دارد؛ و به تعبير امام صادق عليه‌السلام انسان متقى، كسى است كه شعارش تكلف نيست.

اما نحوه هَدى و قربانى در آن دوران: عده اى كه براى حفظ قدرتى كه داشتند يا براى تحصيل قدرت و موقعيت، حج را مغتنم شمرده به مكه مى آمدند؛ و با قربانى، خود را به تكلف و زحمت مى انداختند. امام عليه‌السلام مى فرمايند: روشن است كه اين عمل عبادى نخواهد بود. در سخن ديگرى از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمودند:

المتكلف لا يَستَجلِبُ فى عاقبة اءمره الا الهوان و فى الوقت الا التَّعب و العناءَ و الشّقاءَ (1014).

«انسان متكلف در پايان كارش جز سستى و بى نتيجگى حاصلى درو نخواهد كرد و در حال حاضر هم جز مشقت، سختى و سنگدلى چيز ديگرى به دست نخواهد آورد».

بنابراين، تكلف و به زحمت انداختن خود و ديگران، نه تنها در امور عبادى، حتى در روابط اجتماعى هم از امور مذموم است و از تلبس و تخلق به اين سوءخلق به شدت نهى شده است. آنچه مطلوب است بى آلايشى و يك رويى در ارتباطات فردى و اجتماعى است.

حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

شرّ الاصدقاء مَن تكلف لك و من احوجك الى مداراة و اءلجاك الى اعتذار (1015).

«بدترين دوستان تو كسانى اند كه در برخورد با تو به تكلف بيفتند و تو را نيز وادار كنند تا در معاشرت با آنها خود را به زحمت بيندازى و با آنها مدارا كنى و بعد هم در كمترين سوءبرخورد متوقع باشند كه شما از ايشان عذرخواهى كنيد».

دوستى كه انسان را اينگونه به زحمت بيندازد، غرض دوستى و رفاقت را نقض كرده است. انسان ها براى اين كه آرامش و آسايش روانى و روحى براى خود فراهم كنند، مجبورند به يك سلسله رفاقت ها و ارتباطات شخصى و اجتماعى تن دهند. وقتى كسى در دوستى اينگونه برخورد كند اين دوستى، آسايش روحى و روانى را فراهم نخواهد آورد. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

اَثقَلُ اخوانى علىَّ مَن يتكلف لى و اتحفَّظ منه و اخفُّهم على قلبى من اكون معهم كَما اَكون وحدى (1016).

«سنگين ترين دوستان كه بار سنگين ارتباط خود را بر دوش ما تحميل مى كند، كسى است كه وقتى با ما برخورد مى كند خود را به زحمت مى اندازد و من مجبورم در برخورد با او تحفظ كنم. خيلى حرف ها را نزنم؛ خيلى از روشهاى عادى و طبيعى خود را در برقرارى روابط و رفتار اجتماعى تغيير بدهم. اما سبك ترين آنها كسى است كه وقتى با او برخورد مى كنم مثل اين است كه خودم تنها هستم».

در فرمايش ائمه اطهار عليهم‌السلام درباره روابط اجتماعى هم اين نكته مورد توجه بوده است و ما از همين نكته، به بحث قابل توجه عسر و يسر وارد مى شويم كه امام عليه‌السلام فرمودند:

واعلَم اءنّ اللّه يراد باليُسر و لا يراد بالعُسر، كما اَرادَ بخلقه التّيسير و لم يرد بهم التَّعسير.

«بدان كه اگر مى خواهى خدا را پيدا كنى؛ راه وصول و تقرب به او آسان است و نياز به مشقت ندارد؛ چرا كه خدا از بندگانش سختى و صعوبت، نخواسته است».

در سوره مبارك بقره كه حكم وجوب روزه را براى كسانى كه در وطن هستند، ذكر مى فرمايد چنين تعبير مى كند:

فمن شهد منك الشّهر فليَصُمه و من كان مريضا اءو على سفر فعدّة من ايام اُخر يريد اللّه بكم اليسر و لا يريد بكم العسر (1017).

«كسانى كه در وطن خود هستند، بايد روزه بگيرند؛ اما اگر كسى مريض بود يا در سفر بود و روزه گرفتن براى او مشقت داشت، روزهاى ديگر روزه بگيرد، خداوند راحتى شما را مى خواهد؛ نه زحمت شما را».

لا يكلف اللّه نفسا الا وسعها (1018).

«خداوند، هيچ كس را جز به اندازه توانايى اش تكليف نمى كند».

چرا كه وقتى كسى به سفر مى رود، چون طبيعت سفر مشكل ساز است، اين تكليف از او برداشته شده است. سرّ اين كه ما اين حكم را برداشتيم، اين است كه اساس دين، فرمان پذيرى بر مبناى فطرت است و در امور فطرى، تكلف وجود ندارد و هر كجا كه حكم الهى با سهولت و آسانى، اندك مغايرتى دارد، حكم برداشته شده است؛ به خصوص درباره قربانى. در سوره بقره مى فرمايد:

فمن تمتّع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى فمن لم يجد فصيام ثلاثة ايام فى الحج و سبعة اذا رجعتم تلك عشرة كاملة (1019).

«وقتى در حج تمتع هستيد، آن مقدار از قربانى كه براى شما ميسور است - شتر يا گوسفند - قربانى كنيد و اگر هيچ كدام، مقدور نبود، روزه بگيريد؛ سه روز در سفر حج و هفت روز بعد از بازگشت به وطن».

پس در هيچ عمل عبادى تكلف و زورگويى و مشقت، تشريع نشده است؛ زيرا نه اصل عبادت با تكلف تناسب دارد و نه امور ديگرى كه در عبادت واجب شده است. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

لا تكرهوا الى انفسكم العبادة (1020).

«خودتان را در باب عبادات به كراهت و زحمت نيندازيد».

## نشاط در عبادت

عبادت بايد با نشاط و اشتياق انجام گيرد. اسلام، دين رفق، مدارا و سهولت است؛ گرچه گاهى از اين معنا سوءاستفاده هايى هم شده است، ولى بايد گفت: اين سهولت و مدارا به معناى اغماض از واجبات نيست؛ زيرا عكس ‍ آن بى اعتنايى به فرامين الهى است كه خود نوعى تكلف و خلاف سهله و سمحه است. سهله و سمحه و به تعبير ديگر يسر و سهولت در متن فرمانهاى دين نهفته است و عمل برخلاف فرمان هاى دين، خلاف سهله و سمحه است. صاحب وسايل الشيعه داستان مفصلى را به نقل از امام صادق عليه‌السلام آورده است كه به خلاصه آن اشاره مى كنيم:

مسلمانى، همسايه اى مسيحى داشت. در پى نصيحت هاى مكرر مسلمان، مسيحى تصميم گرفت مسلمان شود. اول صبح مرد مسلمان مسيحى را به مسجد برد. بعد از نماز و تعقيبات، همين كه مسيحى مسلمان خواست برگردد، گفت: صبر كن! تا طلوع آفتاب، اذكار مستحبى داريم. تازه مسلمان نشست. مقدارى كه گذشت، مسلمان گفت: امروز، نيت روزه كن تا در مسجد بمانيم و نماز ظهر را نيز بخوانيم. نماز ظهر را هم به جماعت خواندند. مسيحى بى چاره كه تازه مسلمان شده بود، خواست برگردد. همسايه مسلمان گفت: بمان، نماز عصر را هم بخوانيم، بعد برويم. نماز عصر را هم كه خواندند، گفت: تا مغرب چيزى نمانده، بمان تا نماز مغرب را هم بخوانيم و بعد برويم. مقدارى كه گذشت، گفت: صبر كن نماز عشا را هم بخوانيم. نماز عشا را هم خواندند و برگشتند. فردا صبح كه مسلمان به سراغ او رفت كه وى را دوباره به مسجد ببرد، مسيحى گفت: اين دين شما، آدم بى كار مى خواهد. برو كس ديگرى را پيدا كن.

اطلب لهذا الدّين مَن هو افرغُ منّى و انا انسان مسكين و علىَّ عيال فقال ابوعبداللّه عليه‌السلام: ادخَلَه فى شى ء اخرجه منه (1021).

«براى مسلمان كسى را كه از من فارغ البال تر باشد پيدا كن. من آدم گرفتار و فقيرى هستم و زن و بچه دارم. و امام عليه‌السلام فرمودند: وى اين فرد را مسلمان كرد بعد با دست خود او را از دين بيرون كرد».

يسر، آسانى و يا به تعبيرى سهله و سمحه مربوط به اين جهات از دين است؛ نه آنچه كه برخى تصور كرده اند. از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

ان هذا الدين متين فاوغلوا فيه برفق و لا تُكَرِّهوا عبادة اللّه الى عباداللّه (1022).

«اساس دين بر متانت استوار است و چون دين، دين استوار و متينى است، با رفق و مدارا در دين وارد شويد. رفتار شما همراه با رفق و مدارا باشد. بندگان خدا را به عبادت مجبور نكنيد؛ چون عبادت يك امر فطرى و طبيعى است و با اجبار و اكراه سازگار نيست».

انَّ اللّه عزَّ وَ جَلّ رفيق يحبُّ الرِّفق و يعطى على الرفق و ما لا يعطى على العنف (1023).

«خدا رفيق است يعنى خداوند اهل مدارا با بندگان است و رفق را دوست دارد و براى رفق و مدارا، عطايا و اجرى قرار داده است كه با زور و جبر، حاصل نمى شود».

عبدالعزيز قراطيسى از روات مى گويد: امام صادق عليه‌السلام به من فرمودند:

يا عبدالعزيز! ان الايمان عشر درجات بمنزلة السُّلم يُصعد منه مرقاة بعد مرقاة: فلا يقولنّ صاحب الاثنين لصاحب الواحد لست على شى ء حتى ينتهى الى العاشر فلا تّسقط مَن هو دونك فيسقطك مَن هو فوقك و اذا راءيت من هو اءسفل منك بدرجة فارفعه اليك برفق و لا تحملنَّ عليه ما لا يطيق فتكسره فان مَن كسر مومنا فعَليه جبره (1024).

«اى عبدالعزيز! ايمان، مانند يك نردبان ده پله است، كه از هر پله اى به تدريج بايد بالا رفت. اينگونه نباشد كه اگر كسى چند پله بالاتر از ديگرى قرار گرفته است، به آن كسى كه در پله پايين تر است، بگويد تو بهره اى از ايمان ندارى. نبايد باعث سقوط كسى شوى كه در ايمان پايين تر از توست؛ چه بسا ممكن است بالاتر از تو، باعث سقوط تو شود. اگر كسى از نظر ايمان يك يا چند درجه از تو پاييتر است، بايد با رفق و مدارا، دست او را بگيرى و او را صعود دهى؛ نه اين كه باعث سقوط بيشتر او بشوى. اگر كسى باعث شكسته شدن مومنى شود، بايد آن را جبران كند».

شايد مراد از شكستن مومن، شكستن يا خلل در مبانى اعتقادى اوست. با رفق و مدارا در امور، موفقيت هاى چشم گيرى براى انسان حاصل مى شود.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

مَن كان رفيقا فى امره نال ما يريد من الناس (1025).

«اگر كسى با رفق و مدارا رفتار كند، به آنچه كه از مردم مى خواهد و از آنان انتظار دارد، مى رسد».

مفهومش اين است كه اگر رفق و مدارا نباشد، رسيدن به مطلوب ميسر نخواهد بود. اگر بخواهد با زورگويى، تكلف و اجبار به مطلوبش نايل شود، به يقيق شكست مى خورد. چه بسا تندگويى و زورگويى در ارشاد و هدايت ديگران نتيجه معكوس مى دهد. هشام بن احمد نقل مى كند كه:

جرى بينى و بين رجل من القوم كلام فقال لى: ارفُق بهم فان كفر احدهم فى غصبه و لا خير فيمن كان كفره فى غضبه (1026).

«ميان من و شخصى گفتگويى واقع شد. حضرت به من فرمودند: اى هشام! با آنها مدارا كن كه برخى از آنها هنگام غضب ايمان خود را از دست مى دهند و كافر مى شوند؛ و آنكه در هنگام غضب كافر شود، خيرى در او نيست».

كسى ممكن است در حال غضب و عصبانيت سخنى بگويد كه به كفر و شرك بيانجامد. نقطه مقابل آن سماحت است كه مى فرمايند: السماح وجه من الرَّباح (1027) كسى كه با سماحت، گشادگى و حسن خلق با مسائل مواجه شود، نتيجه مى گيرد.

اكنون اگر برخى سخت گيرى ها را مشاهده كنيم، ريشه آن، عدم رفق و مدارا است. علاوه بر اين كه منشا اخلاقى نيز دارد؛ چرا كه شخص نتوانسته است خلق وخوى خود را با موازين معارف اخلاقى دين، تطبيق دهد. سخت گيرى و عصبانيت، ريشه در جهل، نادانى و بى اطلاعى از موازين شرع دارد؛ يعنى صرف نظر از اين كه از موازين اخلاقى دور است، با موازين شرع نيز منطبق نيست. سرّ اين كه مى گويند: متولى اداره امور مردم بايد اعلم باشد، اين است كه گاه در اثر نادانى و كم اطلاعى، دست به كارهايى مى زند كه جايگاه مدير جامعه را لكه دار مى كند و منزلت مديريت را از بين مى برد و اگر خداى ناكرده دانسته چنين كند، نشانه عدم صلاحيت اوست؛ چون اگر بداند و خلاف كند، خلاف عدالت رفتار كرده است و شرط اصلى مدير و حاكم عدالت را از دست داده است. و ممكن نيست كه مصلح، غيرصالح باشد؛ چون اصطلاحا معطى شى ء، نمى تواند فاقد شى ء باشد. بنابراين، از مساله سماحت و سهولت، به اين نتيجه مى رسيم كه كسى كه عالما و عامدا حريم ها را در محرمات الهى بشكند و در ملاءعام و با مفاخره به هتك حرمت قوانين الهى بپردازد، باب سماحت و سهولت را بسته است كه بدون شك، حاكم اسلامى بايد از باب نهى از منكر به مقابله با جرم و تعطيل آن همت گمارد. ولى اگر جرمى در خفا و پنهان صورت گرفت و تظاهرى در كار نبود و موجب اشاعه جرم و گناه نشد، سماحت و سهولت، مشكلى ايجاد نخواهد كرد.

## ظاهرسازى و رياكارى

يكى ديگر از اوصافى كه مورد مذمت امام عليه‌السلام قرار گرفته است اين است كه مى فرمايند:

فاذا كنت كذلك لم تكن متكلفا و لا متصنَّعا (1028).

«اگر با اخلاص عمل كردى نه در مشقتى و نه ظاهرسازى».

از عبارت امام عليه‌السلام مى توان دريافت كه ظاهرسازى هم نوعى تحمل مشقت است، بنابراين حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام در خطبه اى كه در صفين قرائت فرمودند به مردم مى فرمايند:

فلا تكلِّمونى بما تكلم به الجبابرة...و لا تخالطونى بالمصانعة (1029).

«آن گونه كه با اهل ستم سخن مى گويند، با من سخن نگوييد و با ظاهرسازى با من معاشرت نكنيد».

مگر انسان در مقابل فرد جبار و ستمگرى كه قرار بگيرد، چگونه سخن مى گويد؟ معمولا اينگونه است كه همه حقايق را نمى گويد؛ چرا كه از بيان حقيقت مى ترسد. به گونه اى سخن مى گويد كه او را راضى كند بر همين اساس در تعبير بعد امام عليه‌السلام مى فرمايند كه رفت و آمد و روابط شما با من كه امام و خليفه شما هستم، بر اساس ظاهرسازى نباشد. دل را پاكيزه بداريد و از رياكارى دست برداريد. در كلمات قصار آن حضرت هم اين تعبير به كار رفته است:

لا يُقيمُ اَمرَ اللّه سبحانه الا من لا يصَانِع و لا يضَارِع و لا يتَّبع المَطَامِع (1030).

«كسى كه مى خواهد امر خدا را اقامه كند، نبايد مصانع، شبيه بطالين و تابع هوى و هوس باشد».

در مذمت جاعلان حديث مى گويند «متصنع بالاسلام» يعنى اينان در ظاهر، لايه و پوششى از دين را يدك مى كشند و به عمق آن دست نيافته اند. پس معنا و مفهوم مصانع، تظاهر و رياكارى است و گاهى مصانع در روابط اجتماعى به گونه اى مى شود كه افراد با ظاهرسازى، حقه بازى، و ادعاى رفاقت، به ديگران نزديك مى شوند. امام محمد باقر عليه‌السلام در اين باره مى فرمايند:

انَّ اءَقرَب ما يكون العَبد الى الكُفرِ اءَن يُواخِىَ الرَّجُل على الدِّين فيُحصى عليه عَثَرَاتِهِ و زَلا تِهِ لِيُعَنِّفه بها يوما ما (1031).

«بدترين چيزى كه انسان را به مرز كفر نزديك مى كند، اين است كه انسان باب دوستى و مراوده با برادر مومنش باز كند، كه گناهان و لغزشهاى او را پيدا كند و روزى از اين لغزشها و گناهان عليه او استفاده كند».

اين بدترين نوع ارتباطهاى اجتماعى و رفاقت و دوستى است. پس مصانعه در هر شكل و صورتش مذموم و مورد نهى است؛ به ويژه در عبادت. مصانعه در عبادت، موجب حبط عمل مى شود؛ چرا كه همان طور كه در مباحث مختلف توضيح داديم با اصل عبادت تنافر و تنافى ماهوى دارد.

## شيوه مصرف نمودن

نكته ديگرى كه مورد عنايت حضرت قرار گرفته، پرخورى و ولخرجى است كه از جمله اوصاف مذموم است. گاهى، افراد براى خودنمايى و كسب شهرت و قدرت، و فقط براى اين نيات پليد و شوم، مال خود را خرج مى كند كه اين همان مصداق فرمايش امام سجاد عليه‌السلام است كه فرمودند:

لان الكُلفَة و الموونة فى المتدهقنين.

اينگونه خرج كردن اضافى و خود را به زحمت انداختن، از نشانه كسانى است كه به دنبال رياست و قدرت هستند. اين امور علاوه بر اين كه با خلوص در عبادت تنافى دارد، گاهى موجب خروج از دين و مسلمانى مى شود.

در زمان پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فردى از دنيا رفته بود، بعد از اين كه مراسم غسل، كفن و دفن انجام شد، خدمت حضرت عرض كردند: مرد بسيار خوبى بود، همه اموالش را وقف كارهاى خير كرد، حضرت فرمودند: مگر فرزندى نداشت؟ جواب دادند: كفالت فرزندانش را ما دوستانش به عهده گرفتيم. حضرت فرمودند: اگر قبل از دفن گفته بوديد كه چنين كارى كرده است، اجازه نمى دادم او را در قبرستان مسلمانان دفن كنيد (1032).

معنى اين فرمايش پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين است كه صرف مال براى اين كه انسان فقط در انظار و افواه ديگران به عنوان يك چهره باقى بماند و از او به عنوان يك انسان خيّر ياد بشود، ارزش عمل خوب را نابود و تباه مى كند و او نه تنها در دنيا دنبال رياست طلبى بوده، حتى بعد از مرگ نيز نيتش همان بوده است.

بنابراين در روايتى نقل شده است البته ماءخذ روايت اهل سنت است كه شخصى خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض كرد:

انّ عندى دينارا، قال: انفقه على نفسك، قال: ان عندى آخر، قال: انفقه على زوجتك، قال: ان عندى آخر، قال: انفقه على وُلدك، قال: ان عندى آخر، قال: انفقه على خادمك، قال: ان عندى آخر، قال: انت اءبصر به (1033).

«من يك دينار دارم. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: آن يك دينار را خرج خودت كن. گفت: يك دينار ديگر هم دارم. فرمودند: خرج زن و بچه ات كن. گفت: يك دينار ديگر هم دارم. فرمودند: خرج بچه هايت بكن. گفت: يك دينار ديگر هم دارم. حضرت فرمودند: خرج كسانى كن كه از عايله و كسان تو هستند. گفت: باز دينار ديگرى هم دارم. حضرت فرمودند: حالا وقتش است كه اگر خواستى در خيرات مصرف كنى».

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اولياى دين عليهم‌السلام شيوه خرج كردن را به ما آموخته اند كه عمل به وظايف دينى و ايمانى بايد خالص ‍ براى خداوند تبارك و تعالى و به قصد انجام وظيفه و مسووليت دينى باشد، نه فريب مردم و بهره مند شدن از منافع دنيوى، مالى و عنوانى آن؛ چه در غير اين صورت چنين كسى اگر در موقعيتى قرار بگيرد كه فضايل و فرايض ‍ دينى و انسانى را مانع كمال دنيايى و رسيدن به اميال و اهداف دنيايى خود بداند، همه را زير پا خواهد گذاشت؛ نه فضايل اخلاقى را مراعات خواهد كرد و نه به ديگر وظايف عملى اعتنا خواهد نمود، لذا هر انگيزه اى، جز قربت و خلوص ممنوع است. در پيشگاه الهى، عمل با تكلف، يا آميخته با تصنع، براى قدرت يابى و رياست طلبى، بى ارزش است، اين چنين بوده و هست كه تا تمنيات و آرزوها بر انسان حاكم است، انسان گرفتار اين مشكل خواهد بود.

سعدى در گلستان، داستانى شنيدنى را نقل مى كند:

زاهدى، مهمان پادشاهى بود. چون به طعام خوردن بنشستند، كمتر از آن خورد كه ارادت او بود و چون به نماز برخاستند، بيش از آن كرد كه عادت او. تا ظن صلاحيت در حق او زيادت كنند. بعد مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ترسم نرسى به كعبه، اى اعرابى |  | اين ره كه تو میروى به تركستان است |

چون به مقام خويش آمد، سفره خواست تا تناولى كند. پسرى صاحب فراست داشت، گفت: اى پدر! بارى به مجلس سلطان در طعام نخوردى؟ گفت: در نظر ايشان چيزى نخوردم كه به كار آيد. گفت: نماز را هم قضا كن كه چيزى نكردى كه به كار آيد.

اى هنرها نهاده بر كف دست تا چه خواهى خريدن اى مغرور عيب ها برگرفته زير بغل روز درماندگى به سيم دغل (1034)

در آن عالم، فقط خريدار خلوصند چنان كه امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

ايّاك و الرّياء فانّه مَن عمل لِغَير اللّه وَكَلَهُ اللّه الى مَن عمل لَه (1035).

«از ريا دورى كن كه هركس عملى را براى غير خدا انجام دهد، پاداش او با همان غير است - و نزد خدا پاداش ندارد -».

در مصانعه و رياكارى، اگر ولخرجى براى رسيدن به اهداف دنيا كرده است، به دنيا رسيده، و اگر براى رسيدن به مال و ثروت كرده است، آنها را اندوخته، اگر براى حرمت و خوش نامى نزد اين و آن كرده، به دست آورده و چنانچه براى قدرت، جاه، جلال و رياست بوده به آن دست يافته است و ديگر چيزى از خدا طلبكار نيست؛ و به همين دليل خداوند در باب قربانى و هدى در آياتى كه ان شاءاللّه در ادامه خواهد آمد تاكيد بر خلوص و طهارت در اعتقاد مى فرمايند و انگيزه هاى ديگر، اعم از تدهقن، زورگويى، ولخرجى، تكلف و مصانعه در عمل را موجب حبط و نابودى عمل مى شمرند.

## حضرت ابراهيم عليه‌السلام اسوه اخلاص و تسليم

در قرآن، آياتى كه درباره ابراهيم خليل الرحمان عليه‌السلام و در باب قربانى ذكر مى فرمايد و همچنين متن داستانى كه در سوره مباركه صافات آمده، بسيار شيرين و قابل تاءمل است؛ كه خدا چه چيز را از ابراهيم عليه‌السلام مى پذيرد. در آغاز اين داستان در همين سوره مى فرمايد:

و انَّ من شيعته لَابراهيم # اذ جاء ربه بقلب سليم (1036).

«و از پيروان او ابراهيم بود كه با قلب سليم - و با دلى پاكيزه از هر شايبه ريا، تصنع و تكلف - به سوى خدا آمد».

و به همين دليل در آيات بعد مى فرمايد:

فبشَّرناه بغلام حليم (1037).

« - به خاطر خلوص ابراهيم بود كه - ما او را به فرزندى حليم و داراى صبر در مسائل دين بشارت داديم».

وقتى اين طفل به مرحله بلوغ رسيد و در مقامى قرار گرفت كه مى توانست براى دين سعى و تلاش كند، ما به ابراهيم فرمان داديم كه او را ذبح كند. قرآن، داستان را اينگونه نقل مى فرمايد:

يا بُنَىَّ انى ارى فى المنام اَنّى اذبحك فانظر ماذاترى قال يا ابت افعل ما تؤ مر ستجدنى ان شاءاللّه من الصابرين (1038).

«فرزندم! به من وحى شده است كه تو را قربانى كنم، توجه كن كه بايد به اين وظيفه عمل شود. فرزند به پدر مى گويد: پدر! آنچه را كه تو فرمان گرفته اى عمل كن، كه من را در مقابل اين فرمان الهى صبور خواهى يافت».

اين آيات، نشان مى دهد وعده الهى به ابراهيم محقق شده كه فرمود: ما به او بشارت داديم كه فرزندى صبور و حليم به او عطا خواهد كرد؛ و اسماعيل نيز نشان مى دهد كه اين همان فرزند صبور و حليم است. بقيه داستان جالب توجه است، مى فرمايد:

فلمّا اَسلَما و تَلَّه للجبين # و ناديناه ان يا ابراهيم # قد صَدَّقت الرُّؤ يا انا كذلك نجزى المحسنين # ان هذا لهو البلاء المبين # و فديناه بذبح عظيم# و تركنا عليه فى الاخرين # سلام على ابراهيم # كذلك نجزى المحسنين (1039).

«هنگامى كه هر دو تسليم شدند و ابراهيم جبين او را بر خاك نهاد، او را ندا داديم كه اى ابراهيم! آن رؤ يا را تحقق بخشيدى. ما اينگونه، نيكوكاران را جزا مى دهيم. اين مسلما همان امتحان آشكار است، ما ذبح عظيمى را فداى او كرديم، و نام نيك او را در امت هاى بعد باقى نهاديم، سلام بر ابراهيم، اينگونه نيكوكاران را پاداش مى دهيم».

وقتى ما ديديم كه دل و قلب هر دو نفر تسليم ذات ذوالجلال الهى است؛ يعنى اسماعيل تسليم در قربانى شدن و ابراهيم تسليم در قربانى كردن است و صورت فرزند را به روى خاك گذاشته است، آن وقت گفتيم: ابراهيم! تو خوب فرمان پذيرى هستى و ما نيكوكاران را جزا مى دهيم. اين امتحان روشن و آشكارى بود؛ و بعد خدا در مقابل اين فرمان پذيرى و تعبد و خلوص ابراهيم و اسماعيل مى فرمايد: سلام بر ابراهيم. بعد مى فرمايد: اين سلام و صلوات، جزاى كسانى است كه نيكوكار و محسن اند.

در قربانى و هدى كه از اعمال موظف و مقرر در حج است، آنچه كه خداوند خريدار است، همان سلم و روح تسليم است؛ يعنى احسان، با خلوص و پاكيزگى و تقواست؛ چون خداوند در سوره مباركه حج مى فرمايد:

لن ينال اللّه لحومها و لا دماؤ ها و لكن يناله التقوى منكم (1040).

«گوشت و خون اين قربانى براى خدا ثمر ندارد؛ آنچه كه مطلوب ذات اقدس پروردگار است، تقوا، پاكيزگى و خلوصى است كه در سايه اين عمل، از شما بروز مى كند».

اگر ذره اى شايبه شرك، تجبر و تبختر در آن باشد، موجب تباهى و ويرانى عمل است و نه تنها اين نتيجه منفى را در بردارد، كه بار سنگين و شاقى را به دوش انسان باقى ميگذارد؛ يعنى برعكس آنچه كه در اعمال خالص ‍ معروف و مشهور است كه ذهب العناء و بقى الاجر زحمت ها تمام مى شود، اما شيرينى، و لذت و اجر آن براى انسان محفوظ مى ماند. اين جا نه تنها اجر و پاداش بر آن مترتب نيست، بلكه سنگينى آن بر دوش انسان باقى مى ماند؛ در روايت طولانى كه اول بحث حج از امام سجاد عليه‌السلام و گفتگوى با شبلى نقل كرديم؛ در آنجا حضرت فرمودند:

فعند ما ذَبَحتَ هَديَكَ نَوَيتَ اَنَّك ز ذَبَحتَ حَنجِرَة الطَّمَعِ بما تمسكت به من حقيقة الورع و اءنّك اتبعت سنة ابراهيم عليه‌السلام بذبح ولده و ثمرة فؤ ادى و ريحان قلبه (1041).

وقتى كه قربانى را به قربانگاه مى برى و اراده مى كنى تا او را قربانى كنى، نيت كن تا حنجره و گلوى طمع را ذبح كنى و ببرى. در واقع غريزه طمع و زياده خواهى را قربانى كنى؛ همان گونه كه ابراهيم عليه‌السلام با فرزندش ‍ عمل كرد، نه اين كه با اين عمل عبادى تاءمين مطامع و رسيدن به آمال و آرزوها، رياست و موقعيت هاى دنيوى در نظر تو باشد؛ چرا كه هرگز اين عمل مقبول نخواهد بود و در اصل، قربانى و هدى انجام شده است. پس ‍ اين فرمايش امام عليه‌السلام را در خاتمه سخن تكرار مى كنيم كه فرمودند:

و كذلك التذلل اولى بك من التدهقن لان الكلفة و المؤ ونة فى المتدهقنين، فاما التذلل، و التمسكن فلا كلفة فيهما و لا مؤ ونة عليهما الخِلقة و هما موجودان فى الطبيعة.

تدهقن كه همان زورگويى، مشقت و ولخرجى است، با فطرت و طبيعت انسان، ناسازگار است؛ آنچه كه با طبيعت و فطرت او سازگار است، ذليل، خاضع و مسكين بودن در پيشگاه الهى است. خضوع، تذلل و عبوديت در پيشگاه قدرت مطلق آفرينش، جزو طبيعت و سرشت بشر است و تكلف مؤ ونه كه دو بال قدرت خواهى است، برخلاف فطرت و طبيعت انسان است؛ چه اين كه امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

ما من رجل تكبر اءو تجبَّر الا لذلَّة وجدها فى نفسه (1042).

«انسانى كه گرفتار كبر، فخرفروشى، ستمگرى و رياكارى مى شود، دليلى ندارد مگر آن خلاءيى كه در خود احساس مى كند».

اين كمبود و خلاء، او را به اعمالى وامى دارد كه برخلاف فطرت و سرشت اوست؛ با اين گمان كه مى تواند با اعمال كبرآلود و حركت برخلاف فطرت گرچه با مشقت و رنج مطلوب خود را تحصيل كند. به همين دليل امام عليه‌السلام توصيه مى فرمايند كه رسيدن به مطلوب، تنها با طى مسير فطرت ممكن است و حركت بر خلاف طبيعت، فطرت و سرشت، انسان را به هدف نهايى نمى رساند، و در اين باره قرآن مى فرمايد:

و اَنَّ هذا صراطى مستقيما فاتبعوا السُّبُل فتفرَّق بكم عن سبيله ذلكم وصّاكم به لعلكم تتَّقون (1043).

«اين راه مستقيم من است؛ از آن پيروى كنيد؛ و از راه هاى پراكنده و انحرافى پيروى نكنيد، كه شما را از طريق حق دور مى سازد؛ اين چيزى است كه خداوند شما را به آن سفارش مى كند، شايد پرهيزگارى پيشه كنيد».

راه راست، يك مسير بيشتر نيست و راه هاى متفرق و متشتّت انسان را به آن غرض نهايى آفرينش نمى رساند. راه درست همان راهى است كه نتيجه اش ‍ تقوا، طهارت و پاكيزگى در روح و نيات انسان است.

# 15 - حق فرمانروا

فاما حَقُّ سائِسِكَ بالسُّلطان فاَن تَعلَمَ اَنَّك جُعِلت له فتنة و اَنَّه مبتلى فيكَ بما جَعَلَه اللّه له عليك من السُّلطان و اَن تُخلص له فى النَّصيحةِ و اَن لا تُماحِكَه و قد بُسِطَت يده عليك فتكون سببَ هلاكِ نفسِكَ و هلاكِهِ و تِذِلَّل و تَلَطَّف لاِعطَائِه من الرِّضَى ما يَكُفُّه عنك و لا يُضِرُّ بدينِكَ و تَستَعين عليه فى ذلك باللّه و لا تُعازَّه و لا تُعَانِدَه فانَّكَ اَن فَعَلتَ ذلك عَقَقتَهُ و عَقَقتَ نفسك فعَرَضتَها لمَكروهِهِ و عَرَضتَهُ للّه لَكَةِ فيك و كُنت خَليقا اَن تكون مُعينا له على نفسك و شَريكا له فيما اَتى اليكَ و لا قوَّة الا باللّه.

«و اَمّا حَق فرمانروا و پيشواى تو در حكومت آن است كه بدانى، تو وسيله آزمايش و امتحان او هستى و او هم گرفتار به تو است؛ به دليل سلطنت و قدرتى كه خداوند به او داده و بر تو حكومت دارد. بايد بدون طمع، ناصح و خيرخواه او باشى و با او از در نزاع و جنگ بيرون نيايى؛ زيرا او بر تو مسلط است و درگيرى و نزاع، موجب نابودى تو و او خواهد بود؛ و تا آنجا كه رضايت او را جلب كنى، در مقابلش تواضع و نرمش داشته باش؛ مشروط بر اين كه در اين فروتنى و تواضع، دينت را حفظ كنى و بايد كه در اين مسير از خدا يارى بجويى و هرگز نه با عزت و قدرت او درگير شوى و نه با او دشمنى كنى؛ كه اگر چنين كردى هم او را ناسپاسى كرده اى و هم خود را، و هر دو را در معرض هلاكت قرار داده اى. چه اينكه تو او را در اقدام عليه خود يارى نموده اى و در ظلم او نسبت به او شريكى».

در اين رساله مباركه، بعد از اينكه حقوق الهى و حقوق شخصى انسان و نفس و اعضا و جوارح او تبيين مى شود، امام عليه‌السلام به ذكر حقوق افعال انسان؛ مانند نماز، روزه، حج، زكات و هدى پرداخته اند و بعد از پايان اين مجموعه حقوق، به بيان حقوق ائمه، مى پردازند؛ ائمه به معناى عام آن؛ يعنى هركس كه به نوعى بر انسان پيشوايى و رهبرى دارد؛ مثل سلطان، حاكم، معلم، پدر يا مادر و امثال اينها و در اولين مورد، حق حاكم وسلطان را بيان مى فرمايند.

از اولين جمله امام سجاد عليه‌السلام استفاده مى شود كه قدرت و حكومت، منفعت و غنيمت نيست، بلكه ميدان آزمايشى است كه خداوند متعال براى بعضى از بندگانش فراهم مى آورد و ماده و مايه امتحان اجتماع و آحاد مردمى است كه به نوعى محكوم به حاكميت سلطه شخصى حاكم اند. عبارت امام عليه‌السلام اين است فاءن تعلم انك جعلت له فتنة. از منظر معارف دين، حكومت و سلطه بر مردم، نه طعم، نه منفعت و نه غنيمت است كه يك مسووليت خطير و سنگين است؛ و در آغاز نامه حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام به مالك اشتر خلاصه مسووليتهايى كه متوجه حاكم است چنين آمده است:

بسم اللّه الرحمن الرحيم هذا ما اَمَرَ به عبداللّه علىّ اميرالمومنين مالك بن حارث الاشتر فى عهدهِ اليه حين وَلا هُ مصرَ: جِبَايَةَ خَرَاجها و جهاد عدوِّها و استِصلاح اَهلِها و عمارةَ بلادِها (1044).

بعد از بسم اللّه و تذكر اين نكته اين دستورالعملى است از بنده خدا اميرالمومنين على براى مالك به هنگام تفويض ولايت مصر، مى فرمايد: در قبال دريافت حقوق واجبى كه از مردم اخذ مى كنى، بايد از جان، مال و ناموس ايشان در مقابل دشمن دفاع كنى؛ حالشان را در امور اقتصادى و معنوى از اينكه هست، بهبود ببخشى؛ شهرهايشان را بسازى و آباد كنى.

واضح است كه همه اين امور، نيازمند قدرت و توان حاكم است. پس ‍ پذيرش اين مسووليت به معناى قبول يك امانت و سعى و تلاش در نگهدارى و نگهبانى از آن است.

## جايگاه حكومت از ديدگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمومنين عليه‌السلام

در ماجرايى كه به نظر مى رسد بعد از داستان پذيرش مسيحيان نجران، در پرداختن جزيه و تسليم شدن به حكومت مركزى مدينه است، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شخصى را به عنوان حاكم به نجران فرستاد. ابوذر به محضر آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شد، خود او مى گويد كه عرض كردم:

يا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! اءلا تستعمِلُنى، قال فضَرَبَ بيده على مِنكَبى ثم قال: يا اباذر! انَّك ضعيف و انَّها امانَةَ و انَّها يوم القيامة خزى و ندامة الا مَن اءخَذَها بحقِّها و اَدَّى الَّذى عليه فيها (1045).

«يا رسول اللّه! خيلى ها را حكومت داده اى آيا مرا به عنوان عامل و حاكم به جايى نمى فرستى؟ پيامبر با دست مباركشان به شانه من كوبيدند و فرمودند: ابوذر! تو انسان ضعيف و ناتوانى هستى و امر حكومت امانتى است كه مى تواند روز قيامت براى انسان موجب شرمسارى و پشيمانى شود؛ مگر كسانى كه بتوانند حق اين امانت را ادا كنند و از عهده آن به خوبى برآيند».

يعنى صداقت، ديندارى، امانتدارى در مرتبه اعلى، عبادت، مجاهده فى سبيل اللّه و دهها ويژگى ديگر كه همه در ابوذر وجود داشت، از شرايط لازم براى حكومت دارى است؛ اما اين شرايط كافى نيستند، بنابراين رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مثل ابوذر مى فرمايند كه تو توان حكومت كردن ندارى، و سپس از حكومت تعبير به امانت كرده، مى فرمايند: آنكس ‍ كه قادر به حفظ و اداى حق اين امانت است بايد به اين ميدان قدم بگذارد و اگر منهاى اين توانمندى ها و شرايط لازم، وارد معركه شود، موجبات رسوايى و پشيمانى خود را فراهم كرده است.

اميرالمومنين عليه‌السلام در نامه پنجم نهج البلاغه كه به اشعث بن قيس، حاكم آذربائيجان نوشته اند، همين تعبير و تلقى را از حكومت دارند و مى فرمايند:

انَّ عملك ليس لك بطعمة و لكنَّه فى عنقك امانة (1046).

«اقتدارى كه تو دارى و عملى كه به عهده تو نهاده شده است، يك طعمه، لقمه شيرين، چرب و گوارا نيست؛ بلكه امانتى است بر عهده تو».

يا در نامه اى كه به يكى از عمالش يكى از فرزندان عباس نوشته، مى فرمايند:

اما بعد فانِّى كُنتُ اَشرَكتُكَ فى اَمانتى و جَعَلتُك شِعَارى و بِطَانَتى و لم يكُن رَجُل من اَهلِى اَوثَقَ منكَ فى نفسى لمُواسَاتى و مُوَازَرَتى و اَداءِ الامانة الىَّ (1047).

«تو را در امانتى كه در دست من است، شريك قرار دادم و از هر كسى به خويش نزديكتر پنداشتم، و هيچ يك از خاندانم براى يارى و مددكارى ام و اداى امانت چون تو مورد اطمينان نبود».

پس ملاحظه مى فرماييد كه هم در تلقى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و هم در تعبيرات متعدد اميرالمومنين عليه‌السلام از حكومت به عنوان امانت و از حكومت دارى به امانت دارى تعبير شده است. پس حكومت، امانت است و حاكم امانت دارى كه بدان امتحان مى شود، و اين امتحان بسيار دقيق و حساس است.

اميرالمومنين عليه‌السلام بعد از آن كه به حكومت و اقتدار ظاهرى انتخاب شدند، مطلع شدند كه معاويه از بيعت با ايشان امتناع كرده است؛ و بعد از نامه نگارى هاى متعدد او نپذيرفته است كه بيعت كند، انقياد و اطاعت خود را مشروط به تنفيذ و تثبيت حكومتش با همه اختياراتى كه عثمان به او داده بود، كرده است. در اين ميان مغيره به رايزنى مى پردازد و مرحوم مجلسى رحمة اللّه عليه نقل مى كند كه مغيره خدمت حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام شرفياب شد و عرض كرد:

يا اميرالمومنين انَّ معاوية مَن وَقَدَ وَلا هُ الشّام مَن كان قبلك فولِّه انت كيما تتَّسِق عُرىَ الاُمورِ ثم اعزِلهُ ان بَدا لك. فقال له اميرالمومنين عليه‌السلام: اءتَضمَنُ لى عمرى يا مغيرة فيما بين تَوَلَّيتَهُ الى خَلعِهِ؟ قال: لا. قال: لا يساءلنى اللّه عزَّ وَ جَلّ عن تَوَلَّيته على رجلين من المسلمين ليلةِ سوداء اَبَدا «و ما كنت متَّخذ المضلّين عضدا» (1048) لكن اَبعَثَ اليه و اَدعُوَهُ الى ما فى يدى من الحق فان اَجَابَ فَرَجُل من المسلمين له ما لهم و عليه ما عليهم و ان اءبى حاكَمتَه الى اللّه (1049).

«اى اميرمومنان! مى دانى كه كسانى كه قبل از تو بوده اند، حكومت شام را در اختيار معاويه گذاشته اند، تو هم بهتر است كه ولايت او را بر شام تنفيذ كنى، تا امور نظم و نسقى پيدا كند و اگر خواستى، بعدا مى توانى او را از حكومت عزل كنى يعنى در آغاز كار، براى اين كه مشكل جديدى آفريده نشود، بهتر است ولايت او را بر شام تنفيذ كنى پاسخ اميرالمومنين عليه‌السلام قابل توجه است حضرت به مغيره فرمودند: مغيره! آيا ضمانت مى كنى كه من بعد از اين كه معاويه را والى شام قرار دادم، تا زمانى كه او را عزل مى كنم زنده بمانم؟ او گفت: نه، يا اميرالمومنين! حضرت فرمودند: مغيره! خدا نكند درباره حكومت و ميدان دادن به معاويه نه بر شام بلكه بر دو نفر از مسلمان ها، آن هم نه براى مدت طولانى؛ بلكه براى يك دل تاريك شبى مورد سؤ ال الهى قرار بگيرم؛ من حاضر نيستم حتى براى يك شب هم معاويه را بر دو نفر ولايت بدهم. من هرگز جزو كسانى نيستم كه انسان هاى گمراه را به عنوان ياور خود انتخاب كنم. پيكى را به سوى او روانه مى كنم و او را به حقى كه پيش من است فرا مى خوانم. اگر پذيرفت، او هم مانند يكى از مسلمان ها در منافع و مضار جامعه اسلامى شريك خواهد بود؛ و اگر نپذيرفت خدا بين او و من حاكم باشد».

اين معنا و مفهوم امانتدارى است. دقت در پاسخ اميرالمومنين عليه‌السلام حساسيت امانتدارى در حكومت را روشن مى كند كه حتى براى لحظه اى آن هم در تاريكى شبى، سلطه غيرصالح را بر مردم نمى پذيرد؛ چه رسد كه خود تنفيذكننده و وسيله تحكيم سلطه او باشد. كسى كه از منظر امانت به حكومت نگاه مى كند، چنين است. ولى اگر اصل حكومت برايش مطلوب است، نه مسئوليت هاى ناشى از آن، با انسان غيرصالح، غيرشايسته، فاسق و ظالمى مثل معاويه مماشات مى كند و كنار مى آيد. اصلا بايد ديد كه اميرالمومنين عليه‌السلام بعد از قتل عثمان و به هنگام بيعت مردم چگونه برخورد مى كند؟ نوع نگاه حضرت عليه‌السلام از خطبه ها، روايات و تاريخ به خوبى روشن است. بعد از واقعه قتل عثمان وقتى به خانه امام عليه‌السلام هجوم بردند، حضرت مردم را به مسجد فراخواندند، در مسجد به منبر رفتند و فرمودند:

دَعُونى و اءلتمسوا غيرى، فانّا مستقبلون امرا له وجوه و الوان، لا تقوم له القلوب و لا تثبت عليه العقول و ان الافاق قد اغامت و المحجّة قد تنكَّرت. واعلموا انّى اَن اَجَبتكم رَكَبت بكم ما اَعلَمُ و لم اءُصغ الى قول القائل و عتب العاتب (1050).

«مرا رها كنيد و ديگرى را براى حكومت تعيين كنيد؛ چون آن چنان كه من مى بينم؛ اوضاع، اوضاع مساعدى نيست. شرايط گوناگون و رنگارنگى در پيش است و دل ها و قلب ها توان تحمل حوادث آينده را ندارند. آن افق روشنى كه در سايه طلوع خورشيد نبوت حاصل شده بود با ابرهاى سياه و تيره مكدر گشته و راه راست گم شده است. من كسى هستم كه اگر پيشنهاد شما - امر حكومت - را بپذيرم، به آنچه كه خود مى دانم عمل خواهم كرد و به حرف اين و آن و توصيه سفارش كنندگان و سرزنش سرزنش كنندگان توجه نخواهم كرد».

روشن است كه اين جا حضرت از منظر غنيمت و سلطنت بر مردم و اغتنام از فرصت دنيوى به حكومت نمى نگرند؛ بلكه از زاويه امانت به تماشاى آن نشسته اند. و يا در حادثه ديگر كه معاويه لشكرى را ماءمور كرده بود تا در بلاد تحت سلطه اميرالمومنين عليه‌السلام، عمليات تخريبى و ايذايى انجام دهند. اين لشكر به انبار مى رود و حضرت عليه‌السلام آگاه مى شوند كه خلخال و گوشواره از پا و گوش يك زن كافر ذميه كه در پناه اسلام است، كشيده اند؛ با آه و اندوه مى فرمايند:

فلو اءنَّ امرَاء مسلما مات من بعد هذا اَسَفا ما كان به مَلوُما، بل كان به عندى جديرا (1051).

«اگر مسلمانى از غصه و تاسف بر اين ننگ كه ذمّيه اى در پناه مسلمين، مورد تجاوز قرار گرفته و حاكم مسلمين قدرت دفاع از او را نداشته است قالب تهى كند و بميرد شايسته و سزاوار است و جاى ملامت و سرزنش نيست».

به نظر مى رسد كه در نگاه آن حضرت شرط اول در حاكم، درست بودن نوع نگرش وى به قدرت و حكومت است. با همين نگاه كه اميرالمومنين عليه‌السلام در نامه اش به مالك مى فرمايند:

اَشعِر قبلك الرحمة للرَّعية و المحبَّةَِ لهم و اللُّطفَ بهم و لا تكوننَّ عليهم سبعا ضارِيا تَغتَنِم اَكلَهُم فانَّهُم صنفان: امّا اَخ لك فى الدِّين، و امَّا نظير لك فى الخلق (1052).

«دل حاكم بايد سرشار و مالامال از رحمت و محبت و دوستى مردم باشد؛ نه اين كه حكومت را سفره گستردهاى بداند كه براى رزوگار ديگرش آذوقه انبار كند و يا بسان درنده اى كه تصور كند صيد خوبى يافته، به دريدن آن اقدام كند و شكم خود را پر كند. بايد نگاه حاكم به مردم، نگاه برادر و همنوع باشد».

البته حاكم، شرايط بسيار ديگرى غير از آنچه گفته شد دارد كه به بعضى از آنها در حق رعيت كه در آينده خواهد آمد، اشاره خواهيم كرد؛ ولى اينك سخن در حق سلطان و حاكم است و امام عليه‌السلام در اين باره فرمودند كه: مردم بايد بدانند حاكم بوسيله آنها امتحان مى شود و لازم بود كه ما روشن كنيم كه حاكم به چه چيز امتحان مى شود و شيوه امتحان چگونه است.

## شيوه حكومت از ديدگاه اميرالمومنين عليه‌السلام

حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام در ابتداى نامه خود به مالك، شيوه حكومت كردن و مواد قانونى و اساسى خود را بيان مى كند و در چند جمله به تربيت مالك مى پردازند و مى فرمايند:

اءَمَرَهُ بِتَقوَى اللّه و اِيثَار طاعَتِهِ و اتِّبَاعِ ما اَمَرَ بهِ فى كتابه من فرائضِهِ و سُنَنِهِ (1053).

«او را فرمان مى دهد به ترس از خدا و مقدم داشتن طاعت خدا بر ديگر كارها و پيروى آنچه در كتاب خود از واجبات و سنتها فرمود».

مقدارى درباره نحوه ارتباط حاكم و خدايش سخن مى گويد و سپس درباره چگونگى رابطه مالك با خودش نصيحت مى كند و مى فرمايند:

وَ اءَمَرَه اَن يَكسِرَ نفسَهُ مِن الشَّهَوات و يَزَعَها عند الَجَمحَات فانَّ النَّفس ‍ امارةَ بالسُّوءِ الا ما رَحِمَ اللّه (1054).

«مالك! تو را امر مى كنم كه در مقابل شهوتها، نفس خود را بشكنى و به هنگام منازعه و درگيرى نفس و تمايلات شهوانى، آنرا مهار كنى؛ چون نفس، امر به سوء مى كند و انسان را به خطا و انحراف مى كشاند مگر آنكه خداوند رحمت آورد».

همه سفارشها براى اينست كه اعتقاد حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام درباره حاكم در كلمات قصار چنين بيان شده است:

مَن نصَبَ نفسَه للنَّاس اِمَاما فليَبدَاء بتَعليم نفسِه قبلَ تَعليمِ غَيرِه وليكن تاءديبُهُ بِسيرَتِهِ قبلَ تاءديبهِ بلِسانِهِ و مُعَلِّمُ نفسه و مؤَدِّبُها اَحَقُّ بالاجلال من مُعَلِّمِ النَّاس و مؤَدِّبِهِم (1055).

«كسى كه خود را بعنوان امام و پيشواى مردم مطرح مى كند، بايد قبل از اين كه اقدام به تربيت و تعليم ديگران كند، خود را تربيت كرده باشد و بعد براى تربيت ديگران اقدام كند، قبل از تربيت قولى ديگران بايد آنها را به وسيله اعمال و سيره ادب كنند، و كسى كه بتواند مربى و معلم خود باشد و نفس ‍ خود را به اخلاق و آداب انسانى تربيت كند، شايسته تر به تكريم و اجلال است نسبت به كسى كه معلم ديگران است».

اين ديدگاه حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام درباره حاكم است، بنابراين بعد از اينكه رابطه بين او و خدا و رابطه بين او و خود را بيان مى فرمايند، آنگاه به بيان دستورالعمل و منشور حكومت دارى مى پردازند و در آغاز هم مى فرمايند: مالك! با عشق به مردم به حوزه حكومتى قدم بگذار و اگر عاشق و دوستدار مردم بودى:

يفرُطُ منهم الذَّلَلُ و تَعرِضُ لهمُ العِلَلُ و يؤ تَى على اَيديهِم فى العَمدِ و الخَطاء فَاَعطِهِم مِن عَفوِك و صَفحِكَ مِثلَ الَّذى تُحبُّ و تَرضى عن يؤ تِيكَ اللّه من عَفوه و صَفحِه فانَّكَ فوقَهُم و وَالِى الامر عليك فوقَكَ واللّه فوقَ مَن ولا كَ و قدِ استَكفَاكَ اَمرَهُم و ابتِلاَكَ بهم (1056).

«ثمره اش اين است كه به هنگام لغزشها و نافرمانيهايشان، از آنها مى گذرى، پس بايد از آنها اغماض و گذشت كنى همانگونه كه دوست دارى خدا نسبت به تو اغماض و گذشت داشته باشد. بدان كه تو چون فوق آنها هستى بر آنها قدرت دارى و كس ديگرى هم امير توست و فوق توست؛ ولى بالاتر از هر دوى شما خداست و اين خداست كه از تو و ولى تو خواسته است كه امور مردم را كفايت كنى و خدا تو را بوسيله آنها امتحان مى كند».

و اين دقيقا همان فرمايش امام سجاد عليه‌السلام است كه مى فرمايند:

فاَن تَعلَم اَنَّكَ جُعِلتَ له فتنَة و اَنَّهُ مُبتَلى فيك بما جَعَلَهُ اللّه له عليك من السُّلطان.

«بدان كه تو محكوم به امتحان حاكم هستى و حاكم هم بداند كه او هم گرفتار توست».

حال، افراد و آحاد مردم بايد اين حاكم را يارى كنند كه از عهده امتحان بخوبى برآيد و در اين آزمايش موفق شود. راههاى كمك و يارى كردن حاكم دقيقا در بيان امام آمده است و اين راهها همان طرق عقلايى كه وقتى انسانهاى عاقل با آن بيان امام عليه‌السلام مواجه مى شوند، مى بينند كه اگر به تضمين سلامت اجتماع و تثبيت فضاى سالم و آرام جامعه اى كه در آن زندگى مى كنند، مى انديشند، بايد به چنين روشهايى روى آورند؛ تا ضمن تثبيت سلامت اجتماعى و آرامش حاكم بر آن، افراد و آحاد جامعه هم از منافع اين شرايط بهره مند گردند.

## وظايف جامعه و حاكم اسلامى

از اين پس به بيان كلام امام عليه‌السلام در حق سلطان مى پردازيم كه نتيجه اش تثبيت سلامت و آرامش اجتماع است.

اولين سخن امام عليه‌السلام اين است:

ان تخلص له فى النّصيحة خالصانه و بدون طمع در كمك و يارى او بكوشد؛ چه در حضور و غيرحضور، تا آنجا كه مى تواند در رفع مشكلات او مساعدت كند كه اين عين نصيحت و خيرخواهى است؛ و در انتقال عيوب و اشكالها و نقد امور حاكميت هم، مخلصانه تلاش كند. اصلا نه تنها در بيان امام سجاد عليه‌السلام بلكه در خطبه اى كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد خيف بيان فرمودند آمده است:

نَضَّرَ اللّه عَبدا سَمِعَ مَقَالَتِى فَوَعَاهَا و بَلَّغَهَا مَن لَم تَبلُغهُ يا ايُّها الناس لِيُبَلِّغِ الشَّاهدُ الغائبَ فرُبَّ حامِلِ فِقه ليسَ بفَقيه و رُبَّ حامِلِ فقه الى مَن هو اَفقَهُ منه ثلاث لا يُغِلُّ عليهنَّ قلبُ امرِى ء مُسلِم اِخلاصُ العَمَلِ للّه و النَّصيحة لائمَّةِ المسلمين و اللُّزوم لِجَمَاعَتِهِم (1057).

«خداوند رحمت كند، (روشنايى بخشد) به كسى كه كلام ما را بشنود و آن را خوب حفظ كند و به كسانى كه نشنيده اند برساند، چه بسا افرادى كه فقط كلمات را حفظ مى كنند؛ اما به عمق كلام نمى رسند و به ديگران انتقال مى دهند كه آنها خوب به عمق مطالب مى رسند. و مى فرمايند: قلب انسان مسلمان در سه چيز بايد از غل و غش عارى و منزه باشد؛ اول: اعمال عبادى را بدون شايبه ريا و عجب و امثال اين با اخلاص انجام دهد؛ دوم: فرمانروا و حاكم بر جامعه را نصيحت نمايد؛ سوم: با جماعت مسلمين همراهى كند».

در سخنى از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام بيان شده است كه فرمودند:

ليست الصّلاة قيامك و قعودك، انّما الصّلاة اخلاصك، و اَن تُريد بها اللّه وَحدَهُ (1058).

«نماز همين ايستادن و نشستن نيست، نماز اخلاص است و اخلاص اين است كه تو فقط براى خدا اين حركات را انجام دهى».

راه فهميدن اخلاص نيز يك كلمه است؛ رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين باره مى فرمايند:

ان لكلّ حقّ حَقيقة و ما بَلَغَ عَبد حقيقةَ الاِخلاصِ حتَّى لا يُحِبُّ اَن يُحمَدَ على شى ء مِن عَمَل للّه (1059).

«هر عمل حقى يك باطن حقيقى دارد و به باطن و حقيقت اخلاص ‍ نمى توان دست يافت؛ مگر اين كه انسان به جايى برسد كه اگر كارى را براى خدا انجام داد دوست نداشته باشد ديگران او را ستايش كنند».

اين معنى اخلاص است. پس اولين نكته پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در توصيه اى كه در مسجد خيث به مردم فرمودند اين است كه عمل براى خدا، و از همه شوائب و آلودگى ها پاك باشد.

دوم: نصيحت ائمه مسلمين است. در لغت، كلمه نصح به معناى وعظ و اظهار مودت آمده است هم «المنجد» و هم «اقرب الموارد» و بسيارى از كتب ديگر اينگونه معنا كرده اند: نَصَحَ؛ يعنى وَعَظَ. اخلص له المودَّة (1060) با اندرز و موعظه مودت و محبت را ابراز كرد.

از روايات وارده در باب نصيحت هم استفاده مى شود كه در نصح و موعظه با مودت، مواجهه و مقابله شرط نيست، بلكه معناى نصح و وعظ در اظهار مودت غيابى هم صدق مى كند. هدايت و ارشاد ديگران به نفع شخص ‍ ثالث، نصح براى فرد سوم مى شود. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

يجبُ للمؤمن على المؤمن النَّصيحة له فى المشهد و المغيب (1061).

«واجب است مومن در حضور و غياب برادر مومنش ناصح او باشد».

يا در روايت ديگرى از حضرت نقل شده است كه مى فرمايند:

للمسلم على اَخيه المسلم من الحقِّ اَن يُسَلِّمَ عليه اذا لقيَهُ و يَعُودَهُ اذا مرض و يَنصَحَ له اذا غابَ (1062).

«مسلمان نسبت به برادر مسلمانش حقوقى دارد: حق اول اين است كه وقتى يكديگر را ملاقات مى كنند، سلام كنند؛ دوم اين كه اگر يكى از اين دو مريض شد، او را عيادت كند و سوم اين كه در غيابش ناصح او باشد».

نصح در غياب، يعنى به او ابراز مودت و محبت كند و از حريم او صيانت كند. حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام در نهج البلاغه، اينگونه مى فرمايند:

ايّهاالنّاس! انَّ لى عَلَيكم حقّا و لكم عَلَىَّ حقّ؛ فاما حَقُّكم علىّ فالنصيحة لكم و تَوفِير فَيئِكم عليكم و تَعلِيمكم كَيلا تَجهلوا و تاءدِيبكم كَيمَا تعلموا و اما حَقُّ عليكم فالوفاء بالبيعة و النَّصيحة فى المشهد و المغيب و الاجابة حين اَدعوكم و الطَّاعة حين آمركم (1063).

«شما بر من حقوقى داريد و من هم بر شما حقوقى دارم؛ اَمّا حقوقى كه شما بر من داريد - يعنى مردم نسبت به حاكم دارند - يكى اين است كه ناصح شما باشم؛ دوم اين كه سرمايه هاى شما را در مسير مصلحت شما هزينه كنم و شما را به علم و آگاهى نزديك كنم تا در جهالت باقى نمانيد. و اَما حَق من بر شما اين است كه اولا به بيعتى كه - نسبت به فرمانروا و حاكم - كرده ايد وفادار باشيد و دوم اين كه در حضور و غياب ناصح من باشيد؛ و وقتى شما را مى خوانم، اجابت كنيد و هنگامى كه به شما امر مى كنم، اطاعت كنيد».

يا در خطبه صد و هيجده امام عليه‌السلام مى فرمايند:

فاعينونى بمُنّا خليَّة من الغشِّ سليمة من الرَّيب (1064).

«مرا با نصيحت كردن يارى كنيد؛ نصيحت بدون غش و شوائب و آلودگى ها».

بنابراين، در هر دو حال كمك و يارى امام، رهبر و فرمانروا لازم است. نصح در حضور به اين است كه حقايق اجتماعى را آن طور كه هست به او منتقل كند و يا پيشنهادهاى اصلاحى خود را براى بهبود اوضاع و شرايط حاكم، خالصانه و به دور از همه شوائب و آلودگى ها به او ارائه كند و شرط تحقق اين يارى و كمك، همان اخلاص در نقد، انقياد و انتقال مطالب است؛ وگرنه او صالح نخواهد بود و غيرصالح هم نمى تواند مصلح باشد؛ بنابراين غيرخالص، منافع و مضار خود، بستگان و اطرافيان را لحاظ مى كند و آنها را در انتقال مطالب و مشكلات، دخالت مى دهد و در مشورت دادن و پيشنهادها، با ملاحظه اين نكات، عمل مى كند، كه اين ديگر خلوص ‍ نيست؛ غش و شايبه است. اين آلودگى نصح است و نصح با آلودگى از موضوع نصح خارج مى شود، بنابراين اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

من غشَّ المسلمين بمشورة فقد برئتُ منه (1065).

«كسى كه در مقام نصيحت مسلمين خيانت كند من از او بيزارم».

يا در فرمايش ديگرى مى فرمايند:

من غش مستشيره سلب تدبيره (1066).

«كسى كه به مستشير خيانت كند قدرت انديشه او سلب مى شود».

از مجموع روايات در باب نصح، در كلمات رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، اميرالمومنين عليه‌السلام و ساير ائمه عليهم‌السلام استفاده مى كنيم كه شرط نصح مواجهه و مقابله نيست؛ يا به تعبير ديگر، لازم نيست نصيحت رودررو باشد. در خطبه طولانى اميرالمومنين عليه‌السلام در صفين به حقوق والى بر مردم و مردم بر والى اشاره شده است.

حضرت فرمودند:

فعليكم بالتَّناصح فى ذلك و حسن التّعاون عليه (1067).

«در اين هنگام برشما لازم است كه يكديگر را بر اداى اين حقوق نصيحت كنيد و به خوبى در انجام آن همكارى نماييد».

سپس حضرت، تحقق نصح را اينگونه بيان مى فرمايند:

فلا تُثنُوا علىَّ بجميل ثناء لاخراجى نفسى الى اللّه سبحانه و اليكم من التَّقيَّة فى حقوق لم افرغ من ادائها و فرائض لابدَّ من امضائها فلا تكلِّمونى بما تكلم به الجبابرة و لا تتحفَّضوا منى بما يُتَحَفَّظ به عند اهل البادرة و لا تخالطونى بالمصانعة و لا تظنوا بى استثقالا فى حق قيل لى و لا التماس ‍ اعظام لنفسى (1068).

«ثناگويى نكنيد و زيبايى ها را به رخ من نكشيد؛ كه اين موجب مى شود فرمانروا از حالت خوف از خدا و رعايت حال مردم خارج شود و حقوق واجبى را كه بر ذمه اوست، انجام ندهد. مانند ستمگران با من سخن نگوييد، و آن گونه كه از صحبت با شخص عصبانى و خشمگين مى ترسيد و سخنان خود را حفظ كرده و همه درد دلتان را با او در ميان نمى گذاريد، از من نترسيد و با من اينگونه سخن نگوييد؛ در اظهارات و بيانات خود با من ريا و ظاهرسازى نكنيد؛ درباره من گمان نبريد كه تحمل شنيدن حق را ندارم و عمل به حق بر من سنگين است و يا در عمل به حق قصد بزرگ نمودن خود را دارم».

جالب اين است كه حضرت در عباراتى قبل از اين سخن مى فرمايند:

و انَّ مِنَاسخَفَ حالات الوُلاة عند صالح النَّاس اَن يُظَنَّ بهم حب الفخر و يوضع اَمرُهُم على الكبر (1069).

«زشت ترين حالات يك حاكم اين است كه پيش خوبان مردم اينگونه معرفى شود كه آنان تصور كنند او دوست دارد كه مورد مفاخره و تجليل قرار بگيرد و مردم او را به عنوان انسان متكبر بشناسند».

اين روشها باعث مى شود كه مردم وظيفه خود را نسبت به حاكم انجام ندهند؛ يعنى خشم، عصبانيت، جاه طلبى، حب فخر داشتن، تمجيد و مجيزگويى، باعث مى شود كه وظيفه مردم و آن حقى كه خود حاكم بر مردم دارد كه حرف هاى صحيح و نقد و انتقادات را از زبان مردم بشنود ايفا نشود.

نكته دقيقى كه امام سجاد عليه‌السلام بيان فرمودند اين است: ان تخلص ‍ له فى النّصيحة خالصانه و بدون طمع، ناصح و خيرخواه او باش.

از كلمات اهل بيت عليهم‌السلام استفاده كرديم كه نصح تنها ناظر به موعظه حضورى، نقد و انتقاد و انتقال مطالب به صورت شفاهى نيست؛ بلكه شامل غياب هم مى شود. حاكم و مردم بايد شرايطى را فراهم كنند كه در مقام نصح حضورى كسى زبان به تملق و چاپلوسى باز نكند، و يا از ترس ‍ زبان بربندد، كه در اين صورت نيز به وظيفه نصح عمل نكرده است. همه اين موارد مصداق غش است و نتيجه غش هم در فرمايش حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام روشن شد كه فرمودند:

من غش مستشيره سلب تدبيره (1070).

«كسى كه به مستشير خيانت كند قدرت انديشه او سلب مى شود».

يا در عبارت ديگرى از اميرالمومنين عليه‌السلام نقل شده است:

من غشَّ المسلمين بمشورة فقد برئت منه (1071).

«كسى كه در مقام نصيحت مسلمين خيانت كند من از او بيزارم».

## نامه معاويه به زبير

تا اين جا سخن در نصح حضورى بود، اما براى اين كه نصح در غياب حاكم و خيرخواهى در جامعه؛ خوب تبيين شود با اشاره به يك ماجراى تاريخى از حكومت اميرالمومنين عليه‌السلام مطلب را توضيح مى دهيم. داستان تخلف و بيعت شكنى طلحه و زبير را معمولا همه مى دانند. بسيارى از اصحاب امام عليه‌السلام، به حكم ضرورت نصح، با طلحه و زبير به گفتگو نشستند و آنها را از رفتارشان برحذر داشتند. تاريخ اسامى افراد مختلفى را ثبت كرده است: ابن عباس، عمارياسر، ابوايوب، سهل بن حنيف از جمله افرادى بودند كه به اين وظيفه عمل كردند؛ چون در جريان حكومت ها، اين اتفاقات و ظهور مخالفان داخلى يك امر طبيعى است؛ و يكى از موارد ضرورت نصح همين مواقع است؛ زيرا اگر كسانى كه در آن جامعه زندگى مى كنند و اين اتفاقات را مى بينند، اقدامى نكنند و آشوب و فتنه اى به پا شود، هر فرد به سهم خود گرفتار مى شود و عوارض فتنه و آشوب دامن او را هم مى گيرد. در همين زمان معاويه كه بعد از خلافت اميرالمومنين عليه‌السلام دوران اقتدار بيست ساله خود را پايان يافته مى ديد به يك دغل كارى عجيبى دست زد و برخلاف قاعده نصح للائمة المسلمين، اقدام كرد و هيچ يك از علماى عامه نمى توانند اين تخلف را انكار كنند. نامه اى براى زبير نوشت كه متن نامه چنين است:

بسم اللّه الرحمن الرحيم، لعبداللّه الزُّبير اميرالمومنين من معاويه بن ابى سفيان: سلام عليك، اما بعد، فانّى قد بايعتُ لك اهل الشام، فاجابوا واستوسقوا كما يستوسق الجَلَبُ، فدونك الكوفة والبصرة، لا يسبقك اليها ابن ابى طالب، فانّه لا شى ء بعد هذين المصرين، و قد بايعت لطلحة بن عبيداللّه من بعدك، فاَظهرا الطّلب بدم عثمان، وادعوا الناس الى ذلك، وليكن منكما الجدُّ و التَّمشير، ...والسلام (1072).

«معاويه در صدر نامه، زبير را اميرالمومنين مى خواند و بعد از سلام، مى گويد: من براى تو از مردم شام بيعت گرفتم؛ آنها تا پاى جان و جنگيدن در بيعت با تو ايستاده اند. من كار شام را تمام كردم، شما مراقب كوفه و بصره باشيد؛ شما مواضب باشيد فرزند ابى طالب - اميرالمومنين على عليه‌السلام - به حفاظت كوفه و بصره بر شما پيشى نگيرد. اگر اين دو را از دست بدهى ديگر چيزى براى شما باقى نمى ماند و بعد از تو نيز با طلحه بيعت مى نمايم. اگر مى خواهيد موفق شويد، به خونخواهى عثمان تظاهر كنيد. به وسيله خونخواهى عثمان مردم را به خود بخوانيد و در اين كار جدى بوده و كمر همت ببنديد».

هر كس اين نامه را مطالعه كند و با دقت به عبارات نامه توجه كند، مى بيند كه اين يك نيرنگ بود كه هم توانست براى اميرالمومنين على ابن ابى طالب عليه‌السلام مشكل بيافريند، هم رقباى احتمالى را براى معاويه از ميدان به در كند؛ زيرا اين مطلب يقينى بود كه به شهادت تاريخ، قاتل عثمان، طلحه بود بنابراين وقتى در جنگ جمل، طلحه كشته شد و جنازه او را در ميان كشته ها يافتند، ديدند كه از پشت سر تير خورده است و معلوم شد كه مروان او را تير زده و همان هنگام در معركه صدا زد كه واللّه انّ دم عثمان عند هذا (1073) خون عثمان نزد اين است. شما چرا با على مى جنگيد؟

با اين كه معاويه اين مطلب را مى داند و از طرفى مروان نيز از طايفه اموى و از دوستان معاويه است كه براى دامن زدن به ماجراى درگيرى با اميرالمومنين عليه‌السلام در جمل شركت كرده است، در عين حال اينگونه معاويه آنها را راهنمايى مى كند و در نامه خود مى گويد: فاظهرا الطلب بدم عثمان (1074).

نصح آن است كه اگر فتنه اى در جامعه اتفاق افتاد، افراد جامعه تلاش كنند اين فتنه و آشوب به سمت و سوى معقولى هدايت شود؛ نه اين كه با دروغ بافى، و دغل كارى و نيرنگ آن را توسعه دهند. به صورتى فرمانروا و حاكم جامعه را گرفتار كنند كه در نتيجه، همه مردم جامعه مبتلا شوند.

در اين حقى كه امام سجاد عليه‌السلام بيان فرموده اند اسرار مهمى نهفته است؛ از آن جمله خيرخواهى براى امام عليه‌السلام است؛ همان گونه كه تحقق نصح فقط در حضور امام خلاصه نمى شود و شامل غياب او هم هست، نصح فقط مشورت دادن و دفاع لفظى نيست، بلكه نصح در اين جا، يعنى همه آنچه را كه در حكومت ها به عنوان وظايف مردم در همراهى با حكومت مى شناسند. به عبارت واضح تر، تمكين مردم از قوانين مدون و جارى حكومت، اولين شرط تحقق نصح است و تخلف از قانون، مصداق غش، و معارضه با حكومت است كه ممنوع و حرام است. به علاوه درباره همان ناسپاسى، روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه حضرت فرمودند:

الدِّين النّصيحة قيل: لمن يا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: للّه و لرسوله و لكتابه و لائمة المسلمين و عامّتهم (1075).

«دين همان نصيحت است. سوال كردند كه نصيحت براى كى؟ حضرت فرمودند: نصيحت براى خدا و رسول خدا و كتاب خدا و رهبران و هاديان مسلمانان و جماعت مسلمانان».

معلوم است كه منظور از نصيحت خدا و رسول خيرخواهى، هدايت و ارشاد خدا و پيغمبر نيست؛ چرا كه خدا و پيغمبر، نياز به هدايت و ارشاد ندارند.

نصيحت خدا، به معنى صحت اعتقاد در وحدانيت و خلوص نيت در عبادت؛ و نصيحت رسول، تصديق نبوت و رسالت و پيروى از آنچه به آن امر يا نهى مى كند؛ و نصيحت كتاب، تصديق كتاب خدا و عمل به آنچه در آن آمده؛ و نصيحت رهبران و هاديان مسلمانان، اطاعت به حق از آنان و عدم خروج بر عليه آنان؛ و نصيحت جماعت مسلمانان، ارشاد و راهنمايى ايشان سبت به مصالحشان مى باشد.

عبارت «و عامّتهم» ممكن است همان معناى نصيحت را داشته باشد؛ يعنى هدايت و وعظ، در اين جا بهتر اين است بگوييم كه نصيحت مسلمين، يعنى انسان در رفتار اجتماعى خود كه تاثيرگذار در شرايط عمومى مسلمانان است، مصالح ايشان را رعايت كند؛ يعنى از روى خيرخواهى براى خود و عموم مسلمانان طورى عمل كند كه منفعتش به خود و همه مسلمانان برسد. البته واضح است كه بحث درباره يك طرف مساله است و قطعا طرف ديگر كه فرمانروا و حاكم باشد وظايف خاص خود را دارد.

در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است كه:

ويل لمَن اُطيع مخافة جوره، ويل لمن اُكرم مخافة شرِّه (1076).

«واى به حال كسى كه مردم از ترس ستمگرى او تسليمش باشند، واى بر كسى كه مردم از ترس بدى ها و شرورش از او اطاعت كنند».

باز از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرموده اند:

ان شر الناس الَّذين يكرمون اتِّقاء شرِّهم (1077).

«بدترين مردم كسانى اند كه از ترس شرور و آزار و اذيتشان اطاعت شوند».

## ضرورت وجود حاكم

از آنجا كه نظام هر جامعه اى بدون حاكميت دچار فتنه و هرج و مرج مى شود حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام به اين اصل واضح عقلايى اشاره مى فرمايند:

لابد للناس من امير بَرّ اءو فاجر (1078).

«به هر حال جامعه بايد امير و فرمانروايى داشته باشد؛ اعم از آن كه اين فرمانروا، صالح و شايسته باشد يا فاجر و فاسق».

به يقين جامعه نيازمند يك محور است. در سخنى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است كه فرمودند:

سلطان ظلوم خير من فتن تدوم (1079).

«پيشوا و راهبر ستم پيشه بهتر از فتنه و آشوب هميشگى است».

بنابراين جامعه بدون محور، يعنى جامعه همراه با آشوب و فتنه، جامعه همراه با هرج و مرج. در سخنى از امام صادق عليه‌السلام وارد شده است كه حضرت فرمودند:

لا يستغنى اهلُ كلِّ بلد عن ثلاثة يفزع اليهم من امر دنياهم و آخرتهم فان عدموا ذلك كانوا هجما: فقيه عالم ورع و امير خيِّر مطاع و طبيب بصير ثقة (1080).

«هيچ جامعه اى از اين سه طايفه بى نياز نيست كه مردم در مسائل دنيوى و معنويشان به اينها نيازمندند و به ايشان مراجعه كنند؛ اگر مردم اين سه طايفه را نداشته باشند، گرفتار هرزگى و روزمرگى مى شوند: يكى: انسان فقيه عالم و دانشمند دينى باتقوا؛ دوم: فرمانرواى نيكوكارى كه مورد علاقه مردم باشد - و مردم از روى علاقه نسبت به او اطاعت پذير باشند -، و سوم: پزشك ماهر مورد اطمينان».

بنابراين جامعه، براى اداره صحيح، نيازمند حاكم است و چه بهتر كه اين حاكم مطابق با موازين و شرايطى كه در معارف دينى ما آمده، حكومت كند و شرايط لازم را كه عبارت است از عدالت، آگاهى و علميت، ...كسب كرده باشد؛ ولى در هر حال، براى اين كه آرامش، امنيت، رفاه عمومى و آسايش ‍ اجتماعى بر جامعه حاكم باشد مردم موظفند كه وظيفه نصح را در حضور و غياب حاكم رعايت كنند؛ چراكه اين حقى است كه حاكم بر آنها دارد و بعضى از حقوق، شرعيه است؛ بعضى عقلى و برخى ديگر حقوق عقلايى است كه تخلف از آنها، به عنوان تخلف شرعى تلقى مى شود.

## عدم مبارزه با حاكم اسلامى

نكته دومى كه امام سجاد عليه‌السلام بعد از تاييد مساله نصح به عنوان حق فرمانروا و حاكم ذكر مى فرمايند اين تعبير است كه:

اءن لا تماحكه و قد بسطت يده عليك فتكون سبب هلاك نفسك و هلاكه.

«با او از در مخاصمه و نزاع درنيا؛ زيرا او بر تو بسط يد و قدرت دارد و در نتيجه هم خود را به هلاكت انداخته اى او هم او را».

وقتى امام سجاد عليه‌السلام عقلا ارشاد مى كنند كه در مراوده با حاكم و فرمانروا بايد طريق نصح و خيرخواهى پيشه كرد و يارى و مساعدت او را در مغيب و محضر فراموش نكرد، طبيعى است كه نبايد با او منازعه و جدال كرد؛ چرا كه او صاحب قدرت است و از دو حال خارج نيست: يا اين فرمانروا براى حكومت عادل و صالح است كه در اين صورت علاوه بر ممنوعيت عقلى مخاصمه با سلطان عادل صاحب اقتدار حرمت شرعى هم دارد؛ زيرا به حكم عدالت و با اتكا به قدرتش، اين دامى را كه عليه او گسترده شده است به طريقى برمى چيند؛ زيرا اگر اقدامى نكند، باعث بروز فتنه، هرج و مرج و سلطه غيرعادل مى شود.

بنابراين كار اين فرد كه با يك قدرت قاهر و غالب در افتاده است، باعث هلاكت دنيوى او مى شود و هلاكت اخروى هم درپى دارد، اين يك صورت است؛ حال دوم اين است كه سلطانى قادر و قاهر است، اما عادل نيست. مخاصمه و نزاع انسان فاقد قدرت آن هم با دست خالى در مقابل او از نظر عقلى مجاز نيست و اين جا است كه امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايند: اگر چنين كردى، سبب هلاك خود شده اى.

و قد بُسطت يده عليك فتكون سبب هلاك نفسك و هلاكه.

و اما دليل هلاكت خود شخص روشن است و علت هلاكت فرمانروا نيز اين است كه او را به وادى درگيرى كشانده و دستش به خون مظلومى آلوده شده است. بعد از اين توضيح مختصر، هم فرمايش امام سجاد عليه‌السلام خوب روشن مى شود و هم روايات ديگرى كه در اين باره نقل شده است؛ مثلا مرحوم صدوق در كتاب «امالى» به استادش از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى كند كه فرمودند:

طاعةُ السلطان واجبة و مَن تَرَكَ طَاعَةَ السُّلطانِ فَقَد تَرَكَ طَاعَةَ اللَّه عزَّ وَ جَلّ و دخل فى نَهيِهِ انَّ اللّه عزَّ وَ جَلّ يقول: «و لا تلقوا بايديكم الى التّهلكة (1081)» (1082).

«اطاعت از سلطان واجب است و كسى كه اطاعت او را ترك كند در حقيقت اطاعت از خدا را ترك كرده و مرتكب امرى منهى شده است؛ چون خداوند متعال مى فرمايد: با دست خود، خويشتن را به هلاكت نيندازيد».

هلاكت يا نفسانى است يا عرضى و آبرويى و شرع مقدس هيچ يك را اجازه نمى دهد. راوى در روايتى نقل مى كند كه حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام به شيعيانش فرمودند:

يا معشر الشيعة! لا تذلُّوا رقابكم بترك طاعة سلطانكم فان كان عادلا فاساءلوا اللّه ابقاءه و اءن كان جائرا فاساءلوا اللّه اصلاحه فانَّ صلاحكم فى صلاحِ سُلطانكم و انَّ السُّلطان العادل منزلة الوالد الرَّحيم فاحبّوا له ما تحبون لانفسكم و اكرهوا ما تكرهون لانفسكم (1083).

«اى شيعيان! خود را ذليل نكنيد به خاطر نافرمانى سلطان آن نافرمانى كه موجب ذلت انسان بشود چون از دو حال خارج نيست: يا فرمانرواى عادلى است كه بايد از خدا بخواهيد كه خدا او را براى فرمانروايى نگه دارد و يا فرمانروا و سلطان ستم پيشه اى است كه بايد از خدا اصلاح او را طلب كنيد؛ چون صلاح شما و اصلاح شرايط اجتماعى در گرو صالح بودن فرمانروا است. سلطان عادل در اجتماع به منزله پدر مهربان خانه است كه با خصلت پدرى و با مهربانى به تدبير امور خانه سعى و اهتمام دارد».

بنابراين رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

رحم اللّه رجلا اعان سلطانه على برِّه (1084).

«كسى مورد رحمت الهى است كه فرمانروا را در امور خير يارى كند».

و يا امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

يا مفضّل! اءنَّه مَن تعرض لسلطان جائر فاصبته من بليَّة لم يؤ جر عليها (1085).

«اى مفضّل! اگر كسى متعرض اقتدار سلطان جائر و ستمگرى شود و از ناحيه او بليّه و مصيبتى به وى برسد در مقابل كارى كه كرده اجرى نخواهد داشت».

چون اگر انسان بدون توانايى و قدرت با صاحب قدرتى درگير شود، حاصلى نخواهد داشت جز اين كه براى خود مصيبت درست كند. حال گاهى بليه و مصيبت مورد تاييد شرع مقدس است كه اجر دارد، ولى اين جا كه نهى شده است معنايش اين است كه اجرى هم ندارد.

در روايت ديگرى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

ثلاثة مَن عاداهم ذلَّ: الوالد، والسلطان، و الغريم (1086).

«سه گروه هستند كه هر كس با عزت و اقتدار آنها درگير شود، موجب ذلت او خواهد شد، يكى پدر است، ديگرى فرمانروا و يكى هم طلبكار انسان است».

اگر كسى با پدرش كه حقوق فراوانى به عهده او دارد درگير شود، اثر وضعى اش اين است كه در دنيا موجبات ذلت او فراهم خواهد شد، همچنين است درگيرى با فرمانروا و درگيرى با طلبكار.

امام سجاد عليه‌السلام در دنباله حقوق حاكم مى فرمايند:

و لا تعازَّه و لا تعانده فانك ان فعلت ذلك عققته و عققت نفسك فعرَّضتها لمكروهه و عرَّضته للّه للهلكة فيك.

درگير شدن با عزت و قدرت او ناسپاسى است؛ كه هم خود را در معرض ‍ هلاكت قرار مى دهد و هم حاكم را؛ زيرا هيچ انسان قدرتمندى تحمل اين را ندارد؛ اگر عادل باشد عدالتش حكم مى كند، در مقابل كسى كه گردنكشى مى كند، ايستادگى كند و اگر جائر و فاسق باشد، اين خصلت او را وادار به مقابله مى كند.

نتيجه اين كه به هرحال؛ با او از در مخاصمه بيرون نيايد و با او به جدال و جنگ نپردازد. اين دستور روشنى است كه با موازين عقلى نيز سازگار است و انسان نبايد بدون پشتوانه با صاحب قدرت معارضه كند.

## جايگاه امر به معروف و نهى از منكر

جنگيدن و درگير شدن با حاكم و معارضه با او، براى كسانى كه فاقد قدرت و توانند، بدون اين كه جبهه و پشتوانه عمومى و مردمى داشته باشند عاقلانه و مجاز نيست. ولى اين نكته هم روشن است كه در مقابل ظالم، طاغى و جبارى كه حاكم الهى را زير پا نهاده و راه ظلم و ستم پيش گرفته است، بايد به حكم نهى از منكر مبارزه و ايستادگى شود. بنابراين سيدالشهداء عليه‌السلام درباره علت حركتى كه در عاشورا انجام گرفت مى فرمايند:

ان رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قال: مَن راءى سلطانا جائرا مستحلا لحرم اللّه ناكثا لعهد اللّه مخالفا لسنة رسول اللّه يعمل فى عباد اللّه بالاثم و العدوان فلم يغير عليه بفعل و لا قول، كان حقا على اللّه اَن يدخله مدخله (1087).

«از جدم رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه اگر كسى فرمانرواى ستمگرى را ببيند كه احكام الهى را تعطيل كرده و پيمان خدا را شكسته است و در ميان مردم به ظلم و ستم عمل مى كند، و عليه او شورش ‍ و قيام نكند، جايگاه او در قيامت، همان جايگاه ظالم خواهد بود».

اين وظيفه اى است كه بايد در محل خود مورد بررسى قرار بگيرد كه از حوصله گفتار ما خارج است. به هرحال، نتيجه سخن در قسمت دوم فرمايش امام عليه‌السلام روشن است كه امام براى اين كه خون، عرض، مال و ناموس شيعيان و انسان هاى مؤمن صيانت و حفظ شود به اين نكته معقول اشاره فرموده اند كه در مصاف با صاحبان قدرت، بدون پشتوانه و توجيه شرعى اقدام نكنند.

## مبارزه با ستمكاران

در آيات و روايات ادله فراوانى داريم كه از تكيه كردن به ظلم و همراهى با ظالم نهى شده است، در آيه شريفه آمده است:

و لا تركنوا الى الَّذين ظلموا فتمسَّكم النار (1088).

«اگر با ظلم همراهى و به او اعتماد و تكيه كنيد و او را پشتوانه قرار دهيد، موجب سقوط در آتش است».

سليمان بن جعفر مى گويد:

قلتُ لاَبِى الحسن الرِّضا عليه‌السلام ما تقوُل فى اَعمَال السُّلطان؟ فقال: يا سُلَيمان الدُّخوُل فى اَعمالِهِم و العَونُ لهُم و السَّعىُ فى حَوائِجِهِم عَديلُ الكُفرِ والنَّظرُ اليهم عَلى العَمدِ منَ الكَبَائِر الَّذى يَستَحِقُّ بهِ النَّارُ (1089).

«به محضر حضرت رضا عليه‌السلام شرفياب شدم و عرض كردم درباره همكارى با سلطان چه مى فرماييد؟ حضرت فرمودند: همراهى با سلطان، با او سخن گفتن و سعى در برآورده كردن حاجات و نيازهاى او هم سنگ كفر است، حتى نگاه كردن از روى ملاطفت به او از گناهان بزرگى است كه انسان به خاطر آن استحقاق آتش پيدا مى كند».

بنابراين، تذكر اين نكته لازم بود كه توصيه امام عليه‌السلام مبتنى بر اين جهت است كه در شرايطى كه يك جامعه، فاقد توانايى و قدرت است و افراد مسحور اقتدار حاكم جائر هستند، درگير شدن با او امرى عقلانى و پسنديده نيست و تبعا افراد بايد سعى كنند كه او را عليه خود تحريك نكنند تا مبتلا به شر او نشوند؛ و در عين حال دين و اعتقاداتشان نيز لطمه نبيند؛ يعنى در حدى مماشات، مدارا و تحصيل رضايت او توصيه شده است كه به اساس دين و دستورات دينى ضربه وارد نشود؛ و بر همين اساس باب تقيه و مدارا در فقه گشوده شود.

## تقيه شرط بقاء دين

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

التَّقيَّةُ مِن دِينى و دِين آبائى (1090).

«تقيه روش من و پدران من است».

يا در تعبير ديگرى از امام صادق عليه‌السلام روايت شده است كه فرمودند:

لا دين لمن لا تقيةَ له (1091).

«دين ندارد كسى كه تقيه را رعايت نكند».

حضرت در تعبير ديگرى مى فرمايند:

انَّ التَّقيَّة جُنَّةُ المؤمن (1092).

«تقيه سپر انسان مومن است».

از امام هشتم حضرت اباالحسن الرضا عليه‌السلام سوال كردند:

اءنّه سُئل ما العقل؟ قال: التَّجرُّع للغصّة و مُداهنةُ الاعداء و مداراة الاصدقاء (1093).

«از حضرت سوال كردند عقل چيست؟ حضرت فرمودند: عقل اين است كه - انسان بلايا را مى بيند، ولى چون قدرتى براى مقابله با مصيبت ها و خلاف ها ندارد، غصه مى خورد، ولى صبر مى كند؛ يعنى - آرام آرام غصه مى خورد و آب مى شود. از ديگر نشانه هاى عقل مماشات و مداهنه با دشمنان و مدارا با دوستان است».

از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام روايت شده است كه فرمودند:

لا تَمتَدِحوا بنا عند عدوِّنا مُعلِنين باظهارِ حبِّنا فتذلُّوا اَنفسكم عند سلطانكم (1094).

«ما را نزد دشمنان مدح نكنيد و نسبت به ما اظهارمحبت نكنيد؛ چرا كه قدرت و فرمانروايى در دست مخالفان است و شما با اظهار محبت به ما ذليل مى شويد».

اينها نكات قابل توجهى است كه مى رساند اهل بيت عليهم‌السلام چه اندازه به ظرايف اخلاقى اجتماعى و آرامش و آسايش زندگى عنايت و توجه داشته اند؛ ابن ابى يعفور از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه حضرت فرمودند:

اتَّقوا اللّه على دينِكم و احجُبُوهُ بالتَّقيَّةِ، فانَّهُ لا ايمان لمَن لا تقيَّة له، انَّما اَنتم فى النَّاس كالنَّحل فى الطَّير، لو انَّ الطَّيرَ تَعلَمُ ما فى جَوفِ النَّحلِ ما بَقىَ فيها شى ء الا اَكَلَتهُ و لَو انَّ النَّاسَ علِمُوا ما فى اءجوافِكم انَّك تُحبُّونا اءهل البَيت لاكَلُوكم باءلسِنَتِهِم و لَنَحَلوُكم فى السِّرِّ و العلانيَةِ، رحم اللّه عبدا منكم كان على ولايتِنَا (1095).

«دينتان را با تقيه محافظت كنيد و در پس پرده تقيه قرار بدهيد. مثل شما شيعيان ما، مثل زنبور عسل در مقايسه با ساير پرندگان است كه اگر مى دانستند در اندرون زنبور چه چيز شيرين و لذيذى هست، ديگر چيزى از عسل ها باقى نمى ماند؛ چرا كه زنبور را مى خوردند. اگر دشمنان ما هم مى دانستند كه در قلب شما، محبت ما اهل بيت هست شما را با زبان هايشان آزار مى دادند. خدا رحمت كند شما شيعيان را ولى به شرط اين كه محبت ما را حفظ كنيد و بروز ندهيد».

## مدارا كردن با ديگران

آنقدر مساله مدارا اهميت دارد كه روايات زيادى درباره آن نقل شده است؛ و مرحوم مجلسى رحمة اللّه در كتاب «بحارالانوار» بابى گشوده است به نام «باب التقية و المداراة». رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

اَمَرَنى ربِّى بمُداراةِ النَّاس كما اَمَرَنِى باَدَاءِ الفَرَائِضِ (1096).

«همان گونه كه خداوند مرا به انجام واجبات توصيه فرموده، به همان مقدار هم مرا به مدارا با مردم توصيه فرموده است».

يعنى اين مقدار مواجهه مردم با صاحبان قدرت موضوعيت دارد. همچنين فرموده است:

اعَقَلُ النَّاسِ اَشَدُّهم مداراة للنَّاسِ و اَذَلُّ النَّاس مَن اَهَان النَّاس (1097).

«عاقل ترين مردم كسى است كه با مردم بيشتر مدارا مى كند و ذليل ترين مردم كسى است كه به ديگران توهين مى كند».

در سخنى از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام كه معمولا نكات معقول و سنجيده و پخته، به صورت يك دستورالعمل بيان مى شود آمده است:

دارِ النَّاس تستمتع باخائهم (1098).

«ثمره مدارا با مردم، مصون ماندن از كينه ها و دشمنى آنها و بهره مند شدن از آثار برادرى و اخوت آنهاست».

ابن مسكان كه از راويان معتبر است مى گويد:

قال ابوعبداللّه عليه‌السلام انِّى لَاَحسبك اذا شُتم على عليه‌السلام بين يديك اَن تَستَطِع اَن تاءكُل اَنفَ شاتِمَه لَفَعَلتَ قُلتُ اِى واللّه جُعلتُ فداك انى لهكذا و اهل بيتى قال فلا تفعل فَوَ اللّه لرُبَّما سَمِعتُ مَن شَتَمَ علِيّا عليه‌السلام و ما بينِى و بينَه الا اُسطوانَة فاَستَتِرُ بها فاذا فرغت من صلاتى اَمُرُّ به فاُسَلِّم عليه و اُصافحه (1099).

«امام صادق عليه‌السلام به من فرمودند: تو را آن گونه مى بينم كه اگر كسى در حضور تو به جدّ ما اميرالمومنين اهانت كند تو دوست دارى بينى او را بكنى. عرض كردم: بله! من واقعا اينگونه ام؛ و همه اهل خانواده ام چنين اند. حضرت به من فرمودند: چنين نباش ابن مسكان! به خدا قسم گاهى اتفاق افتاده كه در مسجد مدينه نماز مى خواندم، افرادى بودند كه جدم را دشنام مى دادند، حال آن كه بين من و آنها يك ستون فاصله بوده؛ اما من پشت ستون پنهان مى شدم كه مرا نبينند و بعد كه نماز تمام مى شد، از كنارشان رد مى شدم، به آنها سلام مى كردم و با آنها مصافحه مى كردم».

مهم اين است كه ما درك كنيم ائمه عليهم‌السلام در چه شرايطى زندگى مى كردند.

خداوند متعال هم در قرآن به موسى و هارون توصيه مى فرمايند:

اِذهَبا الى فرعون انَّهُ طَغى فقوُلا له قَولا ليِّنا لعلَّه يتذكَّر اَو يخشى (1100).

«به سراغ فرعون برويد، فرعون طاغى است عليه توحيد قيام كرده، اما با او به مدارا گفتگو كنيد، تا تاثير كند».

اين يك طرف مساله است؛ طرف ديگر آن هم در كلام امام اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است كه مى فرمايند:

شرُّ اخوانك مَن احوجك الى مداراة (1101).

«بدترين برادران تو كسانى اند كه تو مجبور به مدارا با آنها باشى».

در روايت ديگرى حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

ليس لك بِاءخ مَن احتجت الى مداراته (1102).

«از برادران تو نيست كسى كه در سلوك زندگى و معاشرت فردى و اجتماعى با او محتاج مدارا باشى».

برادر، كسى است كه انسان خالصانه و صادقانه، بدون پرده پوشى، مدارا و تقيه بتواند با او سلوك كند. پس كسانى كه انسان در سلوك با آنها به زحمت مى افتد، معلوم نيست انسان هاى خوبى باشند؛ ولى در عين حال فرمايش ‍ امام سجاد عليه‌السلام درباره حق فرمانروا، اعم از اين كه عادل باشى يا جائر، هر يك به دليل خاصى است. توصيه امام عليه‌السلام كه مى فرمايند: بايد با آنها به گونه اى عمل كنى كه دشمنى آنها را عليه خود شدت نبخشى، ناظر به شرايطى است كه انسان فاقد توان و قدرت براى مبارزه با منكرات و خلاف هاست.

# 16 - حق آموزگار

و اما حَقُّ سائِسِكَ بالعِلمِ فالتَّعظيمُ له و التَّوفيرُ لمجلسه و حُسنُ الاستماع اليه و الاقبال عليه و المَعوُنَةُ له على نفسك فيما لا غِنَى بكَ عنه من العلم باءَن تُفَرِّغَ له عقلَكَ و تحضِّرَهُ فَهمَكَ و تُزَكِّى له قلبك و تُجَلِّىَ له بَصَرَكَ بتَركِ اللَّذَّات و نقصِ الشَّهَوَات و اَن تَعلَمَ اَنَّكَ فيما اَلقى اليكَ رسوله الى مَن لَقِيكَ مِن اَهل الجَهل فَلَزِمَكَ حُسن التَّادِيَة عنه اليهم و لا تَخُنهُ فى تاءدِيَةِ رسالته و القِيَامِ بها عنه اذا تَقَلَّدتَهَا و لا حول و لا قوَّةَ الا باللّه.

«اَمّا حَق معلم و آموزگار تو اين است كه او را بزرگ دارى و مجلس او را محترم شمارى. گفته هاى او را خوب گوش دهى و فراگيرى و بدو روى آورى او را كمك كنى تا آنچه را كه از دانش و علم بدان نيازمندى به تو بياموزد. به تو ياد بدهد كه عقل و انديشه ات را فارغ سازى و فهم و زيركى ات را به كارگيرى و دل را پاكيزه كنى و چشم را با ترك شهوات جلا و روشنايى بخشى و بدانى كه تو نسبت به آموخته هايت از او، فرستاده اى هستى به نزد آنان كه از دانش بى بهره اند. آموخته هايت را بايد خوب به ديگران انتقال دهى و هرگز در اين رسالتى كه برعهده گرفته اى خيانت نورزى».

ارزش و اعتبار عالم و دانشمند به علم و دانش اوست و اين يك تصادف نيست كه در كتاب وحى الهى قرآن مجيد متجاوز از هفتصد مورد ماده علم و مشتقات آن به كار رفته و در اولين آيات نازل شده به رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخن از علم، دانش و قلم آمده است:

بسم اللّه الرحمن الرحيم # اقراء باسم ربك الَّذى خلق # خلق الانسان من عَلَقَ # اِقرَاء و ربُّكَ الاكرم # الَّذى علم بالقلم (1103).

«به نام خداوند بخشنده بخشايشگر. بخوان به نام پروردگارت كه جهان را آفريد. همان كس كه انسان را از خون بسته اى خلق كرد. بخوان كه پروردگارت از همه بزرگوارتراست. همان كسى كه به وسيله قلم تعليم انسان نمود. .

شايد اين آيات اشاره اى باشد به اين كه انسان از مرتبه اى پست آفريده شده كه نام آن علق است و بعد مى تواند به اوج مرتبه انسانى؛ يعنى دانش و علم دست پيدا كند. اصلا بهترين و زيباترين تعبيرها و تعريف ها درباره علم و دانش در معارف دين ما ذكر شده و تصور نمى شود كه در هيچ يك از مكاتب ديگر به اندازه مكتب اسلام به ارزش علم و عالم پرداخته باشد.

در معارف دين يك سلسله از امور عبادى و اخلاقى به عنوان معيارهاى ارزرشمند و داراى حرمت و قداست مورد تاكيد مى باشد؛ مثلا عيادت بيمار، تشييع جنازه مومن، حضور در معركه جهاد با دشمن، مجاهده در راه خدا و شهادت فى سبيل اللّه؛ يعنى يك سلسله از امور از جمله افعال و اعمالى است كه مورد عنايت شارع مقدس است و به عنوان دستورهاى سعادت بخش براى انسان ها توصيه شده است؛ و بسيارى از امور و افعال ديگر انسان با اين معيارها سنجيده مى شود. با اين حال مى بينيم كه ارزش ‍ علم در مقايسه با اين اعمال بيشتر است.

## ارزش علم و عالم

اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

بينَما اءَنَا جالس فى مسجد النَّبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اءذ دَخَلَ اَبوذَرّ فقال: يا رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! جنازة العابد اَحَبُّ اليكم اءم مجلس العلم، فقال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: يا اباذر! الجلوس ساعة عند مذاكرة العلم اَحَبُّ الى اللّه من اَلف جنازة من جنائز الشُّهداء (1104).

«در مسجد پيغمبر نشسته بودم كه ابوذر وارد شد و سوال كرد: يا رسول اللّه! نزد شما تشييع جنازه عابد ارزشمندتر است يا حضور در محضر عالم؟ رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: حضور در مجلس علم - ولو براى لحظاتى - ارزشمندتر است از حضور در تشييع جنازه هزار شهيد».

ارزش عالم در مقايسه با شهيد

شهيد، يكى از عناوين ارزشى و بسيار والاى مكتب اسلام است. در اسلام بسيارى از قوانين مقرر دباره او ملغى شده است؛ مثلا در شرع، غسل را براى اموات واجب مى دانيم، در حالى كه شهيد از اين قاعده مستثنا است. براى اموات تكفين نيز واجب شده، در حالى كه شهيد از اين قاعده نيز مستثنا است و يا در روايات آمده است؛ انسانى كه از دنيا مى رود و در قبر نهاده مى شود مورد سؤ ال و جواب قرار مى گيرد، اما از شهيد سوال نمى شود. از حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سوال شد:

ما بالُ الشَّهيد لا يُفتَنُ فى قبرهِ قال كفى بالبارقةِ فوق راءسه فتنة (1105).

«چگونه است كه شهيد در قبر مورد سوال واقع نمى شود؟ حضرت فرمودند: همين كه حركت برق شمشيرها و سلاح ها را در ميدان نبرد تحمل كرد، آزمايشى بود كه او به خوبى از عهده آن برآمد و درباره او سوال مفهومى ندارد».

در روايت ديگر آمده است كه:

فوق كل ذى برّ برّ حتى يقتل الرجل فى سبيل اللّه فاذا قتل فى سبيل اللّه فليس فوق برّ (1106).

«براى هر چيز خوب، خوبتر از آن نيز وجود دارد مگر شهادت در راه خدا كه ارزشى بالاتر از آن نداريم».

يا در قرآن كريم آمده است:

و لا تحسبَنَّ الَّذين قُتِلوا فى سبيل اللّه امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون # فرحين بما آتاهم اللّه من فضله و يستبشرون بالَّذين لم يلحقوا بهم من خلقهم الا خوف عليهم و لا هم يحزنون # يستبشرون بنمعة من اللّه و فضل و اَنَّ اللّه لا يُضيعَ اَجرَ المؤمنين (1107).

«هرگز گمان مبريد كسانى كه در راه خدا كشته شدند، مردگانند! بلكه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزى داده مى شوند. آنها به خاطر نعمت هاى فراوانى كه خداوند از فضل خود به ايشان بخشيده است، خوشحالند و به ديگران كه هنوز به آنها ملحق نشده اند، بشارت مى دهند؛ كه نه ترسى به خود راه دهيد، و نه غمى. و به نعمت خدا و فضل او مسرور باشيد و خداوند، پاداش مومنان را ضايع نمى كند».

خدا به شهدا مدال حيات ابدى عنايت مى فرمايد و ديگر اين كه آنها در پيشگاه پروردگار متنعم اند؛ از فضايل و عناياتى كه خداوند متعال نصيب آنها كرده است، هميشه مسرور و شادمانند و ديگران را هم بشارت مى دهند كه خوف و حزنى نداشته باشيد. اين مرتبه، كه خداوند حزن و اندوه و ترس ‍ را زائل مى كند، در آيات ديگرى در سوره مباركه يونس نيز ذكر شده است. درباره اولياى الهى نيز اين وعده داده شده است:

اَلا انَّ اَولياء اللّه لا خوف عليهم و لا هم يُحزَنون # الَّذين آمنوا و كانوا يَتَّقون # لهم البُشرَى فى الحياة الدنيا و فى الاخرة لا تبديل لكلمات اللّه ذلك هو الفوز العظيم (1108).

«آگاه باشيد! دوستان و اولياى خدا، نه ترسى دارند و نه غمگين مى شوند. همان ها كه ايمان آوردند، و از مخالفت فرمان خدا پرهيز مى كردند. در زندگى دنيا و در آخرت شاد و مسرورند؛ وعده هاى الهى تخلف ناپذير است. اين است آن رستگارى بزرگ».

نتيجه اين كه انسان بعد از يك عمر كوشش و تلاش و تحصيل تقوا و امتيازهايى كه با زحمت فراوان كسب مى كند به مرتبه ولى اللّهى مى رسد، اما شهيد همه اين امتيازها را در يك لحظه براى خود فراهم مى كند و به همين دليل اين جايگاه و مرتبه به او تعقل مى گيرد. با اين همه برترى و ويژگى كه خداوند به حسب ناموس آفرينش براى او مقرر كرده است، وقتى ابوذر سؤ ال مى كند كه آيا شركت در جنازه عابد برتر است يا حضور در مجلس علم، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضور در مجلس علم را بافضيلت تر و ارزشمندتر از شركت در تشييع جنازه هزار شهيد، تلقى مى فرمايند.

مقام شهادت يكى از معيارهاى بالا و والاى دين مبين اسلام است، كه در مقابل مجلس و ارزش علم و عالم بسيار ناچيز به حساب آمده است و اين سخن مؤ يدات بسيارى در روايات دارد؛ مثلا در روايتى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرموده اند:

اذا كان يوم القيامة جمع اللّه عزَّ وَ جَلّ الناس فى صعيد واحد، و وُضعت الموازين فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء، فيُرجَّح مداد العلماء على دماء الشهداء (1109).

«خداوند در روز قيامت وقتى كه همه خلق اولين تا آخرين را در يك سرزمين واحد جمع مى كند، خون شهدا و مداد علما با يكديگر موازنه مى شوند. خداوند مداد علما را بر خون شهدا برترى مى دهد».

پس بنابر همين قاعده است كه ارزش گذارى علم نسبت به ساير معيارهايى كه به نحوى از قداست، فضيلت و حرمت برخوردارند صورت مى گيرد.

## ارزش و فضيلت علم و دانش

در روايت ديگرى كه ابوذر نقل مى كند مى گويد: رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمودند:

يا اباذرّ...الجلوس ساعة عند مذاكرة العلم خير من قراءة القرآن كلِّه (1110).

«اى ابوذر! ساعتى درك محضر علم بالاتر از هزارمرتبه ختم قرآن از اول تا به انتهاست».

در موارد مشابه كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى تحصيل علم از طريق مقايسه ارزش گذارى مى فرمايند اين روايت، هيچ جا ابوذر تعجب نكرده است و همه مطالب را به گوش جان استماع مى كند؛ اما به اين جا كه مى رسد، تعجب مى كند. كه آيا محضر علم بالاتر از خواندن قرآن است؟! رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

يا اباذرّ! الجلوس ساعة عند مذاكرة العلم احب الى اللّه من قراءة القرآن كله اثناعشر الف مرّة! عليكم بمذاكرة العلم، فان العلم تعرفون الحلال من الحرام (1111).

«اى ابوذر! حضور در محضر علم، و دانش اندوختن بالاتر و با فضيلت تر از دوازده هزار مرتبه ختم قرآن است. خداوند براى علم اين همه ارزش قائل شده است؛ زيرا علم وسيله شناخت حلال از حرام الهى است».

در روايت ديگرى آمده كه يكى از انصار محضر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و گفت: يا رسول اللّه! حضور در تشييع جنازه بهتر است يا حضور در مجلس عالم؟

فقال رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: ان كان للجِنازة مَن يتَّبعها و يَدفنُها فاِنَّ حضورَ مجلس عالم اءفضلُ مِن حضور اَلفِ جنازة، و من عيادة الف مريض، و من قيام الف ليلة، و من صيام الف يوم، و من الف درهم يُتصدَّقُ بها على المساكين، و من الف حِجَّة سِوَى الفريضة، و من الف غزوة سوى الواجب تغزوها فى سبيل اللّه بمالك و نفسك و اَينَ تَقَعُ هذه المشاهد من مشهد عالم؟ (1112).

«حضرت فرمودند: اگر براى تشييع و دفن جنازه كسى باشد، ارزش حضور در محضر علم از شركت در هزار تشييع جنازه، از عيادت هزار مريض، از هزار شب، شب زنده دارى، هزار روز، روزه دارى، هزار درهم صدقه در راه خدا، هزار سفر حج غير واجب و از هزار غزوه بالاتر است. اين منزلت حضور در محضر عالم و نشستن در پيشگاه عالم كجا و درك اين همه فضايل كجا؟!».

در اين سخن، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند: اجر و فضيلت درك محضر علم و حضور در كلاس درس بيشتر از شركت در هزار جنگى است كه شخص پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرماندهى آن جنگ را عهده دار است. اين همه قدر و منزلت كه در آيات و روايات براى مجاهده در راه خدا ذكر شده است، كه شايد در محاسبه و سنجش ارزش ها هيچ عملى به پاى جهاد در راه خدا نرسد، لكن حضور در محضر علم و يادگيرى دانش به مراتب بر آن ترجيح داده شده است.

دليل اين كه خداوند براى علم، اين همه ارزش قائل شده است و نگاه معارف و كتب ما به علم، نگاهى ارزشى است، اين است كه علم وسيله شناخت حلال و حرام الهى است. علم، وسيله اى است كه در سايه آن اطاعت خدا محقق مى شود؛ و اصلا توحيد در عبادت الهى به وسيله علم تحقق پيدا مى كند؛ و در يك كلمه خير دنيا و آخرت در سايه علم تحصيل مى شود و شر دنيا و آخرت به واسطه جهل و نادانى تحقق پيدا مى كند. خلاصه بالاترين ملاك و معيار ارزش انسان آموخته هاى اوست.

در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است كه فرموده اند:

اكثر الناس قيمة اكثرهم علما و اقلُّ الناس قيمة اقلُّهم علما (1113).

«بيشترين ارزش براى كسانى است كه بيشترين دانش ها و علوم را آموخته اند و كمترين ارزش براى كسانى است كه از علم و دانش ‍ بى بهره اند».

در معارف ما، همه راه هاى تشويق و ترغيب براى يادگيرى و آموختن به كار گرفته شده است؛ و در مقام مقايسه با معيارهاى دينى و آنچه را كه مسلمان ها تعبدا به آن پايبندند، علم و عالم را برترى مى دهد و هنگامى كه با آنچه كه انسان ها به صورت وجدانى و فطرى برايش احترام قائل هستند، مقايسه مى كند، باز علم را برترى و ترجيح مى دهد. اصبغ بن نباته از اميرالمومنين عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمودند:

تَعلّموا العلم فان تعلُّمه حسنة، و مُدارسته تسبيح، والبحث جهاد، و تعليمه لمن لا يعلَمُه صدقة، و هو اَنيس فى الوحشة، و صاحب فى الوحدة، و سلاح على الاعداء، و زين الاخلاء، يرفع اللّه به اقواما يجعلهم فى الخير ائمَّة يُقتدى بهم، تُرمق اعمالهم، و تُقتبس آثارهم، ترغب الملائكة فى خلَّتهم، يمسحونهم باجنِحَتِهم فى صلاتهم لانَّ العلم حياة القلوب، و نور الابصار من العمى، و قوَّة الابدان من الضَّعف، و ينزل اللّه حامله منازل الابرار، و يمنَحُهُ مجالسة الاخيار فى الدنيا و الاخرة. بالعلم يُطَاع اللّه و يعبد، و بالعلم يعرف اللّه و يوحّد، و بالعلم توصل الارحام، و به يُعرُفُ الحلال و الحرام، و العلم امام العقل و العقل تابعه، يُلهِمُهُ اللّه السُعداء و يحرمَّه الاشقياء (1114).

علم را بياموزيد؛ چرا كه يادگيرى علم حسنه است؛ يعنى ثواب دارد و تدريس و ياد دادن آن به كسانى كه نمى دانند صدقه است. بحث و گفتگوى علمى، جايگاه و ارزش جهاد در راه خدا را دارد نكته قابل تامل اين است كه حضرت براى كسانى كه ارتقاى مقام معنوى و رسيدن به فيوضات اخروى را در سايه تعبديات جستجو مى كنند و به حسنات، صدقات، و اين قبيل امور اهتمام دارند، علم را با آن معيارها مى سنجند و علم را هم رتبه اين امور قرار مى دهند كه موردقبول همه انسان هاى مومن است. بعد مى فرمايند: شما همان گونه كه به دنبال تحصيل حسنات و رسيدن به مراتب معنوى دنيوى و اخروى در سايه تسبيح، صدقه و جهاد در راه خدا هستيد همين مراتب را با تحصيل علم مى توانيد كسب كنيد.

گويى امام عليه‌السلام اين سخن را به صورت خطبه اى در جمع قابل ملاحظه اى ايراد فرموده باشند كه تفكرات و انديشه هاى مختلف در آن جمع حضور دارند، بنابراين در مقام سنجش علم با امورى است كه انسان فطرتا براى آنها اعتبار و اهميت قائل است؛ مثلا انسان به گونه ذاتى از تنهايى و وحشت آن گريزان است، از شرايطى كه براى انسان حزن و اندوه به وجود مى آورد فرارى است، از روبه رو شدن با دشمن، با دست خالى وحشت دارد، مى فرمايند:

و هو انيس فى الوحشة، و صاحب فى الوحدة، و سلاح على الاعداء (1115).

ابزار و وسيله رويارويى با همه اين مشكلات، علم است. اگر از هم و غم، حزن و اندوه فرار مى كنى، بهترين مفر تو دانش اندوزى و علم است. اگر از تنهايى و غربت مى ترسى، بهترين وسيله نجات از غربت، علم است. اگر از رويارو شدن با دشمن با دست خالى ترسانى؛ بهترين سلاح علم و دانش ‍ است.

اين هم يك راه تشويق انسان ها به علم و آموختن آن است؛ يعنى امام به همه زواياى درونى و فطرت انسان اشراف دارد و همه را براى تشويق و ترغيب او به علم و فراگيرى آن تحريك مى كند. بعد مى فرمايند: و زين الخلاء نه تنها علم را براى خود انسان ارزش دارد، بلكه موجب زينت در بين دوستان است. افرادى هستند كه براى رسيدن به ساحل هدايت و مقامات شخصى خيلى اهتمام ندارند؛ بلكه اگر يك چيزى؛ اعتبار اجتماعى براى آنها درست كند، به دنبال آن حركت مى كنند؛ بنابراين امام عليه‌السلام براى اينگونه تفكرات و انديشه ها نيز بدين گونه ترغيب و تشويق مى كنند:

يرفع اللّه به اقواما يجعلهم فى الخير ائمة يُقتدى به، تُرمَقُ اعمالهم، و تقتبس آثارهم، ترغب الملائكة فى خلّتهم (1116).

كسانى دوست دارند كه هميشه در اجتماع، جايگاه پيشوايى، بزرگى و امامت جماعت را عهده دار باشند؛ اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند: اگر مى خواهيد به آن مرتبه برسيد، راه رسيدن به آن، داشتن علم و دانش ‍ است. اگر مى خواهيد در آينده اعمال شما سرمشق ديگران قرار بگيرد و شما الگو و سمبل امت زمان خود و آيندگان شويد، بايد علم و دانش ‍ بياموزيد. اگر مى خواهيد آثار شما براى هميشه ماندگار باشد بايد اندوختن به علم و دانش اهتمام ورزيد. اينها راه هاى ديگرى است كه در روايات به آنها اشاره شده است.

امام عليه‌السلام در ادامه مى فرمايند: كسانى هم هستند كه به وراى اين امور مى انديشدند، به جاهايى كه از نظر معنوى، بلندمرتبه است، به پرواز با ملائكه و سير با نيروهاى غيب الهى فكر مى كنند. حضرت مى فرمايند: اگر كسى علم و دانش بيندوزد، ملائكه به دوستى با او رغبت مى كنند.

يمسَحُونَهم باَجنِحَتِهم فى صلاتهم لانَّ العلم حياةُ القلوب، و نورُ الابصار من العمى، و قوةُ الابدان من الضَّعف (1117).

ملائكه در نماز انسان هايى كه در مسير يادگيرى و دانش هستند با آنها انس ‍ مى گيرند و آنها را نوازش مى كنند. اين نيز طريق ديگرى است كه حضرت در تشويق علم بيان مى فرمايند. و بعد به آثار و ثمرات مترتب بر علم، اشاره مى فرمايند: زنده بودن دل انسان ها در سايه علم و دانش است. علم است كه باعث روشنايى ديدگان انسان ها است.

مثال معروفى در بين مردم رايج است كه مى گويند: انسان بى سواد كور است؛ كه به يقين برگرفته از معارف دين است و در همين جا نيز بدان اشاره شده است كه؛ علم و دانش نور چشمان است؛ و قوة الابدان شايد اشاره به علم پزشكى است كه در سايه آن، انسان مى تواند ضعف و فتور جسمانى را ترميم و جبران كند.

و يُنزِلُ اللّه حاملَهُ منازلَ الاَبرار، و يَمنَحُهُ مُجالسة الاخيار فى الدنيا و الاخرة. بالعلم يُطاع اللّه و يُعبد، و بالعلم يُعرَف اللّه و يُوحِّد، و بالعلم توصل الارحام، و به يعرف الحلال و الحرام، و العلم امام العقل و العقل تابعه، يلهمه اللّه السعداء و يُحرّمه الاشقياء (1118).

خداوند؛ كسى را كه حامل علم است در جايگاه ابرار قرار مى دهد و او را توفيق همنشينى با خوبان دنيا و آخرت عنايت مى فرمايد. در سايه علم، خدا اطاعت مى شود و به وسيله علم، خدا شناخته مى شود و اصلا توحيد واقعى به وسيله علم، ممكن مى شود. حتى امور عبادى و مسائل خانوادگى؛ مثل صله ارحام، در سايه علم تحقق پيدا مى كند. پشتوانه عقل و انديشه انسان، علم و دانش است.

ممكن است بعضى اين طور تصور كنند كه چون خدا عقل به انسان داده است، ديگر نيازى به علم ندارد؛ در اين بيان امام مى فرمايند علم پيشواى عقل است. اگر عقل جدا از پيشوا و هادى حركت كند سقوط مى كند. آنچه موجب جوشش و سيلان عقل و ترقى و كمال آن است، علم است خداوند علم را براى انسان هاى سعادتمند قرار داده و فقط به آنها الهام مى فرمايد؛ و افراد شقى و بدكار از رسيدن به فضايل و ارزشهاى علم محرومند.

براى كسانى كه به امور معنوى و اخروى اهتمام دارند، امام صادق عليه‌السلام منزلت شفاعت را وسيله ارزش گذارى علم قرار مى دهند و مى فرمايند:

ثلاثة يَشفَعوُن الى اللّه عزَّ وَ جَلّ فيشفِّعهم الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء (1119).

«سه گروهند كه روز قيامت در پيشگاه الهى شفاعت مى كنند و خدا نيز شفاعت آنها را مى پذيرد: اول پيامبران و پيشوايان امت؛ دوم علما و سوم شهدا».

حضرت در اين روايت مقام و مرتبه علما را بر شهدا ترجيح مى دهند و آن را مقدم مى كنند، العلم وديعة اللّه فى ارضه (1120) آنقدر براى علم ارزش ‍ و ارج قائل هستند كه آن را امانت الهى در روى زمين مى دانند.

از مجموعه اين سه مبحث نتيجه مى گيريم كه دين بالاترين و ارزشمندترين قدر و منزلت را براى علم قائل شده و هيچ مكتبى، حتى مكاتب جديدى كه اصالت را به علم مى دهند اين مقدار براى علم ارج و منزلت قائل نشده اند.

## اهميت علم و دانش از ديدگاه قرآن

در آيات كريمه قرآن هم به مناسبت هاى مختلف به ارزش علم و عالم اشاره شده است. در آخرين آيه سوره مباركه طلاق علت آفرينش آسمان ها و زمين را علم و دانش بشرى دانسته و مى فرمايد:

اللّه الَّذى خَلَقَ السموات و مِنَ الارض مثلهنَّ يتنزَّل الامر بينهنَّ لتعلَموا انَّ اللّه على كل شى ء قدير و انَّ اللّه قد اَحاط بكل شى ء علما (1121).

«خداوند آسمان ها و زمين را با همه عظمتش آفريد و امر خود را نازل فرمود تا علم و انديشه كنيد كه خداوند بر همه كارها تواناست و علم او به همه چيز احاطه دارد».

علم از مختصات ذات اقدس ربوبى است كه اين فضيلت را به انسان هم اعطا مى فرمايد و در آيه ديگرى همراه با استفهام انكارى مى فرمايد:

قل هل يستوى الَّذين يعلمون والَّذين لا يعلمون انَّما يتذَكَّرُ اولوالالباب (1122).

«آيا آنان كه مى دانند و آنان نمى دانند مساوى اند؟ يقينا نسبت به ديگران برترى دارند اين معنى را صاحبان خرد و انديشه خوب دريافت مى كنند».

در آيه ديگرى مى فرمايد:

شهد اللّه انَّهُ لا اله الا هو و الملائكة واولوالعلم (1123).

«خداوند، با ايجاد نظام واحد جهان هستى، گواهى مى دهد كه معبودى جز او نيست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، هر كدام به گونه اى بر اين مطلب، گواهى مى دهند».

خداوند در اين آيه، علم به توحيد را در انحصار خود، ملائكه خاص و صاحبان علم و دانش قرار داده است. در اين آيه صاحبان علم، قرين خدا و ملائكه الهى اند.

جالب تر اين كه در آيه ديگر، بعد از بيان محكمات و متشابهات قرآن، مى فرمايد:

و ما يعلم تاءويله الا اللّه و الرَّاسخون فى العلم (1124).

«متشابهات قرآن را فقط خدا و كسانى كه از علم و دانش بهره كافى دارند، مى دانند».

## افراد برتر از نظر قرآن

در نهايت ما در آيات كريمه قرآن مى بينيم كه خداوند چهارگروه و طبقه را بر طبقات ديگر ترجيح مى دهد: گروه اول: مومنان اهل بدر؛ يعنى كسانى را كه در جنگ بدر شركت كردند نسبت به ساير مومنان ترجيح مى دهد و در اوايل سوره مباركه انفال در توصيف آنان مى فرمايد:

انَّما المؤمنون الَّذين اذا ذُكِرَ اللّه و جِلَت قلوبهم و اذا تُلِيَت عليهم آياته زادتهم ايمانا و على ربِّهم يتوكَّلون # الَّذين يُقيمون الصَّلاة و ممَّا رزقناهم ينفقون # اولئك هم المؤمنون حقَّا لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق كريم (1125).

«مؤمنان، تنها كسانى هستند كه هرگاه نام خدا برده شود، دل هاشان ترسان مى گردد؛ و هنگامى كه آيات او بر آنها خوانده مى شود، ايمانشان فزونتر مى گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توكل دارند. آنها كه نماز را برپا مى دارند؛ و از آنچه به آنها روزى داده ايم، انفاق مى كنند. آرى مومنان حقيقى آنها هستند؛ براى آنان درجاتى مهم نزد پروردگارشان است».

مومنانى كه در واقعه بدر، رسول خدا را همراهى كردند، مومنان حقيقى اند و نزد خدا بر ديگران برترى دارند و در پيشگاه الهى درجات و مراتبى براى آنها در نظر گرفته است؛ گروه دوم: مجاهدان؛ در سوره مباركه نساء درباره مجاهدان مى فرمايد:

فضَّل اللّه المجاهدين باموالهم و انفسهم على القاعدين درجة (1126).

«كسانى كه در راه خدا بذل مال و جان مى كنند نسبت به آنان كه از چنين تلاش و فعاليتى خود را محروم مى كنند در درجات و مرتبه، برترى دارند و تفضيل داده شده اند».

گروه سوم: مومنان داراى عمل صالح؛ كه خداوند وعده تقرب و برترى را براى آنان مى دهد؛ در سوره مبارك طه مى فرمايد:

و من ياءتِهِ مؤمنا قد عمل الصالحات فاولئك لهم الدرجات العلى (1127).

«مومنانى كه همراه با اندوخته عمل صالح نزد خدا مى روند، از درجات بلندى بهره مند مى شوند».

گروه چهارم: اهل علم و دانش؛ در سوره مباركه مجادله مى فرمايد:

يرفع اللّه الَّذين آمنوا منكم و الَّذين اوتوا العلم درجات (1128).

«خداوند كسانى را كه ايمان آورده اند و كسانى را كه علم به آنان داده شده، درجات عظيمى مى بخشد».

خدا در اين آيه، صاحبان دانش و علم را بر همه موجودات ترجيح مى دهد و اساسا در آيات مختلفى از قرآن شريف، تسخير بسيارى از مراتب كمال و وصول به درجات عاليه معنوى را در انحصار صاحبان علم و دانش قرار مى دهد.

انما يخشى اللّه من عبادهِ العلماء (1129).

«خشيت و خوف از ذات اقدس ربوبى كه يكى از مراتب كمال نفسانى بشر است در انحصار علما و دانشمندان است».

و يا در جايى ديگر مى فرمايد:

و تلك الامثال نضربها للناس و ما يعقلها الا العالمون (1130).

«ما در آيات قرآن مثالها و نكات آموزنده فراوانى را ذكر كرده ايم؛ منتهى فهم و تعقل در آنها و وصول به نكته هاى دقيق اين امثال در انحصار اهل علم و دانش است».

يا در سوره مباركه عنكوت وقتى مساله اعجاز قرآن را بيان مى كند مى فرمايد:

و ما كنتَ تتلُو من قبله من كتاب و لا تَخُطُّهُ بيمينك اذا لا رتَاب المبطلون # بل هو آيات بينات فى صدور الَّذين اوتوا العلم و ما يجحد بآياتنا الا الظالمون (1131).

«تو هرگز پيش از اين كتابى نمى خواندى، و با دست خود چيزى نمى نوشتى، مبادا كسانى كه در صدد تكذيب و ابطال سخنان تو هستند، شك و ترديد كنند. ولى اين آيات روشنى است كه در سينه دانشوران جاى دارد؛ و آيات ما را جز ستمگران انكار نمى كنند».

در اين آيه نكته قابل توجه، اين است كه خداوند پيامبر را مخاطب قرار مى دهد و مى فرمايد: تو قبل از نبوت، قدرت نوشتن نداشتى و اگر چنين قدرتى داشتى سابقه علم و دانش در پرونده تو ضبط بود اهل شك و باطل ديگران را به شبهه مى انداختند.

از مجموع اين آيات مى توان فهميد كه درك توحيد و وصول به مقام خشيت، تعقل و فهم وحى و امثال قرآن و اساس نبوت و معجزات انبيا، همه در گرو دانش و علم است و تنها عالم و دانشمند است كه مى تواند به اين مراتب و درجات كمال صعود كند و بالا برود.

## حقوق استاد نسبت به دانشجو

بحث در ارزش علم و دانش از منظر آيات كريمه قرآن و روايات فراوان است. بناست كه درباره ارزش و اعتبار معلم، استاد و آموزگار نيز توضيحاتى را ارائه كنيم.

آنچه بيان شد مقدمه اى براى فهم كلام امام سجاد عليه‌السلام بود تا معلوم شود كه ارزش و اعتبار عالم و معلم كسى كه علم را آموخته است و بعد قرار است كه به ديگران بياموزد و يا در حال آموختن است از ديدگاه اين امام همام چگونه است؟

1 - تواضع در مقابل استاد

بيان نكته ديگر كه ضرورى است اين كه عالم با همه مراتب و درجات اگر بر كرسى تدريس و تعليم قرار بگيرد، علاوه بر ارزشمند بودن علم و دانايى او شاءن معلم و مربى بودنش نيز شايسته تجليل و احترام است و امام عليه‌السلام در اولين نكته از سخن خود به اين امر مهم اشاره مى فرمايند: و اما حَقُّ سائسك بالعلم فالتَّعظيم له و التَّوقير لمجلسه.

در حقيقت كسى كه در جايگاه تعليم و تدريس قرار مى گيرد؛ لزوم تكريم و توقير مضاعف پيدا مى كند و بزرگداشت، احترام و تكريم عالم، تكريم ذات ذوالجلال ربوبى است. در سخنى از مولا اميرالمومنين عليه‌السلام آمده است:

من وقَّر عالما فقد وقَّر ربّه (1132).

«كسى كه به عالمى احترام بگذارد، در حقيقت خداوند را احترام كرده است».

در معارف دين ما يكى از رذايل اخلاقى تملق، چاپلوسى، خضوع و تذلل بيش از حد براى ديگران است. در روايات آمده است:

ليس من اخلاق المومن التَّملُّق (1133).

«چاپلوسى از اخلاق مومن نيست».

اما اين مساله در پيشگاه معلم و آموزگار استثنا شده است، و نه تنها مذموم نيست، بلكه مطلوب و مورد توصيه است؛ حرمت نهادن و خضوع در مقابل استاد و مربى يك فضيلت اخلاقى است، نه يك رذيله اخلاقى. در مبانى اخلاقى ما نسبت به استاد و معلم، بى حرمتى نهى شده است. حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

لا تُحَقِّرَنَّ عبدا آتاه اللّه علما فانَّ اللّه لم يحقِّره حين آتاه ايّاه (1134).

«كسى حق ندارد آن بنده اى را كه مورد عنايت خدا قرار گرفته و علم آموخته است تحقير كند؛ چرا كه خداوند وقتى به او علم عطا فرمود، او را كوچك نشمرد».

اگر قرار باشد كه ما موازين اخلاقيمان را اصلاح كنيم و آنها را بر اساس ‍ اخلاق الهى شكل بدهيم، خلق وخوى الهى اين است كه اگرچه عالمى گناهكار باشد، حساب مجازاتش در جاى خود محفوظ است؛ اما وقتى در پيشگاه الهى قرار مى گيرد، تحقير نمى شود.

در تعبيرى حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند:

مَن علَّم شخصا مسالة فقد مَلَكَ رقبته فقيل له يا رسول اللّه ايَبِيعه فقال له و لكن يامره و ينهاه (1135).

اگر كسى مساله اى را به ديگران بياموزد در حقيقت مالك او شده است. مالكيت نه به اين معنى كه مى تواند او را معامله كند و بفروشد؛ چون در آن زمان ها برده دارى خيلى رايج بوده است. اين تعبير حضرت از مالكيت اين شبهه را در ذهن سوال كننده به وجود آورد تا سوال كند آيا متعلم و شاگرد به اصطلاح رايج بَرده قابل معامله مى شود؟ حضرت فرمودند: مى تواند به او فرمان بدهد يا او را از كارى نهى كند؛ يعنى همان طور كه برده ها فرمانبردار موالى خود بودند، منزلت متعلم و شاگرد در مقابل استاد و معلم چنين است. اصلا تواضع در مقابل استاد يك فضيلت اخلاقى است، امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

اُطلُبُوا العلم و تَزَيَّنوا مَعَهُ بالحِلمِ و الوَقَار و تَواضَعُوا لمَن طَلَبتُم منه العلم (1136).

«علم بياموزيد و علم را به حلم، بردبارى و متانت زينت دهيد؛ يعنى عالم، باوقار و حليم شويد. و نشانه حلم و وقار شما اين است كه نسبت به معلم خود متواضع و فروتن باشيد».

فضيلت اخلاقى تواضع، درباره استاد و عالم موكدا توصيه شده است. در سخنى از اميرالمومنين عليه‌السلام وقتى حقوق عالم را بيان مى فرمايند كه طولانى است و فقط شاهد بحثمان را ذكر مى كنيم آمده است:

اذا جاءَهُ طالب علم و غيره فوَجَدَ فى جماعة عمَّهم بالسلام و خصَّه بالتَّحيَّة (1137).

«وقتى متعلمى وارد مجلسى مى شود و مى بيند استادش در ميان آن جمع حضور دارد، به همه حضار سلام كند، اما براى استاد خود تحيت و احترام خاصى قائل شود».

پس مستحب است انسانى كه به مجلسى وارد مى شود به همه اهل مجلس ‍ سلام كند، اما علاوه بر استحباب سلام عمومى، بيشترين وظيفه ديگر متعلم نسبت به استاد خود اين است كه به او بيش از ديگران احترام بگذارد و در مقابل او بنشيند؛ يعنى اينگونه حرمت بگذارد كه روبه روى او مودّبانه و محترمانه بنشيند. خلاصه همه آنچه كه در عرف، توقير، بزرگداشت و حرمت گذارى وجود دارد بايد نسبت به استاد به كار گرفته شود.

در روايت معروفى آمده است:

الآباء ثلاثة: اءب ولَّدك، و اءب زوَّجك و اءب علَّمك (1138).

«پدران سه دسته اند: پدرى كه از او به وجود آمدى؛ پدرى كه برايت تزويج كرد؛ پدرى كه تو را تعليم كرد».

همان حقوقى كه پدر و مادر واقعى بر انسان دارند، معلم و مربى نيز دارند و شايد در سخن ديگرى كه منسوب به معصوم عليه‌السلام است، اين معنا تصريح شده باشد كه: پدر، علت بقا و حياتى است كه منتهى به فنا مى شود؛ يعنى جسم انسان. اما استاد و مربى، پدر آن جهت و آن حيث انسان است كه باقى مى ماند؛ يعنى مربى روح انسان است. پس اين فضايل؛ نكته هاى دقيقى است كه از منظر معارف دين براى معلم، مربى، عالم و دانشمند بيان شده است.

2 - سكوت و فراگيرى مطالب

نكته ديگرى كه در فرمايش امام سجاد عليه‌السلام به عنوان حق دوم عالم و معلم ذكر شده اين تعبيراتست و حسن الاستماع اليه وقتى در محضر اوست، سراپا گوش باشد، سخن او را خوب بشنود و خوب تلقى كند.

اميرالمومنين عليه‌السلام مى فرمايند:

اذا جَلَستَ الى العالم فكُن على اءَن تَسمَعَ اَحرَصَ منك على اَن تقول و تعلم حسن الاستماع كما تعلم حسن القول و لا تقطع على احد حديثه (1139).

وقتى در پيشگاه عالم و استاد قرار مى گيرى، بر شنيدن حريص تر باش تا سخن گفتن؛ چون عادتى در بعضى افراد هست كه اگر در مجلسى؛ گر چه مجلس بزرگان و استادان شركت كنند به حرف زدن و اظهار فضل كردن حريص ترند، اما حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام به متعلم توصيه ميكند كه در محضر استاد، شنيدن براى تواضع است؛ بنابراين نسبت به شنيدن حريص باش؛ ولع داشته باش كه از او بشنوى چون فرصت كوتاه است؛ پس ‍ خوب استماع كردن را فرابگير.

بعضى فكر مى كنند كه فقط سخنرانى و خوب حرف زدن را بايد از ديگران ياد گرفت، معلوم مى شود كه خوب شنيدن هم يك امر آموختنى است و انسان بايد خود را بر حسن استماع، تعليم دهد. خوب گوش دادن و خوب فهميدن از امورى است كه رعايت آن در محضر استاد ضرورى است و حسن استماع، اداى حق اوست. راه حسن استماع را حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام بيان مى كنند: لا تقطع على احد حديثه وقتى او سخن مى گويد، كلام او را قطع نكنى و اين راه و رسم علم آموزى و رعايت حق استاد است. در سخن ديگرى از امام صادق عليه‌السلام به نقل از پدر بزرگوارشان امام باقر عليه‌السلام آمده است كه فرمودند:

جاء رجل الى النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقال: يا رسول اللّه! ما حقُّ العلم؟ قال: الانصات له، قال: ثم مه؟ قال: الاستماع له، قال: ثم مه؟ قال: الحفظ له، قال: ثم مه؟ قال: ثمَّ العمل بِهِ، قال: ثمَّ مَه؟ قال: ثمَّ نَشره (1140).

«كسى به حضور رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شد و عرض كرد: هر چيزى در عالم حقوق و قواعدى دارد؛ نزد شما حق علم چيست؟ فرمودند: وقتى در محضر علم و عالم مى نشينى ساكت باشى. بعد سؤ ال كننده مى پرسد كه اگر سكوت كردم حق علم ادا شده است؟ حضرت فرمودند: حق دوم اين است كه خوب آن مطلب علمى را بشنوى. سوال كرد: بعد از استماع چه بايد كرد؟ فرمودند: آن مطلب را خوب حفظ كنى و فراگيرى. سوال كرد: بعد چه كنم؟ فرمودند: بعد به آموخته هايت عمل كنى. گفت: بعد از عمل چه كنم؟ فرمودند: به ديگران بياموزى».

در سخن ديگرى از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام ذكر شده است كه مخاطب آن نه تنها عالمان، بلكه دانش آموزان، دانشجويان و طلاب نيز هستند. حضرت مى فرمايند:

يا طالب العلم! انَّ لِلعَالِمِ ثَلاثَ عَلامَات: العِلمَ و الحِلمَ و الصَّمتَ و لِلمتكلِّفِ ثلاث علامات يُنازِعُ مَن فَوقه بِالمَعصِيَةِ و يظلم من دونه بِالغَلبة و يُظاهر الظّلمة (1141).

اى طالب علم! اى كسى كه در مسير فراگيرى علم هستى! اگر مى خواهى ببينى عالم كيست؟ يا خودت به مرحله اى عالى از علم رسيده اى يا خير، اين سه نشانى را بايد پيدا كنى: يكى آن كه آموخته هايت به حد كمال رسيده باشد؛ ديگر آن كه به زينت حلم و بردبارى مزين شده باشد و سوم سكوت در محضر عالم است. كه سكوت مقدمه استماع و آموزش و فراگيرى است. و در ادامه سخن مى فرمايند: علامت كسى كه عالم نيست و خود را به زحمت در عداد علما قرار داده است، اين است كه نسبت به معلم، مربى و مافوق خود عاصى، گناهكار و طاغى است؛ حرمت او را نگه نمى دارد؛ سخن او را نمى شنود و نسبت به او فرمانبردار نيست. از طرفى با شاگرد و مادون خود با قهر، غضب و غلبه برخورد مى كند و علامت سوم اين كه ظالمان و ستمگران را حمايت و پشتيبانى مى كند.

به هر حال، نكته مهمى كه از فرمايش امام عليه‌السلام استفاده مى كنيم اين است كه حسن استماع از حقوقى است كه بايد نسبت به استاد و معلم رعايت شود؛ كه البته نفع آن به متعلم، دانش آموز و دانشجو برمى گردد.

3 - حضور و تشرف به محضر استاد

حق سومى كه در بيان امام عليه‌السلام آمده است: والاقبال عليه اصلا امام تشويق مى كند براى آموختن به سوى او بروى؛ به محضر او تشرف شوى و نسبت به او اقبال داشته باشى. به قدرى اين نكته قابل توجه است كه در كلمات معصومين عليهم‌السلام حتى نگاه كردن به استاد را عبادت مى دانند:

...و النظر الى وجه العالم عبادة (1142).

«نگاه كردن به صورت عالم، عبادت است».

يا در سخن ديگرى كه تشويق آميزتر از اين عبارت كلى است و از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است فرمودند:

النَّظر الى وَجهِ العَالِم خَير لَك مِن عِتقِ اَلفِ رَقَبَة (1143).

«ارزش نگاه كردن به صورت عالم و استاد بيشتر از آزاد كردن هزار برده و بنده است».

يكى از كارهاى پرارزشى كه در شرع مقدس مورد توصيه قرار گرفته و ان شاءاللّه در حقوق مالك و عبيد بحث خواهيم كرد، آزاد كردن انسان هايى است كه در اسارت ديگران قرار دارند؛ مخصوصا اگر در قيد مالكيت كفار قرار داشته باشند.

بنابراين كفاره بسيارى از گناهانى كه اتفاق مى افتد، آزاد كردن رقبه و انسان هايى است كه در قيد عبوديت ديگران هستند. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند: نگاه كردن به عالم از آزاد كردن هزار برده و بنده، بافضيلت تر و خيرش براى تو بيشتر است.

بنابراين رفتن به محضر عالم اداى حق اوست و هنگامى كه به محضر او رفتى، بايد او را يارى كنى.

4 - يارى و كمك خواستن در فراگيرى علم

والمعونة له على نفسك فيما لا غنى بك عنه من العلم.

او را يارى كنى تا بتواند تو را آموزش دهد.

چگونه بايد او را يارى كرد؟ و انسان به چه چيزهايى نياز دارد؟ به چه علومى نياز دارد؟ اين بحثى است كه ان شاءاللّه در مباحث بعد درباره آن سخن خواهيم گفت.

اما كيفيت يارى كردن استاد؛ باءَن تُفَرِّغَ له عقلك عقل و انديشه ات را كه نيروى خدادادى است كه ذات ذوالجلال ربوبى در اختيار تو گذاشته، فارغ كنى، فهم و زيركى خويش را به كارگيرى، و دل را پاكيزه كنى؛ كه اينها نكته هاى دقيقى است كه بايد توضيح و تفسير شود.

در سخن مفصلى كه قبلا به آن پرداختيم از مولا اميرالمومنين عليه‌السلام نقل شد كه فرمودند:

العلم امام العقل و العقل تابعه (1144).

«علم براى عقل، سمت امامت و پيشوايى دارد و عقل تابع علم است».

ترقى علم، درگرو وجود گوهر عقل است. حال چگونه مى شود اين عقل و فهم را به كار گرفت؟ بيانش در سخن امام سجاد عليه‌السلام اين است:

بترك اللَّذَّات و نقص الشَّهَوَات.

همان طور كه عبادت قلب و نماز پنهانى، وسيله تقرب نهانى انسان با ذات اقدس ربوبى است و نماز، وظيفه جوارح ظاهرى انسان است و جز با طهارت ظاهرى تحقق پيدا نمى كند، عبادت باطن و نماز نهانى (عقل) نيز جز با طهارت از خباثت درونى محقق نمى شود؛ و اين كلام رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه مى فرمايند:

بُنِىَ الدِّينُ على النَّظافَةِ (1145).

«مبناى دين بر نظافت، نزاهت و پاكيزگى است».

اين نظافت، هم نظافت ظاهرى است و هم نظافت باطنى و سرّ اين كه قرآن مى فرمايد: انَّمَا المشركون نجس (1146) اين است كه اين نجاست منحصر به نجاست ظاهرى نيست؛ چراكه نجاست ظاهرى با تطهير قابل پاك شدن است. اين نجاست، نجاست باطنى و جوهرى بشر است. همان گونه كه در بعضى از روايات آمده است كه فرمودند:

فان الملائكة لا تدخل بيتا فيه كَلب (1147).

«ملائكه الهى در خانه و اتاقى كه سگ وجود داشته باشد وارد نمى شوند».

مقدسات الهى در دلى كه آلوده به حيوانيت و درنده خويى است وارد نمى شوند. بنابراين توصيه شده است كه نيت علم آموزى بايد نيتى منزه و پاكيزه باشد و قلب و دل كه جايگاه هبوط و نزول علم و دانش است بايد از همه شوائب تطهير و پاك شود. امام باقر عليه‌السلام مى فرمايند:

مَن طلب العلم ليباهى به العلماء او يمارى به السفهاء او يصرف به وجوه الناس اليه فليتبوا مقعده من النار ان الرئاسة لا تصلح الا لاهلها (1148).

«كسى كه علم را براى اين بياموزد كه بر ساير علما و دانشمندان مباهات و مفاخره كند يا در مجلس افراد بى سواد موجب فخرفروشى و مراء و مجادله آنها باشد؛ يا علم بياموزد كه ديگران را به خود متوجه كند؛ در حقيقت براى رياست طلبى و مقام و موقعيت هاى دنيوى علم بياموزد در قيامت جايگاهش در آتش است؛ چون رياست را خداوند فقط براى اهلش قرار داده است».

آيه شريفه قرآن مى فرمايد:

تلك الدَّار الاخرةِ نجعلها للذين لا يريدون علوّا فى الارض و لا فسادا (1149).

«خانه آخرت را براى كسانى قرار داده ايم كه دلهاى پاك دارند؛ اراده علو در روى زمين ندارند، نه اين كه علو طلبند، حتى اراده فساد و مقام خواهى ندارند».

وقتى چنين شرايطى به وجود آمد، وصول به مقامات، درجات و كمالات معنوى و از آن جمله علم آسان مى شود كه علم گوهر معنوى الهى است و فقط به وسيله دلهاى خالص، منزه و پاكيزه كسب مى شود.

در سخن ديگرى از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمودند:

مَن اَراد الحديث لمنفعة الدنيا لم يكن له فى الاخرة نصيب و من اراد به خير الاخرة اَعطَاهُ اللّه خير الدنيا و الاخرة (1150).

«كسى كه علم را براى نفع دنيوى و مادى بياموزد، حظ و بهره او از علم همان انگيزه و هدفش خواهد بود؛ اما اگر كسى براى رسيدن به مقامات اخروى به آموزش علم مشغول شود، خداوند هم خير دنيا را به او عنايت خواهد كرد و هم او را به هدفش كه خير آخرت باشد نايل خواهد كرد».

اساسا انسان كه براى آموزش علم اقدام مى كند بايد نيت و انگيزه خود را خالص و پاك كند. خير رساندن به ديگران يكى از ارزش هاى اخلاقى است كه بدان توصيه شده است:

ان اللّه سبحانه يحب اءن تكون نية الانسان للناس جميلة (1151).

«خدا دوست دارد كه نيت انسان ها در مورد ديگران خير، خوب و جميل باشد».

انسان نبايد براى اين كه موفق به تخريب زندگى دنيوى يا اخروى مردم شود علم بياموزد؛ يا با اتكا به نيروى علم خود، شرايط نامساعدى براى زندگى دنيوى مردم فراهم كند؛ و يا آنها را به وادى گمراهى و ضلالت در اعتقادات و معنويات سوق دهد.

سفارش و تاكيد به يادگيرى فقه دين

حال سوال اين است كه واقعا علم مورد نياز بشر چه علمى است؟ در فرمايشى از امام باقر عليه‌السلام كه به مناسبت هاى مختلف بيان مى شود آمده است كه فرمودند:

الكمال كلُّ الكمال التَّفَقُّه فى الدّين و الصّبر على النّائبة و تقدير المعيشة (1152).

همه كمال نه مرتبه و رتبه اى از آن، بلكه وصول به كمال تام و تمام مرهون دستيابى به سه مرحله است: يكى فقاهت در دين، علم دين و فهم دين به همه سعب و شقوق آن؛ ديگر فراگيرى علم اخلاق، تا بداند در حوادث زندگى چگونه با ناملايمات برخورد كند؛ يكى ديگر هم علم اقتصاد و شيوه زندگى كردن. كه اگر كسى آنها را فرا بگيرد، به همه مراحل كمال رسيده است.

از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام روايت شده است كه فرمودند:

العلم علمان: علم الاديان و علم الابدان (1153).

«علم دو گونه است: علم پزشكى و علم دين».

يعنى آنچه كه براى حيات دنيوى مورد نياز انسان هاست، علم پزشكى است، و آنچه كه براى تامين سعادت و حيات اخروى مورد نياز است، علم دين است.

گفته شد كه شرافت، ارزش و اعتبار هر علم به شرافت ذاتى است؛ چون انسان را از تاريكى جهل بيرون مى كشد و او را از نادانى نجات مى دهد. حال اگر موضوع علم، دنيا، ماديات و جسم انسان باشد، همان قدر و منزلت موضوع خود را خواهد داشت و آنچه كه به روح و تربيت و تعالى جنبه معنوى و سعادت اخروى و منزل ابدى و جايگاه خلود انسان مى پردازد، ارزش و اعتبار آنها را كسب خواهد كرد. بنابراين در روايات، بيشترين اهتمام و ارزش را براى علم فقه و فهم دين قائل شده اند؛ نه فقه به معناى مصطلح امور عبادى و مكاسب خاص، بلكه همه رشته هاى دينى و فقاهت در اساس دين. در سخنى از موسى بن جعفر عليه‌السلام نقل شده است كه حضرت فرمودند:

دخل رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلملمسجد فاذا جماعة قد اطافوا برجل فقال ما هذا فقيل علّامة فقال و ما العلّامة فقالوا له اَعلَمُ النّاس بانساب العرب و وقائعها و ايَّام الجاهليّة و الاَشعار و العَرَبيَّة قال فقال النّبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ذاك علم لا يضرّ مَن جهله و لا ينفع مَن علمه ثم قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انما العلم ثلاث آية محكمة او فريضة عادلة او سنَّة قائمة و ما خلاهنَّ فهو فضل (1154).

«پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد مسجد شدند و ديدند عده اى دور مردى اجتماع كرده اند. فرمودند: موضوع چيست؟ عرض كردند: اين مرد دانشمند است. حضرت فرمودند: در چه علمى؟ گفتند: اين شخص علم انساب را خوب مى داند. تاريخ وقايع زندگى مردم و دورانهاى مختلف مردم را مى داند. روزگار جاهليت و حوادث آن را خوب مى شناسد و ضمنا به اشعار و ادبيات هم تسلط دارد. پيامبر بعد از اين كه اين تعرف و توصيف را شنيدند، فرمودند: اين علومى كه اين شخص داراست؛ يعنى علم انساب، تاريخ و ادبيات، علومى است كه اگر كسى نداند ضررى نخواهد كرد و اگر هم بداند منفعت چندانى براى او ندارد؛ آن علمى كه نافع است و مصداق علم است عبارت است از آيه محكمه كه همان علم به قرآن و آيات وحى و تفسير و فهم كمال خدا و فريضه عادلانه است آن چيزى است كه انسان را به راه و رسم صحيح زندگى آشنا مى كند و اخلاق و سلوك صحيح زندگانى را به انسان مى آموزد. ديگرى هم آشنايى با احكام و فرامين الهى است؛ و غير از اين سه علم، ساير رشته هاى علوم، فضيلت و ارزش است».

اگر كسى داراى اين مراتب و آگاهى بود ارزشمند است؛ اما علم مورد نياز، منحصر به همين سه مقوله است، بنابراين در روايت ديگرى از امام صادق عليه‌السلام وارد شده است كه:

اذا اراد اللّه بعبد خيرا زهَّده فى الدنيا فقَّهه فى الدين و بصَّره عيوبها (1155).

«اگر خدا نسبت به كسى اراده خير فرموده باشد، بى اعتنا به دنيا و فقيه در دين قرار مى دهد تا مسائل مربوط به دينش را خوب و عميق بفهمد و به عيوب دنيا واقف مى سازد».

از مجموع اين نكات استفاده مى شود كه بالاترين و ارزشمندترين علم، همان است كه انسان در حيات دنيا و تامين سعادت اخروى به آن محتاج است و بر اين اساس است كه امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

لَوَدِدتُ انَّ اصحابى ضربت رؤ وسهم بالسِّياط حتى يتفقَّهوا (1156).

«دوست داشتم كه اصحاب من مورد ضرب قرار گيرند تا استعداد و آمادگى خود را براى فهم دين خوب به كار ببرند».

و در سخن ديگرى از آن حضرت روايت شده است كه فرمودند:

لو اُتيتُ بشابّ من شباب الشيعة لا يتفقّه لاءدَّبته (1157).

«اگر به جوانى از جوانان شيعه برخورد كنم كه اهتمامى نسبت به فهم و فقاهت در دينش نداشته باشد او را ادب مى كنم».

بنابراين، دين اشرف همه موضوعات است كه بايد متعلق علم واقع شود و آنچه در مسير فهم آن تلاش و سعى به كار گرفته شود موضوع دين است و در ميان موضوعات مربوط به دين هم اشرف از همه عقايد است و بعد فروع عملى و اخلاقى كه راه و رسم تامين سعادت اخروى را به انسان مى آموزد و در زندگى دنيا نيز شيوه سلوك و همراهى با همسفران را تعليم مى دهد.

در سخنى از اميرالمومنان عليه‌السلام آمده است كه فرمودند:

ما لى اَرَى الناس اذا قرِّب اليهم الطعام ليلا تكلَّفوا انارة المصابيح ليبصروا ما يدخلون بطونهم، و لا يهتمُّون بغذاء النّفس بان ينيروا مصابيح البابهم بالعلم ليسلموا من لَوَاحِقِ الجَهالَة و الذُّنوب فى اِعتِقَادَاتِهِم و اَعمَالِهِم (1158).

علمى كه غذاى روح است، چيست؟ و آن علمى كه به اعتقادات لطمه مى زند و اعمال را فاسد مى كند و به تعبير آن حضرت، هم موجب گناه در عقيده مى شود و هم موجب گناه در عمل، چه علمى است؟ مسلما آن علمى كه روح را تغذيه و بارور مى كند و آن را مى سازد و جلا مى دهد و تربيت مى كند، علم دين است؛ علمى كه انسان را به چگونگى سلوك در دنيا آگاه مى كند تا زندگى مخلد و آخرت را تامين كند و هرچه جز اين باشد موجب فساد مى شود.

از امام محمد باقر عليه‌السلام در ذيل آيه شريفه فلينظر الانسان الى طعامه (1159) روايت شده است كه فرمودند: علمه الَّذى ياخذه عمَّن ياءخذه (1160) اين كه خداوند مى فرمايد: انسان بايد به غذاى خود بنگرد و با دقت نظاره كند منظور اين است؛ كه ببينيد علمش را از چه كسى مى آموزد؟ آن علم، چه علمى است كه مى خواهد روح را تغذيه كند؟

امام باقر عليه‌السلام فرمودند: هر وقت پدرم دانش آموزان و بچه هاى خردسالى را كه در مسير فراگيرى علم بودند مى ديدند، براى ترغيب و تشويق با لحن تشويق آميزى به آنها مى فرمودند:

مرحبا بكم انتم ودائع العلم، و يوشك اذا انتم صغار قوم ان تكونوا كبار قوم آخرين (1161).

«شما ودايع و گنجينه هاى علوم هستيد؛ درست است امروز در دوران كودكى هستيد، اما آينده در دست هاى شماست و شما بزرگان آينده خواهيد بود. - بكوشيد تا علم را خوب فرابگيريد. فهم و همت خود را به كار گيريد، تا در بزرگسالى مفيد باشيد -».

ممارست و تلاش در يادگيرى علم

يكى از امورى كه در فهم و درك مطالب تاثير به سزايى دارد، تكرار است كه در بين طلاب علوم قديم رواج دارد. اين كلامى را كه مى گويند: الدرس ‍ حرف و التكرار الف آموزش يك بار است، اما تكرار هزاربار. تصريح به اين نكته است كه آمزوش با تكرار زياد نقش مى بندد و از حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام روايت شده است كه فرمودند:

مَنِ استَدَامَ قرع البَاب و لجَّ ولج (1162).

«اگر كسى درى را بكوبد و براى گشودن آن سماجت كند در به روى او گشوده مى شود».

خلاصه، زحمت كشيدن و تلاش كردن براى فراگيرى علم، مورد تاكيد و سفارش اهل بيت عليهم‌السلام بوده است و تاريخ زندگى علما هم نشان مى دهد كه تكرار، پى گيرى و پشت كار از رموز موفقيتشان بوده است.

درباره سكاكى از علماى ادبيات عرب مى گويند: در بزرگسالى مشغول تحصيل شد و هرچه زحمت مى كشيد، موفق به حفظ آموخته هاى خود نمى شد، تا اين كه مورد تمسخر همدرسان خود قرار گرفت و از شهر سر به بيابان نهاد. در بيابان به جويبارى رسيد كه آب، قطره قطره روى سنگى چكيده بود و سنگ در اثر مرور زمان گود شده بود. با خود گفت: اين سنگ سخت در اثر پشت كار و جديت اين جويبار، تاءثير پذيرفته است؛ هرگز استعداد و نيروى فكر و عقل من از اين سنگ سخت تر نخواهد بود، آنگاه بازگشت و با انگيزه اى نيرومند در طلب و حفظ علم كوشيد و از علماى بزرگ ادبيات شد. بايد گفت: مَن طلب شيئا وجدَّ وجد، اگر كسى بخواهد چيزى را بيابد، در صورتى كه تلاش كند آن گمشده را خواهد يافت.

فقط همت عالى مى خواهد؛ زيرا رسيدن به مراتب عالى و درجات بالا احتياج به انگيزه و اهتمام دارد كه:

الشَّرف بالهمم العالية لا بالرِّمم البالية (1163).

«شرافت در سايه همت هاى بلند حاصل مى شود؛ نه اتكا به گذشتگان و آبا و اجداد».

چرا كه اينها ابزار شرافت نيست انسان به خصوص فرزندان عزيز و جوانان ما بايد بدانند كه فرصت هاى ارزشمند، گذراست.

الفرصة تمرُّ مرَّ السحاب فانتهزوا فُرَصَ الخير (1164).

«فرصت ها مانند ابر بالاى سر انسان مى گذرد، فرصت هاى ارزشمند به ويژه موقعيت هاى سنى و استفاده از آن را بايد غنيمت شمرد».

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ابوذر فرمودند:

اِغتَنِم خَمسا قَبلَ خَمس: شَبَابَكَ قَبلَ هرمك (1165).

«پنج چيز را بايد قبل از آمدن پنج چيز ديگر، مغتنم بشمارى: جوانى را قبل از رسيدن پيرى».

اين فرصت، بسيار گرانبها و ارزشمند است كه اگر جوانان ما، از آن براى يادگيرى استفاده كنند و همت را به كار گيرند، موفقيت و پيروزى از آن ايشان خواهد بود؛ اگر چه آنها طالب رسيدن به مراتب عالى علمى در يك رشته از فنون و علوم هم باشند، توصيه شده است كه:

اءعلم الناس مَن جمع علم الناس الى علمه (1166).

«داناترين مردم كسى است كه آموخته هاى ديگران را به دانسته هاى خويش بيفزايد».

5 - ياد دادن آموخته ها به ديگران

يكى ديگر از حقوقى كه استاد نسبت به متعلم و دانش آموز دارد اين است كه:

ان تعلم انك فيما القى اليك رسوله الى من لقيك.

«بداند كه بايد آموخته هاى خود را به ديگران نيز بياموزد».

يعنى او به عنوان رسول، فرستاد و استاد، بايد به آموزش ديگران، اهتمام داشته باشد؛ صرف نظر از اين كه آموختن، خود يك ارزش ذاتى دارد.

از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه وقتى حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام را به يمن اعزام مى فرمودند، به ايشان توصيه كردند كه بايد به ديگران علم و دانش بياموزى و قبل از آن كه به اين وظيفه عمل كنى، نبايد براى هدايت آنها از مسير جبر و زور اقدام كنى و بعد در ارزش اين كار فرمودند:

لان يهدى اللّه على يَدَيك عَبدا مِن عِبَادِ اللّه خَير لَكَ مِمَّا طَلعت عليه الشّمس مِن مَشَارِقِهَا اِلَى مَغَارِبِهَا (1167).

«اگر به وسيله تو يك انسان هدايت شود و به علم و انديشه تو راهنمايى گردد ارزش آن براى تو بيشتر از آن چيزى است كه خورشيد بر آن مى تابد».

در كلام ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است:

من دَعى الى هُدَى كان له من الاجر مثل اُجُور مَن تبعه (1168).

«اگر انسان، كسى را به راه صحيحى هدايت كند و راه درست را به او بياموزد، اجر كسى كه در مسير صحيح گام نهاده براى او هم منظور مى شود».

در همين زمينه تعبير روشن ترى از امام محمد باقر عليه‌السلام آمده است كه فرمودند:

من علّم باب هدى فله مثل اجر من عمل به (1169).

«اگر كسى درى از هدايت را به روى كسى بگشايد چيزى به او بياموزد و آن شخص به آموخته خود عمل كند، اجر عمل او براى مربى و معلم هم محاسبه خواهد شد».

در مقابل، كسانى اند كه بابى از ضلالت را به روى مردم مى گشايند و مردم را به وادى انحراف مى كشانند. در روايت صحيحى از امام محمد باقر عليه‌السلام وارد شده است كه فرمودند:

مَن اَفتى النَّاس بغير علم لعنته ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب و لحقه وزر مَن عَمِلَ بفُتياه (1170).

اگر كسى بدون علم و پشتوانه علمى فتوا دهد و موجب انحراف ديگران شود و انسان ها را به وادى ضلالت بكشاند، دو پيامد منفى در انتظار اوست: اول اين كه به لعنت ملائكه الهى - هم ملائكه رحمت و هم ملائكه عذاب - دچار مى شود. با اين كه ملائكه رحمت مامور به ترحم اند، اما اين جا همان ملائكه رحمت هم دستور دارند كه اين شخص را لعنت كنند؛ دوم اين كه وزر و وبال و آثار منفى كسى كه به توصيه هاى خلاف عمل مى كند، به عهده آموزنده و مربى او است.

پس نكته مهم در فرمايش امام عليه‌السلام اين است كه نفس عمل هدايت و تعليم به خير، مورد توصيه است.

ارزش آموزش علم و ثمره آن براى ديگران

روايتى از امام عسكرى عليه‌السلام نقل شده است كه ما نيز كامل آن را ذكر مى كنيم:

عن ابى محمد عليه‌السلام قال: قال الحسن بن على بن ابى طالب عليه‌السلام و قد حمل اليه رجل هديّة فقال له: ايُّما احب اليك؟ ان ارُدَّ عليك بدلها عشرين ضعفا عشرين الف درهم او افتح لك بابا من العلم تقهر فلان الناصبىِّ فى قريتك، تنقذ به ضعفاء اهل قريتك؟ ان احسنت الاختيار جمعت لك الامرين، و ان اسات الاختيار خيَّرتك لتاخذ ايهما شئت. فقال: يابن رسول اللّه! فثوابى فى قهرى ذلك الناصب واستنقاذى لاولئك الضعفاء من يده قدره عشرون الف درهم؟ قال: بل اكثر من الدنيا عشرين الف الف مرّة!فقال: يابن رسول اللّه! فكيف اختار الادون بل اختار الافضل: الكلمة الّتى اقهر بها عدوّاللّه وازدوده عن اولياء اللّه. فقال الحسن بن على عليه‌السلام: قد احسنت الاختيار و علَّمه الكلمة و اعطاه عشرين الف درهم.

فذهب فافحم الرجل فاتّصل خبره به، فقال له اذا حضره: يا عبداللّه ما ربح احد مثل ربحك، و لا اكتسب احد من الاودّاء مااكتسبت، اكتسبت مودّة اللّه اولا، و مودّة محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام ثانيا، و مودّة الطّيّبين من آلهما ثالثا، و مودّة ملائكة ذاللّه رابعا، و مودّة اخوانك المومنين خامسا، فاكتسبت بعدد كل مومن و كافر ما هو افضل من الدنيا الف مرّة فهنيئا لك هنيئا (1171).

«كسى هديه اى براى امام مجتبى عليه‌السلام برد و حضرت در مقابل پاداش اين هديه از او سوال كردند كه آيا دوست دارى كه من بيست برابر اين هديه را به تو اعطا كنم؛ يا اين كه بابى از علم را به روى تو بگشايم كه تو در سايه اين آموخته، بتوانى آن شخص ناصبى كه دشمن اهل بيت عليهم‌السلام است را مقهور كنى و افراد ضعيف را كه در مقابل تبليغات ديگران ناتوانند و زود تسليم مى شوند، از فريب خوردن نجات بدهى؟ بعد حضرت فرمودند: اگر انتخاب درست داشته باشى هر دو را به تو خواهم داد؛ يعنى هم علم را به تو مى آموزم و هم آن هديه مالى را به تو مى دهم؛ اما اگر انتخابت صحيح نباشد، تو را مخير مى كنم كه هر كدام از اين دو را كه مى خواهى انتخاب كنى نفرمودند كه هيچ كدام را نمى دهم آن شخص كه از سوالش معلوم مى شود، انسان زيرك و دانايى بود عرض كرد: آيا ارزش اين كه من يك ناصبى منحرف و منحرف كننده ديگران را از نظر علمى مقهور كنم و ديگران را از فريب خوردن او محفوظ كنم، به اندازه بيست هزار درهم مى باشد؟ حضرت فرمودند: بيست هزار درهم چيست؟ به اندازه بيست هزار برابر همه دنيا قيمت دارد. سپس عرض كرد: چگونه من امر بى ارزش را انتخاب كنم؟ آن سخن را از شما مطالبه مى كنم؛ به من آن كلمه اى را كه بتوانم دشمن خدا را مقهور كنم و او را از اولياى الهى دور كنم، بياموزيد.

سپس حضرت فرمودند: درست عمل كردى انتخابت صحيح بود. سپس ‍ حضرت هم آن سخن را به او آموختند و هم بيست هزار درهم را به او عنايت كردند. آن شخص رفت. بعدها به حضرت خبر رسيد كه اين انسان موفق شد كه آن مرد ناصبى را مقهور كند و مردم را نجات دهد. وقتى به حضور حضرت شرفياب شد، حضرت اين عبارت را به او فرمودند: هيچ كس به اندازه تو سود نبرد. تجارت بسيار پربهايى انجام دادى؛ با اين كار، اولا مودت و دوستى خدا را تحصيل كردى؛ ثانيا دوستى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمومنين عليه‌السلام را كسب كردى؛ ثالثا دوستى اهل بيت پيامبر عليهم‌السلام را به دست آوردى؛ رابعا دوستى ملائكه الهى را تحصيل كرده اى و خامسا دوستى همه برادران مومنت را به دست آوردى و توانستى هزارمرتبه بيشتر از تعداد هر مومن و كافرى كه در دنيا هست كسب فضيلت كنى؛ گواراى تو باد».

اين يك نمونه از ارزش آموزش است، آموزشى كه براى ديگران حاصل داشته باشد و در حيات معنوى آنها تاثيرگذار باشد.

امام سجاد عليه‌السلام در ادامه مى فرمايند:

فلزمك حسن التَّاءدية عنه اليهم.

«پس لازم است كه بتواند اين وظيفه را خوب انجام دهد و در اداى اين وظيفه خيانت هم نكند».

كه در سخن قبل به آن اشاره كرديم كه خلاف و امور ناصواب را با امور صواب مخلوط نكند تا از عهده اين وظيفه برآيد.

6 - بلند صحبت نكردن با استاد

از ديگر حقوقى كه در سخنان امام عليه‌السلام در زمره حقوق استاد و آموزگار ذكر شده، اين عبارت است: و اءن لا ترفع عليه صوتك با صداى بلند با استاد گفتگو نكند. اين همان مقامى است كه خداوند متعال براى پيامبرش قائل شد و به مسلمان ها دستور داد كه:

لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبى (1172).

«شما حق نداريد هنگام گفتگو، صدايتان را بر پيامبر بلند كنيد».

اين دستور شايد ناظر به اين معنا باشد كه حداقل بى حرمتى ناپسند شمرده شده است؛ حتى آن جايى كه شايبه بى حرمتى است؛ و اين شبيه به آيه شريفه اى است كه درباره حرمت والدين وارد شده است كه مى فرمايد:

فلا تَقُل لَهُما اُفّ و لا تنهرهما و قل لهما قولا كريما (1173).

«پس كمترين اهانتى به آنها روا مدار؛ و بر آن ها فرياد مزن؛ و گفتار لطيف و سنجيده و بزرگوارانه به آنها بگو».

نسبت به والدين و پدر و مادر كمترين تعبيرى كه از آن بى حرمتى استشمام شود، جايز نيست.

از مصاديق تعظيم و بزرگداشت اين است كه با صداى بلند با پدر، مادر، استاد و يا هر كسى كه حقى بر ذمه انسان دارد سخن نگويند. درباره استاد بايد گفت؛ خضوع و تواضعى كه لازمه حرمت نهادن به استاد است، اقتضا مى كند كه با او اينگونه رفتار نشود؛ آرام سخن گفتن و صدا را به روى استاد بلند نكردن از مصاديق خضوع، تواضع و حفظ حرمت او است. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين باره فرمودند:

تَعَلَّموا العلم و تعلَّموا للعلم السَّكينة والوقار و تواضعوا لمن تتعلَّمون منه (1174).

«علم را بياموزيد و براى علم متانت، وقار و سكونت را بياموزيد و در برابر آنكه از او علم مى آموزيد متواضع باشيد».

در فراگيرى علم، اين نكته به عنوان يك اصل، بيان و تاكيد شده كه متانت و آرامش يكى از غايات تعليم و تربيت است؛ و در ادبيات ما هم موردنظر ادبا و شعرا بوده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| افتادگى آموز اگر طالب فيضى |  | هرگز نخورد آب زمينى كه بلند است |

## شيوه سلوك و ارج نهادن به استاد

از آن جا كه اين كلام امام عليه‌السلام داراى نكات ظريف و دقيقى در حرمت نهادن به استاد است، شرايطى را كه مرحوم شهيد ثانى در كتاب بسيار ارزشمند «منية المريد» در ارج نهادن و شيوه سلوك با استاد ذكر كرده اند، به صورت مختصر بيان مى كنيم كه به همه فرمايشات امام سجاد عليه‌السلام در اين زمينه اشاره كرده است.

اين عالم بزرگوار در مقدمه اين كتاب مى فرمايد كه همه مطالبى را كه ما به عنوان شرايط ذكر مى كنيم، برگرفته از نصوص و روايات وارد شده از كلمات اهل بيت عليهم‌السلام است.

يكى از شرايطى كه ايشان ذكر مى كند و به صورت روشن در كلام امام سجاد عليه‌السلام هم آمده است، با چشم احترام، اجلال و اكرام به استاد نگاه كردن و از عيوب او چشم پوشى كردن است؛ اگر عيبى در او مى بيند، چشم خود را بر آن ببندد؛ زيرا رعايت اين حق؛ يعنى چشم فروبستن بر عيوب استاد، در بهره بردن از او تاءثير دارد و حتى ايشان نقل مى كند كه در ميان گذشتگان سنت بوده كه وقتى براى حضور در محضر استاد حركت مى كردند، صدقه مى دادند، كه خداوند آنها را كمك كند و اينگونه دعا مى كردند: اللّهم استُر عَيبَ مُعَلِّمى عَنِّى (1175) صدقه مى دادند كه خداوند عيب معلم را بر آنها مخفى كند.

نظير اين عبارت در فرمايش امام سجاد عليه‌السلام هم آمده است كه حضرت مى فرمايند: و اءن تستر عيوبه عيب هاى او را پنهان كنيم. پنهان كردن عيوب ديگران، به خصوص معلم و استاد كه داراى حق آموزگارى و معلمى است، يكى از دستورات مؤ كد علم اخلاق و از شرايط تخلق به اخلاق اللّه است؛ چرا كه در دعاهايى كه داريم، خدا را اينگونه مورد خطاب قرار مى دهيم:

يا مَن اَظهَرَ الجَمِيل و سَتَرَ القَبيح (1176).

«اى خدايى كه خوبى ها را آشكار مى كنى و زشتى ها و عيوب را مى پوشانى».

و يا حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام در دعاى معروف كميل به او تعليم مى دهد كه با خدا بگو:

كَم مِن قَبِيح سَتَرتَه...و كَم مِن ثَنَاء جَمِيل لَستُ اَهلا لَهُ نَشَرتَه (1177).

«خدايا! چه زشتى ها و عيوبى كه از من پوشاندى، چه خوبى ها و زيبايى ها كه من اهليت آن را نداشتم، اما درباره من نشر دادى و افشا كردى».

اين نكته كه در كلام امام سجاد عليه‌السلام آمده است، دقيقا اشاره به اين اخلاق الهى است كه اءن تستر عيوبه و تظهر مناقبه اگر منقبت و فضيلتى دارد آنها را آشكار كند و عيب ها و بدى هاى او را نديده بگيرد و در پنهان كردن آنها كوشش كند و اين مصداق همان فرمان حضرت اميرالمومنين عليه‌السلام است كه مى فرمايند:

اِذَا صَنعت مَعروفا فَاستُره اِذا صَنع اِلَيك مَعروف فَانشُره (1178).

«اگر كارى خوبى انجام دادى، آن را بپوشان و اگر كسى به تو خوبى كرد، آن را نشر بده».

سزاى انسانى كه اهل معروف است و خدمت گزارى مى كند بيان خوبى هاى اوست. اين يك اصل اخلاقى است كه براى پيشرفت مسائل انسانى و تحكيم موازين اخلاقى در سطح اجتماع، به اين ظرايف دقت شده كه اگر كسى اهل خير و معروف است و سعى و تلاش او در انجام خيرات و كارهاى نيك مصرف مى شود، بايد با معرفى او و با نقل كارهاى خير او، اسباب تشويق ديگران را فراهم آورد كه اين تشويق در فاعل خير نيز تاثير مى گذارد و علاوه بر اين كه او را نسبت به انجام خدمات و خيرات دلگرم تر مى كند، انسان هاى ديگرى را كه نسبت به امور خير و نيك در اجتماع بى تفاوتند، وادار به كار خير و خوب مى كند. پس نشر كار خير ديگران مورد تاكيد است، مخصوصا اگر آن شخص، استاد، معلم و مربى انسان باشد كه نفس تعليم دادن و علم آموزى، يكى از بهترين كارهاى خير و نيك است.

بنابراين توصيه شده است كه اگر نسبت به تو كار خوبى انجام شد، در مقام نشر و اعلام آن باش و در مقابل، اگر كار خيرى انجام دادى، در پنهان داشتنش سعى كن.

به تناسب اين مطلب بايد گفت كه يكى از فضايل و مكارم اخلاقى، در روابط اجتماعى با همه مردم اين است كه انسان در ارتباطتش با جامعه اى كه در آن زندگى مى كند، خوبى هاى آنها را اظهار كند و بر زشتى ها، بدى ها و عيوب چشم فروبندد.

گاهى عيب هايى در انسان وجود دارد و در عضوى از اعضاى بدن عيب و نقصى ديده مى شود كه خارج از اختيار اوست، بنابراين سرزنش و ملامت كردن يا افشاى اين عيوب امرى ناپسند و از رذايل اخلاقى است و امام صادق عليه‌السلام در اين باره مى فرمايند:

لا تَنظُروا فى عُيوبِ النَّاسِ كَالاَربَاب وانظُروا فِى عُيوبِكُم كَهَيئَة العَبِيد، انَّما النَّاس رَجُلان مُبتَلى و مُعَافِى فَارحَمُوا المُبتَلى واحمَدوا اللّه عليه العَافِيَة (1179).

«مانند اربابان كسانى كه در گذشته براى خريد كنيز و غلام به بازار مى رفتند و سَر تا پاى او را ورانداز مى كردند تا مبادا عيبى در او باشد به ديگران نگاه نكنيد، بلكه مانند عبيد و غلامان به عيب خود توجه داشته باشيد كه مردم دوگونه اند: مبتلا و داراى عافيت؛ در برخورد با انسان هاى مبتلا، با بزرگوارى بگذريد و خدا را بر عافيت خود سپاس گوييد».

اگر انسان فارغ از عيوب ديگران بوده، به عيب خود مشغول باشد، به عيب ديگران توجه نكند و اشكالات خود را ببيند، همه تيرگى ها و مشكلات اخلاقى در روابط اجتماعى برطرف مى شود. بنابراين امام عليه‌السلام تاكيد مى فرمايند؛ عده اى هستند كه در خلقت و آفرينش خود نقص دارند، كه در برخورد با آنها، با نظر رحمت و بزرگوارى بگذريد و خدا را سپاس گوييد كه شما دچار چنين عيبى نشده ايد.

برخى از عيوب نيز اخلاقى است. وظيفه ما در عيوب اخلاقى، امر به معروف و نهى از منكر است. نه آنچه اين روزها متعارف شده است كه دست به افشاگرى ديگران مى زنند و اگر عيب مخفى و اشكال پنهانى از كسى سَر زد در مقام هتك حيثيت او برآمده، آبروى او را در اجتماع مى برند.

ثمرات پوشيده داشتن عيوب ديگران

از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است كه فرمودند:

مَن عَلِمَ مِن اَخِيهِ سَيِّئَة فَسَتَرَهَا عَلَيهِ سَتَرَ اللّه عَلَيهِ يَومَ القِيَامَة (1180).

«اگر كسى عيبى را در برادر مؤمنش بشناسد و آن را مستور بدارد، خدا نيز در روز قيامت عيوب او را پنهان خواهد كرد».

روز قيامتى كه يوم تبلى السرائر است، روزى است كه قدرت انسان بر پنهان كارى و استتار خطاهاى خود سلب مى شود و همه درون او برمَلا مى شود، روزى كه در روايات وارد شده است: يفضحه اللّه تبارك و تعالى يوم القيامة على رؤ وس الاشهاد (1181). خداوند متعال روز قيامت او را در مقابل ديدگان مردم بى آبرو مى كند.

كسى به حضور رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شد و عرض ‍ كرد:

اءُحِبُّ اَن يَستُرَ اللّه علىَّ عيوبى، قالَ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: اُستُر عُيوب اِخوَانِك يَستُرُ اللّه عَلَيك عُيوبِك (1182).

«دوست دارم كه خدا در دنيا و آخرت عيوب مرا بپوشاند. حضرت فرمودند: عيوب ديگران را پوشيده بدار، تا خدا نيز عيوب تو را پوشيده دارد».

اين فضيلت اخلاقى نسبت به عموم انسان ها و در روابط اجتماعى افراد با يكديگر توصيه شده است.

اثرات سوء افشاى عيوب ديگران

درباره آثار وضعى افشاى عيوب بخصوص در استاد و شاگرد بايد گفت؛ اگر يك صميميتى ميان آنها برقرار شود، روابط نزديكى به وجود مى آيد؛ اگر به دليل اين روابط نزديك، طولانى و مستمر، شاگرد به عيوب استاد وقوف و اطلاع پيدا كرد و بعد به دلايلى از استاد مكدر شد، نبايد به خاطر هواى نفس و تمايلات شيطانى عليه استاد شروع به افشاگرى كند؛ چرا كه اين مصداق روايت امام باقر عليه‌السلام خواهد شد كه فرمودند:

اءَقرَب مَا يَكون العَبد اِلَى الكُفر اَن يُؤَاخِى الرَّجلُ الرَّجلَ عَلى الدِّين فَيُحصَى عَلَيهِ عَثَرَاتِهِ و زَلا تِهِ لِيُعَنِّفَهُ بِهَا يَوما مَا (1183).

«نزديكترين انسان به كفر كسى است كه با ديگران ارتباط دوستانه برقرار مى كند تا در سايه اين ارتباط به زشتى ها، عيوب و لغزش هاى وى آگاهى پيدا كند، تا روزى از آن، عليه او استفاده كند».

چنين انسانى در مرز كفر است؛ به خصوص اگر آن شخص بر انسان حقى نيز داشته باشد؛ آن هم حق استادى و آموزگارى. بنابراين ما، در معارف دينى خود از پى گيرى عيوب و لغزش هاى ديگران منع شده ايم، به خصوص اگر آن شخص حق تعليم داشته باشد.

در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه مى فرمايند:

مَن رَوَى عَلى مؤمن رِوَايَة يُريدُ بها شَينَهُ و هَدمَ مُرُوءَتِهِ ليَسقُطَ من اَعيُنِ النَّاس اَخرَجَهُ اللّه مِن وِلايَتِهِ الى وِلايَةِ الشَّيطان فلا يَقبَلُهُ الشَّيطان (1184).

«اگر كسى عليه برادرش سخنى بگويد تا عيب او را افشا كند و بخواهد او را در جامعه ساقط كند و آبروى او را بريزد و مردانگى و مروت او را زير سؤ ال ببرد، خداوند او را از ولايت خود خارج مى كند و در معرض ولايت شيطان قرار مى دهد، شيطان هم او را نمى پذيرد».

متاءسفانه امروزه، گاه برخى در افشاگرى ديگران، راه تهمت و افترا مى پيمايند. مرحوم مجلسى در بحارالانوار به نقل از امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايد:

مَن رَمَى النَّاس بِمَا فِيهِم رَموهُ بِمَا لَيسَ فِيه (1185).

«اگر كسى درباره ديگران چيزى بگويد كه واقعا اين عيب در آنها باشد، درباره خود او عيب هايى خواهند گفت كه در او نيست».

بنابراين، انسان منزه و متخلق به اخلاق نيكو، كسى است كه حرمت همه مؤمنان را، به خصوص آنان كه داراى حق ويژه اى بر انسان هستند نگه دارند.

از ديگر حقوق استاد اين است كه در محضر او تواضع و خشوع را رعايت كند و در احترام او از هيچ چيز فروگذار نكند و با استناد به روايات وارده، به اين نكته توجه داشته باشد كه اظهار ذلت، خضوع و احترام در پيشگاه معلم براى او عزت، فخر و رفعت است و موجب اجر و پاداش و شرافت.

تواضع و فروتنى در برابر استاد

اساسا فروتنى و تواضع يكى از فضايل اخلاقى است و نقطه مقابل آن كبر و خودپسندى قرار دارد كه مورد نهى و سرزنش است و در روايتى از امام صادق عليه‌السلام نيز آمده است كه مى فرمايند:

الكِبرُ رِدَاء اللّه فَمَن نَازَعَ اللّه رِدَاءَهُ لَم يَزِدهُ الا سفَالا (1186).

«كبريايى، مختص ذات ذوالجلال الهى است و اگر كسى در اين منزلت با جايگاه خداوند به منازعه برخيزد، جز سفلگى و پستى براى او حاصلى به بار نخواهد آمد».

در برابر آن تواضع و فروتنى است. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين باره فرمودند:

انَّ التَّواضَع لا يَزيدُ العَبدَ الا رَفعَة فَتَوَاضَعُوا رَحِمَكُمُ اللّه (1187).

«تواضع در برابر ديگران موجب رفعت و علو مقام انسان است. پس ‍ تواضع كنيد».

و در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تاكيد شده است كه:

تَوَاضَعُوا لِمَن تتعلَّمون منه (1188).

«در برابر كسى كه از او علم مى آموزيد، موظف به تواضع و فروتنى هستيد».

حرمت گذارى و تواضع براى استاد تا آن جا اهميت دارد كه در روايتى كه در مباحث قبل نيز به آن اشاره شد رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

مَن علَّم اَحَدا مَساءلَة مَلَكَ رِقَّه، قيل: اءيَبيعُهُ و يَشتَرِيه؟ قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: لا بَل يَاءمُرُهُ و يَنهَاهُ (1189).

«اگر كسى به ديگرى يك مساءله بياموزد، يا سخنى از يك علم به او بياموزد، مالك او خواهد بود. رواى سوال كرد: آيا مالكيت او به نحوى است كه مى توان او را خريد و فروش كرد؟ حضرت فرمودند: خير، بلكه مى تواند بر او امر و نهى كند».

نكته ديگر اين كه در گفتگو با استاد آداب و ادب را رعايت كند؛ به اين ترتيب كه هم در حضور او و هم در پشت سر او، وقتى مى خواهد از وى ياد كند نام او را با احترام ذكر كند؛ و اگر در حضور او سخن مى گويد، او را با صيغه جمع مورد خطاب قرار دهدو روش ها و سنت هاى متعارف و معمول ادبيات عاميانه را در گفتگو با او به كار نبرد.

مطلب چهارم اين كه هرگز بر خلاف راى استاد در حضور او اظهارنظرى نكند، بلكه اگر نظرى، خلاف راءى او دارد، به عنوان سوال از او بپرسد نه اين كه به گونه اى مخالفت خود را با راءى استاد اظهار كند.

قرآن داستان مفصلى را از حضرت خضر و موسى عليه‌السلام آورده است كه وقتى آن پيامبر اولوالعزم الهى خضر عليه‌السلام را به معلّمى و استادى برگزيد، چگونه رعايت حرمت او را مى كرد. (1190)

حق ديگرى كه در كلام مرحوم شهيد ثانى ذكر شده اينست كه اگر استاد لغزشى يا سوءخلقى، در برخورد با او يا ديگران دارد، براى علم آموزى تحمل كند و هرگز نسبت به آن اعتراضى به زبان جارى نكند. اساسا اگر بخواهد نسبت به اينگونه مسائل حساسيت نشان دهد، چه بسا توفيق علم آموزى از او سلب مى شود. در روايتى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده كه:

مَن لَم يَصبِر عَلَى ذُلِّ التَّعَلُّمِ سَاعَة بَقِىَ فِى ذُلِّ الجَهلِ اَبَدا (1191).

«هركس لحظه اى بر ذلت پرسش كردن صبر نكند، تا ابد بر ذلت نادانى بماند».

نوعى ذلت در سوال كردن نهفته است، آن هم از كسى كه داراى حسنات اخلاقى نيست، يا فاقد بعضى از حسنات اخلاقى است. اما شرافت علم به گونه اى است كه انسان تشويق شده است كه با همه مشقت ها، عيوب استاد را تحمل كرده، نسبت به آن اعتراض نكند.

مطلب ديگرى كه مرحوم شهيد ثانى بيان مى فرمايند اين است كه اگر در مجلس درس شركت مى كند، قبل از حضور استاد، در مجلس او حاضر باشد و در انتظار استاد بماند و هرگز بعد از استاد وارد كلاس نشود كه در حقيقت اين خود نوعى احترام گذاشتن است كه وقتى استاد وارد مجلس ‍ درس مى شود، ديگران براى حرمت او از جاى برخيزند تا اجلال و تكريمى باشد براى استاد.

اگر مى خواهد به مجلس خصوصى استاد وارد شود، هرگز بدون اجازه و اذن او نباشد. البته اين يك دستور عام است كه اگر انسان مى خواهد به خانه ديگرى و به مجلس و محفل خصوصى ديگران وارد شود، حتما بايد اجازه بگيرد اما اين ويژگى براى استاد به خاطر حرمت بيشتر استاد است.

نكته ديگرى كه مرحوم شهيد ثانى مى فرمايند اينست كه انسان وقتى به حضور استاد وارد مى شود، چه در مجلس خصوصى يا در مجلس عمومى او، با لباس مرتب و تميز وارد شود و قلب و فكر خود را از آلودگى ها منزه كند، همان گونه كه به مكانى مقدس گام مى نهد. بايد محضر استاد براى او از قداست خاصى برخوردار باشد و همه آدابى را كه مثلا براى ورود به مسجد، يا ورود به يك زيارتگاه رعايت مى كند، براى درك محضر استاد نيز رعايت كند.

يكى ديگر از حقوقى كه در كتاب مرحوم شهيد ثانى آمده، اينست كه اگر براى درس به محضر استاد مى رود و او هنوز به مجلس درس نيامده، به خود اجازه ندهد كه استاد را از خلوت خود بيرون آورد اگر در حال استراحت است نبايد آرامش او را مختل كند؛ بايد صبر كند تا او استراحتش ‍ كامل شود، يا اگر خواب است صبر كند تا بيدار شود.

نكته ديگرى كه مرحوم شهيد ذكر مى فرمايد اينست كه به هنگام نشستن در محضر استاد، آداب نشستن در حضور بزرگان را كاملا رعايت كند؛ يا سكوت كامل و خشوع و حتى در بعضى از كلمات آمده است كه روى دو زانو بنشيند، تكيه ندهد و حتى در بعضى از تعبيرات آمده است كه پا را روى پاى ديگر نياندازد، هرگز در كنار استاد قرار نگيرد، بلكه روبروى او بنشيند.

نكته ديگرى كه در كلام مرحوم شهيد در شمار حقوق معلم و استاد آمده ايسنت كه هنگام سخن گفتن علاوه بر رعايت نكات قبل، نبايد صدا را بلند كند، در محضر استاد بيش از ضرورت، حرف نزند و سخنان مضحك و تعبيراتى كه شايسته نيست از او صادر نشود و تا مادامى كه استاد اجازه نداده است لب به سخن نگشايد و مراقب باشد در محضر استاد از كسى غيبت نكند و اين همان نكته اى است كه در فرمايش امام سجاد عليه‌السلام آمده است؛ كه حضرت فرمودند:

و لا تَغتَابَ عِندَهُ اَحَدا (1192).

علاوه بر اينكه نفس غيبت و بدگويى ديگران ممنوع و حرام است و در آيات كريمه قرآن و روايات معصومين عليهم‌السلام از غيبت مومن و مسلمان به شدت نهى شده است، يك ويژگى خاصى براى ارتكاب اين گناه در محضر استاد ذكر شده است كه علاوه بر حرمت شرعى آن، به نوعى موجب هتك حرمت معلم و استاد مى شود. مطلب ديگرى كه در فرمايش ‍ امام سجاد عليه‌السلام آمده و مرحوم شهيد در زمره حقوق استاد بيان مى كند، اينست كه:

و لا تُحَدِّث فِى مَجلِس اَحَدا (1193).

«در محضر استاد با ديگرى سخن نگويد».

به نظر مى رسد كه ذكر بعضى از اين نكته ها، براى اينست كه محوريت استاد و معلم در مجلسى كه حضور دارد، حفظ شود و از طرفى گفتگوى افراد با يكديگر، يك نوع بى حرمتى به معلم و مربى است.

ديگر اينكه، هرگاه از استاد سوال و استفتا مى شود، متعلم و شاگرد حق پاسخگويى به خود ندهد و پاسخ و جواب را به عهده استاد بگذارد.

اينها نكات بسيار ظريفى است كه بيانش در زمره مسائل اخلاقى و حقوقى يك مكتب، حكايت از عمق انديشى مربيان و معلمان آن مكتب و تفكر دارد.

مطلب ديگرى كه در ضمن سخنان امام سجاد عليه‌السلام آمده و مرحوم شهيد هم در زمره حقوق معلم آورده است اينست كه:

و اءِن تَدفَع عَنه اءِذَا ذُكِرُ عندكَ بِسُوء (1194).

«اگر كسى در حضور تو از استاد و معلم به زشتى ياد كرد از او دفاع كنى».

يعنى متعلّم و محصّل بايد آنچنان حريم استاد نگه دارد كه اگر در غياب او كسى به زشتى و بدى از او ياد مى كند، از او دفاع كند و حريم او را پاس دارد. البته اين يك دستور كلّى است كه هيچ مؤمنى نبايد اجازه دهد كه در محضر او از مؤمن ديگر غيبت و بدگويى شود و در برخى روايات دفاع از مؤمن، به منزله صدقه است به خصوص كه اگر آن مؤمن، حق استادى نيز بر ذمّه انسان داشته باشد.

دوستى با دوستان و دشمنى با دشمنان استاد

مطلب ديگرى كه در بيان امام سجاد عليه‌السلام آمده اينست كه:

و لا تُجِالُس لَهُ عَدوّا و لا تُعَادِى لَهُ وَلِيّا (1195).

«با كسانى كه با استاد و مربى دشمنى دارند، مجالست و مرافقت نداشته باشد، و با كسانى كه در زمره دوستان استادند، دشمنى نورزد».

بايد گفت كه اين مطلب، يك نكته بسيار ظريف و دقيق اخلاقى است كه به خاطر لطافت و حساسيت روح انسانى، اگر كسى ببيند دوست او نسبت به دوستان و يارانش، دشمنى و نسبت به دشمنانش، دوستى مى كند، بالطبع آزرده مى شود. بنابراين بايد مراقب باشد هر نوع اقدام، حركت و فعلى را كه باعث آزردگى مربى و استاد مى شود انجام ندهد. صرف نظر از سخنان گوهربار امام سجاد عليه‌السلام به روايتى كه در اين باره وارد شده توجه مى كنيم؛ مى فرمايند:

اءصدِقَاؤُكَ ثَلاثَة و اءَعداؤُك ثَلاثة، فاءصدقاؤُك: صديقُك و صديقُ صديقِك، و عدوُّ عدوِّك، و اءعداؤُك: عدوُّك، و عدوُّ صديقِك و صديقُ عدوِّك (1196).

دوستان را سه قسم دانسته اند و دشمنان را هم سه قسم. دوستان: يكى كسانى كه به عنوان دوست، رفيق و يار انسان اند؛ كه بدون واسطه با خود انسان ارتباط دوستى و صميميت دارند؛ ديگر كسانى كه دوست دوست انسان اند؛ و سوم كسانى كه دشمن دشمن انسان اند، دشمن دشمن انسان هم در زمره دوستان او به حساب مى آيد. اگر شاگرد نسبت به هر يك از اين گروه ها مخالفت كند، توهين به استاد و آزار او است و از نظر اخلاقى در صورت ارتكاب، حق استاد رعايت نشده است و در ادامه روايت، دشمنان را برمى شمارد و مى فرمايد: دشمن تو كسى است كه بى واسطه با تو دشمنى مى كند؛ ديگرى دشمن دوست توست و سوم دوست دشمن است كه او هم در زمره دشمنان انسان است. اگر دانش آموز و دانشجو با دشمن استاد دوستى كند، از نظر اجتماعى از دشمنان استاد تلقى شده و نوعى هتك حرمت و حق كشى استاد است.

اين ظرايف در كلام امام سجاد عليه‌السلام بيانگر اينست كه اگر در محضر استادى، تعليم گرفته ايم و علم آموخته ايم براى رعايت حقوق آن معلم و مربى بايد به همه ظرايف و نكات دقيقى كه بيان شد، توجه داشته باشيم (1197).

خداوند متعال، در سوره مباركه كهف، درباره برخورد موسى بن عمران عليه‌السلام با خضر پيامبر عليه‌السلام، داستانى را نقل مى فرمايد كه حاوى نكاتى دقيق و لطيفى است كه هم در بعضى از روايات به آنها اشاره شده است و هم مرحوم شهيد ثانى از آن استفاده هاى زيبايى براى بيان آداب تعليم و تعلم كرده است كه براى حسن ختام اين بحث بدان اشاره مى كنيم. قرآن اينگونه نقل مى كند:

فَوَجَدا عَبدا مِن عِبَادِنَا آتَينَاهُ رَحمَة مِن عِندِنَا و علَّمنَاهُ مِن لَدُنَّا عِلما# قال له موسى هَل اءَتَّبِعُكَ على اءَن تُعَلِّمنَ ممَّا عُلّمت رُشدا# قال انَّكَ لَن تَستَطيعَ مَعىَ صَبرا# و كَيفَ تَصبِرُ عَلى مَا لَم تُحِط بِهِ خُبرا# قال سَتَجِدُنِى اِن شاءَ اللّه صَابِرا و لا اَعصى لَكَ اَمرا (1198).

«در آن جا بنده اى از بندگان ما را يافتند كه رحمت و موهبت عظيمى از سوى خود به او داده، و علم فراوانى از نزد خود به او آموخته بوديم. موسى به او گفت: آيا از تو پيروى كنم تا از آن چه به تو تعليم داده شده و مايه رشد و صلاح است، به من بياموزى؟ گفت: تو هرگز نمى توانى با من شكيبايى كنى، و چگونه مى توانى در برابر چيزى كه از رموزش آگاه نيستى شكيبا باشى؟! موسى گفت: به خواست خدا مرا شكيبا خواهى يافت؛ و در هيچ كارى مخالفت فرمان تو نخواهم كرد».

اين آيات، مورد دقت اهل نظر، بويژه مرحوم شهيد ثانى قرار گرفته و درباره رعايت حرمت استاد نكات جالبى را از اين آيات استفاده كرده است؛ يكى از آن نكات اينست كه حضرت خضر عليه‌السلام با اين كه از انبياى الهى است، و موسى عليه‌السلام نيز پيامبر اولوالعزم و صاحب كتاب تورات است كه از جانب حق تعالى بر او وحى شده است، و شرافت خود را نسبت به خضر مى داند، اما چون قرار است، علومى را كه نمى داند و بر آنها وقوف ندارد از او بياموزد، بنابراين درخواست موسى از حضرت خضر عليه‌السلام در قالب اين عبارت بيان مى شود:

هل اءَتَّبِعُكَ على اءَن تُعَلِّمن ممَّا عُلِّمت رشدا (1199).

«آيا اجازه مى دهى كه من از تو پيروى و متابعت كنم؟»

در اينجا خود را تبع و مطيع او قرار مى دهد، از اينرو وقتى انسان خود را پيرو و تابع ديگرى تلقى مى كند، بالطبع براى مطبوع و كسى كه مى خواهد از او متابعت كند، حرمت بيشترى قائل است، شاءنى خاص براى او قائل مى شود كه خود را تبع او به حساب مى آورد.

اينست كه از او استيذان و استجازه مى كند و مى گويد: آيا اجازه مى دهيد از شما اجازه كنم؟ در حقيقت اين يك نوع مبالغه در تواضع و فروتنى است.

مطلب سومى كه از اين آيه شريفه استفاده مى شود اينست كه حضرت موسى عليه‌السلام خود را در مقابل مقام عالمى او جاهل به حساب مى آورد و مى گويد: آيا اجازه مى دهيد شما را متابعت كنم تا تو به من آنچه را نمى دانم، بياموزى اينجا هم ناظر به اين نكته است كه خود را نسبت به دانش و علم استاد، بايد جاهل به حساب بياورد.

نكته چهارم در اين آيه شريفه اينست كه وقتى شاگرد درخواست مى كند و اجازه مى گيرد كه از علوم استاد استفاده كند؛ همانگونه كه خدا به او عنايت كرده و او را عالم قرار داده است، او نيز اجازه تحصيل علم به شاگرد داده و همان رفتارى را با شاگرد بكند كه خداوند با او كرده است؛ يعنى همانگونه كه خداوند اين لياقت را در استاد ديده است كه او را عالم قرار داده است، استاد نيز اين لياقت را در متعلم ببيند و اجازه دهد كه از سرچشمه علوم او بهره مند شود. مطلب ديگرى كه از اين آيه شريفه استفاده مى شود اينست كه حضرت موسى عليه‌السلام مى گويد: من اين علوم را براى كمال و رشد از تو فرامى گيرم؛ يعنى توجه به اين جهت داشته باشد كه يادگيرى، براى رشد و كمال نفسانى متعلم و محصل باشد. با يادگيرى علم، خود را تربيت كند و رشد كند؛ نه اينكه علم را براى رسيدن به جاه و مقام و احيانا مال و ثروت بياموزد.

نكته ديگرى كه از اين آيه شريفه استفاده شده است اين كه ممّا علمت يعنى بعضى از علوم تو را بياموزم؛ كه اين خود نوعى تواضع و فروتنى است؛ و تعريض به اينكه من نمى خواهم در تعالى و تكامل به اندازه تو رشد كنم، مى دانم كه اين مقدار قدرت ندارم بنابراين مى گويد: آيا اجازه مى دهيد كه بعضى از آنچه را كه تو مى دانى، فرابگيرم؟ و اهل ادب مى دانند كه يكى از معانى «من» تبعيض است. نكته ديگرى كه از اين آيات استفاده مى شود اينست كه مى گويد: درخواست مى كنم به من اجازه بدهيد من با فراگيرى علم از محضر تو به مرتبه رشد برسم؛ يعنى اگر اين علم را از تو نياموزم، رشد نخواهم كرد و اين يعنى گمراهى و ضلالت. خلاصه، اينكه موسى بن عمران عليه‌السلام، پيامبر اولوالعزم است و لياقت هاى شخصى و نفسى موسى او را به اين مرتبه و جلالت قدر رسانيده كه خدا او را شايسته پيامبرى، اولوالعزم و كليم اللّه قرار داده است، اما وقتى با خضر عليه‌السلام در مقام مربى برخورد مى كند، اينگونه از خود خضوع، فروتنى و تواضع نشان مى دهد تا جلال و مقام استاد رعايت شود.

به وضوح مى بينيم امام سجاد عليه‌السلام به همه اين نكاتى كه از آيات مذكور استفاده شد اشاره يا تصريح كرده اند.

## نيت خالص در فراگيرى علم

امام سجاد عليه‌السلام در پايان عبارات خود در اين حق، تعبيرى دارند كه بسيار قابل توجه است؛ مى فرمايند:

فاِذَا فَعَلتَ ذَلِكَ شَهِدَ لَكَ مَلائِكَةَ اللّه عزَّوجَل بِاَنَّكَ قَصَدتُهُ و تَعَلَّمتَ عَلَّمَهُ للّه جلَّ اسمُهُ لا لِلنَّاس (1200).

اگر در علم آموزى، حقوق استاد و معلم را رعايت كردى؛ يعنى صدايت را به روى او بلند نكردى، به هنگام سوال ديگران از او، تو پيش جوابى نكردى، در محضر و مجلس او از كسى سخن نگفتى، از غيبت ديگران در محضر او خوددارى كردى، عيوب احتمالى او را پوشيده داشتى، مناقب و كمالات او را ابراز و اظهار داشتى، با دشمنان او همنشينى نكردى، دوستان او را دشمنى نكردى، و ساير دقايقى كه در كلام امام آمده است، ملائكه شهادت مى دهند كه قصد تو از آموختن، فقط خدا بوده است نه مردم؛ يعنى اين كار تو به منزله يك عمل عبادى در پرونده تو ضبط شده است. به عبارت ديگر، تزكيه دل از همه شوائب و داشتن نيت خالص در فراگيرى تاءثير مستقيم دارد؛ امام عليه‌السلام فرمودند:

و تُزَكَّى له قَلبَكَ و تُجَلِّى له بَصَرَك بِتَركِ اللَّذَّاتِ و نَقصِ الشَّهَوَات.

«بايد كه با چشم پوشى از تمنيات نفسانى، قلب را پاكيزه كنى تا در يادگيرى مومن باشى؛ زيرا نيت خالص و قلب پاك علاوه بر اينكه انسان را به آداب صحيح اخلاقى مودب مى سازد؛ به گونه اى كه حقوق واجب را مراعات نمايد، در روح دادن و حيات بخشيدن به تعليم و علم آموزى نيز نقش به سزايى ايفا مى كند. نيت خالص موجب مى شود كه در محكمه قيامت و دادگاه عدل الهى، ملائكه اين شاهدانى كه امروز براى ما قابل رؤ يت نيستند و بر اساس ناموس آفرينش بر همه اسرار و ضمائر انسان ها آگاهند بر اين نيت خالص و پاك شهادت دهند و اين شهادت، ميزان و ترازوى اعمال خير انسان را سنگين مى كند؛ زيرا بر اساس معارف اسلامى، همه نعمتها و عطاياى الهى در قيامت محاسبه دقيق شده و از همه آنها سؤ ال مى شود و اگر حاكم و قاضى قيامت كه ذات ذوالجلال الهى است با انكار زبانى انسان ها مواجه شود، هر يك از اعضا و جوارح را به شهادت مى طلبد.

اليَوم نَختِمُ عَلى اءفواهِهِم و تُكَلِّمُنَا اءَيدِيهِم و تَشهَدُ اءَرجلهم بما كانوا يَكسِبون (1201).

«امروز بر دهانشان مهر مى نهيم، و دستهايشان با ما سخن مى گويند و پاهايشان كارهايى را كه انجام مى دادند شهادت مى دهند».

و براى پاسخ ‌ها و مدعاهاى ديگر نيز مطالبه برهان و شاهد مى كند و گاه علاوه بر شهادت اعضا و جوارح، مكان و زمان را به سخن مى آورد، گاهى ملائكه و نيروهاى نامرئى خلقت را به شهادت مى طلبد و گاه نيز خود شهادت مى دهد كه امام جواد عليه‌السلام در اين باره فرمودند:

اتَّقُوا مَعَاصِىَ اللّه فى الخَلَوَات فانَّ الشَّاهِدَ هُوَ الحاكم (1202).

«در خلوت از خدا بترسيد؛ زيرا كسى كه الان شاهد همه اتفاقات است، در روز قيامت، خود قاضى خواهد بود».

در مواردى تصريح شده كه ملائكه، شهادت بر صدق نيت و راستگويى مدعى مى دهند؛ مثلا وقتى سوال مى شود:

عن شَبَابك فيما ابلَيتَهُ و عن عُمرك فيما اَفنَيتَهُ (1203).

«جوانى خود را چگونه به پيرى رساندى و عمر خود را در چه راهى صرف كردى».

اگر بگويد: مشغول تحصيل و يادگيرى و تعلم بودم؛ مى گويند: براى چه آموختى و چه آموختى؟ اينجا ملائكه شهادت مى دهند كه ما شاهديم كه او در يادگيرى نيّتش خالص، منزه و دور از همه شوائب و آلودگى ها بود.

## علم و عالم حقيقى از ديدگاه روايات

اگر علمى كه براى خود و ديگران و جامعه انسانى بالغ باشد، با نيت خالص، تحصيل شود، يكى از بزرگترين عبادات در پرونده انسان است. امام سجاد عليه‌السلام در پايان اين حق مى فرمايند:

اگر قصد تو از آموختن علم فقط خدا بود و علم را براى او آموختى نه براى مردم، و خودنمايى و قدرت طلبى و كسب مال و ثروت، اين كار قيمت و ارزش پيدا مى كند و در پيشگاه الهى به خصوص در قيامت؛ همان روزى كه به چيزهاى كمتر و كوچك تر از آن محتاجيم، براى انسان نافع خواهد بود. البته درباره شهادت، نكات دقيق ديگرى نيز وجود دارد كه از حوصله بحث ما خارج است.

در انتها، لازم است به اين نكته هم توجه شود كه در علم، سرّ عمل مستتر است. چون علم يك گوهر از مقوله معنا و از معنويات است، اگر با عمل به آن از آن گوهر قدرشناسى شود و حرمت آن پاسدارى شود، به انسان فايده و منفعت مى رساند بنابراين امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

العلم مقرون الى العمل فمَن علم عمل و مَن عَمل عِلم و العلم يهتف بالعمل فانَّ اَجابه و الا ارتَحل عنه (1204).

«علم همراه با عمل است پس هركس علم پيدا كرد عمل مى كند و هر كه عمل داشت از روى علم است. علم، عمل را صدا مى زند، اگر او صحيح پاسخ گويد؛ يعنى به علمش عمل كند، ماندگار و مفيد است؛ و اگر به علمش عمل نكند، اين علم براى او منفعتى نخواهد داشت».

علم بايد مقرون به عمل باشد كه در اين صورت ارزش خواهد يافت. علم، نورى از انوار الهى است كه خدا در دل هر كس كه استعداد آن را داشته باشد، مى تاباند؛ و منتها اگر عالم اين نور را به زينت عمل بيارايد، ماندگار است.

اَوحى اللّه تبارك و تعالى الى داود عليه‌السلام: انَّ اَهون ما اَنَا صانِع بِعالِم غَيرِ عامِل بِعِلمِهِ اَشَدُّ مَن سَبعِينَ عُقوبَة اَن اَخرَج مِن قَلبِهِ حَلاوَةَ ذِكرِى (1205).

«خداوند به داوود عليه‌السلام وحى كرد كه كمترين و كوچك ترين كارى كه من نسبت به عالم بى عمل انجام مى دهم، شدت و اهميتش از هفتاد عقوبت بالاتر است و آن عقوبت اين است كه از قلب او شيرينى ياد خود را مى گيرم».

در ادامه روايت آمده است:

والعالم حقّا هوَ الَّذى يَنطِقُ عنه اَعمالَهُ الصَّالِحَة، و اءَورادَهُ الزَّاكية و صَدَقُهُ و تقواهُ، لا لسانه و تَصَاوله و دَعواه (1206).

«عالم كسى است كه رفتار و اعمالش به دانش و دانايى او شهادت مى دهند و پاكيزگى و تقواى او بايد گواه علم و دانش او باشد؛ نه ادعا، هيمنه و شكل و قيافه او».

در روايات مى خوانيم:

انَّ العالِمُ اذا لم يَعمَل بِعِلمِهِ زَلَّت مَوعِظِتِه على القلوب كما يَزِلُّ المَطَرِ عن الصَّفا (1207).

«عالمى است كه به علمش عمل نكند، مواعظ و سخنانش، در دلها بى اثر است؛ مانند بارانى كه بر سنگ سخت ببارد».

و در نكوهش علم بدون عمل آمده است:

العِلم الَّذى لا يعمل به كَالكَنزُ الَّذى لا يُنفَقُ منه، اَتعَب صاحبه نفسه فى جَمعِهِ و لم يَصِلُ الى نَفعِهِ (1208).

«علمى كه به آن عمل نشود مانند گنجى است كه از آن انفاق نمى شود. صاحب و مالك آن گنج، خود را در جمع آورى اين گنجينه به زحمت و تعب انداخته، اما نمى تواند از منافع آن گنج بهره مند شود».

و يا در احاديث آمده است:

مثل الَّذى يَعلَم الخَير و لا يَعمل به مثل السِّراج يُضِيى ء للنَّاس و يُحرِقُ نَفسِه (1209).

«كسى كه عالم است اما به علم عمل نمى كند، مانند چراغى است كه مى سوزد و ديگران از نور او بهره مى برند، اما خود را نابود مى كند».

بنابراين؛ علم مفيد آن است كه هم به ديگران روشنايى مى بخشد و هم دل خود انسان را روشن مى كند.

(پايان جلد اول)

## پی نوشت ها:

1- كافى، ج 1، ص 446، ارشاد، ج 2، ص 137.

2- اعلام الورى، ص 256، بحارالانوار، ج 46، ص 13، حديث 26 و 27.

3- كشف الغمّه، ج 2، ص 73.

4- اعلام الورى، ص 256، مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 189.

5- بحارالانوار، ج 7، حديث 18، سير اعلام النبلاء، ج 4، ص 386.

6- بحارالانوار، ج 46، ص 152، حديث 14.

7- لعق؛ يعنى لحس (ليسيدن)؛ اگر انسان انگشتانش را بليسد مى گويند: لعق (مجمع البحرين، ج 5، ص 233).

8- تحف العقول، ص 245، بحارالانوار، ج 44، ص 383، ج 75، ص 117، حديث 2.

9- نهج البلاغه، ص 25، خطبه 56.

10- نهج البلاغه، ص 77، خطبه 150.

11- بحارالانوار، ج 52، ص 190، حديث 21.

12- مروج الذّهب، ج 3، ص 77 - 81.

13- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 15، ص 242.

14- شايد خوانندگان با خصوصيات تاريخى اين مرد ددمنش و خون آشام تاحدودى آشنا باشند، مى گويند: وقتى به مكه لشكركشى كرد، آنقدر در مكه آدم كشته بود كه خون در كوچه هاى مكه جارى شده بود، (تاريخ ‌الاسلام، ج 5، ص 311 و 312، البدايه و النهايه، ج 8، ص 363).

15- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 13، ص 242 (با اندكى تفاوت).

16- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 15، ص 242.

17- مردم مدينه در سال 63 ه. ق يزيد را از خلافت خلع كردند و امور مدينه را به دست عبداللّه انصارى سپردند، همه افراد بنى اميه و بنى مروان را - كه بيش از هزار نفر بودند - از مدينه اخراج كردند. يزيد دوازده هزار نفر را بفرماندهى مسلم بن عقبه، براى سركوبى مردم مدينه گسيل داشت، مردم مدينه تحت فرماندهى عبداللّه بن حنظله و پسرانش مقاومت كرده اند كه به قيام خونين و معروف «حره» منجر گرديد. در اين واقعه به دستور يزيد تا سه روز جان و مال و ناموس مسلمين مدينه بر لشكريان يزيد مباح اعلام شده بود، در همان سال چهار هزار دختر به خانه بخت نرفته، فرزند به دنيا آوردند. عمال يزيد از مردم خواستند تا با وى به عنوان عبيد يزيد بيعت نمايند. (مروج الذهب، ج 3، ص 78 و 79، كامل ابن اثير، ج 4، ص 111 - 120، بحارالانوار، ج 38، ص 193).

18- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 15، ص 242.

19- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 15، ص 242.

20- سوره هود، آيه 46.

21- عقد الفريد، ج 5، ص 37.

22- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 4، ص 104.

23- عمدة الطالب، ص 174.

24- سير اعلام النبلاء، ج 4، ص 387، مختصر تاريخ دمشق، ج 17، ص 231.

25- سير اعلام النبلاء، ج 4، ص 389.

26- سير اعلام النبلاء، ج 4، ص 391.

27- مختصر تاريخ دمشق، ج 17، ص 238، حلية الاولياء، ج 3، ص 136.

28- مختصر تاريخ دمشق، ج 17، ص 239، كشف الغمّه، ج 78 حلية الاولياء، ج 3، ص 136.

29- مختصر تاريخ دمشق، ج 17، ص 244.

30- مختصر تاريخ دمشق، ج 17، ص 244.

31- سير اعلام النبلاء، ج 4، ص 398.

32- سير اعلام النبلاء، ج 4، ص 398.

33- تاريخ اسلام، ج 6، ص 438، سير اعلام النبلاء، ج 4، ص 398 (با اندكى اختلاف).

34- بحارالانوار، ج 46، ص 125، حديث 17.

35- مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 183 - 185.

36- كشف الغمّه، ج 2، ص 92.

37- كشف الغمه، ج 2، ص 81.

38- سوره انعام، آيه 124.

39- مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 177.

40- كشف الغمّه، ج 2، ص 101، مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 171 (با اندكى تفاوت).

41- ارشاد، ج 2، ص 149.

42- بحارالانوار، ج 46، ص 88.

43- كشف الغمّه، ج 2، ص 107.

44- سوره آل عمران، آيه 134.

45- سوره آل عمران، آيه 134.

46- سوره آل عمران، آيه 134.

47- اعلام الورى، ص 262، ارشاد، ج 2، ص 146 (با اندكى تفاوت).

48- كشف الغمه، ج 4، ص 81.

49- كافى، ج 1، ص 35، حديث 6.

50- نهج البلاغه، ص 4، خطبه 1.

51- سوره روم، آيه 30.

52- سوره يس، آيه 60.

53- تحف العقول، ص 256 - 272.

54- سوره آل عمران، آيه 69.

55- سوره رعد، آيه 15.

56- سوره حج، آيه 18.

57- سوره الرحمن، آيه 6.

58- سوره مائده، آيه 9.

59- سوره نساء، آيه 13.

60- سوره يونس، آيه 15.

61- سوره انسان، آيه 10.

62- سوره سجده، آيه 16.

63- سوره اعراف، آيه 56.

64- عوالى اللئالى، ج 2، ص 11، حديث 18، بحارالانوار، ج 67، ص 186 (با اندكى تفاوت).

65- تحف العقول، ص 246.

66- كافى، ج 2، ص 84، حديث 5.

67- لمعة البيضاء، ص 169.

68- بحارالانوار، ج 70، ص 158، حديث 1.

69- محجّة البيضاء، ج 1، ص 377.

70- سوره رعد، آيه 28.

71- سوره ص، آيه 77 و 78.

72- بحارالانوار، ج 11، ص 142، حديث 8.

73- سوره ص، آيه 79.

74- سوره ص، آيه 80 و 81.

75- سوره ص، آيه 82 و 83.

76- بحارالانوار، ج 11، ص 141، حديث 7.

77- سوره بيّنه، آيه 5.

78- سوره كهف، آيه 110.

79- بحارالانوار، ج 67، ص 242، حديث 10.

80- شرح الرضى، ج 2، ص 129.

81- اختصاص، ص 341.

82- بحارالانوار، ج 97، ص 330، حديث 29.

83- صحيفه سجاديه، ص 110 (دعاى بيستم).

84- سوره كهف، آيه 103 - 105.

85- بحارالانوار، ج 69، ص 321، حديث 37.

86- بحارالانوار، ج 69، ص 321، حديث 12.

87- نهج البلاغه، ص 193، حكمت 46.

88- كافى، ج 2، ص 313، حديث 1.

89- بحارالانوار، ج 69، ص 311، حديث 6.

90- كافى، ج 2، ص 314، حديث 6، بحارالانوار، ج 69، ص 321، حديث 37.

91- كافى، ج 2، ص 313، حديث 3، بحارالانوار، ج 69، ص 310، حديث 4، ص 317، حديث 26.

92- كافى، ج 2، ص 313، حديث 5.

93- بحارالانوار، ج 69، ص 320، حديث 24.

94- كافى، ج 2، ص 309، حديث 2.

95- سوره ماعون، آيه 4 - 7.

96- سوره نساء، آيه 142.

97- سوره بقره، آيه 264.

98- مجموعه ورّام، ص 195، بحارالانوار، ج 69، ص 303، حديث 50.

99- وسايل الشيعه، ج 1، ص 61، حديث 131، ص 72، حديث 160.

100- وسايل الشيعه، ج 1، ص 73، حديث 164.

101- بحارالانوار، ج 69، ص 304، حديث 51.

102- بحارالانوار، ج 69، ص 266، حديث 1.

103- كشكول شيخ بهايى، ج 1، ص 11.

104- انوار نُعمانيه، ج 2، ص 373.

105- محجّة البيضاء، ج 1، ص 397.

106- كشف الغمّة، ج 2، ص 106.

107- كشف الغمّة، ج 2، ص 74 و 75.

108- بحارالانوار، ج 67، ص 393، حديث 64.

109- بحارالانوار، ج 57، ص 299، حديث 5.

110- سوره اعراف، آيه 179.

111- تصنيف غررالحكم، ص 232، حديث 4641.

112- تصنيف غررالحكم، ص 233، حديث 4666.

113- تصنيف غررالحكم، ص 233، حديث 4666.

114- نهج البلاغه، ص 202، حكمت 149.

115- بحارالانوار، ج 2، ص 32، حديث 22.

116- تصنيف غررالحكم، ص 233، حديث 4655.

117- كافى، ج 1، ص 50، حديث 11.

118- سوره اسراء، آيه 13.

119- سوره مريم، آيه 67.

120- سوره انسان، آيه 1.

121- سوره حجر، آيه 26.

122- سوره سجده، آيه 7 و 8.

123- سوره علق، آيه 1 و 2.

124- سوره طارق، آيه 6 و 7.

125- سوره مؤمنون، آيه 12 - 14.

126- سوره الرحمان، آيه 1 - 4.

127- سوره تين، آيه 1 - 6.

128- سوره انسان، آيه 1 - 5.

129- سوره انسان، آيه 3.

130- سوره انسان، آيه 5.

131- سوره انسان، آيه 8.

132- تفسير فخر رازى، ج 30، ص 244.

133- سوره انسان، آيه 8 و 9.

134- سوره ليل، آيه 17 - 21.

135- بحارالانوار، ج 2، ص 266، حديث 3، مستدرك حاكم، ج 3، ص 118، حديث 4576 و 4577، سنن ترمذى، ج 5، ص 622، حديث 3788، مصابيح السنه، ج 4، ص 190، حديث 4816، مشكاة المصابيح، ج 3، ص 371، حديث 6153، كنزالعمال، ج 1، ص 173، حديث 873 و ص 185، حديث 943 و ص 186، حديث 945 (با اندكى اختلاف).

136- بحارالانوار، ج 75، ص 321، حديث 18 و ص 346، حديث 4 (با اندكى اختلاف).

137- بحارالانوار، ج 65، ص 319، حديث 1.

138- بحارالانوار، ج 8، ص 170، حديث 112.

139- تصنيف غررالحكم، ص 50، حديث 330.

140- سوره ق، آيه 18.

141- كافى، ج 2، ص 115، حديث 16، بحارالانوار، ج 68، ص 304، حديث 80.

142- كافى، ج 2، ص 115، حديث 13، بحارالانوار، ج 68، ص 302، حديث 77.

143- كافى، ج 2، ص 115، حديث 14.

144- محجّة البيضاء، ج 5، ص 215.

145- كافى، ج 2، ص 325، حديث 8.

146- كافى، ج 2، ص 323، حديث 3، بحارالانوار، ج 60، ص 206، حديث 39.

147- كافى، ج 2، ص 326، حديث 14.

148- كافى، ج 2، ص 359، حديث 1.

149- كافى، ج 2، ص 322، حديث 4.

150- سوره فرقان، آيه 72.

151- محجّة البيضاء، ج 5، ص 217.

152- سوره نحل، آيه 105.

153- سوره نحل، آيه 105.

154- بحارالانوار، ج 69، ص 263، حديث 47.

155- بحارالانوار، ج 69، ص 262، حديث 41، محاسن، ج 1، ص 209، حديث 372.

156- جامع الاخبار، ص 417، حديث 1157، سنن ترمذى، ج 4، ص 306، حديث 1971.

157- مستدرك الوسايل، ج 9، ص 88، حديث 10297، بحارالانوار، ج 74، ص 381، حديث 5.

158- مستدرك الوسايل، ج 9، ص 85، حديث 10287.

159- مستدرك الوسايل، ج 9، ص 89، حديث 10304.

160- بحارالانوار، ج 74، ص 231.

161- بحارالانوار، ج 69، ص 262، حديث 45.

162- سوره منافقون، آيه 1.

163- بحارالانوار، ج 69، ص 259، حديث 21، ج 74، ص 112، حديث 2.

164- بحارالانوار، ج 75، ص 305.

165- مستدرك الوسايل، ج 9، ص 88، حديث 10301.

166- بحارالانوار، ج 74، ص 67، حديث 6.

167- محجّة البيضاء، ج 5، ص 240.

168- كافى، ج 1، ص 30، حديث 4، وسايل الشيعه، ج 27، ص 25، حديث 33111.

169- بحارالانوار، ج 72، ص 223.

170- بحارالانوار، ج 72، ص 246، حديث 7، ص 248، حديث 15.

171- سوره حجرات، آيه 12.

172- بحارالانوار، ج 72، ص 224.

173- مجموعه ورّام، ص 123، صحيح مسلم، ج 4، ص 1577، حديث 2564.

174- ارشاد القلوب، ص 189، محجّة البيضاء، ج 5، ص 252.

175- سوره نور، آيه 19.

176- كافى، ج 2، ص 357، حديث 2.

177- كافى، ج 2، ص 358، حديث 1. بحارالانوار، ج 72، ص 168، حديث 40 و ص 216، حديث 16.

178- بحارالانوار، ج 72، ص 258، حديث 53.

179- تصنيف غررالحكم، ص 54، حديث 456.

180- تصنيف غررالحكم، ص 53، حديث 449.

181- مستدرك الوسايل، ج 11، ص 193، حديث 12721.

182- مجموعه ورام، ص 123.

183- تصنيف غررالحكم، ص 54، حديث 458.

184- محجّة البيضاء، ج 5، ص 254.

185- سوره نساء، آيه 112.

186- بحارالانوار، ج 72، ص 194، حديث 5.

187- صحيفه سجاديه، ص 113 (دعاى بيستم).

188- سوره قلم، آيه 11.

189- سوره همزه، آيه 1.

190- بحارالانوار، ج 68، ص 383، حديث 17.

191- بحارالانوار، ج 72، ص 212، حديث 1.

192- كافى، ج 300، حديث 1.

193- بحارالانوار، ج 72، ص 148، حديث 3.

194- كافى، ج 5، ص 63، حديث 3، وسايل الشيعه، ج 16، ص 157، حديث 3.

195- تصنيف غررالحكم، ص 52، حديث 388.

196- صحيفه سجاديه، ص 110 (دعاى بيستم).

197- محجّة البيضاء، ج 5، ص 283.

198- محجّة البيضاء، ج 5، ص 283.

199- محجّة البيضاء، ج 5، ص 284.

200- محجّة البيضاء، ج 5، ص 285.

201- بحارالانوار، ج 74، ص 150، حديث 84.

202- تصنيف غررالحكم، ص 74، حديث 1137.

203- محجّة البيضاء، ج 5، ص 285.

204- محجّة البيضاء، ج 5، ص 285.

205- محجّة البيضاء، ج 5، ص 285.

206- نهج البلاغه، ص 202، حكمت 148، ص 222، حكمت 392.

207- مصباح الشريعه، ص 260 - 262.

208- مشكاة الانوار، ص 302، حديث 938، محجّة البيضاء، ج 5، ص 192.

209- كافى، ج 2، ص 114، حديث 9.

210- مشكاة الانوار، ص 302، حديث 940، محجّة البيضاء، ج 5، ص 194.

211- محجّة البيضاء، ج 5، ص 194.

212- محجّة البيضاء، ج 5، ص 194.

213- بحارالانوار، ج 68، ص 284، حديث 38.

214- بحارالانوار، ج 68، ص 276، حديث 6.

215- كافى، ج 2، ص 114، حديث 6.

216- نهج البلاغه، ص 218، حكمت 329.

217- كافى، ج 2، ص 114، حديث 11.

218- صحيفه سجاديه، ص 113 (دعاى بيستم).

219- تصنيف غررالحكم، ص 176، حديث 3365.

220- بحارالانوار، ج 14، ص 331، حديث 71.

221- سوره عبس، آيه 24.

222- تفسير صافى، ج 5، ص 287.

223- سوره نحل، آيه 78.

224- سوره زمر، آيه 17 و 18.

225- سوره انعام، آيه 151 و 152.

226- بحارالانوار، ج 19، ص 8.

227- نهج البلاغه، ص 119، خطبه 193.

228- نهج البلاغه، ص 121، خطبه 193.

229- نهج البلاغه، ص 121، خطبه 193.

230- نهج البلاغه، ص 119، خطبه 193.

231- مستدرك الوسايل، ج 11، ص 207، حديث 12751.

232- محجّة البيضاء، ج 1، ص 179.

233- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 376، حديث 1626.

234- مستدرك الوسايل، ج 9، ص 121، حديث 10420.

235- مستدرك الوسايل، ج 9، ص 133، حديث 10463.

236- وسايل الشيعه، ج 12، ص 280، حديث 16306.

237- بحارالانوار، ج 72، ص 257، حديث 48.

238- بحارالانوار، ج 74، ص 89.

239- بحارالانوار، ج 72، ص 196، حديث 9.

240- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 376، حديث 1626.

241- بحارالانوار، ج 70، ص 157، حديث 2.

242- سوره اسراء، آيه 36.

243- سوره يس، آيه 65.

244- سوره فصلت، آيه 21.

245- مفاتيح الجنان، ص 104 (دعاى كميل).

246- بحارالانوار، ج 70، ص 375.

247- سوره نور، آيه 30 و 31.

248- بحارالانوار، ج 14، ص 325، حديث 38.

249- سوره حشر، آيه 16.

250- تفسير مجمع البيان، ج 6، ص 36 (جزء 28).

251- وسايل الشيعه، ج 20، ص 190، حديث 25395.

252- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 20، ص 262، حديث 36.

253- سوره نور، آيه 30.

254- سوره نور، آيه 31.

255- كافى، ج 5، ص 524، حديث 1.

256- تفسير فخر رازى، ج 20، ص 57، تفسير الميزان، ج 12، ص 277.

257- «مبغوض ترين چيزها نزد من طلاق است».

258- سوره طلاق، آيه 1.

259- سوره طلاق، آيه 1.

260- سوره نور، آيه 30.

261- سوره احزاب، آيه 59.

262- سوره احزاب، آيه 53.

263- سوره نور، آيه 31.

264- سوره احزاب، آيه 32.

265- مستدرك الوسايل، ج 14، ص 289، حديث 16741.

266- بحارالانوار، ج 68، ص 328، حديث 25.

267- نهج البلاغه، ص 195، حكمت 81، بحارالانوار، ج 1، ص 165، حديث 4.

268- بحارالانوار، ج 1، ص 164، حديث 1.

269- تصنيف غررالحكم، ص 26، حديث 5555.

270- تصنيف غررالحكم، ص 260، حديث 5560.

271- نهج الفصاحه، ج 2، ص 702، حديث 4340.

272- تصنيف غررالحكم، ص 55، حديث 481.

273- سوره يس، آيه 65.

274- سوره نور، آيه 27 و 28.

275- تفسير مجمع البيان، ج 5، ص 32 (جزء 18).

276- كافى، ج 5، ص 63، حديث 3.

277- ارشادالقلوب، ص 195.

278- نهج البلاغه، ص 206، حكمت 205.

279- نهج البلاغه، ص 195، حكمت 81.

280- بحارالانوار، ج 1، ص 164، حديث 1.

281- بحارالانوار، ج 1، ص 185، حديث 102.

282- بحارالانوار، ج 1، ص 180، حديث 67.

283- بحارالانوار، ج 1، ص 184، حديث 97.

284- كنزالعمال، ج 6، ص 447، حديث 16479.

285- محجّة البيضاء، ج 3، ص 404.

286- كافى، ج 2، ص 193، حديث 4، وسايل الشيعه، ج 16، ص 363، حديث 21769.

287- وسايل الشيعه، ج 16، ص 361، حديث 21763.

288- سوره انعام، آيه 153.

289- علم اليقين، ج 2، ص 1181.

290- سوره انعام، آيه 153.

291- تفسير دُرُّالمنثور، ج 3، ص 106.

292- سوره نور، آيه 35.

293- سوره نور، آيه 40.

294- سوره بقره، آيه 257.

295- معانى الاخبار، ص 32، حديث 1.

296- سوره آل عمران، آيه 31.

297- تفسير در المنثور، ج 2، ص 31.

298- سوره آل عمران، آيه 31.

299- تفسير درُّ المنثور، ج 2، ص 31.

300- تفسير در المنثور، ج 2، ص 31.

301- سوره انعام، آيه 153.

302- تفسير برهان، ج 1، ص 563، حديث 2.

303- بحارالانوار، ج 97، ص 330، حديث 29.

304- معانى الاخبار، ص 32، حديث 2.

305- الغدير، ج 2، ص 323، حديث 1، رياض النضره، ج 3، ص 137، صواعق المحرقه، ص 57.

306- الغدير، ج 2، ص 323، حديث 3، فرائد السمطين، ج 1، ص 289.

307- كشف الغُمّه، ج 1، ص 99، بحارالانوار، ج 39، ص 248، حديث 10.

308- بحارالانوار، ج 72، ص 376، حديث 34.

309- وسايل الشيعه، ج 8، ص 478، حديث 11215.

310- كشف الغمه، ج 2، ص 113.

311- كافى، ج 2، ص 45، حديث 2.

312- امالى صدوق، ص 149، حديث 4.

313- تفسير صافى، ج 1، ص 86.

314- نهج البلاغه، ص 37، خطبه 87.

315- سوره مومنون، آيه 73 و 74.

316- تهذيب الاحكام، ج 1، ص 53، حديث 153.

317- وسايل الشيعه، ج 1، ص 402، حديث 1046.

318- وسايل الشيعه، ج 1، ص 402، حديث 1046.

319- وسايل الشيعه، ج 1، ص 402، حديث 1046.

320- وسايل الشيعه، ج 1، ص 402، حديث 1046، بحارالانوار، ج 77، ص 319، حديث 12.

321- سوره مريم، آيه 71 و 72.

322- تفسير مجمع البيان، ج 4، ص 63 (جزء 16).

323- تفسير مجمع البيان، ج 4، ص 63، (جزء 16).

324- بحارالانوار، ج 8، ص 250.

325- بحارالانوار، ج 8، ص 249.

326- سوره انبياء، آيه 69.

327- سوره مريم، آيه 71.

328- سوره اسراء، آيه 29.

329- نهج البلاغه، ص 194، حكمت 70.

330- سوره فرقان، آيه 67.

331- سوره نساء، آيه 37.

332- سوره آل عمران، آيه 180.

333- مجموعه ورام، ص 179.

334- بحارالانوار، ج 70، ص 303، حديث 15.

335- وسايل الشيعه، ج 9، ص 40، حديث 11472.

336- مجموعه ورام، ص 179.

337- مستدرك الوسايل، ج 15، ص 256، حديث 18159، عوالى اللئالى، ج 1، ص 255، حديث 15.

338- وسايل الشيعه، ج 21، ص 541، حديث 27810.

339- بحارالانوار، ج 75، ص 335، حديث 2.

340- كنزالعمال، ج 6، ص 393، حديث 16217.

341- بحارالانوار، ج 89، ص 184، حديث 21.

342- بحارالانوار، ج 70، ص 307، حديث 34.

343- محجَّةُ البيضاء، ج 6، ص 61.

344- بحارالانوار، ج 68، ص 356، حديث 18.

345- مجموعه ورام، ص 179.

346- وسايل الشيعه، ج 21، ص 544، حديث 27821.

347- بحارالانوار، ج 70، ص 307، حديث 34.

348- سوره حشر، آيه 9.

349- محجَّةُ البيضاء، ج 6، ص 79.

350- كافى، ج 5، ص 63، حديث 3.

351- سوره حشر، آيه 9.

352- سوره بقره، آيه 207.

353- سوره انعام، آيه 151.

354- سوره اسراء، آيه 29.

355- احقاق الحق، ج 8، ص 618، الغدير، ج 5، ص 25.

356- بحارالانوار، ج 41، ص 23، حديث 16، الغدير، ج 5، ص 31، حديث 13.

357- بحارالانوار، ج 75، ص 321، حديث 18.

358- مستدرك الوسايل، ج 1، ص 146، حديث 220.

359- مستدرك الوسايل، ج 2، ص 401، حديث 2303، - بحارالانوار، ج 8، ص 170 حديث 112.

360- نهج البلاغه، ص 10، خطبه 16.

361- سوره بقره، آيه 143.

362- نهج البلاغه، ص 226، حديث 437.

363- تفسير فخر رازى، ج 30 ص 244.

364- بحارالانوار، ج 43، ص 82، حديث 4، كشف الغمه، ج 1، ص 468.

365- نهج البلاغه، ص 121، خطبه 193.

366- نهج البلاغه، ص 226، خطبه 437.

367- نهج البلاغه، ص 226، خطبه 437.

368- سوره انسان، آيه 8.

369- سوره مائده، آيه 55.

370- سوره بقره، آيه 207.

371- وسايل الشيعه، ج 17، ص 37، حديث 21918.

372- كشف الغُمّه، ج 1، ص 173.

373- مستدرك الوسايل، ج 13، ص 66، حديث 14763.

374- محجَّةُ البيضاء، ج 3، ص 204.

375- محجَّةُ البيضاء، ج 3، ص 204.

376- محجّة البيضاء، ج 3، ص 207.

377- سوره فرقان، آيه 23.

378- مفاتيح الجنان، ص 102 (دعاى كميل).

379- بحارالانوار، ج 90، ص 372 - 373.

380- ارشاد القلوب، ص 69.

381- وسايل الشيعه، ج 18، ص 120، حديث 23278.

382- مستدرك الوسايل، ج 9، ص 50، حديث 10170.

383- وسايل الشيعه، ج 18، ص 122، حديث 23284.

384- سوره بقره، آيه 279.

385- وسايل الشيعه، ج 18، ص 120، حديث 23280.

386- وسايل الشيعه، ج 18، ص 121، حديث 23280.

387- مستدرك الوسايل، ج 13، ص 24، حديث 14634.

388- مستدرك الوسايل، ج 13، ص 24، حديث 14632.

389- مستدرك الوسايل، ج 7، ص 378، حديث 8462.

390- مستدرك الوسايل، ج 7، ص 131.

391- مستدرك الوسايل، ج 13، ص 11، حديث 14581.

392- كافى، ج 5، ص 78، حديث 4، وسايل الشيعه، ج 17، ص 25، حديث 90. 218

393- وسايل الشيعه، ج 18، ص 123، حديث 23288.

394- وسايل الشيعه، ج 17، ص 283، حديث 22529.

395- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 8، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 17، ص 282، حديث 22528.

396- سوره مائده، آيه 42.

397- وسايل الشيعه، ج 17، ص 95، حديث 22067.

398- مستدرك الوسايل، ج 17، ص 353، حديث 21558.

399- بحارالانوار، ج 101، ص 247، حديث 11، مستدرك الوسايل، ج 17، ص 355، حديث 8.

400- سوره مائده، آيه 38.

401- كافى، ج 2، ص 285، حديث 22.

402- بحارالانوار، ج 100، ص 77، حديث 1.

403- وسايل الشيعه، ج 17، ص 426، حديث 22910

404- وسايل الشيعه، ج 17، ص 426، باب 36 از ابواب آداب التجاره.

405- وسايل الشيعه، ج 17، ص 421، حديث 1.

406- سوره بقره، آيه 172.

407- سوره اعراف، آيه 31.

408- بحارالانوار، ج 63، ص 331، حديث 7.

409- محجَّةُ البيضاء، ج 5، ص 150.

410- بحارالانوار، ج 63، ص 339، حديث 2.

411- محجَّةُ البيضاء، ج 5، ص 146.

412- كافى، ج 6، ص 269، حديث 4، وسايل الشيعه، ج 24، ص 239، حديث 30431.

413- كافى، ج 6، ص 270، حديث 10.

414- سوره علق، آيه 6 و 7.

415- كافى، ج 6، ص 270، حديث 11.

416- محجَّةُ البيضاء، ج 5، ص 151.

417- مجموعه ورّام، ص 108.

418- نهج البلاغه، ص 168، نامه 45.

419- كافى، ج 6، ص 269، حديث 9.

420- بحارالانوار، ج 63، ص 337، حديث 33.

421- مستدرك الوسايل، ج 7، ص 502، حديث 8744.

422- كافى، ج 6، ص 269، حديث 8.

423- كافى، ج 6، ص 269، حديث 7.

424- گلستان سعدى، ص 112 (باب سوم).

425- محجَّةُ البيضاء، ج 5، ص 146.

426- مستدرك الوسايل، ج 11، ص 137، حديث 12639.

427- جامع الاخبار، ص 517، حديث 1463.

428- جامع السعادات، ج 2، ص 7.

429- جامع السعادات، ج 2، ص 7.

430- محجَّةُ البيضاء، ج 5، ص 146.

431- محجة البيضاء، ج 5، ص 146.

432- جامع الاخبار، ص 517، حديث 1463.

433- بحارالانوار، ج 68، ص 178، حديث 26.

434- بحارالانوار، ج 59، ص 75، حديث 35.

435- بحارالانوار، ج 59، ص 68، حديث 18.

436- كافى، ج 6، ص 269، حديث 9.

437- جامع الاخبار، ص 270، حديث 733.

438- مستدرك الوسايل، ج 17، ص 440، حديث 21804.

439- ارشاد القلوب، ص 108.

440- بحارالانوار، ج 41، ص 23، حديث 16.

انّ الباقر عليه‌السلام قال: كان علىُّ بن الحسين عليه‌السلام يُصلِّى فى اليوم و الليلةِ اءلف ركعة كما كان يفعل اميرالمؤمنين عليه‌السلام كان له خمسمائةِ نخلة، فكان يُصلِّى عند كلِّ نخلة ركعتين (بحارالانوار، ج 41، ص 15، حديث 6).

441- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 1، ص 26.

442- بحارالانوار، ج 8، ص 363، حديث 41.

443- ارشاد القلوب، ص 108.

444- بحارالانوار، ج 70، ص 28.

445- مستدرك الوسايل، ج 16، ص 265، حديث 19840.

446- بحارالانوار، ج 72، ص 362.

447- سوره سباء، آيه 15.

448- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 11، ص 217.

449- سوره ابراهيم، آيه 34.

450- بحارالانوار، ج 63، ص 362، حديث 38.

451- بحارالانوار، ج 63، ص 360، حديث 34.

452- بحارالانوار، ج 63، ص 363، حديث 38.

453- وسايل الشيعه، ج 24، ص 355، حديث 30764، بحارالانوار، ج 63، ص 371، حديث 12.

454- وسايل الشيعه، ج 24، ص 362، حديث 39781، بحارالانوار، ج 62، ص 370، حديث 8.

455- كافى، ج 6، ص 273، حديث 2.

456- من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 227، حديث 38، وسايل الشيعه ج 24، ص 431، حديث 30984.

457- وسايل الشيعه، ج 24، ص 327، باب 45، از ابواب آداب مائده.

458- وسايل الشيعه، ج 24، ص 327، باب 405، حديث 30903.

459- وسايل الشيعه، ج 24، ص 234، باب 2، از ابواب آداب مائده.

460- وسايل الشيعه، ج 24، ص 234، باب 2، از ابواب آداب مائده.

461- وسايل الشيعه، ج 24، ص 398، باب 91، از ابواب آداب مائده.

462- وسايل الشيعه، ج 24، ص 401، باب 92، از ابواب آداب مائده.

463- وسايل الشيعه، ج 25، ص 174، باب 80، از ابواب الاطعمة المباحة.

464- وسايل الشيعه، ج 25، ص 239، باب 7، از ابواب الاشربة المباحة.

465- وسايل الشيعه، ج 25، ص 245، باب 9، از ابواب الاشربة المباحة.

466- وسايل الشيعه، ج 25، ص 239، باب 7، از ابواب الاشربة المباحة.

467- وسايل الشيعه، ج 25، ص 265، باب 14، از ابواب الاشربه المباحه.

468- سوره بقره، آيه 143.

469- نهج البلاغه، ص 193، حكمت 70.

470- بحارالانوار، ج 100، ص 220، حديث 23.

471- وسايل الشيعه، ج 20، ص 14، حديث 24901.

472- محجَّةُ البيضاء، ج 3، ص 54.

473- مستدرك الوسايل، ج 14، ص 153، حديث 21.

474- كافى، ج 5، ص 337، حديث 2، وسايل الشيعه، ج 20، ص 61، حديث 2537.

475- سوره بقره، آيه 187.

476- بحارالانوار، ج 100، ص 219، حديث 13.

477- بحارالانوار، ج 43، ص 117، حديث 24.

478- كافى، ج 5، ص 327، حديث 4.

479- وسايل الشيعه، ج 20، ص 21، حديث 24921.

480- كافى، ج 5، ص 328، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 20، ص 18، حديث 14913.

481- مستدرك الوسايل، ج 14، ص 156، حديث 16361.

482- سوره نور، آيه 32.

483- تفسير مجمع البيان، ج 5، ص 41 (جزء 18).

484- مستدرك الوسايل، ج 14، ص 173، حديث 16419.

485- مستدرك الوسايل، ج 14، ص 155، حديث 16359، جامع الاخبار، ص 272، حديث 743، بحارالانوار، ج 100، ص 221، حديث 27 - 29.

486- مستدرك الوسايل، ج 8، ص 223، حديث 9309، بحارالانوار، ج 75، ص 321، حديث 18.

487- امالى مفيد، ص 222.

488- كافى، ج 2، ص 87، حديث 5.

489- سوره روم، آيه 21.

490- كافى، ج 5، ص 329، حديث 6، وسايل الشيعه، ج 20، ص 19، حديث 24916.

491- تصنيف غررالحكم، ص 303، حديث 6927.

492- تصنيف غررالحكم، ص 304، حديث 6933.

493- تصنيف غررالحكم، ص 243، حديث 4931.

494- بحارالانوار، ج 67، ص 78، حديث 11.

495- مجموعه ورام، ج 1، ص 71.

496- وسايل الشيعه، ج 15، ص 280، حديث 20513.

497- بحارالانوار، ج 74، ص 237، حديث 1، تحف العقول، ص 89.

498- تصنيف غررالحكم، ص 304، حديث 6965.

499- تصنيف غررالحكم، ص 303، حديث 6926.

500- تصنيف غررالحكم، ص 241، حديث 4892.

501- تصنيف غررالحكم، ص 235، حديث 4723.

502- مجموعه ورام، ج 1، ص 67.

503- نهج البلاغه، ص 111، خطبه 191.

504- سوره اعراف، آيه 26.

505- بحارالانوار، ج 66، ص 19، حديث 1.

506- سوره نور، آيه 30 و 31.

507- جواهرالكلام، ج 13، ص 296.

508- سوره نور، آيه 58.

509- وسايل الشيعه، ج 20، ص 231، حديث 25506.

510- بحارالانوار، ج 101، ص 99، حديث 75.

511- وسايل الشيعه، ج 21، ص 485، حديث 27656.

512- وسايل الشيعه، ج 20، ص 231، حديث 27605.

513- وسايل الشيعه، ج 21، ص 230، حديث 27603.

514- وسايل الشيعه، ج 20، ص 134، حديث 25229.

515- مستدرك الوسايل، ج 15، ص 160، حديث 17857.

516- كافى، ج 2، ص 87، حديث 5.

517- مستدرك الوسايل، ج 15، ص 164، حديث 17871.

518- نهج البلاغه، ص 225، حكمت 421، بحارالانوار، ج 1، ص 160، حديث 37.

519- تصنيف غررالحكم، ص 63، حديث 823.

520- تصنيف غررالحكم، ص 307، حديث 7234.

521- تصنيف غررالحكم، ص 186، حديث 3543.

522- بحارالانوار، ج 75، ص 45، حديث 54.

523- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 20، ص 262، حديث 63.

524- كشكول شيخ بهائى، ج 1، ص 298.

525- سوره لقمان، آيه 16.

526- بحارالانوار، ج 94، ص 229.

527- بحارالانوار، ج 7، ص 364، حديث 96.

528- تفسير مجمع البيان، ج 4، ص 63 (16).

529- سوره عبس، آيه 34 - 37.

530- سوره معارج، آيه 7 و 6.

531- مفاتيح الجنان، ص 294 (دعاى افتتاح).

532- سوره مومنون، آيه 5 7.

533- كافى، ج 5، ص 544، حديث 9، وسايل الشيعه، ج 20، ص 309، حديث 25690.

534- وسايل الشيعه، ج 20، ص 310، حديث 25694.

535- خصال، ج 1، ص 120، حديث 109، وسايل الشيعه، ج 20، ص 318، حديث 25718.

536- كافى، ج 5، ص 544، حديث 2، وسايل الشيعه، ج 20، ص 329، حديث 25744.

537- وسايل الشيعه، ج 20، ص 329، حديث 25745.

538- سوره عنكبوت، آيه 28.

539- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 14، حديث 10، وسايل الشيعه، ج 20، ص 355، حديث 25814.

540- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 13، حديث 5، وسايل الشيعه، ج 20، ص 355، حديث 25815.

541- وسايل الشيعه، ج 20، ص 356، حديث 25817.

542- كافى، ج 5، ص 554، حديث 6، وسايل الشيعه، ج 20، ص 356، حديث 35819.

543- خصال، ج 1، ص 9، حديث 29، وسايل الشيعه، ج 20، ص 358، حديث 25824.

544- بحارالانوار، ج 92، ص 356 358، حديث 25.

545- مستدرك الوسايل، ج 11، ص 278، حديث 13006.

546- تصنيف غررالحكم، ص 186، حديث 3543.

547- تصنيف غررالحكم، ص 176، حديث 3365.

548- كافى، ج 5، ص 542، حديث 7، وسايل الشيعه، ج 20، ص 318، حديث 25719.

549- مفاتيح الجنان، ص 105 (دعاى كميل).

550- نهج البلاغه، ص 22، خطبه 42.

551- امالى صدوق، ص 366، بحارالانوار، ج 18، ص 335، حديث 36.

552- سوره بقره، آيه 24.

553- تفسير مجمع البيان، ج 4، ص 63 (جزء 16).

554- سوره فرقان، آيه 12.

555- سوره هود، آيه 107.

556- سوره همزه، آيه 6 و 7.

557- تفسير درالمنثور، ج 1، ص 78.

558- صحيفه سجاديه، ص 225 (دعاى سى و دوم).

559- سوره زمر، آيه 53.

560- سوره نساء، آيه 116.

561- بحارالانوار، ج 6، ص 21، حديث 16.

562- بحارالانوار، ج 75، ص 356، حديث 11.

563- امالى صدوق، ص 641.

564- وسايل الشيعه، ج 4، ص 34، حديث 4442.

565- من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 136، حديث 18.

566- كافى، ج 3، ص 265، حديث 6، جامع الاخبار، ص 183، حديث 446.

567- محجّة البيضاء، ج 1، ص 340.

568- محجّة البيضاء، ج 1، ص 340.

569- سوره نساء، آيه 103.

570- سوره نساء، آيه 43.

571- معانى الاخبار، ص 365، بحارالانوار، ج 70، ص 142، حديث 18.

572- مستدرك الوسايل، ج 4، ص 114، حديث 4267.

573- محجّة البيضاء، ج 1، ص 366.

574- سوره حمد، آيه 5.

575- كافى، ج 2، ص 16، حديث 3.

576- محجّة البيضاء، ج 1، ص 327.

577- محجّة البيضاء، ج 1، ص 349.

578- محجّة البيضاء، ج 1، ص 350.

579- وسايل الشيعه، ج 15، ص 216، حديث 20311.

580- كافى، ج 2، ص 83، حديث 3.

581- محجّة البيضاء، ج 1، ص 351.

582- محجّة البيضاء، ج 1، ص 351.

583- محجّة البيضاء، ج 1، ص 350.

584- محجّة البيضاء، ج 1، ص 351.

585- مستدرك الوسايل، ج 4، ص 93، حديث 4216، بحارالانوار، ج 81، ص 256، حديث 53.

586- محجّة البيضاء، ج 1، ص 397.

587- عدة الدّاعى، ص 151.

588- محجّة البيضاء، ج 1، ص 351.

589- محجّة البيضاء، ج 1، ص 352.

590- كافى، ج 3، ص 300، حديث 4، بحارالانوار، ج 81، ص 248، حديث 39.

591- سوره مومنون، آيه 1 و 2.

592- امالى صدوق، ص 531، حديث 3، بحارالانوار، ج 70، ص 158، حديث 1.

593- سوره احزاب، آيه 4.

594- مفاتيح الجنان، ص 207 (مناجات المحبين).

595- لمعة البيضاء، ص 169.

596- نهج البلاغه، ص 119، خطبه 193.

597- مفاتيح الجنان، ص 106 (دعاى كميل).

598- نهج البلاغه، ص 99، خطبه 179.

599- كشكول شيخ بهائى، ج 1، ص 187.

600- سوره مائده، آيه 54.

601- سوره بقره، آيه 165.

602- مجموعه ورام، ص 60.

603- امالى صدوق، ص 531، حديث 3، بحارالانوار، ج 70، ص 158، حديث 1.

604- وسايل الشيعه، ج 4، ص 72، حديث 4544، بحارالانوار، ج 72، ص 155، حديث 25.

605- سوره انفال، آيه 17.

606- مفاتيح الجنان، ص 206 (مناجات المريدين).

607- مفاتيح الجنان، ص 206 (مناجات المريدين).

608- مفاتيح الجنان، ص 207 (مناجات المريدين).

609- مفاتيح الجنان، ص 207 (مناجات المريدين).

610- مفاتيح الجنان، ص 207 (مناجات المريدين).

611- مفاتيح الجنان، ص 425 (دعاى عرفه).

612- مفاتيح الجنان، ص 425 (دعاى عرفه).

613- محجّة البيضاء، ج 1، ص 351.

614- سوره نساء، آيه 142.

615- وسايل الشيعه، ج 5، ص 464، حديث 7081.

616- تهذيب الاحكام، ج 1، ص 53، حديث 153، وسايل الشيعه، ج 1، ص 401، حديث 1046.

617- تهذيب الاحكام، ج 1، ص 53، حديث 153، وسايل الشيعه، ج 1، ص 401، حديث 1046.

618- مستدرك الوسايل، ج 1، ص 358، حديث 847، محجّة البيضاء، ج 1، ص 302.

619- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 26، حديث 9، وسايل الشيعه، ج 1، ص 377، حديث 996.

620- كافى، ج 3، ص 72، حديث 10، وسايل الشيعه، ج 1، ص 376، حديث 992.

621- محجّة البيضاء، ج 1، ص 350.

622- وسايل الشيعه، ج 4، ص 119، حديث 4674.

623- من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 140، حديث 6، وسايل الشيعه، ج 4، ص 123، حديث 4687.

624- تهذيب الاحكام، ج 2، ص 41، حديث 131، وسايل الشيعه، ج 4، ص 119، حديث 4673.

625- كافى، ج 2، ص 438، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 5، ص 5، حديث 5739.

626- مستدرك الوسايل، ج 3، ص 324، حديث 3697.

627- بحارالانوار، ج 94، ص 229.

628- وسايل الشيعه، ج 1، ص 381، حديث 1007.

629- وسايل الشيعه، ج 5، ص 194، حديث 6310.

630- سوره بقره، آيه 115.

631- سوره بقره، آيه 144.

632- محجّة البيضاء، ج 1، ص 389.

633- بحارالانوار، ج 81، ص 261، حديث 59.

634- مستدرك الوسايل، ج 4، ص 95، حديث 4220.

635- عوالى اللئالى، ج 1، ص 322، حديث 58، مستدرك الوسايل، ج 4، ص 101، حديث 4231.

636- محجّة البيضاء، ج 1، ص 377.

637- كافى، ج 5، ص 321، حديث 7، وسايل الشيعه، ج 5، ص 144، حديث 1755.

638- سوره بيّنه، آيه 5.

639- سوره كهف، آيه 110.

640- سوره شعراء، آيه 88 و 89.

641- سوره نساء، آيه 142.

642- بحارالانوار، ج 69، ص 226، حديث 1.

643- صحيفه سجاديه، ص 129 (دعاى بيستم).

644- تصنيف غررالحكم، ص 308، حديث 7081.

645- كافى، ج 2، ص 314، حديث 6، وسايل الشيعه، ج 1، ص 101، حديث 241.

646- تصنيف غررالحكم، ص 92، حديث 1605.

647- تصنيف غررالحكم، ص 92، حديث 1594.

648- سنن نسائى، ج 3، ص 258.

649- مفاتيح الجنان، ص 701 (زيارت مطلقه امام حسين عليه‌السلام).

650- نهج البلاغه، ص 9، خطبه 12.

651- كنز الاعمال، ج 3، ص 422، حديث 7261.

652- سوره هود، ايه 107.

653- صحيفه سجاديه، ص 87 (دعاى نهم).

654- كافى، ج 3، ص 310، حديث 7.

655- بحارالانوار، ج 69، ص 266، حديث 1.

656- بحارالانوار، ج 69، ص 93، حديث 3.

657- معانى الاخبار، ص 239، وسايل الشيعه، ج 12، ص 278، حديث 16300.

658- وسايل الشيعه، ج 12، ص 278، حديث 16300.

659- مستدرك الوسايل، ج 4، ص 123، حديث 4294.

660- كافى، ج 10، ص 117، حديث 8.

661- كافى، ج 1، ص 117، حديث 8.

662- تفسير امام عسكرى عليه‌السلام، ص 59.

663- مفاتيح الجنان، ص 451 (دعاى عرفه).

664- مستدرك الوسايل، ج 4، ص 96، حديث 4220.

665- نهج البلاغه، ص 119، خطبه 193.

666- مستدرك الوسايل، ج 4، ص 95، حديث 4220.

667- بحارالانوار، ج 14، ص 325، حديث 39.

668- بحارالانوار، ج 14، ص 328، حديث 55.

669- بحارالانوار، ج 14، ص 327، حديث 51.

670- سوره نازعات، آيه 40 و 41.

671- سوره بقره، آيه 218.

672- سوره عنكبوت، آيه 36.

673- بحارالانوار، ج 66، ص 375، حديث 25.

674- وسايل الشيعه، ج 15، ص 216، حديث 20311.

675- سوره يوسف، آيه 87.

676- امالى طوسى، ص 427، حديث 955، بحارالانوار، ج 6، ص 220، حديث 14.

677- سوره فتح، آيه 2.

678- بحارالانوار، ج 46، ص 78، حديث 75.

679- بحارالانوار، ج 46، ص 82، حديث 75.

680- وسايل الشيعه، ج 6، ص 135، حديث 7547.

681- عيون اخبارالرضا عليه‌السلام، ج 2، ص 145، حديث 4.

682- سوره فرقان، آيه 43.

683- محجّة البيضاء، ج 1، ص 85.

684- سوره الرحمان، آيه 1 - 4.

685- سوره ملك، آيه 3.

686- سوره مومنون، آيه 118.

687- سوره احزاب، آيه 43.

688- سوره بقره، آيه 143.

689- سوره حجر، آيه 49.

690- سوره فاتحه، آيه 5.

691- سوره طه، آيه 50.

692- سوره فاتحه، آيه 5.

693- عُيون اخبارالرّضا عليه‌السلام، ج 1، ص 269، حديث 59، مستدرك الوسايل، ج 4، ص 228، حديث 4562.

694- سوره آل عمران، آيه 8.

695- مفاتيح الجنان، ص 656 (مناجات اميرالمومنين عليه‌السلام)، بحارالانوار، ج 91، ص 110، حديث 15.

696- مصباح الشريعه، ص 103، محجّة البيضاء، ج 1، ص 390.

697- من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 204، حديث 13.

698- من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 206، حديث 16.

699- مصباح الشريعه، ص 108، مستدرك الوسايل، ج 4، ص 382، حديث 5225.

700- مستدرك الوسايل، ج 4، ص 438، حديث 5225.

701- مصباح المتهجد، ص 846، مستدرك الوسايل، ج 5، ص 17، حديث 5261.

702- مستدرك الوسايل، ج 5، ص 17، حديث 5261، محجّة البيضاء، ج 1، ص 392.

703- مستدرك الوسايل، ج 5، ص 17، حديث 5261، محجّة البيضاء، ج 1، ص 393.

704- بحارالانوار، ج 16، ص 406، حديث 1.

705- عوالى اللئالى، ج 4، ص 99، حديث 140. بحارالانوار، ج 1، ص 97، حديث 7.

706- بحارالانوار، ج 16، ص 402، حديث 1.

707- بحارالانوار، ج 16، ص 402، حديث 1.

708- سوره انعام، آيه 75.

709- سوره فرقان، آيه 45.

710- سوره صافات، آيه 99.

711- سوره اسراء، آيه 1.

712- سوره شعراء، آيه 82.

713- سوره فتح، آيه 2.

714- سوره انفال، آيه 64.

715- سوره الشعراء، آيه 84.

716- سوره انشراح، آيه 4.

717- سوره بقره، آيه 128.

718- سوره اسراء، آيه 1.

719- سوره شعراء، آيه 85.

720- سوره ضحى، آيه 4.

721- سوره بقره، آيه 126.

722- سوره اسراء، آيه 29.

723- سوره انبياء، آيه 57.

724- سوره حجر، آيه 72.

725- سوره بقره، آيه 125.

726- سوره احزاب، آيه 21.

727- سوره حج، آيه 27.

728- سوره آل عمران، آيه 193.

729- سوره بقره، آيه 260.

730- سوره بقره، آيه 260.

731- سوره بقره، آيه 260.

732- سوره بقره، آيه 285.

733- سوره صافات، آيه 107.

734- مناقب ابن شهرآشوب، ج 1، ص 271.

735- سوره ضحى، آيه 5.

736- مناقب ابن شهرآشوب، ج 1، ص 271.

737- مفاتيح الجنان، ص 696 (زيارت مطلقه امام حسين عليه‌السلام).

738- بحارالانوار، ج 45، ص 21.

739- عيون الحكم و المواعظ، ص 358، حديث 6074.

740- كافى، ج 2، ص 18، حديث 5، وسايل الشيعه، ج 10، ص 395، حديث 13673.

741- عوالى اللئالى، ج 4، ص 118، حديث 187، مجموعه ورام، ج 1، ص 67.

742- سوره بقره، آيه 183.

743- نهج البلاغه، ص 110، خطبه 191.

744- كافى، ج 2، ص 18، حديث 5، وسايل الشيعه، ج 10، ص 395، حديث 13673.

745- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 44، حديث 198، وسايل الشيعه، ج 10، ص 400، حديث 13688.

746- وسايل الشيعه، ج 10، ص 404، حديث 13703.

747- كافى، ج 4، ص 65، حديث 15، وسايل الشيعه، ج 10، ص 397، حديث 13678.

748- كافى، ج 4، ص 64، حديث 12، وسايل الشيعه، ج 10، ص 396، حديث 13678.

749- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 44، حديث 198.

750- كافى، ج 4، ص 87، حديث 1.

751- كافى، ج 4، ص 87، حديث 3، وسايل الشيعه، ج 10، ص 162، حديث 13122.

752- محجّة البيضاء، ج 2، ص 133.

753- محجّة البيضاء، ج 2، ص 133.

754- مستدرك الوسايل، ج 9، ص 133، حديث 10463.

755- تصنيف غررالحكم، ص 176، حديث 3365.

756- محجّة البيضاء، ج 2، ص 125.

757- مستدرك الوسايل، ج 7، ص 367، حديث 8434.

758- نهج البلاغه، ص 201، حكمت 145.

759- سوره عنكبوت، آيه 45.

760- سوره بقره، آيه 183.

761- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 43، حديث 192، وسايل الشيعه، ج 10، ص 7، حديث 12697، محجة البيضاء، ج 2، ص 124.

762- سوره انسان، آيه 8 و 9.

763- تفسير فخر رازى، ج 30، ص 244.

764- سوره بقره، آيه 183.

765- اسرار الحكم، ص 563.

766- محجّة البيضاء، ج 5، ص 151.

767- بحارالانوار، ج 63، ص 337، حديث 33.

768- بحارالانوار، ج 93، ص 356، حديث 25.

769- كافى، ج 4، ص 62، حديث 2.

770- مستدرك الوسايل، ج 7، ص 502، حديث 8744.

771- وسايل الشيعه، ج 10، ص 313، حديث 13494، بحارالانوار، ج 93، ص 356، حديث 25.

772- وسايل الشيعه، ج 10، ص 314، حديث 13494، بحارالانوار، ج 93، ص 357، حديث 25.

773- وسايل الشيعه، ج 10، ص 314، حديث 13494، بحارالانوار، ج 93، ص 357، حديث 25.

774- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 20، ص 302، حديث 455.

775- تحف العقول، ص 489.

776- وسايل الشيعه، ج 10، ص 314، حديث 13494، بحارالانوار، ج 93، ص 357، حديث 25.

777- مفاتيح الجنان، ص 318 (دعاى ابوحمزه ثُمالى).

778- سوره سباء، آيه 13.

779- محجّة البيضاء، ج 7، ص 151 و 152.

780- مفاتيح الجنان، ص 318 (دعاى ابوحمزه ثمالى).

781- مفاتيح الجنان، ص 316 (دعاى ابوحمزه ثمالى).

782- سوره كهف، آيه 14.

783- سوره كهف، آيه 13.

784- مراجعه شود به: شرح اسماءالحسنى، ج 1، ص 190.

785- سوره فجر، آيه 29 و 30

786- سوره ص، آيه 82 و 83.

787- مستدرك الوسايل، ج 16، ص 220، حديث 19650.

788- سوره حجر، آيه 42.

789- مستدرك الوسايل، ج 7، ص 432، حديث 8597.

790- وسايل الشيعه، ج 10، ص 314، حديث 13494. بحارالانوار، ج 93، ص 357، حديث 25.

791- وسايل الشيعه، ج 10، ص 313، حديث 13494. بحارالانوار، ج 93، ص 356، حديث 25.

792- نهج البلاغه، ص 120، خطبه 193.

793- وسايل الشيعه، ج 10، ص 314، حديث 13494. بحارالانوار، ج 93، ص 358، حديث 25.

794- مستدرك الوسايل، ج 7، ص 369، حديث 8441، بحارالانوار، ج 93، ص 254، حديث 28.

795- كافى، ج 4، ص 65، حديث 15، وسايل الشيعه، ج 10، ص 397، حديث 13678.

796- سوره يونس، آيه 58

797- سوره آل عمران، آيه 169 و 170.

798- نهج البلاغه، ص 120، خطبه 193.

799- سوره صافات، آيه 102 - 105.

800- سوره زمر، آيه 3.

801- سوره صافات، آيه 107.

802- مفاتيح الجنان، ص 210 (مناجات خمس عشر).

803- كافى، ج 2، ص 18، حديث 3، وسايل الشيعه، ج 1، ص 13، حديث 1.

804- سوره بقره، آيه 43 و 83 و 110، سوره نساء، آيه 77.

805- سوره اعلى، آيه 14 و 15.

806- سوره توبه، آيه 34.

807- كافى، ج 3، ص 506، حديث 23، وسايل الشيعه، ج 9، ص 22، حديث 11421.

808- كافى، ج 3، ص 503، حديث 3، وسايل الشيعه، ج 9، ص 32، حديث 11451.

809- كافى، ج 3، ص 504، حديث 7.

810- كافى، ج 3، ص 505، حديث 17، وسايل الشيعه، ج 9، ص 26، حديث 11431.

811- كافى، ج 3، ص 496، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 9، ص 210، حديث 11856.

812- كافى، ج 4، ص 61، حديث 5، وسايل الشيعه، ج 7، ص 40، حديث 8660.

813- عوالى اللئالى، ج 1، ص 370، حديث 74.

814- وسايل الشيعه، ج 9، ص 14، حديث 11400.

815- نهج البلاغه، ص 125، خطبه 199، وسايل الشيعه، ج 9، ص 15، حديث 11401.

816- سوره مومنون، آيه 99 و 100.

817- كافى، ج 3، ص 504، حديث 11، وسايل الشيعه، ج 9، ص 26، حديث 11435.

818- كافى، ج 4، ص 45، حديث 4، وسايل الشيعه، ج 9، ص 16، حديث 11404.

819- مراجعه شود به: معانى الاخبار، ص 246، حديث 6.

820- كافى، ج 3، ص 497، حديث 3، وسايل الشيعه، ج 9، ص 28، حديث 11437.

821- سوره توبه، آيه 24.

822- سوره توبه، آيه 24.

823- سوره توبه، آيه 24.

824- سوره نحل، آيه 96.

825- كافى، ج 3، ص 500، حديث 13، وسايل الشيعه، ج 9، ص 50، حديث 11494.

826- سوره حشر، آيه 9.

827- وسايل الشيعه، ج 16، ص 344، حديث 21740.

828- سوره توبه، آيه 111.

829- سوره مائده، آيه 21 و 22.

830- سوره مائده، آيه 24.

831- كافى، ج 5، ص 5، حديث 6.

832- سوره مائده، آيه 26.

833- سوره قصص، آيه 78.

834- مشكاة الانوار، ص 433، حديث 1448، مستدرك الوسايل، ج 11، ص 137، حديث 12642.

835- تصنيف غررالحكم، ص 105، حديث 1895.

836- مستدرك الوسايل، ج 7، ص 13، حديث 7509.

837- محجّة البيضاء، ج 6، ص 73.

838- كنز العمال، ج 6، ص 393، حديث 16217.

839- كافى، ج 4، ص 41، حديث 13، وسايل الشيعه، ج 21، ص 546، حديث 27826.

840- كافى، ج 4، ص 41، حديث 14، وسايل الشيعه، ج 21، ص 546، حديث 27825.

841- مراجعه شود به: وسايل الشيعه، ج 21، ص 544، حديث 27821.

842- كافى، ج 2، ص 95، حديث 12، محجّة البيضاء، ج 7، ص 150.

843- مشكاة الانوار، ص 108، حديث 244، مستدرك الوسايل، ج 14، ص 7، حديث 15940.

844- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

845- دعائم الاسلام، ج 2، ص 320، حديث 1207.

846- مواعظ العدديه، ص 19.

847- جواهر الكلام، ج 31، ص 395.

848- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 38، حديث 162.

849- امالى مفيد، ص 177، حديث 7، مستدرك الوسايل، ج 9، ص 105، حديث 10360.

850- سوره بقره، آيه 264.

851- مستدرك الوسايل، ج 7، ص 234، حديث 8123.

852- سوره بقره، آيه 271.

853- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 38، حديث 161.

854- مستدرك الوسايل، ج 1، ص 100، حديث 88.

855- الغدير، ج 8، ص 384

856- سوره كهف، آيه 110.

857- بحارالانوار، ج 69، ص 297، حديث 25.

858- سوره بقره، آيه 264.

859- سوره ذاريات، آيه 19.

860- كافى، ج 4، ص 28، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 16، ص 305، حديث 21612.

861- وسايل الشيعه، ج 9، ص 434، حديث 12419.

862- مراجعه شود به: محجّة البيضاء، ج 2، ص 85.

863- وسايل الشيعه، ج 9، ص 434، حديث 12417.

864- سوره توبه، آيه 104.

865- بحارالانوار، ج 93، ص 134، حديث 68.

866- بحارالانوار، ج 69، ص 54، حديث 85.

867- فيض القدير، ج 5، ص 430.

868- لآلى الاخبار، ج 2، ص 7.

869- تصنيف غررالحكم، ص 478، حديث 10983.

870- سوره منافقون، آيه 8.

871- دعائم الاسلام، ج 1، ص 83.

872- عوالى اللئالى، ج 1، ص 285، حديث 135.

873- تحف العقول، ص 209.

874- عروة الوثقى، ج 1، ص 350، مساله 17.

875- سوره آل عمران، آيه 92.

876- وسايل الشيعه، ج 9، ص 434، حديث 12419.

877- كافى، ج 4، ص 30، حديث 1.

878- صحيفه سجاديه، ص 129 (دعاى بيستم).

879- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 38، حديث 1742، وسايل الشيعه، ج 9، ص 380، حديث 12286.

880- كنز العمال، ج 6، ص 395، حديث 16228.

881- مختصر تاريخ دمشق، ج 17، ص 239، كشف الغمه، ج 2، ص 78.

882- كافى، ج 4، ص 10، حديث 3، وسايل الشيعه، ج 9، ص 411، حديث 12355.

883- وسايل الشيعه، ج 9، ص 443، حديث 12448.

884- وسايل الشيعه، ج 16، ص 313، حديث 21638.

885- كافى، ج 4، ص 28، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 16، ص 306، حديث 21612.

886- كافى، ج 2، ص 18، حديث 3، وسايل الشيعه، ج 1، ص 13، حديث 1.

887- مستدرك الوسايل، ج 8، ص 18، حديث 8952.

888- سوره آل عمران، آيه 97.

889- سوره حج، آيه 27.

890- سوره ذاريات، آيه 50.

891- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 130.

892- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 143، حديث 626، وسايل الشيعه، ج 11، ص 112، حديث 14382.

893- كافى، ج 1، ص 461، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 9، ص 480، حديث 12539.

894- محجّة البيضاء، ج 2، ص 201.

895- نهج البلاغه، ص 5، خطبه 1.

896- وسايل الشيعه، ج 1، ص 22، حديث 24.

897- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 166، حديث 11770.

898- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 167، حديث 11770.

899- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 167، حديث 11770.

900- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 167، حديث 11770.

901- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 168، حديث 11770.

902- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 168، حديث 11770.

903- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 168، حديث 11770.

904- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 169، حديث 11770.

905- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 169، حديث 11770.

906- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 170، حديث 11770.

907- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 171، حديث 11770.

908- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 171، حديث 11770.

909- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 172، حديث 11770.

910- سوره آل عمران، آيه 97.

911- كافى، ج 4، ص 226، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 12، ص 557، حديث 17077.

912- سوره مائده، آيه 95.

913- سوره مائده، آيه 94.

914- مراجعه شود به: مناسك حج.

915- چرب كردن، روغن ماليدن، (لغت نامه دهخدا، ج 13، ص 510).

916- محجة البيضاء، ج 1، ص 350.

917- بحارالانوار، ج 58، ص 65، حديث 51.

918- سوره نساء، آيه 100.

919- سوره نجم، آيه 42.

920- سوره مائده، آيه 94.

921- علل الشرايع، ص 273، عيون اخبار الرضا عليه‌السلام، ج 2، ص 126.

922- سوره ابراهيم، آيه 34.

923- بحارالانوار، ج 96، ص 124، حديث 1.

924- بحارالانوار، ج 96، ص 124، حديث 1.

925- بحارالانوار، ج 96، ص 124، حديث 1.

926- بحارالانوار، ج 6، ص 27، حديث 28.

927- علل الشرايع، ص 234، حديث 4، مستدرك الوسايل، ج 9، ص 197، حديث 10656.

928- بحارالانوار، ج 96، ص 124، حديث 1.

929- مفاتيح الجنان، ص 450 (دعاى روز عرفه).

930- مفاتيح الجنان، ص 451 (دعاى روز عرفه).

931- مفاتيح الجنان، ص 452 (دعاى روز عرفه).

932- بحارالانوار، ج 96، ص 125، حديث 1.

933- بحارالانوار، ج 96، ص 125، حديث 1.

934- نهج البلاغه، ص 114، خطبه 192.

935- نهج البلاغه، ص 114، خطبه 192.

936- سوره ابراهيم، آيه 37.

937- نهج البلاغه، ص 115، خطبه 192.

938- نهج البلاغه، ص 115، خطبه 192.

939- سوره توبه، آيه 122.

940- علل الشرايع، ص 273، عيون اخبار الرضا عليه‌السلام، ج 2، ص 126.

941- فَلَو لا نَفَر مِن كلِّ فرقَة مِنهُم طائِفَة لِيَتَفَقَّهوا فى الدِّينِ و لِيُنذِروا قَومَهُم اذارجَعوا اليهم لَعَلَّهم يَحذَرون (سوره توبه، آيه 122).

942- تهذيب الاحكام، ج 6، ص 3، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 14، ص 337، حديث 19344.

943- علل الشرايع، ص 460، حديث 7.

944- وسايل الشيعه، ج 14، ص 324، حديث 19319.

945- كافى، ج 4، ص 549، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 14، ص 320، حديث 19310.

946- وسايل الشيعه، ج 14، ص 321، حديث 19311.

947- وسايل الشيعه، ج 14، ص 324، حديث 19317.

948- سوره ملك، آيه 2.

949- سوره واقعه، 60 و 61.

950- سوره مومنون، آيه 99 و 100.

951- سوره آل عمران، آيه 169.

952- سوره بقره، آيه 154.

953- كافى، ج 1، ص 451، حديث 37.

954- بحارالانوار، ج 22، ص 550، حديث 2.

955- سوره انفال، آيه 33.

956- بحارالانوار، ج 22، ص 550، حديث 2.

957- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 188، حديث 11819.

958- سوره احزاب، آيه 56.

959- مراجعه شود به: مغنى ابن قدامه، ج 1، ص 318 و 319.

960- سوره احزاب، آيه 53.

961- البلدالامين، ص 275، مصباح الكفعمى، ص 472، باب 41 (باب زيارات).

962- سوره صافات، آيه 181.

963- سوره صافات، آيه 79.

964- سوره صافات، آيه 109.

965- سوره صافات، آيه 120.

966- سوره صافات، آيه 130.

967- سوره احزاب، آيه 56.

968- وفاء الوفاء، ج 4، ص 1374.

969- سوره نساء، آيه 64.

970- سوره حجرات، آيه 2.

971- كافى، ج 1، ص 302، حديث 3.

972- سوره حجرات، آيه 2.

973- سوره حجرات، آيه 3.

974- سوره حجرات، آيه 4.

975- سوره نساء، آيه 64.

976- وفاء الوفاء، ج 4، ص 1376.

977- بحارالانوار، ج 79، ص 106، حديث 53، الغدير، ج 5، ص 147، حديث 1.

978- مسند حنبل، ج 6، ص 587، حديث 23074.

979- الغدير، ج 5، ص 147، حديث 2.

980- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 186، حديث 11810.

981- وسايل الشيعه، ج 14، ص 336، حديث 19343.

982- تهذيب الاحكام، ج 6، ص 3، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 14، ص 337، حديث 19344.

983- كامل الزّيارات، ص 40، حديث 2، وسايل الشيعه، ج 14، ص 336، حديث 19343.

984- كافى، ج 4، ص 579، حديث 3.

985- وسايل الشيعه، ج 14، ص 418، حديث 19495، مستدرك الوسايل، ج 10، ص 250، حديث 11949.

986- سوره مطففين، آيه 18 - 23.

987- سوره مطففين، آيه 7 - 15.

988- وسايل الشيعه، ج 14، ص 411، حديث 19480.

989- سوره مطففين، آيه 20.

990- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 349، حديث 24، وسايل الشيعه، ج 14، ص 566، حديث 19835.

991- مفاتيح الجنان، ص 704 (زيارت مطلقه امام حسين عليه‌السلام).

992- كافى، ج 1، ص 145، حديث 10، بحارالانوار، ج 26، ص 106، حديث 5.

993- وسايل الشيعه، ج 16، ص 246، حديث 21475، بحارالانوار، ج 32، ص 321.

994- سوره حج، آيه 27.

995- سوره حج، آيه 28.

996- سوره حج، آيه 34.

997- سوره حج، آيه 37.

998- سوره ص، آيه 86 - 88.

999- سوره بقره، آيه 286.

1000- سوره يونس، آيه 90.

1001- سوره يونس، آيه 90.

1002- سوره روم، آيه 30.

1003- كافى، ج 2، ص 12، حديث 4.

1004- سوره ص، آيه 86.

1005- سوره ص، آيه 87.

1006- سوره يس، آيه 69.

1007- سوره غاشيه، آيه 21.

1008- نهج البلاغه، ص 4، خطبه 1.

1009- بحارالانوار، ج 70، ص 394، حديث 1.

1010- كشف الخفاء، ج 1، ص 201، تحفة السنية، ص 322.

1011- سفينه البحار، ج 2، ص 490، بحارالانوار، ج 70، ص 394، حديث 1.

1012- كافى، ج 2، ص 298، حديث 4، وسايل الشيعه، ج 15، ص 351، حديث 20712.

1013- سوره قصص، آيه 83.

1014- بحارالانوار، ج 70، ص 394، حديث 1.

1015- تحفة السفينة، ص 228.

1016- مستدرك الوسايل، ج 9، ص 155، حديث 10536.

1017- سوره بقره، آيه 185.

1018- سوره بقره، آيه 286.

1019- سوره بقره، آيه 196.

1020- كافى، ج 2، ص 86، حديث 2، وسايل الشيعه، ج 1، ص 108، حديث 265.

1021- وسايل الشيعه، ج 16، ص 161، حديث 21242.

1022- كافى، ج 2، ص 86، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 1، ص 109، حديث 269.

1023- كافى، ج 2، ص 119، حديث 5.

1024- كافى، ج 2، ص 44، حديث 2، وسايل الشيعه، ج 16، ص 162، حديث 21244.

1025- كافى، ج 2، ص 120، حديث 16، وسايل الشيعه، ج 15، ص 273، حديث 20429.

1026- كافى، ج 2، ص 119، حديث 10، وسايل الشيعه، ج 15، ص 271، حديث 20488.

1027- وسايل الشيعه، ج 17، ص 388، حديث 22813.

1028- نهج البلاغه، ص 133، خطبه 216.

1029- نهج البلاغه، ص 198، حكمت 110.

1030- نهج البلاغه، ص 198، حكمت 110.

1031- كافى، ج 2، ص 355، حديث 3.

1032- وسايل الشيعه، ج 9، ص 432، حديث 12414.

1033- محجة البيضاء، ج 2، ص 108، سنن نسائى، ج 5، ص 62.

1034- گلستان سعدى، ص 78 (باب دوم).

1035- كافى، ج 2، ص 293، حديث 1.

1036- سوره صافات، آيه 83 - 84.

1037- سوره صافات، آيه 101.

1038- سوره صافات، آيه 102.

1039- سوره صافات، آيه 103 - 110.

1040- سوره حج، آيه 37.

1041- مستدرك الوسايل، ج 10، ص 171، حديث 11770.

1042- كافى، ج 2، ص 312، حديث 17، وسايل الشيعه، ج 15، ص 380، حديث 20801.

1043- سوره انعام، آيه 153.

1044- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

1045- صحيح مسلم، ج 12، ص 210.

1046- نهج البلاغه، ص 145، نامه 5.

1047- نهج البلاغه، ص 165، نامه 41.

1048- سوره كهف، آيه 51.

1049- بحارالانوار، ج 32، ص 386، حديث 359.

1050- نهج البلاغه، ص 45، خطبه 92.

1051- نهج البلاغه، ص 15، نامه 27.

1052- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

1053- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

1054- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

1055- نهج البلاغه، ص 194، حكمت 73.

1056- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

1057- كافى، ج 1، ص 403، حديث 2.

1058- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 1، ص 325.

1059- مستدرك الوسايل، ج 1، ص 100، حديث 89.

1060- المنجد، ص 811، اقرب الموارد، ج 2، ص 1306، مجمع البحرين، ج 2، ص 418.

1061- كافى، ج 2، ص 208، حديث 2.

1062- كافى، ج 2، ص 171، حديث 6، وسايل الشيعه، ج 12، ص 86، حديث 15709.

1063- نهج البلاغه، ص 19، خطبه 34.

1064- نهج البلاغه، ص 62، خطبه 118.

1065- بحارالانوار، ج 72، ص 99، حديث 8.

1066- تصنيف غررالحكم، ص 433، حديث 10100.

1067- نهج البلاغه، ص 133، خطبه 216.

1068- نهج البلاغه، ص 133، خطبه 216.

1069- نهج البلاغه، ص 133، خطبه 216.

1070- تصنيف غررالحكم، ص 433، حديث 10100.

1071- بحارالانوار، ج 72، ص 99، حديث 8.

1072- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 1، ص 231.

1073- طبقات الكبرى، ج 5، ص 38.

1074- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 1، ص 231.

1075- كنز العمال، ج 3، ص 719، حديث 8775، سنن نسائى، ج 7، ص 157.

1076- مجموعه ورّام، ج 2، ص 434.

1077- مجموعه ورام، ج 1، ص 12.

1078- نهج البلاغه، ص 21، خطبه 40.

1079- مستدرك الوسايل، ج 12، ص 103، حديث 13633.

1080- تحف العقول، ص 321.

1081- سوره بقره، آيه 195.

1082- امالى صدوق، ص 277، حديث 20، وسايل الشيعه، ج 16، ص 221، حديث 21407.

1083- امالى صدوق، ص 277، حديث 21، وسايل الشيعه، ج 16، ص 220، حديث 21470.

1084- امالى صدوق، ص 237، حديث 5، وسايل الشيعه، ج 16، ص 378، حديث 21808.

1085- بحارالانوار، ج 72، ص 372، حديث 16.

1086- بحارالانوار، ج 18، ص 327، حديث 23777.

1087- تاريخ طبرى، ج 4، ص 304.

1088- سوره هود، آيه 113.

1089- مستدرك الوسايل، ج 11، ص 356، حديث 13246.

1090- كافى، ج 2، ص 219، حديث 12، وسايل الشيعه، ج 16، ص 204، حديث 21359.

1091- كافى، ج 2، ص 219، حديث 12، وسايل الشيعه، ج 16، ص 204، حديث 21359.

1092- كافى، ج 2، ص 220، حديث 14.

1093- بحارالانوار، ج 72، ص 393، حديث 3.

1094- بحارالانوار، ج 10، ص 93، حديث 1.

1095- محاسن، ج 1، ص 257، حديث 300، بحارالانوار، ج 72، ص 398، حديث 31.

1096- كافى، ج 2، ص 117، حديث 4، بحارالانوار، ج 72، ص 396، حديث 18.

1097- بحارالانوار، ج 72، ص 52، حديث 5.

1098- تصنيف غررالحكم، ص 445، حديث 10180.

1099- محاسن، ج 1، ص 259، حديث 313، مستدرك الوسايل، ج 12، ص 259، حديث 14056.

1100- سوره طه، آيه 43 و 44.

1101- تصنيف غررالحكم، ص 418، حديث 9578.

1102- تصنيف غررالحكم، ص 418، حديث 9551.

1103- سوره علق، آيه 1 - 4.

1104- جامع الاخبار، ص 109، حديث 195.

1105- وسايل الشيعه، ج 15، ص 11، حديث 19906.

1106- وسايل الشيعه، ج 21، ص 501، حديث 27695.

1107- سوره آل عمران، آيه 169 - 171.

1108- سوره يونس، آيه 62 - 64.

1109- روضة الواعظين، ص 9، بحارالانوار، ج 2، ص 14، حديث 26.

1110- بحارالانوار، ج 1، ص 203، حديث 21.

1111- بحارالانوار، ج 1، ص 203، حديث 21.

1112- بحارالانوار، ج 1، ص 204، حديث 23.

1113- روضه الواعظين، ص 8، بحارالانوار، ج 1، ص 164، حديث 1.

1114- امالى صدوق، ص 615، بحارالانوار، ج 1، ص 166، حديث 7.

1115- امالى صدوق، ص 615، بحارالانوار، ج 1، ص 166، حديث 7.

1116- امالى صدوق، ص 615، بحارالانوار، ج 1، ص 166، حديث 7.

1117- امالى صدوق، ص 615، بحارالانوار، ج 1، ص 166، حديث 7.

1118- امالى صدوق، ص 615، بحارالانوار، ج 1، ص 166، حديث 7.

1119- مستدرك الوسايل، ج 11، ص 20، حديث 12319.

1120- بحارالانوار، ج 2، ص 36، حديث 40.

1121- سوره طلاق، آيه 12.

1122- سوره زمر، آيه 9.

1123- سوره آل عمران، آيه 18.

1124- سوره آل عمران، آيه 7.

1125- سوره انفال، آيه 2 - 4.

1126- سوره نساء، آيه 95.

1127- سوره طه، آيه 75.

1128- سوره مجادله، آيه 11.

1129- سوره فاطر، آيه 28.

1130- سوره عنكبوت، آيه 43.

1131- سوره عنكبوت، آيه 48 و 49.

1132- تصنيف غررالحكم، ص 47، حديث 218.

1133- مستدرك الوسايل، ج 8، ص 467، حديث 10032.

1134- بحارالانوار، ج 2، ص 44، حديث 18.

1135- مستدرك الوسايل، ج 9، ص 52، حديث 10175.

1136- كافى، ج 1، ص 36، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 15، ص 276، حديث 20503.

1137- مستدرك الوسايل، ج 9، ص 52، حديث 10174.

1138- الغدير، ج 1، ص 369.

1139- مستدرك الوسايل، ج 9، ص 51، حديث 10173.

1140- بحارالانوار، ج 2، ص 28، حديث 8.

1141- كافى، ج 1، ص 37، حديث 7.

1142- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 132، حديث 556.

1143- مستدرك الوسايل، ج 9، ص 152، حديث 10529.

1144- كافى، ج 1، ص 166، حديث 7.

1145- محجة البيضاء، ج 1، ص 281.

1146- سوره توبه، آيه 28.

1147- بحارالانوار، ج 62، ص 53، حديث 15.

1148- كافى، ج 1، ص 47، حديث 6، مستدرك الوسايل، ج 11، ص 382، حديث 13315.

1149- سوره قصص، آيه 83.

1150- كافى، ج 1، ص 46، حديث 2، وسايل الشيعه، ج 27، ص 78، حديث 33249.

1151- تصنيف غررالحكم، ص 253، حديث 5320.

1152- كافى، ج 1، ص 32، حديث 4.

1153- بحارالانوار، ج 1، ص 220، حديث 52.

1154- كافى، ج 1، ص 32، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 17، ص 327، حديث 22682.

1155- كافى، ج 2، ص 130، حديث 10.

1156- كافى، ج 1، ص 31، حديث 8.

1157- بحارالانوار، ج 1، ص 214، حديث 16.

1158- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 20، ص 261، حديث 53.

1159- سوره عبس، آيه 24.

1160- كافى، ج 1، ص 49، حديث 8، وسايل الشيعه، ج 27، ص 65، حديث 33212.

1161- انوار البهيّة، ص 118.

1162- تصنيف غررالحكم، ص 193، حديث 3758.

1163- تصنيف غررالحكم، ص 448، حديث 10273.

1164- وسايل الشيعه، ج 16، ص 84، حديث 21044.

1165- وسايل الشيعه، ج 1، ص 114، حديث 285.

1166- بحارالانوار، ج 1، ص 164، حديث 1.

1167- بحارالانوار، ج 1، ص 216، حديث 26.

1168- منية المريد، ص 13.

1169- كافى، ج 1، ص 35، حديث 4، وسايل الشيعه، ج 16، ص 173، حديث 21271.

1170- المحاسن، ج 1، ص 205، حديث 60.

1171- بحارالانوار، ج 2، ص 8 و 9، حديث 16.

1172- سوره حجرات، آيه 2.

1173- سوره اسراء، آيه 23.

1174- منية المريد، ص 121.

1175- منية المريد، ص 121.

1176- مفاتيح الجنان، ص 77 (در اعمال روز جمعه).

1177- مفاتيح الجنان، ص 103 (دعاى كميل).

1178- مستدرك الوسايل، ج 12، ص 362، حديث 14303.

1179- بحارالانوار، ج 75، ص 284، حديث 1.

1180- كنزالعمال، ج 3، ص 250، حديث 6391.

1181- محجة البيضاء، ج 1، ص 134.

1182- كنز العمال، ج 16، ص 129، حديث 44154.

1183- كافى، ج 2، ص 355، حديث 6.

1184- كافى، ج 2، ص 358، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 12، ص 294، حديث 16341.

1185- بحارالانوار، ج 72، ص 261، حديث 65.

1186- وسايل الشيعه، ج 15، ص 380، حديث 20802.

1187- مجموعه ورّام، ج 1، ص 209.

1188- مشكاة الانوار، ص 242، حديث 701.

1189- منية المريد، ص 122.

1190- سوره كهف، آيه 65 - 82.

1191- بحارالانوار، ج 1، ص 177، حديث 50.

1192- منية المريد، ص 115.

1193- منية المريد، ص 115.

1194- منية المريد، ص 115.

1195- منية المريد، ص 115.

1196- بحارالانوار، ج 71، ص 164، حديث 28.

1197- منية المريد، ص 118 - 136.

1198- سوره كهف، آيه 65 - 69.

1199- سوره كهف، آيه 66.

1200- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 377، حديث 1.

1201- سوره يس، آيه 65.

1202- وسايل الشيعه، ج 15، ص 239، حديث 20378.

1203- مجموعه ورّام، ج 2، ص 513.

1204- كافى، ج 1، ص 44، حديث 2.

1205- بحارالانوار، ج 2، ص 32، حديث 25.

1206- بحارالانوار، ج 2، ص 32، حديث 25.

1207- بحارالانوار، ج 2، ص 39، حديث 68.

1208- بحارالانوار، ج 2، ص 37، حديث 55.

1209- بحارالانوار، ج 2، ص 38، حديث 56.

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc394484765)

[امام سجاد عليه‌السلام از ديدگاه اهل تسنن 10](#_Toc394484766)

[امام سجاد عليه‌السلام از ديدگاه شيعه 17](#_Toc394484767)

[ويژگيهاى اخلاقى امام سجاد عليه‌السلام 20](#_Toc394484768)

[1 - حق اللّه 25](#_Toc394484769)

[الف - عبادت 25](#_Toc394484770)

[ب - اخلاص 32](#_Toc394484771)

[2 - حق نفس بر انسان 48](#_Toc394484772)

[نفس انسانى چيست؟ 48](#_Toc394484773)

[ثمرات شناخت نفس 50](#_Toc394484774)

[اسرار آفرينش 53](#_Toc394484775)

[نمونه انسان كامل 57](#_Toc394484776)

[شناخت صحيح مسير انسانيت 61](#_Toc394484777)

[3 - حق زبان 64](#_Toc394484778)

[زبان اساسى ترين عضو انسان 65](#_Toc394484779)

[مصاديق بدزبانى 68](#_Toc394484780)

[غيبت و پيامدهاى سوء آن 82](#_Toc394484781)

[تهمت و كيفرهاى آن 83](#_Toc394484782)

[موارد سوءاستفاده از زبان 84](#_Toc394484783)

[فوايد سكوت 95](#_Toc394484784)

[4 - حق گوش 98](#_Toc394484785)

[حكايت اسعد بن زراره انصارى 100](#_Toc394484786)

[اوصاف متقين از ديدگاه اميرالمومنين عليه‌السلام 103](#_Toc394484787)

[حرمت شنيدن غيبت 106](#_Toc394484788)

[حرمت غنا و موسيقى 109](#_Toc394484789)

[5 - حق چشم 112](#_Toc394484790)

[پوشيده داشتن چشم از نگاه حرام 112](#_Toc394484791)

[حكايت برصيصاى عابد 113](#_Toc394484792)

[چشم و مسئوليتهاى آن 116](#_Toc394484793)

[6 - حق پا 128](#_Toc394484794)

[تحصيل علم و دانش 131](#_Toc394484795)

[اميرالمومنين عليه‌السلام تنها صراط مستقيم 140](#_Toc394484796)

[مراتب ايمان كامل 145](#_Toc394484797)

[ادعيه وارده هنگام وضو 148](#_Toc394484798)

[شناخت جهنم و اهل آن 149](#_Toc394484799)

[7 - حق دست 153](#_Toc394484800)

[بخل و پيامدهاى سوء آن 154](#_Toc394484801)

[سخاوت و بخشش 158](#_Toc394484802)

[ايثار و فداكارى 159](#_Toc394484803)

[برترى عدل نسبت به جود 164](#_Toc394484804)

[درآمدهاى نامشروع و پيامدهاى آن 168](#_Toc394484805)

[مصاديق كسب حرام 172](#_Toc394484806)

[8 - حق شكم 182](#_Toc394484807)

[اسراف و پيامدهاى ناگوار 184](#_Toc394484808)

[آثار سوء پرخورى 187](#_Toc394484809)

[امساك اساسى ترين راه درمان 194](#_Toc394484810)

[ويژگيهاى شيعيان اميرالمومنين عليه‌السلام 197](#_Toc394484811)

[آداب غذا خوردن 200](#_Toc394484812)

[9 - حق غريزه شهوت 205](#_Toc394484813)

[ازدواج از نظر اسلام 206](#_Toc394484814)

[اهميت ازدواج 209](#_Toc394484815)

[اعتدال و ميانه روى در امور عبادى 213](#_Toc394484816)

[عوارض پيروى از هواى نفس 216](#_Toc394484817)

[عفت و پاكدامنى 219](#_Toc394484818)

[10 - حق نماز 243](#_Toc394484819)

[جايگاه و اهميت نماز 243](#_Toc394484820)

[قلب انسان خانه خداست 256](#_Toc394484821)

[مقدمات نماز 262](#_Toc394484822)

[اركان و واجبات نماز 273](#_Toc394484823)

[فضيلت و برترى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 301](#_Toc394484824)

[11 - حق روزه 309](#_Toc394484825)

[تقوا، دستاورد روزه دارى 311](#_Toc394484826)

[روزه و ويژگيهاى آن 315](#_Toc394484827)

[نمونه انسان كامل 320](#_Toc394484828)

[فوايد روزه دارى 322](#_Toc394484829)

[ارزش ماه مبارك رمضان 332](#_Toc394484830)

[12 - حق صدقه 339](#_Toc394484831)

[زكات، حق واجب الهى 340](#_Toc394484832)

[اثر وضعى عدم پرداخت زكات 341](#_Toc394484833)

[ثمرات پرداختن زكات 342](#_Toc394484834)

[پيامدهاى بخل ورزيدن 344](#_Toc394484835)

[اسرار وجوب زكات 346](#_Toc394484836)

[شرايط صدقه دادن 358](#_Toc394484837)

[بهترين صدقات 370](#_Toc394484838)

[آداب صدقه دادن 371](#_Toc394484839)

[روش پذيرفتن صدقه 374](#_Toc394484840)

[13 - حقّ حجّ 376](#_Toc394484841)

[حج برترين عبادات 378](#_Toc394484842)

[اسرار و خصوصيات حج 380](#_Toc394484843)

[ويژگيهاى حرم امن الهى 391](#_Toc394484844)

[اخلاص در عمل حج 396](#_Toc394484845)

[اظهار محبت نسبت به خداوند 401](#_Toc394484846)

[حج امتحان الهى 404](#_Toc394484847)

[اهميت زيارت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 408](#_Toc394484848)

[حيات پس از مرگ 410](#_Toc394484849)

[زنده و شاهد بودن پيامبر و ائمه عليهم‌السلام 412](#_Toc394484850)

[اعتقاد اهل سنت به زنده بودن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 416](#_Toc394484851)

[زنده بودن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از نظر آيات 417](#_Toc394484852)

[زيارت و توسل به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 419](#_Toc394484853)

[فضيلت زيارت امامان معصوم عليهم‌السلام 423](#_Toc394484854)

[14 - حق قربانى 429](#_Toc394484855)

[پيامدهاى تكلف 433](#_Toc394484856)

[نشاط در عبادت 441](#_Toc394484857)

[ظاهرسازى و رياكارى 445](#_Toc394484858)

[شيوه مصرف نمودن 446](#_Toc394484859)

[حضرت ابراهيم عليه‌السلام اسوه اخلاص و تسليم 449](#_Toc394484860)

[15 - حق فرمانروا 455](#_Toc394484861)

[جايگاه حكومت از ديدگاه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمومنين عليه‌السلام 457](#_Toc394484862)

[شيوه حكومت از ديدگاه اميرالمومنين عليه‌السلام 462](#_Toc394484863)

[وظايف جامعه و حاكم اسلامى 464](#_Toc394484864)

[نامه معاويه به زبير 470](#_Toc394484865)

[ضرورت وجود حاكم 474](#_Toc394484866)

[عدم مبارزه با حاكم اسلامى 475](#_Toc394484867)

[جايگاه امر به معروف و نهى از منكر 479](#_Toc394484868)

[مبارزه با ستمكاران 480](#_Toc394484869)

[تقيه شرط بقاء دين 481](#_Toc394484870)

[مدارا كردن با ديگران 483](#_Toc394484871)

[16 - حق آموزگار 486](#_Toc394484872)

[ارزش علم و عالم 487](#_Toc394484873)

[ارزش و فضيلت علم و دانش 491](#_Toc394484874)

[اهميت علم و دانش از ديدگاه قرآن 497](#_Toc394484875)

[افراد برتر از نظر قرآن 498](#_Toc394484876)

[حقوق استاد نسبت به دانشجو 501](#_Toc394484877)

[شيوه سلوك و ارج نهادن به استاد 523](#_Toc394484878)

[نيت خالص در فراگيرى علم 538](#_Toc394484879)

[علم و عالم حقيقى از ديدگاه روايات 540](#_Toc394484880)

[پی نوشت ها: 543](#_Toc394484881)

[فهرست مطالب 589](#_Toc394484882)